كتاب الفرائد

تأليف

ابوالفضل محمّد بن محمّدرضای گلپایگانی

فی بیان وجوه أقسام الدّلیل و البرهان و جواب

مسائل انتقد بها حضرة الشّیخ عبدالسّلام

علی أَهل الإیقان

ربّنا انّنا سمعنا منادیاً ینادی للإیمان أن آمنوا بربّکم فآمنّا

ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفّر عنا سیّئاتنا

و توفّنا مع الأبرار

مؤسسهٔ ملّی مطبوعات امری آلمان

کتاب الفرائد

تألیف: میرزا ابوالفضل گلپایگانی

ناشر: مؤسسه مطبوعات امری آلمان

لجنهٔ ملّی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

هوفهایم - آلمان

چاپ اوّل آلمان

ویرایش و نگارش و تایپ کامپیوتری"WORD" از روی نسخهٔ منتشره در وب سایت کتابخانهٔ بهائی
/http://reference.bahai.org/fa

سایت ولوله در شهر

http://velvelehdarshahr.org

عید رضوان ۱۷۲ بدیع - ۲۰۱۵ میلادی

پیشگفتار

شاید به قطع یقین می توان گفت که کمتر کسی است که نام نامی نِحریر اعظم و فاضل یگانه امر اقدس ابهی جناب ابوالفضائل گلپایگانی به همراه شاهکار بدیع ایشان کتاب "فرائد" را در میان کلیّه فضلا و اثار عدیده امری نشنیده باشد. گرچه جناب ابوالفضائل آثاری متعدد از خود بجا گذاشته اند ولی "فرائد" ایشان شهرت و مقام منحصر به خود را دارد. این اثر نفیس با نام خالقش بشأنی عجین گردیده که بدون استثناء ذکر یکی دیگری را تداعی می کند. این اثر منحصر بفرد، استدلالیه ای است که بنفسه علاوه بر شهادت به عمق دانش و استنباط دقیق حضرتشان از آثار مُنزلهٔ بهائی و سایر آثار ادیان و فلاسفه، در آن می توان به فروتنی و عبودیت منحصر بفرد نویسنده هم پی برد. به این جهات است که این استدلالیهٔ بی مانند همواره در میان اهل بها و طالبین منصف از ارج و قربی بی نظیر برخودار بوده است.

کتاب فرائد متوالیاً در ایام مختلفه به حلیهٔ چاپ و انتشار آراسته گردیده که جدیدترین آن در سال ۱۵۸ بدیع مطابق ۲۰۰۱ میلادی است که بوسیلهٔ مؤسّسهٔ مطبوعات امری آلمان در هوفهایم، تحت اشراف لجنه ملّی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ شده. هم چنین نسخه ای از همین نشر به صورت عکس برداری کامپیوتری "Scan" در پایگاه اینترنتی کتابخانهٔ بهائی: http://reference.bahai.org/fa/ در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

بعد از گذشتن چندین سال با استفاده از امکانات پیشرفته کامپیوتری امروزه لازم بود که این اثر نفیس به صورت نسخهٔ "Word" که در مقایسه با دیگر اَشکال، از مزایای خاصی برخودار است در دسترس علاقه مندان و محققینی که مایلند از این اثر محترم در امور تحقیقی خویش از آن رونویسی و استفاده نمایند مجدداً منتشر شود. مزایائی که این نسخه بنفسه دارد از نقائص دیگر نسخ قبلی بدور است زیرا براحتی می توان قسمت های مورد لزوم را بدون نوشتن و یا تایپ مجدد با سرعت بیشتر با بکار گرفتن کامپیوتر از متن اصلی نسخه برداری نمود و حتی اندازهٔ کلمات را در صورت تمایل می توان به آسانی کوچک و یا بزرگ نمود.

مانند نسخ منتشره قبلی این نسخه هم فهرست مطالب، اعلام و اماکن را بطور کامل دارا می باشد که نفوسی که مایلند از این نسخه چاپی بگیرند بتوانند مطالب مورد لازم را با استفاده از این فهرست از این طریق در نسخهٔ چاپی نیز بآسانی پیدا نمایند. در یکی دو مورد جزئی در نسخ قبلی اشکالاتی مشاهده شد که در نسخه حاضر اصلاح گردیده است. از جمله صفحهٔ ۳۱۴ در پایگاه

اینترنتی ذکر شده موجود نبود که در این نسخه با رجوع به نسخه ای که سال ها قبل منتشر شده بود تایپ گردیده که نقصی در این نشر موجود نباشد.

این نسخه که هم اکنون در دسترس علاقمندان قرار می گیرد چندین بار با دقت فراوان مقابله شده ولی مانند بسیاری دیگر از آثار منتشره ممکن است مواردی جزئی در آن یافت شود که سهواً اشتباهی شده باشد که باعث سپاس است که قارئین و استفاده کننده گان محترم اگر به چنین نکاتی برخوردند ما را مطلع نمایند.

با سپاس

مهرداد جعفری

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
مقدمهٔ ناشر	۶
دیباچه (روح الله مهرابخانی)	۷
دیباچهٔ مؤلف	۱۷
فهرست مطالب کتاب (جناب ابوالفضائل)	۱۹
کتاب فرائد	۳۵
مقالهٔ اولی	۳۹
مقالهٔ ثانیه	۹۰
خاتمه	۳۵۷
مطلبی باسم کتاب فرید فرائد از لجنهٔ ملی مطالعات و انتشارات ایران	۳۸۸
فهرست اعلام و مواضیع	۳۹۳

مقدّمهٔ ناشر

کتاب فرائد برای اوّلین بار در سال ۱۳۱۵ هجری قمری در مصر به چاپ رسید و نشرهای بعدی آن چندین سال بعد از روی نسخهٔ اوّلیّه و به همان شکل در ایران به عمل آمد. متأسفانه صحّافی و نحوهٔ چاپ کتاب آن طور که در شأن این اثر نفیس بود انجام نیافت و جناب ابوالفضائل در مقدّمه به این مسئله اشاره کرده و سبب آنرا عدم اطّلاع عاملین طبع آن زمان در مصر به زبان فارسی و عربی قدیم ذکر نموده اند.

در چاپ حاضر اغلاطی که جناب ابوالفضائل در صحیفهٔ خطا و ثواب وارد نموده بودند رعایت و تصحیح شد. بالطّبع این صحیفه از چاپ کنونی حذف گردید.

به منظور آسان شدن مطالعهٔ کتاب سعی گردیده به روش متداول امروزی از اصول نقطه گذاری و تقسیم متن کتاب به بندها استفاده شود.

آنطور که تألیف کتب فارسی و عربی در آن زمان معمول بود نقل قول ها از جمله آیات قرآنی با علامات خاصّی از متن مؤلّف جدا و مشخّص نمیشدند و جناب ابوالفضائل نیز به همین رویه آیات قرآن را ضمن نوشتهٔ خود درج می کردند. در چاپ حاضر آیات قرآنی با علامات نقل قول از متن مؤلّف مشخّص شده و با اصل مقابله شده اند. از آنجا که جناب ابوالفضائل آنطور که معلوم است این آیات را از حافظه نقل می نمودند. در بعضی از آنها اختلافات کمی با اصل وجود داشت (نه در معنی) که مورد تصحیح قرار گرفت. در مواردی که مأخذ کلام تأکید نشده و اختلاف زیاد با اصل آیه وجود دارد، به آیه ای که این مطلب در آن ذکر شده اشاره گردیده.

سوره های قرآن که به دو اسم معروفند، اسم دوم آنها در پاورقی (بین پرانتز) ذکر شده است.

علاوه بر فهرست مطالب که خود جناب ابوافضائل نوشته اند، یک فهرست جامع اعلام و مواضیع به کتاب اضافه گردیده است.

در تهیّهٔ نسخهٔ حاضر، که چندین سال به درازا کشیده است، دوستان زیادی با این هیئت همکاری نموده اند. از کُلیهٔ این یاران بخصوص جناب دکتر فیروز علوی، که در تهیّهٔ فهرست اعلام و مطالب، تصحیح و مقابله و تنظیم این کتاب سعی موفور نمودند، صمیمانه سپاسگزاریم.

لجنهٔ ملی آثار امری به لسان فارسی و عربی هوفهایم ۱۵۷ بدیع

دیباچه

جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی در شرق و غرب به عنوان بزرگترین دانشمند قرن اوّل بهائی شناخته شده و دانشمندان غیر بهائی چون میرزا محمّد خان قزوینی در شرق و پروفسور ادوارد براون در غرب از او به عظمت یاد کرده اند.[1] و بعضی از اهل تحقیق در باختر دانش او را "افسانه گون" قلمداد نموده اند.[2] البتّه بوده اند فضلائی چون آقا محمّد فاضل قائنی که از دانش و بینش او حکایتها زبانزد احبّا است ولی با اینهمه، دوست و دشمن همیشه از ابوالفضائل یاد کرده اند و ردّیه نویسان بعد از حمله به کلمات قدسیّه آثار او را مورد ردّ و تدمیر و شخص او را محلّ لعن و تکفیر قرار داده اند.

این شهرتِ بجایِ استاد که سرِ سروران خامه و نامه را در مقابل خود خاضع نموده مرهون چند علّت است.

یکی آنکه از ده ها بلکه صدها علمای عهد ربّ اعلی و دورهٔ جمال ابهی جز چند اثر آنهم غالباً ناقص بجا نمانده است حتّی از نفوسی چون حضرت قدّوس و جناب ملّاحسین بشروئی فقط نام بعضی از آثار آنها به گوش ما رسیده و جز قطعات متفرّقه در دست احبّاء چیزی موجود نیست ولی از جناب ابوالفضائل آثار متعدّدی بجا مانده است.

علّت ثانی وسعت معلومات جناب ابوالفضائل است که از حدود زمان و مکان وی فراتر میرفت. در گذشته یعنی زمانی که میرزا ابوالفضل زمان کودکی و جوانی و دوران فراگرفتن دانش و علم را میگذراند (تولّد سال ۱۲۶۰ ه ق) ایران و مردم آن در تاریکی صرف به سر میبردند. سرزمین ما از تمام آنچه در جهان غرب میگذشت غافل بوده و آنچه در مدارس آن زمان که تماماً جنبهٔ مذهبی داشت تدریس میشد افکار پوسیدهٔ گذشتگان بود و اگر کسی علاقه ای به کسب معارف زمان داشت به کفر و الحاد متّهم و به مصداق (من تشبّه بقوم فهو منهم) مردود به شمار می آمد. حتّی در داخل اسلام با تنفّر و تجانبی که بین شیعه و سنّی از دوران سلاطین صفوی و به وجود آمده بود علما جز آنچه علمای شیعه بدان تفوّه کرده بودند مقبول نمی شمردند حتّی احادیثی را که از طریق سنّت و جماعت روایت شده بود موجب تردید قرار می دادند و جملهٔ " راوی سنّی است" هنوز از امثال سائره است.

برای میرزا محمّد خان قزوینی رجوع کنید به مقالهٔ او در مجلّهٔ یادگار سال سوّم شماره سوّم و برای پرفسور برون به ترجمهٔ تاریخ جدیدP .۷۲ .Pxi .

[2] .Mirza Abu'l Fadl. Letter and essays by Juan Rojo Cole. POXI

در چنین زمانی جناب ابوالفضائل اوّلاً قدم از عرصهٔ دانش شیعی فراتر گذاشته و در مدّت اقامت در عراق نزد علمای سنّی کسب معارف کرد. سپس به مطالعهٔ کتب ادیان دیگر پرداخت و با علمای آنها مفاوضه و مکالمه نمود. در محیط و زمانی که علمای شیعه کتب تورات و انجیل را باطل و تحریف شده می دانستند او آنها را با دقّتی خاصّ مطالعه و تحصیل کرد به نوعی که عمق معرفتش در کتب دینی یهود و نصاری در موقع مباحثه باعث اعجاب علمای آنها می گردید.

در سال ۱۳۰۶ ه ق شبی در کاشان مباحثه ای با حاخام یهود داشت که ذکر آن را خود آن جناب در فرائد آورده است. یکی از احبّای کاشان استاد حسین معروف به عمو زینل حکایت نموده است که: "چون مجلس منقضی شد او (حاخام) برخاست برود برای مشایعتش رفتم چون خواست از در خارج شود با کمال اعجاب گفت: " به خدای موسی قسم که این شخص از ساعتی که موسی قدم به دنیا نهاده تا کنون و در تمام ادوار همراه بنی اسرائیل بوده است." و این سخن را از لحاظ اعجاب از اطّلاعات تاریخی جنابش و تحقیقاتش در حقایق ادیان بیان کرد." [3]

جناب ابوالفضائل در موقع اقامت در طهران علاوه بر معلوماتی که از کتب ادیان شرق آسیا جمع کرده داشت با دو تن از علمای بودائی که معلوم نیست به چه قصد به ایران آمده بودند تماس حاصل کرده از آنها اطّلاعات لازمه را دربارهٔ آن دین کسب کرد.

جنابش در عین حال از جریان تجدّد که نسیم آن از سوی غرب شروع به وزیدن کرده بود غافل نماند. تحریر به فارسی سَرَه یکی از آثار این تجدّد در آن زمان محسوب می شد و در این زبان چندان تبحّر یافت که همه سَرَه نویسان آن زمان از هنرمندی او یاد کرده و به پیش کسوتی جنابش اقرار داشتند.

ابوالفضائل وقتی به طهران رسید که دارالفنون چند سالی بود افتتاح یافته بود و معلّمین اروپائی و ایرانی علوم جدیده را در آن تدریس می کردند جنابش فرصت را مغتنم شمرده با بعضی از استادان اروپائی تماس یافته به کسب علوم جدیده و اطّلاع از آنچه در اروپا می گذشت پرداخت.

علّت سوّم اشتهار آثار جناب ابوالفضائل قدرت قلم و سحر بیان او بود. او را به حقّ می توان یکی از ادیبان عالی مقام ایران دانست و بدین امر اکثر اهل قلم با عداوتی که نسبت به جنابش به واسطهٔ ایمان و اعتقاد وی داشتند اقرار می نمودند. میرزا محمّد

[3]. زندگانی میرزا ابوالفضل، لانگنهاین، ۹۸۸، صفحه ۵۹

حسین ثریّا که خود را از ادبای زمان می شمرد و سالهای بعد روزنامه ی ثریّا را در مصر می نوشت در نامه ای به جناب ابوالفضائل بعد از ذکر هنرمندی جنابش دو بیت ذیل را در وصف او می سراید:

" ببال ای خداوند دانش از ایرا که چون پاک یزدان نداری همالی

پساوند هر چند زیبا نباشد سزد گر ببالی، سزد گر ببالی "

در سال ۱۳۰۰ ه ق که جناب ابوالفضائل در زندان طهران بود بعضی شبها کامران میرزا نائب السلطنه ایشان را خواسته به بحث و جدل می پرداخت و در این جلسات بعضی از رجال سلطنتی حضور می یافتند. در یکی از این شبها حسام السلطنه فاتح هرات حضور داشت. شیخ بدرالدیّن غزّی می نویسد: " حسام السلطنه تحاریر فارسی اصطلاحی این عصر و فارسی سَرَه و عربی استاد را دیده بود خطاب فرمود: " تو میرزا ابوالفضل هستی که رسائل منشیانه فارسیّه و عربیّه ات منشیان و فصحای عرب و عجم را عاجز نموده و چشم ایرانیان را روشن کرده؟ " ... استاد با کمال خضوع و ادب اشاره نمود بلی. پس مکرّر کرد " اسفا علیک" ... باز حسام السلطنه اظهار تاسّف و تحسّر نمود که مثل شما باید کاتب حضور اعلیحضرت سلطانی باشد و رو نمود به نائب السّلطنه و گفت: " می دانید چه خوب انشاء می کند. مثل این شخص منشی یا در عالم نیست یا نادر است." نائب السلطنه فرمود: " دیده ام و می دانم." و باز اظهار اسف نمود که این شخص شایسته است سالی پنجاه هزار تومان مواجب از دولت داشته باشد...." [4]

امّا علّت چهارم که نوربخش همهٔ فضائل و کمالات جناب ابوالفضائل ومویّد و باعث ظهور آن همه آثار جاویدانی او شد تأیید جمال قدم جلّ اسمه الاعظم و کسب فیض جنابش از آثار قلم اعلی علی الخصوص کتاب مستطاب ایقان بود که جنابش همه معارف خود را قطره ای می دانست که از بحر زخّار آن کتاب الهی کسب کرده بود. در کتاب فرائد می نویسد: " اگر خودستائی نوعی از رعونت نبودی شهاداتی را که اکابر قسس و فلاسفه اروپا و آمریکا در تصدیق علم و احاطه این عبد بر حقائق کتب مقدّسه گفته و نوشته اند در این اوراق ایراد می نمودم تا ارباب بصیرت بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان اطّلاع یابند."

[4]. زندگانی میرزا ابوالفضل، لانگنهاین ، ۹۸۸، صفحه ۸۳

حضرت عبدالبهاء مقام راسخون در علم را شامل آن نفس برگزیده فرموده اند. در قرآن کریم آیات زیادی موجود است که کلاً حاوی بشارت یوم موعودند و طبق نصّ قرآن جزء متشابهاتند یعنی آیاتی که معنی آنها روشن نیست و احتیاج به تأویل دارند. و در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷ تأکید شده است که: "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّـهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" یعنی به معنی این آیات کسی جز خدا و راسخون در علم واقف نیست و شیعیان طبق احادیثی که روایت شده ائمّهٔ اطهار را جزء راسخون در علم به حساب می آورند.
حضرت عبدالبهاء در لوح میسز گودال که از تفسیر آیهٔ ۱۲ از مکاشفات یوحنّا پرسیده بوده بعد از تفسیر این فصل اشاره به میرزا ابوالفضل که برخی از آیات آن را طور دیگر تفسیر نموده بود می فرمایند: " و کذلک بیّنوا الراسخون فی العلم ایضاً معانی اخری و کلّ المعانی مطابقة للواقع لانّ الکتاب المقدّس و بالاخصّ رؤیا یوحنّا لها معانی متعدّدة و تآویل کثیرة."[5] سیری در آثار جناب ابوالفضائل که چون شکوفه های بهاری در همه جا پراکنده اند معلوم می دارد که چگونه کلام الهی نفوذبخش این آثار شده است و خواننده وقتی می بیند که تفسیرات و تأویلات جنابش از کتاب یوحنّا و غیر آن که سالها قبل در رساله شرح آیات مورّخه و فصل الخطاب مرقوم شده با مطالب مفاوضات عبدالبهاء مطابقت کامل دارد معنی الهام الهی و تأیید " شدید القوی" را در می یابد.
جریان نهر قلم و سریان شطّ فؤاد جناب ابوالفضائل چندان با هم همآهنگی داشت که به عکس آنچه معمول مؤلّفین است که آثار را از سواد به بیاض می برند و اصطلاحات متعدّد در آنها معمول می دارند و احیاناً آنها را تجدید تحریر می نمایند ایشان آثار خود را بدون مراجعه به مسوّده مرقوم می فرمودند. جناب نبیل الدّوله می نویسند: " جناب ابوالفضائل دارای روش مخصوصی در نویسندگی بودند که آن را جدّاً و دقیقاً پیروی می کردند. به سرعت تحریر می نمودند ولی اصلاح نمی کردند و کلمه ای را خط نمی زدند."[6]
خود استاد در خاتمهٔ کتاب فرائد می نویسد: " و تألیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عوائق امراض و ضعف بنیت بدون رجوع به مسوّده و باطله غالباً چنانکه عادت اهل تصنیف و تألیف است در مدّت شش شهر قمری صورت اختتام گرفت.

[5]. مآخذ دارالتحقیق بیت العدل اعظم

[6]. زندگانی میرزا ابوالفضل، لانگنهاین، ۹۸۸، صفحه ۳۷۹

کتاب فرائد

کتاب فرائد که لجنهٔ نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی آلمان همّت به تجدید نشر آن فرموده مشهورترین آثار جناب ابوالفضائل و کتابی است که به امر صادر از مرکز میثاق صورت تألیف یافته است. این کتاب تنها جواب رُدود شیخ الاسلام قفقاز نیست بلکه آن را می توان تفسیری بر کتاب مستطاب ایقان دانست. یعنی حقائق بی شماری که حقّ جلّ جلاله به نحو مجمل و مختصر در آن کتاب نازل فرموده و این حقائق در فکر وقّاد جناب ابوالضائل در طیّ سالیان دراز پخته و پرداخته شده بود و یکبار در کتاب فصل الخطاب به نحو آزمون به قلم آمده بود، در این کتاب تفسیر و تبیین و به دلائل قویّه و براهین عقلیّه و نقلیّهٔ مدلّل و مبرهن و در معرض استفادهٔ اهل ادراک از تمام طبقات جامعه بشریّت قرار گرفته است.

فرائد جمع فریده در لغت به معنی درّ منظّم و در اصطلاح اهل ادب به معنای کلام فصیح است (اتی بالفرائد ای بالفاظ تدلّ علی عظم فصاحته و جزالة منطقه و اصالة عربیّته - المنجد).

و داستان تألیف آن به این قرار است که در حدود سالهای ۱۳۱۳- ۱۳۱۴ ه ق شیخ عبدالسلام شیخ الاسلام تفلیس (قفقازیّة)، در طیّ مطالعهٔ کتاب مستطاب ایقان جزوه ای را در ردّ مطالب آن تحریر نمود. شخصی این جزوه را که هنوز خطّی بود از شیخ گرفته برای یکی از دوستان فرستاد. سپس این جزوه به دست آقا رضا قنّاد که از ملازمین حضور جمال قدم از زمان بغداد تا صعود مبارک در عکّا بوده سپس در محضر مرکز میثاق تا حین سفر آن حضرت در آمریکا محشور بود رسید. آقا رضا جوابی برای جزوهٔ آن شیخ نوشت و آن جواب برای شیخ الاسلام ارسال شد. هر چند اجوبهٔ آن جزوه کافی و برای اهل انصاف قانع کننده بود ولی چون آقا رضا اهل فضل و تألیف نبود آن رساله مجمل و ساده تحریر شده بود. ملاحظهٔ آن رساله جناب شیخ را باعث آن تصوّر شد که " معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رسالهٔ آن مؤمن محترم مقصور است " و اینکه اهل بهاء افزون از آنچه در آن رساله تحریر شده جوابی ندارند لذا حسّ برتری و غروری بدو دست داده و به خیال هنرنمائی افتاد.

اوّل رسالهٔ اولی را که **مطالعهٔ کتاب ایقان** نام داده بود شامل ۲۲صفحه به خطّ نسخ درشت در سال ۱۳۱۴ ه ق طبع و نشر نمود و در آن وعدهٔ جواب رسالهٔ آقا رضای قنّاد را نیز داد. سپس رسالهٔ مفصّل تری به نام **مدافعه بر مقابلهٔ خصم** تحریر نمود این رساله شامل ۹ فصل به نام ۹ مدافعه بوده و در طیّ ۸۴ صفحه به خطّ نستعلیق در همان سال طبع و نشر شده است.

شیخ در رسالهٔ اولی رعایت ادب و انسانیّت را نموده ولی پیداست که اجوبهٔ آقا رضا چندان به مذاقش خوش نیامده. لذا در رسالهٔ

دوّم شروع به بذائت و ناسزا گوئی کرده است. در حالی که رسالهٔ مؤمن بهائی به غایت مؤدّبانه بوده است. سبک تحریر شیخ در این رسالهٔ دوّم بسیار عامیانه است و کلمات و جملاتی از قبیل: تازه و خشکه - مردکه - خانه خراب - به چشمش فرو نمی رود - ادّعا ثمّ ادّعا بازم ادّعا - و ناسزاهائی از قبیل: منافق مزوّر - بی دین - بی غیرت - بی حرمت دارد که در رسالهٔ اولی معهود نبوده است.
وقتی که این دو رساله به نظر مرکز میثاق رسید اراده فرمودند که جوابی بر آنها نوشته شود لذا لوح ذیل را به خطّ مبارک صادر و برای جناب ابوالفضائل ارسال فرمودند.

هو الله

یا منادی المیثاق

زحمات و خدمات آن سرور ابرار در امرالله از بدو دخول در ظلّ حضرت ابهی فی الحقیقه لا یعد و لا یحصی. اگر شهود ناسوت غافل و جاهل الحمدلله شواهد ملکوت موجود و اهل ملأ اعلی حاضر و ناظر. چون در خدمات و زحمات تمکّن تام و ملکه و اهتمام حاصل نموده اید و معتاد و پخته شده اید لهذا باز زحمت تکلیف به آن جناب می شود و چاره ای جز این نه. شیخ الاسلام قفقاز چون در این ایّام مشاهده نموده است که کلمة الله در آن صفحات بلند گشته و رائحه رحمن منتشر شده نائرهٔ حسدش شعله ور شد و ردّاً علی الحقّ کلماتی چند تلفیق نمود جناب آقا رضا چیزی در جواب مرقوم داشتند حال دوباره شیخ مذکور چیزی تازه مرقوم داشته. ارسال شد ملاحظه فرمائید. اگر چنانچه حوصله داشته باشید جواب لطیف مقنعی مرقوم فرمائید بسیار به موقع است و یقین است که روح القدس تأیید شدید فرماید و نفحات الهام مشام را معطّر خواهد نمود. اللّهم ایّد عبدک ابالفضائل علی اثبات دینک و اشتهار حجّتک و ایضاح برهانک و اعلاء کلمتک و ارداع معارضیک و ارجاع مخالفیک و افحام معاندیک و الزام محاججی الحق. انّک انت القویّ المقتدر العزیز الکریم و البهاء علیه و علی کلّ ثابت علی العهد القویم ع ع.
جناب ابوالفضائل کتاب فرائد را در طیّ شش ماه قمری تألیف نموده و در غرّهٔ شوال
۱۳۱۵ه ق آن را به انجام برد. در موقع تألیف آن ساکن قاهره بود و در سرای جواهری اقامت داشت.
بعد از تألیف نسخه ای از کتاب حضور مرکز میثاق ارسال شد. آن حضرت فقط در دو جا اصلاح مختصری به عمل آوردند.

یعنی عبارت ابوالفضائل را به لحن ملایم تری تبدیل فرمودند. سپس آن حضرت در روز یکشنبه ۲۷ شوال همان سال که مصادف با نوروز بود و جمعی از احبّاء در بیت مبارک حاضر بودند ورود نموده بیاناتی بدین مضمون فرمودند: "قدری دیر شد، چیز می نوشتم رساله ای آقا میرزا ابوالفضائل نوشت، بسیار خوب نوشت خوشم آمد. مناجاتی برای او نوشتم. این است خدمت امرالله."
بعد صورت مناجات را به آقا میرزا محمود کاشی دادند که تلاوت کند: " الله ابهی - یا بهائی الابهی... اصبحت فی هذا الیوم النیروز... و اذاً اتانی کتاب مسطور و لوح محفوظ و رقّ منشور یحتوی علی حجج بالغة و براهین واضحه و دلائل لائحه ردّاً علی مَن ردّ علیک و شهاباً ثاقباً علی من استرق السمع و هو معترض علیک. ای ربّ ایّد منشئها بتأییدات ملکوتک الابهی و اشده ازُره بشدید القوی..."
کتاب فرائد شامل ۷۳۱ صفحه چاپ و منتشر شد و نسخه ای برای شیخ الاسلام قفقاز ارسال شد. این بار عکس العمل شیخ اضطراب و اضطرار بود. فوراً به فکر چاره افتاد که از نشر آن جلوگیری کند. جناب میرزا منیر نبیل زاده از مبلّغین شجاع دورهٔ میثاق که شرح حالش در جلد چهارم کتاب مصابیح هدایت مندرج است کتابی در شرح سفرهای خود به نام مآثر المنیر مرقوم نموده که نسخهٔ خطّی آن در اختیار فامیل ایشان است.
در این کتاب دربارهٔ سفر خود به قفقاز چنین نوشته اند: "در تفلیس با حضرات احمد اف های میلانی و سایر احبّای الهی ملاقات می شود. کتاب فرائد که از آثار قلمیهٔ جناب مبلّغ فاضل امر الله آقا میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در جواب تعرّضات شیخ الاسلام تفلیس است که تازه طبع و نشر شده یک جلد به دست فاضل سنّی مسلمین رسیده است آن فاضل سنّی برای توهین و سرزنش شیخ الاسلام معهود قفقاز که در تفلیس است داده. شیخ الاسلام بواسطهٔ احمد اف ها بنده را طلبیده رفتم. پس از مذاکرات زیاد خواهش نمود که مخارج طبع فرائد را می دهم یا اینکه این کتاب را هر چه هست می خرم نشر نشود. جواب به او دادم تیری که از شست گذشته به کمان برنمی گردد. و کاش در وقت نوشتن ردّیه فکر آتیه را کرده بودید." شیخ الاسلام چون چنین دید سکوت اختیار کرد.
به نوعی که جناب ابوالفضائل در مقدّمهٔ کتابی که احبّا آن را ردّ الردود خوانده اند ذکر نموده: "شیخ الاسلام قریب ۹ سال قبل از ارتحال کتاب فرائد نزد او بود و ابداً در مقام ردّ و نقض آن برنیامد چه در غایت وضوح و شهود ملاحظه می نمود که انکار مطالب مندرجه در آن از قبیل انکار امور بدیهیّه و معارضه با ادّلهٔ قطعیّه است... مفتی اهل سنّت و جماعت در تفلیس بنابر مثل مشهور لا لحبّ علی بل لبغض معاویه همواره از مرحوم شیخ الاسلام شیعی نکوهش و سرزنش می فرمود. چنانکه روزی در

محفلی فرموده بود شیخ الاسلام در تألیف این کتاب موجب وهن علمای اسلام شد. چون این خبر به مرحوم شیخ رسید برآشفت و گفت: "چه وهنی از من به اسلام رسیده. غایت ما فی الباب این است من سنگی به درختی افکنده ام و میوه از آن ریخت ... " "[7]
کتاب فرائد به سرعت انتشار یافته دست به دست گردید و در بین یار و اغیار غوغائی به پا کرد. جمعی اهل طلب از صاحبان فضل و کمال حلّ مشکلات خود را در آن یافته به طریقهٔ نجات رهنمون شدند و شعرا در اشعار خود از فرائد یاد کردند. جناب حاجی محمّد ابراهیم معروف به حاجی واعظ قزوینی که فاضلی نابینا بود چنین سرود:

" گفتم که زنده کرد مرا هاتفی بگفت میرزا ابوالفضائل می بوده رهبرم
صورش کتاب بود و فرائد و راست نام هر صفحه بحر هاست پر از درّ و گوهرم"

حاجی محمّد تقی شوریده شیرازی از فرائد چنین یاد کرد:

" برجیس چرخ دفتر فضلی بخواست خواند گفتم یکی فرائد بوالفضل را بخوان"

کتاب فرائد در ایران علما و فقهائی را که به عداوت و دشمنی با امر مبارک و تزییف حقائق آن شهرتی داشتند به اضطرابی شدید دچار ساخت به جای سکوت در مقابل عظمت و جلال آن به پیروی از شیخ الاسلام قفقاز که این کتاب خطاب به او تحریر یافته بود جاهلانه به دست و پا افتادند تا کتبی در ردّ آن بنویسند. این کتب جسیمه که تحریر و انتشار یافت فقط باعث سوق بیشتر اهل طلب به سوی آن فریدهٔ غرّا شد چه که کتب مذکوره حکایت از شدّت غرض و قلّت معرفت مؤلّفین آن داشت.
نمونهٔ آنها شمس المضیئه تألیف حاجی محمّد خان پسر حاجی محمّد کریم خان کرمانی از اعدای گذشتهٔ امر بود. این کتاب در ۴۱۷ صفحه تألیف و در سال ۱۳۲۰ ه ق انتشار یافت. در این کتاب مؤلّف عباراتی از فرائد را تحت عنوان " قال " نقل کرده، سپس تحت عنوان "اقول" مطالب آن را ردّ کرده است.
حکایت نموده اند که یکی از مریدان ثقة الاسلام از رهبران آزادی ایران از او دربارهٔ کتاب شمس المضیئه پرسید ثقهٔ الاسلام جواب داده گفت: "کتاب خوبی است به شرط آنکه آنچه تحت عنوان "اقول" در آن درج شده حذف شود."
نگارندهٔ این مقدّمه در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضائل در صفحات ۴۰۰ تا ۴۱۰ اشاره به بعضی از این کتب و مطالب آنها نموده است.

---

[7]. مأخذ دار التحقیق بیت العدل اعظم

وقتی جناب ابوالفضائل در سال ۱۳۲۲ ه ق از آمریکا مراجعت نمود و به ساحت اقدس شرفیاب شد بعضی از این ردود بر فرائد از جمله شمس المضیئه به نظر مرکز میثاق رسیده بود. حضرت مولی الوری امر و اشاره فرمودند که جناب ابوالفضائل جواب بنگارد و اوهام اهل ضلال را زائل کند. جنابش به مصر انتقال یافته در قاهره مستقر شدند و به تدریج کتب ردّیهٔ دیگر وصول یافت و استاد شروع به تحریر جواب نمود.
این کتاب که احبّاء آن را ردّ الرّدود خوانده اند بنا بود بسیار مفصّل باشد و مقداری از آن تحریر شده بود که صعود جناب ابوالفضائل واقع شد. آنچه نوشته شده بود به ارض اقدس ارسال و از آنجا در ضمن آثار دیگر به عشق آباد فرستاده شد و در آنجا مفقود گشت. فقط دیباچه آن حال در دار التحقیق ارض اقدس موجود است که شامل ۱۸ صفحه است و جناب ابوالفضائل در آن ذکر چگونگی اقدام به تحریر کتاب را کرده و اشاره ای به اکاذیب و جعلیّات بعضی از مؤلّفین از جمله نویسندهٔ هدیة المهدویّه نموده است و بیان فرموده است که کتاب شامل یک مقدّمه و چند مقاله خواهد بود.
مورّخ فقید جناب عزیز الله سلیمانی که این کتاب را در عشق آباد دیده بود چند سال پیش در نامه ای در جواب استفسار این عبد چنین نوشته اند: "... آن کتاب را هم بنده از محفل مقدّس روحانی عشق آباد گرفته و تماماً خوانده ام نسخه اش خطّی (نسخ) و می گفتند به خطّ علّامه مؤلّف است. حجم آن بالتقریب به اندازهٔ نصف فرائد بود و مطالبش نفیس و بدیع و از جمله شرح مفصّل در تعریف تاریخ و اختلاف غرض از تدوین آن در نظر شرق و غرب. یعنی قید شده بود که یونانیان به کدام نظر به تاریخ ناظرند و از تدوین آن چه غایتی منظور دارند و اهل شرق به کدام ملاحظه به نگارش تاریخ همّت می نگارند. و گویا آن مرد جلیل در نظر داشته است که در چنین مجلّد این کتاب را بنگارد و چنانکه ابن خلدون مغربی بر تاریخ مشهور خود مقدّمه ای بس بزرگ نوشته است ایشان هم می خواسته اند بر همان روش در حلّ مسائل دینی و جواب کلّ اعتراضات ملل و نحل خصوصاً قوم شیعه این کتاب را به اتمام برساند ... "
کتاب فرائد با در نظر گرفتن زمان تألیف ساده و روان است و عمق مطالب باعث پیچیدگی عبارات و الفاظ آن نشده است. خود مؤلّف می نویسد: "با وجود غموض مسائل و دقّت دلائل جانب سهولت و سلامت عبارات را وا نگذاشت و از نگارش عبارات مغلقه و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود آنگونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیاید."
کتاب فرائد شامل یک مقدّمه، دو مقاله و یک خاتمه است. مقدّمهٔ مقالهٔ اولی در بیان مقصد اهل بهاست. اگر فرائد را زیباترین گلبن در باغ آثار آن جناب بدانیم این مقدّمه را از لحاظ جزالت و فصاحت و ایجاز و سلاست و حسن تلمیح و لطافت معانی و دقّت

مبانی شکفته ترین گل این گلبن روحانی باید دانست. چه آن محرّر بی نظیر در طیّ صفحاتی معدوده خلاصه و جوهرهٔ کتب مقدّسه و انجاز وعود صریحهٔ الهیّه و طلوع شمس مشرق از افق ربّانی و آثار ظاهره از آن ذات قدسی و خطابات به ملوک و سلاطین و خلاصهٔ احکام این امر مبین را شرح داده و یک دنیا جواهر معانی را در اصداف محدودهٔ الفاظ و عبارات بدیعه گنجانیده است.
مقالهٔ اولی شامل چهار فصل است. فصل اوّل دربارهٔ احتجاج به آیات است که مؤلّف آن را به دلائل قویّهٔ واضحه اعظم حجّت حقّانیّت مظاهر الهیّه شناخته است. فصل دوّم استدلال به بشارات و احادیث است که با ذکر احادیثی از دو طریق اهل سنّت و شیعه در اثبات امر حضرت باب و جمال قدم پرداخته است. فصل سوّم بیان دلیل تقریر است که در طیّ ۱۷ صفحه این مطلب را به نحو مستوفی توضیح داده و در آخر آن از همه دانشمندان و رؤسای ادیان سؤالی نموده و جواب طلبیده است. فصل چهارم دربارهٔ معجزات و خوارق عادات است که مؤلّف در طیّ صفحات عدیده با توجّه به آیات کتب مقدّسه آنها را با اصل مدّعی غیرمرتبط دانسته و در شمار ادلّهٔ ثانویّه مظاهر مقدّسه به شمار آورده است.
مقالهٔ ثانیّه در جواب شبهات شیخ الاسلام است که تمام مندرجات رسالهٔ اولی و بعضی از محتویات رسالهٔ ثانیّه شیخ را به تدریج نقل و جواب داده است. این قسمت از کتاب به غایت شیرین و خواندنی است و علّامه مؤلّف در ضمن جواب شیخ به بسیاری از موانعی که سدّ راه مؤمنین همهٔ ادیان در ظهور بعد شده اشاره کرده همهٔ آنها را طرح و به نحوی قاطع رفع نموده است.
خاتمهٔ کتاب شامل شیرین ترین قسمت های آن است چه که در این قسمت جناب ابوالفضائل یک مقدار از لا طائلات شیخ را که نامربوط به موضوع بوده تحت عناوین "و من الغرائب" ذکر و جواب داده است و کتاب را با التجای به ساحت غصن نابت از دوحهٔ مبارکهٔ علیا به پایان برده است.
امّید چنان است که تجدید انتشار این کتاب که نسخ آن کمیاب است باعث آشنائی بیشتر دوستان و حقّ جویان با آثار آن علّامهٔ زمان که از قلم حضرت مولی الوری به خطاب "یا ابالفضل و امّه و اخیه" مخاطب شده بشود.

روح الله مهرابخانی

۱۵۳ بدیع ۱۹۹۷ میلادی

هو الاقدس الاعظم البهی الابهی

بر اولی الالباب پوشیده نماند که چون به عون الله تعالی تألیف کتاب فرائد در جواب شبهات جناب شیخ الاسلام سمت اختتام یافت جمعی از ارباب فضل و دانش طالب شدند که این کتاب به طبع رسد تا به سهولت انتشار یابد و دریافت آن بر هر کسی سهل و آسان گردد. زیرا که شبهات مندرجهٔ در رسالتین جناب شیخ غالباً از شبهات عامّه است که هر نفسی به سبب آنها عیناً در تصدیق صاحب امر متوقّف شده و موجب لغزش او در صراط امر الله گشته.

مثلاً همین شبهه ای که جناب شیخ در اوّل رسالهٔ خود بر سبیل سؤال مرقوم داشته اند که "مقام جناب باب مقام نبوّت است یا امامت" ، البتّه نگارنده آن را از هزار نفس مسموع داشته. زیرا نظر به عقیدهٔ جماعت شیعهٔ اثنی عشریّه که رتبهٔ نبوّت و امامت را قسیم یکدیگر می دانند سؤال از این مسئله را به گمان واهی خود اعظم وسیلهٔ افحام اهل ایمان می پندارند و در اوّل مناظرت از اهل بهاء به این عبارت استفسار می نمایند که "مقام باب چه مقامی است. مقام نبوّت است و یا مقام امامت." به گمان اینکه اگر اهل ایمان گویند: "نبوّت". اعتراض کنند که به صریح کلمهٔ "خاتم النّبیین" و حدیث "لا نبی بعدی" این ادّعا واضح البطلان است. و اگر گویند: "امامت" ، ایراد نمایند که به حکم نصوص صریحه رتبهٔ امامت در دوازده امام محصور است. علاوه بر اینکه امام قادر بر تشریع شریعت جدیده نباشد و شریعت اسلامیّه هرگز منسوخ نگردد.

غافل که مقام قائم موعود به حکم آیهٔ مبارکهٔ "... أَو یَأتِیَ رَبُّکَ أَو یَأتِیَ بَعضُ آیاتِ رَبُّکَ یَومَ یَأتِی بَعضُ آیاتِ رَبُّکَ... (۱۵۸)"[8] و آیهٔ مبارکهٔ "وَ جَاءَ ربُّکَ وَ المَلَکُ صَفّاً... (۲۲)"[9] و کثیر من امثالها مقام ربوبیّت منصوصه در قرآن است و یوم ظهور مبارکش یوم الربّ موعود در کلّ ادیان و مقام ربوبیّت مقام اصالت است نه نیابت و رتبهٔ شارعیّت است نه تابعیّت.

و از نوادر مضحکه است که وقتی در طهران در منزل محمّد ابراهیم بیک یوزباشی شاهی سیّدی از افاضل اهل منبر را دیدم که از یکی از افراد ملل خارجه استفسار می نمود که "امام اوّل شما کی است."آن مرد اجنبی متحیّر و مندهش ماند که امامت چیست

---

[8]. سورهٔ انعام

[9]. سورهٔ فجر

و امام اوّل کی است. بیچاره سیّد واعظ گمان می نمود که جمیع ملل بر وفق شیعهٔ اثنی عشریّه مجبورند که به دوازده امام معتقد باشند و تعداد اسامی ایشان را از فرائض دینیّه و فضائل علمیّه شناسند.
و بالجمله نظر به دفع شبهات ارباب ارتیاب از محضر اقدس من الیه المآب لا زالت عتبته العلیة قبلة الاحباب و مقصد اولی الالباب شمس اذن مشرق شد که جناب مستطاب فخر الاحباب حاجی عبد الکریم طهرانی و سلیل الاماجد الاطیاب جناب آمیرزا علی محمّد شیرازی ایّدهما الله تعالی علی نشر نفحات امره و وفقهما علی اعلاء کلمته و ذکره به طبع این کتاب اقدام فرمایند و موجب تسهیل اقتناء آن بر هر طالب مستفید گردند. و بحمدالله تعالی طبع آن به همّت و اقدام این دو وجود همام مقدام انجام یافت و غایت سعی در اتقان طبع و حسن ورق و جمال حروف به قدر مقدور مبذول گشت. و لکن با کمال اهتمام در تصحیح امکان نیافت که از اغلاط مطبعه مصون ماند. زیرا که عملهٔ مطابع در این بلاد زبان فارسی نمی دانند بل از فهم لغت عربیّهٔ قدیمه نیز عاجزند و جمیعاً به لغت دارجه که بالکّل در قواعد و قوانیی مباین لغت عربیّه است تکلّم می نمایند و از این جهت ممکن نبود که در اشکال و حرکات حروف و یا اصل کلمات غلطی وقوع نیابد و از سهو و خطا که از لوازم بشریّه است محفوظ ماند. چنانکه مقدار صعوبت این مسئله تصحیح مطابع را اصحاب جرائد فارسیّه که در مصر طبع می شود خوب می دانند و غالبا از قراء جرائد خود معذرت می خواهند. و لذا تداركاً للفائت صحیفهٔ خطا و صواب بر آخر کتاب افزوده شد تا هر نفسی تواند بدان رجوع نماید و نسخهٔ خود را به آن تصحیح کند. و کذلک فهرستی بر آن افزود و محلّ هر مطلبی را به عدد صفحات معلوم داشت تا موجب سهولت دریافت مطالب بر هر مستفید و طالب گردد و طباع لطیفه در حین قرائت ملالت نیابد. و رجا چنان است که اهل فضل این اعذار واضحه را به کرامت فطریهٔ خود مقبول دارند و اگر خطائی بینند به نظر عفو و صفح در آن ملاحظه فرمایند. زیرا که عصمت از خطا خاصّه مظاهر امر حضرت ربّ الارباب است و قبول عذر از شیم کریمهٔ اولی الالباب. نسأل الله تعالی فی خاتمة القول ان یؤیّدنا جمیعاً علی ما یحبّ و یرضی انّه هو ربّ العرش و الثری و ولی عباده فی الاخرة و الاولی.

حقوق الطّبع محفوظة
و قد طبع الكتاب بنفقة الحاج عبدالكريم طهرانى

و ميرزا على محمّد الشيرازى

و حقوق الطّبع محفوظة للمصنف و بعده لهما
طبع بمطبعة هندية بشارع المهدى بالازبكيّة

فهرست كتاب فرائد

دیباچهٔ کتاب از صفحهٔ ۳۸ الی ۴۲

مقالهٔ اولی در بیان مقصود و مدعای اهل بها و ادلهٔ اثبات آن، ۴۲- ۹۳

در بیان معتقد اهل بها درتعیین مقام نقطه اولی و جمال اقدس ابهی، ۴۲- ۵۳

در بیان ادلهٔ اثبات حقیّت امر نقطه اولی و جمال اقدس ابهی، ۴۶-۸۱

فصل اوّل در بیان کیفیت استدلال و احتجاج به آیات کتاب، ۴۶- ۵۲

فصل ثانی در بیان کیفیت احتجاج به احادیث و بشارات، ۵۲ -۶۵

در بیان احادیث و آیات وارده در تعیین میعاد ظهور، ۵۳ - ۵۷

در بیان احادیثی که دال است بر حداثت سن و جوانی قائم موعود حین ظهور، ۵۷ - ۶۰

در بیان احادیث و آیاتی که دالّ است بر محل ظهور موعود، ۶۰ – ۶۵

فصل ثالث در چگونگی استدلال به دلیل تقریر، ۶۱ - ۷۴

توضیح در بیان اینکه اصول ادیان موجوده در عالم قبل از ظهور باب اعظم هفت دین است و کل باذن الله تشریع شده، ۷۰ ـ ۷۲

(سؤال) برای تنبیه به اینکه اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود اثبات حقیت دین حق صعب بل مستحیل گردد. ۷۲ـ ۷۳

فصل رابع در کیفیت استدلال به معجزات، ۷۴ ـ ۹۳

مقالهٔ ثانیه در بیان جواب شبهات شیخ واحداً بعد واحد، ۹۳ـ ۳۶۰

شبههٔ اولی در سئوال از مقام داعی و اینکه اگر مقام او مهدویت است چرا با اینکه باید غلبهٔ تام یابد به مظلومیت شهید شد، ۹۳ـ ۹۴

در بیان اختلاف فیما بین شیخ و مناظر ایشان در این معنی که داعی باید یا نبی باشد و یا امام، ۹۵ـ ۹۸

در بیان اینکه مستند جناب شیخ در اینکه نباید قائم موعود به مظلومیت ظاهر شود احادیث است و بس، ۹۷

در بیان اینکه احادیث دال است بر اینکه قائم موعود به مظلومیت کبری ظاهر خواهد شد، ۹۷

در ذکر احادیث وارده درمظلومیت قائم موعود و اصحاب آن حضرت، ۹۷ـ ۱۰۳

در بیان اینکه احادیث داله بر مظلومیت قائم مؤید است به آیات قران، ۱۰۳ ـ ۱۰۵

در بیان مماثلت و مشابهت اسباب اعراض مسلمین از قائم موعود به اسباب اعراض یهود از مسیح و بیان مشابهت عقائد موهومهٔ این دو ملّت، ۱۰۵ـ ۱۰۷

در بیان اینکه جمع بین الاحادیث مقتضی است که غلبهٔ وارده در احادیث بر نهج ایقان شریف به غلبهٔ معنویه تفسیر شود نه به غلبّهٔ ملکیه، ۱۰۷ـ ۱۰۹

در بیان معنای حدیث متواتر و اثبات خطای شیخ در ادعای ورود اخبار کثیرهٔ متواتره، ۱۰۹ـ ۱۱۲

در بیان عبارات شیخ در اینکه اگر مقصود ازغلبه غلبهٔ معنویهٔ تدریجیه باشد ما این نوع غلبه را درمذاهب و ادیان باطله نیز مشاهده می نمائیم، ۱۱۲ـ ۱۱۴

جواب جناب شیخ و اثبات بطلان تمثیل دین الهی به مذاهب باطله و ترتیب مقدمه ای برای فهم این مسئله، ۱۱۴ـ ۱۴۳

در بیان دین و مذهب و بیان فرق هریک، ۱۱۶

در بیان کیفیت تفرق دیانت موسویه به مذاهب مختلفه، ۱۱۶ـ ۱۱۸

در بیان کیفیت انتشار دیانت نصرانیه و تفرق آن به مذاهب مختلفه، ۱۱۸ـ ۱۲۷

در بیان کیفیت حدوث مذاهب در دین اسلام، ۱۲۷ـ ۱۴۳

رجوع به جواب جناب شیخ در اینکه غلبهٔ دینیّهٔ تدریجیه و بذل مال و جان دلیلیت ندارد زیرا که در مذاهب و ادیان باطله نیز موجود است، ۱۴۳- ۱۴۶

در بیان اینکه اصول ادیان موجوده کل به اذن الله تشریع شده و مذاهب مختلفه مقتضی بطلان اصول ادیان نیست، ۱۴۳- ۱۴۶

در بیان اینکه عبادات مبتدعه چنانکه در ادیان وثنیه موجود است در دیانت اسلامیّه نیز موجود است، ۱۴۶- ۱۵۰

در بیان اینکه هر امتی که منکر دین حقی شدند جواب شبهات سایر ادیان را نمی توانند گفت بخلاف اهل ایمان که بر دفع هر شبه ای قادرند، ۱۵۰- ۱۵۳

در بیان اثبات اینکه شهادت شهدا و تحمل بلایا مثبث حقیت اهل آن تواند شد، ۱۵۰- ۱۵۲

در بیان اینکه مذاهب مختلفه کل در حکم مساوی هستند، ۱۵۲- ۱۵۴

در بیان اینکه مقصود از مدعی باطل که حق جل جلاله وعدهٔ ابطال آن را فرموه است ادعای مستقل است نه تأسیس مذاهب متفرقه، ۱۵۴

در بیان اینکه مظلومیت و تفرق و تشتث دلیل بطلان نیست بل دلیل حقیّت است، ۱۵۴-۱۵۶

در بیان اینکه جناب شیخ از مناظر خود به منافق و مزور تعبیر فرموده، ۱۵۶- ۱۶۰

در بیان اینکه جناب شیخ بابیه را عدو اسلام و منکر ضروریات دانسته اند و اثبات اینکه عدو اسلام به حکم احادیث صحیحه علمای امتند، ۱۶۰- ۱۶۴

شبههٔ ثانیهٔ جناب شیخ در اینکه اگر ادعای جمال اقدس ابهی نبوّت باشد مخالف اجماع مسلیمن است، ۱۶۵ - ۱۶۶

جواب جناب شیخ و اثبات اینکه ادعای جمال اقدس ابهی ادعای نبّوت نیست بل ادعای ظهور موعود در قرآن و سایر کتب است، ۱۶۳ -۱۶۶

در بیان اثبات بطلان اجماعی که شیخ ادعا نموده و اثبات اینکه این اجماع همیشه دست آویز رد مظاهر امرالله گشته، ۱۶۳- ۱۶۵

در بیان آیاتی که دالّ است بر اینکه قائم موعود مقام او مقام ربوبیّت است و با شریعت جدیده ظاهر خواهد شد، ۱۶۵- ۱۷۳

در بیان اختلال تفاسیر مفسرّین و ذکر خطبه ای ازخطب علویه که علمای تفسیر قرآن را تحریف خواهند نمود، ۱۷۱- ۱۷۴

در بیان احادیثی که بالصراحه مخبر است بر اینکه قائم موعود با شریعت جدیده و کتاب جدید ظاهر خواهد شد، ۱۷۴- ۱۸۰

در بیان اثبات اینکه مظاهر امرالله مظاهر اولیت و آخریت و سایر صفات الهیّه اند، ۱۸۰- ۱۸۳

در بیان اثبات بطلان توهم شیخ در اینکه پیغمبری ظاهر خواهد شد که دین او آخر ادیان و شریعت او شریعت ابدیه خواهد بود، ۱۸۳- ۱۸۶

در بیان معنای لفظ نبی و اینکه مقصود از کلمهٔ "لا نبی بعدی" بیان ترقی امت اسلامیّه است نه ختم شرائع، ۱۸۴- ۱۸۵

در ذکر عبارات رسالهٔ ثانیهٔ جناب شیخ که شبههٔ سابقه را به اعتقاد خود قدری اوضح نوشته اند، ۱۸۵

جواب شبهٔ جناب شیخ و بیان اینکه ایشان در مطالعهٔ ایقان اشتباه کرده و فرق فی ما بین دفع شبهات و ادلهٔ اثبات را نفهمیده اند، ۱۸۵- ۱۹۴

در بیان اینکه اممی که منکر انبیا شدند سبب رد و انکار ایشان سه شبهه بود و آن عبارت است از ابدیّت شریعت و رجعت اشخاص معلومه عدم تکمیل علامات، ۱۸۶- ۱۹۱

در بیان حدیثی که صریح است بر اینکه ظهور قائم موعود رجعت جمیع انبیا و اولیای امم ماضیه است، ۱۹۱- ۱۹۳

جواب شبههٔ رسالهٔ ثانیهٔ جناب شیخ که به اعتقاد خود قدری اوضح نوشته اند وظهور مدعی صادق و کاذب را در زمان واحد فرض کرده اند، از صفحهٔ ۱۹۴- ۱۹۲

شبههٔ ثالثهٔ جناب شیخ در خصوص تفاسیر وارده در ایقان شریف در بیان معانی شمس و قمر و سما و امثالها، ۱۹۲- ۱۹۴

جواب شبههٔ جناب شیخ، ۱۹۴- ۲۴۱

در بیان اینکه فهم حقیقت تفاسیر وارده در ایقان در معانی سما و شمس و قمر و امثالها از مطالب مهمه است موقوف است به تأسیس مقدمه ای و ذکر چهار مطلب من حیث المقدمه،۱۹۴- ۲۱۱

مطلب اوّل در بیان اینکه در کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل و قرآن نصوصی است بر اینکه هر نفسی بشارات وارده در آن را نخواهد فهمید، ۱۹۴- ۲۰۴

مطلب ثانی اینکه کتب مقدّسه مشتمل بر سه قسم از مطالب است و تأویل غالباً راجع به یک قسم از آن است، ۲۰۴- ۲۰۵

مطلب ثالث در بیان اینکه آیات عظیمه از قبیل ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها در جمیع کتب مقدّسه به یک نهج وارد شده است، ۲۰۵- ۲۰۸

مطلب رابع در بیان اینکه کتب مقدّسه کل صریح است بر اینکه تأویل این آیات در یوم الله ظاهر خواهد شد، ۲۰۹- ۲۱۱

در بیان سبب نزول ایقان شریف در دارالسلام و اثبات اینکه به نزول این کتاب مقدّس ختم جمیع انبیا گشوده شد، ۲۱۱- ۲۱۳

رجوع به جواب جناب شیخ در تفسیر معانی شمس و قمر و سما و امثالها، ۲۱۳- ۲۴۱

در بیان اینکه الفاظ شمس و قمر و نجوم و سما و امثالها در کتب مقدّسه کثیراً بر وفق ایقان شریف بر معانی غیر ظاهریه اطلاق شده، ۲۱۴- ۲۴۱

در بیان اطلاق لفظ شمس و قمر در کتب مقدّسه بر مظهر امرالله و مرکز میثاق الله و تبکیت ناقضین عهد الله و بیان اینکه مقصود از لفظ شمس و قمر و ذکر مراتب ظهور و بطون شمس حقیقت است، ۲۱۶- ۲۱۹

در بیان لزوم وجود قرائن و اینکه فهم این قرائن راجع به اهل ایمان است نه به عامه، ۲۲۱- ۲۲۲

اثبات بی اطلاعی جناب شیخ از قواعد مرعیه بین العلماء، ۲۲۲-۲۲3

در بیان بطلان اینکه شیخ گمان کرده اند که باید تفاسیر صاحب امر مطابق تفاسیر سابقین باشد، ۲۲۳- ۲۳۴

در بیان اختلاف مفسرّین انجیل در تفسیر الفاظ شمس و قمر و سما و سقوط نجوم و امثالها، ۲۲۸- ۲۳۰

در بیان دفع شبهۀ جناب شیخ که گمان کرده اند که خطابات مظهر امرالله باید عام باشد،۲۳۶- ۲۴۰

در بیان دفع شبهۀ جناب شیخ در صعوبت فهم صحت و سقم احادیث وارده در کتاب ایقان، ۲۴۰- ۲۴۱

شبهۀ رابعۀ جناب شیخ در بیان تفاسیر آیات ربّ المشارق و ربّ المغارب و غیرها، ۲۴۱- ۲۴۲

جواب، ۲۴۲ - ۲۵۰

در بیان معنای تشبیه و استعاره و ذکر استعارات وارده در قرآن و سایر کتب مقدّسه،۲۴۲- ۲۴۵

در بیان اطلاق لفظ غصن و غصن الرب بر فرع منشعب از اصل قدیم در کتب مقدّسه و ذکر اینکه غصن رب هیکل امر را بنا می فرماید، ۲۴۳- ۲۴۴

در بیان موارد استعمال لفظ سما در دین و انفطار در نسخ آن و شمس و قمر و نجوم بر انبیا و ائمه و علما در کلمات فصحای

عرب، ۲۴۵ ـ ۲۵۰

شبهۀ خامسۀ جناب شیخ در فصاحت بیانات مظهر امرالله، ۲۵۰

جواب این شبهۀ، ۲۵۰ تا ۲۹۳

مقالۀ مخصوصۀ فی بیان فصاحة الآیات و بلاغتها و بیان وجوه حجتها، ۲۵۲ـ ۲۹۳

در بیان سبب اختلاف علمای اسلام در جهت حجیّت وحی سماوی وبیان سبب حدوث قول به اینکه جهت معجزه بودن قرآن فصاحت و بلاغت او است، ۲۵۲ ـ ۲۵۴

در بیان اینکه اگر سبب معجزه بودن قرآن فصاحت وبلاغت او باشد حجت بر اکثر اهل عالم بالغ نشود، ۲۴۶ ـ ۲۵۰
در بیان سبب معجزه بودن قرآن و سایر الواح سماویه به اعتقاد اهل بها و ادلۀ آن، ۲۵۴ـ ۲۶۰

در بیان اینکه چون علمای اسلام از معرفت سبب حجیّت قرآن جاهل ماندند موجب فتح باب اعتراضات نصاری گشتند، ۲۶۰

در بیان اعتراضات صاحب تذییل بر فصاحت و بلاغت قرآن شریف، ۲۶۰ ـ ۲۶۴

در بیان اینکه اعتراضات شیخ الاسلام بر فصاحت کتاب ایقان مانند اعتراضات صاحب تذییل است بر فصاحت قرآن الاّ آنکه صاحب تذییل با شواهد اعتراض نموده است و شیخ بدون شاهد، ۲۶۵

عبارات رسالۀ ثانیۀ شیخ در اعتراض بر کتاب ایقان من حیث القواعد، ۲۶۵ـ ۲۶۷

جواب اعتراضات جناب شیخ بر ایقان شریف، ۲۶۷- ۲۷۹

در بیان اینکه جناب شیخ مناظر خود را غالی خوانده است به جهت اینکه صاحب امر را به وصف حق و حق منیع موصوف داشته و جواب آن، ۲۶۷- ۲۷۰

در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند که در قانون لسان عرب فاعل و مرفوع و مفعول منصوب و مضاف الیه مجرور باید باشد و جواب آن، ۲۷۰ – ۲۷۳

در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند که منشاء غلط مناظر مغرور این است که موجد قانون را نشناخته است و جواب آن، ۲۷۳- ۲۷۴

در بیان اینکه جناب شیخ گمان کرده اند که قانون لغت ابدی است و جایز التّغییر نیست، ۲۷۴

در بیان اینکه قوانین لغات اهل عالم جمیعاً در حیّز تغییر و تبدیل است، ۲۷۴- ۲۷۹

در بیان اینکه لفظ آغا که ترکی مغولی است با لفظ خاوند که فارسی است سه مرتبه مسخ شده و تغییر یافته تا آخوند شده و این دلیل واضحی است بر مقدار تغییر لغات، ۲۷۸

در بیان مدائح بعض اکابر علما و فصحای امت عربیه و تصدیقشان بر علو مقام صاحب امر، ۲۷۹- ۲۹۱

در بیان بعض اغلاط جناب شیخ در رسالهٔ مطبوعهٔ ایشان، ۲۹۱- ۲۹۲

شبههٔ سادسهٔ جناب شیخ در خصوص عبارت انجیل (حینئذ تظهر علامة ابن الانسان فی السماء)، ۲۹۲- ۲۹۳

جواب شبههٔ جناب شیخ، ۲۹۳- ۳۱۷

در بیان اینکه چون اصلاح عالم و اتفاق امم منوط به قیام روح الله و ورود یوم الله بود جمیع شرایط و امارات آن به صراحت در کتب سماویه نازل شد. ۲۹۴

در بیان اینکه بسا می شود که اخبار نازله در کتب نبیین در کتب مورّخین یافت نمی شود چنانچه قصص هود وصالح و ذی القرنین و امثالها در کتب تاریخیّهٔ سایر ملل نیست، ۲۹۴- ۲۹۵

کلامی از صاحب تذییل در ایرادات تاریخیه بر قرآن شریف، ۲۹۵- ۲۹۶

در بیان کیفیّت طلوع نجم در میلاد انبیاء، ۲۹۴- ۳۰۰

در بیان اینکه تعجب جناب شیخ از ظهور مبشری در میان صابئین ناشی از جهل به حقائق ادیان است، ۳۰۰- ۳۰۲

در بیان نقل عبارات ابی الفدا در کیفیت شرائع صابئین، ۳۰۰- ۳۰۱

در بیان اخبار منجمین در طلوع نجمی در میلاد مبارک، ۳۰۳- ۳۰۶

در بیان معنای لفظ کاهن، ۳۰۶- ۳۰۹

در بیان بشارات نورین نیرین الشیخ الاحسائی و السیّد الرشتی سلام الله علیهما برقرب ظهور موعود، ۳۱۰- ۳۱۷

ایراد جناب شیخ در خصوص کتاب ارشاد العوام، ۳۱۷- ۳۱۸

جواب ایراد شیخ، ۳۱۸- ۳۲۹

در بیان اینکه معترضین بر مظاهر امرالله اعتراض ننمودند الاّ به سبب اینکه از معنی روح قدسی که در آن ابدان مقدّسه متجلی است غافل ماندند و آن سلاطین وجود را مانند خود شخصی محدود تصور کردند، ۳۱۸ -۳۲۱

در بیان معنی لفظ ایقان و اثبات غلط شیخ در فهم معنای آن، ۳۲۱

در بیان بعض مآثر کتاب مستطاب ایقان، ۳۲۲- ۳۲۳

در بیان اینکه پیوسته منکرین انبیاء و اعداء الله اهل ایمان را تکفیر نموده اند، ۳۲۳ – ۳۲۵

در بیان اینکه تصدیق و تکفیر فقها مناط اعتبار نیست و جز فساد و انهدام ممالک نتیجه ای بر آن مترتب نشود و ذکر بعض شواهد تاریخیه، ۳۲۵- ۳۳۰

ایراد دیگر جناب شیخ در خصوص صاحب ارشاد العوام، ۳۳۰

جواب ایراد شیخ، ۳۳۰- ۳۳۵

شبههٔ سابعهٔ جناب شیخ که آخرین شبهات ایشان است در خصوص اعتراف ایقان مقدّس بر کمال شریعت اسلامیّه، ۳۳۳

جواب شبههٔ جناب شیخ الاسلام، ۳۳۳- ۳۳۹

آخرین عبارات جناب شیخ در رسالهٔ اولی در خصوص اینکه حیف است در این ایّام انسان از فوائد تمدن صرف نظر نماید و به ما لا یعنی توجه کند، ۳۳۸

جواب جناب شیخ، ۳۳۹- ۳۵۸

در بیان اینکه شکایت شیخ از بابیّه در خصوص تآخر مسلمین در امر تمدن بی معنی و بی موقع است، ۳۳۹ - ۳۴۰

در بیان اینکه شرائع الهیّه هیچ یک منافی تمدن نیست بل مبنای تمدن ممدوحه است خصوصاً شریعت مقدّسهٔ بهائیّه و بیان بعض مآثر دیانات، ۳۴۰- ۳۴۱

در بیان اینکه بعض اهل اروپا شریعت اسلامیّه را منافی تمدن اوربیه می دانند و بعضی مطلق شرائع و ادیان را و قیام کبار کتاب در دفع این شبهه، ۳۴۱- ۳۴۲

در بیان اینکه چون مناظر جناب شیخ ملاحظه فرموده است که تأخر مسلمین در تمدن راجع به طائفه بابیه نیست از این مستفاد داشته اند که جناب شیخ نیز مانند اشتراکیه و فوضویه مطلق دیانت را منافی تمدن می دانند و بیان ما دار بین المناظرین، ۳۳۸- ۳۴۹

در ذکر بعض عبارات مناظر جناب شیخ که نگارنده تزییناً للکتاب و تمییزاً بینه و بین الشیخ ایراد نموده، ۳۴۵- ۳۴۶

ذکر عبارات جناب شیخ در جواب مناظرشان، ۳۴۸- ۳۴۹

جواب ایرادات جناب شیخ بر حضرت مناظر و اثبات اینکه از شریعت اسلامیّه به حکم احادیث نبویّه جز اسمی باقی نمانده است، ۳۴۶- ۳۴۸

بیان جامع مختصری در ادله و براهین اهل بهاء، ۳۴۹- ۳۵۶

در بیان اینکه جناب شیخ جایز دانسته اند تمسک به شبهات کفار ملل ماضیه را و فیها من الغرابة مالایخفی، ۳۵۶- ۳۵۸

در بیان اینکه مناظر شیخ در حق ایشان دعا فرموده و جناب شیخ فرقی فی ما بین قبول اعمال و استجابت دعا را نفهمیده اند، ۳۵۸- ۳۵۹
خاتمه کتاب در بیان بعض مطالب جناب شیخ که در غایت غرابت است، ۳۵۹ - ۳۸۷

فاتحهٔ غرائب اینکه جناب شیخ با وجود مطالعهٔ کتاب ایقان مقدّس باز هم معتقد اهل بها را در حق نقطهٔ اولی جل اسمه الاعلی نفهمیده اند، ۳۴۹- ۳۵۱

و از غرائب آنکه جناب شیخ ایراد نموده اند بر بعض عبارات مناظر خود که اگر آن را به لسان اجانب ترجمه نمایند آنوقت بی معنی بودن آن ظاهر می شود و جواب این ایراد و اقتراح نگارنده بر جناب شیخ ترجمهٔ بعض آیات قرآن را به لسان فارسی، ۳۵۰- ۳۶۷

و از غرائب آنکه جناب شیخ با اینکه ایقان را خوانده اند بازهم این امر اعظم را مذهبی از مذاهب اسلامیه گمان نموده اند و اغرب از این آنکه وجود مبارک را که دائماً محاط به بلایای لا تحصی است به جلوس در عکا و خوش گذرانی ملامت فرموده اند، ۳۶۷ ـ ۳۶۸

در بیان موازین اربعه و اختلافات شیخ و مناظرشان در این مسئله و هی من المسائل المهمه، ۳۶۷- ۳۸۰

در بیان اینکه جناب شیخ با آنکه ایقان شریف را خوانده اند گمان کرده اند که مسألهٔ تحریف و عدم تحریف کتب مقّدسه در آن کتاب مبارک ذکر نشده و بیان بعض مطالب دیگر، ۳۸۰ ـ ۳۸۵

اختتام الکتاب، صفحهٔ ۳۸۵- ۳۸۷

كتاب فرائد
(فى بيان وجوه اقسام الدليل و البرهان)

(و جواب مسائل انتقد بها حضرة الشيخ)
(عبد السلام على أهل الايقان)

****

ربّنا اننا سمعنا منادياً ينادى للايمان أن آمنوا

بربكم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و كفر عنا

سيئاتنا و توفنا مع الابرار

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتح الکلام بالثناء علی الربّ المجید البر الرؤوف العزیز الحمید الظاهر باسمه العلی الاعلی و المتجلّی بجماله الاقدس البهی الابهی. کاشف الحجاب عن الحقائق المودعة فی الکتاب و مبین دقائق التأویل من القرآن و التوراة و الانجیل. جزیل العطاء جمیل الثناء کثیر الآلاء. رافع الضعفاء الی الاوج الاعلی و خافض ارباب الکبریاء الی الدرکات السفلی. ذی القدرة القاهرة و السطوة الظاهرة و الآیات العظیمة الباهرة. مبدد شمل کلّ عات عنود و معاند حقود و متبعی سبل عاد و ثمود و اصحاب الحجر و الیهود. منزل الصحف و الاسفار المسفرة عن انباء البررة الاخیار و قصص الجبابرة الفجار و جسیم رحمته علی اولیائه و عظیم نقمته علی اعدائه تذکرة للمخلصین و تبصرة للمتّقین و ذکری و موعظة للعالمین. فسبحانه سبحانه تاهت العقول فی ادراک ذاته و ذهلت الالباب من عظمة آیاته و بهرت الابصار عن تجلّی جماله باعظم اسمائه و صفاته و عجزت الصفوف عن مقاومة امره و فلت الالوف عن منع نشر اسمه و ذکره. له الحمد و الثناء و له العظمة و الکبریاء لا اله الّا هو فی الاخرة و الاولی و اصلی و اسلم علی شمس الهدی و النّور الساطع من افق العلی و السدرة المبارکه المغروسة فی قطب جنّة المأوی الفرع الکریم المنشعب من الاصل القدیم و السر القویم المنبعث من ارادة ربّه الرحمن الرحیم غصن الله الاعظم و سرّ الله الاکرم و حجّته القائمة بین العالم جعل الله قلوبنا کنائز لآلی ولائه و السنتنا هاتفة بذکره و ثنائه. و اتحف افضل التحیّة و الثناء و اطیب التسلیم و البهاء علی الشموس البازغة و الدراری المنیرة و الحقائق المقدّسة و النفحات الالهیّة و النفوس الطیبة القائمة باعباء الرسالة بین البریّة سیما من انفجرت به فجر الهدایة من افق البطحاء و ابتسم بظهوره ثغر الصباح و ولت ظلمة اللیلة اللیلی قاهر عبدة الشیطان و مبید عبادة الاوثان و رافع اعلام التوحید بین ملل الشرک و الطغیان سیّد المرسلین و امام المتّقین و خاتم النّبیین و المنادی باقتراب الساعة بین العالمین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه المنتخبین الراشدین.

بعد الحمد و الصلوة اقل عباد ابو الفضل محمّد بن محمّد رضا الجرفادقانی وفقه الله لخدمة العالم و ازالة الضغائن الکامنة فی صدور الامم معروض می دارد که در سنهٔ ماضیه رساله ای ملاحظه شد که جناب مستطاب میرزا عبد السلام شیخ الاسلام مدینهٔ تفلیس و سائر بلاد قفقازیّه البسه الله رداء العزّة الابدیّة و زین به وسادة المشیخة الاسلامیه در ردّ کتاب مستطاب ایقان تألیف نموده و انتقادی چند در لباس سؤال در آن درج فرموده اند.

نگارندهٔ این اوراق نظر به اینکه جواب مسائل ملل و ردّ اعتراضات امم بر این امر اعظم به کرّات از قلم اعلی به افصح قول و

ابلغ بیان نازل شده جز آنکه اکابر احباب در رسائل استدلالیّه متعدّده دلائل حقّیت این ظهور اقدس را واضح و مبرهن داشته اند و راه احتجاجی بر نفسی باقی نگذاشته اند و هم به سبب حدوث حوادث خطیرهٔ ملکیّه و اشتغال به تألیف رسائل و مقالات علمیّه این عبد اقبال ننمود و فراغت نیافت که جواب ایرادات ایشان را معروض دارد و وهم را از یقین و ضلالت را از هدایت ممتاز نماید. تا آنکه در این سنه معلوم شد که یکی از افراد احباب که اگرچه من حیث الایمان در صفوف اولی واقف و مشهود است ولیکن من حیث الوصف در عداد کسبه مذکور و به شغل قنّادی معروف و مشهور جواب بر وفق ذوق خود بر رسالهٔ مذکوره مرقوم داشته و به حکم کریمهٔ "... فَارجِعِ البَصَرَ هَل تَرَی مِن فُطُورٍ (۳) "[10] حضرت شیخ را به مراجعت نظر در کتاب مستطاب ایقان دعوت نموده بل جسارتی بزرگتر کرده و به عصیانی عظیم مرتکب شده که در طیّ مقال گاهی عنان قلم را به صوب نصیحت معطوف داشته و از مطالعهٔ آیهٔ کریمهٔ "وَ اِذَا قیلَ لَهُ اتَقِ اللهَ أَخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإثمِ... (۲۰۶) "[11] غفلت نموده و از تجربهٔ سابقین مجرب نگشته و حضرت شیخ را به فطرت سلیمه ای که اهل بهاء بدان مفطورند از معارضهٔ آیات الهیّه تحذیر نموده و به حکم کریمهٔ "... فَمَن أظلَمُ مِمَّن کَذبَ بِآیاتِ اللهِ و صَدَفَ عَنهَا سَنَجزِی الّذینَ یَصدِفُونَ عَن آیاتِنَا سُوءَ العَذابِ بِمَا کَانوُا یَصدِفونَ (۱۵۷)[12] جنابش را از سلوک این مسلک مهلک انذار کرده و به صریح آیهٔ مبارکهٔ "وَ لاَ تَکونَنَّ مِنَ الّذینَ کَذَبوا بِآیاتِ اللهِ فَتَکونَ مِنَ الخاسرینَ (۹۵) "[13] حضرتش را از دخول در این طریق وعرِ خشن نهی نموده. و لکن حضرت شیخ از نصائح آن مؤمن بی غرض متغیّر گشته و به گمان اینکه معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رسالهٔ آن مؤمن محترم مقصور است وقت را مغتنم و مجال اعتراض را واسع و فسیح شمرده اند و به تصوّر اینکه جواب مسائل ایشان در غایت صعوبت است و اشکال بل در حیز ممتنع و محال در نهایت اطمینان خاطر و فراغت بال رسالهٔ دیگر تألیف فرموده و مطبوع و منتشر داشته اند. غافل که در کنانهٔ فارسان این میدان سِهام ثاقبهٔ و نصال نافذه است که به قوّت اسم اعظم حجبات غلیظهٔ اوهام ملل را دریده اند و خطّ نسخ بر شبهات مظلمهٔ جمیع امم کشیده اند و به قوّت بنان و بیان تشکیک مشککین را زایل نموده اند و به قدرت قلم و لسان اوهام منتحلین را باطل فرموده اند.

---

[10]. سورهٔ ملک

[11]. سورهٔ بقره

[12]. سورهٔ انعام

[13]. سورهٔ یونس

بلی، اگر نفسی به رشحه ای از بحار معانی که حقّ جلّ جلاله در این آیات مختصرهٔ "... کَما بَدَأَکُم تَعُودونَ (۲۹) "[14] ودیعه نهاده است فائز گردد و معنی حدیث شریف "یَظهَرُ القائِمُ بِآثارِ جَمیع الأنبِیاء" را بفهمد. شهادت دهد که این امر اقدس اعظم مظهر جمیع حوادث جسیمهٔ ماضیّه است و مصداق تمام وقانع ایّام خالیّه. طوفان نوح است که عالمی معارضت را به مصادمت یک موج منعدم گرداند و جنت ابراهیم است که نار معاندت را بر اهل ایمان برد و سلام نماید. عصای موسی است که حبال اوهام اهل ضلال را فرو برد و ید بیضا است که خاطف ابصار ارباب مکابرت و انکار گردد. نَفَس مسیحی است که احیای قلوب میته فرماید و جمال عیسوی که به یک نظره مستعدان را از بَرَص جهل و غباوت مطهّر نماید. حقیقت خاتم انبیا است که ختم از رحیق مختوم بگشاید و رجعت ائمّهٔ هدی که جمال قدرت الهیّه را در حلهٔ مظلومیّت جلوه گر فرماید.

و بالجمله چون این عبد در سراپای رسالهٔ حضرت شیخ الاسلام به دقّت تمام نظر نمود ملاحظه شد که قطع نظر از اینکه حضرتش در اعتراض بر این ظهور اعظم عیناً به شبهات سایر امم در ردّ مظاهر امر الله متمسّک گشته و در طریق مکذّبین سلف مشی فرموده علاوه در طیّ عبارات غالباً از مسلک اعتدال خارج گشته اند و زمام قلم را فرو نهاده اند و در بذائت قول و خشونت کلام که منافی مقام علمای اعلام است الحقّ داد سخن را داده اند.

و اگر چه هرگز سیل امر الهی را خاشاک رسائل اعتراض از سرعت جریان باز نداشته و نفوذ کلمة الله را ایراد و انتقاد عباد مانع نشده بل لازال ایراد و انتقاد موجب بصارت ارباب استعداد گشته و هبوب ارياح معارضت سبب مزید اشتعال نار هدایت شده چنانکه در طیّ مقال اشارتی بر مصنّفات سابقین در ردّ انبیاء و مرسلین خواهد شد و نتائج آن مصنّفات بر منصفین معلوم خواهد گشت و به این ملاحظه لازم نمی نمود که متعرّض جواب این گونه رسائل شود و عمر گرانمایه را مصروف دفع شبهاتی که چندین هزار سال دست آویز ارباب جحود و انکار و تکذیب و استکبار بوده و هرگز ثمری بر آن مترتّب نشده است نماید. و لکن چون فتح باب مناظرت موجب انتباه قلوب مستعده است و ایقاظ نفوس راقده چه بدون نظر انتباه حاصل نشود و بدون اجتهاد وصول ممکن نباشد. لهذا حسب الامر این عبد جواب مسائل حضرت شیخ را در دو مقاله و یک خاتمه معروض می دارد و مقالهٔ اولی را در بیان اصل ادّعا و برهان آن و ثانیه را در جواب اعتراضات شیخ واحداً بعد واحد و خاتمه را در کشف بعض مطالب غیرمرتبطهٔ ایشان به اصل دلیل و برهان تخصیص می دهد.

---

[14]. سورهٔ اعراف

و هنا نشرع فی الجواب و نرجو من الله تعالی فی فاتحة الکتاب ان یحفظنا من سفاسف القول و زخارف الکلام و بذائة الخطاب و هذر البیان و یؤیّدنا بفضله علی الاعتدال فی المقال و الاتقان فی الاستدلال و ینوّر قلوبنا بروح منه و یشرح صدورنا بنفحة من لدنه. انّه هو ولی عباده الصالحین و ناصر ارقائه المخلصین.

مقالهٔ اولی

در بیان مقصود و مدّعای اهل بهاء و ادلّهٔ مثبتهٔ این ادّعا

اعلم ایّها المناظر الجلیل ایّدک الله بروح منه که اهل بهاء را عقیدت این است که جمیع صحف الهیّه و کتب سماویّه که در عالم موجود است بر این بشارات عظیمه ناطق و متّفق است که در آخر الزّمان به سبب طلوع دو نیّر اعظم در سماء امرالله عالم رتبهٔ بلوغ یابد و دورهٔ اوهام و خرافات طیّ شود و ظلمت اختلافات دینیّه و مذهبیّه از عالم زائل گردد و جهان بر کلمهٔ واحده و دین واحد استقرار یابد. ضغائن کامنه در صدور محو شود و عداوت و بیگانگی امم به محبّت و اخوت تبدیل یابد. جنگ و جدال برافتد بل آلات حرب به ادوات کسب مبدّل گردد. حقائق مودعه در کتب ظهور یابد و مقاصد اصلیّه مستوره در بطون آیات مکشوف گردد. معارف و علوم تقدّم پذیرد و انوار تمدن حقیقیّه که به لسان انبیاء به دیانت معبّر است جمیع اقطار را منوّر فرماید. نسیم رحمت بوزد و غمام عدل سایه گسترد و امطار فضل ببارد و غبار ظلم و قَتام ستم در جمیع اقطار عالم فرونشیند و خلاصة القول سموات ادیان مختلفه منطوی گردد و جهان آرایشی نو گیرد و عظام رمیمهٔ دین نشئهٔ جدیده و حیات بدیعه پذیرد. معنی "یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ... (۴۸)" [15] آشکار شود و حقیقت "و أَشرَقَتِ الأَرضُ بِنورِ رَبّهَا... (۶۹)"[16] هویدا گردد و تفسیر "... وَالأَمرُ یَومَئِذٍ لِلّهِ (۱۹)"[17] ظاهر آید.

و در تورات مقدّس از این یوم عظیم و قرن فخیم یوم الرّب و یوم الله و از این دو ظهور کریم به نزول ایلیای نبی یعنی الیاس و ظهورالله تعبیر یافته و در انجیل جلیل به یوم الرّب و یوم الملکوت و از دو ظهور به رِجعت یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله از سماء و در قرآن مجید یوم الله و یوم الجزاء و یوم الحسرة و یوم التلاق و قیامت و ساعت و امثالها و در احادیث نبویّه که مبین آیات قرآنیّه است، از ظهور اوّل ظهور مهدی و از ظهور ثانی قیام روح الله و در احادیث ائمهٔ هدی، از ظهور اوّل ظهور قائم و

---

[15]. سورهٔ ابراهیم

[16]. سورهٔ زمر

[17]. سورهٔ انفطار

از ظهور ثانی ظهور حسینی معبّر گشته، و چنانچه مشروحاً مبین و مبرهن خواهد گشت مقصود کلّ اخبار از ورود دو یوم عظیم است و دو ظهور کریم.

(عبارتنا شتّی و حسنک واحد)

و اگر چه به شواهد کثیره توان دریافت که در این لیل مُدلهم طویل مجهول الابتدا پیوسته مردان خدا طلّاب هدی را به بشارات مذکوره خوش دل و امید وار می داشتند و بلوغ عالم را به رتبهٔ کمال مُبَیِّن و مُبرهَن می فرمودند و عقل منوّر نیز بر صدق این وعود و لزوم تحقّق ظهور موعود تصدیق می فرمود چو اگر عالم رتبهٔ بلوغ نیابد کتاب تکوین دفتر اَبتر باشد و شجرهٔ خلقت شاخ بی بر و اتفاق ملل بر حَشر اعظم و زوال اختلاف دیانت از عالم بر این مسئله شاهدی امین است و برهانی متین. و لکن بر حسب کتب موجوده نخست کس که صفحات الواح را به این بشارات مزیّن فرمود و ورود یوم الله را مؤکّد نمود سیّد عظیم حضرت کلیم بود و پس از وی هر یک از انبیای بنی اسرائیل در مدّت یک هزار و پانصد سال قوم را قرناً بعد قرن به بشارات مذکوره مستبشر می داشتند و به محتوم بودن زوال ظلمت از عالم، قوی دل و مستظهر می فرمودند. تا آنکه بارقهٔ روح القدس از اراضی مقدّسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدّس طالع گردید و ندای عالم آرای "توبوا فقد اقترب ملکوت الله" ارتفاع یافت و قلوب موحّدین بر قرب انقضای این لیلهٔ لیلی و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست و دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدمید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیاء و سیّد اصفیا علیه و آله افضل التحیّة و الثّناء قیام فرمود و ندای جهانگیر "أَتَی أمرُ اللهِ فَلا تَستَعجِلُوهُ... (۱)"[18] آفاق را احاطه نمود و صیحهٔ "اقتَرَبَ لِلنّاس حِسابُهُم وَ هُم فِی غَفلَةٍ مُعرِضونَ (۱) "[19] جهان را فرو گرفت و حدیث شریف "أَنَا عَلَی نَسَمِ السّاعَةِ" قلوب طلّاب هدایت را به قرب ورود ساعت و انقضای دور ارباب ظلم و شرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات و علامات یوم الله مملوّ و مدوّن گشت و دلها بر این امید هزار و دویست و شصت سال همی آرمید تا آنکه آن نجم درّی الهی از افق فارس بتابید و

[18]. سورهٔ نحل

[19] . سورهٔ انبیاء

شعلهٔ نورانیّهٔ نار حقیقیّه از شیراز برافروخت و علامت صبح صادق آشکارا گشت و صیحهٔ ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت و ندای جانفزای "بُشرَی بُشرَی صُبحُ الهُدَی تَنَفّسَ" آفاق را احاطه نمود و بر وفق اصح و اکثر احادیث در مدّت هفت سال که زمان دعوت آن حضرت بود با ابتلای به نفی و حبس و مصادمت اهوال شدیده و احاطهٔ مصائب کثیره به نشر الواح مقدّسه عالمیان را به ورود یوم الله و قرب ظهور موعود باسم مَن یُظهِرهُ اللهُ مستحضر و مستبشر داشت و خصوصاً در باب ۳ از واحد ۶ کتاب مستطاب بیان بر یک واحد یعنی نوزده سال تنصیص و تصریح فرمود و پس از انقضای هفت سال ایّام قیام، بر وفق حدیث مشهور "لأبدَّ لنا مِن آذربایجان" ، در مدینهٔ تبریز رتبهٔ شهادت یافت و به رفیق اعلی صعود فرمود.
و بالجمله پس از شهادت آن حضرت ورود میعاد منصوص یوم الله و یوم الملکوت فرا رسید و آفتاب حقیقت طالع شد و نیّر عظمت مشرق گشت و جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الأَعزّ الاعلی بر امرالله قیام فرمود و وعود جمیع انبیاء و مرسلین و بشارات اولیا و مقربین به قیام مقدّسش تحقّق پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث خطیره که شرح و تفصیل آن موکول به کتب تاریخیّه است نه رسائل استدلالیّه، انجام منفای آن وجود اقدس به حکم اولیای دولتین علیتیّن عثمانی و ایران، مدینهٔ منورّه عکّا شد و به این حکم بشارت های انبیاء و ائمه علیهم السلام به اراضی مقدّسه تکمیل یافت و نبوّت ها تمام آمد و اخبار کاملاً متحقّق گشت.
و در مدّت بیست و چهار سال که در این مدینهٔ منوّره متوقّف بود با وجود احاطهٔ عواصف مصائب و هیجان زوابع شدائد ندای الهی را به توسّط الواح مقدّسه به ملوک ارض و رؤسای ملل ابلاغ فرمود و صیحهٔ "قَد ظَهَرَ المَوعود و تَمَّ الوَعدُ" مسموع صغیر و کبیر و جلیل و حقیر گشت. زلال حقائق از قلم مبارکش جریان یافت و انهار معارف از بیان مقدّسش منهمر گشت. مائده سماویه که جمیع ملل بر آن جمع توانند گشت بگسترد و شریعت مقدّسه که اصلاح عالم و تمدّن امم جز بدان معقول و متصوّر نیست تشریع فرمود. کتاب مستطاب اقدس که دریاق اکبر است برای دفع امراض عالم و مغناطیس اعظم است برای جذب قلوب امم از قلم اعلی نازل شد و شاه راه مقدّس که موعود انبیاء است ظاهر گشت. و در این شریعت مقدّسه جمیع لوازم و آداب دیانت را از عبادات و معاملات از قبیل طهارت و نظافت و صوم و صلات و آداب زواج و حقوق متبادلهٔ زوجات و ازواج و مواریث و غیرها به اتقن وضع و احسن وجه تشریع فرمود و کلّ را به اطاعت دولت و اِتّباع قوانین هر مملکت و انقیاد نظامات دولیّه و عدم دخول و مداخلهٔ در امور سیاسیّه امر نمود و جمیع را به احترام ملوک و امرا و حفظ مقام ارباب فضل و علما مأمور داشت و از جنگ و جدل و مبارزت و نزال حتّی حمل سلاح بدون اذن دولت نهی اکید فرمود و کلّ را به تکمیل محامد صفات و مکارم

اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبّت و وفا و عفّت و عصمت و امانت و تقوی وصیت نمود و از قبایح افعال و مخازی اوصاف مانند کذب و افترا و غیبت و نمیمت و سرقت و خیانت و زنا نهی فرمود.
و خلاصة القول اهل بهاء را به محبّت اهل عالم و مودّت جمیع امم علی حدّ سواء امر نمود و موجبات بیگانگی و منافرت و لوازم بعد و مجانبت را بالکلّ باطل و زائل داشت. مثلاً امر فرموده که نفسی را به لفظ خشن نرنجانند و کلمهٔ سبّ و لعن و ما یتکدّر به الانسان بر لسان نرانند و اختلافات دینیّه و مذهبیّه را سبب مجانبت و منافرت نسازند. کلّ را اوراق شجرهٔ انسانیّت بینند و جمیع را ازهار شاخسار بشریّت شمرند. جمیع ملل را با خود برادر دانند و بر نفسی مفاخرت ننمایند و به خدمت عالم قیام کنند و ازالهٔ ضغائن دینیّه و مذهبیّه را که لا شکّ موجب خرابی عالم و هلاک و شقاء امم است اهمّ فرائض خود شمارند. و در توسعهٔ دائرهٔ معارف و علوم و تکمیل مهن و فنون چندان تأکید فرموده که شبه آن در شرائع ماضیه مشاهده نگشته است. مثلاً بر کلّ واجب فرموده که اطفال خود را ذکوراً و اناثاً علم و خطّ و آداب عالیّه بیاموزند تا یک نفس عامّی غیر مؤدّب باقی نماند و نور علم و تمدّن و فروغ کمال و تقدّم عالم را احاطه نماید و بشارت آیهٔ مبارکهٔ "لِکُلِّ امرِی مِنهُم یَومَئذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ (۳۷)"[20] تحقّق یابد و اگر نفسی از اطاعت این حکم گردن پیچد و از تربیت اطفال خود غفلت ورزد حکومت مأمور است که فرزند او را در مدارس معموره به آداب مذکوره متعلّم و مؤدّب دارد و مصاریف آن را از والد کودک دریافت نماید و اگر نفسی متمکّن نباشد باید این مصاریف را حکومت از حقوق الهیّه محسوب دارد.
و بالجمله جمیع لوازم سعادت و موجبات تقدّم نوع بشر را واضح و مبیّن فرمود و احکام عبادات و مسائل منصوصه را به کتاب و مسائل غیر منصوصه و سیاسیّه را به مجالس عدلیّه راجع نمود. و در اواخر ایّام کتاب مستطاب عهد را به خطّ مبارک مرقوم داشت و مرکز عهد و میثاق را ثابت و مؤکّد و منصوص فرمود و جمیع لوازم نجاح و فلاح امّت را مجدّداً در این سفر مشهور مسطور نمود و در دویم شهر ذی قعدهٔ سنهٔ ۱۳۰۹ هجریّه مطابق شانزدهم ایار سنه ۱۸۲۹ میلادیّه دفتر لقا را فروپیچید و به افق اعلی و مقصد اسمی صعود فرمود.
از این جمله که نگاشته شد معلوم توان داشت که معتقد اهل بهاء این است که ظهور حضرت باب اعظم نقطهٔ اولی و ظهور جمال اقدس ابهی جلّ ذکرهما و عزّ اسمها دو ظهوری است که جمیع انبیاء علیهم الاف التّحیّة و الثّناء بدان بشارت داده اند و وقائع و

[20]. سورهٔ عبس (اعمی)

علامات آن را در کمال ظهور و صراحت در کتب سماویّه ثبت فرموده اند. و چون اصلاح عالم و وفاق امم منوط به این دو ظهور اعظم بود عهد آن را من حیث الزمان و المکان مورّخاً و معیّناً در کتب اخذ نموده اند و به اصطلاح اهل اسلام که اکنون روی کلام به ایشان است، ظهور اوّل ظهور قائم موعود است و ظهور ثانی ظهور حسینی به لسان اهل تشیّع و ظهور مهدی و نزول روح الله به اصطلاح اهل تسنّن. و چون مناط دعوی منقّح گشت و مدّعای اهل بهاء معلوم شد زمام قلم را در بیان ادلّه و براهین آن معطوف می داریم و از حقّ جلّ جلاله توفیق و تأیید مسئلت می نمائیم انّه خیر موفّق و معیّن.
و نخست بر سبیل مقدّمه معروض می دارم که اگرچه در اوان ظهور مظاهر الهیّه و طلوع شموس حقیقیّه ادلّهٔ ظهور بسیار است و شواهد طلوع بیشمار بلکه به اعتقاد اهل فؤاد جمیع ذرّات بر ظهورشان دلالت کند و احجاز و حصاة بر حقیقتشان شهادت دهد و لکن چون به سبب تمسّک به اوهام واهیّه و رسوخ عقائد باطله اکثری از بصارت ادلّهٔ حقیّت انبیاء الله قاصرند و از ادراک عظمت امرالله عاجز چنانکه بقای اهالی ادیان عتیقه بر معتقدات فاسدهٔ خود و اصرار بر تکذیب انبیاء و مرسلین بعد از گذشتن دو هزار و سه هزار سال بر این مسئله دلیلی واضح است و برهانی لائح لهذا ما در اثبات این امر اعظم استدلال را به چهار برهان که اقوی و اظهر سایر براهین است مقصور می داریم و به دلیلیّت آیات کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفا می نمائیم و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل به انجام می بریم.

فصل اول در چگونگی احتجاج به آیات

اعلم ایّها الشهم الفاضل ایدکم الله و ایّانا باتّباع الحقّ و مجانبة الباطل که اعظم ادلّه و اقوای براهین که از انبیاء و مرسلین باقی مانده است و خود به آن تحدّی فرموده و بر معاندین و مکابرین به آن احتجاج نموده اند کلام ربّانی است و وحی آسمانی. و حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی و حجّت بالغه و آیات الهیّه و بیّنهٔ صحف سماویّه خوانده است و نفوذ و غلبهٔ امرالله را به همین حجّت وحدها موکول و مخصوص فرموده است و مکابر و مکذّب آن را به عذاب الیم و سخطّ عظیم وعده داده است.
"... وَ یُریدُ اللهُ أَن یُحِقَّ الحقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقطَعَ دابِرَ الکافِرینَ (۷)"[21].
و آن عبارت از معانی و حقایقی است که به توسّط روح الامین بر قلب مقدّس کلمهٔ الهیّه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلّی کند و

[21]. سورهٔ انفال

در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور و صدور و نزول و انتشار ان، عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرا رسد و شرائع و عوائد و سنن و آداب متجدّد گردد. حقیقت امطار سماویّه است که از غمام هیاکل طیّبه نازل شود و حقائق انسانیّه را که اشجار الهیّه اند نضرت و طراوت بخشد و اشعهٔ شمس ظهور است که به حکم "اللهُ نُورُ السَّموَاتِ وَ الاَرضِ ... (۳۵)"[22] به طلوع نیّر اعظم بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام و خرافات را از قلوب و نفوس مستعده زایل فرماید.
و بالجمله کلام الهی اعظم حجّتی است که حقّ جلّ جلاله بر حقّیت رسالت خاتم انبیاء به آن استدلال فرموده و به کافی بودن آن، دون سائر معجزات تصریح نموده. و عقل منوّر نیز به چندین وجه بر اعظمیّت آن حکم می فرماید و دلیلیّت آن را بر سایر معجزات ترجیح می دهد.
وجه اوّل آنکه کتاب اثر باقی دائم است و سائر معجزات آثار زائله غیر باقیّه، زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین و موجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن و زمان همه توانند کتاب را به دست آورد و از اثر پی به مؤثّر برد و از آن انتفاع یافت. و لکن مُرده زنده کردن و به آسمان صعود نمودن و حجر و شجر را به تکلّم آوردن و امثالها باقی نمی ماند و به دست هر کس نمی رسد و امکان وصول به بلاد نائیهٔ و اقطار شاسعه ندارد. این است که قرآن را حجّت بالغه و معجزهٔ باقیّه خوانده اند و آن را اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته اند.
وجه دویّم آنکه علم و کتاب اشرف جمیع اشیاء است که حجّت اشرف مخلوقات گردد و برهان سیّد موجودات شود. و اگر منصف به عقل خود رجوع کند شهادت می دهد که هیچ شیء از اشیاء عالم شرافت علم و کتاب را ندارد و هیچ چیز با آن در علوّ رتبه برابری نمی کند و چون علم و کتاب چیزی در جهان برای ترقّی نوع انسان مثمر و مفید نباشد.
وجه سیّم آنکه در کتاب، شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقّیات روحانیّه و مدنیّه است ثبت توان داشت و به آن اهل عالم مؤدّب و متمدّن توانند شد. و لکن از مرده زنده کردن و سوسمار تکلّم کردن و نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن و غیرها من المنقولات این فوائد حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتّب نگردد.
وجه چهارّم آنکه آیات کتابیّه موجب حیات و هدایت و تذکّر و رحمت است به خلاف آیات اقتراحیّه، یعنی معجزاتی که قوم از نبی خود بطلبند و ایمان خود را موقوف به ظهور آن معجزه گردانند. چنانکه مفصّلاً ان شاء الله تعالی در فصل معجزات به آیات

[22]. سورهٔ نور

قرآنیّه استدلال خواهد شد که به صراحت می فرماید آیات کتاب سبب اطمینان و هدایت است و آیات مقترحه موجب ازدیاد شک و سخط و هلاکت. و خلاصة القول این مقدار که عرض شد منصف را کفایت می کند در اثبات اشرفیّت و اعظمیّت آیات کتاب.
اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر و فارق بین الحقّ و الباطل است قدری نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتم الانبیاء علیه الآف التحیّة و الثّناء در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده و کدام حجّت را اعظم حجج مقرّر داشته است. و چون انسان بصیر در جمیع آیات قرآنیّه من البدو الی الختم به دقّت تفحّص و تصفح نماید ملاحظه خواهد نمود که حقّ جلّ جلاله در اثبات حقّیت رسول خود جز به قرآن مجید احتجاج نفرموده و ابداً جز آیات کتاب حجّتی و برهانی مقرّر نداشته است و به صراحت فرموده است که جن و انس از اتیان سوره ای چون او عاجزند و جمیع من علی الارض از آوردن شبه آن قاصر. باطل مقابلهٔ با او نتواند و قدرت الهیّه مفتری علی الله و مختلق شبه آیات الله را مهلت ندهد.
از جمله در سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت فرموده است: "وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّـهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٥٠) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥١)". و ترجمهٔ آیهٔ مبارکه این است که کفّار گفته اند: چرا به حضرت رسول معجزاتی از پروردگار او نازل نشد. یعنی کفّار می گفتند اگر محمّد پیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمی کند. بعد خداوند تبارک و تعالی در جواب می فرماید: به آنها بگو که معجزات نزد خداوند هست و لکن من برای انذار و تخویف ناس از عذاب آخرت ظاهر شده ام. و پس از این جواب می فرماید: آیا کفایت نمی کند ایشان را که ما به تو کتابی نازل فرموده ایم که برایشان تلاوت کرده می شود. زیرا که در کتاب رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان می آورند.
و از این آیهٔ مبارکه دو مطلب مستفاد توان داشت. اوّل آنکه حضرت رسول چندان به معجزات استدلال نفرمود. یعنی اظهار معجزه ننمود که کفّار به بانگ بلند می گفتند که اگر محمّد پیغمبر است چرا خداوند به او معجزه نداده. دویّم آنکه کتاب دلیلی است و کافی و برهانی تمام و وافی. هدایت عباد که مقصودی از ارسال رسل جز آن نیست مکنون در اوست و انتباه و تذکّر امم منوط به او و این آیهٔ مبارکه عالم را کفایت می کند اگر انسان را قلبی مدرک و صدری منشرح باشد. و لکن چه باید کرد که یکی از علائم یوم ظهور این است که خلق به خواندن و نفهمیدن قرآن اکتفا کنند و به اوهام باطله خود مانند امم ماضیّه متمسّک گردند.
و هم در سورهٔ مبارکهٔ طه فرموده است: "وَ قَالوا لَو لاَ يَأتينَا بِآيَةٍ من ربِّهِ أَوَلَم تَأتِهِم بَيِنَةُ مَا فِى الصُّحُفِ الأُولَى (١٣٣)." و خلاصهٔ مقصود آیهٔ مبارکه این است که کفّار گفته اند: چرا یک معجزه از جانب پروردگار خود برای ایشان نمی آورد. بعد در جواب می

فرماید: آیا بیان صحف اولی برای ایشان نیامد. یعنی آیا قرآن که بیان تورات و انجیل و سایر کتب سماویّه است برای ایشان نازل نشد. و از این آیهٔ مبارکه به صراحت مستفاد می شود که قطع نظر از اینکه حضرت رسول به قرآن بر حقّیت خود استدلال فرمود سؤال قوم را در اظهار معجزه نیز اجابت ننمود.

و همچنین در سورة البقرة فرموده است: "وَ اِن کُنتُم فِی رَیبٍ مِّمّا نَزَّلنا عَلی عَبدِنا فَأُتوا بِسورةٍ مِن مِثلِه وَادعوا شُهَدائَکُم من دونِ اللهِ اِن کُنتُم صَادِقینَ (۲۳) فَاِن لَم تَفعَلوا وَ لَن تَفعَلوا فَاتّقوا النّارَ الّتی وَقودُها النّاس وَ الحِجارَةُ أُعِدَّت لِلکافِرینَ (۲۴)." و ایضاً در سورهٔ یونس فرموده است: "وَ مَا کَانَ هَذا القُرآنُ أَن یُفتَری مِن دُونِ اللهِ وَ لَکِن تَصدیقَ الّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ تَفصیلَ الکِتابِ لا ریبَ فِیهِ مِن رَبّ العالَمینَ (۳۷) أم یَقُولُونَ افتَرَاهُ قُل فَأتُوا بِسُورةٍ مِثلِهِ وَادعوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللهِ اِن کُنتُم صَادِقینَ (۳۸)." و از این قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است و نگارندهٔ رعایة للاختصار بدین جمله اقتصار نمود.

و کلّ صریح است بر اینکه اگر درشکّند منکران در کلام الهی بودن قرآن و چنان گمان می کنند که آن حضرت خود آن را گفته و به افترا به خداوند بسته است جمیع متّفق شوند و علما و فصحا و بزرگان خود را به معاونت طلبند و سوره ای چون قرآن بیاورند و حال آنکه نخواهند آورد و نمی توانند آورد. بلکه در سورهٔ بنی اسرائیل[23] فرموده است که "قُل لَئِن اجتَمَعَت الإنسُ وَ الجِنُّ عَلَی أن یَأتُوا بِمِثلِ هَذا القُرآنِ لایَأتُونَ بِمِثلِهِ وَ لَو کانَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ظهیراً (۸۸)." یعنی عظمت قرآن بدین پایه است که اگر انس و جن جمع آیند و یکدیگر را ظهیر و معاون گردند که مانند قرآن آرند، نتوانند و از عهده برنیایند.

و از این جمله توان دریافت که حقّ جلّ جلاله آیات کتاب را اعظم حجج و براهین مقرّر داشته و از آوردن مثل آن را به باطل در امکان احدی ننهاده است. بلکه در صحف الهیّه وارد است که اگر نفسی کلامی را خود فرا بافد و به خداوند بندد و به افترا به او جلّت عظمته نسبت دهد حقّ جلّ جلاله به یمین قدرت او را اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد و او را و کلامش را زایل نماید. چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ حاقّه فرموده است: "وَ لَو تَقولَ عَلَینَا بَعضَ الأقَاویلِ (۴۴) لأَخَذنا مینهُ بِالیَمِین (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعنا مِنهُ الوتِینَ (۴۶) فَما مِنکُم من أحَدٍ عَنهُ حَاجِزینَ (۴۷) و اِنّهُ لَتَذکِرةٌ للمُتّقینَ (۴۸)." و مقصود حقّ جلّ جلاله از این آیهٔ مبارکه این است که اگر کلامی را به ما بندد به یمین قوّت او را اخذ فرمائیم و عرق حیات او را قطع نمائیم و احدی از شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز این سخط نتواند گشت. و این آیه صریح است بر اینکه هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی

[23]. سورهٔ (اسراء)

به کذب به او نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهیّه خواند. تعالی الله عمّا یقول الظالمون علوّاً کبیراً.[24]

پس چون بر عظمت آیات کتاب و علوّ مقام کلام حضرت ربّ الارباب اطّلاع حاصل شد و قلوب منوّره بر بزرگی این برهان قویم و دلیل متین و حجّت باقیّه و وسیلهٔ وحیده اذعان نمود معروض می دارم که بر صغیر و کبیر و امیر و حقیر معلوم و واضح است که حضرت باب اعظم نقطهٔ اولی در مدّت هفت سال و جمال اقدس ابهی تقریباً چهل سال به همین برهان متمسّک بودند و به همین دلیل بر اعلاء امرالله قیام فرمودند. و خصوصاً حضرت بهاء الله پس از خروج از دارالسّلام بغداد الی یوم صعود در الواح کثیره که عدد آن را بعض مورّخین زیاده از هزار نوشته اند تصریح فرموده که این کلمات، کلمات الهیّه است و این صحف آیات سماویّه، از خود نمی فرماید و به غیر ما اذن الله تکلّم نمی کند.

از جمله در لوح حضرت شاهنشاه مبرور که در سورهٔ هیکل نازل شده است می فرماید: "کُنتُ نائماً عَلَی مَضجَعی مرَّت عَلَیَّ نَفَحات ربّی الرَحمَن و أیقظَتنِی مِنَ النّومِ و أَمَرنِی بالنِداء بَینَ الأرضِ وَ السَّماء لَیسَ هَذا مِن عِندِی بَل مِن عِندِهِ وَ یَشهَدُ بِذَلِکَ سُکّانُ جَبَروتِهِ وَ مَلَکُوتهِ وَ أَهلُ مَدائِنِ عِزّهِ فَوَ نَفسِهِ الحقّ لا أَجزَعُ مِنَ البَلایا فی سبیلِه وَ لا عَنِ الرَّزایا فِی حُبّهِ وَ رِضائِهِ قَد جَعَلَ اللهُ البَلاءَ غادیَة لِهذهِ الدسکرَةِ أَلخضراءِ وَ ذُبالةُ لِمِصباحهِ الّذی بِهِ أَشرقَتِ الأرضُ وَ السّماءُ."

و فاتحهٔ لوح حضرت امپراطور اعظم ممالک روسیّه به این آیهٔ مبارکه مزیّن است: "یا مَلِکَ الرّوس استَمِع نداَءَ اللهِ المَلِکِ القدُّوُسِ ثمّ أقبِل اِلَی الفِردَوس المَقَر الّذِی فِیهِ استَقَرَّ مَن سُمّی بِالأَسمَاء الحُسنَی بیَنَ مَلأَ الأَعلَی وَ فی مَلِکُوتِ الإنشَاءِ بِاسمِ الله البِهیَ الأَبهَی اِیَاکَ أَن یَحجُبَکَ هَوَیکَ عَن التَوَجُّه الیِ وَجهِ ربَک الرَحمن الرَحیم."

و هکذا در اکثر الواح مقدّسه که بر صفت دراری منیره در جمیع اقطار لامع و مشهور است و مانند زهور معطّره در کافهٔ بلاد منتشر و منثور به صراحت نسبت آن را به حقّ جلّ جلاله داده و از خود سلب نموده است. چندانکه کلمهٔ مبارکهٔ "تَاللهِ اِنَّ البَهَاءَ مَا یَنطِقُ عنِ الهَوَی" مسموع ملل گشت و ندای " هَذا یَومٌ بشَّرَ بِهِ مُحمَّدُ رَسولُ اللهِ وَ مِن قَبلِهِ الرُوحُ وَ مِن قَبلِهِ الکَلیمُ" به هر قطری رسید. حتّی حضرت شیخ نیز با عدم اطّلاع کافی از الواح و آثار این ظهور اعظم در رسالهٔ خود مرقوم فرموده اند که بابیّه کتاب ایقان را مثل قرآن می دانند. یعنی به وحی آسمانی بودن آن اذعان دارند. در این صورت نفسی که خداوند جلّت قدرته و جلّت

[24]. اشارهٔ به سورهٔ اسراء (بنی اسرائیل)، آیهٔ ۴۳

عظمته را قاهر و قادر و محیط بر اشیاء و حاضر داند و آیات الهیّه را که در قرآن مجید در ازهاق باطل و اعدام مفتری علی الله وارد شده است وعده خداوند و کلام حقّ شناسد چاره ندارد جز آنکه بر حقّیت این آیات اعتراف نماید و عظمت آن را گردن نهد و با حجّت الهیّه معارضه نکند و باقضای او مغالبه ننماید و بر نعمت او حسد نبرد و خود را مانند امم طاغیّه و گردنکشان گذشته مورد سخط و غضب الهی نگرداند. و کذلک تمت حجّة الله علی خلقه فی جمیع الازمنة و القرون. فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون.

و اگر نفسی در آثار انبیای سلف و آثار این دو ظهور معظّم نیکو نظر نماید و به دقّت موازنه کند بر اعظمیّت آثار این ظهور شهادت دهد و آیات سابقین را نسبت به آیات جدیده مانند نسبت قطره به بحر مشاهده نماید. مثلاً در قرآن مجید که الحقّ نسبت به آثار سایر انبیاء کالشّمس بین نجوم السّماء مُتلألی و مشرق است ملاحظه فرما که با وجود آنکه حضرت خاتم الانبیاء در سنّ چهل سالگی به رسالت مبعوث گشت و از قریش که اعرق قبایل بود در عربیّت و فصاحت، ظهور فرمود. معذلک در مدّت بیست و سه سال سی جزء قرآن متفرّقاً و نجوماً بر حضرتش نازل گشت. و لکن باب اعظم نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی جوانی فارسی اللسان بود و ابداً در مدارس علمیّه تعلّم نفرموده بود چندانکه الدّ اعدا نسبت بی علمی در تواریخ خود به آن وجود اقدس دادند و معرفت صرف قال یقول را که کودکان مکاتب به آن عالمند از آن حضرت نفی نمودند. و آن حضرت در سنّ بیست و پنج سالگی به امر الله قیام فرمود و در مدّت هفت سال که تمام آن در سجن و نفی گذشت چندین برابر قرآن در تفاسیر آیات کریمهٔ و حلّ غوامض عقائد دینیّه و جواب مسائل علمیّه و غیرها از خطب و مناجات و شئون علمیّه و آیات از آثار مبارکش باقی ماند و با منع شدید معارضین و مقاومت قویّه معاندین در جمیع اقطار انتشار یافت. حتّی آنکه بسیاری از الواح را آن وجود مبارک در محضر امرا و علما به خواهش ایشان بدون سکون قلم و تأمّل و تفکّر در جواب مسائل علمیّه مرقوم فرمود و عالمی را از اظهار این آیت کبیره مفحَم و مندهش نمود.

و کذلک جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الاعلی با آنکه آن وجود مبارک را پیوسته امواج بلایای شدیده احاطه داشت و لازال به مصائب کبیره از نفی و سجن که معنی صعوبت آن را متنعّمین و جالسین بر وسادهٔ عزّت و منصب نمی دانند و نمی فهمند، مبتلا و گرفتار بود، معذلک کلّه عالم را از آثار قلم اعلی شرقاً و غرباً منوّر ساخت و مصداق وعدهٔ "...سَأُریکُم آیاتِی فَلا تَستَعجُلونِ

(۳۷)"[25] را ظاهر فرمود. چندانکه معادل جمیع کتب سماویّهٔ کافّه ملل از آثار مبارکش مدوّن و مشهود است و مجلّدات کبیره از آیات کریمه اش در جمیع اقطار و بلاد منتشر و موجود. فلینصف المنصفون و لیتنبّه الراقدون و لینتبه الغافلون و لیعلموا انّهم سوف یُسئلون عمّا هم یَقترفون.

فصل ثانی در کیفیّت احتجاج به احادیث و بشارات

اعلم ایّها الحبر النبیل و السیّد الکبیر وفقک الله لحسن النّظر فی هذا الامر الخطیر که احادیث کثیره و اخبار متظافره در بشارت ظهور مهدی موعود و نزول روح الله در کتب حدیثیّهٔ اهل تسنّن و اهل تشیّع وارد شده و علامات قبل از ظهور و وقائع بعد از ظهور مفصّلاً در کتب مذکوره مندرج گشته است. لکن کثرت اختلافات احادیث و تناقض روایات بحدّی است که حضرت شیخ امجد اکبر الشیخ احمد الاحسائی در کتاب شرح الزیارة و علّامهٔ مجلسی در غیبت بحار الانوار بر صعوبت جمع و توفیق آن تصریح فرموده و به این سبب احادیث مذکوره را علی اختلافها و تناقضها در کتب خود مندرج و مرقوم داشته اند.
و لهذا این عبد در اوقاتی که در مدینهٔ سمرقند مقیم بود بر حسب مسئلت یکی از افاضل آذربایجان به تألیف کتاب کبیر فصل الخطاب اشتغال می نمود. در فصل استدلال به احادیث و اخبار، طریق جمع و تطبیق احادیث را مفصّلاً و مبسوطاً مرقوم داشت و احادیث صحیحه را به تطبیق به آیات قرآنیّه از غیر صحیح آن ممیّز و ممتاز ساخت. لذا در این مختصر به ذکر بعض احادیث صحیحه که فیما بین اهل تسنّن و اهل تشیّع مفاهیم آن متّفق علیه باشد و با قرآن مجید منطبق آید اکتفا می نماید. اگر نفسی مبسوط تر و مفصّل تر خواهد، باید به کتاب مذکور رجوع فرماید.
از جمله احادیث داله بر میعاد ظهور حدیث مشهور ابی لبید مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر اوّل سورهٔ بقره و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار روایت فرموده اند که "وَ مِنَ الحَدیثِ مَاروَاهُ العیاشِی عَن اِبی لَبید المخزُومی قَالَ قَالَ أَبو جَعفَر عَلَیهِ السَّلام یا ابا لَبید اِنّهُ یَملِکُ مِن وُلدِ العبّاس أثنی عَشَرَ یُقتَلُ بَعدَ الثامِنِ مِنهُم أربَعةُ تُصیبُ أَحَدَهُمُ الذِبحةُ فَتَذبَحهُ. هُم فِئةُ قَصیرَةُ أَعمَارُهُم خَبیثَة سَیرتُهُم مِنهُمُ الفُوَیسِقُ المُقلَبُ بِالهَادِي وَ النّاطقُ وَ الغَاوی. یا ابا لَبِیدُ اِنَّ لِی فی حُروُفِ القُرآنِ المُقَطَعَةِ لَعلماً جَمَّا اِنَّ اللهَ تعالی أَنزَلَ "الم. ذَلِکَ الکِتابُ" فقامَ مُحَمّدُ صَلّی اللهِ عَلَیهِ و آلَهَ وَ سَلّم حَتّی ظَهَرَ نُورُهُ وَ ثبتَت کَلِمتُهُ وَ وُلِدِ یَومَ وُلِدَ

[25]. سورهٔ انبیاء

وَ قَد مَضی مِن ألاَلِف السَّابِع مِانةُ سَنَة وَ ثَلاَثُ سِنینَ ثُمَّ قَالَ وَ تِبیَانُهُ فِی کِتَابِ اللهِ فِی الحُرُوفِ المُقَطعَةِ اِذا عَدَّدتها مِن غَیرِ تِکرَارِ. وَ لَیسَ مِنَ الحُرُوفِ المُقَطَعَةِ حَرفُ تَنقَضِی اَیّامُه اِلّا وَ قائِم مِن بَنی هاشِم عِندَ انقِضَائِه. ثُمَّ قالَ اَلأَلِفُ وَاحِدُ وَ اللّام ثلثونَ وَ المِیمُ أربَعُونَ وَ الصّادُ تِسعُونَ فَذَلِکَ مِائة وَ وَاحِد وسِتّون. ثُمّ کانَ بَدوُ خُرُوج الحُسینِ عَلَیهِ السَّلامُ "الم. اللهُ لاَ اِلهَ" فَلَمّا بَلَغَت مُدِتَهُ قامَ قائِمُ وُلدِ العبّاسِ عِندَ "المص" وَ یَقُومُ قائِمُنا عِندَ انقِضَائِها بِ" المر" فَافهَم ذَلِکَ وَعُد وَاکتُمهُ."

خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث این است که عالم مفسّر عیّاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که امام همام ابو جعفر علیه السّلام فرمود: یا ابا لبید هر آینه مالک ملک خواهند شد از فرزندان عبّاس دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته می شوند از آنهم چهار نفر. یکی از ایشان را ذبحه (یعنی درد گلو) دوچار می شود و او را هلاک می کند. اینان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت. یکی از ایشان آن فاسق گویندهٔ گمراه است که ملقّب است به هادی. یا ابا لبید مرا در حروف مقطّعهٔ قرآن علم بسیاری است. خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود: " الم (۱). ذَلِکَ الکِتابُ ...(۲)"[26] را. پس قیام فرمود محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم تا آنکه نور او آشکار شد و کلمهٔ او ثابت و استوار گشت. تولّد یافت آن حضرت و یوم تولّد او گذشته بود از هزارهٔ هفتم یکصد و سه سال (یعنی از ظهور ابو البشر شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود که خاتم انبیاء تولّد یافت و عالم را به وجود مبارک مزیّن فرمود). پس فرمود: و تبیان این نکته در حروف مقطعهٔ قرآن است اگر بشماری آن را بدون تکرار. و نیست حرفی از حروف مقطّعهٔ قرآن که بگذرد ایّامش مگر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضای آن قیام خواهد نمود (یعنی هر یک از حروف مقطّعهٔ اوائل سُوَر تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دورهٔ اسلام) . پس فرمود: الف یکی است و لام سی و میم چهل و صاد نود و این جمله یکصد و شصت و یک عدد است و بالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیهما السّلام نزد "الم(۱) اللهَ لاَ اِلهَ ... (۲)."[27] و چون این مدّت بالغ شد، قیام نمود و قائم ولد عبّاس نزد "المص(۱)."[28] و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطّعهٔ اوائل سُوَر به "المر... (۱)."[29] پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان

---

[26]. سورهٔ بقره

[27]. سورهٔ آل عمران

[28]. سورهٔ اعراف

[29]. سورهٔ رعد

دار (انتهی).
و بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یک سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء بگذشت سیّد الشهدا علیه التّحیّة و البهاء قیام فرمود و به رتبهٔ شهادت فائز گشت. و چون صد و چهل و دو سال از قیام سیّد رسل منقضی شد قائم آل عبّاس عبدالله سفّاح به امر خلافت هاشمیّه قیام نمود و به قیامش خلافت امویّه زائل و منقرض گشت و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر حروف مقطّعهٔ اوائل سُوَر را از "الم ذلک الکتاب" تا "المر" بشماری یک هزار و دویست و شصت و هفت می شود و این مطابق است با یوم طلوع نیّر اعظم از فارس. و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابو جعفر علیه السّلام تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیّه به دعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت، امر بعثت خود را مخفی و مکتوم می فرمود. و چون این عدد بر سنین هجریّه افزوده شود بالتمام با سنهٔ ۱۲۶۰ که سنهٔ ظهور نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی است مطابق گردد. و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضّل بن عمر که از حضرت صادق علیه السّلام روایت نمود که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود: "وَ فی سَنَةِ السّتین یَظهَرُ أَمرُهُ و یَعلو ذِکرُهُ." یعنی در سنهٔ شصت امر آن حضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد.
و سیّد عبدالوهاب شعرانی از ائمّهٔ علمای اهل سنّت و جماعت در کتاب الیواقیت و الجواهر که در سنهٔ ۹۵۵ هجریّه تصنیف فرموده است در مبحث شصت و پنجم این کتاب می فرماید: (المبحث الخامس و السّتون فی بیان ان جمیع اشراط السّاعة حقّ لابد أَن تقع کلّها قبل قیام السّاعة و ذلک کخروج المهدی ثمّ الدّجال ثمّ نزول عیسی و خروج الدّابة و طلوع الشّمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سدّ یأجوج و مأجوج حتّی لولم یبق من الدّنیا الّا مقدار یوم واحد لوقع ذلک کلّه. قال الشیخ تقی الدّین بن ابی المنصور فی عقیدته: "و کلّ هذه الآیات تقع فی المِائة الاخیرة من الیوم الّذی وعد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم امته بقوله: "ان صلحت امّتی فلها یوم و ان فسدت فلهانصف یوم". یعنی من ایّام الرَّب المشار الیها بقوله تعالی: "...وَ اِنَّ یَوماً عِندَ رَبِّکَ کَأَلفِ سَنَةٍ ممّا تَعُدُّونَ (۴۷).[30]" یعنی مبحث شصت و پنجم در بیان این است که جمیع اشراط قیامت حقّ است و ناچار است از وقوع و تحقّق آن قبل از ساعت مانند خروج مهدی پس خروج دجّال، پس نزول حضرت عیسی و خروج دابة الأرض و طلوع آفتاب از

[30]. سورهٔ حج

مغرب خود و برداشته شدن قرآن و فتح سدّ یأجوج و مأجوج حتّی اگر باقی نماند از عالم جز یک روز هر اینه کلّ این حوادث واقع گردد و متحقّق شود. پس می فرماید که شیخ تقی الدّین بن ابی المنصور در عقیده خود فرموده است که تمام این آیات وقوع می یابد در صد سال آخرین از یک یومی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امّت خود را به آن وعده داده است و آن این حدیث شریف است که فرمود: "اِن صَلُحَت أُمّتی فَلَهَا یَومَ وَ اِن فَسَدَت فَلَها نِصفُ یَوم وَ اِن یَوماً عِندَ رَبّکَ کَأَلفِ سَنَة مِمّا تعُدّونَ." یعنی اگر امّت من صالح و نیکوکار باشند یک روز را مالک شوند و الّا اگر فاسد و بدکار گردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شمارهٔ شماها.

و این حدیث "ان صلحت امّتی فلها یوم" را مجلسی علیه الرحمة نیز در مجلّد غیبت بحار الانوار روایت فرموده است و این حدیث در وقتی وارد شد که آیهٔ مبارکهٔ "لِکُلِّ أُمّةٍ أَجَلٌ اِذا جاءَ أَجَلُهُم فَلا یستأخرونَ ساعةً و لا یَستَقدِمونَ (۴۹)"[31] نازل گشت. و چون این آیه به صراحت دلالت می نماید که برای بقای هر امّتی در عالم اجلی محدود و مدتی معیّن مقدّر است که ساعتی زیاد و کم نشود و مقدّم و مؤخّر نگردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم استفسار نمودند که اجل امّت اسلام چیست و بقای عزّت این دین در عالم تا کی. فرمود: "اِن صَلحَت أُمَّتی فَلَها یَوم وَ اِن فسدت فَلَها نَصفُ یَومِ وَ اِن یَوماً عِندَ رَبّکَ کَأَلفِ سَنَة مِمّا تَعُدّونَ." و مصدر و مأخذ این احادیث که مبیّن میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید. چه نزد اولی الأفئدة واضح است که به حکم آیهٔ کریمهٔ "... وَ نَزَّلنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءِ ...(۸۹)"[32] و کریمهٔ "... ما فَرَّطنا فی الکِتابِ مِن شَیءٍ ...(۳۸)"[33] جمیع حقائق دینیّه در قرآن مجید نازل گشته و چیزی از بیان اشراط و علامات و حوادث و وقائع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده. و به همین ملاحظه از ائمّهٔ هدی علیه السّلام وارد شده که آنچه از احادیث ما به شما رسد به قرآن شریف عرضه دارید. اگر مأخذ آن در قرآن هست قبول کنید و الّا ردّ نمائید.

و بالجملهٔ آیهٔ اولی که مبیّن میعاد ظهور است این آیه کریمه است که در سورهٔ سجده می فرماید: "یُدَبِّرُ الأَمرَ مِنَ السَّماءِ اِلی الأَرضِ ثُمَّ یَعرُجُ اِلَیهِ فی یَومٍ کَانَ مِقدارُهُ أَلفَ سَنَةٍ ممّا تَعُدّونَ (۵)." ترجمهٔ آیهٔ مبارکه این است که تدبیر می فرماید خداوند امر

---

[31]. سورهٔ یونس

[32]. سورهٔ نحل

[33]. سورهٔ انعام

را از آسمان به زمین پس به سوی او عروج خواهد نمود در مدّت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. یعنی حقّ جلّ جلاله امر مبارک دین مبین را اوّلاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول در مدّت یک هزار سال انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک اندک در مدّت مزبوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود.

و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و متصوّر نیست الّا به وحی های نازله بر حضرت سیّد المرسلین و الهامات وارده بر ائمه طاهرین. و این انوار در مدّت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمّهٔ هدی کاملاً از آسمان به زمین نازل شد و مائدهٔ سماویّه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السّلام که مبیّن کتاب بودند بر امّت اسلامیّه تماماً مبذول شد. و چون در سنهٔ دویست و شصت هجریّه حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السّلام وفات فرمود و ایّام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علما و انظار فقها منوط و محوّل گشت اندک اندک اختلاف آراء و تشتّت اهوا در اقوال و افعال رؤسای ملّت بیضا ظاهر شد و یوماً فیوم به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات، افق امرالله تاریک تر و مظلم تر گشت، تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزّت و غلبهٔ امم اسلامیّه به ذلّت و مغلوبیت مبدّل شد.

و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت، در سنهٔ ۱۲۶۰ هجریّه شمس حقّ از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملاً تماما تحقّق پذیرفت. و ایضاً بر وفق آیهٔ مذکوره، در سورهٔ حج فرموده است: "وَ یَستَعجِلونکَ بِالعَذابِ وَ لَن یُخلِفَ اللهُ وَعدهُ وَ اِنَّ یَوماً عِندَ رَبّکَ کَأَلفِ سَنَةٍ ممّا تَعُدّونَ (۴۷)." ترجمهٔ آیهٔ مبارکه این است که کافران از تو در انزال عذاب استعجال و شتاب می کنند و حقّ جلّ جلاله در وعدهٔ خود تخلّف نمی فرماید و هر آینه یک روز نزد پروردگار برابر هزار سال است از آنچه شما محسوب می دارید. یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربّانی که هزار سال است باقی مانده و وعدهٔ اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرک و کفران به ورود آن یوم عظیم مهیب مقدّر گشته. و این آیهٔ کریمه در وقتی نازل شد که کفّار از شدّت تمسّک به عقائد دینیّه خود امر مبارک حضرت رسول را العیاذ بالله واهی و باطل و موهون می شمردند و در غایت جرأت و اعتماد بر دین خود "... اللّهمَّ اِن کانَ هذا هوَ الحَقَّ مِن عِندِکَ فَأَمطِر عَلَینا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِائتِنا بِعَذابٍ أَلیمٍ (۳۲)"[34] می گفتند. و لهذا این آیهٔ مبارکه در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم و ورود یوم الله بر اهل فؤاد واضح و معلوم گشت. و هم بر وفق آیهٔ مذکوره، در سورهٔ مبارکِ سبأ می فرماید: "وَ یَقولونَ مَتَی هَذا الوَعدُ

[34]. سورهٔ انفال

اِن کُنتُم صادِقینَ (۲۹) قُل لَکُم میعادُ یومٍ لاتَستأخِرونَ عَنهُ ساعَةً و لا تستَقدِمونَ (۳۰)." یعنی می گویند چه وقت است میعاد و وقت ظهور این وعده ها اگر از راست گویانید. یعنی کفّار پیوسته به اهل ایمان ایراد و انتقاد می نمودند که اگر راست می گوئید معیّن کنید که چه وقت این همه وعده ای که در قرآن وارد شده است ظاهر خواهد شد. لهذا در جواب به حضرت خاتم الانبیاء امر شد که بگو: برای شما میعاد یک روز باقی است که احدی نتواند آن را مقدّم دارد و یا به تأخیر اندازد.
و خلاصة القول این مقدار از آیات و احادیث که عرض شد کفایت می نماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرا رسیده و وعود الهیّه تحقّق یافته اگر انسان اهل مکابرت نباشد و به هلاکت خود و قوم خود مانند مکابران گذشته سعی ننماید.
و نگارنده در سنهٔ ۱۳۰۵ هجریّه که مقیم بلاد عراق عجم بود بر حسب خواهش یکی از امیرزادگان ایران آیاتی را که در تورات و انجیل و قرآن و صحف دینیّه فارسیان در تعیین ورود یوم الله و ظهور موعود مورّخاً و متّفق المعنی نازل شده است در رسالهٔ شرح آیات مورّخه مفصّلاً و مشروحاً درج و ایراد نموده و آن رساله در اکثر بلاد و ممالک حتّی قفقازیّه موجود و منتشر است اگر مزید ایضاح و بیان خواهند به آن رساله رجوع فرمایند.
و از احادیثی که دلالت بر حداثت سنّ مبارک و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی می کند مرحوم مجلسی در مجلّد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیّت ظهور قائم از ابی بصیر و او از ابی عبدالله علیه السّلام روایت می فرماید: "اِنَّهُ لَو خَرَجَ القائِمُ لَقَد أَنکَرَهُ النّاسُ یَرجِعُ اِلیهم شَاباً مُوفَقاً فَلاَ یَلبَثُ عَلَیهِ اِلا کُلُ مُؤمِنٍ أَخَذَ اللهُ میثَاقَهُ فی الذّر الأوَلِ و قال ایضاً علیه السَّلام وَ مِن أَعظَم البَلیةِ أَن یَخرُجُ اِلَیهِم صاحبِهُمُ شَاباً وَهُم یَحسبُونَهُ شیَخاً کَبیراً." یعنی حضرت صادق علیه السّلم فرمود که چون قائم خروج فرماید هر آینه مردم او را انکار نمایند زیرا که رجوع می نمایند به ایشان در حالتی که جوانی رسیده است. پس درنگ نمی کند و ثابت نمی ماند در ایمان به او مگر کسی که خداوند میثاق او را در ذرّ اوّل اخذ فرموده باشد. و نیز آن حضرت فرمود که اعظم بلیّه این است که قائم در سنّ جوانی خروج می فرماید و مردم گمان می کنند که او باید در سنّ پیری و کبر سنّ خروج نماید.
و بر وفق حدیث شریف چون نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود ارباب قلوب مریضه بی درنگ آن حضرت را تکذیب کردند چو قائم را پیر هزار ساله می پنداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله. این بود که چون ندای قائمیّت آن حضرت ارتفاع یافت فریاد جهّالی که زمام امور ناس به ید ایشان است بلند شد که وادینا واشریعتا اینک حضرت حجّت در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است این جوان شیرازی که در این قرن تولّد یافته است چه می گوید و چون خود را قائم موعود می نامد.

و در کتاب کافی که از کتب معتبرهٔ شیعه است بلکه از او معتبرتر کتابی در فرقهٔ اثنی عشریّه یافت نمی شود حضرت محمّد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه به اسناد خود از حکم بن ابی نعیم روایت می فرماید: "قَالَ أَتَیتُ أَبا جَعفَر عَلَیهِ السَّلامُ وَ هُوَ بِالمَدِینَة فَقُلتُ لَهُ نَذرٌ بَینَ الرُکنِ وَ المقَامِ اِن أَنَا لَقیتُک أَن لا أَخرُجَ مِنَ المَدِینَةِ حَتّی أَعلَمَ أَنّکَ قائِمُ آلِ مُحَمّد أَم لاَ فَلَم یُجبِنی بِشَیء فَاقَمتُ ثَلاَثینَ یَوماً ثُمَّ استَقبَلَنِی فِی طَرِیق فَقالَ یَا حکَمُ وَ اِنّکَ لههنَا بَعدُ فَقُلتُ اِنّی أَخبَرتُکَ بِمَا جَعَلتُ لِلّهِ عَلَیَّ فَلَم تَأمُرنِی وَ لَم تَنهَنِی عَن شَیءٍ وَ لَم تَجبنی بِشَیءٍ فَقَالَ بِکّر عَلَیَّ غُدوَةَ اَلمَنزِلَ فَغَدوتُ عَلَیهِ فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ سَل عَن حَاجِتِکَ فَقُلتُ إنّی جَعَلتُ لِلّهِ عَلَیَّ نَذراً وَ صِیاما وَ صَدَقَةٌ بَینَ الرُّکن وَ المَقامِ اِن أَنا لَقیتُک أَن لاَ أَخُرج مِنَ المَدینَةِ حَتّی أَعلَم أَنّکَ قائِمُ آل مُحَمّد أَم لا فَاِن کُنتَ أَنتَ رابطتُک وَ اِن لَم تَکُن أَنتَ سِرتُ فِی الأَرضِ وَ طَلَبتُ المَعاشَ. فَقالَ یا حکَمُ کُلّنا قائِمُ بِأَمرِ اللهِ. قُلتُ فَأَنتَ المَهدِی قالَ کُلّنا مَهدِیٌ اِلَی اللهِ. قُلتُ فَأَنتَ صاحِبُ السَّیفِ قالَ کُلُّنا صاحِبُ السَیفِ وَ وارِثُ السیفِ. قُلتُ فأَنتَ الّذِی یَقتُلُ أَعدَاءَ اللهِ وَ یَعزُّ بِکَ أَولیاءُ اللهِ. وَ یَظهَرُ بِکَ دینُ اللهِ فَقالَ یا حکَمُ کَیفَ أَکُونُ أَنا وَ قَد بَلَغتُ خَمسَاً وَ أَربَعینَ و اِنَّ صاحِبَ هَذَا الأَمرِ أَقَربُ عَهداً باللّبَنِ مِنّی وَ أَخَفُ عَلَی ظَهرِ الدَّابِة."
ترجمهٔ حدیث این است: حکم ابن ابی نعیم روایت نموده است که در مراجعت از حج خدمت حضرت ابی جعفر علیه السّلام مشرّف شدم در وقتی که آن حضرت در مدینه بود و عرض کردم که من در میانهٔ رکن و مقام نذری کرده ام که چون به ملاقات تو فائز شوم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که توئی قائم آل محمّد یا نه. آن حضرت جوابی نفرمود و من سی روز در مدینه اقامت کردم تا آنکه روزی در اثناء طریق مرا ملاقات فرمود. پس گفت: یا حکم! تو هنوز اینجائی. گفتم که من به خدمتت معروض داشتم که چه عهدی با خداوند بسته ام و مرا به چیزی امر نفرمودی و از چیزی نهی ننمودی و جوابی نگفتی. فرمود: فردا بامداد به منزل ما بیا. پس صباح به خدمتش مشرّف شدم و فرمود بپرس مطلب خود را. عرض کردم که من در میانهٔ رکن و مقام با خداوند تبارک و تعالی عهد بسته ام و از صوم و صدقه بر خود نذری نهاده ام که چون به ملاقات حضرتت مشرّف گشتم از مدینه بیرون نروم تا آنکه بدانم توئی قائم آل محمّد یا تو نیستی. پس اگر تو آن قائم آل محمّدی ملازم خدمتت گردم و اگر تو او نیستی برای طلب معاش مسافرت کنم. فرمود: یا حکم همه ما قائمیم به امرالله (یعنی هر یک از ائمّهٔ علیهم السّلام قائم به امرالله است). گفتم آیا توئی مهدی. فرمود: هر یک از ما مهدی است الی الله. گفتم آیا توئی صاحب سیف. فرمود: هر یک از ما صاحب سیف است و وارث سیف. گفتم آیا توئی آنکه اعداء الله را به قتل می رساند و اولیای خدا را عزّت می بخشد و دین خداوند را ظاهر می فرماید. فرمود: یا حکم! چگونه من او باشم و حال آنکه به سنّ چهل و پنج سالگی رسیده ام و صاحب این امر به عهد شیرخوارگی از من نزدیک تر باشد و بر پشت اسب سبک تر و چالاک تر (انتهی).

اکنون قدری در این حدیث تدبّر و تأمّل فرما که حضرت ابی جعفر به صراحت می فرماید که چون قائم ظاهر شود سنّ مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد و در عین شباب و ریعان جوانی و قرب عهد به شیرخوارگی ظهور فرماید. و به این سبب است که از آن حضرت در حین ظهور در بسیاری از احادیث به لفظ صبی و یا لفظ غلام و یا لفظ شاب تعبیر شده است. چنانکه مجلسی علیه الرّحمة نیز در همین کتاب بحار در باب کیفیّت خروج، از ازدی روایت نموده است که او گفت که من و ابو بصیر و علی بن عبدالعزیز خدمت ابی عبدالله علیه السّلام مشرّف شدیم. "فَقُلتُ لَهُ أَنتَ صاحِبُنَا فَقَالَ اِنّی لَصَاحِبکُمُ ثُمَّ أَخَذَ جِلدَةَ عَضُدِهِ وَ مَدَّهَا فَقَالَ أَنا شَیخ کَبیر وَ صَاحِبکُم شَاب حَدِث." یعنی به حضرت ابی عبدالله گفتم آیا توئی صاحب ما. آن حضرت فرمود: من صاحب شما باشم. پس پوست بازوی خود را گرفت و کشید و فرمود: من پیر و کبیر شده ام و صاحب شما جوانی نو رسیده است. و نیز در این کتاب از ابی بصیر روایت نموده است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: "لَیسَ صاحِبُ هَذَا الأَمرِ مَن جَاوَزَ اَربَعینَ." یعنی صاحب امر نیست کسی که سنّتش از چهل گذشته باشد. و هم مجلسی علیه الرّحمة در این کتاب در باب صفات قائم از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت ابی جعفر علیه السّلام فرمود: " اِنَّ صَاحِبَ هَذَا الأَمرِ أَصغَرّنَا سنّاً و أجمَلُنا شخصاً قُلتُ مَتی یَکُونُ قالَ اِذا سارَتِ الرُکبانُ ببَیعَةِ الغلامِ فَعِندَ ذلِکَ یَرفَعُ کُلُّ ذِی صَیصنَةِ لِواء." یعنی صاحب این امر کسی است که سنّش از ما کمتر باشد و شخصش جمیل تر، گفتم چه وقت خواهد بود. فرمود: وقتی که مسافران به بیعت غلام (یعنی پسری) به گردش آیند در آن وقت هر صاحب قوّه ای عَلَمی برپا کند. و کذلک مجلسی در بحار در باب ما روی عن الباقر علیه السّلام از امّ هانی ثقفیّه روایت نموده است: "اِنّها قالَت غَدَوتُ عَلَی سیَّدِی مُحَمّدِ بنِ عَلی الباقرِ عَلَیهِ السّلامُ فَقُلتُ لَهُ یَا سَیّدِی آیة فِی کِتابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُرِضَت بِقَلبِی أَقلَقتنِی وَ أَسهَرتَنِی قالَ فَاسألِی یَا أُمَّ هانی قُلتُ قَولُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ "فَلاَ أُقسِمُ بِالخُنسِ الجَوَارِ الکُنسِ" قالَ نَعُمتِ المَسأَلَةُ سَأَلتَنی یَا أُمَّ هانی هَذَا مَولُودُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ المَهدِیُّ مِن هَذِهِ العِترَةِ تَکُونُ لَهُ حَیرَةٌ وَ غَیبَة یَضِلُّ فِیهَا أَقوَامُ وَ یَهتَدی فِیهَا أَقوَامُ فیا طوبی لَکِ اِن أَدرکتِهِ وَ یا طوبَی لِمَن أَدرکَهُ." یعنی امّ هانی ثقفیّه روایت کرده است که بامدادی خدمت حضرت باقر علیه السّلام مشرّف شدم و عرض کردم یا سیّدی! آیه ای از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب کرده و از خواب بازداشته. فرمود: بپرس آن را یا اُمّ هانی. گفتم قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده است: "فَلا أُقسِمُ بالخُنُس (۱۵) الجَوارِ الکُنُسِ (۱۶)."[۱] فرمود: نیکو مسئله سؤال نمودی یا امّ هانی. این کسی است که در آخرالزّمان متولّد شود و او مهدی این عترت است. او را حیرت و غیبتی است که در آن گروهی گمراه شوند و گروهی هدایت یابند. پس خوشا به حال تو اگر او را دریابی و خوشا به حال کسی که او را دریابد.

و این مقدار از احادیث که عرض شد ارباب نباهت را کفایت می نماید و اگر نگارنده بخواهد احادیثی را که کلّ صریح است در این مسئله که تولّد و حداثت سنّ آن حضرت سبب افتتان و اعراض قوم می شود روایت نماید و ایراد کند باید به تألیف کتابی کبیر مشتغل گردد.

و عجب در این است که نفوسی که به تمدّن متمدّنین اروپا فریفته شده اند چگونه است که به این نکته توجّه نمی فرمایند که زحمات همین متمدّنین در تکمیل علم رسم الارض، یعنی جغرافیا، مبنای عقیده و مذهب اهل تشیّع را روشن داشت و عدم وجود شهر جابلقا را که علمای اعلام محلّ غیبت امام علیه السّلام قرار داده بودند کالشّمس فی رائعة النهار ظاهر و آشکار ساخت چو هنوز کتب کثیره از کبار علمای شیعه موجود است که هر یک به اسناد طویلهٔ عریضه خبرها در این کتب ثبت و درج نموده اند که فلان شخص صالح صادق القول در شهر جابلقا وارد گشت و فلان ثقة صحیح الخبر در این مدینه به خدمت امام مشرّف شد و این اخبار کاذبه را در غایت جرأت در کتب خود مدوّن داشتند و قریب هزار سال قوم بیچاره را در قید اباطیل مقیّد گذاشتند تا آنکه آفتاب علم موجب زوال این ظلمت شد و سیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود. معذلک هنوز بستهٔ عقاید خرافیّه ظاهر الاستحاله اند و منتظر ظهور جوانی هزار ساله.

و امّا احادیثی که به صراحت دالّ است بر اینکه مطلع این دو نیّر اعظم بلاد شرقیّه است و محلّ ارتفاع ندای قائمیّت مکه معظّمه و محلّ قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی مدینهٔ منوّرهٔ عکّا و اراضی مقدّسهٔ سوریّه، بسیار است. از جمله مرحوم مجلسی علیه الرّحمه در غیبت بحار از جمله خطب حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: "وَلَو ذابَ ما فِی ایدیهِم لَقَد دَنَی التّمحیصُ لِلجزاءِ وَ کَشفِ الغَطاء وَ انقَضَتِ المُدّةُ وَأَزِفَ الوَعدُ وَ بَدا لَکُمُ النّجمُ مِن قِبَلِ المَشرقِ وَ اشرقَ لَکُم قَمَرُکُم کاملاً کَلیلةِ ثمّ فَاِذا استبَانَ ذلکَ فَرَاجِعوا التوبَةَ وَ خالِفوا الحوبَةَ. وَاعلَموا أَنّکُم اِن أَطَعتُم طالِعَ المَشرقِ سَلَکَ بِکُم مِنهاجَ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلهِ وَ سلّمَ فَتَداوَیتُم مِنَ الصَّمِ وَ استَشفِیتُم مِنَ البَکمِ وَ نَبَذتُمُ الثِّقلَ الفادِحَ عَنِ الاعناقِ. فلا یُبعدُ اللهُ اِلّا مَن أَبی الرَّحمةَ وَ فارَقَ العِصمةِ "وَ سَیَعلَمُ الّذینَ ظَلَموا أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ."[1] و این خطبهٔ مبارکه در بیان این مطلب است که خلافت پس از صعود آن حضرت به بنی امیّه انتقال یابد تا آنکه می فرماید: پس چون آنچه در دست ایشان است بگدازد هر آینه وقت تمحیص و امتحان خلق برای جزا نزدیک گردد و پرده ها برداشته شود و مدّت انقضا یابد و وعدهٔ الهیّه نزدیک شود و ستارهٔ شما از بلاد شرقیّه طلوع فرماید و ماه شما مانند بدر بتابد. و بدانید که اگر شما آن نجمی را که از شرق طالع می شود اطاعت نمائید با شما بر نهج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم سلوک خواهد فرمود پس از مرض کری و ناشنوائی مداوا خواهید شد و از

گنگی و بی زبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین را از گردن فرو خواهید نهاد. پس دور نمی فرماید خداوند مگر نفسی را که از ترحم ابا کند و از عصمت و پاکدامنی دوری جوید (الی آخر قوله علیه السّلام).
و این خطبهٔ فصیحه صریح است که آن نیّر سعادت، یعنی موعود امّت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نهج حضرت رسول به تشریع شرع جدید قیام خواهد نمود. و مقصود این نیست که آن حضرت به شریعت اسلامیّه عامل خواهد شد چو که جمیع ائمّهٔ هدی به شریعت حضرت خاتم الانبیاء عامل بودند و به قدر ذرّه از ظاهر شرع اسلامی تجاوز نمی فرمودند. این تخصیص مقصود از آن قیام به دعوت جدیده و تشریع شریعت تازه است چنانچه از احادیث بعد به صراحت مستفاد خواهد گشت.
و بر وفق بشارت این خطبهٔ مبارکه نیز مجلسی علیه الرّحمه در کتاب غیبت بحار در باب علامات از حارث همدانی که از مشاهیر اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام است روایت فرموده است که آن حضرت فرمود: "المَهدی أَقبَلُ جَعدُ بِخَدّهِ خالُ یَکونَ مَبدوُهٌ مِنَ قِبَل المَشرقِ." یعنی مهدی مخمور العین و پیچیده موی است و در گونهٔ آن حضرت خالی است و مبدأ ظهور مبارکش از طرف مشرق است. و سیّد عبدالوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحه نبویّه استخراج نموده است شرحی که مفصّل آن در فتوحات مکّیهٔ شیخ ابن العربی است، از آن جمله می فرماید که " هُوَ أَجلیَ الجِبهةِ أَقنِی الأَنفِ أَسعَدُ النّاسِ بِهِ أَهلُ الکُوفَةِ یقسِمُ المالَ بِالسَّوِیَّةِ وَ یَعدِلُ فِی الرَعیَّةِ یَأتیهِ الرَّجُلُ وَ یَقُولُ یَا مَهدِی اعطِنِی وَ بَینَ یَدَیهِ المَالُ فیُحثی لَهُ فِی ثَوبِهِ مَا استَطَاع أَن یَحمِلَهُ. یَخرُجُ عَلَی فِترَة مِن الدّینِ یَزَعُ اللهُ بِهِ مَا لایَزَعُ بِالقُرآنِ یُمسِی الرَّجُلُ جَاهِلاً وَ جِبَاناً وَ بَخیلاً فَیُصبِحُ عَالِماً شُجَاعاً کَرِیماً الی ان قالَ یَشهَدُ المُلحَملةَ العُظمَی مَأدَبَة اللهِ بِمَرجِ عَکّاءَ یُبیدُ الظُلمَ وَ أَهلَهُ یُقیمُ الدّینُ وَ یَنفُخُ الرُّوحَ فِی الإِسلامِ یُعِزُّ اللهُ بِهِ الإِسلامَ بَعدَ ذِلّهِ وَ یُحییهِ بَعدَ مَوتِهِ."
و در شأن اصحاب آن حضرت می فرماید: "شُهدَائُه خَیرُ الشُهَداءِ وَ أُمَنَائُهُ أَفضَلُ الأُمَنَاءِ قالَ الشیخ وَ قَد استَوزَرَ اللهُ تَعالی لَهُ طائِفَةً خَبَاهُمُ اللهُ تَعَالی لَهُ فی مکنُونِ غَیبِهِ اطلَعَهُم کَشفاً وً شهوداً عَلَی الحقائِقِ وَ مَا هُوَ امراللهِ عَلَیهِ فی عِبَادِهِ وَ هُم عَلی أَقدامِ رِجال من الصَّحَابَةِ الّذِینَ صَدَقُوا مَا عَاهدُوا اللهَ عَلَیهِ وَ هُم مِنَ الأَعَاجمِ لَیس فِیهم عَرَبی لَکِن لاَیَتَکَلّمُونَ اِلاَّ بِالعَربِیَةِ لَهُم حَافِظُ مِن غَیرِ جِنسِهم مَا عَصَی اللهَ قَطُّ وَ هُوَ أَخَصُ الوُزَراء الی ان قال وَ یُقتَلُونَ کُلّهُم اِلّا واحدُ مِنهُم یَنزِلُ فی مرج عکّا فی المَأدَبَةِ الإِلهیّهِ الّتِی جَعَلَها اللهُ مَائَدَة لِلسباع وَ الطُّیُوَرو الهَوامِ."
و خلاصهٔ ترجمهٔ این عبارا ت این است که می فرماید: آن حضرت گشاده روی و اقنی الانف است (یعنی اعلای بینی مبارکش اندکی مرتفع است و این علامت را اصحاب قیافه و حکما علامت وفور عقل و فراست شمرده اند). نیک بخت ترین خلق به او

اهل کوفه اند. مال را بالسّویّة قسمت می فرماید و به عدل حکم می نماید، میآید نزد او انسان و طلب عطا می نماید و آن حضرت از مالی که نزد او است چندان در جامهٔ او می ریزد که حمل آن را بتواند. هنگام فترت و سستی دین خروج می فرماید و افزون از آنچه خداوند به قرآن منع و کف فرمود به آن حضرت منع و کف می نماید (یعنی به ظهور آن حضرت حقّ جلّ جلاله چندان جهل و ضلالت را منع و کف خواهد فرمود که به قرآن شریف نفرمود تا به این حدّ که). مرد در شب نادان و کم دل و بخیل مشاهده شود و بامداد عالم و شجاع و کریم گردد (یعنی به سبب ایمان به آن حضرت جهل ناس به علم و خوف و بد دلی ایشان به شجاعت و بخل و قبض یدشان به کرم و سخاوة مبدّل شود. و چه نیک منطبق است این حدیث با آیهٔ مبارکهٔ فرقان: "فَأولَئکَ یُبَدّلُ اللهُ سَیّئاتِهِم حَسَنَاتٍ وَ کَانَ اللهُ غَفُوراً رَحیماً (۷۰)"). پس می فرماید: آن حضرت در مرج عکّا که مأدبهٔ الهیّه و خوان نعمت سماویّه است وارد می شود و فتن و وقائع عظیمه را مشاهده می فرماید. ظلم و اهل آن را بر می اندازد و دین را برپا می دارد و در اسلام روح می دمد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را به آن حضرت عزّت می دهد پس از آنکه ذلیل گردد و حیات می بخشد پس از آنکه مرده باشد.

پس دربارهٔ مؤمنین و اصحاب آن حضرت می فرماید: شهدای او بهترین شهیدانند و امنای او نیکوترین امینان. و هر آینه خداوند برای موازرت و نصرت آن حضرت قومی را در پردهٔ غیب مکنون و مهیّا داشته است که ایشان را بر سبیل مکاشفه و شهود بر حقائق و آنچه امر الهی است بر عباد مطّلع و آگاه می فرماید (یعنی اصحاب آن حضرت بدون تعلّم در مدارس به حقائق دینیّه آگاه می شوند و به صرف ایمان بر اوامر الهیّه استحضار می یابند چنانکه عبارت "یُمسِی الرَّجُلُ جَاهِلاً وَ جِبَاناً وَ بَخیلاً فَیُصبِحُ عَالِماً شُجَاعاً کَرِیماً" بر این مطلب نیز دلالت نمود). ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی علیه السّلام مشی می نمایند که عهد الهی را مصدّق گشتند و تمام ایشان از عجم باشند و لکن به غیر لسان عربی تکلّم نمی نمایند و آنها را حافظ و نگاهبانی است از غیر جنس ایشان که هرگز خداوند را معصیّت نکرده و او مخصوص ترین وزرای مهدی است و تمام کبار اصحاب آن حضرت کشته می شوند مگر یکی از ایشان که وارد می شود در مرج عکّا، مهمان خانه ای که خداوند تبارک و تعالی مقرّر فرموده برای سباع و طیور و هوام (یعنی جمیع اصناف خلق از قوی و ضعیف و صغیر و کبیر مهیّا داشته) (انتهی).

و این حدیث که جمیع بشارات آن در این ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را کفایت می نماید و لکن شکّ نیست که هزاران آیت و بشارت صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمی بخشد "... وَ اِن یَروا کُلَّ آیَةٍ لاَمِنوا بِها... (۲۵)."[1]

و در حدیث صعصعة بن صوحان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام از میعاد خروج دجّال سؤال نمود آن حضرت پس از

ذکر علامات و حوادث می فرماید: "خَیرُ المَساکِن یَومَئِذ البَیتُ المُقَدَّسِ لِیأتینَ زَمانُ عَلی النّاسِ یَتَمَنّی اَحَدُهُم أنّهُ مِن سّکّانِهِ." یعنی در آن روز بهترین جایها برای سکونت بیت المقدّس است البتّه البتّه خواهد آمد زمانی که هر نفسی تمنّا نماید که از ساکنین آن ارض مقدّس باشد.

و این حدیث را نیز مرحوم مجلسی در غیبت بحار روایت نموده است و این حدیث از اشهر احادیث است. و موافق همین است آنچه مجلسی در این کتاب در باب آیات واقعه در یوم ظهور از ابی جعفر علیه السّلام روایت نموده است: "أَنَّهُ قالَ تَوَقّعوا الصّوتَ یأتیکُم بَغتَةً مِن قِبَلِ الشّام فیهِ لَکُم فَرَجٌ عَظیمُ." یعنی مراقب باشید صوتی را که ناگاه از طرف شام به شما رسد که در آن برای شما فرج و گشایشی عظیم است. و از احادیث مشهوره که محلّ و موقع ظهور از آن به صراحت مستفاد می شود حدیث علی بن مهزیار است و این حدیث را حضرت سیّد جلیل السیّد هاشم البحرینی در کتاب مدینة المعاجز در حدیث صد و بیستم از احادیث ظهور مهدی روایت فرموده است و نیز مجلسی علیه الرّحمه آن را در کتاب غیبت مرقوم داشته است و آن حدیث مفصّلی است و از جمله عبارت آن اینست که حسن بن علی علیهما السّلام در اوصاف مؤمنین به مهدی موعود می فرماید: "تَلُوذُ بِفِنَاءکَ مِن مَلأَ بَرّأَهُمُ اللهُ بَطَهَارَةِ الوِلاَدَةِ وَ نِفَاسَةِ التُّربَةِ مُقَدَّسةُ قُلُوبُهُم مِن دَنَس النِفاقِ مُهَذبةُ أَفئَدَتُهُم مِن رِجسِ الشقاقِ لَینة عَرَائِکهم لِلدِّین خَشِنَةُ ضرائِبهُم فِی العُدوانِ واضِحَةُ بِالقَبُولِ أَوجهُهم نَضِرةُ بِالحَقّ عِیدانُهُم یَدِینونَ بِدینَ الحَقّ وَ أَهلِهِ فَاِذا اشتَدَّت أَرکَانُهم وَ تَقَوَّمَت أَعمَادُهُم بِمُکاثفتِهم طَبَقاتُ الأُمم اِذ تَبِعَتکَ فِی ظِلالِ شَجَرَة بَسقَت أَفنانُ غُصُونَها عَلی خَافّات بحَیرةِ الطَّبریَّة فَعِندَهَا یَتَلألأ صُبحُ الحقّ وَ یَنجلِی ظلاَم البَاطل وَ یَقصِمُ اللهُ بکَ ظَهرَ الطُّغیَان وَ یُعِیدُ مَعَالِم الایمان یَودّ الطّفلُ لَو استَطَاعَ اِلَیکَ نهوضاً و نَواشطُ الوَحش لَو یَجِدُ نَحوکَ مجَازاً تهتَزُّ بِکَ أَطرَفُ الدُّنیا بَهجَة و تَهزُّ بِکَ أَغصَانُ العِزّ نَضرَة وَ تَستقِرُّ بَوانِی العِزّ فِی قَرارِها و تَأوبُ شوَارد الدّین اِلی أَوکَارها یَتَهاطَلُ عَلَیکَ سَحائبُ الظّفَرِ فَتَختقَ کُلَّ عَدُوّ وَ تَنصَرُ کُلَّ وَلِی فَلَا یَبقَی عَلی وَجهِ الأَرض جَبَّارُ قاسِطُ وَلا جاحدُ غامِط وَ لا شأن مُبغِضُ وَلا مُعانِد کاشِح وَ مَن یَتَوکّل عَلی اللهِ فَهوَ حَسبُهُ اِنَّ الله بالِغُ أَمرِهِ قَد جَعَلَ اللهُ لِکُلّ شَیء قَدراً."

خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث شریف این است که می فرماید که ملتجی به آن حضرت خواهند شد گروهی که خداوند ایشان را از نژاد پاک و طینت مرغوب آفریند. قلوبشان پاک باشد از پلیدی نفاق و دلهاشان پاکیزه از رجس شقاق. در امر دین خوشخوی باشند و خلیق و در امر عدوان شدید الضرب و درشت. جبینشان به قبول حقّ واضح و منوّر و نهال وجودشان به امر حقّ ناضر و مخضر. به دین حقّ و اهل حقّ متدیّن باشند. پس ارکان ایشان قوّت گیرد و جمعیّت ایشان به سبب بسیاری اِقبال امم قوام یابد. در ظلّ همایون درختی که شاخهایش در حوالی دریاچهٔ طبریّه سرکشد و ببالد زیرا که نزدیکی طبریّه صبح حقّ بدرخشد و تاریکی

باطل زایل شود و خداوند به تو پشت طغیان را بشکند و معالم ایمان را راجع فرماید آنگونه که کودک خورد اگر بتواند به سوی تو بشتابد و وحوش بسته اگر راه یابد به جانب تو بگذرد. اطراف عالم به سبب تو از شادمانی به اهتزاز آید و شاخسار عزّت از تو نضرت و طراوت یابد و بنیان عزّت در مقرّ خود استقرار پذیرد و طیور پراکندهٔ دین به لانه و اعشاش خویش رجوع نماید. ابر ظفر بر تو بارد، پس هر دشمنی هلاک گردد و هر دوستی نصرت یابد چندانکه در روی زمین یک جبّار ظالم و یک منکر مستهزِء و یک دشمن مبغض و یک معائد بد دل باقی نماند (انتهی).

و طبریّه که در این حدیث مذکور است شهری است مشهور از بلاد اراضی مقدّسه و قریب به عکّا است و او را دریاچه ای است معروف به بحیرهٔ طبریّه و نهر اردن مشهور که در کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل کثیر الذکر است از این بحیره خیزد. و این مدینه را هیرودس معروف که حضرت عیسی علیه السّلام در زمان او متولّد شد به اسم طیباریوس قیصر بنا نهاد و اطراف این بحیره از کثرت بساتین، از مُتنزّهات بلاد سوریّه و اراضی مقدّسه محسوب می شد و الیوم بعض اراضی آن متعلّق به همایون غصن سدرهٔ مبارکه است لیقضی الله امراً کان مفعولا.

و مأخذ این احادیث که مشعر بر مقام ارتفاع ندای الهی است این آیهٔ مبارکه است که در سورهٔ ق می فرماید: "وَ اَستَمِع یَومَ یُنادِ المُنادِ مِن مَکانٍ قَریبٍ (۴) یَومَ یَسمَعُونَ الصَّیحَةَ بِالحَقّ ذَلِکَ یَومُ الخَرُوُجِ (۴۲)." یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک (یعنی نزدیک به بلاد عربیّه که محلّ نزول همین آیهٔ مبارکه است)، در روزی که می شنوند صیحه را، به حقّ آن روز است روز خروج. و مفسّرین از اهل تسنّن و اهل تشیّع متّفقاً در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخرهٔ بیت المقدّس بلند می شود یعنی از جبل کرمل که در تورات به جبل مقدّس و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است.

و خلاصة القول اگر نفسی که طالب هدایت باشد و نخواهد عمداً مجادلهٔ به باطل نماید در احادیث مرویّه و کتب مقدّسه سماویّه تأمّل کند، به صراحت دریابد که جمیع مبشّر است بر اینکه پس از غیبت شمس حقیقت در مدّت هزار سال ثانیاً آن نجم سعادت از بلاد شرق طلوع فرماید و ندای مهدی موعود از مکّهٔ معظّمه بلند شود و ندای ظهور ثانی از اراضی مقدّسه یعنی صخرهٔ بیت المقدّس ارتفاع یابد و برحسب این بشارات ولادت این دو ظهور اعظم در ایران وقوع یافت و ندای نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی از مکّه معظّمه ارتفاع یافت و چون مقرّ جمال اقدس ابهی مدینهٔ منوّرهٔ عکّا شد، ندای ظهور ثانی از اراضی مقدّسه مسموع اهل عالم گشت و به این معنی اشارت است در حدیث ابان ابن تغلب که مجلسی علیه الرّحمة در باب علامات از کتاب غیبت روایت فرموده است که "قَالَ قَالَ أَبو عَبدُاللهِ عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ اَوّلَ مَن یُبایعُ القَائِمَ عَلَیهِ السّلامُ جَبرَائِیلُ یَنزِلُ فِی صُورَةِ طَیر أَبیَض فَیبَایعُهُ ثُمَّ یَضَع

رِجلاً عَلی بَیتِ اللهِ الحَرامِ وَ رِجُلاً عَلَی بَیتِ المقَدّسِ ثُمَّ یُنَادی بِصَوت طَلِق ذَلِق تَسمَعُهُ الخَلائُق "أَتی أَمرُ اللهِ فَلاَ تَستَعجِلُوهُ."" یعنی اوّل کس که با قائم علیه السّلام بیعت نماید جبرئیل باشد که به صورت مرغی سفید نازل شود و با آن حضرت بیعت نماید پس یک پای خود را بر بیت الله الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدّس نهد و به صوت فصیح بلند که همهٔ خلق بشنوند ندا کند که "أَتَیَ أَمرُاللهِ فَلا تَستَعجِلُوُهُ... (۱)."[۱]

و این حدیث به صراحت دلالت می نماید که موقع[۱] ارتفاع ندا این دو مقام مقدّس گردد و ندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع خلائق شود و جمیع بشارات و علامات تحقّق و وقوع یابد. بلی، به حکم حدیث صحیح مقبول الطّرفین عند الشیعة و اهل السنّة که حضرت خاتم الانبیاء علیه افضل التحیّة و البهاء به امّت اسلام فرمود:"لَتَسلکن سنن مَن قَبلکُمُ شِبراً فِشِبراً وَ ذِراعاً فِذِراعاً"، ناچار است که کثیری از جهّال مانند امم ماضیّه به ظواهر غیر معقوله تمسّک جویند و معارضه نمایند که کی جبرئیل به صورت مرغ سفید ظاهر شد و چه وقت این مرغ عجیب الخلقة این آیه را تلاوت فرمود. آن چنانکه یهود در علامات ظهور مسیح موعود با حضرت عیسی و امّت نصاری معارضت کردند و به ظواهر غیر معقوله تمسّک جستند و به مجادلت گفتند که در تورات به صراحت وارد است که در ایّام ظهور مسیح کودک با افعی بازی کند و شیر مانند گاو کاه خورد و گرگ با بره سکونت ورزد و آفتاب و ماه تاریک گردد و سلطنت ارض به قوم یهود رسد. کی این علامات در ایّام حضرت عیسی واقع شد و چه وقت این بشارات متحقّق گشت. و الی یومنا هذا این کلمات را می گویند و در دین خود باقیند و به عقائد باطلهٔ خود در کمال اطمینان متمسّک. و لکن چون اکنون روی سخن با اهل علم است و هم در خصوص استعارات وارده در بیانات انبیاء و ائمهٔ هدی مبسوطاً و مفصّلاً به عون الله تبارک و تعالی تکلّم خواهیم نمود لهذا در باب بشارات به این مقدار از بسط و تطویل اکتفا می نمائیم و از حقّ جلّ جلاله توفیق می طلبیم انّه خیر موفّق و معین.

فصل ثالث در چگونگی استدلال به دلیل تقریر

اعلم ایّها السیّد المجید ایّدک الله و ایّانا بالبصارة الکاشفة و الرأی السّدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحقّ و الباطل به آن تمسّک جسته اند و در کتب و مصنّفات خود به آن مبسوطاً و مفصّلاً استدلال فرموده اند. و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدّعی مقام شارعیّت شود و شریعتی تشریع نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد

و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان حقّیت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیّه نماید.
خاصّه اگر نفوذ و بقای کلمهٔ حقّ چنانکه عادة الله در ارسال رسل و تشریع شرائع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیّه و یا به عصبیّت و معاونت قومیّه و یا به مکنت و ثروت ظاهریّه و یا به تسلّط و عزّت دنیویّه متعلّق و مربوط نباشد، در این صورت حتّی بر فلاسفه که تتبّع علل نمایند نیز حجّت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف ارادهٔ غیبیّه الهیّه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علّت متصوّر و معقول نباشد.
و خلاصة القول حقّ جلّ جلاله در جمیع کتب مقدّسهٔ سماویّه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حقّ و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است. و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلاً در مواضع متعدّده این مسئله نازل گشته چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ شوری می فرماید: "وَ الّذینَ یُحاجّونَ فی اللهِ مِن بَعدِ ما استَجِیبَ لَهُ حُجَّتُهُم دَاحِضَةٌ عِندَ رَبّهِم وَ عَلَیهِم غَضَبٌ وَ لَهُم عَذابٌ شدیدٌ (۱۶)." ترجمهٔ آیهٔ شریفه این است که کسانی که محاجّه و مجادله می نمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد (یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند)، حجّت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد. و سورهٔ شوری مکیّه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند معذلک می فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجّت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد. و سبب همین است که بر هر عاقل متفرّس اگر اندکی تأمّل نماید واضح می شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرائع نباشد و قاهریّت و احاطهٔ قدرت الهیّه مانع است که شریعت باطلهٔ کاذبه باقی ماند این است که در همین سورهٔ مبارکه نیز می فرماید: "أَم لَهُم شُرَکاءُ شَرَعوا لَهُم منَ الدّینِ ما لَم یَأذَن بِهِ اللهُ وَ لَو لا کَلِمَةُ الفَصلِ لَقُضِیَ بَینَهُم وَ اِنَّ الظّالِمینَ لَهُم عَذابٌ أَلیمٌ (۲۱)." می فرماید: و یا برای ایشان شرکائی است که بر ایشان شریعتی تشریع نموده باشد بدون اذن خداوند و اگر کلمهٔ فصل نبود هر آینه حکم شده بود میانهٔ ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک. یعنی تا کنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریع نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند.

بلی یا سیّدی الجلیل این خلق العیاذ بالله خدائی عاجز و غافل تصوّر نموده اند و یا بالاسم و التّقلید لا بالحقیقة و التحقیق به خداوند اعتراف کرده اند و الّا چگونه تصوّر توان نمود که مصداق کلمهٔ مبارکهٔ "وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ ... (۱۸)"[35] کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریع نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند. و لعمر الله اگر نبود در قرآن مجید جز آیهٔ مبارکهٔ "وَ اِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغالِبونَ (۱۷۳)"[36] و آیهٔ کریمهٔ "... اِنَّ الباطِلَ کانَ زَهوقاً (۸۱)"[37] هر آینه حجّت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حقّ مغلوب نگردد و هرگز باطل باقی نماند.
و معلوم است که مقصود از غلبه که در آیهٔ شریف می فرماید نه غلبهٔ حربیّه است و یا تغلّبات دنیویّه زیرا که بسیاری از انبیاء علیهم السّلام در غایت ذلّت مقتول گشتند و دائماً مقرّبین و مخلصین گرفتار ظلم و اهانت ظالمین و مستکبرین بوده اند بلکه چنانکه به افصح بیان در کتاب مستطاب ایقان تفسیر فرموده اند مقصود غلبهٔ روحانیّه است و نفوذ و بقای شریعت ربّانیّه. مثلاً در ظهور مبارک حضرت عیسی علیه الاف التحیّة و الثّناء ملاحظه فرما که از زمان قیام آن حضرت تا زمانی که قسطنطین کبیر به شرف ایمان و نصرانیّت مشرّف شد قریب سیصد سال اهل ایمان به ظلم یهود و رومانیان مبتلا بودند و در ممالک فسیحهٔ واسعة الارجاءِ قیاصرهٔ روم، در هر شهر و بوم به قتل و حرق و حبس گرفتار گشتند و به تهمت فساد و اختراع دین جدید متّهم و مطعون عموم خلق شدند حتّی آنکه نیرون قیصر ظالم چون در حالت سکر و بی شعوری مدینهٔ کبیرهٔ رومیّه را آتش زد بامداد که به هوش آمد تهمت این فعل شنیع را بر عیسویان مظلوم نهاد و خون جمعی را بیگناه ریخت و قتل و حرق در مدّت مدیده در آن فئهٔ مظلومه شیوع یافت چندان که ناچار در پناه رهبانیّت گریختند و از ظلم ظالمین به انزوای در مغارات و شعب جبال و معاشی در غایت صعوبت اکتفا کردند و لکن با این همه ظلم یوماً فیوم کلمة الله غالب شد و بر عدد اهل ایمان میافزود تا آنکه انوار دیانت مسیحیّه عالم را احاطه نمود و یهود را مقهور و رومانیان را معدوم ساخت.
و اگر نفسی در این نکته تدبّر نماید که حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله افضل التسلیم و الثّناء از ظهور ثانی بعد از قیام قائم به ظهور روح الله تعبیر فرموده، سرّ مظلومیّت اهل بهاء را تواند دریافت و اسرار بدء را در رجوع مشاهده تواند نمود قال علیه

---

[35]. سورهٔ انعام، آیه ۸ و ۶

[36]. سورهٔ صافات

[37]. سورهٔ اسراء (بنی اسرائیل)

الصلاة و السّلام: "فَوَ الّذِی بَعَثَنی بِالحَقّ نَبیاً لَو لَم یَبقَ مِنَ الدُّنیا اِلّا یَومُ وَاحِدُ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِک الیَومَ حَتّی یَخرُجَ فِیهِ وَلَدِی المَهدِی ثمُّ یَنزِلُ رَوحُ اللهِ وَ یُصَلّی خَلفَهُ وَ یَبلغُ سُلطَانُهُ المَشرِقَ وَ المَغرِبَ." یعنی قسم بدانکه مرا براستی به پیغمبری مبعوث فرموده اگر نماند از عالم مگر یک روز هر آینه خداوند آن روز را طولانی فرماید تا آنکه در آن روز فرزند من مهدی خروج نماید پس روح الله نازل شود و به آن حضرت اقتدا فرماید و سلطنت او به مشرق و مغرب بالغ گردد.

و از جمله آیات قرآن شریف که ممیّز بین الحقّ و الباطل و مثبت بقا و ثبات کلمهٔ الهیّه و فنا و زوال کلمهٔ مجعولهٔ بشریّه است، این آیهٔ مبارکه است: "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّـهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (٢٤) تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّـهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٢٥) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ (٢٦)."[1] و خلاصهٔ مقصود از آیهٔ مبارکه این است که کلمهٔ طیّبه مانند درخت خوبی است که اصل او در زمین ثابت و استوار باشد و شاخهٔ آن به جانب آسمان سرکشد و در وقت خود بار آورد و در هر حین فواکه و اثمار بخشد. و کلمهٔ خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین برکنده باشد و او را قرار و ثبات نباشد. و این آیه صریح است بر اینکه هرگز کلمهٔ خبیثه ثبات و قرار نیابد و در ارض باقی و ثابت نماند.

و چون در زمان حضرت خاتم الانبیاء و بدو انتشار دین اسلام بعضی از نفوس مغروره که تشریع شرائع را امری سهل می پنداشتند مانند مسیلمهٔ کذّاب و طلیحهٔ اسدی و غیرهما نیز به ادّعای رسالت قیام نمودند و گروهی را فریفتند و ایّامی قلیل مردمی را بر گرد خود مجتمع ساختند و به این جهت باب انتقاد و ایراد مکابرین باز شد و وسائل بحث و ایراد مفتوح گشت و پیوسته بر اهل ایمان خورده می گرفتند و مجادله می کردند که اینک فلان و فلان نیز داعیّهٔ نبوّت دارند و خود را نبیّ مُرسل می پندارند، لهذا این آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیّه فارق بین الحقّ و الباطل را دریابند و فیما بین کلمهٔ طیّبه و کلمهٔ خبیثه تمیز دهند و بر بقا و ثبات دعوت صادقه و فنا و زوال دعوت کاذبه مطمئن و امیدوار گردند و به یقین کامل بدانند که حقّ جلّ جلاله العیاذ بالله از خلق خود غافل نگشته و نوم و سنه او را اخذ ننموده و محال است که قاهر مقتدری که به یک صیحه قبائل قویّهٔ عاد و ثمود را هلاک فرماید و به یک اراده جبابرهٔ فرس و روم را به زاویهٔ عدم کشاند بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مُفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریع نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالمی شود بل لازال به ارادهٔ او حقّ غالب و نافذ باشد و باطل مغلوب و زائل "سُنَّةَ اللَّـهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا (٢٣)."[1]

بلی، بعضی از نفوس که از حقائق امرالله و کیفیّت تشریع شرائع بی خبرند و یا مقصودشان مغالطه و مجادلهٔ به باطل است در

مقابل دلیل تقریر به بعضی از مذاهب که به اعتقاد خود آن را باطل می دانند و یا به بعضی از شرائع که به زعم خود آن را از حقّ جلّ جلاله نمی شمارند ایراد و انتقاض می نمایند. مثلاً می گویند اگر باطل باقی نمی ماند چگونه مذاهب باطله از قبیل صبّاحیّهٔ اسماعیلیّه و غیرها مدّتی در عالم بقا یافت و یا چگونه شرائع برهمیّه و صینیّه و زردشتیّه در مدّت چند هزار سال باقی و ثابت ماند. و هکذا مثلاً اهل تسنّن که مذهب شیعه را باطل می دانند به بقا و دوام تشیّع ایراد می نمایند و بالعکس شیعه که تسنّن را باطل می شمارند به بقا و ثبات مذهب اهل سنّت و جماعت انتقاد می کنند.

و جواب این ایرادات در غایت وضوح است امّا از حیثیّت مذاهب مختلفه جواب این است که از اصل موضوع دلیل خارج است. زیرا که موضوع دلیل تقریر ادّعای مقام نبوّت و رسالت و شارعیّت شرع جدید است و این معلوم است که رؤسای مذاهب موجودهٔ اسلامیّه هیچیک مدّعی وحی آسمانی نشدند و هیچیک خود را شارع شریعت جدیده ندانستند. بل کلّ مثبت شرع اسلامند و مدّعی تبعیّت حضرت خیر الانام و این اختلافات نظر به اختلاف افهام است در مسائل اجتهادیّه و ابداً معارض نیست با اصل شریعت اسلامیّه.

و امّا از حیثیّت شرائع برهمیّه و بودیّه و زردشتیّه جواب این است که به حکم آیهٔ مبارکهٔ "... وَ اِن مَن اُمَّةٍ اِلّا خَلَا فِیهَا نَذِیرٌ (۲۴)"[38] و آیهٔ کریمهٔ "وَ لِکُلِّ اُمَّةٍ جَعَلنَا مَنسَکاً...(۳۴)"[39]

اصول این شرائع از جانب خداوند تبارک و تعالی تشریع شده و عوائد باطله و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرائع داخل گشته. چنانکه همین بدع و عوائد در شریعت نصرانیّه و شریعت اسلامیّه نیز داخل شد و موجب تشتّت امّت و ضعف و سستی دیانت گشت.

و این نکته بر عاقل لبیب معلوم است که حقّ جلّ جلاله هیچ امّتی را ضایع نگذاشت و بر هر امّتی رسولی مبعوث فرمود و حجّت را بر اهل عالم شرقاً و غرباً تمام بالغ داشت ("... لِیَهلِکَ مَن هَلَکَ عَن بَینَةٍ وَ یَحیَی مَن حیَّ عَن بَیِّنَةٍ...(۴۲)"[40]). و چون علمای پروتستانیّه که هر روز کتابی در ردّ اسلام تصنیف می نمایند و در جمیع ممالک مطبوعاً منتشر می دارند عیناً در ردّ دیانت

---

[38]. سورهٔ فاطر (ملائکه)

[39]. سورهٔ حج، همچنین آیهٔ ۸۷

[40]. سورهٔ انفال

اسلامیّه به همین شبهه تمسّک جسته اند و احتجاج علمای اسلام را به دلیل تقریر به بقای دیانات وثنیّه ردّ نموده اند چنانکه فاندر نمساوی مصنّف کتاب میزان الحقّ مفصّلاً به این مطلب تصریح نموده است که علمای اسلام به نفوذ و بقای این دین بر حقّیت آن استدلال نمی توانند نمود زیرا که دیانت وثنیّه با وجود ظهور و ثبوت بطلان آن در عالم باقی ماند. لهذا این عبد دفع شبههٔ ایشان را به کلامی مبسوط تر روشن و واضح می دارد و تمامیّت این دلیل را به طریقی واضح که هر کسی تواند فهمید ثابت و مدلّل می نماید شاید به عون الله تعالی موجب انتباه ارباب استعداد شود و فائده و ثمره اش به عموم راجع گردد.

توضیح

بر دانشمندان فنّ تاریخ و علمای ملل و نحل واضح است که اصول ادیان و شرائعی که قبل از قیام و ظهور باب اعظم در عالم شائع بوده و هست منحصر است در هفت دین بزرگ که اهل عالم در ظلّ این اطباق سبعه خداوند را عبادت می نمایند و در طریق تقدّم و فلاح در شعب این طرائق سبع مشی می کنند. و مذاهب مختلفه سکک و شوارعی است که از این طرائق سبع انشعاب یافته و خلیج هائی است که از این بحار سبعه منشعب گشته.

اوّل دیانت بودیّه است و این دین من حیث العدد اعظم ادیان موجوده است و آن دیانت اهل چین و یابان[41] و بعض ممالک متأخّمهٔ شرق اقصی است و عدد اهالی این دیانت تقریباً ۵۰۰ میلیون است و بودیّه معتقدند که اوّل انسانی که در ارض موجود شد بودا است و او سبب عمار عالم و انتشار نسل گشت. و نزد ایشان ذکری از آدم و حوّاء و طوفان نوح و امثالها نیست و آخرین شارعی که در این دیانت قیام نمود کنفوسیوس شارع چینی است و او معاصر عزرای کاهن عبری و کورش یعنی بهمن ملک عظیم ایرانی بود و کتب او را به لسان فرنساوی و انگلیسی ترجمه نموده و فلاسفهٔ اروپا شرائع ادبیّهٔ او را تحسین نموده اند بلکه چنانکه ملطبرون فرنساوی در جغرافی کبیر خود نوشته بعضی شرائع او را بر شریعت حضرت عیسی ترجیح داده اند. و این ملّت صور و تماثیل اکابر دین خود را در معابد می گذراند و محترم می دارند.

ثانی دیانت برهمیّه است و آن دین اهالی اصلیّه هندوستان است و عدد ایشان علی اختلاف ۱۶۰ میلیون است و این طائفه معتقدند که اوّل انسانی که در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل آسمانی بود که به صورت بشر متجسّد شد و سبب انتشار نسل و عمار

[41]. ژاپن

عالم گشت و کتاب آسمانی ایشان وِید است و اهالی این دین نیز ذکری از آدم وحوّا و نوح نزدشان نیست و این طائفه نیز صور و تماثیل اکابر خود را در معبد می گذرانند و عبادت می کنند.
ثالث دیانت فتشیّه است و آن دین وثنیّهٔ آفریقا است و این طائفه اغلب در حالت توحّش و بداوتند و به سبب صعوبت صحاری آفریقیا عدد ایشان بالتحقیق معلوم نیست و ظنّ غالب جغرافیّین اینست که عددشان علی التقریب و التخمین ۱۰۰ میلیون است. و بر حسب وضع هیاکل و اسامی معابد که به اسم شمس و قمر و سایر کواکب در میان ایشان است چنین می نماید که این طائفه بقیّهٔ قوم صابئین می باشند که حقّ جلّ جلاله در سورهٔ مبارکهٔ مائده ذکر فرموده است بقوله تعالی: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٩)". و این ادیان ثلاثة که ذکر شد مورّخین و اصحاب تصنیف و تألیف از ایشان به امم وثنیّه تعبیر می نمایند و از سایر ادیان که ذکر خواهد شد به امم غیر وثنیّه. و اوثان و تماثیل امم وثنیّه غالباً صور و رسوم رؤسای دین ایشان است که اوّلاً به جهت تذکار در معابد نهادند و اندک اندک به عبادت منتهی شد و به عبارت اوضح اوثان را وسایط تقرّب الی الله می دانند و احترام آنها را موجب اجر و ثواب می شمارند نه آنکه آنها را خدای حقیقی بدانند و واجب الوجود حقّ بشناسند چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ یونس از ایشان اخبار می فرماید بقوله تعالی: "وَ یَعبُدونَ مِن دُونِ اللهِ ما لا یَضُرُّهُم و لا یَنفَعُهُم وَ یَقولونَ هَؤلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللهِ (۱۸)." و هم در سورهٔ زمر می فرماید: "مَا نَعبُدُهُم اِلّا لِیُقَرّبونَا اِلی اللهِ زّلفَی (۳)."
رابع دیانت زردشتیّه است و آن دین قدیم ایرانیان است و شارع این دین ابراهیم زردشت بوده و کتاب آسمانی این قوم عبارت است از بیست و یک صحیفه که آن را اوِستا و زند می نامند و این طائفه صور و تماثیل در معابد خود نمی گذارند و عبادت اوثان را جایز نمی دانند و در کتب این طائفه نیز ذکری از آدم و حوّا و نوح و طوفان نیست و عدد این طائفه بالتّحقیق بر مورّخین معلوم نیست و لکن قلیلی از ایشان در ایران ساکنند و اکثرشان در آغاز فتوحات اسلامیّه به هندوستان هجرت نمودند و الی یومنا هذا در آن ممالک متوطّنند.
خامس دیانت یهود است و شارع این دین حضرت موسی علیه السّلام است و این طائفه پس از غلبهٔ طیطوس قیصر رومانی و خرابی قدس شریف در جمیع ممالک متفرّق شدند و وضع تماثیل را در معابد ابداً جائز نمی دانند و عدد ایشان تقریباً ۵ میلیون است.
سادس دیانت نصرانیّه است و شارع این دین حضرت عیسی علیه السّلام است و عدد این طائفه تقریباً ۳۷۰ میلیون است و جمیع

نصاری سوای طائفۀ پروتستانیّه وضع صور و رسوم حضرت عیسی علیه السّلام و مریم و قدّیسین را در معابد و کنائس جائز می دانند و آن را اِیقونات می گویند و برای هر ایقونه ای صلواتی و عبادتی مقرّر دارند.
سابع دیانت اسلامیّه است و شارع این شریعت غرّا و ملّت بیضا حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التحیّة و الثّناء است و جمیع فرق اسلامیّه بلا اختلاف وضع صور و تماثیل را در مساجد و معابد جائز نمی دانند و عدد مسلمین علی اختلاف المورّخین ۳۰۰ میلیون است.
و از هر یک از این ادیان سبعه، مذاهب متعدّده منشعب گشت چنانکه فی المثل دیانت اسلامیّه به شیعه و سنّی و خارجی و غلات و وهابیّه و غیرها انشعاب یافت و هر یک از این شعب نیز به فرق متعدّده منقسم گشت کذلک دیانت نصرانیّه به کاتولیک و اُرثُودُکس و پروتستانت و غیرها منشعب گشت و هکذا دیانت یهود و هنود و غیرهما که در کتب تاریخیّۀ ادیان و ملل و نحل مشروحاً و مفصّلاً مذکور است. و سوای دیانت فتشیّه که به سبب قدمت تشریع و غلوّ در توحّش و ترک معارف صوتی و ندائی و حیاتی ندارند، شکّ نیست که هر یک از ادیان مذکوره و امم مسطوره صاحب شریعت و قوانینی هستند که در کتب دینیّۀ ایشان مفصّل و مبیّن و مرقوم است و شکّ نیست که در میان هر یک از این ملل عالم و عامی و مطیع و عاصی و متعبّد و غیرمتعبّد موجود. و هر یک انبیاء و شارعین بل اولیاء و مقدّسین دین خود را صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات می دانند و هر یک شریعت و دین خود را وسیلۀ وحیده برای نجاة و فلاح و موجب رستگاری و نجاح می شمارند.
و نیز بر ارباب دانش و اطّلاع معلوم است که زردشتیّه و هنود و بودیّه شرائع یهود و نصاری و اسلام را شرائع حقّه نمی شمارند و العیاذ بالله حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السّلام را در ادّعای نبوّت و رسالت صادق نمی دانند و کذلک یهود حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السّلام را در این ادّعا تصدیق نمی نمایند و همچنین نصاری حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را در ادّعای رسالت صادق نمی شمارند چنانکه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادّعای مهدویّت تصدیق نمی نمایند. و بر این قیاس جمیع یهود و نصاری و اکثری از مسلمین زردشت و شارعین دیانت بودیّه و برهمیّه را از انبیای کذبه می شمارند.
و چون این مقدّمات مذکوره که کلّ بر اهل علم واضح و مکشوف است معلوم شد، اکنون این عبد از عموم دانشمندان و رؤسای ادیان مرقومه یک سؤال مسئلت می نمایند و جواب می طلبد تا حقّیت دلیل تقریر واضح و روشن و آشکار گردد.

و سؤال مذکور این است

که اگر فرض نمائیم که شخصی اعم از اینکه این شخص به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین و زردشت باشد و یا به اعتقاد زردشتیان حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت رسول علیهم السّلام هر که باشد اگر العیاذ بالله به کذب ادّعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریع نماید و به حقّ جلّ جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امّتی گردد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب چگونه شخص مجاهد تواند تمیز داد و شریعت حقّ را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت.

و به اندک تأمّل معلوم می شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابداً تفریق بین الحقّ و الباطل ممکن نباشد چه اگر ممیّز معجزات مرویّه را قرار دهد آن را در میان جمیع ادیان مذکوره موجود بیند. و اگر ممیّز و فارق کتاب را مقرّر دارد در میان جمیع ملل مسطوره مشاهده نماید و اگر ممیّز امّت و صالح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان و مشابه مشهود گردد.

و خلاصة القول در این صورت انسان چاره ندارد یا باید العیاذ بالله از حقّ واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیّه است انکار نماید و دهری شود و حقّ را انکار کند و یا ترجیح بلا مرجّح دهد و دینی را بلا دلیل حقّ داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و به حکم کریمهٔ "... اِنّا وَجَدنَا آبائَنَا عَلَی أُمّةٍ وَ اِنّا عَلَی آثارِهِم مُقتَدونَ (۲۳)"[42] به تقلید مهلک اکتفا کند.

و الّا چاره ای نمی ماند که به دلیل تقریر متمسّک شود و خداوند را حاضر و ناظر و قادرو قاهر بیند و به حکم آیهٔ مبارکهٔ "وَ اِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الغَالِبونَ (۱۷۳)"[43] نفوذ و بقا و غلبه را علامت شریعت حقّه شناسد و به حکم آیهٔ کریمهٔ "...اِنَّ البَاطِلَ کَانَ زَهوقاً (۸۱)"[44] فنا و زوال و عدم نفوذ را آیت شریعت مجعولهٔ باطله مقرّر دارد. چنانکه شرائع مجعوله و دعوت کاذبهٔ مانویّه و مزدکیّه و مسیلمهٔ کذّاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح و کثیراً من امثالها باقی نماند و زایل گشت و ید قدرت حقّ جلّ جلاله بساط

---

[42]. سورهٔ زخرف

[43]. سورهٔ صافات

[44]. سورهٔ اسراء (بنی اسرائیل)

گستردهٔ ایشان را در اندک وقت ملفوف و منطوی فرمود. و ان شاءالله تعالی در طیّ جواب مسائل حضرت شیخ بدین مسئله ثانیاً رجوع خواهد شد و بیان وافی تر و کاملتر خواهد گشت و نودّع مزید البیان فی هذا المقام بقوله تعالی: "لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (١٤)."[45]

فصل رابع در کیفیّت استدلال به معجزات

اعلم یا حضرة الشیخ وفّقنا الله و ایّاکم علی ما یحبُّ و یرضی که اهل بهاء را عقیدت این است که انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین مظاهر قدرت الهیّه اند بل مطالع جمیع صفات و اسماء حضرت احدیّه بر هر چیز به اذن الله قادرند و بر عوالم تکوین به ارادة الله توانا و مقتدر. جمیع افعال و اطوارشان فوق طاقت بشریّه است و تمام حرکات و سکناتشان مظهر قدرت و سلطنت و حکمت الهیّه. ولکن چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادلّهٔ ثانویّه و مؤیّدات است که بالذّات دلالتی بر صدق مدّعی ندارد، به خلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادّعا دلالت اصلیّه اوّلیهٔ مرتبطه است، لذا حقّ جلّ جلاله آیات کتاب را حجّت بالغه مقرّر داشت و هدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و به آن برهان محکم حجّت را بر اهل عالم بالغ و کامل فرمود.
و برای مزید توضیح معروض می دارم که نزد اهل علم ثابت است که در صحّت استنتاج قضایا شرط است که دلیل با مدّعا مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدّعا و دلیل نباشد ابداً آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل محیّر و معجب باشد. مثلاً اگر نفسی گوید من طبیب ام و دلیل من این است که به هوا طیران می کنم و یا سنگ را به نطق می آورم ابداً نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدّعی نکند زیرا که معالجهٔ امراض و ابراء مریض دلیل صدق ادّعای طبّ است نه نطق حجر یا طیران به سما چه فیما بین دلیل و مدّعا ارتباطی نیست.
قال الاستاذ الشهیر فی الجزء الثامن من کتاب النقش فی الحجر و بما انَّ الانسان معرض للخطاء فی الامور العقلیّه یوافقه ان یستعین بآلة قانونیّه تعصمه من الخطاء و ترشده الی الصحیح حتّی لا یحسب علّة ما لیس بعلّة و لا نتیجة ما لیس بنتیجة و لا یبنی علی اساس فاسد و لا یعدّ برهاناً ما لیس ببرهان. قال الامام الغزالی: لو قال قائل اربعة اکثر من عشرة و انّا ابرهن ذلک باحالة هذه العصا حیّة ثمّ فعل و تحولت العصا حیّة لکنت اندهش من حیلة العامل و لکنی کنت ابقی علی یقینی بانّ اربعة اقلّ من عشرة (الی

[45]. سورهٔ رعد

آخر قوله). معناه ان لاتعلّق بين البرهان و الامر المبرهن و اذ ذاک فلا يعدّ برهانا (انتهى).
ترجمهٔ قول استاذ در جزو ثامن از کتاب نقش فی الحجر این است که چون انسان در معرض خطا و غلط است در امور عقليّه پس شايسته و موافق اين است که استعانت جويد به قانونی که او را از خطا حفظ نمايد و به صحيح ارشاد کند تا آنکه آنچه را علّت نيست علّت نپندارد و آنچه را نتيجه نيست نتيجه نشمارد و بر اساس فاسد بنا ننهد و غير برهان را برهان نشمارد. امام غزالی فرموده است که اگر کسی گويد عدد چهار بيش از عدد ده است و برهان من اين است که من اين عصا را به حيّه محوّل می دارم و اين کار را بکند و عصا حيّه گردد هر آينه من از حيلهٔ او مندهش و متحيّر می شوم و لکن بر يقين خود باقی می مانم که عدد چهار کمتر از عدد ده است. و مقصود امام اين است که علاقه و ارتباطی فيما بين برهان و مبرهن نيست و لهذا آن را برهان نتوان شمرد (انتهى).
پس چون بر اين مقدّمه استحضار حاصل شد معروض می دارم که انسان بصير به اندک تأمّل تواند دريافت که ابداً ارتباطی و ملازمه ای فيما بين ادّعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارقهٔ عادت نيست. زيرا که رسول می فرمايد من از جانب خداوند برای شما پيغامی آورده ام آيا اين ادّعا چگونه ملتزم است که مدّعی قادر بر احياء اموات و تقليب بحر و انطاق احجار و امثالها باشد. و براستی طلب خارق عادت از مدّعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموری که خاصّهٔ نفس سلطان است طلب نمايد فی المثل اگر نفسی بگويد که من رسول سلطانم و پيغامی از سلطان برای شما آورده ام چه مقدار بی معنی و غير مرتبط است که در جواب او گويند اگر تو رسول سلطانی کارهائی که سلطان بر آن مقتدر است اظهار نما تا ترا باور داريم و پيغام ترا گردن نهيم. سپاه ميکش و ممالکی را فتح نما و نفوسی را به قتل رسان. و حال آنکه بالبداهة ظاهر است که اين ادّعا ملتزم قدرت بر اظهار امور مذکوره نيست. و يا فی المثل اگر نفسی از جانب امپراطور اعظم والی تفليس گردد اگر از او سؤال نمايند که دليل صدق ادّعای تو چيست تا ولايت ترا گردن نهيم و اوامر ترا اطاعت کنيم او بالضرورة و بالبداهة به فرمان امپراطور که کتاب محکم دولت است تمسّک جويد و استدلال نمايد. در اين صورت اگر او را جواب گويند که ما به کتابی که هر کس تواند نوشت اکتفا نکنيم و دعوت تو را باور نداريم اگر تو نايب پادشاه و قائم مقام نفس اوئی اموری که خاصّهٔ او است اظهار کن و از قبيل جرّ عساکر و فتح ممالک و قتل نفوس و هدم حصون و بنای بلاد افعالی ظاهر نما تا دلالت بر صدق دعوای تو نمايد و مثبت امارت و ولايت تو گردد ظاهر و واضح است که او ابداً اعتنا به اين اقتراحات ننمايد و هرگز به غير فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسّک نجويد و هيچيک از امور مقترحهٔ قوم را اظهار ندارد هر چند بر اين امور هم قادر باشد "...وَ تِلکَ الأَمثالُ نَضرِبُهَا لِلنّاس

لَعَلَّهُم يَتَفَكَّرونَ (٢١)."[46]
و خلاصة القول نظر به اثبات عدم ملازمه و ارتباط فیما بین دعوت رسالت و قدرت بر امور خارقهٔ عادت در سورهٔ انعام به سیّد انام خطاب آمد که "قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّـهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (٥٠)." حقّ جلّ جلاله به سیّد انبیاء می فرماید: به این قوم بگو من نمی گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی گویم غیب می دانم و من نمی گویم ملک هستم جز این نیست که آنچه را به من وحی شده است متابعت می نمایم. یعنی من ادّعای علم غیب و قدرت بر اشیاء نکرده ام که شما گاهی از من به آسمان رفتن طلب می نمائید و هنگامی چشمه جاری کردن می طلبید و وقتی خانهٔ پر از زر می جوئید و پیوسته به معجزات امتحان می کنید چنانکه جمیع این مقترحات از آیات آتیه مستفاد خواهد شد.
و مضمون این آیهٔ مبارکه تعلیم دلیل عقلی است بر عدم ارتباط و ملازمهٔ ادّعای نبوّت با قدرت بر معجزات و امور خارقهٔ عادت. چه بر هر دانشمندی ظاهر است که حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله الاف التحیّة و البهاء مظهر و مخزن علم و قدرت الهیّه بود بر هر چیز به اذن الله قادر بود و بر جمیع ما کان و ما یکون به وحی الله عالم پس معلوم است که مقصود از آیهٔ مبارکه نفی علم و قدرت از آن حضرت نیست بلکه مقصود اظهار عدم ارتباط ادّعای رسالت است با قدرت بر امور خارقهٔ عادت و عدم دلالت معجزات و مفترحات بر صدق ادّعای نبوّت.
و قاضی علّامه محمّد بن احمد بن رشد الاندلسی که اعظم علمای قرن ششم اسلامی محسوب است بلکه جمیع فلاسفهٔ اروپا او را اعظم فلاسفه و علمای اسلام می دانند و تصانیف او را در غایت نفاست و اعتبار می شمرند در کتاب الکشف عن مناهج الادّله فی عقائد الملّة که در مصر مطبوع شده در مبحث بعثت پس از کلام مفصّلی در عدم دلالت معجزات بر صحت ادّعای نبوّت بالاستقلال می فرماید: "و لما کان هذا کلّه انّما فضل فیه صلی الله علیه و آله و سلّم لانّه فضلهم فی الوحی الّذی به استحق النبی اسم النبوة قال علیه السّلام منبّهاً علی هذا المعنی الّذی خصّه الله به "مَا مِن نَبِی مِن الأنبیاءِ اَلّا وَ قَد أتِی مِن الأَیاتِ مَا عَلَی مِثلِهِ أَمِنَ جَمیعَ البَشَرِ وَ اِنّمَا کَانَ الّذِی أُوتیتهُ وَحیاً وَ اِنّی لأَرجُوا أَن أَکونَ أَکثَرَهُم تَبَعاً یَومَ القِیامَة." و اذا کان هذا کلّه کما وصفنا فقد تبیّن لک انّ دلالة القرآن علی نبوّته صلی الله علیه و سلّم لیست هی مثل دلالة انقلاب العصا حیّة علی نبوّة موسی علیه السّلام و لا احیاء

[46]. سورهٔ حشر

الموتی علی نبوّة عیسی و ابراء الاکمه و الابرص فان تلک و ان کانت افعالاً لا تظهر الّا علی ایدی الانبیاء و هی مقنعة عند الجمهور فلیست تدلّ دلالة قطعیّة اذا انفردت لانّها لیست من افعال الصفة الّتی بها سمّی النبی نبیاً و اما القرآن فدلالته علی هذه الصفة هی مثل دلالة الابراء علی الطّب" (الی آخر قوله).

خلاصهٔ مقصود ابن رشد این است که هر آینه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله بر سایر انبیاء تفضیل داده شده است به سبب افضلیّت در وحی که به سبب او نبی مستحقّ اسم نبوّت می شود. و آن حضرت علیه السّلام برای تنبیه به این مطلب که خداوند او را به این موهبت مخصوص داشته است در حدیث فرمود که "نیست پیغمبری الّا آنکه داده شد از آیات به او چیزی که بشر مثل آن را نتوانند آورد و آنچه به من داده شده است وحی است و هر آینه من امیدوارم که اتباع من بیشتر باشند از ایشان در روز قیامت" و بعد از ذکر این حدیث ابن رشد می فرماید: "پس چون تمام مطالب چنان است که ما بیان کردیم هر آینه بر تو روشن است که دلالت قرآن بر نبوّت حضرت رسول نیست مثل دلالت انقلاب عصا به مار بر نبوّت موسی و دلالت احیاء اموات و شفای اکمه و ابرص بر نبوّت عیسی (یعنی دلالت قرآن بر نبوّت حضرت رسول علیه السّلام اکمل و اتم است از دلالت قلب عصا به حیّه بر نبوّت حضرت موسی و دلالت احیاء اموات و شفای اکمه و ابرص بر نبوّت حضرت عیسی). زیرا که این معجزات مذکوره اگر چه افعالی است که ظاهر نمی شود الّا بر دست انبیاء و آیات مقنعه است به اعتقاد جمهور الّا آنکه دلالت قطعیّه ندارد بر صحّت ادّعا اگر منفرد و تنها باشد چه که این افعال افعالی نیست ملایم و مرتبط با وصف نبوّت که به سبب آن شخص پیغمبر نبی نامیده شده است و لکن دلالت قرآن بر ثبوت وصف نبوّت مثل شفا دادن مریض است بر ثبوت وصف طبابت (یعنی دلالت وحی دلالت مستقله و مرتبطه است با ادّعای نبوّت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقله و غیر مرتبطه)" (انتهی).

و اگر نفسی در جمیع قرآن تفحّص نماید موضعی را نتواند یافت که حضرت رسول علیه السّلام برای اثبات رسالت حود به معجزات احتجاج فرموده باشد بل در مواضع کثیره به صراحت دلیلیّت معجزات را ردّ فرموده و در هر موضع که از آن حضرت معجزه ای می طلبیدند و "... لَو لا یَأتِینَا بآیَةٍ من رَبِّهِ... (۱۳۳)"[47] می گفتند، ایشان را به کفایت کتاب و کافی نبودن معجزات و مهلک بودن خوارق عادات اسکات نموده. و انّا نتلو علیک من آیات القرآن و انباء الرحمن ما فیه مزدجر للخائفین و

[47]. سورهٔ طه

کفایة للمتبصّرین و ذکری و موعظة للمتّقین. منها فی سورة بنی اسرائیل[48] : "وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَن كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (٥٩)." یعنی باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الّا به سبب اینکه پیشینیان تکذیب کردند آن را چنانکه ناقه را به ثمود آشکار دادیم و به او ظلم کردند و ما نمی فرستیم معجزات را الّا برای تخویف و انذار.

و مقصود خداوند تبارک و تعالی اینست که سبب اینکه ما معجزه ای نمی فرستیم و معجزات را دلیل تو قرار نمی دهیم اینست که امم ماضیه مانند عاد و ثمود و غیرهما معجزات انبیاء را تکدیب کردند و آیات الهیّه را حمل بر سحر و باطل نمودند و ما آن اقوام طاغیّه را هلاک نمودیم و به نزول سخط ایشان را محو و معدوم کردیم زیرا که ما نمی فرستیم معجزات را الّا برای اخافت و انذار به نزول عذاب و هلاکت. و چون وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء رحمة للعالمین بود و ارادهٔ الهیّه بر این تعلّق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و قبائل یهود و سایر فرق انقراض نیابد و از اعقابشان اهل ایمان به ظهور آید، این بود که از اظهار معجزات و آیات قهریّه ابا فرمود و هلاکت ایشان را روا نداشت و حجّت را به کتاب که رحمت و هدایت در آن ودیعه نهاده شده است واحدی مثل آن را نتواند آورد منحصر نمود.

و منها فی سورة الانعام: "قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّـهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (٥٧) قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (٥٨)" یعنی بگو من بیانی از پروردگار خود آوردم و شما آن را تکذیب کردید، نیست نزد من آنچه شما در آن تعجیل دارید، نیست فرمان مگر خدائی را که بیان می فرماید حقّ را و اوست بهترین جداکنندگان. بگو اگر بود نزد من آنچه شما در اظهار آن تعجیل و شتاب می نمائید هر آینه حکم شده بود میان من و شما و خداوند داناتر است به ظالمان.

و این آیهٔ مبارکه در وقتی نزول یافت که کفّار از اهل کتاب و غیر اهل کتاب هر روز معجزه ای می طلبیدند و متّصل به کلمهٔ "...لَو لَا يَأتِينا بِآيةٍ من رَبِّهِ ... (١٣٣)"[49] فریاد می کردند. لهذا در این آیهٔ کریمه نازل شد که به ایشان بگو که من بینه الهیّه یعنی قرآن را آوردم و شما آن را تکذیب کردید. نیست نزد من آنچه در آن عجله و شتاب دارید یعنی معجزات و مقترحات زیرا که اگر

[48]. سورهٔ اسرا

[49]. سورهٔ طه

معجزه ای ظاهر شود جز هلاکت شما نتیجه ای نخواهد ظاهر نمود و حکم بر هلاک و انقراض شما مانند قبائل عاد و ثمود متحتم و واجب خواهد گشت.
و منها فی سورة الانعام: "وَأَقْسَمُوا بِاللَّـهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّـهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (١٠٩) وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (١١٠) وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّـهُ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (١١١)." خداوند تبارک و تعالی در این آیات چنین می فرماید که کفّار به نهایت سخت قسم یاد می کنند که اگر یک معجزه ای برای ایشان بیاید البتّه البتّه ایمان خواهند آورد. بگو هر آینه معجزات نزد خداوند هست و لکن شما نمی دانید که اگر معجزه هم بیاید ایمان نخواهند آورد زیرا که ما بر می گردانیم دلها و چشمهای ایشان را مثل اوّل یعنی قبل از نزول معجزه و وا می گذاریم ایشان را در حالت شکّ و تردید و اگر بر ایشان ملائکه را نازل فرمائیم و اموات با ایشان تکلّم کنند و همهٔ اشیاء را روبروی ایشان محشور نمائیم ایمان نخواهند آورد مگر آنکه خدا خواهد و اراده فرماید و لکن اکثر ایشان جاهلند یعنی نمی فهمند (انتهی).
نمی دانم قلب مُدرکی هست که در مضمون این آیات کریمهٔ تفکّر نماید که حقّ جلّ جلاله به صراحت می فرماید که معجزات سبب ایمان نمی شود و اگر معجزه ای هم ظاهر شود خداوند قلوب و ابصارشان را مقلوب می فرماید و ایشان را در حالت شکّ و تردید وا می گذارد و نیز می فرماید که اگر آیات عظیمه مانند نزول ملائکه و تکلّم اموات و حشر جمیع اشیاء هم ظاهر شود سبب ایمان نفسی نخواهد شد مگر آنکه ارادهٔ الهیّه تعلّق به ایمان نفسی گیرد و مشیّت حقّ جلّ جلاله سبب هدایت او شود، در این صورت چه فائده بر طلب معجزه مترتّب می شود و چه حجّیتی در خوارق عادات باقی می ماند. بلی، حقّ جلّ جلاله هدایت عباد را در آیات کتاب ودیعه نهاده و شفای قلوب را در وحی سماوی مقرّر داشته است ولی خلق جاهل هدایت را از مأخذ ضلالت می طلبند و شفا را از موجب هلاکت و لکن فرق اینست که مردم آن زمان شرف خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را در می یافتند و در مقابل طلب معجزات این گونه جوابها را استماع می نمودند و لکن مردم این زمان در بلاد بعیده در خانهٔ خود نشسته متوقّعند که صاحب امر این معجزاتی را که اثر آن را دانستی و فائدهٔ آن را فهمیدی برای ایشان ارسال فرماید و ایشان را از تحمّل مشاق غربت و مصاریف مسافرت معاف نماید.
و منها ما نزلت فی سورة الانعام ایضاً حیث قال جلّ ذکره و تعالت عظمته: "قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَـٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّـهِ يَجْحَدُونَ (٣٣) وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ

لِكَلِمَاتِ اللَّـهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ (٣٤) وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٣٥)

شأن نزول این آیات کریمه این است که حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التحیّة و الثّناء را از کثرت اقتراحات اهل هوی و شدّت اعراض اعدا احزان شدیده احاطه نموده بود. چه قرآن مجید را بر شعر و افترا حمل می نمودند و از قبول اعظم دلیل الهی گردن می پیچیدند و به کلام سخت "...أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (٣٦)"[50] دل مبارکش را می خراشیدند و هر روز آیتی اقتراح می کردند و معجزه ای می طلبیدند چندانکه آثار احزان از وجه مبارکش ظاهر گشت و روائح اندوه از وجنات حالش متضوّع شد که ناگاه ورقای روح الامین از غصون سدرهٔ علیّین نزول فرمود و به این لحن قدسی و نغمهٔ ملکوتی تغنی نمود و حضرتش را بر تجلّد و اصطبار و تحمّل و استقرار مأمور داشت.

و خلاصهٔ ترجمهٔ این آیات مبارکه این است که حقّ جلّ جلاله می فرماید: هر آینه ما می دانیم که ترا غمگین و اندوهناک داشته است گفتار کفّار ولی اینها ترا تکذیب نمی کنند بل این ستمکاران به حقیقت آیات خداوند را انکار می نمایند و هر آینه پیش از تو پیغمبران را تکذیب کردند و ایشان بر تکذیب کفّار و اذیّت و آزار اشرار صبر نمودند تا آنکه نصرت ما به ایشان رسید و کلمات الهیّه را تبدیل کننده ای نیست و اخبار انبیاء به تو رسیده است و اگر بر تو بزرگ و دشوار است اعراض منکران پس اگر توانی نقبی در زمین فرو بر و یا نردبانی بر آسمان نه و برای ایشان معجزه ای بیاور و اگر خداوند خواهد خود تواند ایشان را بر هدایت جمع فرماید و متّفق نماید پس البتّه مباش تو از مردمان نادان. یعنی به سبب کبریا و نخوت و ظلم و شرارتشان خداوند خود نمی خواهند ایشان را هدایت فرماید و به سبب ایمان به عزّت ابدیّه سرافراز نماید. زیرا که این نکته از سنن الهیّه در ظهورات کلیّه معهود است که پیوسته حقّ جلّ جلاله در ایّام ظهور متکبّران و گردنکشان را به جزای اعمالشان از نعمت هدایت محروم داشته و متواضعان و پاک دلان را به تاج ایمان و شرف اذعان سرافراز فرموده است. هذه سنة الله و لن تجد لها تبدیلاً[51].

و اگر صاحب بصیرت قدری در این آیات کریمه و مقدار تهدید و توبیخی که حقّ جلّ جلاله در آن ودیعه نهاده است تفکّر نماید بر مراتب بُعد و دوری خلق از حقائق آگاه گردد زیرا که آیات عظیمه ای را که خداوند تبارک و تعالی در اظهار یکی از آن اهلاک

[50]. سورهٔ صافات

[51]. اشارهٔ به سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۳

و اعدام قبایلی را مقدّر داشته و در طلب آن توبیخها و تهدیدها فرموده این خلق جاهل از سوء تربیت و تعلیم رؤسا به هر شیخ حشّاشی نسبت می دهند و اظهار آن را در قدرت هر وَسِخ قَذِری روا می دارند، ولی چه باید کرد که خلق به خواندن و نفهمیدن قرآن عادت کرده اند و به اوهام و اباطیل، خود را مسرور داشته اند و این خود یکی از علائم یوم ظهور است و از امارات یوم نشور.

و منها فی سورة البقرة: "وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّـهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)" یعنی مردمان نادان گفته اند چرا خداوند با ما تکلّم نمی فرماید و یا یک معجزه ای برای ما ظاهر نمی شود. همچنین پیشینیان مثل همین را گفته اند قلوب ایشان شبیه یکدیگر است و حال آنکه ما بیان کردیم آیات را برای قومی که اهل یقینند.

و این سخن را کفّار برای آن می گفتند که در باب ۱۹ و ۲۰ سفر خروج از اسفار تورات مقدّس مذکور است که در بریّهٔ سینا خداوند با بنی اسرائیل تکلّم فرمود و آیات و معجزات باهره ظاهر فرمود لهذا یهود می گفتند که اگر محمّد پیغمبر است چرا خداوند با ما تکلّم نمی کند و یا معجزه ای ظاهر نمی شود تا ما حقّیت او را بفهمیم و به او ایمان آوریم و در جواب ایشان می فرماید که کافران پیش نیز چنین می گفتند و به همین مزخرفات به انبیاء ایمان نمی آوردند. دلهای ایشان به یکدیگر شبیه است و اعتراضات به یکدیگر مثیل. و فی الحقیقه اگر انسان به دقّت ملاحظه کند می بیند که همیشه معارضین مظاهر امرالله به یک نوع از شبهات متشبّثند لاحِق همان را گوید که سابق گفته است و متأخّر به همان طریق رود که متقدّم رفته چنانکه ان شاء الله تعالی در طیّ کلام مفصّلاً بیان خواهد شد.

و منها فی سورة آل عمران: "الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّـهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸٤)" و شأن نزول این آیهٔ مبارکه چنین است که قوم یهود خدمت حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیّة و الثّناء مشرّف شدند و معروض داشتند که خداوند به ما عهد فرموده است که ایمان نیاوریم به پیغمبری مگر اینکه قربانی کند و آتشی فرود آید و آن را بسوزاند و این معجزه دلیل قبول قربانی و صدق نبوّت او گردد.

و این اقتراح یهود نظر به حکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثهٔ محاکمهٔ ایلیای نبی یعنی الیاس با انبیای وثنی بود. چنانکه در فصل ۱۸ از کتاب اوّل ملوک از کتب تورات مذکور است که ایلیا علیه السّلام در حضور أَحاب ملک با انبیای بعل که

از اوثان مدینهٔ شومرون بود بر این معاهده کردند که هر یک ذبیحه ای ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند مسئلت نمایند تا آنکه صادق است آتشی از غیب بیاید و قربانی او را بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور است قربانی ایلیای نبی مقبول شد و قربانی پیغمبران بعل رد شد و کذب ایشان ظاهر گشت و بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول علیه السّلام طلبیدند خداوند تبارک و تعالی در جواب ایشان فرمود: بگو که پیغمبران پیش از من با بیّنات و با همین معجزه آمدند اگر راست می گوئید که به ظهور این معجزه ایمان می آورید چرا ایشان را کشتید.

نمی دانم اگر حضرت شیخ این جواب را در کتاب مستطاب ایقان مشاهده فرموده بودند چه مقدار متغیّر می شدند و اظهار انزجار می فرمودند و دیگر من بعد رغبت به مطالعهٔ ایقان نمی نمودند زیرا که این جواب یهود مثل این است که فی المثل شخصی مسلم به حضرت باب اعظم عرض کند که اگر تو مهدی موعود برای ما قمر را منشق فرما چنانکه از حضرت رسول علیه السّلام مأثور است و حضرت باب اعظم در جواب این شخص مسلم بفرمایند که پیش از من پیغمبران این معجزه را ظاهر فرمودند چرا ایشان را کشتید اگر راست می گوئید. لابد این شخص از استماع این جواب متحیّر و مندهش می شود که نه من در زمان حضرت رسول بودم و نه من منکر رسالت آن حضرتم که لا اقل از جهت انکار مورد این ایراد بشوم و نه حضرت رسول که این معجزه شق قمر منسوب به اوست شهید شد که لا محاله نسبت قتل درست باشد چگونه این جواب را با سؤال من منطبق توان داشت و به چه دلیل گناه دیگران را بعد از هزار و دویست سال به ما نسبت توان داد.

و به عینه مطابق با همین مثال است جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به یهود زیرا که از زمان الیاس نبی علیه السّلام تا زمان حضرت رسول زیاده از هزار و پانصد سال گذشته بود و ابداً در هیچ تاریخی مذکور نیست که الیاس شهید شده باشد، بل یهود و نصاری و مسلمین متّفقاً او را الی یومنا هذا زنده و باقی می دانند و یهود جمیعاً الیاس را پیغمبر صادق و نبیّ حقّ می شمارند و لهذا چون جواب یهود در آیهٔ مبارکه به این نهج که ملاحظه نمودی نازل شد جمیع لسان اعتراض گشودند و به صراحت گفتند که عجبا نه ما در زمان ایلیای نبی بودیم که نسبت ردّ و تکذیب آن حضرت را به ما توان داد و نه او کشته شد که لا محاله نسبت قتل صحیح باشد و نه ما در زمان سایر انبیائی که شهید شدند بودیم که لا محاله از این جهت مورد مؤاخذه باشیم و نه ما منکر هیچیک از انبیای سلف هستیم که از این راه ایرادی بر ما وارد آید و اکنون ما یک معجزه ای که ممیّز نبی صادق از کاذب است می طلبیم که ببینیم و ایمان آوریم، به کدام دلیل به کدام برهان می توان ما را به گناه پیشینیان مؤاخذ داشت و بدون دیدن معجزه ای تکلیف به ایمان و اطاعت نمود.

و خلاصة القول حضرت شیخ را چاره ای نیست جز آنکه الفاظ موت و حیات و بعث و رجع و سما و نجوم و امثالها را بر نهجی که در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است حمل فرمایند تا بر بدایع معانی آیات قرآن مجید و کتاب حمید اطّلاع یابند و بر دفع ایرادات یهود و سایر ملل قادر گردند و الّا ناچار خود را در جواب ایرادات اجانب عاجز مشاهده فرمایند. "...وَ لَا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ(۱۴)."[52]

و شاید مسموع حضرت شیخ شده باشد که جمعی کثیر از بنی اسرائیل در شریعت مقدّسهٔ الهیّه داخل شده اند و به سبب اذعان به این امر اقدس بر حقیّت رسالت حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السّلام اعتراف کرده اند. آیا سبب جز این است که به سبب کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدّسه معانی الفاظ مختومهٔ کتاب را ادراک نموده اند و بر حلّ غوامض آیات الهیّه قدرت یافته اند و برهان حقیقی انبیاء و رسل را به دست آورده اند تا آنکه صدوری که از بغض حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و ائمهٔ هدی علیهم اطیب التحیّة و البهاء مملوّ و مکدّر و مظلم بود به حبّ و ولاء این انوار مقدّسه مملوّ منوّر گشت و السنه ای که بر ردّ و انکار این مظاهر الهیّه ناطق بود به مدح و ثنای ایشان مترنّم شد.

و این اقل آثار الواح این ظهور اعظم است که در عالم ظاهر شده وَ سَوفَ تَظهَرُ آثارُها أَشدَّ وَ أَقوَی "فَلَا یَصُدَّنَکَ عَنهَا مَن لاَ یُؤمِنُ بِهَا وَ أَتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَردَی(۱۶)."[53]

و منها فی سورة القصص: "فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ(٤٨) قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّـهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ(٤٩).

خداوند تبارک و تعالی می فرماید که چون حقّ یعنی حضرت رسول علیه السّلام از نزد ما برای ایشان آمد گفتند که چرا به او داده نشد آنچه به موسی داده شد یعنی کفّار می گفتند اگر محمّد پیغمبری از جانب خداوند است چرا معجزاتی که به موسی داده شد از قبیل قطع بحر و قلب عصا به حیّه و ید بیضا و ستون دخان و اهلاک فرعون و غیرها هیچ به او داده نشد چنانکه یهود و سایر فرق که معتقد به حضرت رسول علیه السّلام نیستند همین مزخرفات را می گویند و لکن خداوند در جواب ایشان می فرماید: آیا کافر نشدند و انکار نکردند به معجزات موسی که پیش از تو به او داده شد و گفتند دو باطلند معاون یکدیگر. و بعد به حضرت

---

[52]. سورهٔ فاطر (ملانکه)

[53]. سورهٔ طه

رسول امر می فرماید که به ایشان بگو: کتابی بیاورید هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمّد تا من آن را متابعت کنم اگر راست می گوئید.
و این آیۀ مبارکه صریح است که به حضرت رسول اعتراض می کردند که اگر پیغمبر است چرا چون موسی به او معجزاتی داده نشد و آن حضرت در جواب می فرمایند که چون شما به معجزات موسی کافر شدید حقّ طلبیدن معجزه ای دیگر از من ندارید و ایشان را از طلب معجزه منع می فرماید و به کتاب که هدایت کننده است دلالت می نماید. و اگر خلق این زمان انصاف دهند خود شهادت خواهند داد که هر یک عین همین اعتراضات را به گوش خود از معترضین بر این ظهور اعظم شنیده اند و می شنوند که صاحب این امر اگر مهدی موعود است چرا معجزاتی چون حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السّلام ظاهر نمی فرماید. "فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ(۵)."[54]
و منها ما نزل فی سورة الرعد: "وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّـهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ(۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّـهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّـهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ(۲۸)" یعنی کافران می گویند اگر محمّد پیغمبر است چرا معجزه ای از جانب پروردگارش به او نازل نشد بگو خداوند هر که را می خواهد گمراه می فرماید و هدایت می فرماید هر که را که به او رجوع نماید، کسانی که ایمان آوردند و قلوبشان به ذکر الله اطمینان یافت، هر آینه به ذکر الله قلوب اطمینان یابد.
و منها فی سورة بنی اسرائیل[55]: "وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا(۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا(۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّـهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا(۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا(۹۳)."
خلاصۀ مقصود از این آیات کریمه این است که جمعی از کفّار به حضرت رسول صلوات الله علیه و آله عرض کردند که ما به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه امر فرمائی و چشمه جاری شود یا آنکه بستانی از درختان خرما و انگور ظاهر فرمائی که در خلال آن انهار جاری گردد یا آنکه چنانکه گمان کرده ای و مکرّر ما را به آن تهدید نموده ای قطعه ها از آسمان بر ما فرود آید یا آنکه خداوند و ملائکه را روبروی ما نازل نمائی یا آنکه ترا خانه ای پر از زر باشد و یا آنکه به آسمان بالا روی و ما به این ایمان

---

[54]. سورۀ انبیاء

[55]. (سورۀ اسراء)

نمی آوریم مگر آنکه کتابی که بخوانیم در این صعود بر ما فرود آید.
و جون کفّار این معجزات را بر آن حضرت اقتراح کردند از حضرت پروردگار خطاب آمد که بگو سبحان الله مگر من هستم جز بشری مبعوث شده به رسالت. یعنی من ادّعائی جز بشریّت و رسالت نکرده ام. بشریّت مقتضی قدرت بر این امور نباشد و ادّعای رسالت مستلزم اظهار خارق عادت نبود.
و بالجمله از این قبیل آیات در قرآن بسیار است و کلّ صریح است بر اینکه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله ابدا اقتراحات قوم را نپذیرفت و هرگز طالبین اظهار معجزات را اجابت نفرمود. و اگر تمام قرآن مجید را تفحّص نمائی یک موضع را نتوانی یافت که آن حضرت به معجزه ای غیر قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مقترحی از مقترحات قوم را اجابت فرماید. بلی، بعض علما در اثبات معجزات حضرت خاتم الانبیاء به انشقاق قمر و اخبار از غلبهٔ روم بر ایران استدلال فرموده اند و بر اهل علم و درایت ظاهر است که این استدلال ابداً در این مسئله نفع نمی بخشد، زیرا که اهل بهاء منکر معجزات حضرت خاتم الانبیاء نیستند چنانکه در اوّل این فصل به آن تصریح نمودیم. بل کلام ما در این است که معجزات دلالت مستقله بر اثبات صدق ادّعای نبوّت ندارد و حضرت رسول در اثبات حقّیت خود به معجزات استدلال نفرموده اند.
و اگر اهل بصیرت در آیهٔ "اقتَرَبَتِ السَّاعَةُ و انشَقَّ القَمَرُ(١)"[56] و آیهٔ "الم(١) غُلِبَتِ الرُّوُم(٢)"[57] نظر نمایند می بینند که ابداً بر فرض وقوع انشقاق قمر آن حضرت به ظهور این آیت بر حقبیت ظهور خود استدلال نفرموده اند و هرگز در غلبهٔ روم احتجاجی ننموده اند و هر چند کفّار به کلمهٔ "... لَو لَا يَأتِينَا بِآيَةٍ من رَبِّهِ ...(١٣٣)"[58] فریاد می کردند، آن حضرت جز به کتاب مجید متمسّک به هیچ دلیلی و برهانی نگشته اند. و بعض از علما در اثبات معجزات آن حضرت به احادیث و روایات متمسّک گشته اند و جواب آن نیز در غایت وضوح است زیرا که اگر حدیث منافی با قرآن نیست البته مقبول است و اگر منافی با قرآن است البتّه مردود است.
در این فصل ثابت شد که قرآن مجید معجزات اقتراحیّه را ردّ فرموده و ظهور بل طلب آیات مقترحه را موجب ازدیاد شکّ و

---

[56]. سورهٔ قمر

[57]. سورهٔ روم

[58]. سورهٔ طه

ریب و منذر به عذاب و هلاک شمرده است و به صراحت فرموده است که چون ملل ماضیه معجزات انبیاء را تکذیب کردند و هلاک شدند لهذا تکذیب و ردّ ایشان ما را از فرستادن معجزات باز داشت. در این صورت احادیثی که دلالت دارد بر اینکه از آن حضرت معجزه ای ظهور یافت بدون اقتراح و طلب کفّار البتّه حقّ است و موافق است با قرآن و ما به آن مؤمنیم. و اگر حدیثی است که مشعر است بر اینکه از آن حضرت معجزه ای ظهور یافت به طلب و اقتراح کفّار البتّه مردود است زیرا که مخالف است با صریح قرآن مجید و کتاب کریم.

و آنچه در این موقع عرض شد ملایم عموم طبقات خلق است که هر کسی تواند دریافت و لکن آنچه موافق اهل علم و حکمت است این است که معجزاتی که به انبیاء علی العموم نسبت داده شده آنچه راجع به قوّت و غلبه و کلّیت روح قدسی است که منزل بر قلب مبارک انبیاء است حق است و معقول و آنچه راجع به این مقام نیست خرافت است و مجعول. ولکن این مسئله را از غایت دقّت جز قلوب صافیّه ارباب معارف و علوم عالیّه ادراک نتواند نمود و در خفا و غموض و دقّت فهم حقیقت معجزات این نکته کافی است که لازال این مسئله معضله دام هلاک ملل قویّه گشته مَصیَده بوار و دمار امم کبیره بوده.

و اگر نفس بصیری در این نکته تأمّل نماید که معجزات هر رسولی را امّت او به او معترفند نه خارج، شاید تواند مواقع ظهور و معجزات را دریافت وسبب نفی و اثبات آن را خارج و داخل فهمید. مثلاً معجزات حضرت موسی علیه السّلام را هرگز زردشتیان قبول ندارند و جمیع آن را کذب و افترا می دانند و معجزات حضرت عیسی علیه السّلام را هرگز یهود مقبول ندانند و تمام آن را مختلق و مجعول می شمارند و معجزات حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را یهود و زردشتیان و نصاری تصدیق نمی نمایند وکلّ را از اکاذیب اهل اسلام محسوب می دارند، در این صورت چگونه بعید است که اهل اسلام معجزات حضرت بهاءالله را باور ننمایند و انکار کنند لَیتمّ فِیهم قول الرّسُولِ عَلَیهِ السَّلام :" لَتَسلُکُنَّ سُنَنَ مَن قَبلُکم شِبراً فَشبِراً وَ ذِراعاً فَذِراعاً."

و بالجمله پس از آنکه مآخذ و مقدار دلیلیّت معجزات معلوم شد و کیفیت جوابهای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم در مقابل طالبین معجزات شناخته آمد معروض می دارم که اگر نفسی در معرفت مظاهر امرالله بخواهد به معجزات تمسّک جوید نسبت آن را به این ظهور اعظم اقوی و اتم مشاهده نماید. زیرا که زمان اقرب و وسایط معروف تر و اختبار روات سهل تر و آسان تر است به خلاف معجزاتی که به سایر انبیاء علیهم السّلام منسوب است زیرا قطع نظر از اینکه نفس بیانات ایشان منافی صدور آن معجزات است چنانچه از آیات قرآن شریف مستفاد داشتی نه روات این معجزات معلوم الحالند و نه ممکن الاختبار. جز این نیست که روایات روات عدیده و وسائط مجهوله را بعد از هزار سال و دو هزار سال و سه هزار سال هر امتی به حسن ظنّ

و تقلید آبا واجداد پذیرفته اند و اهالی هر مذهبی با تناقض مذاهب و تباین مشارب خوارق کثیره و مناقب فوق العاده به رؤسای مذهب بل به مشایخ طریقت خود نسبت داده اند.
بلی، نکته واضحه این است که ممکن نیست که صاحب امر برای هر نفسی معجزه ای ظاهر نماید و هر کس هر چه اقتراح نمود او فی الفور اجابت فرماید، زیرا که عموم افراد خلق اگر برای فهم دین هم نباشد بل محض تماشای امور عجیبه هر روز اجتماع خواهند نمود واظهار امر غریبی و معجزۀ عجیبی بر صاحب امر اقتراح خواهند کرد و عمرها خواهد گذشت و مقترحات خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوّت و رسالت به محافل تیاتر و ملاعبت تبدیل خواهد یافت وسرّ آیه کریمه "وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ...(۷۱)"[59] ظاهر خواهد شد.
لهذا در ازمان غابره حکمت الهیّه اقتضا فرمود که اگر امّتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف به آیتی آسمانی نمایند و ایمان خود را مشروط به ظهور آن آیت گردانند رؤسای آن امّت مجتمع شوند و یک آیت از آیات عظیمه را اختیار کنند و روزی را میعاد نهند وامّت را اخبار دهند آن وقت آن رسول آیت مطلوبه را در حضور جمع اظهار می فرمود و حجّت بر جمیع خلق بالغ می شد. چنانکه قصص عاد وثمود و فرعون در کتب دینیّه مذکور است و کیفیّت اظهار این آیات در جمیع اسفار مسطور ونظر به وضوح این مسئله مکرّر اکابر امّت بهائیّه از رؤسا و بزرگان ملک وملّت درمجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقد نمایند و به نصفت و عدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیراً منتهی به طلب معجزات شد متّفق گردند وبر وفق امم ماضیّه اعلان نمایند تا حقّ از باطل معلوم شود و ثابت از زایل ممتاز گردد و اختلاف وتفرقه از مابین امّت زوال یابد.
از جمله در اوقاتی که شمس جمال حقّ جلّ جلاله از افق دارالسّلام مُشرق و مُتلآلی بود شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی که از علمای این قرن به علوّ جاه و عزّت و فخامت امتیاز داشت آن اوقات برای تعمیر مشاهد مشرّفه از جانب اولیای دولت علیه ایران مقیم عراق بود. شیخ مزبور را ملاحظه قوّت و غلبه و نفوذ امرالله محرک عِرق عصبیّت و معاندت شد و به گمان واهی که توان امر الهی را به بلوا ومعارضت زایل نمود سعی ها کرد تا رؤسا و اکابر عراق را با خود متفق ساخت و اخیراً در مدینه کاظمین مجلسی بزرگ منعقد نمود و علما و اکابر نجف و کربلا و کاظمین را در آن مجلس مجتمع ساخت و حضرت شیخ اجلّ الشّیخ مُرتضی الانصاری اَفَاضَ اللهُ عَلَی تُربَته وَابِلَ الرَّحمَةِ وَ المَغفِرةِ را نیز به اسم ضیافت در آن مجمع آفت دعوت نمود. چون محفل

[59]. سورۀ مؤمنون

انعقاد یافت و هرکسی در مقّر خود استقرار گرفت شیخ عبدالحسین پرده از مقصد برداشت و به حدّت لسان و جرآت جنانی که داشت لزوم ابادۀ این فئه مظلومه را عنوان نمود. حضرت شیخ اجل به مجرد استماع از مجلس قیام فرمود و هر چه سعی کردند که او را راضی به جلوس نمایند ممکن نشد و فوراً از مجمع خارج شد و عزیمت نجف اشرف فرمود. اگر چه انفصال حضرت شیخ قدری سبب وهن عزائم ارباب عمائم گشت لکن نظر به مکانت رئیس مجلس و اتفاق سائر اعضاء از اجرای مقصد فاسد خود مأیوس نگشتند و بعدالمشاوره بر این مقرّر داشتند که نخست یکی را از ارباب فضل به حضور مبارک ارسال دارند و بعد از کشف مقصود و اکمال وعید و وعود به اتمام مقاصد خود قیام نمایند.
و اخیراً ملّا حسن عمو را که به فضل و علم و فصاحت لسان و قوّت جنان معروف بود و شیخ وثوقی کامل به او داشت برای ارسال این پیغام و اجرای این مهام اختیار کردند و او عازم بغداد شد و به توسط زین العابدین خان فخرالدوله که از وجوه ایرانیان ساکن عراق بود به حضور مبارک مشرّف شد و پیغامی که داشت از قبِل علما معروض داشت. حضرت اقدس ابهی به بیاناتی محیّر عقول و جاذب الباب که هرگز اقلام امثال این عبد ضعیف وصف بلاغت و فصاحت و قوّت و متانت آن را نتواند نمود امر مبارک نقطه اولی را به اتّم بیان و اکمل برهان اثبات فرمود وبه مقالات علمیّه و براهین عقلیّه و نقلیّه حقّیت ظهور مقدّس را ثابت و مبرهن داشت. ملّا حسن که اکابر علمای عراق و ایران و افاضل رجال اهل تسنّن و تشیّع را دیده بود و خود را فاضلی نحریر و متکلّمی بی نظیر گمان می نمود از حسن تقریر و رشاقت بیان و قوّت دلیل و متانت برهان مبهوت و متحیّر گشت و ابداً جوابی نیافت جز آنکه در غایت خضوع معروض داشت که الحقّ من حیث العلم و البرهان اتمّ از این بیان و اکمل از این احتجاج تصوّر نتوان نمود ولکن حالِ علما بر آن حضرت ظاهر است اگر به بیانات علمیه و دلائل قرانیّه اکتفا ننمایند و آیتی سماوی و خارق عادتی حسّی مسئلت کنند چه جواب گویم. فرمودند: "حضرات مجتمعین یک آیتی از آیات آنچه بخواهند اختیار کنند و بر آن متفق گردند تا حقّ جلّ جلاله ظاهر فرماید و حبائل تسویف و انکار ارباب مکابرت و استکبار منفصم گردد."
پس از استماع این جواب ملّا حسن به کاظمین رجوع نمود و کیفیّت مجلس و وعدۀ اظهار آیت را آنگونه که دیده بود و شنیده بود در مجمع علما معروض داشت و به صراحت اظهار نمود که امر نه آنگونه است که شنیده اند و فوق آن است که تصور نموده اند. بهتر آن است که این مسئله بر وفق محبّت و نصفت اختتام یابد و ابواب لجاج و مشاحنت که فائده ای بر آن مترتب نیست مسدود گردد ولکن علما را مراتب کبریا و تجبّر از طریق مستقیم منحرف نمود و شیخ مؤسس به گمان معارضه با امرالله امری سهل و آسان است به ذیل ارباب ظلم متمسّک شد و از مناظرت علمیّه و یا طلب آیت سماویه صرف نظر نمود و به وساوس ملکیّه و

دسائس سیاسیّه توسّل جست فخابت آماله و حبطت اعماله و بقیت قصته عبرة للناظرین و موعظة و ذکری للمتبصرین.
و من جمله در سنهٔ ۳۰۰ هجریه که حوادث جسیمه در ایران وقوع یافت و در اکثر بلاد ایران متعرض این طائفه گشتند و بلا ذنب در هر بلد جمعی را مأخوذ و محبوس داشتند. ازجمله در طهران نیز به امر شاهزاده نایب السلطنه کامران میرزا که وزارت حربیّه و حکومت طهران و مازندران در آن اوقات موکول و محولّ به حضرتش بود جمعی به اخذ و حبس گرفتار گشتند و از این محبوسین چهار نفر از اهل علم و فضل بودند و ما بقی از کسبه و تجّار و از این چهار یکی جناب میرزا محمّد رضای محمّد آبادی یزدی بود که به کبر سنّ و مزید استقامت امتیازی ظاهر داشت. و اگر چه در آغاز این فتنه مقصود امیر کبیر اصلاح حال و تسکیت فساد ارباب عناد بود ولکن اندک اندک به سبب قیام فقها و معاضدت رؤسا و وفور تشویقات ملکیّه و احاطه تسویلات نفسیّه آرا متغیّر شد و امر اهمیّت یافت و هیجان زوابع تعصّب موجب صرف نظر بزرگان از خیر دولت و ملّت گشت تا آنکه اخیرا اکثری از اکابر و رجال کمر همت بر استیصال این فئه مظلومه بستند و برای اجرای مقاصد فاسدهٔ مستحیلهٔ خود بهر گونه وسائل و دسائس تمسّک جستند.
و خلاصة القول در آن اوقات مکررّ در مقرّ حکومت مجالس مناظرت انعقاد یافت و از هر قبیل احتجاج و استدلال در میان آمد. و ازعوائد قوم این نکته واضح و معهود است که در مقام معارضه نخست به ضروریات دینیّه و مذهبیّه تمسک می جویند و چون جواب مُسکت شنیدند و از اقامهٔ دلیل خود را عاجز و ذلیل یافتند به طلب معجزات و اقتراح آیات متمسّک می شوند و چون در این مصارعت هم به زانو در آمدند و در این معارضت نیز مغلوب گشتند به آخرین برهان اهل ظلم و عدوان که عبارت است از قتل مظلومان و حبس بیچارگان متوسّل میگردند. و علی هذا در مجالس مذکوره مکررّ پس از مناظرات طویله ومناقشات مفصّله اخیراً به طلب معجزات منتهی شد و اکابر احباب متفقاً در جواب معروض داشتند که نعم المطلوب. اینک سبیل مفتوح و وسائل مسئلت به سبب پُسته و تلگراف در غایت سهولت است تا شمس حقیقت مشرق است و وجود اقدس مظهر امرالله ظاهر چه نیکو است که امنای دولت و علمای ملّت متّفق شوند و یک معجزه ای از معجزات و آیتی از آیات عظیمه را اختیار نمایند و روزی را میعاد نهند و به اهل طهران اطّلاع دهند و بعد به توسّط تلگراف از حضور مبارک طلب نمایند تا حقّ واضح شود و اختلاف از میان امّت زایل گردد.
از جمله مجالس مذکوره روزی حضرت امیر کبیر این عبد فقیر را احضار فرمود و جمعی از اولیای امارت و اکابر مملکت در آن مجلس حضور داشتند. امیر کبیر پس از اذن جلوس روی به این عبد نمود و فرمود یا اباالفضل میرزا محمّد رضای یزدی می

گوید شما هر معجزه ای می خواهید تعیین نمائید و اعلان کنید و به توسط تلگراف از محضر اقدس مسئول دارید و بلا شک حقّ جلاله آیت مسئوله را اظهار خواهد فرمود و قدرت خود را بر امّت ظاهر و مکشوف خواهد داشت و علی فرض المحال اگر ظاهر نشد من نیز شما را معاونت می نمایم و ردّ طائفه بابیّه را در جمیع بلاد اشتهار می دهم. عرض کردم البتّه جناب میرزا را که در محضر امیر به صداقت و استقامت درامرالله معروف است وثوقی هست که به این تأکید و تشدّد وعده می دهد و ابداً شکّی و تردیدی به خاطر او خطور نمی نماید. فرمود رأی تو در این باب چیست و ترا چه به نظر میآید. گفتم عرض من اینست که سبب تردید و تأمّل شما چیست شما که در جمیع مجالس پس از انقطاع جمیع وسائل به معجزات متمسّک می شوید ومتصّل می فرمائید که اگر این ظهور ظهور موعود است چرا معجزه ای ظاهر نمی نماید، اکنون که رؤسای این امر به این استقامت حاضرند و وعدهٔ اظهار می دهند، سبب تأمّل شما چیست و مانع طلب کی است لعمرالله حجّت را بر شما تمام کردند و وسائل حجّت و برهان خود را قوی و قویم داشتند و شما غفلت می فرمائید و به پاس خاطر کسانی که به نظر تحقیق الدّ اعدای دولتند در این امور خطیره جانب حزم را مرعی نمی دارید. و بالجمله در این موارد مطالبی مذاکره شد که موجب حیرت و اعتبار ارباب استبصار است و شرح آن منافی اختصار. مثلاً از جمله معروض داشتم که یا مولای! گمان نفرمائید که حبس و قتل مانع نفوذ این امر میگردد و عقائد دینیّه به زجر ومنع تغییر می پذیرد بل اگر نظر بصیرت باشد قتل نفوس موجب مزید اعتبار این امر شود و شدّت منع سبب شدّت میل خلق به تفحّص و استفسار گردد اگر خیر خود وخلق را می خواهید به وسائط انصاف متمسّک شوید و به نظر تحقیق نه معاندت در این امر نظر نمائید شاید حسن ذکری و نام نیکی از شما در متون کتب باقی ماند و آنچه در وصف مکذبّین سلف گفته شده است در بارهٔ شما گفته نشود.

باری از این قبیل نصائح خالی از غرض بسیار عرض شد ولکن رسوخ حسد و معاندت رؤسای دینیّه و هجوم هواجس و خیالات وهمیّه مانع از ملاحظه عواقب و تأثیر نصائح گشت تا آنکه مقتدر حقیقی بساط های گسترده را منطوی فرمود و خیالات خام را نا تمام گذاشت و امر محقّقی که باقی ماند این است که نه نفوذ امر الهی به ظلم و تعرّض ممنوع گشت ونه ذکر این حوادث و قصص را از متون کتب و دفاتر محو وزائل توان داشت.

و اتمّ و اکمل از آنچه عرض شد کتاب مستطاب سلطان است که در این کتاب منیر حقّ جلّ جلاله حجّت را بر امّت اسلام بالغ فرمود و طرق انکار و اعتذار را من جمیع الوجوه بر افراد این امّت مسدود داشت. و این کتاب مبارک پس از آنکه در مدینهٔ ادرنه از قلم اعلی نازل شد در سنهٔ ۱۲۸۶ هجریّه به توسّط حضرت بدیع به حضور حضرت شاهنشاه ارسال گشت. و حضرت

بهاءالله در این کتاب به لسان فارسی صریح از حضرت سلطان رجا نموده اند که ارادهٔ همایونی تعلقّ گیرد و امر شهریاری صدور یابد بر اینکه علمای اعلام حاضر گردند ودر حضور شاهنشاه با مظهر امرالله مناظره نمایند و آنچه مکنون خاطر ایشان است اظهار دارند و بطلبند تا طریق الهی واضح شود و سبیل هدایت ظاهر و مشکوف گردد و حضرت سلطان پس از وصول، کتاب مبارک را به علمای طهران ارسال فرمود ولکن تجبّر و شموخ انف اصحاب فقاهت و خوف از خذلان وظهور عجز در میدان مناظرت مانع آمد که ارادهٔ شهریاری تحقّق پذیرد و حقائق مستوره مکشوف و هویدا گردد. و کتاب سلطان در اکثر عواصم آسیا و اروپا طبعاً و خطاً موجود ومنتشر است و حادثهٔ عجیبه شهادت رسول در اکثر بلاد مذکور و مشتهر و امّا المعجزات الخصوصیّه و البیّنات الالهیّه و الاخبار عن الامور الآتیة المصرّحه بها فی الالواح المقدّسة فهی اکثر من ان تحصی فی هذا المختصر فمن اراد العلم بها و الاطّلاع علیها فلیطبلها من مظانها و مدارکها. فنختم هذا الفصل بتلاوة آیات الذکر الحکیم و السفر الکریم حیث قال جلّ ذکره و جلّت عظمته: "فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (٣٧) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَـٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٣٨) وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ(٣٩)"[60]

و بالجمله سخن با غایت اختصار در بیان ادلّه و براهین به انجام رفت و این مقدار که عرض شد نفوس منصفه را کفایت می نماید و اگر نفسی مفصّل تر و مبسوط تر خواهد، باید به کتب مفصّله استدلالیّه این فئه رجوع نماید زیرا که از برای ملل موجوده غالباً نظر به خواهش رؤسای ایشان رسائل متعددّه تألیف یافته وبه حکم کریمهٔ"...كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا...(٢٨)."[61] حجّت بر کلّ بالغ شده ولکن قوّت ادّله و اتمیّت براهین این طائفه را نفسی تواند ادراک نمود که در اثبات حقیّت دین خود با اجانب در مقام احتجاج و اقامهٔ براهین بر آمده باشد و بر مواقع ایراد و انتقاد و جهت توقّف و اعراض سائر ملل مطّلع و آگاه باشد.

و خلاصة القول چون سخن در بیان ادلّه به انجام رفت اکنون در تألیف مقالهٔ ثانیه شروع می نمائیم و جواب مطالب حضرت شیخ را مفصلاً معروض می داریم.و اگر چه موجب تطویل رساله خواهد شد عیناً عبارات ایشان را ایراد خواهیم نمود تا فائده اتّم باشد و اثر دلالت بر مؤثر نماید و مقدار معارف هر نفسی در مسائل دینیّه بر ارباب بصارت و ادراک واضح و آشکار گردد و نسأل

[60]. سوره مریم

[61]. سوره جاثیه

الله تعالی ان یجعل اعمالنا خالصة لوجهه الکریم ویثبت اقدامنا علی صراطه المستقیم و منهجة القویم انّه هوالرؤف العطوف الغفور الرحیم.

مقاله ثانیه

در بیان جواب شبهات شیخ واحداً بعد واحد

قبل از شروع در این مقاله معروض می دارم که اگر در طّی مقال گاهی اشاره شد که مجوس و یهود و یا بودیّه و هنود چنین گفته اند و چنان اعتقاد نموده اند مقصود تمثیل است نه اهانت زیرا که اهل بهاء اصول ادیان موجوده را جمیعاً چنانکه در طیّ دلیل تقریر تفسیر شد شرائع الهیّه می دانند و لذا جمیع را محترم و مفخّم می شمارند به خلاف مذاهب منشعبه از این ادیان که آن را نتائج اغراض ملکیّه و اثر افکار سیاسیّه می دانند و ظهور این اختلافات را منافی اصل وضع دیانت و مضّر هیئت اجتماعیّهٔ بشریّت می شمارند. و این مسئله غامضه در طیّ جواب مشروح خواهد گشت و به عون الله تعالی فرق و تفاوت آثار دینیّه و آثار مذهبیه واضح و مکشوف خواهد شد.

جناب شیخ نوشته اند

"محقّق است که هیچ شیء بی ظهور تجلّی سلطان حقیقی موجود نیست و همهٔ ممکنات و مخلوقات حاکی از ظهور آن نور معنوی است و این را تجّلی عام می نامند ولکن در میان تجلّیات ارضی تجلّی خاص برای نوع انسان و از افراد ایشان تجلّی اخصٌ و اکمل برای مظاهر شمس حقیقت که عبارت از انبیاء و اولیا باشد ثابت و مبرهن است. ولی مقام نبوّت چونکه بلا واسطهٔ بشر مظهر پرتو انوار ازلیّه است فوق از مرتبهٔ امامت است که اخذ فیض از مبدأ فیّاض بالواسطه می نماید. پس کسی که ادّعای مظهریّت کند یا باید مرتبهٔ نبوّت داشته باشد یا مرتبهٔ امامت. بنا براین با کمال توقیر سئوال می رود که کدامین این مقامها را به مؤسّس اوّل(سیّد باب) و کدامین مقام به مکمّل و یا مؤسّس ثانی(جناب بها) مختصٌ است. اگر مقام سیّد باب مهدویّت است چرا آن جناب با اینکه می بایست ظاهراً و باطناً غلبه تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند به آن درجه

مقهور و مغلوب گردید. به این ایراد و شبهۀ ما دلیل آوردن احوال فاجعه ائمۀ پیشین درست نمی آید زیرا که در حقّ ایشان هرگز وعدۀ غلبه و تسلّط تام نداده اند بلکه بالعکس در حقّ هر یک از ایشان خبر مظلومیّت و شهادت داده اند چنانچه از حضرت ختمی مآب در این باب مراراً اشاره شده است به خلاف قائم که اخبار کثیره و احادیث متواتره در حقّش بر عکس حال اوّلین است یعنی غلبۀ تام و تسلط عام است"(انتهی)

جواب

در اوّل وهله گردباد مناظرت و اعصار مخاصمت فیما بین حضرت شیخ ومناظر ایشان در این مسئله ارتفاع یافته که حضرت شیخ بر وفق مصطلحات عوام شیعه گمان کرده اند که رتبۀ نبوّت و امامت قسیم یکدیگر است یعنی نبی کسی است که بلا واسطه کسب فیض از مبدأ فیّاض نماید و امام نفسی که به توسط نبی مکتسب این فیوضات گردد و از این مقدّمه استنتاج فرموده اند که مظهر امرالله یا باید به نبوّت موسوم گردد ویا به امامت و بر این قضیه ای متفرّع داشته اند سؤال از این مطلب را که به اعتقاد اهل بهاء نقطۀ اولی و جمال اقدس ابهی جلّ ذکرهما و عزّ اسمها دارای کدامیک از این دو رتبه اند ومدّعی کدامیک از این دو مرتبه.

و جناب مناظر ایشان در جواب مذکور داشته اند که این مقدّمۀ شما که فرموده اید مدّعی مظهریّت یا باید ادّعای نبّوت داشته باشد و یا امامت، برچه اساسی مبنی است وبر چه اصل متأصّل، زیرا که این استنتاج نه در کتب الهیّه مذکور است و نه از مظاهر قدسیّه مأثور و به عینه این سؤال حضرت شیخ به آن می ماند که آقا محمّد مهدی کلباسی در مجلس معتمد الدوله حکمران اصفهان از نقطۀ اولی سؤال نمود که شما مجتهدید و یا مقّلد.

حضرت شیخ از این انتقاد به غایت آشفته گشته و از لوازم ادبی که در اوّل رسالۀ اولی رعایت فرموده در رساله ثانیۀ انحراف جسته و به جای آنکه جوابی موافق قواعد علمیّه مرقوم دارند به کلمات خشنه و کنایات غلیظه که نگارنده از ایراد آن حفظاً لمقام الکتابة و الخطابة صرف نظر نمود اکتفا نموده اند ودرمقام اتیان دلیل پس از تطویل وتفصیل به این عبارت که "این حقیقتی است که احدی از هم مذهبان من نمی تواند انکار نماید" کفایت فرموده اند. و چون مقصود این عبد مجادله و انتقام در کلام نیست بل مقصود بیان حقیقت است لهذا به مأخذ این الفاظ رجوع می نمائیم تا معنی حقیقی این الفاظ و موارد استعمال آن معلوم گردد و

اساس صحت و بطلان و اعتدال و طغیان طرفین واضح و روشن و هویدا شود. و برارباب علم واضح است که این مسئله از مسائل فلسفیّه و یا ریاضیّه و فلکیّه نیست که به براهین عقلیّه و قیاسات منطقیّه و یا به ادلّه حسیّه استدلال شود. بل از مباحث الفاظ است که مدرک صحت و سقم موارد استعمال آن صحف سماویّه است و کتب لغویّه.
و چون به قرآن شریف نظر نمائیم به صراحت معلوم می شود که حقّ جلّ جلاله لفظ امام را بر انبیای اولی العزم اطلاق فرموده چنانکه در این آیهٔ مبارکه بر حضرت ابراهیم علیه السّلام اطلاق فرموده است قوله تعالی: "وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ(١٢٤)"[62]، بل و بر کتب آسمانی اطلاق شده فی قوله تعالی:"وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً...(١٢)".[63] و براکابر کفّار و علمائی که موجب ضلالت خلقند نیز اطلاق فرموده حیث قال تعالی شأنه: "وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ....(٤١)".[64] و علمای لغت نیز لفظ امام را بر معانی متعددّه ترجمه و تفسیر نموده اند.
قال البستانی فی محیط المحیط:" الامام من یؤتم به ای یقتدی به من رئیس او غیره ذکراً کان او انثی ومنه" قامت الامام وسطهنّ" و الامام فی کتب المعقول الفخر و فی کتب الاصول امام الحرمین و عند المتکلّمین خلیفة الرسول فی اقامة الدّین و عند المحدثین المحدّث او الشیخ و عند القراء و المفسرین و غیرهم مصحف من المصاحف التی نسخها الصحابة بامر عثمان" الی ان قال: "و الامام ایضاً الخیط یمدُ علی البناء فیبنی و الصقع من الارض و الطریق و قیّم الامر المصلح له و القرآن و النبیّ و الخلیقة و قائد الجند" (الی آخر قوله).
یعنی در لغت عرب امام کسی را گویند که به او اقتدا کرده شود از قبیل رئیس و غیره خواه مرد باشد یا زن و از این قبیل است کلمهٔ " قامت الامام وسطهنّ" (یعنی لفظ امام برانثی اطلاق شده) و امام در کتب معقول فخر الدّین رازی را گویند ودر کتب اصول امام الحرمین ابو المعالی جوینی را ونزد متکلّمین خلیفه رسول است در اقامهٔ دین ونزد محدثّین محدثّ و یا شیخ محدّثین است و نزد قراء قرآن و مفسّرین و غیر ایشان یکی از قرآن ها است که صحابه به امر عثمان نوشتند. و امام نیز ریسمانی را

---

[62]. سوره بقره

[63]. سوره احقاف

[64]. سورقصص

گویند که بنایان بر بنا کشند و بدان بنا نمایند و هم امام ناحیه ای از نواحی ارض را گویند و طریق و قیم و مصلح امر را نیز گویند و قرآن مجید و پیغمبر و خلیفه و سردار لشکر را نیز امام گویند.
و بالجمله از آنچه گفته شد به صراحت معلوم توان داشت که لفظ امام بر پیغمبران علیهم السّلام اطلاق شده و بنابر مصطلح قومی مخصوص امام را نایب رسول انگاشتن و مناظر بهائی را که محدود به آن اصطلاح نیست به قبول آن مجبور داشتن بنای فاسد است و اساس بدون قواعد و چنانکه مناظر بهائی گفته است عیناً شبیه است به سؤال کلباسی از نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی که شما مجتهدی یا مقلّد.
و اینکه حضرت شیخ نوشته اند که " اینکه مدّعی مظهریّت یا باید مدّعی رتبهٔ نبوّت باشد یا رتبهٔ امامت حقیقتی است که احدی از هم مذهبان من نمی تواند انکار نماید " کلامی است در مقام خود بسیار عجیب. آیا عقاید هر قومی در میان آن قوم چنین نیست؟ آیا عالمی یهودی اگر از جمیع هم مذهبان خود سؤال نماید که ایّها الیهود آیا صاحب شریعتی جدید پس از حضرت موسی تواند آمد چه جواب خواهد شنید یقین است که بر وفق مرام خود خواهد شنید که لا. و اگر آقا محمّد مهدی کلباسی هم از جمیع اهل اصفهان می پرسید ایّها النّاس شخص نباید یا مجتهد باشد و یا مقلّد چه جواب می شنید آیا متّفقاً نمی گفتند که این مسئله از جملهٔ بدیهیّات است و ثبوت و صحت آن از قبیل اوّلیات. و لکن عاقل داند که سؤال این مطلب از مدّعی مقام قائمیّت و مهدویّت در چه رتبه از خرافت است و در چه مقام از جهالت.
و این جمله ای که عرض شد از قبیل حلّ مسائل است بر وفق قواعد علمیّه و آنچه موافق ذوق ارباب فؤاد است و امید است که حضرت شیخ نیز در این رتبهٔ علیا واقف و به این نظر اعلی ناظر باشند. این است که چون در اوان ظهور مظاهر امرالله عالم دیانت لباس جدید می پوشد و جمیع اشیاء از شرائع و آداب و عوائد و سنن و القاب متبدّل و متجدّد می گردد لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصّهٔ مظاهر امر الله است نیز جدید و بدیع می شود.
مثلاً بنی اسرائیل به ظهور مسیح موعود بودند و جز لفظ مسیح بر آن موعود محمود اطلاق نمی نمودند و ابداً مقام شارعیّت و رسالت به حضرتش منسوب نمی داشتند و چون شمس جمال عیسوی از افق اراضی مقدّسه طالع شد ابداً به القاب مزعومهٔ یهود اعتناء نفرمود و ابداً در بین نصاری به مصطلحات متداولهٔ فیما بین بنی اسرائیل از قبیل نبوّت و نیابت معروف نگشت بل به لقب سماوی کلمة الله و روح الله که هرگز معهود یهود نبود مذکور و مشهور شد و هکذا حضرت رسول صلوات الله علیه و آله به لقب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیاء و خاتم النّبیین که هرگز به خاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف گشت و

همچنین در ظهور نقطهٔ اولی در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمی دانستند حضرتش به امرالله و اذنه به القاب فخیمهٔ باب و نقطهٔ اولی و ربّ اعلی امتیاز و اشتهار یافت. لهذا اتباع آن حضرت وجود مقدّسش را جز به این القاب نمی خوانند و حضرتش را به وصف امامت و نبوّت موسوم و موصوف نمی دانند و یوماً فیوم همین القاب کریمه در عالم انتشار یابد و احدی بر منع و دفع آن قادر نگردد. "سُنَّةَ اللهِ الّتی قَد خَلَت مِن قَبلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنّةِ اللهِ تَبدیلاً(۲۳)."[65]

و چون از این جمله که عرض شد مدّعای اهل بهاء معلوم گشت که در حقّ نقطهٔ اولی و جمال ابهی عزّ اسمهما معتقد مقام مهدویّت و قائمیّت و شارعیّتند جواب این مسئله حضرت شیخ را مرقوم داریم که فرموده اند اگر مقام سیّد باب مهدویّت است چرا آن جناب با اینکه می بایست ظاهراً و باطناً غلبهٔ تامّه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند به آن درجه مقهور و مغلوب گردید و بعد شرحی فرموده اند که خلاصهٔ آن اینست که حال قائم موعود را به سایر ائمّهٔ هدی قیاس نتوان نمود زیرا که در احادیث کثیره به ائمهٔ هدی وعدهٔ مظلومیّت داده شده است و لکن به قائم علیه السّلام وعدهٔ مظلومیّت داده نشد بل بعکس ایشان در احادیث متواترهٔ وعدهٔ غلبهٔ تام و تسلّط عام داده شده است.

از این جمله که جناب شیخ نوشته اند معلوم می شود که مستند ایشان احادیث است و بس و ما چون در احادیث نظر نمائیم به صراحت می بینیم که امر به تمامه بر عکس آنی است که جناب شیخ گمان نموده اند. زیرا که احادیث کثیره به صراحت بر مظلومیّت قائم موعود و قتل اصحاب و سفک دماء طاهره و احراق اجساد طیّبهٔ ایشان وارد شده است و در کمال تصریح حضرت خاتم الانبیاء و ائمّهٔ هدی علیهم آلاف التحیّة و البهاء اخبار داده اند که در ظهور قائم امتحانات شدیده ظهور یابد و مصائب کثیره و صعوبات جسیمه معارض و مصادم آن حضرت و اولیای آن حضرت شود. فقرای ارض به حضرتش اقبال جویند و اکابر و امرا از جمال منیرش اعراض نمایند و فقها و علما به عداوتش کمر بندند و ارباب تجبّر و کبریا بر محاربهٔ آن موعود موثور یکتا اتّفاق کنند و چندانکه ارض از دماء مسفوکهٔ اصحاب آن حضرت رنگین شود و انین و حنین عیال و اطفالشان از اکثر اقطار مرتفع گردد.

و خلاصة القول به ظهورش جمیع حوادث و مصائب ایّام ماضیه رجعت نماید و مصاعب و شدائد وارده بر آن حضرت از شدائد انبیای گذشته افزون باشد فاستمع لنتلو علیک شطراً منها لعلّک تهتدی الی الحقّ و تتخذ الی ربّک سبیلاً.

---

[65]. سوره فتح

منها ما رواه المجلسی فی کتاب البحار عن فضیل بن یسار انّه قال سمعت ابا عبدالله علیه السّلام یقول: "اِنَّ قَائِمَنا اِذَا قَامَ استَقبَل مِن جَهَلَةِ النّاسِ أَشَدَّ مِمّا استَقبَلَهُ رَسُولُ اللهِ مِن جُهّال الجَاهِلِیَّةِ فَقُلتُ کَیفَ ذَلِکَ قَالَ اِنّ رَسُولَ الله أَتَی النَّاسَ وَ هُم یَعبُدُونَ الحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ العیدان وَ الخُشبَ المنحُوتَةَ وَ اِنَّ قَائِمَنَا اِذَا قَامَ أَتی النّاسَ وَ کُلّهُم یَتَأَوَّلُ عَلَیهِ کِتَابَ اللهِ وَ یَحتَجّ عَلَیهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللهِ لَیَدخُلَنَّ عَلَیهِم عَدلُهُ جَوفَ بُیُوتِهِم کَمَا یَدخُلُ الحَرُّ وَ القَرُّ." مرحوم مجلسی در کتب بحار از فضیل بن یسار روایت نموده است که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السّلام که می فرمود: هر آینه چون قائم ما ظاهر شود او را پیش آید از مردم جاهل سخت تر از آنچه رسول الله را پیش آمد از جهّال عرب و کفّار جاهلیّت. عرض کردم چگونه خواهد شد یعنی سبب معارضت و معاندت خلق با آن حضرت چیست. فرمود: وقتی که حضرت رسول آمد مردم سنگ و چوب تراشیده شده را می پرستیدند و چون قائم ما قیام فرماید می آید در وقتی که جمیع کتاب خدا را در ردّ او تأویل می کنند (یعنی کفّار جاهلیّت عوام و امّی بودند و معاندین قائم اهل علم و ارباب عمائم خواهند بود و به دست آویز کتاب با حضرتش معاندت خواهند نمود و این معلوم است که عداوت اهل علم سخت تر است و قساوت قلب ارباب عمائم شدیدتر). پس فرمود: امّا به خدا قسم هر آینه عدل قائم در جوف بیوتشان داخل خواهد شد آن گونه که سردی و گرمی داخل بیوت می شود (یعنی امر مبارکش نافذ خواهد شد و به تألیف رسائل ردّیه و تمسّک به شبهات علمیّه ممنوع نخواهد گشت).

و این نکته بسی ظاهر و روشن است که علمای وقت و فقهای عصر که خلق ایشان را واجب الاطاعه می دانند و علی العمیا اجرای اوامرشان را از فروض دینیّه می شمارند اگر این چنین رؤسا بر معارضت قائم قیام نمایند لا شکّ افعالی از شرارت و شراست صدور خواهد یافت که از کفّار جاهلیّت صادر نشده و قساوت قلبها از ایشان ظاهر خواهد گشت که از متوحّشین افریقا ظاهر نگشته خاصّه اگر این رؤسا به جمیع اوصاف دنیّه رذیله موصوف باشند و به خصائص حسد و جهل و حبّ ریاست و قساوت قلب و تکبّر و نخوت و دنائت معروف.

چنانکه حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیّة و الثّناء در این حدیث شریف که مجلسی علیه الرّحمه در بحار روایت نموده است در وصف علمای این روزگار فرموده است که "سَیَأتِی زَمَانُ عَلَی أُمَّتِی لاَ یَبقَی مِن القُرآنِ اِلّا رَسمُهُ وَ لاَ مِنَ الإسلامِ اِلّا اِسمُهُ یُسَمُّونَ بِهِ وَ هُم أَبعَدُ النّاسِ مِنهُ مَسَاجِدُهُم عَامِرَةٌ وَ هِی خَرَابٌ مِنَ الُهدَی فُقَهَاءُ ذَلِکَ الزَّمَانِ أَشَرُّ الفُقَهَاءِ تَحتَ ظِلَّ السَّماء مِنهُم خَرَجَتِ الفِتنَة وَ اِلِیهِم تَعُودُ."یعنی بزودی خواهد آمد بر امّت من زمانی که از قرآن نماند جز نوشتهٔ آن و از اسلام نماند جز اسم آن. به اسم اسلام نامیده می شوند و حال آنکه دور ترند از هر کسی به آن مساجدشان آباد است و لکن از هدایت خراب. فقهای آن

زمان شریر تر فقهائی هستند که در زیر آسمان نمودار گشته اند. فتنه و فریب خلق از ایشان خیزد و اثر آن بدایشان عاید آید.
و منها ورد فی کتاب الکافی فی اوصاف القائم: "عَلَیهِ کمَالُ مُوسَی وَ بَهاءُ عِیسَی وَ صَبرُ أَیُّوبَ فَیَذلُ أَولَیائُهُ فِی زَمانِهِ تَتَهادَی رؤُوسُهُم کَمَا تتَهادَی رؤُوسُ التُرک وَ الدَّیلَم فَیُقتَلُونَ وَ یحرِقُونَ وَ یَکُونونَ خَائِفینَ مَرعُوبِینَ وَ جلینَ تُصبَغُ الأَرضُ بِدِمَائهِم وَ یَفشُوا الوَیلُ وَ الرَّنةُ فِی نِسائِهِم أولَئِکَ أَولِیائی حَقّاً بِهِم أَدفَعُ کُلَّ فِتنَة حِندِسِ وَ بِهِم أَکشِفُ الزَّلازِلَ وَ أَدفَعُ الأَصَارَ وَ الاَغلالَ أُولَئِکَ عَلَیهِم صَلَوَاتُ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَة وَ اولئکَ هُمُ المُهتَدُونَ." و این حدیث لوح فاطمه از احادیث معتبرهٔ مقبولهٔ قدسیّه است که شیخ کلینی رحمة الله علیه کتاب کافی را به ذکر این حدیث مزیّن داشته و حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیّة و البهاء بشارات آن را به لسان حقّ جلّ جلاله بیان فرموده و به حضرت فاطمه علیها سلام الله منسوب داشته. و ترجمهٔ حدیث شریف این است که می فرماید: وجود مبارک قائم موصوف است به کمال حضرت موسی و نورانیّت و جمال حضرت عیسی و شکیبائی و مصابرت حضرت ایّوب پس ذلیل می شوند دوستان او. در زمان او سرهای ایشان را مانند سرهای کفّار ترک و دیلم به هدیه می فرستند و ایشان را می کشتند و می سوزانند و همواره خائف و مرعوب و ترسناک می باشند. زمین از خونشان رنگین می شود و آه و نالهٔ عیالشان بلند می گردد. ایشانند دوستان من به تحقیق که به وجود ایشان هر فتنهٔ شدید مظلم را دفع می فرمایم و تزلزل قلوب و شکوک نفوس را به برکت ایشان زائل می نمایم و اغلال عقائد و اعمال شاقهٔ باطله را از اعناق ناس بر می دارم. بر ایشان است درود و تحیّت پروردگار رحمن و ایشانند راه یافته گان و هدایت شدگان (انتهی).
و چون مضامین این حدیث شریف در کیفیّت مصائب وارده بر قائم موعود و اولیای آن طلعت معبود در کمال وضوح و تطبیق در این ظهور اعظم تحقّق یافت به نوعی که سرهای شهدا را در واقعهٔ نیریز به هدیه فرستادند و اجساد مظلومین را در مازندران و اصفهان و یزد و تربت خراسان و سایر بلدان ایران بعد از کشتن و قطعه قطعه کردن سوزانیدند چندان که زمین از خونشان رنگین شد و حنین و انین عیال و اطفالشان ارتفاع یافت و مقام امنی از شدّت هجوم و مراقبت اشرار بر اخیار و ابرار باقی نماند. و تا شهادتی باشد بر شرارت اعدا و مظلومیّت و حقّیت اولیا و صدق وعود ائمهٔ هدی، جمیع این حوادث در تواریخ داخله و خارجه ثبت گشت. لذا این عبد به ذکر تفصیل و بیان این حوادث عجیبهٔ مدهشه نمی پردازد و رعایة للاختصار به این مقدار که عرض شد اکتفا می نماید و مزید استطلاع را به کتب تاریخیّه محوّل میدارد.
و منها ما رواه المجلسی فی باب سیر القائم و اخلاقه فی کتاب الغیبة من مجلّدات البحار: "عَن بَشِیر النَبّالِ قَالَ قُلتُ لأَبِی جَعفَر عَلَیهِ السَّلامُ اِنّهُم یَقُولُونَ اِنَّ المَهدِی لَو قَامَ لاَستَقَامَت لَهُ الأُمُورُ عَفواً وَ لاَ یُهرَقُ مَحجَمَةُ دَم فَقَالَ کلاَّ وَ الّذِی نَفسِی بِیَدِهِ لَو استَقَامَت لأَحَدٍ

عَفواً لأَستَقَامَت لِرسُولِ اللهِ حِينَ ادمِيَت رُباعيَّتُهُ وَ شُجَّ فِی وَجهِهِ کُلاً وَ الّذی نَفسِی بِیَدِهِ حَتّی نَمسَحَ نَحنُ وَ أَنتُمُ العَرَقَ وَ العَلَقَ ثُمَّ مَسَحَ وَجَهَهُ." یعنی به حضرت ابی جعفر علیه السّلام گفتم مردم می گویند که چون قائم قیام فرماید امور به سلامت و بدون زحمت برای او مستقیم خواهد گشت و بقدر آلت حجامتی خون ریخته نخواهد شد فرمود: حاشا قسم بدان کسی که نفس من در ید قدرت او است اگر امر به سلامت برای کسی راست می آمد هر آینه برای رسول خدا یافته بود و حال آنکه دندانهای مبارکش خون آلود گشت و جبین منیرش شکسته شد. نه، قسم بدانکه نفس من در ید قدرت او است این امر استقامت نخواهد یافت تا ما و شما عرق و خون از جبین خود پاک کنیم پس دست مبارک را بر جبین خود کشید.

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی البحار: " عَن مفضَّل انّه قال قلت لأَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السّلامُ اِنّی أَرجُوا أَن یَکُونَ امرُهُ فی سُهُولَة فَقَالَ لاَ یَکُونُ ذَلِک حَتّی تَمسَحُوا العَرقَ وَ العَلقَ وَ قالَ اِنَّ أَهلَ الحَقُّ لَم یَزالُوا مُنذُ کانُوا فِی شِدّة." مفضّل گوید به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم که امیدوارم امر قائم به سهولت و آسانی غالب شود. فرمود: نخواهد شد تا آنکه از جبین خود عرق و خون را مسح نمائید. و نیز فرمود: اهل حقّ تا بوده اند در سختی و شدّت بوده اند. یعنی امر قائم نیز مانند امر سایر انبیاء و مرسلین و اولیا و مقرّبین مقرون به شدّت و صعوبت خواهد بود و دوستانش مثل شهدای سابقین عرق و خون را از چهره مسح خواهند نمود.

و منها ما رواه المجلسی علیه الرّحمة فی البحار فی باب التمحیص: "عن البزنطی عن ابی الحسن علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ أَمّا وَاللهِ لاَ یَکُونُ الّذِی تَمدُّونَ اِلَیهِ أَعیُنَکُم حَتّی تُمَیّزُوا وَ تُمَحَّصُوا وَ حَتّی لاَیَبقَی مِنکُم اِلّا الأَندَرَ ثُمَّ تَلاَ" أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَکُوا وَلَمَّا یَعْلَمِ اللَّـهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنکُمْ وَیَعْلَمَ الصَّابِرِینَ."[66] "

و مقصود از حدیث شریف اینست که بزنطی از ابی الحسن علیه السّلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: هر آینه بخدا قسم، نخواهد شد آنچه شما چشم بدان دوخته اید (یعنی ظهور قائم و اصلاح عالم) تا آن زمان که جدا شوید و خالص گردید و تا نماند از شما مگر اندک تر و نادرتر. پس (این آیهٔ مبارکه را) تلاوت فرمود: (که خداوند تبارک و تعالی به اهل اسلام می فرماید) آیا گمان کرده اید که واگذاشته خواهید شد و حال آنکه هنوز مجاهدین و صابرین از شما عند الله معلوم و ممتاز نشده است.

و مقصود امام علیه السّلام از تلاوت آیهٔ مبارکه این بوده که بزنطی را آگاه فرماید که ظهور قائم موعود بر وفق آمال کاذبه و

---

[66]. سورهٔ توبه (برائت) (۹)، آیه ۶ و سورهٔ آل عمران (۳)، آیه ۴۲، (مأخوذ از این دو آیه متشابه)

عقائد باطلهٔ خلق نخواهد بود که آن حضرت ظهور خواهد نمود و هر تن پروری را فرمانروای کشوری و هر طالب ثروتی را مالک ناحیتی خواهد فرمود. بل ظهور آن حضرت سبب نزول مصائب و بلایا است تا صادق از کاذب جدا شود و صابر از جزوع امتیاز یابد. مصداق آیهٔ مبارکهٔ "مَّا كَانَ اللَّـهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ... (۱۷۹)"[67] ظاهر و هویدا گردد.

چنانکه در همین باب مجلسی مرحوم حدیثی دیگر از حضرت رضا علیه السّلام روایت نموده است که آن حضرت به همین بزنطی فرمود: "اِنَّ هَذَا الأَمرَ لَیسَ یَجِیءُ عَلَی مَا یُرِیدُ النّاسُ اِنّمَا هُوَ أَمرُ اللهِ وَ قَضَائُهُ." یعنی امر قائم بر وفق ارادهٔ ناس نخواهد شد زیرا که آن امر الهی است و قضای او. لعمر الله همین کلام امام علیه السّلام انسان لبیب مدرک را کفایت می نماید و بر عظمت وعید شدید "... فَاعفُوا وَ اصفَحُوا حَتّی یَأتِیَ اللهُ بِاَمرِهِ ... (۱۰۹)"[68] مطّلع و آگاه می فرماید و لکن هیهات که در قلوب قاسیه اثر نماید و موجب زوال آمال باطله و شبهات واهیهٔ اهل ضلال گردد.

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی باب التمحیص عن حسن ابن علی علیهما السّلام: "اِنَّهُ قَالَ لاَ یَکُونُ الأَمرُ الّذِی یَنتَظِرُونَ حَتّی یَبرَأَ بَعضُکُم مِن بَعضٍ وَ یَتفُلَ بَعضُکُم فِی وُجُوهِ بَعَض وَ حَتّی یَلعَنَ بَعضُکُم بَعضاً وَ حَتّی یُسمّیَ بَعضُکُم بَعضاً کَذّابِینَ." یعنی امام همام حسن بن علی علیه السّلام فرمود: نخواهد شد امری که شما منتظر آن هستید مگر اینکه این بلایا و امتحانات شدیده ظاهر شود که بعضی از شما از بعض دیگر تبری جویند و جمعی از شما در روی جمعی دیگر آب دهان اندازند و تا آنکه گروهی از شما گروهی دیگر را لعن کنند و قسمتی از شما قسمتی دیگر را کذّاب و دروغگوی نامند.

و این نکته از آفتاب روشن تر است که اگر قائم موعود بر وفق مرام خلق جاهل ظاهر شود هرگز سنّت تمحیص و ابتلا که از سنن حتمیّه خداوند تبارک و تعالی است تحقّق نیابد و این حوادث ممیّزه که امام علیه السّلام به مختصری از آن اشارت فرموده است ظاهر نگردد.

این است که بر وفق حدیث مذکور در همین کتاب و همین باب از جابر جعفی روایت نموده است که به حضرت ابی جعفر علیه السّلام گفتم: "مَتَی یَکُونُ فَرَجکُم قَالَ هَیهَاتَ هَیهَاتَ لَایَکُونُ فَرَجُنَا حَتّی تُغربَلُوا ثُمَّ تُغَربَلُوا ثُمَّ تغَربَلُوا حَتّی یَذهَبَ الکَدَرُ وَ یَبقَی

---

[67]. سورهٔ آل عمران (۹)

[68]. سورهٔ بقره (۲)

الصَفوُ." یعنی پرسیدم از امام که فرج و گشایش شما کی خواهد بود فرمود: هیهات هیهات نخواهد بود فرج ما تا آنکه بیخته شوید پس بیخته شوید پس باز بیخته شوید تا مکدّر باطل برود و صافی خالص بماند. و تکرار لفظ "تغربلوا" در حدیث شریف سه مرتبه و تعقیب آن به لفظ "ثم" که دالّ بر تراخی است مشعر به سه امتحان و افتنان است در امرالله و چه نیک تحقّق یافت چو نخست خلق به ظهور نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی ممتحن و مفتتن شدند و سپس به ظهور جمال اقدس ابهی جلّ ذکره الاسمی در موقع تمحیص و افتتان واقع گشتند تا خبیث از طیب جدا شد و ردی از جیّد امتیاز یافت، پس چون به ارادهٔ حیّ قدیر صریر قلم اعلی ساکت شد و نسیم لقا راکد و شمس جمال ابهی غارب گشت و نیّر میثاق در قطب آفاق اشراق فرمود امتحان ثالث هویدا شد و افتتان آخر نمودار گشت. ید قدرت از مقاصد فاسدهٔ جمعی حسود پرده بر گرفت و مکنونات صدور به ارادهٔ ربّ غیور ظهور یافت. ثابت از زائل پدید آمد و محقّ از مبطل ممتاز شد و راسخ از متزلزل دوری جست و مضمون حدیث شریف کاملاً ظاهر و متحقّق گشت.

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی البحار و فی باب خصائص القائم علیه السّلام: "عَن أَبانِ بنِ تَغلَبَ أَنّهُ قَالَ سَمِعتُ أَبَا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السّلامُ یَقُولُ اِذَا ظَهَرَت رَایَةُ الحَقُّ لَعَنهَا أَهلُ الشَّرقِ و الغَربِ."

و منها ما ورد فی هذا الکتاب و هذا الباب ایضاً عن منصور بن حازم عن ابی عبدالله علیه السّلام: "اِنَّهُ قَالَ اِذَا رُفِعَت رَایَةُ الحَقُّ لَعَنَها أَهلُ الشَّرقِ و الغَرب." یعنی حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون رایت حقّ بلند شود و علم الهی ارتفاع یابد اهل مشرق و مغرب بر او لعنت کنند و از او تبری جویند.

و این حدیث به صراحت دلالت کند که ظهور آن حضرت بر خلاف معمول و معتقدات جمیع اهل عالم باشد چندانکه مورد لعنت و تبرای جمیع اهل عالم شود. و نیک شبیه است این حدیث شریف بدانچه حضرت عیسی روح من سواه فداه به اصحاب خود فرمود که "پس از من جهان با شما دشمنی خواهد نمود زیرا که شما فرزندان این جهان نیستید." بلی، طالب راحت را با طالب شهادت قرابتی نیست و اهل دنیا را با طلّاب هدی شباهتی نه. علامت اینان تواضع است و رحمت و رأفت، و امارت آنان قساوت است و عداوت و خشونت. برهان اینان کلام خداست و برهان آنان سیوف اشقیاء گلگونهٔ رخسار اینان خون رنگین است و داغ جبین آنان ظلم مبین. بیان اینان نصیحت است و پند و موعظت، و کلام آنان افترا است و کذب و سب و لعنت. اجلّ مقاصد اینان بلوغ به رتبهٔ شهادت است و اعظم آمال آنان وصول به منصب و تقرّب اولیای دولت. این الثری من الثریّا و این الضّلالة من الهدی.

و اگر جناب شیخ به علاماتی که ائمهٔ هدی علیهم اطیّب التحیّة و الثّناء در اوصاف مؤمنین و اصحاب قائم بیان فرموده اند رجوع

نمایند بر صدق این عرائض شهادت خواهند داد و خود را از جمیع اوهام مضلّهٔ غافلین فارغ و آزاد خواهند ساخت.
مثلاً در حدیث علی ابن مهزیار که در ضمن احادیث وارده در تعیین محلّ ظهور در فصل کیفیّت استدلال به احادیث بدان اشارتی شد در بیان اوصاف اصحاب مهدی موعود چنین می فرماید: "هُم معشَرٌ یَطلُعُونَ بِمخَائِلِ الذّلّةِ وَ الاستِکَانَةِ وَهُم عِندَ اللهِ بَرَرَةُ أَعِزَّاءُ یَبرُزُونَ بِأَنفُس مَختلُّةَ مُحتاجَة وَهُم أَهلُ القِنَاعَةِ وَ الاعتِصَامِ اِستَنبَطُوا الدّینَ فَوَازَروهُ عَلَی مُجَاهِدَةِ الأضدادِ خَصَّهُمُ اللهُ بِاحتِمَالِ الضَّیم فِی الدّنیَا لِیَشمَلَهُم اِتّسَاعُ العِزّ فِی دارِ القَرَارِ وَ جَبَلَهُم عَلَی خَلائِق الصَّبرِ لِتَکُونَ لَهُمُ العَاقبَةُ الحُسنَی وَ کِرَامَةُ حُسنِ العُقبی."
یعنی اصحاب قائم گروهی هستند که با وصف ذلّت و پریشانی ظاهر می شوند و حال آنکه نزد خداوند از اجلّهٔ ابرارند و اعزّهٔ اخیار. به سمت فقر و بی چیز آشکار می گردند و حال آنکه اهل قناعتند و معتصم به حبل مصابرت. دقائق دینیّه را استنباط کنند و در حالت مجاهدهٔ با اضداد، دین را نصرت نمایند. خداوند ایشان را به تحمّل شدائد دنیا مخصوص فرموده است تا وسعت عزّت آخرت شامل حال ایشان شود و بر اخلاق صبر و تحمّل بلایا مجبول داشته است تا حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب ایشان گردد.
و این احادیث مذکوره کلّ مؤیّد است به تصدیق کتاب مجید و قرآن حمید به خلاف آنچه دیگران گمان کرده اند و ابداً شاهدی در کتاب بر وفق عقائد موهومهٔ خود ندارند، زیرا که حقّ جلّ جلاله در قرآن شریف تصریح فرموده است که رجع مانند بدء باشد و سنّت الهیّه در ارسال رسل و تشریع شرائع تغییر نپذیرد چنانکه در سورهٔ اعراف می فرماید: "کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ(۲۹) فَرِیقًا هَدَیٰ وَفَرِیقًا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ اللَّـهِ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ(۳۰) یعنی چنانکه بدء تشریع و ایجاد دیانت شما شد عود و رجعت نیز بدین گونه باشد که گروهی هدایت یابند و فریقی گمراه گردند زیرا که شیاطین را اولیا و دوستان خود اخذ نمایند و چنان گمان کنند که از اهل هدایت باشند.
و این آیهٔ مبارکه صریح است بر اینکه در ایّام رجعت نیز مانند ایّام ظهور حضرت رسول مردم جاهل به علمای خود متوسل شوند و شیاطین انس را که همواره راهزن و گمراه کنندهٔ خلق بوده اند دوستان و خیرخواهان خود شمارند و از ایمان و اذعان به مظهر امرالله اعراض کنند و در عین گمراهی و ضلالت خود را مؤمن و مهتدی محسوب دارند.
و همچنین آیهٔ کریمهٔ که در سورهٔ یونس می فرماید: "فَهَلْ یَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَیَّامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ(۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا کَذَٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِینَ(۱۰۳)." و این آیهٔ مبارکه صریح بر اینکه جز بر سنن

ظهورات گذشته نباید منتظر بود و هرگز در هیچ وقت جز آنچه در ایّام ماضیّه مجرّب گشته است ظهور نخواهد نمود. زیرا که می فرماید: آیا منتظرند این قوم که جز بر روش ایّام گذشتگان ظهور یابد. یعنی پیوسته سنّت الهیّه در امتحان خلق چنین بوده و خلق نیز در معارضهٔ مظاهر امر الله چنین بوده اند. پس بر سبیل تبکیت و توهین می فرماید: بگو منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرینم. یعنی این آرزو هرگز محقّق نخواهد شد که حقّ جلّ جلاله سنّت خود را در کیفیّت ارسال رسل و امتحان خلق تغییر دهد و مظاهر امرالله را بر وفق عقاید و آمال خلق ظاهر فرماید. "سُنَّةَ اللَّـهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا (۲۳)."[69]

و کذلک آیهٔ مبارکهٔ "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(۳۰)."[70] و این آیه نیز صریح است بر اینکه هرگز نخواهد شد که یکی از مظاهر امر الله ظهور فرماید و مورد استهزا و معارضه اشرار نگردد.

و گمان نفرمائی که با وجود ظهور مقاصد الهیّه از این آیات مبارکه این عبد بدون مستند آن را بر حوادث ایّام ظهور قائم موعود و معارضهٔ خلق با آن طلعت محمود تفسیر می نماید. اگر در فصل رجعت از مجلّد غیبت از کتاب بحار رجوع نمائی ملاحظه خواهی نمود که ائمهٔ هدی سلام الله علیهم خود این آیات را بر ظهور آن حضرت تفسیر فرموده اند چنانکه در همین باب روایت نموده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین بر منبر کوفه فرمود: "اِعلَمُوا أَنَّ الأَرضَ لاَ تَخلُو مِن حُجَّة لِلهِ وَ لَكِنَّ اللهَ سيَعمِى خَلقَهُ مِنها بِظُلمِهم وَجَورِهِم وَ اِسرَافِهم عَلَى أَنفُسِهِم وَ لَو خَلَتِ الأَرضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِن حُجَّة لِلهِ لَسَاخَت بِأَهلِهَا وَ لَكِنَّ الحُجَّة يَعرِفُ النّاسَ وَهُم لاَ يَعرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعرِفُ النّاسَ وَهُم لَهُ مُنكِرُونَ ثُمَّ تَلَى "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ." یعنی بدانید که زمین از حجّت خداوند خالی نماند و لکن خداوند خلق را به سبب ظلم و جور و اسرافشان از معرفت حجّت محروم می فرماید و اگر زمین از حجّت الهی ساعتی خالی ماند هر آینه با اهلش فرو رود ولی حجّت می شناسند خلق را و خلق او را نمی شناسند چنانکه یوسف می شناخت خلق را و خلق منکر او بودند پس این آیه را تلاوت فرموده: "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(۳۰)"[71] یعنی زهی حسرت بر عباد که نخواهد

---

[69]. سورهٔ فتح (۴۸)

[70]. سورهٔ یس (۳۶)

[71]. ایضاً

آمد بر ایشان رسولی الّا آنکه حضرتش را مورد تمسخر و استهزاء نمایند.
و بر وفق آیهٔ مذکوره نیز در سورهٔ حجر فرموده است: " مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(١١) كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ(١٢) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (١٣)" یعنی این نخوت و کبریا و معارضهٔ با مظاهر امرالله که از سنن اوّلین و اخلاق سابقین شناخته شد همچنان این رشته در قلوب مجرمین کشیده خواهد شد و همان شرارت و استهزاء و سخریّت از لاحقین نسبت به مظاهر امرالله ظهور خواهد یافت. کذلک آیهٔ مبارکهٔ "مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ(٢) "[72] بر مطالب مذکوره به صراحت دلالت می نماید، زیرا که می فرماید: نخواهد آمد ذکری تازه از جانب پروردگار الّا چون بشنوند به لهو و لعب خود مشغول گردند و به سخریّه و استهزاء مبادرت کنند.
و بالجمله چون آیات مذکوره در قرآن مجید نزول یافت لهذا حضرت خاتم انبیاء اخبار فرمود که آنچه از امم سابقه ظهور یافته از امّت اسلام نیز ظهور یابد و دین الهی در رجع مانند بدء بقلّت اهل و غربت مبتلا گردد چنانکه مجلسی علیه الرّحمه در باب سیر و اخلاق قائم از غیبت بحار از ابی بصیر روایت نموده است: "أَنَّهُ قَالَ قُلتُ لأَبِی عَبدِاللهِ عَلَیهِ السّلامِ أَخبِرنِی عَن قَول أَمیرِ المُؤمِنینَ أَنَّ الإِسلامَ بَدَأَ غَرِیباً وَ سَیَعُودُ غَرِیباً کَمَا بَدَأَ فَطُوبَی لِلغُرَبَاءِ فَقَالَ یَا ابَا مُحَمّد اِذَا قَامَ القَائِمُ عَلَیهِ السَّلامُ استَأنَفَ دُعَاءً جَدِیداً کَمَا دَعَا رَسُولَ اللهِ." یعنی ابو بصیر گفته است که از حضرت صادق پرسیدم معنی قول امیرالمؤمنین علیه السّلام را که فرموده است اسلام از اوّل غریب و غیرمعروف و قلیل الاتباع ظاهر شد و زود باشد که بدین غربت رجعت کند وعود آن عیناً مانند بدء گردد. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: یا ابا محمّد چون قائم علیه السلام ظاهر شود دعوتی تازه از سرگیرد و امری جدید ادّعا فرماید هم چنانکه رسول خدا به دعوت جدیده قیام فرمود و امر جدید احداث نمود.
و این حدیث:"الإِسلامَ بَدَأَ غَرِیباً وَ سَیَعُودُ غَرِیباً کَمَا بَدَأَ فَطُوبَی لِلغُرَبَاءِ" و حدیث:"لَتَسلُکُنَّ سُنَنُ مَن قَبلَکُم شِبراً فَشِبراً وَ ذرَاعاً فَذِرَاعاً"، از احادیث متفق علیه بین اهل تشیّع و اهل تسنّن است زیرا که وارد از حضرت خاتم الانبیاء و مترجم آیات مذکوره است واین گونه حدیث بین الاحادیث در رتبه اولی است و محل اعتماد ووثوق اولی النهی.
و اگر انسان بصیر در این نکته تأمّل نماید که سبب اعراض اهل اسلام از قائم موعود و شبهات ایشان در ردّ آن طلعت معبود عیناً وسائل و شبهات یهود است در ردّ حضرت عیسی، بر معنی آیات و احادیث مذکوره پی برد و بر بحار معانی مودعه در کلمات

[72]. سورهٔ انبیاء (٢)

ابرار اطلاع یابد زیرا چنانکه اهل اسلام منتظر قائم موعودند کذلک یهود منتظر مسیح موعود بودند والی یومنا هذا منتظرند و چنانکه بشارات ظهور قائم در قرآن و احادیث اهل بیت طهارت مذکور است کذلک بشارات ظهور مسیح در تورات و رسائل انبیای بنی اسرائیل مصرّح و مسطور و چنانکه علمای اسلام به لفظ غلبه تامّه که در حق قائم وارد شده است فریفته و ممتحن گشتند و از معنی حقیقی قدرت و غلبه که به افصح بیان در کتاب مستطاب ایقان نازل و مفسّر شده غافل شدند و بدین سبب در غایت جرآت بر سفک دم اطهر نقطه اولی عزّاسمه الاعلی که به مظلومیت کبری ظاهر گشت متفق گشتند و جمیع انواع ظلم و شرارت را در حقّ آن حضرت و اهل ایمان معمول داشتند کذلک یهود پس از ظهور حضرت عیسی علیه اطیّب التحیّة و الثّنا به معنی سلطنت وغلبه تامّه که از لفظ مسیح مفهموم است فریفته و ممتحن گشتند و از معنی حقیقی سلطنت و غلبه آن روح الهی غافل و زاهل شدند و در غایت جرآت در ردّ آن حضرت و وجوب قتلش متّفق گشتند. زیرا که مسیح در لغت عبریّه به معنی پادشاه یهود است و وارث تاج وتخت داود، لهذا در بشارات وارده در کتب انبیاء مصرّح بود که مسیح وارث تحت داود گردد و دارای عصای سلطنت یهود باشد و بر مشرق ومغرب غالب شود و زمین را از ظلم و شرارت پاک فرماید وشریعت مقدّسه نازله در تورات را بر عالم جاری نماید. این بود که چون حضرت عیسی علیه اطیّب التحیّة والثّناء به سمت مظلومیّت کبری و فقر و مسکنت عظمی ظاهر شد ودر اوّل وهله آداب سبت و طلاق را که اعظم احکام دینیّه و ضروریّه یهود بود منسوخ داشت و آدابی تازه و شریعتی جدید تشریع فرمود، لهذا یهود در غایت اطمینان به عقاید خود بر تکذیب آن حضرت متّفق شدند و غایت ظلم و اهانت را در حقّ آن حضرت و اصحاب آنحضرت روا داشتند بلکه چنانکه در انجیل مقدّس مذکور است قتل و سفک اصحاب آن حضرت را موجب ثواب و سبب اجر عندالله دانستند و اخیراً مظلومیّت اتباع حضرت عیسی و گرفتاری ایشان به ظلم و شرارت اعدا قریب سیصد سال امتداد یافت و در این مدّت مدیده در جمیع بلاد و ممالک دماء ایشان در معرض سفک و اموالشان در معرض نهب و عیالشان در معرض اسر بود تا آنکه در سنهٔ ۳۱۶ میلادیّه قسطنطین کبیر قیصر روم به شرف نصرانیّت مشرّف شد و از دیانت وثنیّه خارج گشت و دیانت مسیحیّه را رونق و آسایشی نوعاً حاصل آمد.

و چون شخص بصیر در این جمله تدبّر نماید سرّ آیهٔ کریمهٔ "... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ(۲۹)"[73] را دریابد ومعنی حدیث "لَتَسلُكُنَّ سُنَنُ مَن قَبلَكُم" را بفهمد و حقیقت قیام روح الله را بعد از ظهور قائم ادراک کند و بر سبب اعراض اهل اسلام از این امر الهی مطّلع و

[73]. سوره اعراف (۷)

آگاه گردد. و چه نیک شبیه است نیز عقائد شیعه در شهر جابلقا و جابرصاء به اعتقاد یهود به شهر بنی موسی. و چگونگی این نکتهٔ ظریفه بر سبیل اختصار این است که چون در فقرهٔ دهم از اصحاح چهل و نهم از سفر تکوین از اسفار تورات مقدّس وارد شده است که عصای سلطنت از سلالهٔ یهودا ساقط نخواهد شد تا آنگاه که شیلو یعنی مسیح موعود بیاید و چون سلطنت یهود پس از ظهور حضرت عیسی و غلبهٔ طیطوس قیصر رومانی بر قدس شریف زائل شد و اتباع آن حضرت بر صدق مسیحیّت حضرت عیسی به این آیهٔ تورات استدلال نمودند. لذا علمای یهود برای اسکات امّت و ردّ دلیل نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی آن را نداند شهری بزرگ موجود است و امّت کثیری از یهود در آن ساکنند و مَلِک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است ودر گرد این مدینه نهری کبیر از رمل روان است که به این سبب کسی دخول وخروج از آن نتواند و این رمل پیوسته جاری باشد تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود، آن وقت این نهر نیز سکون یابد و امّت یهود آن روز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند و شریعت موسویّه را به قوّت سیف بر عالم جاری کنند و به این خرافت علمای یهود بنی اسرائیل را معتقد و متقاعد داشتند و قریب هزار و ششصد سال از شریعت الهیّه محروم کردند.

و هکذا علمای شیعه این امّت بیچاره را به همین اوهام معتقد کردند که حضرت حجّت بن الحسن العسکری سلام الله علیهما اینک در شهر جابلقا است اولاد بسیار وزوجات عدیده برای حضرتش در این شهر موهوم ثابت کردند و عساکر بی حد ومهمّات لاتحصی و لاتعد برای جنابش در این ارض معد وآماده داشتند و احادیث کثیره و روایات عدیده در کتب خود در اثبات وجود این شهر ثبت نمودند که فلان از ثقات ملّت شیعه در این شهر به خدمت حضرت قائم مشرّف شد و فلان عالم که از افاضل اثنی عشریّه است در این مدینه به رؤیت آنحضرت سرافراز گشت.

و خلاصة القول این ملّت بیچاره را قریب هزار سال به این اوهام و خرافات خوش دل داشتند تا آنکه طلوع آفتاب ربّانی این اوهام ظلمانی را زائل نمود و تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا موجب ثبوت بطلان این خرافات گشت وسیل تقدّم علوم ومعارف بنیان شهر بن موسی وشهر جابلقا را منهدم ساخت فاعتبروا یا اولی الابصار.

و بالجمله چون بر این مسئله اطّلاع کامل یافتی که احادیث کثیره که مؤیّد است به آیات قرآن مجید به صراحت وارد شده است که قائم موعود به وصف مظلومیّت کبری ظاهر شود وکذلک احادیث کثیره وارد است که امر آن حضرت بر عالم غالب شود و خداوند عالم را به سبب آن حضرت از قسط و عدل مملّو فرماید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد در این صورت بر اهل علم چاره نمی ماند جز آنکه الفاظ غلبه و سلطنت وقدرت و امثالها را جمعاً للاحادیث و تطبیقاً لکتاب الله بر سلطنت و غلبهٔ

روحانیّه وقدرت و احاطهٔ دینیّه حمل نمایند چه امری ظاهر است که اگر این الفاظ سلطنت وقدرت و غلبه و امثالها را بر قدرت و غلبهٔ ظاهریّه که هرگز مقبول حقّ و اولیای اونبوده است حمل نمائی بر ردّ احادیث کثیره که صریح است بر مظلومیت قائم و مؤیّد است به آیات قرآن مجبور گردی.
و اگر چنانچه در کتاب مستطاب ایقان با حسن قول و ابلغ بیان تفسیر فرموده اند این الفاظ را بر غلبهٔ روحانیّه واحاطهٔ دینیّه که لازال سنّت الهیّه بوده است حمل نمائی هیچیک از احادیث رد نشده و قاعدهٔ جمع بین الاحادیث که مسلک افاضل علما است در تطبیق احادیث رعایت گشته.
و این مقدار که عرض شد من باب مجامله وتوسیع نطاق ادلّه و تکلّم به لسان قوم است که اهل ادراک دریابند که معارضین این امر اعظم از قوانین علمیّه خود غافلند و از قواعد اصولیّه ثابته زاهل والاّ اهل بهاء از این ادلّه واهیّه مستغنیند و از این حبال بالیه متبرّی. حقّ جلّ جلاله را به نفسه غالب دانند و کلمهٔ الهیّه را به شخصها نافذ شناسند وظهور حقّ را به غیر حقّ جلّ و علا محتاج ندانند و مؤیّد به شدید القوی را به مصائد اهل هوا مفتقر نشمارند.
مثلاً اگر ارباب بصارت ملاحظه نمایند که کلمهٔ مقدّسه حضرت عیسی به نفوذ ذاتیّهٔ خود بر اروپا غالب شد نه به شهادت حضرت موسی، و حضرت رسول به قوّت قرآن برعربستان و ایران وترکستان و افریقا غلبه یافت نه به شهادت تورات و انجیل، توانند بر قوّت کلمهٔ الهیّه مطّلع گردند و برغنای صاحب ظهور آگاه شوند ولکن هیهات که هر اعمشی این نکات دقیقه را ببیند و هر اخفشی برؤیت این حقایق خفیّه بینا گردد.
و مرا عجب آمد از این کلام جناب شیخ که در غایت جرأت نوشته است که هرگز وعدهٔ غلبهٔ تام در حقّ أئمه علیهم السّلام داده نشده است. نمی دانم آیهٔ مبارکهٔ "وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳)"[74] به چه دلیل شامل حال ائمه هدی نیست. آیا در این آیهٔ مبارکه به صراحت وعدهٔ غلبهٔ تامّه به جند الهی داده نشده است و یا به اعتقاد جناب شیخ در دین اسلام جندی از ائمهٔ هدی اقوی و اولی بوده است و یا آنکه جناب شیخ احادیث را از قرآن معتبرترشمرده اند و خود را محتاج به کتاب الهی ندانسته اند و یا آنکه به خلاف اجماع علما تمسّک به احادیثی را که مخالف صریح قرآن است جایز شمرده اند.
و عجب تر اینکه جمال اقدس ابهی عزّ اسمه الاعلی در کتاب مستطاب ایقان به همین آیهٔ مبارکه بر معنی غلبه و سلطنت حقیقیّه

[74]. سوره صافات (۳۷)

استدلال فرموده اند و این سلطنت و قوّت و غلبه را به احسن وجه در حقّ سیّد الشهدا علیه الاف التحیّة و الثناء ثابت نموده اند و جناب شیخ ابداً از این آیهٔ مبارکه ذکری نکرده وبر وفق اعتقاد خود که غلبه را غلبه ظاهریّه ملکیّه می داند سبب انصراف این آیه را از ائمهٔ هدی معلوم نداشته. آیا در این صورت حقّ با مناظر بابی[75] ایشان نیست که ایشان را ثانیاً به مراجعت مطالعه ایقان امر نموده و به تکرار نظر تأکید کرده است. و بر وفق آیهٔ مذکوره در مقام دیگر فرموده است: "إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (٥١)."[76] یعنی هر آینه البتّه نصرت خواهیم فرمود پیغمبران خود را و هَم اهل ایمان را در این حیات دنیا و کذلک روزی که شهدا قیام می نمایند. و این آیهٔ مبارکه صریح است بر اینکه انبیاء و مرسلین و ائمه و مؤمنین کلّ منصورند در این دنیا به نصرت الهیّه و غالبند به غلبه روحانیّه. در این صورت چاره نیست جز آنکه جناب شیخ یا الیعاذ بالله ائمهٔ هدی را از اوصاف جندیّت و ایمان خارج دانند و یا وعود الهیّه را که به لفظ تأکید مؤکد فرموده است وافی نشمرند و یا آنکه نصرت و غلبه و امثالها را که در حقّ ائمهٔ هدی وارد شده است به نصرت و غلبهٔ روحانیّه و نفوذ کلمه چنانکه در ایقان نازل شده است تفسیر نمایند.

و اعجب از کلّ این است که جناب شیخ مدّعی ورود اخبار کثیرهٔ متواتره شده اند. و این عبد متحیّر است که در این مقام چه گوید و چه نویسد که مبیّن حقیقت حال گردد و سبب رنجش ایشان نشود. چه اگر بگوید که جناب شیخ معنی حدیث متواتر را نفهمیده اند که چنین ادّعای بی اصلی نموده اند البتّه موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد و اگر بگوید معنی حدیث متواتر را فهمیده اند و معذلک چنین ادّعائی کرده اند باید نسبت مغالطه و کذب به ایشان دهد و این نیز مخالف شأن کتابت است و آداب صحافت، لهذا چاره نیست جز اینکه در این مقام معنی حدیث متواتر را واضح داریم و حکم جناب شیخ را به ارباب علم و انصاف واگذاریم.

بر مطالعه کنندگان این دفتر مخفی نباشد که علمای اسلام خبری را که مخبر از قول و یا فعل و یا تقریر رسول الله علیه السّلام باشد حدیث گویند و علمای شیعه بر آن افزوده اند قول و فعل وتقریر ائمهٔ علیهم السّلام را و اهل سنّت بر آن افزوده اند قول و فعل و تقریر صحابه رضی الله عنهم را. پس حدیث به اصطلاح علمای شیعه خبری است که مخبر باشد از قول و فعل و تقریر حضرت رسول و یا یکی از ائمهٔ علیهم السّلام و این معلوم است که بعد از انقضای ایّام حضرت رسول و ائمهٔ این خبر به توسّط

---

[75]. مناظر بهائی

[76]. سوره غافر(مؤمن) (۵)

روات به عباد خواهد رسید.
در این صورت علما فرموده اند که اگر راویان این احادیث به حدّی بسیار باشند که عادةً تواطؤ و اتفاقشان بر کذب محال باشد آن را حدیث متواتر گویند. مثلاً اگر هزار نفس که مستمع بداند اینها یکدیگر را ندیده اند و با یکدیگر متّفق نشده اند خبری دهند البتّه این خبر مفید قطع باشد و از ادلّه قطعیّه محسوب گردد و اگر حدیثی عدد روات آن به حدی باشد که عادة اتفاقشان بر کذب محال نباشد آن را خبر آحاد گویند و خبر واحد مفید ظن باشد و از ادلّه ظنیّه محسوب گردد مگر اینکه مؤیّد به قرینه قطعیّه خارجیّه باشد. و علمای شیعه متفقند بر اینکه ادلّه ظنیّه مثل خبر واحد در مسائل اصول دین حجیّت ندارد و قابل استدلال به آن نباشد مگر اینکه مؤیّد به آیتی از آیات قرآن که از ادلّه قطعیّه است گردد.
پس چون معنی حدیث متواتر معلوم شد معروض می دارم که علمای اسلام متفقاً از شیعه و اهل تسنّن تحقّق حدیث متواتر را به دو شرط مشروط فرموده اند.
شرط اوّل این است که مخبر عنه محسوس باشد مثلاً هزار نفس و یا پانصد نفس ویا صد نفس لا اقل خبر دهند که از حضرت رسول علیه السّلام این کلام را شنیدیم ویا از آن حضرت این فعل را دیدیم، این خبر حدیث متواتر باشد. و اگر صد هزار نفس مثلاً از امری عقلی و غیر محسوس خبر دهند مثل اینکه صفات الله عین ذات است و یا خارج ذات و یا اینکه مثلاً رتبهٔ نبّوت اعظم است یا رتبهٔ رسالت و یا اینکه امام واجب العصمت است یا نیست البتّه این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نگردد زیرا که تطرق خطا در امور عقلیّه اقرب است از امور حسیّه. و این شرط از شروط متّفق علیه است که احدی از علما در آن اختلاف نکرده اند و وجود آن را در تحقّق تواتر شرط لازم دانسته اند.
شرط ثانی این است که شمارهٔ روات در جمیع طبقات به حدّ تواتر بالغ باشد چه ظاهر است که مردم این زمان شرف خدمت حضرت رسول و ائمهٔ علیهم السّلام را در نیافته اند و خود به سمع خود خبری از آن حضرت نشنیده اند و لابد باید اخبار ایشان به دَه واسطه و یا اکثر به این خلق رسد پس ناچار باید جمیع این وسایط به حدّ تواتر بالغ باشد. مثل اینکه صد نفس که یکدیگر را ندیده اند وبا هم در نقل این خبر متّفق نشده اند روایتی نمایند از صد نفس دیگر که آنها نیز به همین وصف عدم تواطؤ موصوف باشد و آن صد نفس از صد نفس دیگر و هکذا تا برسد به رسول خدا یا ائمهٔ هدی در این صورت تواتر محقق گردد و خبر مفید قطع باشد ولکن اگر صد نفس از پنج نفس و یا ده نفس روایت کنند و این پنج نفس و یا ده نفس از حضرت رسول علیه السّلام روایت نمایند البتّه این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نگردد. چه عادةً محال نیست که پنج نفس و یا ده نفس بر جعل خبر

دروغی متّفق گردند و بر روایت بی اصلی متواطئ شوند.
وخلاصة القول این دو شرط از شرائطی است که جمیع علما من غیر اختلاف در تحقّق حدیث متواتر لازم دانسته اند و در رعایت آن غایت اهتمام را مرعی داشته اند. پس چون بر معنی حدیث متواتر اطلاع یافتی توانی دریافت که جناب شیخ در اثبات مدّعای خود به یک حدیث متواتر که جمیع طبقات روات آن تا برسد به حضرت رسول و یا ائمهٔ علیهم السّلام به حدّ تواتر بالغ باشد میتوانند استدلال نمایند و از عهده بر آیند ویا نمی توانند تا چه رسد به احادیث کثیرهٔ متواتره. بلی، مگر مرثیه های جوهری و مقبل وامثالهما را حدیث تصوّر کرده باشند و کثرت کتب روضه خوانان را خبر متواتر گمان نمایند. ما از همهٔ مطالب دینیّه گذشتیم اگر جناب شیخ توانستند به یک حدیث متواتر در اثبات یک مسئله از مسائل اصلیّهٔ مذهب اهل سنّت و جماعت و یا مسئله ای از مسائل اصولیهٔ مذهب تشیّع مثل اینکه حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السّلام فرزندی داشت است بیاورند ما باقی مطالب ایشان را قبول می نمائیم و بر دقّت نظر ایشان اذعان و اعتراف می کنیم.
اگر انسان بصیری در احادیث میلاد حضرت محمّد بن الحسن علیه السّلام که مبنای مذهب شیعه بر او است رجوع نماید مکشوفاً مشاهده می کند که جماعت شیعه به حدیث یک زن و یک خادم مجهول الحال در چنین مبحث مهمّی اکتفا نموده اند و در مسئله امامت که از مسائل اصولیّه و ازمباحث اعتقادیّه است و جز براهین قطعیّه در آن حجتی ندارد به چنین حدیث ضعیفی اعتماد کرده اند وبه عقاید واهیّه از قبیل جابلقا و سرداب سامره و بقای هزار سنه که اشراق شمس معارف، ظلمات حالکه آن را زایل نمود خود را خوش دل و مسرور داشته اند. الم بأن لهم ان یستیقظوا من رقدتهم و ینتنبهوا من غفلتهم و ینشطوا من عقالهم و یرجعوا الی عقولهم و یتفکّروا فی عواقبهم و قد مضت من قبلهم المثلات ونزلت فی انذارهم آیات باهرات.

و نیز شیخ در رسالهٔ اولی نوشته است

"و اگر مقصود از غلبه چنانکه در این کتاب ایقان اشاره می رود غلبهٔ باطنی و معنوی باشد که به استعداد اکوان و ازمان وتجدید خلق به ظهور آید در این صورت می گوئیم که ما این نوع غلبه را در ادیان و مذاهب باطله هم می بینیم که مؤسّسان آنها اگر چه در عصر خودشان ظاهراً مغلوب ومقهور گشتند ولی دین و مذهب ایشان به توالی ایّام وتلاحق ازمان رواج وترقّی یافت وسالهای سال باقی ماند چنانکه این مراتب به ارباب علم وتاریخ معلوم است. و کذا فدا کردن تابعان سیّد باب اموال و جان خود را در راه

او و صبر و استقامت خود سیّد هم دلیل حقّیت اونمی گردد زیرا که به شهادت کلّ تاریخ ما می بینیم که انسان به عقیدهٔ راسخهٔ خود اگر چه در حقیقت آن عقیده باطل و بی معنی محض باشد مال و اولاد و جان خود را نه اینکه در راه انسان کامل حتّی در راه شجر و حجر که مصنوع خودش است فدا کرده اند. وعلاوه اگر این دلیل درست ومقبول باشد ما می توانیم بگوئیم که ای خلائق چرا تفکّر نمی نمائید در اینکه تابعان معاویه و یزید چه قدر مالها و جانها و اولادها در راه حقیّت و حقانیّت حرف ایشان صرف و تلف کردند آن قدر نفوس مگر ممکن است که راه ضلالت و جهالت گیرند. اگر گفته شود آن محض ازهوای نفس و طمع مال و جاه و جلال ناشی و واقع شد ما هم می گوئیم از کجا معلوم است که این هم از آن نقطه ها ولحاظ ها عاری و بری است. واضح تر از این بگویم اگر از جانب بت پرستان کسی به ندای عام ما را مخاطب کرده بگوید که ای ملّت اسلام و ای ملّت نصاری و ای ملّت یهود و ای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته اید و چرا به راه مستقیم حقانیّت سالک نمی شوید مگر نمی بینید که امروز چه قدر عبدة اوثان روی زمین را گرفته است و نمی دانید که هیچیک از ملّت شما در قوّت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابری نتواند بکند چنانچه حالا در خود ارض چین چهار صد ملیون نفوس داریم این نیست مگر به قوّت همان غلبه تام باطنی وتسلّط عامّ معنوی که در نفس نفیس مؤسّس ما بود که حقّانیّت کلمات او روز به روز در قلوب تأثیر و نفوذ کرده تا به این درجه رسید. پس اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه وتسلّط معنوی باشد که به مرور ایّام وتجدّد خلق و ازمان به ظهور آید حقّیت دیانت عبدهٔ اوثان لازم آید و الحال بطلان هذا الدّین اظهر من الشمس و ابین من الامس. و علاوه از اینها در اعصار پیشین مقام و رتبهٔ مهدویّت را بسیار کس ادّعا کرده و هر یک را در عصر خود تابعان بسیار معتقد گشته جان نثاری کرده اند و عاقبت هر یک از ایشان مانند سیّد باب مغلوب ومقتول شده است چنانکه تفصیل این در تاریخ ابن خلدون و غیره مذکور است. پس با کدام دلیل و برهان معلوم است که ادّعایشان کذب و ادّعای این صدق است" (انتهی کلام الشیخ فی رسالته الاولی)

چون کلام جناب شیخ در رسالهٔ اولی به این مقام منتهی شده جناب مناظر بهائی ایشان را به کلامی مختصر و مفید جواب گفته که عبادت اوثان و سایر مذاهب باطله مذاهب سیاسّیه است که در ادیان الهیّه لازال ظاهر شده ومی شود وبه حدوث مذاهب سیاسیّه ادیان الهیّه منتقض نمی شود. و فارق بین الحقّ و الباطل به حکم آیهٔ مبارکهٔ "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّـهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (٢٤)."[77] بقا وثبات حقّ و فنا و زوال باطل است و جناب شیخ بدون اینکه مقصود مناظر خود را

[77]. سوره ابراهیم (۴)

بفهمد و اگر به این فارق که در آیهٔ مبارکه مذکور است راضی نیست لا اقل خود فارق بین الحقّ والباطل را بیان نماید. در رسالهٔ ثانیه قریب چهار پنج ورق کتاب خود را از کلمات خشنه و اهانات خارجه عن آداب الانسانیّه که این عبد قلم خود را به نقل آن ملوّث نخواهد نمود مملوّ و مشغول داشته و عیناً شبهاتی را که در رسالهٔ اولی ایراد کرده بود در رسالهٔ ثانیه نیز به این عبارت نگاشته است.

و هذا کلام الشیخ فی رسالته الثانیة

"بنده می گویم که در عالم وجود و امکان انواع و اقسام عقاید دین ومذهبی دارد که معتقدین هر یک از آنها بنا بر آنکه آن عقیده به قلب او رسوخ کرده و استحکام یافته است در هر زمان ومکان به قوّت ایمان و اذعان خود مقتضیات آن عقیده را به عمل آورده و در مدافعه و یا محافظهٔ آن دین و یا متقرباً به معبودی که در دین او اتّخاذ شده است همیشه مال و جان و اولاد خودشان را بلا مضایقه صرف کرده اند. مثلاً رجوع فرمائید به تاریخ عمومی دنیا و دین و آیین بت پرستان را بخوانید خواهید دید که هیکل ها و تمثالها ساخته و آنها را در روز جزا شفعا دانسته علاوه از سجده و تعظیم و قرابین حیوانی نور دیدگان خورد سال خودشان را نیز در پیش روی هیاکل جامده و تماثیل صامته که مصنوع خودشانند فدا و قربان کرده اند وحتّی تا به زمان قریب در ملک ختا در آن روزی که بت بزرگ را در ارّابه بزرگ و سنگین به طنطنه و اجلال از معبدی به معبدی دیگر می آورند در آن روز از موقنین ایشان چند نفری یافت می شد که بر سر راه آن ارّابه آمده محاذی چرخ آهنین و سنگین آن خوابیده جان عزیز خود را در راه معبود باطل خود فدا می کرد. پس اگر فدا کردن جان دلیل حقّیت دین باشد در آن وقت حقّیت دین بت پرستان لازم آید.
مختصر جمیع جدال و قتال دینی و یا مذهبی که در دنیا وقوع یافته منبعث از عقیدهٔ راسخه بوده که هر یک از معتقدین بنا به زعم خود، خود را حقّ و طرف مقابل را نا حقّ شمرده ادّعای خود را به بذل مال و جان و اولاد فعلاً هم آشکار کرده اند ولکن از این فداکاری حقیّت این و یا آن اصلاً ثابت نمی شود چونکه اعمال هر فرقه مماثل اعمال دیگری است اگر عمل یکی باعث حقیّت باشد عمل دیگری هم خواهد بود. پس حرفی که هست در صحت و بطلان آن عقیده است که باعث این عمل شده است که آن را فقط برهان باهر و دلیل قاهر ثابت می کند نه اعمال مقلّدین و معتقدین. بیچاره مناظر تا به حال نفهمیده است این که بسیاری از رؤسای بنی امیّه در آن اعتقاد بودند که بیعت نکردن جناب سیّد الشّهداء بر یزید عنید خلاف دین و طریقت و باعث اختلاف کلمة

الله است و حتّی آن حضرت را نعوذ بالله یاغی و طاغی می دانستند و به همین عقیدهٔ باطله و ظّن فاسد رفع و دفع آن حضرت را واجب شمردند. چه مضایقه از اینکه اغلب مخالفین و مجاهدین از کنه و حقیقت امر و حقیّت این و آن هرگز خبردار نبودند. مگر به نظر نرسیده است اینکه روز عاشورا وقتی که سیّد الشّهداء علیه السّلام خواست مشغول نماز شود یکی از رؤسا به آن جناب خطاب نمود یا حسین چرا این نماز را می گذاری خداوند عالم هرگز نماز ترا قبول نخواهد کرد. می بینی که چگونه اعتقاد کرده بودند و مگر نمی داند که در غزوهٔ صفیّن بنا به حیله بازی عمروعاص که فصل دعوای خودشان را به حکم حکمین قرار داده بودند چه قدر خلائق از طرف مولی الموالی نکول کرده بر آن حضرت خروج کردند. حتّی آن حضرت را معاذالله کافر پنداشتند و بزودی غزوهٔ نهروان را بر پا کردند. هزاران هزار این گونه فاجعه دینی و مذهبی خواه در ملّت اسلام و خواه در میان نصاری و یهود اتّفاق افتاده است که هر فرقهٔ خود را محقّ و مصلح پنداشته طرف مقابل را مبطل و مفسد انگاشته است.
فرقهٔ شؤالیّه و اینکزیسؤن و جزویت نصاری که به حکم و تحریک پاپا بر پا شده بود به اعتقاد حقیّت دین و طریقت خودشان هیچ میدانی در حقّ رافضیان نصاری و یهودیان و اسلامیان چه ها کردند. بیچارگان را اگر به یک دفعه به آتش می انداختند برای ایشان تفضلّی حساب می شد ولکن مانند کباب مدرّجاً می سوختند.
به گمان بنده قلب هیچ ظالم چه قدر غلیظ و چه قدر سخت باشد آن قدر تعذیب و عقوبت شدیده را هرگز نتواند رضا بدهد ولکن چیزی که قلوب رقیقهٔ ایشان را اشدّ از حدید و فولاد کرده بود اعتقاد حقیّت مذهب خودشان و زعم بطلان و خسران طرف مقابل بود که بر دل ایشان به امر و ابرام حضرت پاپا که خود را جانشین حضرت عیسی و غفّار جمیع ذنوبها می دانست جاگیر شده بود.
خلاصهٔ این مطلب نزد ارباب بصیرت از مسلّمیات و بلکه از بدیهیّات است، محض خلط و تزویر مناظر مزوّر بسط مقال را این قدر التزام نمود. حال از مناظر مزّورسؤال می کنم که آیا چه فرق دارد در ظاهر میان عمل بت پرستان که خودشان را متقرباً الی معبوده و مترجیّاً بشفاعته اولاد عزیز و جان گرامی خودشان را در راه معبود باطل فدا می کردند و میان سلیمان خان و یا میرزا قربان که به قوّت ایمان و اذعان در راه عقیدهٔ متّخذه فدای جان می نمودند هر دو ظاهراً صادق در قول خودشان و مصدق اعتقاد خود و مستحق توصیف و تمدیح است زیرا که این یکی می گوید که دین من حقّ است و اعتقاد حقیّت را به آن مرتبه باور کرده ام که نفس خود را در راه آن فدا می کنم و هم می کند آن یکی هم به عینه همین ادّعای خود را آغاز و انجام می دهد. ولکن تحقیق اینکه در نفس الامر کدامین از اینها واقعاً راه حقانیّت و هدایت گرفته و کدامین در طریق ضلالت و گمراهی است این را فقط دلیل

قاهر و برهان باهر فرق و امتیاز می دهد.
از این رو بنده گفته بودم که فدا کردن تابعان سیّد باب جان و مال خودشان را و صبر و استقامت خود سیّد دلیل حقیّت او نمی گردد و همچنین بطلان عیقدهٔ ایشان تا به آن درجه که ایشان را با هزار گونه عقوبت قتل و اعدام نمایند مادام که به دلیل و برهان ثابت نگردد هرگز روا و جایز نباشد لیهلک من هلک عن بیّنة" (انتهی)

جواب

حاصل این همه تطویلات مملّهٔ شیخ این مسئله است و بس که فارق بین الحقّ و الباطل چیست و اینکه فدا کردن مال و جان دلیل حقیّت حقّ و بطلان باطل نمی شود و دین حقّ برهان کافی و دلیل وافی می خواهد و به جای اینکه خود این فارق را بیان کند و این برهان را مبیّن دارد و خود و جمعی را آسوده نماید به مسائلی که محلّ اختلاف نیست کلام را تطویل نموده و مسئله را عقیم گذاشته است. و اگر چه برهان حقّ و فارق بین الحقّ و الباطل در مقالهٔ اولی ظاهر وباهر و هویدا گشت معذلک تکمیلاً للحجّة و توضیحاً للمسئلة در این مقام ثانیاً فرق فیما بین داعی حقّ و داعی باطل را به حول الله و قوّته مکشوف می داریم و بطلان قیاسات شیخ را که همواره دست آویز مکذّبین بوده است واضح می نمائیم و بعد از اتمام حجّت سبب طول کلام ایشان را که مانند لیالی شتا مظلم و بارد و طویل الذیل است مذکور می داریم.
و قبل از بیان فرق باید معنی دین و مذهب را مکشوف داشت و فرق ما بین شرائع و ادیان و طرق و مذاهب را معلوم نمود و کیفیّت انتشار مذاهب را در ادیان واضح و مبیّن کرد تا طالبین حقیقت بر بصیرت باشند و بر قیاسات فاسده مطلّع گردند و بر تخلیط و تزویر هر نفسی مطلع و آگاه شوند.

فی بیان معنی الّدین و المذهب و کیفیّة انتشار المذاهب

بدان ای ناظر در این صحیفه که دین عبارت است از شرائع و قوانینی که به وضع الهی و وحی سماوی بر یکی از افراد بشر نازل گردد وموجب انتظام امور روحانیّه و ملکیّه ملّتی شود مانند دیانت موسویّه و نصرانیّه و اسلامیّه و امثالها و از خواصّ دیانت قوّت است و قدرت و نفوذ کلمه و جمع و تألیف امم مختلفه و عناصر متعدّده در تحت کلمه واحده و ارتباط ایشان به اخوّت دینیّه و جامعهٔ ملّیه.

و مذاهب عبارت است از طرق و شوارعی که به سبب اغراض سیاسیّه و یا اختلاف علمیّه از ادیان منشعب شود معتمد علیه و مبنای مؤسّس آن مسائل علمیّه و آرا اجتهادیّه باشد نه ادّعای نزول وحی سماوی و آیات الهیّه مثل مذهب کاتولیک و ارتودکس و پروتستانت و غیرها در دیانت نصرانیّه مثل قرّائین و ربّانین در دیانت موسویّه و مثل امامیّه و اسماعیلیّه و زیدیّه و اهل تسنّن و غیرها در دیانت اسلامیّه.

و از خواصّ مذهب تفریق و تشتیت است بین ملل متّحده و ضعف و انحلال و حدوث حروب اهلیّه و دخول بدع و اهواء و عبادات باطلهٔ غیر اصلیّه و ما در این دفتر کیفیّت تشریع دیانات ثلاثه را مذکور می داریم و سبب انشعاب مذاهب هر دینی را نیز می نگاریم تا سبب انتباه هر طالبی شود وموجب زوال شبهات ارباب ارتیاب و تشکیک گردد.

امّا دیانت یهود و کیفیت تفرق آن

اجمال آن این است که چون بنی اسرائیل به سبب ظهور حضرت موسی و نزول تورات از عبودیّت فراعنه مصر نجات یافتند ودر اراضی مقدّسه به عزّت مقیم و ساکن شدند تقریباً مدّت چهارصد و پنجاه سال امور ایشان به توسّط رؤسای انتخابیّه که به اسم قضاة مذکورند منظّم بود تا آنکه به توسّط صموئیل نبی شائول از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او به طالوت تعبیر رفته است به سلطنت جالس شد و مسند قضاوت و انتخاب به تخت ملکیّت وارث مبدّل گشت. و پس از کشته شدند شائول به شرحی که در کتب عهد عتیق مذکور است به حکم خداوند تبارک و تعالی حضرت داود از سبط یهودا پادشاه بنی اسرائیل شد و بعد از آن حضرت سلطنت به فرزند رشیدش سلیمان انتقال یافت.

و در این مدّت مذکوره امور بین اسرائیل درغایت انتظام و دین الهی در نهایت قوّت و ایادی در نصرت یکدیگر متّفق و کلمهٔ

ملّت متّحد و مهابت قوم در قلوب ملوک همجوار مانند موآب و ادوم و ارم و مصر متمکّن و راسخ بود.پس چون حضرت سلیمان وفات فرمود امّت مختلف شدند و ده سبط از اسباط بنی اسرائیل یارُبعام بن نباط را که از نسل حضرت یوسف بود بر خود پادشاه نمودند ودو سبط که عبارت از سبط یهودا و سبط بنیامین بود رَحَبعام پسر حضرت سلیمان را به سلطنت منسوب داشتند.
و این هنگام آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود و دیانت موسویّه به دو مذهب بزرگ انشعاب یافت و آتش حرب و قتال ما بین فریقین اشتعال پذیرفت و قوّت به ضعف و سطوت به انحلال و توحید به شرک مبدّل شد. زیرا که یاربعام مذکور از خوف اینکه چون بنی اسرائیل هر ساله برای حج و قربان به قدس شریف که پایتخت ملوک آل داود بود می رفتند مبادا اندک اندک قلوبشان به سلطنت رحبعام فرزند سلیمان مایل شود و موجب زوال سلطنت آل افرائیم گردد لهذا در مدینهٔ سامره که به عبری به شُمِروُن معبَّر است مذبحی بنا نهاد و دو گوساله زریّن بر آن مذبح منصوب داشت و قوم را از حج به قدس شریف و ذبح در مذبح سلیمان منع کرد و بنی اسرائیل را به تقدیس آن دو عجل زریّن و احترام تماثیل متعوّد و مبتلا نمود.
و اندک اندک دواعی منافرت و نزغات مخاصمت فیما بین ملوک افرائیم و ملوک یهودا متمکّن و راسخ گشت تا روابط مخالطت و وسائل مؤالفت بین الطرفین مقطوع شد و حروب اهلیّه و قتال مذهبیّه چنانکه کتب مقدّسهٔ عهد عتیق بدان ناطق است بین الفریقین قیام نمود وهر یک از ملوک یهودا واسرائیل برای قوّت و غلبهٔ بر خصم به ملوک فینیقیّین و ملوک مصر که در آن اعصار به مراتب تمدّن و قوّت و شوکت و وفور علم و ترویج صناعت مشتهر بودند تقرّب جستند و عوائد آنان را که مخالف شریعت تورات بود در دین الهی داخل نمودند و به جهت تقرّب به این امم و غلبهٔ بر یکدیگر مولک و عشتاروت و بعل اوثان ایشان را در معابد خود منصوب داشتند و به نصائح انبیاء و مقدّسین و مواعظ منقطعین و مقرّبین متّعظ و مستنصح نگشتند.
تا آنکه نخست قهر الهی ملوک اشور را بر افرائیم و شومرون غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض یافت و اکنون قلیلی از سامریّه در بلاد نابلوس شام ساکنند و معبدی در کوه جزریم برای عبادت دارند. و سامریّه به اسفار خمس تورات معتقدند و به سائر کتب انبیای بنی اسرائیل معتقد نیستند. و پس از انقراض بنی افرائیم سلطنت ضعیفی در خاندان یهودا باقی ماند تا آنکه بعد از چندی آنان نیز به غلبهٔ ملوک بابل منقرض گشتند و از عزّت و شوکت به اسر و ذلّت مبتلا شدند و بعد از هفتاد سال اسر وذلّت ثانیاً به رأفت و مرحمت ملوک ایران از ذلّت و اسیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف ایمن و متمکّن گشتند.
و در این کرّه به سبب اختلاط با اهل بابل و اهل مصر که در آن اوقات به تمدّن و وسعت معارف نامور بودند به شیع ومذاهب

فرعیّه دیگر انقسام یافتند از قبیل فَریسیّون و صَدُوقیون و أَ سِینّیون وثیرابوُتیّون که در انجیل مقدّس به بعض ایشان اشارت شده است و در تاریخ یوسیفوس عبری و فیلو مشروحاً ثبت گشته. و این شیع و فرق و مذاهب هر یک خود را حافظ حقیقی شریعت تورات می پنداشتند و دیگری را باطل و مبتدع می انگاشتند.
و در این اثنا حضرت عیسی علیه الاف التحیّة و الثناء ظهور فرمود و قوم یهود را به شریعت جدیده و سنن بدیعه دعوت نمود ولکن یهود به ضروریّات دینیّه متمسّک گشتند و به اینکه مسیح باید با سلطنت ظاهره ظاهر شود و وارث قوّت و شوکت و تاج و تخت داود شود فریفته گشتند و حضرتش را تکذیب نمودند و از غایت جهل و ضلالت آن وجود اقدس را ضال و مفتری شمردند تا کلمهٔ عذاب بر ایشان نازل شد و پس از آنکه چهار صد وسی سال در قدس شریف ساکن بودند به غلبهٔ طیطوس قیصر رومانی ثانیاً پراکنده و متفرّق گشتند و این تفرقه و پریشانی ایشان در ظهور اسلام ازدیاد گرفت تا آنکه الی یومنا هذا در جمیع بلاد من الشرق الی الغرب متفرّق و مطرودند و قلیلی از هر دو مذهب به اسم قرّانین و ربّانین برای اعتبار متبصرّین باقی و موجود. و طائفه قرّانین به کتب عهد عتیق مذعنند ولکن به تِلمود و تقالید و تفاسیر آن معتقد نیستند و طایفه ربّانین پس از اذعان به کتب عهد عتیق مدار امور و معارفشان بر تفاسیر تِلمود است و اعتماد بر آراء علمای یهود.
و عجب در این است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در یکی از خطب بلیغهٔ خود که در نهج البلاغه مندرج است به این حوادث آغاز و انجام بین اسرائیل تصریح نموده و امّت اسلام را از تفرقه و اختلاف و تحزّب و تمذهب و اتّباع یهود و معاندت حضرت موعود تحذیر و تخویف فرموده.
اگر ان شاء الله تعالی مقام مقتضی شد در طیّ کتاب به ذکر آن خطاب مستطاب می پردازیم و ذکری و موعظةً للمتّقین آن را ترجمه می نمائیم تا اهل بصارت دریابند که ائمهٔ هدی از این حوادث اخبار فرموده اند و عواقب امّت اسلام را مکشوف داشته اند. ولکن هیهات که در قلوب قاسیّه میّته این نصایح مؤثّر شود وموجب انتباه و استبصار ارباب عُتّوّ و انکار گردد. "إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ....(۸۰)." [78]

[78]. سوره نمل

امّا کیفیّت انتشار دیانت نصرانیّه و تفرّق آن به مذاهب

اجمال آن این است که چون حضرت عیسی علیه اطیّب التحیّة و البهاء از ظلم یهود به افق اعلی صعود فرمود در آن وقت تقریباً یک صد و بیست نفر از فقرای ارض و امّیین به آن حضرت مؤمن بودند و یهود که در آن ایّام در تحت حکومت رومانیان و ولایت بیلاطس محکوم بودند در غایت شدّت و عناد به معارضه اصحاب حضرت عیسی و اذیّت و آزار ایشان قیام نمودند تا آنکه به حکم علما و رؤسا استفانوس و یعقوب ابن زبدی و دیگر یعقوب بار نیکو کار را به اشدّ عقوبت و آزار به شهادت رسانیدند و اخیراً اصحاب آن حضرت از خوف یهود به اطراف و اکناف پراکنده و متفرّق گشتند.

و علمای یهود از اورشلیم یعنی قدس شریف به توسطّ مراسلات یهود، سائر بلاد وممالک را بر ضدّ مسیحیان اغوا و اغرا نمودند و آن مظلومان را که جز خیر یهود و سایر خلق را نمی خواستند نزد ولات بلاد و امرای رومانی به فساد عقیده وطلب سلطنت متّهم می داشتند تا آنکه غضب الهی بر یهود نازل شد و قریب هفتاد سال پس از تاریخ میلاد طیطوس قیصر رومانی بر اراضی مقدّسه تاخت و بعد از محاربات کثیره و قتل زیاده از یک ملیون از یهود، قدس شریف را خراب و یهود را ذلیل و متفرّق و پراکنده ساخت.

و این حادثه نیز بر پراکندگی مسیحیان افزود و اتباع حضرت عیسی که در غایت قلّت و ذلّت بودند در جمیع بلاد و ممالک مجاوره و بعیده متفرّق گشتند و درغایت گرمی و حرارت به تبلیغ امر حضرت عیسی و دعوت خلق مشتغل شدند. و چون امر مبارک نصرانیّت در میان امّت وثنیّهٔ رومانیّه آغاز نفوذ نهاد علمای آن ملّت نیز با یهود در معاندت نصاری متّفق گشتند و آن مظلومان را نزد قیاصره و امرای قوم به انواع فتنه و فساد متّهم داشتند چندانکه چون نیرون قیصر ظالم مشهور در غلبهٔ سکر به احراق عاصمهٔ کبیره اروپا مدینهٔ رومیّة الکبری امرنمود و شهری بدان عظمت و وسعت را در جنون سکر محترق ساخت بامداد تهمت این حادثهٔ شنیعه را بر آن معدود قلیل نصاری نهاد و آن فئه بی کس را به انواع عقوبت و اذیّت مبتلا کرد. و از مسلمیّات نصاری است که رسولین عظیمین پطرس و بولس به امر این ظالم غشوم در عاصمهٔ روم رتبهٔ شهادت یافتند و به حکم صلیب و ذبح به مقرّ اقدس اعلی شتافتند. و عاقبت ظلم وثنیّه بر امّت نصرانیّه بدان درجه بالغ شد که در ممالک فسیحهٔ عریضه قیاصره مقرّ امنی نیافتند و کثیری از ایشان در پناه رهبانیّت گریختند و در شعاب جبال و قرای بعیده از عواصم مأوی گرفتند و به عبادت پرورگار پرداختند. وهم از مسلمیّات نصاری است که در مدّت سیصد سال که تقریباً امّت نصاری به ظلم وثنیّه مبتلا بودند ده قتل

عامّ مهیب به حکم قیاصره بر آن مظلومان اجرا یافت و انهار دماء از آن بیچارگان جریان گرفت.ولکن با اینهمه ظلم یوماً فیوم کلمهٔ الهیّه غالب بود و روز به روز بر عدد این امّت می افزود. تا آنکه تقریباً در اواخر قرن ثالث قسطنطین کبیر به هدایت مهتدی شد و به اعتناق دیانت نصرانیّه افتخار یافت و در اوائل قرن رابع به حریّت نصاری اعلان فرمود و غایت همّت را در اعلاء کلمهٔ نصرانیّه و انهدام دیانت وثنیّه اجرا نمود.
و از آغاز انتشار دیانت مسیحیّه در اروپا و آسیا و افریقیا رئیس جمیع اساقفه حبر اعظم رومانی بود که به لقب پاپا مشرّف گشت و ادّعای وراثت رتبهٔ خلافت از پطرس رسول می نمود. و چون قسطنطین کبیراز مدینهٔ رومیّه الکبری به مدینهٔ بیزنطیوم که اکنون به اسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگ را پایتخت مقرّر داشت اسقف اسلامبول را به مزید حرمت و اعتبار و عزّت و اختیار ممنوح داشت و او را به مزید عنایت و توجّه معتبر مفتخر فرمود چندانکه اُسقُف قسطنطینی خود را مجبور بر اطاعت حِبرِ اَعظَم رومانی نمی دانست بل جمیع اَسَاقِفهٔ اورشلیم و اسکندریّه و انطاکیه و بیزنطیّه و رومیّه را در اعتبار حکم مساوی و برابر می انگاشت. و این فقره اخیراً سبب انشقاق کنیسهٔ شرقیه از کنیسه غربیّه گشت و موجب انقسام دیانت مسیحیّه به دو مذهب بزرگ کاتُولیک و اُرتُودُکس شد. و دراین قرن به سبب همّت و شجاعت قسطنطین کبیر دیانت مسیحیّه در ممالک آسیا و افریقیا انتشار یافت. مثلاً ملّت ارمینیا به سبب کریکوریوس بن اُنکس و معاونت تیریدات ملک به زعم ایشان از دیانت وثنیّه به دیانت مسیحیّه منتقل شدند. و همچنین مملکت گرجستان به زعم ایشان به توسطّ زنی اسیرهٔ مسیحی گشتند. و ممالک ثراکیا و میسیا و داسیا که در شمال شرقی روملی و بلغاریا است به اعتناق این دین افتخار یافتند. و در افریقیا اهالی ممالک حبشه که بُکوش معروف بود به وساطت فَرُومَنتِیوس که از مصر بدان حدود مسافرت نمود مسیحی گشتند و تابع کنیسهٔ اسکندریّه شدند و در قرون اخیره که انشقاق کنائس شرقیّه از کنائس غربیّه ظهور یافت سوای کنیسهٔ ارمنیّه اغلب اهالی ممالک مذکوره بالطبع تابع اسقف قسطنطینی و مذهب ارتودکسی گشتند.
و در قرن سیم و چهارم بعض اختلافات علمیّه در میان رؤسای مسیحیّه وقوع یافت و سبب انقسام و انشقاق کنائس و عقاید گشت. و اهمّ این انشقاقات که در میان مسیحیان به اسم آرَاتقهٔ یعنی مبتدعه مشهور و مذکور است اختلاف دوناتییّن و سیسیلییّن بود. و اجمال آن این است که چون در سنهٔ ۳۱۱ میلادی منسوریوس اسقف قرطاجنه فوت شد در تعیین اسقف، فیما بین اساقفه قرطاجنه و نومیدیّه اختلاف افتاد و عداوت و خشونت بین الطرفین امتداد یافت و وقائع مخزنهٔ دمویّه به میان آمد و به سعی و کوشش قسطنطین و سایر قیاصره اصلاح نیافت و در غایت جدّ به معاندت یکدیگر قیام نمودند و هر یک دیگری را به فساد اعتقاد متّهم

می داشتند. و هنوز این اختلاف اصلاح نیافته بود که حادثه اشدّ و اصعب ظاهر شد و اختلاف أَریُوسِیّین و ارتودکس در مسئله اقانیم ثلاثه به میان آمد.
و اجمال این حادثه این است که چون اهمّ مسائل ومرکز معتبر دیانت مسیحیّه اقانیم ثلاثه اَب و ابن روح القدس است و علمای لاهوت تا اوائل قرن چهارم در این مسئله به اجمال تکلّم می نمودند و قوم را بدین گونه تعلیم می دادند که اقنوم ابن در اب جوهر عقل در انسان است و روح القدس در اقنومین اب و ابن قوّهٔ الهیّه عامله است. و زیاده بر این در این مسئله تفصیل نمی دادند و قوم را به این اجمال مقتنع می ساختند. تا اینکه اریوس قسیّس که مردی دقیق و طلیق اللّسام بود قیام نمود و تعلیمات اسقف اسکندریه را که به وجه اجمال قوم را به تساوی اقانیم ثلاثه جوهراً و ذاتاً و رتبهٔ تعلیم می نمود رد کرد و معتقد شد بر اینکه اقنوم ابن من حیث الجوهر بالکلیّه مفارق است با اقنوم اب و جوهر ابن نیست مگر اوّل صادر از اَب و او اشرف مخلوقات است و به منزله آلتی است که اله اَب او را ایجاد عالم هیولی مستعمل داشته و صادر اوّل و واسطه اولی بین الخالق و المخلوقات مقرّر نموده
و بالجمله چون تعلیمات اریوس اشتهار یافت جمعی کثیر به او معتقد شدند و اختلافی بزرگ در میان ملّت برپا کردند زیرا که این تعلیم منافی اعتقاد حبر اعظم و اکثر اساقفه بود که جوهر ابن را من کلّ الجهات با جوهر اَب مساوی می دانستند.و لهذا مناظرات علمیّه به مشاجرات مذهبیّه مبدّل شد و اخیراً به رد و تکفیر و طرد و تحریم یکدیگر منتهی گشت. و قسطنطین کبیر که نخست این اختلاف را حقیر می شمرد چون مسئله را مهمّ و عاقبت را وخیم یافت مکتوبی مودّت آمیز به طرفین نگاشت و ایشان را به مودّت و ائتلاف و ترک معاندت و اختلاف مأمور داشت ولکن این نصائح موجب رفع غوائل نشد و یوماً فیوم بر مباعدت و اختلاف می افزود و تزلزل بزرگ و اضطراب کبیر در جمیع ممالک قیصر ظهور یافت. ناچار قیصر کبیر امر به اجتماع جمیع اساقفه نمود و در سنهٔ ۳۲۵ میلادیّه در مدینهٔ نِیقیّه، مجمع نیقاوی شهیر که اوّل مجمع مسکونی دیانت نصرانیّت و مأخذ تأسیس عقاید این دین است انعقاد یافت و اساقفه در این مجمع پس از مناظرت و مجادلت طویله بر تحریم اریوس متّفق گشتند و بر طرد و نفی اوبلیریکوم حکم نمودند و اتباع او را غصباً به کنیسهٔ ارتودکس و ترک تعالیم اریوس ملحق و مجبور داشتند و دراین مجمع حکم صریح صادر شد که اَقنُوم ابن مساوی است با اله اَب ذاتاً و رتبهً و فعلاً و کرامةً.
و اگر چه این مسئله به انعقاد مجمع نیقاوی انقضا یافت لکن مسئله کیفیّت انبثاق اقنوم ابن از اقنوم أَب مطرح انظار قسس و اکابر گشت و اخیراً این مسئله موجب انقسام کنائس گشت و الی یومنا هذا سبب تعدّد مذاهب شد. و سوای شیعهٔ اریوسیّه شیع کثیره

صغری و کبری در این قرون به سبب اختلافات علمیّه در میان نصاری ظهور یافت و سبب انقلابات داخلهٔ این ملّت شد و شرح عقائد هر یک مفصلاً در کتاب تاریخ کنیسه تألیف یعقوب مردوک امیرکانی و غیر او از افاضل مورّخین مذکور است و جمیعاً به اسم فِرَقِ نصاری بین الجهمور من العالم و الجاهل معروف و مشهور.
و در قرن چهارم اَپُولیناریس اصغر اسقف لاذقیّه که مردی فاضل و محترم و عدوّ اریوسین بود منکر ناسوت حضرت عیسی شد و معتقد به الوهیت مطلقهٔ آنحضرت گشت و تعلیماتش در اکثر بلاد شرق اشتهار یافت. لهذا به فرمان ثیُودُوسیوُس کبیر، مجمع قسطنطینی که مجمع ثانی مسکونی ملّت نصاری است در سنهٔ ۳۸۱ میلادیّه انعقاد یافت و در این مجمع صد و بیست اسقف اجتماع نمودند و بر حقیّت اقانیم ثلاثه در اله واحد و طرد و تحریم اپولیناریس حکم کردند.
و در قرن پنجم فرقهٔ نَسطُورِیّه در میان امّت نصاری ظهور یافت. و سبب این بود که چون حضرت عیسی علیه السّلام علی ما ورد فی الانجیل گاهی از خود به ابن الله و گاهی به ابن الانسان تعبیر می فرمود لهذا تفریق و توحید این دو مقام در این قرن سبب حدوث اختلافات کلیّه فیما بین نصاری شد. علما سوریّه و سائر بلاد شرق حضرت عیسی را دارای دو طبیعت و مشیّت دانستند و آن عبارت است از مشیّت لاهوت و مشیّت ناسوت یعنی الوهیّت و بشریّت و تفریعاً علی هذهٔ العقیده از حضرت مریم عذرا به امّ الله و امّ المسیح هردو تعبیر می نمودند. و علمای اسکندریّه و کنائس تابعه آنها حضرت عیسی را دارای مشیّت واحده و طبیعت واحده دانستند و تفریعاً علی هذه العقیدهٔ از حضرت مریم به امّ الاله تعبیر نمی نمودند و زیاده از تعبیر به امّ المسیح جایز نمی دانستند. چون نسطوریوس اسقف سوری الاصل ومردی خطیب و فصیح بود و بر خلاف عقیدهٔ سوریّین و شرقیین تعبیر به امّ الاله از حضرت مریم عذرا جائز ندانست و درمجامع و کنائس به اظهار این عقیدت مجاهرت نمود این فقره سبب اضطراب و هیجان علما و رهبانان قسطنطنیّه گشت و بیم آن بود که امر از مجادلات علمیّه به محاربات سیفیّه منتهی گردد لهذا به امر و فرمان ثیودوسیوس ثانی قیصر رومانی در سنهٔ ۴۳۱ میلادیّه مجمع افسس که آن را مجمع ثالث مسکونی می خوانند انعقاد یافت.
و در این مجمع بر طرد و تحریم نسطوریوس حکم جاری شد و اگر چه این حکم به قساوت و صرامت اجرا یافت لکن سبب زوال و اضمحلال شیعهٔ نسطوریّه نگشت و به همّت و کوشش و اجتهاد فوق العاده بَر صُوماس و اعانت و همراهی فیروز شاهنشاه ایران مذهب نسطوریّه در بلاد فارسیّه و کلدان انتشار یافت
وچون در این قرن پنجم به سبب شیوع مذهب نسطوریّه اختلافات دیگر در میان قسس و رهبان ظاهر شد و هریک حزبی تشکیل نمودند خصوصاً فرقه اَفتیخوُس که موجب انزعاج شدید شدند لهذا در سنهٔ ۴۵۱ به امر و فرمان مَارسیانُس مجمع خلکیدون که آن

را مجمع رابع مسکونی می شمارند انعقاد یافت و در این مجمع رسالهٔ لاون حبر اعظم را قانون ایمانی محسوب داشتند و بر تحریم و طرد دیوسکوروس و افتیخوس و سایر مدّعیان حبر اعظم حکم کردند. وهم در این قرن مذهب یعقوبیّه از معتقدین مشیت واحده ظهور یافت چو یعقوب نامی بَرادعی که راهبی حقیر بود و لکن به جلادت و نشاط اتّصاف داشت قیام نمود و ماشیاً اکثر بلاد شرق را سیاحت کرد ودرهر بلد اصحاب مشیّت واحده را منتعش ساخت و به فصاحت و بلاغتی که داشت معتقدات این طائفه را در قلوب اکثری از نصارای برّشام و بلاد بین النهرین و ارمنیّه و مصر و نوبه و حبش و غیرها ثابت نمود تا اینکه شیعهٔ یعقوبیّه به اسم او ثابت و بر قرار گشت.

و در قرن ششم میلادی دیانت نصرانیّت در اروپا بر بعض ممالک که تا این قرن بروثنیّت باقی بودند ازقبیل بریطانیّه و صکصون و در آسیا بر سواحل بحر اسود و نهر دانوب استیلا یافت. و کذلک شیع و مذاهب مذکوره در داخلیّه قوّت گرفت و لهذا در سنهٔ ۵۵۳ به امر جوستینانس مجمع مسکونی خامس تشکیل یافت و در این مجمع بر ضدّ اوریجانس حکم صادر شد و همچنین وسائل منافرت و تضاد فیما بین اسقف قسطنطنیّه و اسقف رومیّه، اعنی حبر اعظم رومانی پاپا، شدید گشت چندانکه اکثر مورّخین کنیسه این قرن را مبدأ ظهور اختلاف و انشقاق دیانت نصرانیّه به مذهب یونانی و لاتینی و به عبارت اخری به مذهب ارتودکس و کاتولیک دانسته اند.

و در اوائل قرن هفتم میلادی اعنی در سنهٔ ۶۰۹ دیانت مقدّسهٔ اسلامیّه ظاهر شد و دو سیل منحدر شدید الجریان دیانت نصرانیّه و دیانت اسلامیّه در اقطار شاسعهٔ آسیا و اروپا و افریقیا در غایت شدّت مصادم و مقاوم یکدیگر گشت. و هم در این قرن در سنهٔ ۶۸۰ به امر قسطنطین فوغوناطوس و حبر اعظم مجمع سادس مسکونی انعقاد یافت و بر ضدّ اصحاب مشیّت واحده حکم صادر شد.

و در قرن هشتم میلادی اختلاف در عبادت ایقونات در میان نصاری ظهور یافت و ایقون در لغت یونانیّه عبارت از صور وتماثیل است در لغت عربیّه. و اجمال این حادثات عجیبه این است که چون پس از ایمان قسطنطین کبیر قیاصرهٔ روم واساقفه و رهبانان آن بوم غایت سعی و کوشش را در اجرای دین و نشر شریعت مسیحیّه در میان ملل و قبائل وثنیّه اظهار می داشتند چنانکه یوحنّا لُورَنس مورّخ مشهور نوشته است اکثر مبشریّن از قبائل و احشام ارياف بحر اسود و جبال قوقاس وسائر قبائل به این مقدار راضی می شدند که صور وتماثیل قدیمهٔ خود را به صورت حضرت عیسی و قدیسین وشهدا تبدیل نمایند و این قبائل که به بداوت وتوحّش معروف و به قلّت معارف و تمدّن موصوف بودند ترضیّه قیاصره روم را به این مقدار از تبدیل دیانت خالی از

صرفه و مصلحت ندانستند و افاضل نصاری نیز چون این صور و تماثیل موجب تذکار الام حضرت مسیح و مصائب وشدائد وارده بر اولیای دین مسیحی بود بر این امر سکوت نمودند تا اینکه عبادت صور وتماثیل در دیانت مسیحیّه امری مشهود شد و در جمیع کنائس داخل گشت.
پس چون دیانت اسلام ظاهر شد و رؤسای مسلمین و علمای یهود نصاری را در عبادت ایقونات سرزنش می نمودند و ایشان را به عبادت اوثان متّهم می کردند لهذا فیلیبیکوس باردانس ملک یونانی به امر بطریرک یوحنّا در سنهٔ ۷۱۲ حکم فرمود که از رواق کنیسهٔ ایاصوفیا صور مجمع مسکونی سادس را محو کردند و حبر اعظم رومانی در مدینهٔ رومیّه به این سبب حکم به ارتداد ملک نمود و او را از دین نصرانی خارج دانست و حکم نمود که صور جمیع مجامع را در کنیسهٔ ماری بطرس منصوب دارند و این فتنه به عزل ملک از تخت سلطنت منتهی شد.
و در عهد لیون ایصوری که به شجاعت موصوف بود این فتنه شدیدتر ظاهر شد وموجب حروب اهلیّه ومقاتلات ملّیه گشت زیرا که این ملک از شدّت تعبیر مسلمین و یهود و از بیم اینکه مبادا عبادت این تماثیل اندک اندک موجب حدوث بدع و خرافات قدیمهٔ یونانیّه در دیانت مسیحیّه گردد لهذا در سنهٔ ۷۲۶ میلادی حکمی عمومی صادر فرمود که سوای صورت حضرت عیسی در حالت صلیب صور وتماثیل جمیع شهدا و قدیّسین را از کنائس و معابد محو نمایند و از این جهت آتش جنگ فیما بین ملّت افروخته شد ونار محاربت نخست در جزائر ارخبیل و جانبی از آسیا و سپس در ایطالیا اشتعال یافت. زیرا که عامّه ملّت به سبب عادت و رؤسا و کَهَنه به سبب منفعت این حکم را مخالف دیانت پنداشتند و ملک را مرتدّ از دین نصاری انگاشتند وسفرای او را از بلاد ایطالیا مطرود داشتند. ملک از این انفعال بر قتال ایطالیا و حبر اعظم رومانی پاپا عزیمت نمود و چون به سبب حوادث شرق از عهدهٔ اجرای حرب بر نیامد در غایت حدّت و حرارت عابدین صور وتماثیل را مورد سخط و غضب داشت و جرمانس اسقف قسطنطینیّه را که محبّ تماثیل بود عزل نمود و انسطاسیوس را به جای او به اسقفیت منصوب داشت و امر به احراق جمیع تماثیل و عقاب و تعذیب محبیّن ایقونات صادر نمود و عاقبت این صرامت و شدّت موجب انشقاق ملّت شد و ملّت نصرانیّت به دو اسم ایکونودولی یعنی عابدین صور و ایکونوماکی و یا ایکونوکلستی یعنی ساحقین صور انقسام یافت و چون لیون رابع به دسائس زوجهٔ او ایرینی مسموم شد وقسطنطین فرزند او صغیر بود، ایرینی به وصایت قسطنطین فرمانروا گشت و محبیّن عبادت ایقونات را نصرت و به تدبیراین زن در سنهٔ ۷۸۶ به اسم قسطنطین ملک در مدینهٔ نیقیه مجمع سابع مسکونی انعقاد یافت و ۳۵۰ اسقف در این مجمع مجتمع شدند و بر جواز عبادت تماثیل حکم کردند. ودر وسط این محاربات اهلیّه ومجادلات دمویّه که مدّتی

مدیده فیما بین نصاری امتداد داشت و هر فرقه ای دیگری را کافر و مشرک می پنداشت اختلافی جدید در کیفیّت انبثاق روح القدس در میان ملّت ظاهر شد زیرا که فرقه لاتینیّه به انبثاق روح القدس از ابن واب معتقد شدند وفرقهٔ یونانیّه به انبثاق او از اب فقط اعتقاد نمودند و این منازعه نیز مدّتی مدید قائم بود تا آنکه موجب انفصال کنائس شرقیّه از کنائس غربیّه گشت.
و در قرن نهم در سنهٔ ۸۶۹ به امر ملک باسیلیوس مکدونی مجمع ثامن مسکونی در مدینهٔ قسطنطینیّه انعقاد یافت و در این مجمع ۳۱۸ اسقف حاضر بودند و بر ضدّ معتقدین به مشیّت واحده ومنکرین عبادت تماثیل حکم نمودند ولکن یونانیان مجمع دیگری را که در سنهٔ ۸۷۹ در این مدینه انعقاد یافت به ریاست فوتیوس مجمع ثامن مسکونی می دانند و در این مجمع حکم شد که مطالب پاپا را تسلیم ننمایند.
و در قرن نهم و دهم میلادی با آنکه دیانت نصرانیّه به انشقاقات داخله و عقائد مختلفه از قبیل کیفیّت عبادت تماثیل و احراز ذخائر یعنی عظام و جثث قدیسین و شفاعت ایشان وهم به محاربت و غارات خارجه مبتلا بود بر بقیّهٔ ممالک اروپا از قبیل هنگاریا و دانیا و بولونیا وممالک روسیّه که تا این قرون بر دیانت وثنیّهٔ قدیمه باقی بودند استیلا یافت.
و در اواخر قرن یازدهم حروب کبیرهٔ صلیبیّه فیما بین نصاری و مسلمین شروع شد و سبب آن اجمالاً این بود که راهبی فرنساوی مسمّی به پطرس ارمیطه یعنی پطرس ناسک برای زیارت قدس شریف به اراضی مقدّسه مسافرت نمود و اگر به قول اوبتوان اعتماد کرد نصاری را در بلاد فلسطین در غایت ذلّت و حقارت یافت. پس از زیارت ارض مقدّس با دلی پر شور به اروپا مراجعت نمود و حبر اعظم رومانی را که در این قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوک اروپا داشت بر محاربه اهل اسلام و استخلاص اراضی مقدّسه ازید مسلمین تحریص و تشویق کرد وتحریصات این راهب ناسک شورشی عجیب در اروپا بر پا نمود و جمیع ملوک اروپا را بر محاربه اهل اسلام متّفق گردانید و اخیراً بعد الاخذ و الرّد در سنهٔ ۱۰۹۶ هشتصد هزار سپاه از ممالک نصرانیّه عزیمت ممالک اسلامیّه نمودند و ملوک شام که در آن زمان غالباً به حبّ حرب و ضرب معروف بودند نیز مستعد مقاتلت و محاربت گشتند و این دو زوبعهٔ شدیده در ممالک فلسطین وسوریّه ومصر قریب دویست سال متصادم و مقاوم بود و از محاربات دمویّه در این مدّت مدیده انهار دماء جاری گشت ونفوس لاتحصی که عدد آن را جز خداوند کس نداند از طرفین کشته شد و انجام به شجاعت صلاح الدّین ایّوبی و اخیراً به بسالت الملک الظاهر بیبرس اراضی مقدّسه که قریب دویست سال معرکهٔ نزال و قتال وقریب هفتاد سال مقرّ سلطنت نصرانیّه بود بالاستقلال استخلاص یافت.
و در این دو قرن از خارج جز مناظرات حربیّه و از داخل جز عبادت تماثیل و اختلاف در عشاء ربّانی که آیا خبز و خمر مبدّل

به جسد مسیح می شود یا نمی شود در دیانت نصرانیّه امری مسموع نمی شد. و در سنهٔ ۱۱۲۳ در مدینهٔ رومیّه در قصر لاتیران مجمع تاسع مسکونی انعقاد یافت. و در سنهٔ ۱۱۳۹ نیز در قصر لاتیران مجمع عاشر مسکونی منعقد شد و در این دو مجمع حقّ انتحاب حبر اعظم به امر امپراطور و کیفیّت اتحّاد کنائس شرقیّه و غربیّه یعنی مذهب کاتولیکی لاتینی و مذهب ارتودکسی یونانی محلّ مذاکره و بحث گشت. و در سنهٔ ۱۱۷۹ ایضاً در قصر لاتیران مجمع حادی عشر مسکونی در تحت ریاست حبر اعظم اسکندر ثالث منعقد شد و در این مجمع استقلال کنیسهٔ رومیّه و سلطهٔ فوق العاده پاپا مستحکم و محقّق گشت. و در سنهٔ ۱۲۱۵ نیز در رومیهّ مجمع مسکونی ثانی عشر انعقاد یافت. و در سنهٔ ۱۲۴۵ در مدینهٔ لیونس مجمع ثالث عشر مسکونی منعقد شد و در سنهٔ ۱۲۷۴ در مدینهٔ لیون مجمع رابع عشر مسکونی انعقاد یافت. و در این مجامع غالباً در اتّحاد کنائس رومیّه و لاتینیّه مذاکره می شد. و در سنهٔ ۱۳۱۱ در فیان مجمع خامس عشر مسکونی منعقد شد. و در سنهٔ ۱۴۱۴- ۱۴۱۸ در قنستانس مجمع سادس عشر مسکونی انعقاد یافت و در این مجمع حکم شد که احکام صادره ازمجامع مسکونیّه فوق سلطنت پاپا است و در سنهٔ ۱۴۳۸- ۱۴۳۹ در باسل مجمع مسکونی سابع عشر منعقد گشت و در این مجمع اصلاح احزاب فرنساویّه و طلیانیّه و اتّحاد کنائس شرقیّه و غربیّه مذاکره شد. و در سنهٔ ۱۵۱۲-۱۵۱۷ در مدینهٔ رومیّه در قصر لاتیران به امر حبر اعظم یولیوس ثانی مجمع ثامن عشر مسکونی انعقاد یافت. و در سنهٔ ۱۵۴۵ در مدینهٔ ترنت مجمع تاسع عشر مسکونی که آخرین مجامع مسکونیّه است و به مجمع تریدنتینی معروف است منعقد شد.

و این مجامع که به ترتیب ذکر شد از جهتی موجب حدوث مذاهب و انشقاقات داخلیّه در دیانت نصرانیّه گشت و از جهتی دیگر موجب انتظام دستورات دینیّه مسیحیّه شد. و در این قرون نیز سلطنت مطلقهٔ حبر اعظم پاپا در میان نصاری درجهٔ علیا یافت و مهابت و مخافتش در قلوب ملوک و امرا ثابت و راسخ گشت. و پس از انقضاء حروب صلیبیه در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در این بحر متلاطم نصرانیّت جز تجدّد مذاهب مختلفه که اغلب آن مبنی بر مقاومت سلطنت فوق العادّه پاپا حبر اعظم رومانی بود چیزی مشاهده نمی شد و اغلب این مذاهب به صرامت مقاومت رهبان دومینیکییّن که به امر حبر اعظم هر کس را خارج از سلطهٔ او می یافتند به انواع عذاب او را مقتول و یا محروق می داشتند مضمحل و منقرض می گشت و این تعدیات فوق العادّهٔ احبار و رهبان، عالم نصرانیّت را مستعد تغییرات کلیّه می نمود. تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی لوتیروس مشهور سکسونی از مدینهٔ اِیسلَین قیام کرد و مذهب پروتستانی انجیلی را تأسیس نمود و عوائد خارجه انجیل مقدّس را از قبیل اعتراف به سلطهٔ مطلقهٔ حبر اعظم پاپا و غفران خطایا و صوم و عبادت ایقونات و احتفالات زائده و لبس بدلات و امثالها را زایل داشت. و

اگر چه قیام این مرد که نخست راهبی حقیر و اخیراً مصلحی کبیر خوانده شد از آغاز موجب فتن داخلیّه گشت و سبب اجرای حروب اهلیّه شد الاّ آنکه در عالم دیانت نصرانیّه تغییرات کلیّه ظهور یافت و اولاً به سبب اخذ علوم از مسلمین اندلس و اخیراً به سعی طائفهٔ انجیلیّه انوار علوم و تمدّن و حریّت و تقدّم اقطار ممالک مسیحیّه را زاهر و منّور نمود و غیوم متکاسفه جهل و توحّش را منقطع و زائل داشت و مذهب انجیلی در قرن هفدهم و هیجدهم غلبه و رسوخی بالغ یافت و از مذاهب کبیرهٔ دیانت نصرانیّه محسوب گشت.
و از جمله که در غایت اختصار و جامعیّت ذکر شد معلوم توان داشت که اکنون که اواخر قرن نوزدهم است مذاهب نصرانیّت بر مذهب کاتولیک و مذهب ارتودکس و مذهب پروتستانت و مذهب یعقوبی و مذهب نسطوری و مذهب مارونی و مذهب ملکانی مقصور است و سایر شعب از قبیل اقباط و سریان و کلدانیّه و احباش و ارامنه و غیرهم در ضمن مذاهب مرقومه مندرج و مذکور.

و امّا کیفیّت حدوث مذاهب در دین اسلام

اجمال آن این است که چون جمال حضرت خاتم النبیاء علیه آلاف التحیّة و البهاء از افق بطحاء طلوع فرمود نخست در مدّت سیزده سال قلوب معدودی از اهالی مکّه معظّمه و مدینهٔ طیّبه به انوار دیانت الهیّه منوّر گشت و در اواخر ایّام اقامت آن حضرت در مکّه ابوطالب بن عبدالمطّلب که آن وجود اقدس را حارس و معینی کبیر و قبیلهٔ بنی هاشم را زعیمی عظیم بود وفات یافت و کفّار مکه که امرای اعرب بودند بر قتل آن حضرت متّفق شدند و اهل ایمان بر حراست آن حضرت از شرارت ارباب عداوت قدرت نداشتند لهذا حضرت خاتم الانبیاء از مکّه به مدینه در تحت معاهدهٔ اشراف آن بلد هجرت فرمود و در مدینه به دعوت قبائل عرب به قبول شریعت اسلامیّه قیام نمود.
و در سنهٔ دویم از هجرت محاربهٔ آن حضرت با کفّار قریش در موضع بدر اتّفاق افتاد و در این واقعهٔ نصرت شامل حال عساکر آن حضرت شد و جمعی از مشرکین که از آن جمله بیست و چهار کس از صنادید قریش بودند در این واقعه کشته شدند.
و در سال سیّم از هجرت واقعهٔ احد اتّفاق افتاد و در این و اقعه عساکر اسلام منهزم شدند و هفتاد کس از اصحاب آن حضرت که یک از آنجمله حمزهٔ سیّد الشّهدا بود رتبهٔ شهادت یافتند.

و در سنهٔ هشتم از هجرت واقعه موته اتّفاق افتاد و باب محاربت فیما بین مسلمین ونصاری مفتوح گشت و در این حرب از اکابر اصحاب زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب الملّقب به ذی الجناحین و عبدالله بن رواحه رتبهٔ شهادت یافتند. و هم در این سنهٔ فتح مکّه معظمّه اتّفاق افتاد و کفّار قریش را ملجاء و مأمنی نماند و لذا بالضروره اظهار انقیاد به شریعت اسلامیّه نمودند و در سلک عساکر اسلامیّه منخرط گشتند و در مقابل سابقین اوّلین به اسم طلقا و المؤلّفة قلوبهم مذکور و موسوم شدند.
و در سال نهم و دهم قبائل اطراف مکّه و مدینه به انقیاد و قبول دین اسلام افتخار یافتند و در اوایل سال یازدهم از هجرت وفات حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیّة و البهاء اتّفاق افتاد و ابواب اختلاف و تفرقت بر اهل اسلام مفتوح گشت.
و اجمال آن بر این گونه است که چون آن حضرت به افق اعلی صعود فرمود خلافت اسلام که اعظم اساس قوام امّت و تربیت ابنای ملّت است به تنصیص حضرت رسول و یا به مشورت و رضای عموم تأسیس نیافت بل به نحو مغالبت و منافست مقرّر ومؤسّس گشت و بعد الاخذ و الرّد علی ما فی کتب القوم امر خلافت فلتة بر عبدالله بن ابی قحافه المعروف به ابی بکر که از کبار اصحاب و از سابقین اوّلین محسوب بود مقرّر شد و این فقره بالطبع موجب شکایت و عدم رضایت بعض اکابر اصحاب از این گونه انتخاب گشت.
خاصةً امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم که به سبب قرابت و سبقت اسلام و خدمت ووفور علم و کرامت خود را احقّ به مقام خلافت نبویّه ومستحق امارت امّت اسلامیّه می دانست ولکن چون بعد از وفات حضرت خاتم الانبیاء اکثر قبائل عرب مرتد گشتند و از ادای زکات گردن پیچیدند لذا رؤسای اسلام که غالباً از سابقین مهاجرین و انصار بودند و حفظ اسلام را بر اغراض شخصیّه و فوائد ذاتیّه خود ترجیح می دادند و نصرت اسلام را اهمّ فرائض خود می دانستند از خوف اینکه مبادا اختلاف ایشان موجب غلبهٔ کفّار عرب گردد از اظهار شکایات سریّه دوری جستند و به مجاهرت بر مخالفت رضا ندادند و در غایت موازرت بر اعلاء کلمهٔ اسلام و ارجاع قبائل مرتده از شریعت حضرت سیّدالانام متفّق و متّحد گشتند و لذا دین اسلام در مدّت دو سال و سه ماه که ایّام خلافت خلیفهٔ اوّل بود به حکم سیف بر جزیرة العرب و بعض بلاد سوریّه استیلا یافت.
و درایّام خلافت خلیفهٔ ثانی بلاد سوریّه و مصر کافة و ممالک ایران تا سر حدّ خراسان مسخّر عساکر اسلام گشت و چون خلیفهٔ ثانی در حین صلات صبح به دست فیروز دیلمی در مسجد رسول مجروح شد و امر خلافت را به شوری فیما بین شش نفر از اکابر اصحاب مقرّر داشت دراجرای این شوری نیز بر منافست قدیمه بر افزود ومنافرت قلبیّه فیما بین رؤسا افزونتر گشت و بهر حال امر خلافت به اسم خلیفهٔ ثالث ذی النّورین استقرار یافت و وی اکابر اصحاب را از امارت بلاد معزول داشت و امارت

عساکر و حکومت ممالک را غالباً در عهدهٔ اکابر بنی امیّه که از اقارب او بودند موکول فرمود.
و اگر چه فتوحات اسلامیّه در ایّام خلافت ذی النّورین به اواسط افریقیا و غالب ممالک فارس امتداد یافت لکن ظلم امرای بنی امیّه و خروج ایشان در تطرّف از مسلک خلفای راشدین موجب شکایت رعیّت گشت. و اخیراً از بصره و کوفه و مصر به عزیمت شکایت و طلب عزل ولاة جمعی کثیر از مسلمین عازم مدینهٔ طیّبه شدند و مطالب خود را به سدّهٔ خلافت معروض داشتند و به اکابر اصحاب فرداً فرد متوسّل گشتند و کراراً برای اصلاح این مفاسد هر یک را شفیع نمودند.
از جمله روزی حضرت امیر علیه السّلام به خواهش صحابه و رؤسای عارضین با ذی النّورین ملاقات فرمود و او را بدین خطابهٔ بلیغه نصیحت نمود فقال علیه السّلام: "اِنَّ النّاسَ وَرَائی وَ قَد استَسفَروَنِی بَینَک وَ بَینَهُم. وُ وَاللهِ مَا اَدرِی مَا اَقُولُ لَکَ مَا اَعرِفُ شَیئاً تَجهَلُهُ وَ لاَ اَدلَکَ عَلَی شَیءٍ لاَ تَعرِفُهُ. اِنَّکَ لَتَعلَمُ مَا نَعلَمُ مَا سَبَقنَاکَ اِلَی شَیءٍ فَنُخبِرُکَ عَنهُ وَ لاَخَلَونَا بِشَیءٍ فَنُبَلِّغَکَهُ وَ قَد رَاَیتَ کَمَا رَأَینَا وَ سَمِعتَ کَمَا سَمِعنَا وَ صَحِبتَ رَسُولَ اللهِ کَمَا صَحِبنَا وَ مَا ابنُ اَبِی قِحَافَةَ وَ لاَ ابنُ الخَطّابِ اَولَی بعَمَلِ الحَقّ مِنکَ. وَ اَنتَ اَقرَبُ اِلَی رَسُولِ اللهِ صَلی اللهُ عَلَیهِ و آله وَ سَلّم وشِیجَةَ رَحِم مِنهُمَا وَ قَد نِلتَ مِن صِهرِهِ مَالَم یَنَالاَ فَاللهَ اللهُ فِی نَفسِک فَاِنَکَ وَ اللهِ مَا تُبَصَّرُ مِن عَمی وَ لاَ تُعَلمُ مِن جَهل. وَ اِنَّ الطُرُقَ لَوَاضِحَةٌ وَ اِنِّ اَعلاَمَ الدینِ لَقَائِمَهُ. فَاعلَم اَنَّ اَفضَلَ عِبَادِاللهِ عِندَاللهِ اِمَامٌ عَادِلُ هُدِی وَ هَدَی فَاَقَامَ سُنةٌ مَعلَومَةً وَ أَمَاتَ بِدعَةً مَجهُولَةٌ وَ اِنَّ السُنَنَ لَنَیرَةٌ لَهَا أَعلاَمٌ وَ اِنَّ البِدعَ لَظَاهِرَةٌ لَهَا أَعلاَمٌ. وَ اِنَّ شَرَّ النّاسِ عِندَاللهِ اِمَامُ جَائِرُ ضَلَّ وَ ضُلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَةً مَاخُوذَةٌ وَ اَحیَ بِدعَةً مَتروُکَةً. وَ اِنّی سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلهِ یَقُولُ یُؤتَی یَومَ القِیامَةِ بِالاِمَامِ الجَائِرِ وَ لَیسَ مَعَهُ نَصیرُ وَ لاَ عَاذِرُ فَیُلقَی فِی نَارِ جَهَنّمَ فَیَدُورُ فیهَا کَمَا تَدُورُ الرَّحَی ثُمَّ یَرتَبِطُ فی قَعرِهَا وَ اِنّی أُنشِدُکَ اللهَ أَن لاَ تَکُونَ اِمَامَ هَذِهِ الأُمَّةِ الَمقتُول فَأِنهُ کَانَ یُقَالَ یُقتَلُ فِی هَذِهِ الأُمَّةِ اِمَامُ یُفتَحُ عَلَیهَا القَتلُ وَ القِتَالُ اِلَی یَومِ القِیامَةِ وَ یَلبِسُ أُمُورُهَا عَلَیهَا وَ یَتبُتُ الفِتَنُ فِیهَا فَلاَ یُبصِروُنَ الحَقّ مِنَ البَاطِلِ یَمُوجُونُ فِیهَا مَوجاً وَ یَمرُجُونَ فِیهَا مَرجاً. فَلاَ تَکُونَنَّ لِمَروَانَ سَیقَةً یَسُوقُکَ حَیثُ شَاءَ بَعدَ جَلالِ السنِ وَتَقَضی العُمر" (انتهی)
و این خطبه رشیقه در کتاب کامل ابن الاثیر از علمای اهل سنّت و جماعت و در کتاب نهج البلاغه از کتب معتبرهٔ شیعهٔ امامیّه مندرج است و خلاصهٔ ترجمهٔ آن این است که حضرت امیر به ذی النّورین می فرماید: مردمی که در ورای منند از من خواهش سفارت کرده و مرا میان خودشان و تو واسطهٔ مخابرت نموده اند. و قسم به خدا که من نمی دانم به توچه بگویم نمی دانم چیزی را که تو بدان جاهل باشی و نه راهنمائی کنم ترا به چیزی که نشناسی هر آینه تو میدانی آنچه را که ما می دانیم ما بر چیزی سبقت نگرفتیم که ترا بدان خبر دهیم و نه در خلوت و تنهائی چیزی را یافتیم تا به تو تبلیغ نمائیم دیدی آنچه را ما دیدیم و شنیدی

همچنانکه ما شنیدیم و با رسول خدا مصاحبت نمودی همچنانکه ما مصاحبت کردیم. نه پسر ابی قحافه و نه پسر خطّاب از تو سزاوارتر بودند به عمل حقّ زیرا که قرابت تو به رسول الله من حیث الرحم نزدیک تر است از ایشان و تو به رتبهٔ دامادی آن حضرت مشرّف شدی و آنها بدین رتبه نائل نشدند. پس الله الله خود را پاس دار و حفظ فرما. قسم به خدا که ترا نباید از نابینائی بینا کرد و نه از نادانی متعلّم داشت راه واضح و اعلام دین قائم است بدان که افضل عبادالله نزد خداوند امامی است عادل که هدایت شده باشد و هدایت نماید پس بپا دارد سنّت معلومه را و بمیراند بدعت مجهوله را. و هر آینه سنن و آداب حقّهٔ حسنه روشن است و آن را نشانها است و بدعتها نیز ظاهر است و آن را علامتها است. و بد ترین ناس نزد خداوند امامی است جور کننده که گمراه شود و بدو گمراه گردند پس بمیراند سنّت معموله را و زنده کند بدعت متروکه را و من شنیدم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که می فرمود: آورده می شود امام ظالم روز قیامت در حالی که او را یاوری و عذر خواهی نیست و افکنده می شود در نار جهنّم و در آن مانند آسیا سرگردان می گردد و اخیراً در قعر جهنّم مرتبط و بسته ماند. و من ترا به خداوند قسم می دهم که نباشی تو آن امامی که بایست در این اُمّت مقتول گردد زیرا که گفته شده است (یعنی رسول الله فرموده است) هر آینه کشته خواهد شد در این امّت امامی که به سبب آن باب مقاتلت و محاربت میان امّت مفتوح گردد و تا یوم قیامت این مقاتله و محاربه قطع نشود و امور بر امّت پوشیده شود و فتن و ضلالت در آن ثابت ماند پس حقّ را از باطل نبینند و در ظلمت و تاریکی و بی بصیرتی موّاج و مختلط باشند. و پس از نقل این حدیث به ذی النّورین بر سبیل تأکید فرمود که البتّه مباش رام و سهل القیاد مروان ابن حکم که ترا بعد از پیری و کثرت سن بفریبد وبهر راه که خواهد براند (انتهی).

و مقصود نگارنده از ایراد این خطابهٔ شریفه این است که اهل بصیرت دریابند که عقیدهٔ صحابه رضی الله عنهم در حقّ یکدیگر به تمامها جزاین بود که اکنون اهل اسلام عموماً در حقّ ایشان معتقدند تا سبب اختلافات اسلامیّه واضح شود و اینکه این اختلافات حالیّه جمیعاً بهر اسم که باشد منافی اساس ملّت بیضا است معلوم گردد.

و خلاصه وساطت اصحاب نتیجه و حاصلی نبخشد و نصائح اولی الالباب فائدهٔ نداد نه ذوالنّورین راضی به عزل امرا شد و نه آنان جرأت مراجعت به اوطان نمودند و اخیراً بر خلع خلیفه متّفق گشتند و اکابر اصحاب نیز دوری جستند تا کار به قتل ذی النّورین منتهی شد و آنچه خداوند اراده فرموده بود در حدوث فتن ظهور یافت. زیرا که پس از قتل ذی النّورین خلافت بر حضرت امیر علیه السّلام مقرّر شد و ولاة بلاد و امرای عرب که غالباً از طلقا و المؤلّفة قلوبهم بودند از این تأسیس متوهّم گشتند. و اکابر اصحاب نیز هر یک خود را ذی حقّ در خلافت و شایستهٔ وصول به رتبهٔ امارت می دانستند. بخصوص امرای بنی امیّه

که با بنی هاشم با وجود قرابت قریبه عداوت دیرینه داشتند و به نخوت عربّیه و عصبیّت جاهلیّه همواره رایت منافست و مخاصمت با اهل بیت طهارت می افراشتند بالأخصّ معاویه که زعیم قوم و امیر قبیله بود و به مراتب تدبیر وکیاست و علم به دقائق ملک و سیاست امتیاز داشت و مدّت مدیده بالاستقلال والی ممالک سوریّه و شام بود و از عساکر و اموال و اکابر قوّاد و رجال استعدادی وافی و وسائل محاربت و مقاتلت را کامل و کافی داشت و به سبب فتوحات بدر و احُد و احزاب که اکابر اقاربش به شمشیر امیر کبیر قتیل و صریع گشته بودند عداوت آن حضرت در قلبش راسخ و بغض آن جناب در طویّت اش متمکّن بود و لهذا ممکن نبود که با وجود استعداد بدین خلافت سر فرود آرد و تا جان در بدن او است اظهار اطاعت و انقیاد نماید. ولکن چون با وجود شهرت حضرت امیر و وفور جلالت و کرامت آن حضرت ممکن نبود که بدون دست آویزی بزرگ توانند دم از مخالفت زنند و یا اعلان محاربت نمایند لذا نخست طلحه و زبیر از مدینه عازم مکّه شدند و در آن بلد با عایشه امّ المؤمنین و بعض امرای بنی امیّه متّفق گشتند و حضرت امیر را به رضای به قتل ذی النّورین متّهم داشتند و طلب خون عثمان را بهانهٔ جواز محاربه با حضرت امیر نمودند.

و اخیراً به شرحی که در کتب تواریخ مسطور است به حرب جَمَل منتهی شد و این حادثه عجیبه و مقاتلهٔ اسلامیّه که فاتحه حروب اهلیّه بود در میان مسلمین به قتل طلحه و زبیر و غلبهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام انقضا یافت. و پس از انقضای حرب جمل معاویه در شام آهنگ مظلومیّت عثمان را بلند نمود و نوای مخالفت حضرت امیر را از طلحه و زبیر شدیدتر نواخت وامرای شام را که در نخوت و شهامت و قوّت و صلابت شناخته و معروف بودند در وجوب محاربهٔ آن حضرت با خود متّفق ساخت و به اصحّ روایات با نود هزار سپاه به عزیمت حرب از عاصمهٔ بلاد سوریّه خارج شد و حضرت امیر علیه السّلام نیز با رؤسای اصحاب و اکابر اهل ایمان که غالباً از اجلّه صحابهٔ نبویّه بودند و همین مقدار از عساکر مستعّد محاربت و مضاربت گشت.

و امواج این دو بحر زخّار در حدود صفیّن که موضعی است بین الشّام و العراق متلاطم و متصادم شد ولکن چون خلاصة رجال اسلام همینان بودند که در این موضع مجتمع گشتند از خوف استیصال عرب و زوال اسلام و غلبهٔ اجانب هیچیک از رؤسای طرفین به حرب سلطانی و قتال عمومی رضا نمی دادند و غالب ایّام را به مخابرات کتبیّه و یا به مناوشات عسکریّه اکتفا می نمودند. و این حالت قریب پنج ماه امتداد یافت و طریقی از برای اصلاح گشوده نشد و صبر طرفین نفاد گرفت خاصّه که بعض از اکابر رجال مانند عمّار بن یاسر و ذی الشهادتین و غیرهما از اکابر صحابه رتبهٔ شهادت یافتند و از طرف معاویه نیز بعض از کبار امرا مانند عبیدالله بن عمر و شرحبیل بن ذی الکلاع که از اجلّه امرای عرب بود قتیل اغراض شخصیّه و صریع مقاصد

امویّه گشتند و این فقرات نیز بر احقاد دیرینه افزود و باب صلح و اصلاح را به کلّی مسدود نمود.
تا آنکه واقعهٔ حرب عظیم که به لسان مورّخین به لیلة الهریر معروف است وقوع یافت و در این حادثهٔ کبری سی و هفت هزار نفس از طرفین مقتول شد و سبب انزجار قلوب و نفوس گشت. و اخیراً به امر تحکیم درمدّت چهار ماه مهادنت مقرّر شد و در این مدّت چهار ماه جمعی از کبار نسّاک و قرّاء قرآن از محاربات مذکوره اظهار انزجار نمودند و حضرت امیر را موجب اختلاف کلمهٔ مسلمین و اهراق دماء بریئه پنداشتند و در خلوات و مجالس به آن حضرت و ذی النّورین و معاویه ظهور این مفاسد را منسوب داشتند. خاصةً که امر تحکیم بر نهج حیله و فریب نه بر منهج صدق و صلاح امّت انقضا یافت. لهذا نسّاک عراق که غالباً از فطانت و معرفت بی بهره بودند این فقره را دست آویز تجویز محاربهٔ آن حضرت نمودند و بعد الاخذ والرّد واقعه نهروان وقوع یافت و در این محاربه نیز قریب چهار هزار نفس از رؤسا و افراد عرب مقتول و معدوم گشت و این حوادث یکباره بر غیظ قلوب و ایجاد وسائل اختلاف بر افزود تا آنکه در سنهٔ ثلاثین از رحلت نبی و تأسیس خلافت مطابق سنهٔ اربعین هجری امر شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقوع یافت و قلوب احباب آن حضرت از این حادثهٔ کبیره قرین احزان کثیره گشت.
و از این جمله که ذکر شد معلوم گردید که تا این وقت بذور سه اختلاف بزرگ در آن حدیقه غنّا و شریعت بیضا مغروس شد و من دون اینکه هنوز به تفریق اسامی مذهبیّه و یا اختلافات فرعیّه منتهی گردد هیئت جامعهٔ اسلامیّه مستعد ظهور سه انشقاق بزرگ گشت ومنشاء کلّ این اختلافات کیفیّت تأسیس خلافت بود و طمع بلوغ به رتبهٔ سلطنت و امارت. زیرا که جمع کثیری از رؤسای مسلمین خلافت نبویّه را به سبب قرابت قریبه حقّ حضرت امیر و اولاد آن حضرت دانستند و اثبات این مقام را به نصّ نبی یا امام سابق منوط و موکول شمردند و این فرقه من بعد به اسم شیعه موسوم گشتند. و جمع کثیری دیگر خلافت را به اتّفاق اهل حل و عقد موکول داشتند و به اتّفاق و اجماع امّت منوط گرفتند و اینان من بعد به اسم اهل سنّت و جماعت تخصیص یافتند. و جمعی دیگر احدی را صاحب استحقاق این رتبه ندانستند و به حکم کلمهٔ "... إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّـهِ ...(۵۷)"[79] نفسی را پس از شیخین مستحقّ ریاست مطلقه نشناختند و محاربهٔ اهل استبداد را عین جهاد و اهّم فرائض انگاشتند و این طائفه به اسم خوارج من بعد معروف گشتند.
و بالجمله پس از شهادت حضرت امیر به سبب مصالحهٔ حضرت امام حسن امر خلافت بر معاویه استقرار یافت و قدمش در

[79]. سوره انعام (۶)، و هم چنین سوره یوسف (۲)، آیهٔ ۴۰ و ۶۷

خلافت راسخ شد. و معاویه که به زکاوت و تدبیر موصوف بود ملاحظه نمود که با وجود فضائل ظاهرهٔ باهرهٔ اهل البیت سلام الله علیهم و قرابت قریبهٔ ایشان به رسول الله خلافت امویّه استقراری نخواهد یافت و دیر یا زود ثانیاً این رتبه علیا به آن بیت کرامت و مجد منتقل خواهد شد لهذا اعداء اهل البیت را به خود تقریب نمود و دوستان ایشان را ازمناصب و امارات محروم داشت و جمیع را به اجرت به وضع احادیث مأمور نمود تا به روایات مجعوله به حضرت امیر و اولاد کرامش امور نالایقه نسبت دهند و قلوب مسلمین را از ایشان متنفّر دارند و بالعکس فضائل کثیره در حقّ دیگران روایت کنند. لهذا سوق اختلاق نفاق یافت و احادیث مختلفه بین المسلمین مشتهر شد زیرا که بعضی نظر به حبّ مال و قرب ملوک به احادیث مجعولهٔ موضوعه متمسّک می شدند و بعض دیگر به سبب دیانت و تقوی آنچه فی الحقیقه مسموع داشته بودند براستی و صداقت روایت می کردند از این جهت باب علم حدیث مفتوح شد و وجوه قوم از کتاب الله و مبیّن حقیقی او که به حکم "اِنّی تَارِکُ فِیکُمُ الثقَلَین" ثابت و منصوص بود مصروف گشت و سبّ امیرالمؤمنین علیه السّلام بر منابر سنّت و دایر شد. و در عهد خلافت معاویه فتوحات اسلامیّه شرقاً به حدود جیحون و غرباً به قیروان بلوغ یافت.

و معاویه در سنهٔ ستّین هجریّه وفات نمود و خلافت به یزید منتقل شد و حادثهٔ هائلهٔ شهادت سیّد الشهدا علیه اطیّب التحیّة و الثّناء پیش آمد و این واقعه عظیمه بر تنافر قلوب و انشقاق امّت بر افزود زیرا که این چنین حادثهٔ شنیعه از هیچیک از ملل و امم سابقهٔ ظهور نیافته بود خاصّه که بنی امیّه یوم ورود اهل بیت طهارت را به شام چون عیدی محسوب داشتند و دمشق را زینت کردند و یکدیگر را تهنیت گفتند و رؤوس شهدا را در مدّت خلافت یزید در بلاد سوریّه شهر به شهر گردانیدند و از دفن ممانعت کردند.

و بالجمله چون یزید وفات یافت و پسرش معاویه از سوء اعمال پدر و اقارب تبراً نموده ترک خلافت گفت مجدداً به سبب تعیین خلیفةً قلاقل کبیره روی داد. اهالی حرمین شریفین بر خلافت عبدالله بن زبیر که در ایّام حیات یزید سر به خلافت بر آورده بود متّفق شدند و جزیرة العرب و بلاد عراق را به حیطهٔ تصرّف و تسخیر آوردند و اهالی شام در تعیین خلیفهٔ مختلف گشتند.

و در این اثنا مختار بن ابی عبیدة ثقفی که به شجاعت و شهامت معروف بود از مکّه به عراق ورود نمود و اهالی عراق را که به حبُ آل البیت موصوف بودند به خلافت محمّد ابن علی المعروف به ابن الحنفیّه و طلب ثار شهدا دعوت کرد و کوفه و بلاد بین النهرین را تا حدود آذربایجان مسخّر داشت و تقریباً هشتاد و سه هزار کس از قتلهٔ سیّدالشّهداء و دوستان بنی امیّه را به وادی عدم فرستاد و پس از شش سال امارت شعلهٔ حیاتش در محاربهٔ مصعب بن زبیر فرونشست.

و اهالی شام بر خلافت مروان بن الحکم و بعد از فوت او به خلافت فرزندش عبدالملک اتّفاق نمودند. و عبدالملک که اکبر و

اعظم خلفای امویّه محسوب می شود نخست بر مصعب بن زبیر و پس از قتل او بر عبدالله بن زبیر غلبه یافت و دیگر باره خلافت اسلامیّه تماماً در بیت بنی امیّه استقرار گرفت و با اینکه همواره میان خلفای بنی امیّه و رؤسای خوارج محاربات هائله روی می داد فتوحات اسلامیّه شرقاً تا حدود فرغانه و غرباً به ممالک اندلس که اکنون به اسپانیا معروف است بلوغ یافت.
و در آن ایّام دوستان آل بیت که پیوسته از جهت امرای امویّه مورد ظلم و اهانت بودند نخست به دو فرقه منقسم گشتند چه برخی خلافت را پس از شهادت حضرت سیّد الشّهداء حقّ محمّد بن الحنفیّه و پس از آن جناب معتقد به امامت ابی هاشم بن محمّد بن حنفیه شدند. و برخی دیگر رتبهٔ امامت را حقّ حضرت علی بن الحسین علیه السّلام دانستند. و ابوهاشم مذکور چون ازسفر شام مراجعت می نمود و در بدن خود احساس نمود که وی رابه حکم خلیفهٔ اموی مسموم داشته اند علی بن عبدالله بن عبّاس را که از اشراف بنی هاشم بود طلب نمود و به او در خلوت اظهار داشت که از جدّ بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السّلام مأثور است که خلافت اسلام به فرزندان تو انتقال خواهد یافت و سلطنت بنی امیّه به دست اولاد تو منقرض خواهد شد و او را وصی خود نمود و به حزم و کتمان امر فرمود و به ارسال نواب و دعاة به خراسان مأمور داشت و از این انشقاق خلافت کبیره بنی العبّاس اشتقاق یافت.
و جمعی که امامت را حقّ حضرت علی بن الحسین دانستند پس از وفات آنحضرت نیز مختلف گشتند جمعی خلافت را حقّ زید بن علی بن الحسین علیه السّلام دانستند چه او از میان اشراف علویّه به مراتب شجاعت و شهامت و علم و تقوی وکرامت امتیاز داشت و مذهب زیدیّه از این فرقه حدوث یافت. و علی بن عبدالله ابن عبّاس بر حسب وصیّت ابی هاشم بن محمّد جمعی از اهل حزم و درایت را به جانب خراسان فرستاد و ایشان خلق را به متابعت آل محمّد می خواندند وبدون تعیین اسم امام در خفیّه به تشکیل خلافت هاشمیّه می پرداختند و پیوسته از ولات خراسان که امرای امویّه بودند متحمّل قتل و حبس و نفی می شدند ولکن نظر به کثرت ظلم بنی امیّه و حبّ خلق به اقارب نبی علیه السّلام یوماً فیوم بر عدد و شوکت ایشان می افزود تا آنکه اکثر اعیان خراسان در حوزهٔ این مبایعت در آمدند. ودر این هنگام ابومسلم مروزی به تعیین ابراهیم امام رئیس داعیان خراسان بود وامارت مشرق از جانب خلیفهٔ اموی به نصربن سیّار تعلّق داشت و مرکز خلافت در دمشق به سبب اختلافات نزاریّه و یمانیّه و قتل ولید بن یزید بن عبدالملک نیز در غایت اختلال بود.
لهذا ابو مسلم مروزی مذکور که به حزم و عزم و کفایت و درایت موصوف و مشهور بود وقت را مقتضی اعلان دعوت یافت و در سنهٔ ۱۳۰ هجریّه بر مدینهٔ مرو عاصمهٔ خراسان مستولی شد و با امرای امویّه خصوصاً نصر بن سیّار والی خراسان محاربت

ها نمود ودر جمیع منصور ومظّفر گشت. و پس از استیلای بر خراسان اکابر قوّاد و سرکردگان را به استخلاص عراق وسایر بلاد مأمور داشت و اینان به شرحی که در تواریخ مسطور است در جمیع جهات برامرای امویّه نصرت یافتند و بعد از انهزام امیرکبیر عراق یزید بن هبیره بر کوفه عاصمة عراق مستولی گشتند ودر صباح یوم جمعهٔ دوازدهم سنهٔ ۱۳۲ هجریّه عبدالله بن محمّد بن علی بن عبدالله بن عبّاس را که ملقّب به سفّاح است بر عرش خلافت هاشمیّه جالس نمودند.
و سفّاح که اوّلین خلفای عباسیّه محسوب است عمّ خود عبدالله بن علی را به محاربهٔ مروان بن محمّد الملقّب بالحمار آخرین خلفای امویّه مأمور داشت و مروان بن محمّد درحوالی زاب از صولت عبدالله بن علی منهزم شد و اخیراً در بوصیر از اعمال مصر مقتول گشت و خلافت امویّه از ممالک شرقیّه زوال یافت و به سعی و اقدام عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملک الملقّب بالداخل خلافت امویّه از ممالک غربیّه اعنی اندلوسیّه طالع شد.
در این وقت بر نهجی که رقم یافت معظّم عساکر و امرا و قوّاد جیش به محبّت آل بیت محمّد موصوف بودند لهذا طلب خلافت در قلوب سادات علویّه رسوخ یافت و دواعی طلب حقّ وراثت از خواطر اشراف سر بر زد زیرا که بنی العباس به دعوای قرابت رسول الله به خلافت نائل شدند و علویّه در این دعوی در نظر جمیع احقیّت و اولویّت داشتند خاصةً که اکثر اشراف علویّه به علم و فضل و تقوی و شهامت و کرامت از جمیع رؤسای امّت ممتاز بودند.
لهذا در قرن دویم اسلامی بسیاری از اشراف به طلب خلافت قیام نمودند و اکثری در محاربات بنی العبّاس قتیل و صریع گشتند از قبیل محمّد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام که این دو در ایّام خلافت منصور عبّاسی خروج نمودند و به رتبهٔ شهادت نائل شدند و از ائمهٔ فرقهٔ زیدیّه محسوب گشتند. و چون وسائل مخالفت و محاربت به سبب خلافت ما بین علویّه و عباسیّه استحکام یافت و قلوب خلق به محبّت اهل البیت مایل تر بود سیاست و تدبیر منصور عبّاسی که وی نیز مانند معاویه به فطانت و تدبیر مشهور بود اقتضا نمود که جانب محبیّن شیخین را ترجیح دهد و از فضائل اهل البیت بکاهد شاید مرکز خلافت از مصادمات علویّه مصون ومحروس ماند.
و این خود بر متّصفحین اخبار ثابت است که منصور قبل از بلوغ به رتبهٔ خلافت همواره منکر فضائل شیخین و راوی وناشر مناقب اهل بیت طهارت بود ولکن پس از بلوغ به خلافت ناچار از عقیدهٔ قلبیّهٔ خود تجافی نمود تا آنکه روزی در مجلسی قسم یاد کرد که "وَاللهِ لاَرغَمَنَّ أَنفِی وَ أُنُوفهُم وَ لاَ رفَعَنَّ عَلَیهِم بَنِی تَیم وَ بَنِی عَدی." یعنی بخدا قسم که بینی خود و ایشان را به خاک خواهم نهاد و بنی تیم و بنی عدی یعنی بیت خلیفهٔ اوّل و خلیفهٔ ثانی را بر ایشان ترجیح خواهم داد.

از این سبب ثانیاً مناقشات ملکیّه در امّت اسلام ظهور یافت و انهار دماء از محاربات عبّاسیّه و علویّه جاری گشت. و اگر چه اکثری از سادات علویّه شهید و قتیل گشتند لکن از پای ننشستند تا آنکه خلافت علویّه در مقابل خلافت عبّاسیّه بر پا کردند.
و از حوادث کبیره قرن دویم و سیّم و چهارم از قرون هجریّه یکی ظهور نتائج اختلافات سابقه است به تشکیل مذاهب مختلفهٔ اصولیّه و فروعیّه. و دیگر نشر معارف و علوم است در میان امّت اسلامیّه. و دیگر انقسام خلافت واحده است به خلافت های ثلاثه امویّه و عبّاسیه و علویّه. و دیگرظهور دول مستقله است با وجود اعتراف به سیادت خلافت عربیّه. و دیگر ظهور تصّوف وطرق است که عندالعقلا به منزل فلج و استرخا است از برای جوارح و اعضای دیانت الهیّه.
امّا کیفیت ظهور اختلافات سابقه به اسم مذاهب اصلیّه و ظهور اختلافات علمیّه به اسم شیع و مذاهب فرعیّه بر این گونه است که چون در قرن اوّل و اوائل قرن دویم هجرت، رسم تصنیف و تألیف کتب در میان امّت اسلام شایع نبود اختلافات سابقه چندان تأثیری در انشقاق امّت ننمود و اسمی از شیعه و یا سنّی و یا غیرهما مذکور نبود و فقط از کسانی که خلافت را حقّ امیر المؤمنین واولاد آن حضرت می دانستند به محبیّن اهل البیت و کسانی که خلافت را به اجماع امّت راجع می دانستند به محبیّن شیخین و کسانی که مطلقاً منکر خلافت هاشمیّه و امویّه بودند به خوارج تعبیر می شد.
و چون در قرن دویم و سیّم علوم فلسفه و جدلیّات رائج و تألیف وتصنیف کتب دائر و شائع شد لهذا هر یک از رؤسا و ارباب معارف باب مناظرت را وسیع نمودند وبرای تفریق مقاصد وسهولت تعبیر به رأی خود ومخالفین خود اسامی ممیزّه وضع کردند و در مصنّفات محبیّن شیخین و قائلین به اثبات خلافت بالاجماع از خود به اهل سنّت و جماعت و از محبیّن اهل البیت تهکماً به روافض تعبیر نمودند. ودر مقابل آنها محبیّن اهل البیت و قائلین به نصّ از خود به شیعه اهل البیت و از محبیّن شیخین به نواصب تعبیر کردند و لهذا اختلافات مذهبیّه ملل اسلامیه صورت تحقّق و ظهور یافت و دین واحد اسلام به فرق عدیده منقسم گشت.
واز آنچه سابقاً عرض شد معلوم گشت که جماعت شیعه پس از شهادت سیّد الشّهداء نیز به دو فرقه منقسم شدند زیرا که بعضی امامت را حقّ محمّد بن الحنفیّه دانستند و این فرقهٔ به شرحی که ذکر شد موجب تأسیس خلافت عبّاسیّه گشتند و به حسن سیاست منصور عبّاسی در بحر سنّت و جماعت اضمحلال یافتند. و فرقه ای که امامت را حقّ حضرت علی بن الحسین علیه السّلام دانستند نیز پس از وفات آن جناب به دو فرقه منقسم شدند گروهی امامت را حقّ زید ابن علی بن الحسین دانستند و این جماعت به اسم شیعه زیدیّه معروف گشتند و از این جماعت امرای بزرگی ظهور یافتند که مدّتی مدید بر مازندران و سایر ممالک طبرستان استیلا یافتند.

و ازجملهٔ ایشان حسن بن زید علوی ملقّب به داعی کبیر بود که در قرن سیّم هجری بر طبرستان مستولی شد و در سنهٔ ۲۷۰ هجریّه وفات نمود و اهالی طبرستان که تا آن زمان در دین زردشتی باقی بودند به دست این امیر جلیل به سعادت قبول اسلام افتخار یافتند و به حبّ اهل البیت در عین غلبهٔ عباسیّه معروف و ثابت گشتند و مذهب زیدیّه در بلاد مازندران تا ظهور ملوک صفویّه شائع بود و به طلوع صفویّه نجم مذهب زیدیّه از طبرستان غارب شد و از بلاد یمن طلوع کرد و الی یومنا هذا این مذهب در بلاد یمن شائع است و امرای حرمین شریفین که به شرفای مکّه معروفند از این مذهب محسوب می شوند.

و جمعی دیگر از شیعه که پس از وفات حضرت علی بن الحسین امامت را حق محمّد بن علی الباقر و بعد از آن حضرت حقّ بن محمّد الصّادق علیهم السّلام دانستند ایشان نیز به دو فرقه منقسم شدند زیرا که آن حضرت نخست، علی ما ورد فی بعض الخبار، بر وصایت فرزند اکبرش اسمعیل تنصیص فرمود و چون اسمعیل در ایّام حیات پدر بزرگوار وفات یافت وصایت به حکم آن حضرت به موسی بن جعفر علیه السّلام منتقل شد.

لهذا پس از وفات حضرت صادق شیعهٔ آن حضرت به دو شیعه منقسم شد جمعی به اعتبار نصّ اولی امامت را حقّ اسمعیل و بعد از وی حقّ فرزندش محمّد بن اسمعیل دانستند و این فرقه در بلاد غرب خلق را به مذهب خود دعوت نمودند تا آنکه اخیراً به سعی ابی عبدالله شیعی که صاحب عزمی ثابت و حزمی راسخ بود خلافت اسماعیلیّه درمغرب طلوع نمود و پس از محاربات شدیده ابو محمّد عبیدالله بن محمّد بن عبدالله بن میمون بن محمّد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السّلام در سنهٔ ۲۹۶ هجریّه در ممالک افریقیّه بر عرش خلافت جالس شد و اندک اندک خلافت این سلسله قوّت و وسعت یافت تا آنکه غرباً بر جزیره سیسیلیا و سِردینا از ممالک اروپا وشرقاً بر بلاد مصر و مکّه معظّمه و شام مستولی شد.

و چون در سنهٔ ۳۵۶ هجریّه به سعی قائد کبیر جوهر بلاد مصر در حوزهٔ خلفای علویّه داخل شد مقرّ عرش خلافت فاطمیّه که تا این زمان مدینهٔ مهدیّه بود به مصر انتقال گرفت و مدینهٔ قاهره که اکنون عاصمهٔ ممالک مصر است به امر المعزّلدین الله الاسمعیلی که اشجع و ارشد خلفای علویّه بود بنا یافت. و دارالخلافهٔ خلفای فاطمیّه گشت و از آثار خلفای علویّه جامع ازهر که اکبر و اشهر جوامع اسلام و هر ساله محل تحصیل و تکمیل ده هزار طلبهٔ علم است و هم مشهد رأس الحسین علیه السّلام که مزار و مطاف عامّهٔ مسلمین است الی یومنا هذا باقی است.

و چون در سال ۴۸۷هجری مستنصر بالله اسمعیلی پس از شصت سال خلافت وفات یافت شیعهٔ اسماعیلّه نیز به دو فرقه منقسم شدند اهل مصر و یمن و مغرب بر امامت فرزندش ابوالقاسم احمد بن المستعلی بالله اتّفاق کردند و اسماعیلیّه ایران که به ملوک

الجبال معروفند بر امامت فرزند دیگرش نزار متّفق شدند و مورّخین اهل تسنّن از فرقهٔ ثانیه به ملاحدة صبّاحیّه تعبیر کردند. ودر سنهٔ ۵۶۷ به خیانت صلاح الدّین ایّوبی و وفات العاضد لدین الله خلافت علویّه در مصر انقراض یافت و دولت صبّاحیّه نیز در سنهٔ ۶۵۵ به استیلای هلاکوخان بر ایران منقرض شد ولکن امارت بلاد قهستان غالباً تا زمان سلطنت شاهرخ گورکان در ید صبّاحیّان بود. و الی یومنا هذا بقیه از اسماعیلیّه در قهستان و کرمان باقیند و اغلب این شیعه در بلاد هندوستان متوطّننند و سلسلهٔ امامت تا این زمان در خانوادهٔ شاه خلیل الله و فرزندانش باقی است و از اسماعیلیّه مصر نیز طائفه بُهرَه در هندوستان معروفند و به تقوی و حسن سلوک و تمسّک به شریعت غالباً موصوف.

و امّا کسانی از شیعه که بعد از وفات حضرت صادق امامت را به وصیّت آن حضرت حقّ حضرت موسی دانستند نسلاً بعد نسل معترف به امامت أئمهٔ اثنی عشر شدند و بین المسلمین به اسم امامیّه و اثنی عشریّه تخصیص یافتند. و این طایفه به قائمیّت حضرت حجّت بن الحسین علیه السّلام معتقدند و به خرافات عجیبه جابلقا و جابرصا و مدینة الخضرا مذعن.

و در مدّت دویست و شصت سال ایّام حیات ائمهٔ هدی فرق دیگر نیز که اسامی ایشان در کتب ملل و نحل و تواریخ ثبت است از شیعه ظهور یافت و پس از زمان قلیلی به شیع مذکورهٔ سابقه ملحق گشت و سبب این بود که هریک از سادات اهل البیت که برای طلب خلافت خروج می نمود جمعی به وی ملحق می شدند و به امامت او اذعان می نمودند. و چون خلافت مطلوبه حاصل نمی شد در بحر سائر مذاهب مستغرق و مفقود می گشتند. و هکذا در وفات هر یک از ائمهٔ هدی این گونه اختلافات حاصل می شد و چون مبنی بر شبهات وصایت و امثالها بود به سرعت زوال می یافت.

و اهل سنّت و جماعت چون اساس مذهبشان بر خلافت غالبهٔ ظاهره و اعتراف به حقیّت خلافت خلفای راشدین بود من حیث الاصل در مذهب فیما بین ایشان اختلافی رخ ننمود ولکن چون علم منطق و جدلیّات که از آن به علم کلام تعبیر می شود در قرن دویم و سیّم شیوع یافت لذا فرق علمیّهٔ متعددهٔ از قبیل اشاعره و معتزله و کرامیّه و غیرها ظهور نمودند و در مسائل طفیفه منازعات کبیره بر پا کردند و به فرق و شیع متعددّه متفرّق و منقسم گشتند و اخیراً به سعی ابی منصور ماتریدی که از ائمهٔ علم کلام محسوب بود وامام الحرمین جوینی و غیرهما این اختلافات زائل شد و معتقدات اهل تسنّن بر میزان واحد که در عقائد نَسَفی مسطور است استقرار یافت.

و فرقهٔ خوارج نیز در طول ایّام خلافت امویّه و عبّاسیّه به سبب بعض اختلافات جزئیّه میان ایشان مذاهب متعددّه ظهور یافت و اخیراً بر فرقهٔ اباضیّه که اشهر این فرق است استقرار یافت وقاعدهٔ کلّ مذاهب خوارج حبّ شیخین و تبرّای از صهرین است. و

در ممالک مغرب جمعی کثیر از خوارج الی یومنا هذا باقیند و در مذهب خود راسخ. و در ممالک شرق نیز جمعی کثیر از خوارج موجودند و نوعاً استقلالی دارند و مرکز امارتشان مدینهٔ مسقط است بر خلیج عجم و امیرشان به امام مسقط معروف است و از قراری که میرزا عبداللطیف شوشتری در تاریخ خود ذکر نموده است امیر مسقط به غایت مواظب شریعت است و موصوف به حسن رویّه و عدالت.

و عدّة اصول مذاهب اسلامیّه بر فرق مذکوره منحصر بود تا آنکه در قرون اخیره مذهب وهابیّه حادث شد و این مذهب نیز در قرن سابق شهرتی عظیم یافت و اجمالاً کیفیت آن این بود که محمّد بن عبد الوهاب که از نبها و فضلای علمای اسلام محسوب می شد و بر مذهب ابی حنیفه نعمان بن ثابت مدّتی در بلاد شام و غیرها تلمذ و تحصیل می نمود چون محبّت اهالی هر یک از مذاهب مذکورهٔ سابقه را نسبت به رؤسا و ائمهٔ آن مذهب به حدّ غلوّ و مبالغه یافت به تشکیل مذهبی جدید قیام نمود و اساس آن این بود که عبادت غیر الله تعالی و رجای نفع و مدد از ایشان شرک است و انبیاء و رسل وائمه جمیعاً عباد حقّ تعالی بودند و ابداً قادر بر ایصال خیری یا دفع ضرّی نیستند لهذا در مواقع رجا و غیره گفتن یا رسول الله و یا شیخ عبدالقادر و یا علی و یا حسین و امثالها شرک است و تعظیم قبور و مشاهد ایشان نیز شرک و در حد عبادت اوثان است و محاربهٔ با مشرک اهّم فرائض اسلامیّه است تا حقّ تعالی وحده عبادت کرده شود.

و بالجمله چون این مذهب را که به اعتقاد او اسلام خالی از شوائب بود تأسیس نمود قبائل عرب را به آن دعوت کرد و امیر نجد ابن سعود که به شهامت و شجاعت و کرم نفس موصوف بود دعوتش را بپذیرفت و به سبب او این مذهب در بلاد نجد درسنهٔ ۱۱۷۱ هجریّه انتشار بلیغی یافت و قبائل احسا و بحرین و قطیف در حوزهٔ اتباعش در آمدند و بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبدالعزیز که وی نیز مانند پدر شجاع و کریم النفس بود در نشر این مذهب قیامی وافی نمود و در اندک زمان به حرمین شریفین وبلاد یمن و عراق عرب استیلا یافت و چون بر وفق عقیدهٔ خود احترام کنندگان مشاهده مشرّفه را مشرک می دانست لهذا در فتح مکّه و مدینه و کربلا و نجف و غیرها من المشاهد نسبت به قبور ائمهٔ هدی و خدمه وزوارشان امور نالایقه مرتکب شد و مبنای فتوحات خود را بر قساوت قلب و شدّت و صرامت نهاد و بر نفسی رحم ننمود و اخیراً شعله فتوحاتش به شجاعت ابراهیم پاشا خدیو مصر منطفی شد و به امارت نجد اکتفا نمود و الی حین اهالی درعیّه و سایر بلاد نجد به این مذهب باقیند و در عداد اصول مذاهب محسوب.

و خلاصة القول از این جمله کیفیّت انشعاب مذاهب من حیث الاصول معلوم شد و امّا من حیث الفروع سبب تعدّد مذاهب به حنفی

و شافعی و مالکی و حنبلی در میان اهل سنّت و جماعت و به مذهب جعفری در میان امامیّه و اسماعیلیّه و هکذا فی سائر المذاهب بر اهل علم واضح است و محتاج به تفصیل نیست. زیرا که چون احکام الهیّه از مبیّن حقیقی استفهام نگردد و محوّل به استنباط ارباب اجتهاد شود و جزء اعظم احکام از احادیثی که در قرن سیّم و چهارم تدوین یافت مأخوذ آید ناچار به اختلاف آراء و تعدّد مذاهب منتهی خواهد شد و مرکز قضاوت که عماد دین و رکن اعظم عدالت است اعتدال و اختلال خواهد یافت و مآل حال امّت بدانچه امروز مشهور هر ذی بصارتی است منجر خواهد گشت.

و امّا کیفیّت انتشار علوم و معارف اوّلاً و ظهور تصوّف و انشقاق امّت اسلامیّه برفرق صوفیّه و هبوط معارف و فنون علمیّه آخراً اجمالاً بر این گونه بود که چون فتوحات اسلامیّه وسعت یافت و خلافت عربیّه راسخ و متأسّس گشت به سعی خلفای عبّاسیّه در بغداد و به کوشش خلفای امویّه در اندلس و به جهد خلفای فاطمیّه در مصر سوق معارف تفاقی جلیل یافت و بازار فنون رواجی جزیل گرفت و کتب فلاسفهٔ یونان و رومان و مصر و کلدان به لسان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیّه بنا نهادند ودر تبجیل و تعظیم و تنشیط اهل علم غایت سعی را اظهار داشتند.

و اکابر مصنفین در علوم متنوّعه فلسفه و طبّ و فلکیّات و ریاضیّات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیرها کتب نفیسه تصنیف نمودند و جمیع ممالک و بلاد اسلامیّه را من المشرق الی مغرب به انوار علوم زاهر و منوّر داشتند ولکن یاللاسف که هنوز اشجار باسقه جدیدة الغرس معارف به ثمر نرسیده بود که خار تزهّد در بوستان ملّت بیضا بروئید و مرض تصوّف که به منزله فلج و شلل عارض اعضای سلیمهٔ هر ملّت شد به کلّی نشاط و تقدّم وغلبه ونفوذ را از آن زایل می نماید عارض ملّت اسلام گشت. و جمع کثیری به اسم ریاضت و تصفیّه نفس به اذکار و عبادات فوق العاده پرداختند و قلوب ملوک و سلاطین را به زهد و تقشُّف به خود مایل و مصروف ساختند.

و اگر چه والحقّ یقال بعضی از کبار رجال از این فرقه ظهور یافت وبه سبب زهد حقیقی مرایای قلوب جمعی به انوار حقیقت متجلّی گشت لکن چون غالب عابد هوی بودند نه خدا و طالب ریاست بودند نه دیانت لذا غالباً به اختراع عبادات باطله پرداختند و مصطلحاتی خارجه از اصول دیانت تأسیس نمودند و به انواع حیل قلوب ملوک و امرا را به خود مصروف ساختند تا آنکه همّت ملوک درنشر علوم فتور یافت و نشر معارف به عبودیّت مشایخ مبدّل شد و اندک اندک انوار علوم غارب و ظلال تصوّف مستولی گشت و طرق کثیره و شیع عدیده از قبیل شاذلیّه و نقشبندیّه و قادریّه و چشتیّه در میان اهل تسنِّن و نعمة اللهیّه و جلالیّه و اویسیّه و غیرها در میان اهل تشیّع ظهور یافت. و هر یک از این فرق شیخ خود را غوث اعظم و مظهر اتم و مرکز دائرهٔ وجود

و حقیقت ظاهرهٔ معبود دانستند و به مهدویت نوعیّه ایشان قائل شدند.
چنانکه مولوی جلال الدیّن بلخی المعروف بالرومی در مثنوی به صراحت گفته است:

" پس بهر دوری ولی ای قائم است آزمایش تا قیامت دائم است
مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو
پس امام حیّ قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است"

و عاقبت حسن ظنّ امرا و ملوک به مشائخ و رؤسای صوفیّه و گوشه گیران و مرتاضان بدان پایه رسید که در مهام عالیّه همّت از ایشان می طلبیدند و توجّه ایشان را در بلوغ به مآرب و مقاصد کافی می دانستند و فتوحات خود را معلّق و منوط به اراده و مشیّت ایشان می شمردند و حکایت سلطان محمود سبکتکین و زاهد آهو پوش و ابوبکر بن سعد زنگی و خر بندگان اسطبل که در تاریخ وصّاف مذکور است از نوادر مضحکه است که عاقل را بر افتتان امّت نیک متنبّه می دارد و بر مقدار انخداع نفوس از این فواعل آگاهی می بخشد و سبب حدوث اعتقاد به مهدویّت رؤسا و مشائخ که به مهدویّت نوعیّه تعبیر می کنند بعض احادیث و اخبار بود که از حضرت رسول و ائمهٔ هدی علیهم السّلام روایت نمودن و نفهمیده و به حقیقت مقصود پی نبرده، دست آویز مقاصد فاسدهٔ خود کردند از قبیل حدیث مشهور "مَن مَاتَ وَ لَم یَعرِفُ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَیتَةً جَاهِلِیةً" و حدیث "اِنَّ فِی أُمَّتِی مُکَلّمُونَ" و خطبه حضرت امیر که سابقاً بدان اشارت شد که بر منبر کوفه فرمود: "اِعلَمُوا أَنَّ الأَرضَ لاَ تَخلُو مِن قَائِمٍ بِلهِ بِحُجّتِهِ." و بالجمله این گونه احادیث را وسیله ادّعای مهدویّت نوعیّه نمودند و به انواع ریاضات مجعولهٔ مخالفة للشریعة المقدسة الاسلامیّه قلوب خلق را مایل به تصوّف و تزهّد کردند و متملّقان نیز کتب کثیره در مناقب و کرامات این مشائخ تألیف نمودند تا آنکه یکباره همم عالیّه مصروف تصوّف گشت و از مدرسه به خانقاه انتقال یافت و جمعی از ملوک مشرق و مغرب از خانقاه به قصور سلطنت انتقال یافتند و از سجاده عبادت به وسادهٔ دولت متمکّن گشتند مانند سلسهٔ غلاة علی اللّهی که در قرون وسطی به توسّط سیّد محمّد مشعشع از تلامیذ احمد بن فهد الحلّی مالک شوشتر وبلاد خوزستان و حویزه و ما والاها شدند و تا ظهور دولت صفویّه استقلال داشتند و هم دولت صفوّیه بر این نهج تشکیل یافت و کلاه درویشی به تاج شاهنشاهی مبدّل شد.
و هکذا در مغرب دولت ملثّمین و موحّدین که از اکابر مجاهدین و مرابطین ملّت اسلام محسوب می شدند و همچنین دولت محمّد

احمد بن عبدالله سودانی بر این اساس تأسیس یافت. و چون این محمّد احمد مذکور که از کبار مشائخ صوفیّه مغرب بود در رمضان سنهٔ ۱۲۹۸ هجریّه قیام نمود و در غالب محاربات بر حکومت مصر و انگلیس ظفر یافت انگلیسان در جرائد او را به تهمت ادّعای نبوّت و تشریع دیانت جدیده متهّم داشتند تا قلوب امرا و ملوک و علما بل جمیع افراد مسلمین را از او مکدّر دارند و مانع نفوذ امر او در بلاد وسیعهٔ افریقیا گردند ولکن او که به فراست معروف بود به منشوری که صورت آن در تواریخ این بلاد ثبت است مبنای این مکیدت را آشکار نمود ومقصد خود را از قیام که عبارت از حفظ وطن و دین اسلام است از تعدیّات دولت انگلیز ظاهر ساخت.

و خلاصة القول از تمادی اختلافات و کثرت شعب و طرق مذاهب اخیراً عبادات باطله در میان امّت اسلام شائع شد و عوائد و بدع متنوّعه ظهور یافت از قبیل اذکار جهریّه و ضرب دف و رقص و ترنّمات در تکایا و زوایا واکل حیّات و افاعی و زجاجات و صبُیّر در احتفالات به موالید در میان اهل تسنّن و از قبیل شبیه گردانی و تمثیل شهدا و سینه زنی و تشکیل دسته و تیغ زنی و روضه خوانی و تلاوت زیارات و امثالها در میان اهل تشیّع. و بر هر عالمی معلوم است که این عبادات و عوائد مبتدعه در صدر اسلام نبوده و در شریعت نبوّیه مقرّر نگشته و در کتاب و سنّت از آن ذکری و خبری و اجازه ای وارد نشده است. بل فقط محض جلب قلوب و اختصاص مذاهب و یا تذکار حوادث سابقه تأسیس نموده اند و به امید ثواب و شفاعت معمول می دارند تا اینکه عاقبت اهمیّت این بدعتها به درجه رسیده است که میل و اقبال ناس به این اعمال زیاده از فرائض و سنن اصلیّه گشته لا بل چنانکه برهر منصفی ظاهر است و حدیث صحیح از آن مخبر از اصول فرائض و سنن اسلامیّه جز اسمی و از قرآن شریف جز خواندن ونفهمیدن ذکری باقی نمانده است و انظار ناس تماماً به این بدعتهای موبقه معطوف است وهمّت ها جمیعاً به ازدیاد آن یوماً فیوماً مصروف.

و ازاین جمله که عرض شد انحصار مذاهب اسلامیّه به اهل تسنّن و شیعهٔ امامیّهٔ اثنی عشریّه و شیعهٔ زیدیّه و شیعهٔ اسماعیلیّه و شیعهٔ امویّه و خوارج اباضیّه و فرقهٔ وهابیّه من حیث الاصول و به مذاهب حنفیّه و مالکیّه و شافعیّه و حنبلیّه و جعفریّه من حیث الفروع و به شعب صوفیّه من حیث الطرق ظاهر ومعلوم گشت. و چنانکه مذاهب مختلفه یهود کلّ بر این مسئله متّفقند که آخرین شارع حضرت موسی است و آخرین کتاب شریعت تورات یعنی به شارعی جز حضرت موسی معتقد نیستند و ابداً اصحاب مذاهب مذکوره ادّعای شریعتی تازه و کتابی تازه ننمودند. کذلک مذاهب مختلفه نصاری به شرحی که دانستی جمیعاً بر خاتمیّت حضرت عیسی و کتاب انجیل مقدّس متحّد و متّفقند و به کتابی تازه و شریعتی جدید خارج از انجیل معتقد نیستند. همچنین مذاهب

مختلفهٔ اسلام جمیعاً بر حقیّت قرآن مجید و خاتمیّت حضرت رسول متّفقند و جمیعاً منتظر ظهور مهدی موعودند و هیچیک از خلفا و ائمه و رؤسای مذاهب و مشایخ طرق به کتابی آسمانی جز قرآن معتقد نشدند.
و چنانکه اطّلاع یافتی ظهور اختلافات و حدوث مذاهب نظر به اختلاف مقاصد سیاسیّه بود ویا به اختلاف افهام در مسائل علمیّه و اگر درکتب هنود ویا بودیّه نظر نمائی عیناً اختلافات آن ادیان را مانند اختلافات یهود و نصاری و اسلام بینی وظهور عبادات باطله را در ادیان چین و هند مانند ظهور بدعتها در ادیان نگری و تتابع حوادث و ادوار را در جمیع شرائع و ادیان بر یک نهج مشاهده نمائی واگر چه کلام در کیفیّت تشریع ادیان و حدوث مذاهب به طول انجامید لکن نظر به اهمیّت آن چاره نبود زیرا که تنزّل و هبوط علم و قلّت معارف در بلاد شرق خاصّةً بین المسلمین به حدّی است که غالباً از حوادث ماضیّه که مرآت امور آتیه است بی خبرند و غالباً فرق فیما بین دین و مذهب را نمی دانند و از سبب حدوث مذاهب آگاهی ندارند. این است که به خلاف نهی صریح قرآن هر فرقه خود را حقّ و دیگری را باطل می دانند وظهور قائم موعود را مانند یکی از مذاهب اسلامیّه و یا یکی از مشایخ صوفیّه و مدّعیان مهدویّت نوعیّه گمان می کنند. لهذا برای بیان فرق وفهم جواب شیخ الاسلام لازم بود که کیفیّت انشقاق مذاهب وطرق معلوم شود تا فرق بین الحقّ و الباطل آشکار گردد.

رجوع به جواب جناب شیخ

چون بر سبیل اجمال بر اصول ادیان وکیفیّت انشقاق و حدوث مذاهب اطّلاع حاصل آمد اکنون به جواب ایراد حضرت شیخ الاسلام رجوع نمائیم و حاصل ایراد ایشان این بود که اگر اهل بهاء به نفوذ و غلبه استدلال نمایند و با به فدا کردن جان ومال، ما عیناً آن را در مذاهب و ادیان باطله می بینیم.
و خلاصهٔ جواب ایشان این است که امّا قیاس جناب شیخ این امر اعظم را به مذاهب و اسلامیّه که به اعتقاد خود آن را باطل دانسته اند قیاسی است مع الفارق زیرا که رؤسای مذاهب اسلامیّه هیچیک ادّعای ظهور جدید وکتاب جدید و شریعت جدیده ننمودند کلّ مفتخر به اسم اسلامند و جیمع مدّعی نصرت شریعت حضرت سیّد الانام.
و چنانکه در مبحث دلیل تقریر شناختی آنچه را حقّ جلّ جلاله به حکم آیهٔ کریمهٔ "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (٤٤) لَأَخَذْنَا مِنْهُ

بِالْيَمِينِ (٤٥) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (٤٦)"[80] و آیه مبارکهٔ "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّـهُ...(٢١)"[81] و آیه شریفهٔ "... إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا(٨١)"[82] وعدهٔ ابطال و منع نفوذ فرموده است این است که نفسی به کذب بدون اذن خداوند تبارک و تعالی مدّعی مقام شارعیّت شود وشریعتی تشریع نماید و کلامی را خود گوید و به حقّ جلّ جلاله نسبت دهد و آن را وحی آسمانی شمارد. و رؤسای مذاهب اسلامیّه عموماً چنانکه دیدی و شناختی نه ادعّای وحی نمودند ونه کتاب خود را کتاب آسمانی دانستند و نه شریعتی جدیده ای تشریع کردند. بل فقط اختلافاتشان در کیفیّت خلافت اسلامیّه بود و یا در مسائل علمیّه.
و کسانی که در دورهٔ اسلام از رؤسای طرق و مشایخ صوفیّه ادّعای مهدویّت نمودند هم ادّعای مهدویّت نوعیّه بود نه مقام شارعیّت و تشریع دیانت جدیده چنانکه از شعر مولوی جلال الدّین رومی در کتاب مثنوی مستفاد داشتی. بل جمیع فرق صوفیّه با اینکه رؤسای خود را قطب امکان و مهدی وقت و غوث اعظم می دانند کلّ منتظر ظهور مهدی موعودند و مذعن به اصالت و ربوبیّت آن مظهر امر حضرت معبود.
و از این جمله که ذکر شد دریافته آمد که بقا ونفوذ هر یک از مذاهب اسلامیّه در حقیقت بقا و نفوذ و غلبهٔ اصل دین اسلام است. امر تازه ای نیاوردند که نفوذ آن منافی دیانت اسلامیّه باشد و نه شریعت جدیده که مغایر شریعت نبویّه. کتاب کلّ قرآن است و شریعت کلّ شریعت خاتم پیغمبران خواه خلافت حقّ صدیق باشد یا مرتضی ویا امامت به اسمعیل بن جعفر منتهی شود ویا موسی.
پس برارباب درایت و بصارت معلوم شد که قیاس این امر اعظم به مذاهب مختلفه اسلامیّه قیاسی است باطل و غیر منطبق که ناشی است از عدم علم و عدم اطّلاع کافی بر حقائق شرایع و کیفیّت انشعاب و تفرّق مذاهب. وکسی که مآخذ علم او در این مسائل فی المثل کتاب زینة التواریخ ومقالة النملة و جنات الخلود و امثالها باشد و خود پس از تفحّص تام وتصفّح کتب معتبره این فن عقائد هر ملّتی را از علمای آن ملّت استفسار ننماید، عجب نباشد اگر در ورطهٔ وهم فروماند وبه این شبهات واهیّه گرفتار آید.
ولکن این عبد پس از آنکه کتب معتبرهٔ تاریخیّهٔ مذاهب و ادیان را به دقّت مطالعه نمود از قبیل کتاب ملل و نحل امام شهرستانی که اشهر مصنفات این فن است و کتاب مسعودی و شرح مواقف عضدی و سوسنّه سلیمان طرابلسی و در فارسی دبستان المذاهب

---

[80]. سوره حاقّه (۶۹)

[81]. سوره شوری (۴۲)

[82]. سوره اسراء (بنی اسرائیل) (۷)

مع ذلک چون ملاحظه نمود که گاهی رؤسای اهل تصنیف در مذاهب سائره علماً او سهواً به خلاف واقع تکلّم کرده اند ونسبت های غیر لایقه به یکدیگر داده اند، لذا به محتویات کتب تنها اعتماد ننمود ودر ایّام مسافرت با رؤسای جمیع ادیان ومذاهب خود به نفسه مقابل شد و عقائد هر یک از افاضل آن ملّت استماع داشت تا به حقائق عقائد هر ملّتی پی برد وبه اوهام و ظنون اعتماد ننماید و چون یوم انتشار معارف و تعمیم مدنیّت است چیزی که من بعد مورد انتقاد و ایراد ارباب سداد گردد در رسائل و مصنفات خود ننگارد.

و امّا ایراد جناب شیخ در خصوص ادیان و قیاس ایشان این امر اعظم را به دیانت وثنیّه که به اعتقاد خود آن را باطل دانسته اند جواب این مطلب نیز چنانکه در دلیل تقریر شناختی ظاهر است زیرا که اصول دیانات که من بعد به لسان مورّخین به اسم وثنیّه شهرت یافت از قبیل دیانت صابئین و بودیّه و برهمیّه جمیعاً به اذن حقّ جلّ جلاله تشریع شده و عبادت تماثیل از قبیل بدعتهائی است که برای تذکار و یا فوائد وهمیّه به اهتمام علما و فلاسفهٔ ایشان تأسیس یافته و در دین الهی داخل شده.

یا ایها النّاس یا اهل الانصاف حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید به صوت عالی جهانگیر می فرماید:"ًكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ...(۶۷)."[83] یعنی برای هر امّتی طریق عبادتی و شریعتی قرار دادیم که اکنون به آن عاملند پس نباید با تو در امر اسلام منازعه کنند و مقصود خداوند تعالی این است که چنانکه برای جمیع امم شریعتی تشریع فرمودیم که خداوند را به آن اکنون عبادت می کنند لذا برای این امّت نیز می خواهیم شریعت اسلام را مقرّر داریم پس چرا با تو در این امر منازعه می کنند. معذلک جناب شیخ الاسلام دیانت چینیان را دیانت مجعوله تصّور نموده وشارع آن را غیر حقّ جلّ جلاله دانسته است. آیا اهل چین که به قول خود شیخ چهار صد ملیون نفوس دارند داخل لفظ "لکلّ امة" نیستند؟ آیا جماعت هنود که مورّخین عدد ایشان را صد و شصت ملیون شمرده اند از امم محسوب نمی شوند؟ آیا فتشیّه که عدد ایشان از کثرت هنوز بالتحقیق ندانسته اند از امم نباید دانست؟ آیا زردشتیه را که ملّت فرس اولی و اکاسرهٔ عجم بودند باید داخل امم نشمرد؟ و عجب این است که خداوند تعالی درهمین سورهٔ حج که آیهٔ اولی از آن استشهاد شد در موضع دیگر نیز فرموده است: "وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّـهِ....(۳۴)"[84] و اگر در قران مجید رجوع فرمانی می بینی که حقّ جلّ جلاله در مواضع کثیره به صراحت فرموده است

[83].سورة حج (۲۲)

[84]. سوره حج (۲۲)

که خداوند تبارک و تعالی برای هر امّتی شریعتی تشریع فرموده و به هر قومی پیغمبری فرستاده و در هر زمان و هر حین ابواب عنایت را بر صالحین آن امم مفتوح داشته است.
باشد که ارباب درایت دریابند که تشریع شرائع و ابقای ادیان و بسط مناسک در قدرت و اقتدار احدی نیست جزاو جلّت عظمته و جلّت قدرته. و صاحبان قلوب منّوره را تلاوت این آیهٔ منیره کفایت می نماید که حقّ جلّ جلاله در سوره نحل می فرماید:"وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّـهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّـهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (٣٦)." و این کلمات مبارکه به صراحت کافل است مطالب سابقه را که حقّ جلّ جلاله ابواب عنایت را بر جمیع امم علی حدّ سوا مفتوح داشت و هیچ قومی را مهمل نگذاشته و فیها کفایة للمتبصّرین و ذکری و موعظة للمتقین. بلی، شکّ نیست که عبادت اوثان و احترام تماثیل از عبادات باطله است ولکن دخول آن در دیانت بودیّه وهنود از قبیل دخول عبادات باطله است در دین اسلام ویهود که در اصل از احکام شریعت الهیّه نبوده و بعد به طول زمان به سبب تذکار حوادث ماضیه و احترام رؤسای دینیّه اختراع شده. و اینکه جناب شیخ نوشته اند که "در ملک ختا روزی است که بت بزرگ را از معبدی به معبدی دیگر با طنطنه و اجلال نقل می دهند و چند نفر خود را در زیر چرخ های آن فدا می کنند." اگر جناب شیخ در روز عاشورا در مدینهٔ یزد بودند ومی دیدند که وقتی که اهالی بلد حتّی اعضای حکومت قریب ده هزار نفس و زیاده در میدان مسجد میر چغماق جمع می شوند و نخل بزرگ را از میدان مزبور به میدان شاه با طنطنه فوق العاده حرکت می دهند ابداً فرقی فیما بین عمل اهل ختا و این اعمال مبتدعه نمی دیدند و نخل عبارت از هیکلی است مربع که از چوب ساخته اند و هر ضلع آن تقریباً ده متر است در ارتفاع بیست متر و آن هیکل مجعول را زینت می کنند و به صور و رسوم ائمهٔ علیهم السّلام می آرایند و با ازدحامی فوق العاده و تلاوت اشعار و ترنّمات و تسبیحات آن را حرکت می دهند و در جمیع بلدان ایران در آن ایّام تکایا را به انواع زینت ها از صور وتماثیل می آرایند و مآت و الوف دسته می شوند و کفن می پوشند وسرها با خنجر می شکافند و کثیری از این جراحات تلف می شوند.
وخلاَصة القول اگر جناب شیخ این حوادث را به چشم خود می دیدند ابداً از افعال اهالی ختا تعجّب نمی کردند و خطای اهل ختا را در ثواب اهل صواب مشاهده می نمودند. و کذلک اگر در مصر احتفال به موالید مشایخ را می دیدند بر امور محدّثهٔ قبیحه مطّلع می گشتند و به چگونگی دخول عبادات باطله در ادیان الهیّه ملتفت می شدند و ما و خود را ازنوشتن این مطالب که نزد اهل علم از بدیهیّات است آسوده و معاف می داشتند.

با آنکه هنوز از بدو نشأة اسلام زیاده از هزار و سیصد و پانزده سال نگذشته و مَثل ادیان عتیقهٔ بودیّه و هنود به سه هزار و چهار هزار سال امتداد نیافته است معذلک این همه بدعتها در آن ظاهر شده و عبادت های مجعوله اختراع یافته. اگر قائم آل محمّد ظاهر نمی شد و اجل اسلام به دو هزار سال امتداد می یافت معلوم است که آن وقت عبادات باطله تا به چه درجه انتشار می گرفت و معنی وثنیّت چگونه به اکمل وجود متحقق می گشت. جناب شیخ نوشته اند که "حدوث این حوادث از نتائج رسوخ عقائد است نه تابع صحّت براهین و دلائل." بلی، شکّ نیست که ثبوت و استقامت در مصائب از نتائج عقائد راسخه است لکن فرق است فیما بین عقائد راسخه تقلیدّیه که مُعتقِد بدون دلیل مأخوذ داشته و به طول زمان از مسموعات از آبا و اجداد و هم مذهبانش در قلب او راسخ گشته و عقائد کسبیّهٔ اجتهادیّه که مُعتقِد تا غایت سعی را در فهم مأخذ و دلیل آن نکند هرگز بر صحّت آن اذعان ننماید و از قمیص دین سابق که خلع آن اصعب از هر صعبی است برهنه و مجرّد نگردد. لهذا در بیان عقائد وراثیّه آیهٔ "... إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ (۲۳)."[85] نازل شده و در بیان عقائد اجتهادیّه کسبیّه آیهٔ "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ..(۶۹)."[86] وارد گشته تا اهل بصیرت فرق را بشناسند وضال را از مهتدی بدانند.

و این حکایت هم که نسبت آن را جناب شیخ به اهل ختا داده اند خطائی دیگر است چو این حادثه از حوادث هند است نه ختا زیرا که عادت هنود در مدینهٔ جکن نات چنین بود که بتی را که به این اسم مسّمی بود بر نهجی که شیخ نوشته است دریومی مخصوص از مکانی به مکان دیگر نقل می دادند وبرخی خود را در زیر چرخ های آن فانی می کردند. و این بت صورت یکی از أَوتاران هنود است که در ازمنهٔ سابقه در میان آن گروه ظاهر شده و اهل هند او را به منزلهٔ یکی از انبیاء و مظاهر امرالله می شمارند. و اکنون ما را با جناب شیخ بحث تاریخی نیست که چرا هند را به ختا تبدیل کرده بل مقصود فقط ذکر مشابهت و مماثلت عوائد امم و ادیان است نه اثبات جهل این و آن چه کسی که فرق فیما بین خون شهدا و دماء اشقیا را نفهمد عجب نباشد اگر شرق را از جنوب فرق ننهد و هند را از ختا باز نداند.

و امّا اینکه جناب شیخ نوشته اند که "واضح تر از این بگویم اگر از جانب بت پرستان کسی به ندای عامّ ما را مخاطب کرده بگوید که ای ملّت اسلام و ای ملّت نصاری و ای ملّت یهود و ای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته اید و چرا به راه

---

[85] .سورة زخرف (۴۳)

[86] . سورة عنکبوت (۲۹)

مستقیم حقّانیّت سالک نمی شوید مگر نمی بینید که امروز چه قدر عبدهٔ اوثان روی زمین را گرفته است و نمی دانید که هیچیک از ملّت شما در قوّت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابری نتواند بکند چنانچه حالا در خود ارض چین چهار صد ملیون نفوس داریم این نیست مگر به قوّت همان غلبه تام باطنی وتسلّط عام معنوی که در نفس نفیس مؤسّس ما بود" (الی آخر قوله)
خلاصهٔ مقصود جناب شیخ این است اگر نفوذ و بقای دین دلیل باشد و وثنیّه همان را بر حقیّت دین خود و ردّ ما استدلال نمایند چه جواب گوئیم. لهذا این عبد نیز در کمال وضوح و به صوت عالی فصیح خدمت ایشان معروض می دارد که بلی، اگر این ایراد را بر شما اهل اسلام موجّه دارند ابداً جواب آنها را نمی توانید گفت و به هیچ وجه بطلان ایشان و حقّیت خود را ثابت نمی توانید کرد زیرا که محال است امّتی که دین حقّی را منکر شدند بتوانند از عهدهٔ اثبات حقیّت دین خود بر آیند. و من این مسئله را مشروح می دارم تا بر مطالعه کنندگان مطلب واضح شود.
آیا جناب شیخ در جواب چینیان چه خواهد گفت؟ خواهند گفت که دین شما باطل است به دلیل اینکه احترام تماثیل و عبادات باطله در آن هست. لابد آنها در جواب جناب شیخ خواهند گفت که این عوائد باطله به طور اقبح در دین شما نیز هست. آیا جناب شیخ مشاهده نفرمودند و مسموع نداشتند که امرا و ولاة دولت بهیّهٔ روسیّه این عادات قبیحه را از عشق آباد وبلاد قفقازیّه به حجّت اینکه منافی مدنیّت و انسانیّت است منع نمودند و مرتکبین این شنائع را زجر و ردع فرمودند.
و اگر جناب شیخ به چینیان بفرمایند که دین ما حقّ است به دلیل اینکه پیغمبر ما دارای معجزات ظاهره بود قطع نظر از اینکه آنها این ادّعا را به صریح آیات قرآن ردّ می کنند عیناً در جواب می گویند که پیغمبران ما نیز دارای این معجزات بودند واگر شیخ باور ندارند و کتب بودیّه و هنود را ندیده اند لااقل به کتاب دبستان مذاهب رجوع نمایند و معتقدات هنود و زردشتیه را در معجزات ائمه و رؤسای دین خود ملحوظ دارند. و اگر به آنها بفرمایند که دین ما حقّ است به دلیل اینکه کتاب مانند قرآن مجید داریم آنها نیز عیناً جواب خواهند گفت که کتب سماویّه در دین ما نیز موجود است. و اگر بفرمایند کتاب ما و دین ما محتوی بر شرائع ادبیّه است که موجب تربیت امّت و تمدین ملّت است چنییان در جواب خواهند گفت شرائع ادبیّه و مدنیّهٔ ما بیشتر و بهتر است وسابقاً عرض شد که کتب شرعیّه کنفوسیوس شارع چینی را افاضل اروپا به السنهٔ فرنساوی و انگلیسی و جرمنی و غیرها ترجمه نموده اند و شرائع و احکام ادبیّه او را به غایت تمجید کرده اند.
و خلاصة القول به وجهی از وجوه ایشان را جواب نتوانید گفت و حقیّت خود و بطلان آنها را ثابت نتوانید داشت مگر به همان قول فارغ بی معنی که صرف ادّعائی است بی دلیل خود را خوشوقت دارید و آن این است که در آخر این سئوال و ایراد نوشته

اید "والحال انّ بطلان هذا الدّین اظهر من الشّمس و ابین من الامس" و این قدر ملتفت نیستید که همین قسم که بطلان دین آنها نزد شما اظهر من الشّمس است کذلک بطلان دین شما نزد آنها ابین من الامس است.
بلی، یک دلیل معتبر داشتید که به آن همواره علمای اعلام حقیّت اسلام را بر سائر ملل اثبات می فرمودند و بر خصم غالب می شدند و آن دلیل تقریر و نفوذ و غلبه و بقای اسلام بود ولکن چون منکر این ظهور اعظم شدید و غلبه ونفوذ را دلیل ندانستید اینست که محال است بعد از این بتوانید حقیّت دین خود را بر سائر ملل اثبات کنید و یا بتوانید نفسی را به حجّت وبرهان مذعن به حقیّت اسلام نمائید.
ولکن اگر بت پرستان این ایراد را بر ما که اهل بهاء هستیم وارد آورند و جواب طلب نمایند در جواب ایشان می گوئیم بلی، حقّ جلّ جلاله محض رحمت و عنایت جمیع ملل را به ارسال رسل و انزال کتب و تشریع شرائع مفتخز و سرافراز فرمود و سبیل نجاح و فلاح را بر کلّ امم به عدل و بدون تفاوت مفتوح داشت ولکن چون شما به طول زمان راه راست را گذاشتید و عبادت اوثان و صور و تماثیل را که عندالله اقبح ازهر قبیح و شرک به خداوند است با عبادت او ممزوج نمودید و سنن اصلیّه حسنه را با عوائد مخترعه قبیحه مخلوط کردید، لذا حقّ جلّ جلاله به ارسال انبیاء و مرسلین از قبیل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول صلوات الله علیهم اجمعین بر خلق منّت نهاد و هر یک با قدرت و غلبه که به ایشان عنایت فرموده بود قطری از ارض را از عبادت اوثان و عوائد باطله مطّهر فرمودید وباب معرفت و عبادت حقّ جلّ جلاله را وحده بر خلق مفتوح داشتند و هر یک امّت خود را به ظهور موعودی که شما هم منتظر او هستید بشارت دادند وبه ورود یوم الرّب و یوم الملکوت امیدوار فرمودند که به ظهور آن وجود مبارک عالم بالکّل از عبادت اوثان مطّهر گردد و عوائد باطله زائل شود وعداوت و اختلاف امم به مودّت و اتّفاق مبدّل گردد. اکنون میعاد تحقّق این وعود فرا رسیده و آن وجود مبارک ظاهر شده برهان او عیناً همان برهان انبیای گذشته است و حجّت و دلیلش حجج و ادّله ظهورات سابقه و نفوذ و غلبهٔ امرش بر طبق نفوذ وغلبهٔ شرائع ماضیه بل حجّتش اقوی و دلیلش اتم و سبیلش اقوم لا مانع لحکمه و لا رادع لحجّته و لا مقاوم لنفوذ امره تلک حجّة الله قد اتتهم بغتة فلا یستطیعون ردها و لا هم ینصرون.
چون مسائل سابقه وضوح یافت اکنون در این مسئله سخن گوئیم که حقّ جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان شهادت شهدا را دلیل حقیّت و برهان صدق و حجّت صحّت ایمان ایشان شمرده و جناب شیخ این دلیل را انکار نموده است وشهادت شهدا را مثبِت حقیّت نشمرده وبذل مال و جان و استقامت در مصائب را بلا اثر دانسته. و به عبارت اوضح شهادت فعلی را که لفظ شهید کافل

بیان معنی حقیقی او است و نزد اولی البصائر اتم و اکمل جمیع اصناف شهادات است کأن لم یکن انگاشته.
و این عبد دراین مقام در معنی تحقیقی شهادت و علوّ و سموّ و رفعت آن سخن نمی گوید وبه اقامۀ دلیل حلّی مقال را بسط نمی دهد چه در صورتی که بیانات رشیقه و عبارات لطیفۀ کتاب مستطاب ایقان که در فوائد و آثار شهادت سیّد الشّهداء علیه اطیّب التحیّة و الثناء و کذلک فوائد و آثار دماء مسفوکۀ سائر شهداء نازل شده است مکابر معاند را کفایت ننماید و خاموش نکند، اینعبد دیگر چه گوید و چه نگارد.
لذا از دلیل حلّی صرف نظر نموده به اقامۀ دلیل الزامی می پردازیم و خدمت اهل انصاف معروض می داریم که حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید در سورة اعراف به این آیۀ کریمه بر صدق ادّعای حضرت رسول استدلال فرموده است که می فرماید:"أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (١٨٤)."[87] و کیفیت استدلال الهی بر این گونه است که آیا فکر نمی کنند کفّار که در حضرت رسول جنون و دیوانگی نیست یعنی انسان عاقل هرگز خود را در معرض خطر نمی اندازد و ادّعائی که موجب اضطراب و اعراض و عداوت جیمع خلق عالم است نمی کند. پس اینکه آن حضرت با وجود عقل این همه خطر و مشقّت را تحمّل فرمود و عالمی را حتی اقارب خود را با خود دشمن نمود دلیل صدق قول اوست که از جانب حقّ جلّ جلاله مأمور است و به تحمل این مشقّات فوق الطّاقه ناچار و مجبور.
اکنون از اهل بصارت انصاف می طلبم که فرق این استدلال قرآن و استدلالی که در کتاب ایقان است چیست اگر تحمّل مشقّت بدون شهادت دلیل حقیّت حضرت رسول باشد چرا و به چه وجه و به کدام انصاف تحمّل این مشقّت با شهادت برهان حقیّت و صدق ادّعای حضرت باب اعظم نگردد. آیا اگر جناب شیخ در زمان حضرت رسول بودند عیناً همین ایراد را بر آن حضرت وارد نمی آوردند و آیا همین ایرادشان که بذل جان ومال وتحمّل صدمات وبلیّات دلیل صدق ادّعا نمی شود زیرا که اصحاب مذاهب باطله نیز همین ها را متحمّل شده اند عیناً بر قرآن وارد نیست فاعتبروا یا اهل الانصاف.
و از عجائب حالات رؤسای اسلام در این سنوات اخیره اینست که آتش شبهه ای نیفروختند جز آنکه دخان مظلمش اوّل افق منیر اسلام را تاریک کرد وسهم ایرادی نینداختند الاّ آنکه پیش از مقصد صدور ائمۀ هدی را هدف نمود وگلوله ای از مدافع مدافعت صادر ننمودند الاّ آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم داشت.

[87]. سوره اعراف

و نیز در اصحاح عاشر انجیل متّی نظر فرما که حضرت عیسی به تلامیذ خود که برای تبشیر و دعوت یهود می فرستاد می فرماید: "هَا اَنَا اُرسِلُکُم کَغَنَم فِی وَسَطِ ذِئَاب. فَکُونُوا حُکَمَاءَ کَالحَیَّاتِ وَ بُسَطَاَءَ کَالحمَامِ وَ لَکِن اِحذُرُوا مِنَ النّاسِ فَأَنَّهُم سَیُسلّمُونَکُم اِلَی مَجَالسِ وَ فِی مَجَامِعِهِم یُجَلّدُونَکُم. وَ تُسَاقُون أَمَام وُلاَة وَمُلُوک مِن أجلِی شَهَادَة لَهُم وَ لِلاُمَمِ." یعنی اینک من شما را مانند اغنام به میان گرگان می فرستم پس چون حیّات دانشمند و مانند کبوتران بی خدعه باشید ولکن حذر کنید از مردم زیرا که شما را به مجالس خواهند کشید و در مجامع خود شما را تازیانه خواهند زد و به جهت اسم من شما را نزد امرا و ملوک خواهند برد تا شهادت باشد برای ایشان و برای سایر امّت ها.

اکنون ملاحظه فرمائید که حضرت عیسی علیه السّلام تازیانه زدن و به مجالس کشانیدن و حبس و زجر اصحاب خود را شاهد حقیّت ایشان و دلیل صدق دین ایشان مقرّر داشته است پس چگونه حبس وقتل و حرق و اسر نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی عزّ اسمهما و چندین هزار نفس از اهل ایمان دلیل حقیّت ایشان نباشد وشاهد صدق قولشان نگردد. و شخص هر قدر فاقد البصیره باشد و نتواند معنی شهادت را بفهمد و آثار باهرهٔ دماء مسفوکه فی سبیل الله را ادراک کند این مقدار را می تواند تمیز دهد که کشته شدن غیر مؤمن مانند زرع بذر فاسد است که ابداً موجب انبات نگردد و اثری بر آن مترتب نشود ولکن شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی سبیل الرحمن مانند زرع بذر طیّب است که موجب انبات "... سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ...(٢٦١)."[88] گردد و سبب ازدیاد نفوس و غلبهٔ کلمهٔ الهیّه شود.

مثلاً اگر نه ده نفس و صد نفس بل اگر صد هزار نفس از وثنیّان در زیر چرخ آهنین و یا از مسلمین در تیغ زنی و دسته گردانی جانهای خود را فدا کنند ابداً احدی داخل دین ایشان نگردد و هرگز بر عدد ایشان نیفزاید بل باعث فقدان آن مقدار از نفوس شود و از هیئت جامعه بکاهد به خلاف اهل ایمان که از شهادت یک نفس نفوس کثیره انتباه یابند وبر عده ارباب ایمان و ایقان بیفزاید.

"...وَاللَّـهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّـهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٦١)."[89]

و از مواضعی که مقتضی دقّت نظر است این موضع است که چون مناظر بهائی در جواب جناب شیخ گفته است که مذاهب باطله در عالم یافت شد و اضمحلال یافت. جناب شیخ این قول مناظر خود را مثبت خیالات باطلهٔ خود دانسته و این امر اعظم را نیز

. سوره بقره (٢)

[89]. سوره بقره (٢)

قیاس به آن مذاهب باطله نموده و قبل از تحقّق اضمحلال آن را مضمحل شمرده و زبان به شکر و ثنای باری جلّ شأنه گشوده اند که "الحمد الله الّذی اجری الحقّ علی لسان الخصم و اثبت بدلیله ما ندّعی ثبوته و وقوعه." یا شیخ بطلان فِرق اسماعیلیّه و یا کیسانیّه و یا زیدیّه نه از جهت اسمعیلی بودن و زیدی بودن و کیسانی بودن است بل سببش صرف تفرّق و اختلاف و تشیع است که به حکم آیهٔ کریمه قرآنیّهٔ "إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّـهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹)."[90] و آیهٔ مبارکهٔ "وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)."[91] از حقیقت جامعه بی بهره شدند و در صف احزاب و فرق که حقّ جلّ جلاله از آن نهی صریح فرمود داخل گشتند. و در این حکم جمیع فرق اسلامیّه اعم از اینک سنّی باشد یا شیعی یا اسمعیلی و زیدی و غیرهم کلّ شریکند و درصفوف فرق مختلفه داخل.

این است که ما اهل بهاء جمیع فرق اسلامیّه را به هر اسمی که مسمّی باشند همین قدر که به وحدانیّت خداوند تبارک و تعالی و نبوّت حضرت خاتم الانبیاء مذعن بودند و به احکام قرآن عامل تا ظهور نقطهٔ اولی که ظهور قائم آل محمّد است جمیع آنها را در تحت کلمهٔ اسلام داخل می دانیم و نجات و عدم نجات هر فردی از افراد فِرق مذکوره را موقوف و منوط به ارادهٔ حقّ جلّ جلاله می شناسیم.

و خلاصهٔ مقصود این است که سبب بطلان فرق کیسانیّه و غیرها صرف تفرقت و اختلاف است که کلّ در آن شریکند نه اسم مخصوص و فرقهٔ مخصوصه، زیرا که حقّ جلّ جلاله در آیهٔ اولی به حضرت خاتم الانبیاء می فرماید: کسانی که دین خود را متفرّق کنند و طایفه طایفه گردند از تو بهره ای ندارند امرشان با خداوند است و بعد ایشان را به آنچه می کنند متنبّه و آگاه می فرماید. و در آیهٔ ثانیه به اهل اسلام می فرماید: مباشید از مشرکین که دین خود را تفرقه کردند و فرقه فرقه و طایفه طایفه شدند و هر فرقه به معتقدات خود خشنود و فرحناک گشتند.

و از صریح این دو آیهٔ کریمه که ابداً تآویل بر نمی دارد اهل بصارت توانند فهمید که هر یک از فرق اسلامیّه که خود را فرقهٔ حقّه گویند و دیگری را فرقهٔ باطله از حقیقت جامعهٔ محمّدیّه بی بهره و مهجورند و در عداد احزاب موصوفه در آیهٔ مبارکه مندرج و مذکور زیرا که دیانت اسلامیّه حقیقت جامعه نورانیّه بود که کاملاً بر حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله اطیّب التحیّة و

---

[90]. سوره انعام (۶)

[91]. سوره روم (۳۰)

البهاء نازل شد و آن حضرت نیز کاملاً و تماماً به خلق ابلاغ فرمود احدی تا ظهور قائم موعود حقّ تغییر سنّتی از سنن او را نداشت و احدی مأذون در تفرقه و اختلاف امّت نبود و هرکس سبب تفرقه و اختلاف گشت از ادراک حقیقت محروم ماند ودر صف احزاب مردوده داخل گشت. و این است مقصود آن عارف که فرمود:

" جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند"

در این صورت معلوم گشت که اعتراف مناظر بهائی را جناب شیخ نفهمیده مثبِت خیالات فاسدهٔ خود دانست و به سراب وهم خود را مسرور و خوشوقت داشت. بلی، از مسائل متّفق علیها این است که لازال مدعّیان صادق و مدعّیان کاذب در دنیا بوده اند و خواهند بود. و مقصود از مدّعیان کاذب رؤسای مذاهب مختلفه نیست از قبیل زیدّیه و یا اسماعیلیّه و یا کیسانیّه و غیرها زیرا که مذاهب چنانکه دانستی جمیعاً در حکم مساوی است و رؤسای مذاهب هیچیک ادّعای استقلال ننمودند و مدّعی وحی سماوی نشدند. بل مقصود از مدّعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله ادّعای مستقل نماید و مدّعی نزول وحی سماوی گردد وشریعت جدیده مستقله تشریع نماید. در این صورت به مدّعی صادق مشتبه گردد و دخان شبهات فضای امر را تاریک گرداند و مانع استبصار اهل ارتیاب شود و راه القاء شبهه و تشکیک مفتوح گردد. و اگر چه در هر زمان این گونه اشخاص یافت شده اند چنانکه تواریخ بدان ناطق است ولی غالباً در اوان ظهورات حقّه این گونه مدّعیان کاذب بسیار می شوند و موجب ظلمت افق امر می گردد. چنانکه تیودای سوری و یهودای جلیلی در قرن ظهور حضرت عیسی علیه السّلام ظاهر شدند و مسیلمهٔ کذّاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح در اوان ظهور حضرت خاتم الانبیاء علیه السّلام مدّعی مقام نبوّت و رسالت گشتند و در این قرن نیز جمع کثیری از قبیل سیّد علاّو در عراق و حاجی ملاّ هاشم بن مرحوم فاضل نراقی و احمد کرمانی و خفّاش یزدی و غیرهم مدّعی مقام ظهور کلّی شدند.
و سبب ظهور این گونه اشخاص این است که چون بعضی از مغرورین تشریع شرائع را از نتائج عقول بشریّه می شمارند و ادّعای مقام شارعیت را امری سهل می پندارند و العیاذ بالله حقّ را غافل و زاهل گمان می کنند و مظاهر امرالله را چون خود انسانی تصوّر می نمایند لهذا در مقام ادّعا بر می آیند و به عقل ناقص خود شریعتی تأسیس می کنند و راه ایراد و انتقاد و شبههٔ امثال جناب شیخ را بر امر الهی و داعی حقّ مفتوح می دارند. ولکن حاشا ثّم حاشا که قدرت الهیّه بگذارد که باطل غالب گردد و

کلمهٔ کاذبه نفوذ یابد و نه پنجاه و چهل سال بل ده سال در عالم باقی ماند.
و خلاصة القول چون در علم الهی متحقّق بود که این گونه اشخاص ظاهر خواهند شد و به جهت امتحان وتمحیص خلق و تمیز بین الخبیث و الطیّب موجب شبهه و ارتیاب خلق خواهند گشت. لهذا حقّ جلّ جلاله در جمیع کتب سماویّه از این گونه حوادث اخبار فرمود و تمثیلاً وتصریحاً فارق بین الحقّ و الباطل را چنانکه در مقالهٔ ادّله ذکر نمودیم مبیّن و معلوم داشت. واعجب از کلّ شیء که دلیلی واضح است بر بی اطّلاعی و قلّت علم جناب شیخ به ادیان ومذاهب بل به احادیث و اخبار بل به قرآن و تفسیر این است که جناب شیخ شهادت نقطهٔ اولی و تفرّق اصحاب ایشان را دلیل بطلان شمرده و امر ظهور کلّی جدید را به مذاهب متفرّقه قیاس نموده اند وشهادت و قتل و اسر و حرق وصبر در بلایا را که از ادّله حقیّت است ایشان برهان بطلان گرفته اند.
یا جناب الشیخ! آیا نه در قرآن وارده شده است که رجع مانند بدء باشد و به حکم آیهٔ کریهٔ "... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (٢٩) فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ... (٣٠)"[92] در ظهور قائم موعود نیز به حکم اجازهٔ شیاطین انس و علمای وقت مظالم و تعدیات سابقه تجدّد یابد. و آیا نه در حدیث متّفق علیه بین اهل التشیّع و التسنّن وارد بود که آنچه در امم سابقه وقوع یافت در امّت اسلام نیز واقع و متحقّق گردد. و آیا نه اصحاب حضرت عیسی پس از صعود آن جمال معبود از ظلم یهود در جمیع بلاد متفرّق گشتند و در هر بلد مورد ظلم وقتل و حبس و اسر یهود و رومانیان بودند و مدّت سیصد سال در نهایت ذّلت و پراکندگی به نشر امر الهی پرداختند. و آیا نه در انجیل مقدّس وارد است که این گونه حوادث بل اشّد در ایّام نزول ثانی آن حضرت تحقّق یابد و آثار بدء در رجع عود کند. و آیا نه در احادیث کثیرهٔ وارد است که اصحاب قائم ذلیل گردند و اتباع آن حضرت به قتل و حرق و انواع ظلم مبتلا شوند و مظاهر شیطان ایشان را سب و لعن و طرد نمایند.
بلی یا سیّدی الشیخ حقّ جلّ جلاله فرموده است:"... لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ (١٣)"[93] آنچه را شما قتل و سبّ و طرد و تفرقه و ذلّت و عذاب می بینید ما عین رحمت و نعمت و سعادت و هدایت می دانیم و سبب نفوذ امرالله در دنیا و بلوغ با نفس الرغائب در عقبی می شمریم. ولکن این مقام عالی را جز بصائر نیّره نبیند و این حقائق را متوهّم مکفوف البصر ادراک ننماید.

. سوره اعراف (۷)

[93]. سوره حدید (۵۷)

رحم الله الکاتب الادریسی حیث قال:

" اَتحسِبُنّا اِذَا قُلنَا بُلِینَا بَلِینَا أَویَروُمُ القَلبُ لِینَا
نَعَم لِلمَجدِ نَقتَحِمُ الدَّواهِی وَ یَحِسبُ خامِلٌ اَنا دُهینَا
تُنَاوِشنَا فَنُقهرُهَا خُطُوبٌ تَرَی لَیثَ العَرِینِ لَهَا قَرِینَا
سَوَاءٌ حَربُهَا وَ السّلمُ اِنّا أُنَاسٌ قَبلَ هُدنَتِنها هُدِینَا"

و استمع نشید الادیب الشیرازی فی هذا المقال

دل داده ام بیاری عاشق کشی نگاری مرضیة السجایا محمودة الخصائل
منصور بر سردار این نکته خوش سراید از شافعی مپرسید امثال این مسائل

وَ قَد عَلِمَ اُولُوالنُهی أَنَّ المَصَائِبَ وَ الرَّزایَا فِی سَبِیلِ الله بَحرُ مَوَّاجُ وَ قَامُوسُ مُتَلاطِمُ عَجَاُج یَفِرُّ منهُ بنوا الدُّنیا وَ لا یتَقرَّبُ اِلَیه أَهلُ الهَوَی وَ لاَ یَصِلُ اِلی شَواطِیهِ اِلاّ اهلُ البَهاء أَصحَابُ السَّفینَةِ الحَمرَاء و الرّایَةِ المقّدَّسةِ البَیضَاء اَلذِینَ نَصَروُا اللهَ بِدِمائِهم وَ أَعلوا کَلِمَتَه بِمُهَجِهِم وَ نُفُوسِهِم وَ حَیَّروُا المِلَلَ فِی مَوارِد الشَدائد بسُکُونِهِم وَ قَرارِهم وَ أَدهَشوا الأُمَمَ فِی هُجُوم الخطُوبِ بِثُبُو تِهِم وَ اصطِبارِهِم کَمَا أَخَبَرَ عَنهُم حَسَنُ بنِ علّی علیهما السّلام فی حدیث علیّ بن مَهزیار بقوله "خَصَّهُمُ اللهُ بِاحتِمَالِ الضیَّم فِی الدُّنیَا لِیَشمِلَهُم اِتّسَاعُ العِزّ فی دَارِ القرارِ."

و بالجمله چون این مسائل مفصلاً معلوم گشت و حقّ از باطل چون شمس از ظّل امتیاز یافت اکنون در این مسئله سخن گوئیم که جناب شیخ از مناظر خود کثیراً به مزوّر و منافق تعبیر فرموده و این عبد متحیّر و متفکّر که آیا جناب مناظر چه حیله ای به کار شیخ غیر مزّور برده است که او را از منهج قویم ادب بیرون برده و به نوشتن هذر و هذیان مجبور کرده است چه اهل بهاء نزد کافّهٔ ملل به صداقت موصوفند و در جمیع بلاد به نزاهت معروف. ودر اثبات این دعوی همین نکته کافی است که در دوائر حکومت و مجالس قضاوت شهادت این قوم را خلافاً لسائرالاقوام بدون قسم مقبول می دارند و این دلیل است بر این که ایشان را در قول متهّم نمی شمارند. تا اینکه در صفحهٔ هیجدهم ونوزدهم رسالهٔ مطبوعهٔ جناب شیخ به این سرّ مکنون بر خوردم و بر موجب این شکوه و شکایت بل افترا و تهمت مطّلع گشتم.

و اجمال آن این است که چون در کتاب مستطاب ایقان در معنی غلبه و نصرت نازل شده است که مقصود از غلبه نفوذ کلمة الله و غلبهٔ امرالله است و احاطهٔ روحانیّه و سلطنت دینیّه که همواره از خصائص انبیاء و مرسلین و مظاهر امر حضرت ربّ

العالمین بوده نه غلبه ظاهره و سلطنت دنیویّه و تغلّبات ملکیّه. و در اثبات این معنی به مظلومیّت سیّد الشّهداء و شهادت آن حضرت استشهاد فرموده که با آنکه آن حضرت از اعظم جنود الهیّه محسوب بود و به حکم آیهٔ کریمهٔ "وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳)"[94] به غلبه و نصرت موعود معذلک در غایت مظلومیت رتبهٔ شهادت یافت ولکن نزد اهل بصیرت این مظلومیّت مثبت سلطنت حقیقیهٔ الهیّه گشت و این شهادت موجب اثبات کلمة الله و ثبوت و رسوخ و قوّت دین الله در عالم شد و معنی غلبهٔ امرالله که مقصود حقیقی الهی است واضح و هویدا گشت.

و جناب شیخ در رسالهٔ اولی چنانکه عیناً عبارات ایشان را نقل نمودیم جواب گفته اند که کشته شدن دلیل حقیّت نمی شود و بذل مال وجان و صبر و استقامت در بلایا برهان صدق ادّعا نمی گردد. زیرا که از اتباع معاویه و یزید نیز جمعی کشته شدند و در اثبات مطلب خود بذل مال و جان نمودند. کذلک وثنیّان و هم اصحاب مذاهب باطله در سبیل مقاصد خود بذل مال و جان می نمایند و از هیچگونه فداکاری مضایقه نمی کنند. ولهذا نمی توان گفت که این گونه مطالب دلیل حقیّت است بل حقیّت را دلیلی ظاهر و برهان قاهر لازم است.

و اگر چه مقصود جناب شیخ در غایت وضوح است که خواسته است دلیلیّت شهادت و مظلومیّت نقطهٔ اولی را بر حقیّت آن حضرت ردّ نماید ولکن غافل ماند که این فقره منتهی بر نفی دلیلیّت شهادت سیّد الشّهداء بر حقیت آن حضرت هم خواهد شد وصریح در ردّ جمیع علمای اسلام که شهادت آن حضرت را ادلّ دلائل حقیّت او گرفته اند خواهد بود. زیرا که جمیع محقّقین علمای اسلام من اهل التشیّع و التسنّن متّفق گشتند بر اینکه خلفای امویّه بغض اهل البیت را که به حکم حدیث صحیح مقبول الطرفین "اِنّی تارکُ فِیکُمُ الثَّقَلَین کِتابُ الله وَ عِترَتِی" مرجع و مآب مسلمین بودند، در قلوب اهل اسلام داخل کردند و سبّ و لعن ائمهٔ هدی را از سنن معمولهٔ مؤکّده مجری داشتند. و بیم آن بود که امّت یکباره از مرجع حقیقی خود غافل و از مبیّن کتاب الهی مُعرض و محروم گردند و در شرک جهل و ضلالت فرو مانند. ولکن شهادت حضرت سیّدالشّهداء موجب اگاهی و انتباه امّت شد و مثبت ضلالت امویّه و حقیّت عترت طاهره گشت و حقیقت اسلام از شهادت آن حضرت الی یوم القیام محفوظ و محروس ماند.

و چون ایراد و شبههٔ جناب شیخ که کشته شدن و بذل مال و جان دلیل حقیّت نمی شود به خطّ مستقیم منافی این اصل اصیل بود و به صراحت دلالت شهادت را بر حقیّت شهید انکار و ردّ می نمود، لهذا جناب مناظر بهائی ایشان را به این نکته درغایت ادب

[94] .سوره صافات (۳۷)

تنبیه نموده که عجب است که جناب شیخ شهادت شهدا را با کشته شدن اشقیا در یک رتبه گرفته اند و هیچیک از بذل مال و جان اصحاب سیدّ الشّهداء و اتباع یزید را دلیل حقیّت و بطلان ندانسته اند و در حقیقت دلیلی را که مسلّم کافّهٔ محقّقین علما بود مردود شمرده اند. جناب شیخ چون این انتقاد را در غایت استحکام و سداد یافته ابداً خود را قادر بر ردّ این ایراد نیافتند لهذا در پناه مغالطه گریخته و به حبل خشونت و زشت گوئی آویختند. غافل که زشت گوئی و دشنام سلاح مردم نادان است و مغالطه طریق فرار عاجزان از اقامّهٔ دلیل و برهان. و این عبد عین عبارت ایشان را ذکر می نماید و حکم بین الطرفین را پس از جواب به ارباب الباب وا میگذارد.

جناب مناظر بهائی نوشته اند

"مال و جان و عیال فدا کردن حضرت سیّد الشّهداء در کربلا در کتاب ایقان ذکر شده که در راه خدا بود و آن حضرت جند الهی بوده اند. حال جناب شیخ آمده اند و این ایراد را در مقابل آن ذکر نوشته اند که یعنی جان نثار نمودن آن حضرت را و حضرات دیگر را نمی توانیم بگوئیم در راه خدا بود و دلیل بر حقیّت است و ذکر معاویه و یزید و تابعانش را می آورند که آنها هم در راه حقّانیّت خودشان این نوع جانفشانی کردند" (انتهی).

جناب شیخ در جواب ایشان نوشته اند

"می بینید که چه قسم افک و تقّلب و تزویر را جرأت می کند. بعد از این بنده او را همیشه مناظر مزّور خواهم نامید. زیرا که عبارات رسالهٔ بنده که عیناً مسطور گردید ارباب معرفت دیدند که این ایراد را در مقابل که و چه نوشته اعتراض کرده ام. امّا مناظر مزّور روی کلام ما را تقلباً به جانب دیگر بر تافته می گوید که گویا بنده همین ذکر را در مقابل فدا کردن جان و مال حضرت سیّد الشّهداء در کربلا نوشته ام و گویا تفاوتی میان یزیدیان و تابعان آن حضرت ندانسته ام. و می خواهد به این حیله بازی و تقلّب کاری خود را طرفدار مذهب شیعی و مسلم و بنده را مخالف و متّهم بنماید. غافل از اینکه آنان که تا بحال ایشان را درست نشناخته بودند و از مندرجات موهومهٔ کتاب ایقان مطّلع نبودند حالا به واسطه رسالهٔ بنده خوب شناختند و به واجبی دانستند. سبحان الله هیچ شرم نمی کنند از اینکه در عقیدهٔ سخیفهٔ خودشان آنچه از ضروریات دین اسلام و متّفق علیه کلّ اهل

ایمان است انکار می کنند و یا تغییر و تبدیل می نمایند. مانند ختمیّت حضرت رسول و صوم شهر رمضان و حج و غیره ومعذلک باز در ظاهر اظهار اسلام و طرفداری مذهب شیعه می نمایند این رفتار و گفتار حقیقةً صفت منافقین است. "بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٣٨)" "مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّـهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (١٤٣)"[95] و کذا در اثنای کلام و عبارات خودشان نام مبارک حضرت رسول و حضرات ائمهٔ طاهرین را توقیراً می برند ودر باطن می خواهند دین و مذهب ایشان را از بن برکنند. "يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّـهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّـهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (٣٢)"[96] " (انتهی کلام الشیخ)

جناب شیخ نوشته است که ارباب معرفت دیدند که این ایراد را در مقابل که و چه نوشته اعتراض کرده ام. بلی یا شیخ، هر نفسی می فهمد که شما این اعتراض را در مقابل بابیّه نوشته اید و مقصود شما این بود که شهادت حضرت باب اعظم و بذل مال و جان نمودن اصحاب آن حضرت دلیل حقیّت ایشان نمی شود. ولکن از این نکته غافل مانديد که این کلام شما ردّ دلیلیّت شهادت سیّد الشّهداء و اصحاب آن حضرت را هم می کند. کلام شما حاضر است و بهیچ گونه مغالطه ستر نمی شود. بلکه کلام شما اعتراض بر قرآن مجید هم هست. چنانکه در اوّل این مناظره عرض شد، اگر منصفی در این آیه شریفه نظر نماید که حقّ جلّ جلاله فرموده است:" قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّـهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (٦)"[97] در کمال وضوح می بیند که این اعتراض شما که به خیال خودتان بر ایقان وارد آورده اید عیناً بر قران مجید وارد است. شأن نزول این آیهٔ کریمه این است که چون یهود در زمان حضرت خاتم الانبیاء با اصحاب آن حضرت مفاخرت می کردند که ما شعب مقّدس و مخصوص به شریعت کامله و ولایت و محبّت الهیّه هستیم لهذا تبکیتاً لهم و اثباتاً لبطلان دعواهم به حضرت رسول از حقّ جلّ جلاله فرمان آمد که بگو به قوم یهود اگر گمان کرده اید که شمائید اولیای الهی سوای سایر ناس پس تمنّای موت کنید اگر راست می گوئید. و این معلوم است که مقصود خداوند تبارک و تعالی این است که میزان معرفت اولیای الهی از غیر ایشان تفضیل موت است فی سبیل الله بر بقا وترک دین چنانکه از اولیای الهی در اوان ظهورات کلّیه مثل ظهور حضرت موسی و حضرت

---

[95]. سورهٔ نساء (۴)

[96]. سورهٔ توبه (برائت) (۹)

[97]. سورهٔ جمعه (۶۲)

عیسی علیهما السّلام مشاهده گشته.
اکنون از اهل انصاف سئوال می نمائیم که اینکه جناب شیخ نوشته اند که بذل مال و جان دلیل حقیّت نمی شود آیا اعتراض بر همین آیهٔ مبارکه هست یا نیست. بلی، مقصود جناب شیخ اعتراض بر کتاب مستطاب ایقان بود ولکن من سوء الحظ عیناً اعتراض ایشان برحضرت سیّد الشّهداء و بر قرآن و بر انجیل هم وارد گشت زیرا که سابقاً عرض شد که محقّقین از علمای اسلام شهادت و مظلومیّت حضرت سیّد الشّهداء را مثبت حقیّت آن حضرت و بطلان یزید و امویّه دانسته اند. و در قرآن مجید هم ملاحظه فرمودید که طلب موت را فارق بین الحقّ و الباطل مقرّر داشته و در انجیل شریف هم دیدند که حضرت عیسی علیه السّلام حبس و زجر و مظلومیّت اصحاب خود را شاهد بر حقیّت ایشان قرار داده، در این صورت کالشّمس فی رائعة النهار واضح و روشن می شود که حقّ با مناظر جناب شیخ است که ایشان شهادت سیّد الشّهداء و اصحاب آن حضرت را با کشته شدن اتباع معاویه و یزید در یک رتبه دانسته اند و هیچیک را مثّبت حقیّت او نشمرده اند.
و لهذا سابقاً عرض شد که معارضین این ظهور اعظم گلوله ای از مدافع مدافعه صادر ننمودند الاّ آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم کرد و سهمی از کمان ایراد و انتقاد نینداختند الاّ آنکه اوّل صدور مطهّره ائمهٔ هدی را مشبّک نمود. و بالجمله این مسئله در غایت وضوح است و عرض شد که بهیچ گونه مغالطه و با خشونت و زشت گوئی ستر نمی توان نمود. و براستی معروض می دارم که مقصود این عبد دفاع و طرفداری از جناب مناظر بهائی نیست. زیرا که جناب مناظر از صنف کسبه و اهل تجارت محسوبند نه از اهل علم و ارباب قلم. وممکن است که این چنین شخصی مطلب حقّ واضح خود را به طریق اجمال مرقوم دارد و در این صورت مجال مغالطه بر جناب شیخ وسیع گردد و خود را به وهم غالب تصوّر نماید. ولکن هیهات که مطلب حقّ پنهان ماند وباطل به خشونت کلام و بذائت قول غلبه یابد.
و لهذا از اهل انصاف سؤال می نمایم که آیا این چنین مناظری را که به این ملاحت سخافت و بطلان ایراد شیخ را واضح نموده باشد او را مزوّر توان خواند. و آیا شخص بهائی را که در کمال استقامت بر تعیین دین خود اعتراف می نماید مذبذب توان گفت.
جناب شیخ در طیّ رساله کلام خود را نوعی پرداخته اند که معلوم نشود ایشان از اهل تسنّن هستند و یا از اهل تشیّع که اگر از جهتی مجاب شدند راه گریز از سمت دیگر داشته باشند حتّی اینکه مناظر ایشان مجبور شده است که از ایشان سؤال نماید که شما در چه طریقه ای مستقیم هستید معذلک جواب سؤال ایشان را مصلحت ندیده اند که مرقوم دارند و این تذبذب ظاهر را از خود سلب فرمایند و غافلند که حجّت این امر اعظم بر جمیع فرق علی حدّ سوا قائم است وبرهان ظهور جدید بر ملل عتیقه باجمعها

غالب.
و امّا اینکه جناب شیخ نوشته اند که اهل بهاء منکر ضروریات دینیّه اند از قبیل خاتمیّت حضرت خاتم الانبیاء و صوم رمضان و حج و غیرها. چون جواب این مسئله در طیّ جواب شبهات ایشان مفصلاً خواهد آمد و به عون الله به صریح آیات قرآن و احادیث صحیحه ثابت خواهیم نمود که قائم موعود با شریعت جدیده و کتاب جدید و قضاوت سماویّه ظهور خواهد فرمود و تمسّک به ضروریات چنانکه موجب اعراض یهود از حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء شد کذلک موجب اعراض متکبّرین این امّت از قائم موعود خواهد گشت، لهذا در این موقع از شرح این مسئله صرف نظر می نمائیم و جواب این مطلب جناب شیخ را می گوئیم که نوشته است: "اهل بهاء در طیّ کلام اسم مبارک حضرت رسول و ائمهٔ طاهرین از ظاهراً در غایت احترام مذکور می دارند و در باطن می خواهند دین و مذهب ایشان را از بن برکنند" عجب در این است که جناب شیخ هنوز ملتفت نشده اند که به حکم حدیث صحیح مقبول الطرفین "سَیَأتی زَمَانٌ عَلَی أُمَّتِی لاَیَبقَی مِن الاِسلامِ اِلاَّ اِسمُهُ وَ لاَ مِنَ القُرآنِ اِلاّ رَسمُهُ" از دین اسلام جز اسمی باقی نمانده است.
مدتّها است که از تطاول علماء سوء که شرح حالشان درذیل است حدیث شریف مذکور است از دین مقدّس اسلام و بنیان رفیع حضرت سیّد الانام جز شعائر مدروسه و اعلام منکوسه و معارف مطموسه و احکام مقلوبه و اطراف منهوبه و قوای مغلوبه چیزی باقی نیست که بابی ها از بن برکنند و منهدم و ویران نمایند. ویرانه را که ویران کند و برهنه را که مسلوب دارد. بل ویرانه را عمار جدید کنند و برهنه را جامهٔ نو پوشانند. یا اولی البصائر المنیره یا اصحاب القلوب المدرکه در زیاده از پانصد حدیث از طرق اهل تسنّن و اهل تشیّع نظر نمائید که حضرت خاتم الانبیاء و ائمهٔ هدی علیهم اطیب التحیّة و الثّناء علائم آخر الزّمان و حالات امّت اسلام را به صراحت بیان فرموده اند و جمیع آنچه را اکنون به چشم خود می بینید از ضعف اسلام و مغلوبیّت مسلمین و تفرّق مذاهب و تشتّت قلوب مبیّن داشته اند و در اکثر این احادیث تصریح نموده اند که سبب ضعف اسلام و اختلال حال امّت علما و فقها و رؤسای ایشانند که از سبیل مستقیم تقوی منحرف گردند و طالب ریاست و اکتساب مناصب دنیویّه باشند و از شهوات دنیه اجتناب ننمایند و به اهل ظلم تقرّب جویند.
چنانکه در همین حدیث که صدر آن ذکر شد می فرماید:"فُقَهاءُ ذَلِکَ الزَّمانِ أَشَرُّ الفُقَهَاءِ تَحتَ ظِلّ السَّماءِ مِنهُم خَرَجَتِ الفِتنَةُ وَ اَلَیهِم تَعُودُ." یعنی علمای آن روزگار بدترین علمائی هستند که در زیر آسمان نمودار شده اند فتنه و فساد از ایشان زاید وشرّ آن بدیشان راجع گردد. و نیز از احادیثی که شایسته است که اهل اسلام قدری در آن تأمّل فرمایند این حدیث شریف است که مرحوم

مجلسی در باب علامات از مجلّد غیبت بحار می فرماید: "عَن جَابِرِ بنُ عَبدِاللهِ الانصَارِی قَالَ حَجَجتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلّمَ حَجَّةَ الوِداع. فَلَمَّا قَضَی النّبِیُّ عَلَیهِ السَّلامُ مَا افتَرَضَ عَلَیهِ مِنَ الحَجِ اَتَی مُودَعاً الکَعَبةَ فَلَزَمَ حَلَقَةَ البَابِ وَ نَادَی بِرَفع صَوتِهِ أَیُّها النّاس فَاجتَمَعَ أَهلُ المَسجِدِ وَ أَهلُ السُوقِ. فَقالَ اسمَعُوا فَانّی قَائلُ مَا هُوَ بَعدِی کَائِنُ فَلیُبلّغ شاهدکم غَائِبَکم. ثُمَّ بکی رسُول اللهِ حَتّی بَکَی لِبکَائِهِ النّاسُ. فَلَمَّا سَکَتَ مِن بُکَائِهِ قَالَ اعلَمُوا رَحِمکُمُ الله انَّ مَثَلَکُم فِی هَذَا الیَوم کَمَثَلَ وَرَق لاَ شَوکَ فیهِ اِلی أَربَعینَ وَ مِائَةِ سَنَة. ثُمَّ یَأتِی مِن بَعدِ ذَلِکَ شَوکُ وَ وَرَقُ اِلی مِأَتِی سَنَة. ثُمَّ یَأتِی مِن بَعدِ ذَلِکَ شَوکٌ لاَ وَرَقُ فیهِ حَتّی لاَ یُرَی فِیهِ اِلاّ سُلطَانُ جَائِرٌ أُو غَنیٌّ بِخِیلُ أُو عَالمٌ راغِبٌ فِی المَالِ أَو فَقِیرٌ کَذّابٌ أَو شَیخُ فَاجِرُ أَو صَبیٌّ وقِحٌ أَو امرَأة رَعنَاءُ ثُمَّ بَکی رَسُولُ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَقَامَ اِلَیهِ سَلمَانُ الفارسیٌّ وَ قَالَ یَا رَسُولَ اللهِ أخبرنَا متِی یَکُونُ ذَلِکَ. فَقالَ یَا سَلمَانُ اِذا قَلّت عُلَمائکُم وَ ذَهَبَت قُرائَکم وَ قَطَعتُم زَکَوتَکُم وَ أَظهَرتُم مُنکَرَاتِکُم وَ علت اصواتُکُم فِی مَسَاجِدِکُم وَ جَعَلتُمُ الدُّنیَا فوقَ رُؤسکُم وَ العلمَ تَحت أَقدامِکُم وَ الکذِبَ حَدِیثُکُم وَ الغَیبِة فَاکِهتَکُم وَ الحَرامَ غَنِیمَتکُم وَ لاَ یَرحَمُ کبیرُکُم صَغِیرکُم وَ لاَ یُوَقّرُ صَغِیرُکُم کَبیرکُم فَعِند ذَلِکَ تَنزِلُ اللعنَةُ عَلَیکُم وَ یُجعَلُ بَأسُکُم بَینَکمُ وَ بَقِی الدّینُ بَینَکُم لَفظاً بِأَلسنِتِکُم. فَاِذا أُوتِیتُم هَذِهِ الخِصَالُ تَوَقّعُوا الرّیح الَحمرَاءَ أو مَسخاً أو قَذفاً بِالحِجَارَةِ وَ تَصدِیقُ ذَلِکَ فِی کَتَابِ اللهِ "قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَیٰ أَن یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِکُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعًا وَیُذِیقَ بَعْضَکُم بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ."[98]

خلاصه ترجمهٔ حدیث شریف این است که جابر بن عبدالله انصاری که از مشاهیر اصحاب حضرت خاتم الانبیاء است روایت نموده است که در سفر حجّة الوداع در خدمت حضرت رسول حج نمودیم چون آن حضرت از اعمال مفروضهٔ حج فراغت یافت برای وداع بیت به نزد کعبه آمد و حلقهٔ باب کعبه را بگرفت و به صوت بلند ندا فرمود: ایّها النّاس، پس اهل مسجد و اهل سوق مجتمع شدند و آن حضرت فرمود: بشنوید آنچه را من می گویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما که حاضر و شاهد است به آن کس که غائب است تبلیغ نماید. پس آن حضرت بگریست تا آنکه مردم از بکای وی به گریه در آمدند. پس چون از گریه ساکت شد فرمود: بدانید خداوند شما را رحمت فرماید هر آینه مَثَلِ شما امروز مانند اوراقی است بدون خار تا مدّت یکصد و چهل سال. پس خار وبرگ با هم مختلط گردد تا مدّت دویست سال. پس چون این مدّت به سر آید زمانی رسد که جز خار نماند تا آنکه دیده نمی شود در آن زمان الاّ سلطان جائر یا غنی بخیل یا عالمی که راغب در جمع مال باشد یا فقیر دروغ

[98]. سوره آنعام (۶) آیه ۶۵

گوی یا پیر فاجر یا کودک بی شرم یا زن بی حیا. و دیگر بار آن حضرت را گریه فرو گرفت. پس سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! خبر ده ما را که آنچه فرمودی چه وقت وقوع خواهد یافت. فرمود: یا سلمان وقتی که علما کم شوند وقرّاء قرآن از میان بروند و زکات از میان شما قطع شود و چون منکرات را اظهار نمائید و اصوات خود را در مساجد بلند کنید و دنیا را فوق رآس خود گیرید و علم را در زیر پا نهید و چون دروغ حدیث شما شود و غیبت نُقل مجلس شما گردد و حرام نزد شما غنیمت و باز یافت باشد و بزرگ شما بر خورد رحم نکند و خورد شما بزرگ را توقیر ننماید. پس در این وقت لعنت بر شما نازل شود و آسیب شما در میان شما افتد ودین در میان شما محض لفظ بر زبان شما باشد، پس چون این خصلت ها در میان شما پدید شود منتظر باشید که باد سرخ بر شما وزد (یعنی به بلیّه قتل عمومی گرفتار گردید) و یا مسخ شوید و یا سنگ بر شما بارد و تصدیق این وعید در کتاب ربّ مجید این آیهٔ مبارکه است:" قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ(٦٥)."[99] یعنی بگو اوست خداوندی که قادر و توانا است بر اینکه عذابی بر شما مبعوث فرماید از فوق شما یا از تحت اقدام شما یا آنکه شما را فرقه فرقه مختلف المذهب نگاهدارد و بعضی را از بأس و سخط بعض دیگر بچشاند. ببین و نیک نظر فرما که چگونه آیات را برای ایشان مبین می داریم و تکرار می فرمائیم شاید ایشان بفهمند ودریابند (انتهی).

و از علمای اهل سنّت و جماعت شیخ حسن العدوی الحزاوی در کتاب مشارق الانوار در اشراط ساعت صغری یعنی قیام مهدی فرموده است:"وَ مِنهَا رَفعُ الأَسَافِلِ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ سَلّمَ: "لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتّی یَکُوُن أَسعَدَ النّاسُ بِالدُّنیَا لُکَعِ بنِ لُکَع وَ مَا مِن عَالِمِ اِلاّ وَالّذِی بَعدَهُ شَرٌّ مِنهُ حَتّی تُلقُوا رَبَّکُم." وَقَالَ رَسُولَ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ سَلّمَ: "اِذَا فَعَلَت أُمَّتِی خَمسَةَ عَشر حَلَّ بِهَا البَلاءُ قِیلَ وَ مَا هِیَ یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اِذَا کَانَ المغَنَمُ دُولاً وَ الأَمَانَةُ مَغنَماً وَ الزّکُوةُ مَغرمَاً وَ أَطَاعَ الرَّجُلُ زَوجَتَهُ وَ عَقَّ أُمَّهُ وَ جَفَا أَبَاهُ وَ ارتَفَعَتِ الأَصواتُ فِی المَسَاجِدِ وَ کَانَ زَعِیمُ القَوم أَرذَلَهُم وَ أُکرِمَ الرَّجُلَ مَخَافَةَ شَرهِ وَ شُرِبَتِ الخُمُورُ وَ لُبِسَ الحَرِیرُ وَ اتّخِذَتِ القِینَاتُ وَ المعازِفُ وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الأُمَّة أوَّلَهَا فَلیَرتَقِبُوا عِندَ ذَلِکَ ریحاً حَمراءَ أَو مَسخاً أو خَفاً." و فی الحدیث: "وَ تُعَلّمَ العِلمُ لِغیرِ الدّینِ وَ سادَ فَاسِقُهُم وَ کَانَ زَعیمُ القَومِ أرذَلَهُم." و فی الحدیث: "اِنَّ اللهَ لاَ یُقبِضُ العِلمَ انتَزاعاً وَ لَکِن بِمَوتِ العُلَماء حَتّی اِذَا لَم یَبقَ عَالِمُ اتّخَذَ النّاسُ رُؤسَاء جُهَّالاً فَأَفتُوا بِغَیرِ عِلم فَضَلُّوا وَ أضَلُّوا" (انتهی)

[99]. سورهٔ انعام

یعنی از علامات قیامت صغری بزرگی یافتن اسافل ناس است حضرت رسول علیه السّلام فرموده است: ساعت قیام نخواهد نمود تا اینکه نیک بخت ترین مردم به دنیا لکع بن لکع باشد(و لکع در عربی لئیم و احمق را گویند) و هیچ عالمی نخواهد آمد الاّ آنکه عالمی که بعد از او آید شریرتر و بدتر از اوّل باشد تا وقتی که پرودگار خود را ملاقات کنید. و نیز رسول الله صلّی الله علیه و آله فرموده است: وقتی که امّت من پانزده امر را مرتکب شوند بلا بر ایشان نازل خواهد شد. گفتند چیست آن یا رسول الله. فرمود وقتی که غنائم را خاصّه دول شناسند وامانت را غنیمت و زکات را خسارت شمرند و مرد مطیع زن گردد و با مادر مخالفت کند و پدر را جفا نماید و اصوات در مساجد ارتفاع یابد و بزرگ قوم رذل ترین ایشان شود وشریر از خوف شرارتش محترم گردد و وقتی مسکرات را استعمال نمایند و حریر پوشند و زنان مغنیّه گیرند و آخرین امّت اوّلین را سبّ و لعن نمایند چون این امور واقع شود مترقب نزول بلاء از قبیل ریح حمراء (یعنی قتل عمومی) یا مسخ یا خسف باشند. و در روایت دیگر فرموده است: وقتی که تعّلم علم برای غیر دین باشد و فاسق این علما ریاست یابد و ارذل قوم رئیس ایشان گردد. و در حدیث وارد است که خداوند تبارک و تعالی علم را قبض نخواهد فرمود که یکباره از میان بردارد بلکه چون علما وفات نمایند و عالمی باقی نماند مردم جهّال را رئیس خود نمایند و ایشان بدون علم فتوی دهند و خود گمراه شوند و مردم را نیز گمراه کنند (انتهی).

و خلاصة القول اگر این عبد احادیثی را که در اسباب ضلالت امّت و ضعف ملّت و شرارت اصحاب ریاست وارد شده است بخواهد ایراد نماید باید به تألیف کتابی بزرگ مشغول شود ولکن از این جمله که ذکر شد اهل بصیرت توانند دریافت که آنکه دشمن اسلام است کی است وسبب ضعف دین چه.

و اگر شخص متفّرس به دقّت نظر نماید در غایت وضوح می فهمد که مَثَلِ این مدّعیان دوستی اسلام و حضرت خاتم الانبیاء به عینه مثل یهود است در ادّعای دوستی شریعت تورات و حضرت موسی. بلی لاشکّ حبّ حضرت موسی و شریعت تورات را راسخ و مکین در قلوب خود نموده اند و عدم جواز نسخ و تغییر احکام تورات را از قبیل حفظ سبت و ذبیحه و حج بیت المقدّس و صوم و اعیاد مخصوصه از ضروریات دینیّه خود می دانند والی یومنا هذا در حفظ این شریعت تحمّل جمیع شدائد و آلام را بر خود واجب و لازم و متحتّم دانسته اند. ولکن ببینیم که آیا این حبّ به قدر ذرهٔ عندالله مقبول گشت و حبّ حقیقی واقعی محسوب شد و یا آنکه حبّ حقیقی حضرت موسی را اصحاب حضرت عیسی داشتند که به تغییر احکام فرعیّه راضی شدند و لکن حبّ آن حضرت را در قلوب جمیع اهل اروپا راسخ و ثابت و متمکّن داشتند. چه امری ظاهر است که جمیع اهالی اروپا قبل از ظهور حضرت عیسی وثنی بودند و ابداً اعتراف به حقیّت نبوّت حضرت موسی نداشتند ولی پس از ظهور آن حضرت و غلبهٔ دیانت

نصرانیّت بر اروپا به تصدیق حضرت عیسی بر حقیّت نبوّت حضرت موسی نیز اعتراف نمودند و کتاب تورات را کتاب الله دانستند و حبّ آن حضرت را وسیله تقّرب الی الله شمردند و همچنین است امروز حال مدّعیان دوستی اسلام حال اهل بهاء.
و هر قدر شخص فاقد البصیره باشد و نتواند فوائد کتاب مستطاب ایقان را بفهمد که مفتاح معضلات کتب سماویّه است و مبیّن غوامض آیات الهیّه، این قدر را تواند فهمید که از تلاوت همین کتاب مبارک نفوس کثیره از زردشتیان که ابداً معتقد به حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السّلام نبودند اکنون معتقد شدند و در جنّت ایمان داخل گشتند. و هکذا جمعی کثیر از یهود که بغض حضرت عیسی و حضرت رسول آمیخته با دل وجان ایشان بود اکنون از قوّت بیان کتاب ایقان بغض ایشان به محبّت وکفر ایشان به هدایت تبدل شده و لسان هریک مانند طیر مغرّد به دلائل و براهین حقیّت حضرت عیسی حضرت خاتم الانبیاء و أئمهٔ هدی ناطق و گویا گشته وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.
و خلاصة القول از آنچه عرض شد جواب جمیع ایرادات جناب شیخ بر امر مبارک حضرت باب اعظم واضح و معلوم گشت وکیفیّت تشریع ادیان و انشقاق مذاهب و حدوث اختلافات که از مسائل مهمّه علمیّه و تاریخیّه است روشن و هویدا شد. و در غایت وضوح ثابت و مبرهن گشت که اصول ادیان و شرائع جمیعاً من عندالله بوده ومذاهب وثنیّه بدعت های باطله است که لازال در ادیّان الهیّه داخل شده اعمّ از اینکه این وثنیّت و بت پرستی قبل از حضرت نوح باشد یا بعد از نوح، از حکمای یونان و رومان باشد یا از افاضل ایران و ترکستان.
و کذلک بعض مغالطات جناب شیخ با مناظر ایشان معلوم گشت و اگر این عبد بخواهد جمیع مغالطات جناب شیخ را در جواب مناظر خود که این یک از بابت اینکه از اهل تألیف و تحریر نبوده مطالب حقّ خود را مجمل بیان کرده و آن یک از عدم فهم مقصود مجال مجادلت را فسیح و وسیع شمرده در این رساله ایراد نماید بنا بر مثَل مشهور مثنوی هفتاد من کاغذ شود.
و چون مقصود محاکمه فیما بین مناظرین نیست بل مقصود دفع ایرادات و شبهات جناب شیخ است از کتاب مستطاب ایقان و هم فرصت زیاده و بسط و تطویل نیست اکنون از جواب سایر تطاولات بی موقع جناب شیخ بر مناظر خود صرف نظر می نمائیم و به جواب باقی شبهات ایشان بر کتاب مستطاب ایقان می پردازیم. و اگر خداوند تبارک و تعالی معاونت فرماید در فرصت دیگر یا وقت طبع این کتاب سائر اغلاط جناب شیخ معروض خواهد شد و بر سبیل ملحق و حاشیه بر اصل کتاب الحاق خواهد یافت.

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته اند

"و اکنون بیائیم به ادّعای جناب بهاء. اگر بالفرض مقام وادّعای آن جناب نبوّت باشد جای شبهه نیست که بر کلّ ملّت اسلام مخالف افتاده است زیرا که به عقیدهٔ جمیع ملّت اسلام نبوّت ختم است. یعنی دینی که ناسخ این دین باشد از جانب خدا نازل نخواهد شد. بلی، اگر چه صاحب کتاب ایقان به تأویلات چند در وجود هر یک از مظاهر قدسیّه چونکه محلّ تجلّی صفات الله است اوّلیّت و ختمیّت را جمع می شمارد چنانکه در این عبارت می گوید اگر جمیع (یعنی انبیاء) ندای انّا خاتم النبیین بر آرند حقّ است زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک روح ویک جسد ویک امر دارند و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقیند.

اوّلاً ما هرگز مسلّم نداریم که کسی مظهر صفات اوّلیّت و آخریّت ذات اقدس باشد. زیرا که این صفت ازلیّت و ابدیّت خداوندی را می فهماند که مختص به یک ذات است و هو الاوّل و آلاخر و الظاهر و الباطن وبرای صدقّ مظهریّت لازم نیست که جمیع صفات الهی کلیّه در وجود مظهر تجلّی و ظاهر گردد.

و ثانیاً فرض کنیم که همه مظهر کلّ صفات الله اند و البتّه هیچ شکّی نیست در این که این مظهریّت در نقطه ای منتهی خواهد شد یعنی یک پیغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخریت کتب اوّلین خواهد شد و فرض کنیم که کسی به این صفت بیابد و دین و شریعت اواستقرار یابد و لیکن بعد از مدّتی کسی خروج کرده ادّعای مظهریّت کند و ادّعایش در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد امّا متشبّث به این گونه دلیل ها شده بگوید ای خلایق مشتبه مشوید در این که نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت هستیم چونکه حکم یک ذات و یک جسد و یک روح ویک امر داریم. در این صورت لازم آید که قول و ادّعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده و مسلّم داریم حرف او را و تصدیق بکنیم نبوّت او را. فالدلیل الذّی یفضی الی تصدیق الکاذب لایصلح ان یکون دلیلاً" (انتهی)

جواب

در آغاز کتاب معروض داشتیم که خداوند تبارک و تعالی در جمیع کتب سماویّه عموماً و در قرآن مجید خصوصاً وعده داده است و تصریح فرموده است که در آخر الزّمان دو ندا ارتفاع خواهد یافت و دو وجود مبارک به امرالله قیام خواهند فرمود. و در این احادیث صحیحه که مبیّن قرآن است علی اختلاف المصطلحات بین احادیث اهل السنّه و الشیّعه از ظهور اوّل به ظهور مهدی ویا قائم تعبیر شده و از ظهور ثانی به قیام روح الله و یا ظهور حسینی معبّر گشته. و از این جمله در کمال صراحت مستفاد توان داشت که معتقد اهل بهاء این است که ظهور حضرت بهاء الله جلّ ذکره و عزّ اسمه ظهور ثانی موعود در قرآن و احادیث صحیحه است.

و لهذا اینکه جناب شیخ گمان فرموده اند که شاید ادّعای ایشان ادّعای نبّوت باشد محض وهم و گمان خود جناب شیخ است و هرکس با اهل بهاء معاشر و یا از کتب این طایفه مطّلع باشد می داند که نه در الواح مقدّسه ادّعای نبوّت وارد شده و نه بر السنهٔ اهل بهاء لفظ نبی بر آن وجود اقدس اطلاق گشته.

و سبب این است و سابقاً هم عرض شد که القاب خاصّهٔ مظاهر امرالله همانی است که خود به اذن الله تعالی به آن تنصیص نمایند و مقامشان آنی که خود تأسیس فرمایند نه آنچه امم قبل گمان کرده اند یا مصطلحات وهمیّهٔ خود ساخته اند. مانند "کلمة الله" و "روح الله" در ظهور حضرت عیسی و "...رَّسُولَ اللَّـهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...(۴۰)"[100] در ظهور حضرت خاتم الانبیاء و "باب اعظم" و "نقطه اولی" و"بهاءالله" و "جمال ابهی" در این دو ظهور اقدس اعلی.

و امّا اینکه فرموده اند: "اگر بالفرض مقام و ادّعای آن جناب نبوّت باشد جای شبهه نیست که بر کلّ ملّت اسلام مخالف افتاده است". حاصل استدلال جناب شیخ این است که اگر ادّعای ایشان نبوّت باشد مخالف اجماع مسلمین است، زیرا که جمیع ملّت اسلام متّفقند بر اینکه دینی دیگر بعد از اسلام تشریع نخواهد شد. آفرین بر این استدلال. آیا عجزی و ضعفی فوق این تصوّر می شود که عالم اسلام و مدّعی مقام شیخ الاسلامی نتواند در اثبات عقائد اصولیّهٔ خود به دلیلی از ادّلهٔ عقلیّه و یا به آیتی از آیات قرآنیّه و یا به حدیثی از احادیث صحیحه استدلال نماید و به اجماع و اتّفاقی که هرگز در این مقامات دلیلیّت ندارد و طرف مقابل

[100]. سورهٔ احزاب (۳۳)

آن را مقبول نمی دارد مستدل گردد.
یا اولی البصائر المنیره والآذان الواعیة، آیا یهود در زمان ظهور حضرت عیسی به همین اجماع در ردّ آن حضرت متمسّک نشدند؟ و آیا مجوس در ردّ سه شارع اعظم موسی و عیسی و رسول الله علیهم السّلام به همین اجماع تمسّک نجستند؟ و آیا نصاری دین خود را آخرین ادیان و شریعت خود را آخرین ورق کتاب تشریع ندانستند و به همین اطمینان که ادّعای حضرت رسول مخالف ضروریات دینیّه و اجماع ملّت نصرانیّه بل مخالف صریح انجیل مقدّس است آن حضرت را ردّ ننمودند؟ و آیا پس از آنکه دیدیم که امم عظیمه و ملل کبیره به این حبل موهون متمسّک شدند و در بئر ضلالت فرورفتند شایسته است که عاقل به این دلیل باطل تمسّک جوید و از بشارات کتاب کریم و نبیّ عظیم غافل ماند و از طریق مهلک آرا وظنون به امم هالکه ملحق گردد؟ بلی، شکّ نیست که این وبای عامّ دینی (که دین ما هرگز تغییر نخواهد کرد وشریعت ما هرگز نسخ نخواهد شد) اهالی جمیع مذاهب را احاطه نموده واین سبات عمیق و کابوس ثقیل کافهٔ امم و قبائل را فروگرفته است. ولکن آیهٔ کریمهٔ "...أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ...(۸۷)"[101] عاقل بصیر را می فهماند که هرگز ظهور مظاهر امرالله بر وفق هوی و خواهش امم نگشته و کلام پطرس رسول که فرموده است: "لَمِ تَأتِ نُبُوّةُ قطَ بِمَشِيئَةِ اِنسَان" شخص طالب را کفایت می نماید که هرگز نبوّتی بر وفق مشیّت و میل احدی ظاهر نشده.
و چون معلوم شد که ادّعای جمال اقدس ابهی ادّعای ظهور موعود است نه ادّعای نبوّت و یا وصایت و نیابت به صریح دلیل عقلی توان دانست که مصدر و مظهر امرالله مجبور به اجرای شریعت سابقه نیست چه این مقام مقام شارعیّت است و رتبهٔ شارعیّت که رتبهٔ سلطنت مطلقهٔ الهیّه است با تقیّد هرگز معقول نباشد و چون مقتضیات قرون و اجیال بر حسب ناموس تقدّم و ارتقاء و یا تأخّر و انحطاط که از مقتضیات حرکت جوهریّه طبیعیه عالم است متغیّر و متفاوت می شود البتّه مظهر امرالله و قائم به اذن الله بر حسب مقتضیات وقت تشریع شرائع و وضع سنن و قواعد فرماید نه بر حسب آنچه ملائم ازمنهٔ سابقه باشد و یا موافق امیال و اهواء عبدهٔ هوی گردد. و چون ادراک این دقائق خارج از قدرت ابصار مکفوفه است و فهم این حقائق فوق طاقت صاحبان احلام ضعیفه و در فضای معارف علمای وقت را فوق این رتبه مجال نظر و قوَّت طیران نیست که شئون صاحب امر را از احادیث ماضیه استنباط نمایند و مشیّت های لاحقهٔ الهیّه را از بشارات سابقه ادراک فرمایند، لهذا در کمال ادب و غایت

[101]. سورهٔ بقره (۲)

احترام خدمت جناب شیخ الاسلام معروض می دارم که یا سیّدی الشیخ ما وشما خبر ظهور موعود را از نزد آبا و اجداد خود نیاوردیم و به عقول خود به لزوم تجدّد عالم به این دو ظهور محمود ملتفت نشدیم بل خدا و رسول از آن خبر دادند و عهد آن را در کتاب کریم و احادیث صحیحه از ما مأخوذ داشتند. پس در این مسئله که اکنون فیما بین ما وشما محلّ اختلاف است که آیا ظهور موعود ظهور نیابت و امامت و خلافت است یا ظهور ربوبیّت و شارعیّت و اصالت، بهتر آن است که به قرآن کریم و احادیث صحیحه رجوع نمائیم و حکم خدا و رسول را بهترین فاصل بین الحقّ و الباطل شناسیم.
و به عبارت اوضح، در قرآن که موصوف به وصف فیه تِبیانُ کُلِ شَیء[102] و در احایث که مبیّن قرآن است نظر کنیم که آیا ظهور قائم موعود و قیام روح الله از قبیل ظهور یکی از ائمهٔ طاهرین ویا خلفای راشدین است که مروّج شریعت نبوّیه بوده اند وقدرت بر تشریع شرع جدید نداشته اند یا از قبیل ظهور حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السّلام است که صاحب قدرت مطلقه و سلطنت الهیّه بوده اند و قدرت بر تشریع شرع جدید و ایجاد امر جدید داشته اند.
امّا آیات قرآن مجید فوق آن است که در این مختصر درج شود مفسّر آید چه بر هر بصیری که عالم به کتاب کریم باشد روشن است که یک ثلث قرآن لااقل در ذکر ورود این یوم عظیم است و آثار و علائم این ظهور کریم. لهذا از آن جمله به تلاوت چند آیه اکتفا می نمائیم و مابقی را به الواح مقدّسه و یا کتب استدلالیه اهل بهاء محوّل می داریم.
از جمله در سورهٔ مبارکهٔ البقرهٔ فرموده است: "هَل یَنظرُونَ اِلاّ اَن یَأتِیهُمُ اللهُ فی ظُلَلٍ منَ الغَمَامِ وَ المَلاّئِکَةُ و قُضِیَ الأمَرُ و اِلَی اللهِ تُرجَعُ اَلامُورُ(۲۱۰)" یعنی آیا منتظرند جز این را که بیاید خداوند ایشان را در سایه های ابر با ملائکه و امر منقضی شود و امور به خداوند راجع گردد. و این آیهٔ مبارکه به تمامها مطابق است با آنچه در انجیل مقدّس وارد شده که حضرت عیسی فرمود که آن حضرت در ابرهای آسمان نازل خواهد شد و ملائکه خود را با صورهای بلند آواز به اقطار ارض خواهد فرستاد. و خلاصه مقصود این است که آیهٔ کریمه اخبار از ظهور موعود بعد از حضرت رسول است نه آنچه اهل وهم و گمان کرده اند و به هوای خود تفسیر نموده اند. و همچنین در سورهٔ نبأ فرموده است: "یَومّ یَقُومُ الرُوحُ وَ المَلائِکَةُ صفَّاً لاّ یَتکَلُمُونَ اِلاّ مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ قَالَ صَواباُ(۳۸)" و این آیهٔ مبارکه نیز بر وفق آیهٔ سابقه مخبر است از ورود یوم الله و یوم الربّ که در آن روز حضرت روح الله بر امر قیام فرماید ونفوس مقدّسه بر اعلای امرش قیام نمایند و به غیر ما اذن الله تکلّم نکنند. و کذلک در سورهٔ

[102]. اشاره به سورهٔ نحل آیه ۸۲ (۶)

ق فرموده است: "وَ اَستَمِع یَومَ یُنادِ المُنَادِ مِن مَکَانٍ قَرِیب (۴۱) یَومَ یَسمَعُونَ الصیَّحَةَ بِالحَق ذَلِکَ یَومُ الخرُوُج (۴۲)." خداوند تبارک و تعالی به حضرت رسول می فرماید : گوشدار و مترصّد باش روزی را که منادی امر ندا می فرماید از مکانی نزدیک روزی که می شنوند صیحه و ندا را به حقّ و راستی آن روز است روز خروج. در مقام دیگر می فرماید: "...أُو یَأتیَ رَبُّکَ أو یَأتیَ بَعضُ آیاتِ رَبّکَ یَوم یَاتِی بَعضُ آیاتِ رَبّکَ...(۱۵۸)"[103] و می فرماید: " وَ جَاءَ ربُّکَ وَ المَلَکُ صَفّاً صَفّاً (۲۲)"[104] و در مقام دیگر می فرماید: "یَوم یَقُومُ النّاس لِربُ العَالَمِینَ (۶)"[105]. و خلاصة القول از این قبی۳۳۳ل آیات کریمه در قرآن مجید بسیار است که در کلّ از ظهور بعد به این الفاظ عالیه و عبارات رفیعه تعبیر شده که کلّ صریح است بر مراتب علّو و سموّ و رفعت و جلالت ظهور و اعظمیّت آن از ظهورات سابقه و امور ماضیه.

و این مسئله در غایت وضوح است که چون ذات غیب الهی مقدّس است از جمیع ما یتعلّق بالجسم از قبیل خروج و دخول و صعود و نزول و تشبیه و حلول و علوّ و دنوّ و قرب و بعد و امثالها لذا الفاظ کریمهٔ "...یَأ تیَهُمُ اللهُ..."[106]، "وَ جَاء رَبُّکَ...." و "أَو یَأتِی رَبُّکَ..." و امثالها محمول است بر مجیئ مظهر امرالله و قیام روح الله و ظهور موعود و ورود شارع محمود.

و این جمله صریح است بر اینکه این چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت نیست بل ظهور کلّی الهی است مقام شارعیّت و سلطنت الهیّه. و با اینکه در بیان مقام موعود همین آیات و القاب عظیمه کافی بود مع ذلک از برای اعلام و تنصیص بر اینکه در این یوم عظیم دیانت متجّدد خواهد شد وشریعت جدیده ظهور خواهد نمود این آیهٔ مبارکه نزول یافت که می فرماید: "یَومَئِذٍ یُوفیهّم اللهُ دینَهمُ الحَقَّ...(۲۵)"[107] یعنی در آن روز حقّ جلّ جلاله دین حقّ را وافیاً به خلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیهٔ کریمه وعده فرموده است که به خلق عنایت فرماید دین اسلام نیست زیرا که دین اسلام درظهور حضرت رسول علیه السّلام وافیاً نازل شد و آن حضرت کاملاً به خلق ابلاغ فرمود، بل مقصود

---

[103]. سورهٔ انعام (۶)

[104]. سورهٔ فجر (۲)

[105]. سورهٔ مطففین (۸۳)

[106]. سورهٔ بقره، آیه ۲۰ (۲)

[107]. سورهٔ نور (۲۴)

شریعت جدیده است که کافل حقوق جمیع امم باشد و موافق مقتضیات وقتیّه و رافع اختلافات دینیّه از جمیع اهل عالم تا این عداوتها ومنافرتها و ضغائنی که در صدور امم بر ضّد یکدیگر متمکّن و راسخ شده است زائل گردد و به جای خار منافرت ازهار لطیفهٔ اُخوّت و محبّت از اراضی قلوب بروید.
و نیز باید ارباب بصیرت که روی سخن بدیشان است دریابند که چنانکه علمای یهود و سایر ملل بشارات کتب سماویّه را تحریف کردند یعنی به خلاف آنچه مراد و مقصود حقیقی الهی بود تفسیر نمودند و به این سبب امّت را از معرفت و ایمان به حضرت عیسی و حضرت رسول ممنوع داشتند. کذلک بعض مفسّرین قرآن آیات الهیّه را بر غیر مقاصد اصلیّه تفسیر نموده و افق منیر کتاب الهی را به آرا و اهوا و ظنون باطلهٔ خود به غایت مظلم و تاریک کرده اند چندانکه معانی حقیقیّهٔ آیات الهیّه بر غیر ارباب بصائر نیّره مخفی گشته و عالم به حقایق کتاب مطرود هر ظالم بی باک شده.
مثلاً مولانا جلال الدّین اسیوطی که از مشاهیر علمای تفسیر است در تفسیر آیهٔ "وَ استّمِع یَومَ یُنَادِ المنُادِ مِن مَکَانٍ قَریبٌ (۴۱)"[108] که در تعیین محلّ ارتفاع ندای ظهور به آن استشهاد شد در بیان معنی لفظ "قریب" چنین فرموده است که "مِن مَکَان قَریب مِنَ السّماءِ وَ هُوَ صَخرةُ بَیتِ المقدس اَقرَبُ مَوضِع مِنَ الاَرضِ اِلی السّماء" با اینکه مقصود در غایت ظهور است که مراد قرب اراضی مقدّسه است به محلّ نزول آیهٔ مبارکه یعنی مکّهٔ معظّمه. گویا معارف مولانا درعلم فلک و علم رسم الارض یعنی جغرافیا به این درجه بالغ بوده است که ممکن است به اعتقاد ایشان نقطه ای از نقاط ارض به افلاک موهومهٔ سابقین اقرب باشد.
و اگر مقصود بیان ارتفاع ارض بیت المقدس است از سطح بحر چنانکه عادت جغرافین است آن نیز باطل است زیرا که ارتفاع ارض مدینهٔ قدس نسبت به سایر بلاد سوریّه و جزیرة العرب غیر مذکور است تا چه رسد به سایر اراضی مرتفعه مانند اراضی واقعه در جبال اراراط و جبال هملایا و غیرها که شهوق و ارتفاع آن کالشّمس فی رائعة النهار نزد اهل علم مشهور است و در کتب علمیّه این فن ثابت و مسطور. و یا اینکه اختلال تفاسیر در غایت ظهور است، نفسی گمان ننماید که این عبد به گزاف سخن می گوید و از قِبَل خود بدون مستند علمای تفسیر را متهّم می دارد.
نظر فرمائید در این خطبه بلیغّهٔ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه من التحیّات اطیّبها و ازکیها که در کتاب نهج البلاغه مندرج و مذکور است: "قَالَ وَ انّهُ سَیَاتِی عَلَیکُم زَمَانُ لَیسَ فِیهِ شیء أَخفَی مِن الحَقّ وَ لاَ أَظهَرَ مِن البَاطِلِ وَ لاَ أَکثَرَ مِنَ الکَذِبِ

[108]. سوره ق (۵۰)

عَلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ. وَ لَيسَ عِندَ أَهلِ ذَلِکَ الزَّمَانِ سَلعَة أَبوَرَ مِنَ الکِتابِ اِذَا تُلِی حَقَّ تِلاوتِهِ وَ لاَ أَنفَقُ مِنهُ اِذَا حُرِّفَ عَن مَوَاضِعِهِ وَ لاَ فِی البِلادِ شَیءُ أَنکَرَ مِنَ المَعرُوفِ وَ لاَ أَعرَفَ مِنَ المُنکَرِ. فَقَد نَبَذَ الکِتابَ حَمَلَتُهُ وَ تَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ. فَالکِتابُ وَ أَهلُهُ یَومئذُ طرِیدَانِ منفِیانِ وَ صَاحبَانِ مُصطَحبِانِ فِی طَرِیق وَاحِد لاَ یؤوِیهمَا مؤو. فَالکِتابُ وَ أَهلُهُ فِی ذَلِکَ الزَّمانِ فِی النّاسِ وَ لَیسا فِیهِم وَ مَعَهُم لأَنّ الضَّلالَةَ لاَ تُوَافِقُ الهُدَی وَ اِن اجتَمَعَتَا. فَاجتَمَعَ القَومُ عَلی الفِرقَةِ وَ افتَرَقُوا عَنِ الجَمَاعَةِ کَاَنَّهُم أَئِمَّةُ الکِتابِ وَ لَیسَ الکِتابُ اِمامَهُم فَلَم یَبقَ عِندَهُم اِلاّ اسمُهُ وَ لاَ یَعرِفُونَ اِلاّ خَطّهُ وَ زَبرَهُ. وَمِن قَبلُ مَا مَثّلُوا بالصَّالِحِینَ کُلّ مُثلَة وَ سَمُوا صِدقَهُمُ عَلی اللهِ فِریَةً وَ جَعَلُوا فِی الحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السّیئَةِ. وَ اِنَّما هَلَکَ مَن کَانَ قَلبکُم بِطُولِ آمَالِهم وَ تَغَیُّب آجَالِهِم حَتّی نَزَلَ بِهِم المَوعُودُ الّذِی تُرَدُ عَنهُ المَعذِرَةُ وَ تُرفَعُ عَنهُ التُوبَةُ وَ تَحُلُّ مَعَهُ القَارِعَةُ و النقمَةُ" (انتهی)

ای ناظر در این اوراق خدمت جناب شیخ جسارت نمی کنم زیرا که در مذاق ایشان شهد شیرین نصیحت در غایت ناگواری و مرارت است و شمیم لطیف موعظت در مشامشان درنهایت نفور و سمیّت، لذا از تو در نهایت تواضع رجا می نمایم که لختی از شاهق کبریا و تجبّر فروتر آیی وقدری به نظر امعان و تبصُّر در این خطبه بلیغه ملاحظه فرمائی شاید از مسیل هلاکی که برای متکبّرین و گردنکشان امّت محتوم است کناره گیری و از دار هلاکت و بواری که رؤسای جاهل برای امّت غافل آماده و مهیّا داشته اند نجات یابی. و این خطبه از جلائل خطب علویّه است که از علمای امامیّه السیّد الرضی و از علمای اهل تسنّن القاضی الفاضل الشیخ محّمد المصری بر صحّت آن تنصیص فرموده اند.

و بالجمله آن حضرت میفرماید: هر آینه بزودی پس از من بر شما زمانی خواهد آمد که در آن زمان چیزی مخفی تر از حقّ نباشد و نه آشکارتر از باطل و نه زیاده از کذب بر خدا و رسول او. و در نزد اهل آن زمان متاعی کسادتر از کتاب نباشد چون براستی تلاوت شود و متاعی از کتاب رواج تر نباشد چون از مواضع خود تحریف یابد. و در آن زمان چیزی از نیکی متروک تر و چیزی از بدی معروف تر نباشد زیرا که حاملین کتاب آن را بدور افکنند و حفّاظ قرآن آن را فراموش کنند. پس کتاب و اهل او آن روز دو مطرود و دو منفی باشند و دو صاحب و رفیق سالک یک طریق شوند که نفسی ایشان را نپذیرد و مأوی ندهد. پس قرآن و اهل قرآن در آن زمان در میان مردمند ولکن در حقیقت در میان خلق و با خلق نیستند. زیرا که گمراهی با هدایت موافقت ننماید اگر چه با یکدیگر مجتمع باشند. پس جمع کردند قوم بر اختلاف و تفرقت و پراکنده شوند از اتّفاق و جماعت. گویا ایشان ائمه و پیشوایان کتابند نه کتاب امام ایشان. پس نماند از کتاب نزدشان مگر نام آن و نشناسند مگر خطّ و نوشتهٔ آن را.

یعنی از فهم مقاصد اصلیّه قرآن بی بهره گردند و از حقایق مودعهٔ در آن محروم مانند چنانکه امروز ملاحظه می فرمائی که اگر

یکی از اهل ایمان تفسیر حقیقی آیتی از آیات قرآن را بر ایشان معروض دارد از غایت بعد و محرومیّتی که از حقایق قرآن دارند در غایت جرأت انکار نمایند و از فقدان بصیرت و اعوجاج بصر آن را پیچ پیچ و معوج شمارند.
و بالجمله می فرماید: و از پیش با صالحان و نیکو کاران هر گونه شناعت و اذیّت را وارد آوردند و صدق ایشان را کذب و افترای بر خدا نامیدند ودرپاداش نیکی عقوبت زشتی مقرّر داشتند. یعنی از حالات امم قبل آزموده اید که هر وقت خداوند یکی از مظاهر امر را مبعوث فرمود قوم با صالحان آن وقت که از اهل ایمان و تصدیق بودند هر گونه عذاب و اذیّت وارد آوردند و ایشان را دروغگوی و مفتری شمردند چنانکه فرعون با بنی اسرائیل و یهود با اصحاب حضرت عیسی و عرب با حضرت خاتم الانبیاء و این ناچار است که در میان شما نیز وقوع یابد و آثار قبل راجع و متجدّد گردد.
پس می فرماید: و هر آینه هلاک شدند امّت های پیش از شما به سبب طول آمال و معلوم نبودن مدّت و آجالشان تا آنکه موعود بر ایشان نازل شد، کسی که عذر در او پذیرفته نمی شود و به سبب او توبه مرتفع می گردد وبلایا و نقمات با او فرود می آید.
یعنی سبب هلاکت امّت های سابقه از قبیل عاد و ثمود و مجوس ویهود و غیرهم من اصحاب الکفر و الجحود این بود که به اَمَل باطل نعمت استقلال و عوائد خود را ابدی می دانستند و از اجل و مدّتی که برای هر امّتی محتوم و مقرّر است غافل ماندند تا آنکه ناگاه موعودی که بدون ظهور او بر هیچ امّتی نقمت و هلاکت حتم نگشته برایشان نازل شد وباب توبه و اعتذار بر ایشان مسدود ماند.
و خلاصة القول این خطبهٔ مبارکه کافل و شامل جمیع مطالبی است که این عبد معروض داشته و کسی گمان ننماید که آن حضرت انذار امّت را به این خطبه کفایت فرمود حاشا، بل اکثر خطب علویّه و احادیث نبویّه و آیات قرآنیّه حاوی این انذازات است و مصرّح به نزول بلیّات و نکبات ولکن این الاذان الواعیّه و البصائر الکاشفة و القلوب الفاهمة و النفوس الزکیّة و الانفس الطیّبة الطاهرة حتّی تسمع نداء الله وتری آثارالله و تدرک غوامض امرالله و تجیب نداء الداعی الی الله و تتخلّص من القارعة المحتومة النازلة علی اعداء الله.
و بالجمله چون بر عظمت و رفعت و جلالت مقام موعود از آیات قرآنیّه اطّلاع یافتی اکنون از احادیث وارده از طرق اهل تسنّن و اهل تشیّع سخن گوئیم و ببینیم که آیا قائم موعود به اقتضای ربوبیّتی که حقّ جلّ جلاله در کتب سماویّه حضرتش را به آن وصف فرموده قادر بر تشریع شریعت جدیده هست و یا آنکه به اقتضای منصب نیابت و امامتی که علمای اسلام به آن حضرت بخشیده اند قادر بر ایجاد دین تازه و تشریع شریعت جدیده نیست.

و از جمله احادیثی که دلالت صریحه دارد بر علّو مقام حضرت موعود و تجدّد شریعت به ظهور آن جمال معبود از احادیث اهل تشیّع این حدیث شریف است که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی حمزهٔ ثمالی روایت نموده است:"اِنَّهُ قَالَ سَمِعتُ اَبا جَعفَر عَلَیهِ السّلامُ یَقُولُ لَو قَد خَرَجَ قَائِمُ آلِ محّمد عَلَیهِ السّلامُ لَنَصَرهُ اللهُ بِالمَلائِکَةِ المُسَوّمینَ وَ المُنزِلِینَ وَ المُردَفِینَ وَالکُرّوبِینَ یَکُونُ جِبرَائِیلُ أَمَامَهُ وَ مِیکَائِیلُ عَن یَمِینِهِ وَ اسرَافِیلُ عَن یَسَارِهِ وَ الرُّعبُ مَسِیرةَ شَهر أَمَامَهُ وَ خَلفَهُ وَ عَن یَمِینِیهِ وَ عَن شِمَالِهِ وَ المَلائِکَةُ المُقرّبونَ حِذَاهُ أَوَّلُ مَن یَتَّبِعَهُ مُحمَّد وَ عَلیٌّ الثّانِی وَ مَعَهُ مُختَرطُ یَفتَحُ اللهُ لَهُ الرُوّمَ و الصین وَالتُّرک وَ الدَیّلم و السنّدَ وَ الهِند وَ کَابُل شاَه و الخَزَر. یَا ابَا حَمزة لاَ یَقُومُ القائِمُ اِلاّ عَلی خَوف شَدید وَ زَلازلَ وَ فِتنَة وَ بَلاء تُصِیبُ النّاسَ وَ طَاعوُن قَبلَ ذلِکَ وَسَیف قَاطِع بَینَ العَربِ وَ اختِلاف شَدِید بَینَ النّاسِ وَ تَشتَتِ فِی دِینِهم وَ تَغَیّرُ مِن حَالِهِم حَتّی یَتَمَنّی المُتَمنّیُ المَوتَ صباحاً وَ مَساءً مِن عِظَمِ مَا یَرَی مِن کَلِب النّاسِ وَ أَکلِ بَعضِهِم بَعضاً وَ خُرُوجُهُ اِذَا خَرَجَ عِندَ الایَاس وَ القُنُوطِ. فَیا طُوبی لِمَن أَدرکَهُ وَ کانَ مِن أَنصارِه وَالوَیلُ کُلُ الوَیلِ لِمَن خَالَفَهُ وَ خَالَفَ أَمرَهُ وَ کَانَ مِن أَعدائِهِ. ثمّ قال یَقُومُ بِأَمر جَدِید وَسُنّة جَدِیدَه وَ قَضَاء جَدید عَلَی العَربِ شَدید لَیسَ شَأنَهُ اِلاّ القَتلُ وَ لاَ یَستَتِیبُ أَحَداً وَ لاَ تَأخُذهُ فِی اللهِ لَومَةُ لائِم."

خلاصهٔ ترجمه حدیث شریف این است که ابو حمزهٔ ثمالی راویت نموده است که شنیدم از حضرت ابی جعفر که می گفت چون قائم آل محمّد علیه السّلام خروج فرماید هر آینه خداوند نصرت خواهد فرمود او را به ملا ئکهٔ مسومّین و منزلین و مردفین و کروبین در حالی که جبرائیل پیش روی او و میکائیل از یمین و اسرافیل از یسار او و رعب به اندازه یک ماه راه از امام و خلف و یمین و یسار او باشند و ملائکه مقرّبین در برابر او. اوّل کسی که متابعت کند آن حضرت را محّمد صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد و دویم علی علیه السّلام. و با او سیف قاطعی است که خداوند برای او و روم و چین وترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را فتح می فرماید. یا ابا حمزه قیام نمی فرماید قائم مگر با خوف شدید و تزلزل وفتنه و بلائی که به مردم می رسد و طاعونی پیش از آن و شمشیر قاطعی در میان عرب و اختلاف شدیدی میان مردم و تشتّت و تفرقه در دین ایشان و تغیّر در حالشان تا به آن حد که تمنّا کننده در هر صبح و شام تمنّای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق را بزرگ بیند که یکدیگر را بخورند (یعنی بر یکدیگر ظلم کنند و از قتل و سبّ واکل اموال یکدیگر مضایقه و کوتاهی ننمایند). و خروج آن حضرت در زمان یأس و نا امیدی باشد (چندانکه متعصّبانی مانند ابن خلدون و محبّین او بالکلّ خلافاً لله و لرسوله اخبار و بشارات ظهور مبارکش را منکر شوند و بی خردان دیگر این زخارف قول را بپذیرند). پس خوشا حال کسی که ظهور آن حضرت را دریابد و از انصار و یاران او گردد و وای و تمام وای بر کسی که با او مخالفت کند و فرمان او را نپذیرد و از

اعدای آن حضرت باشد. پس فرمود که قائم به امر جدید و سنّت و آداب جدید و قضاوت و حکم جدیدی که بر عرب شدید و دشوار است قیام می فرماید وشأن او جز قتل نباشد و کسی را نائب و جانشین خود نمی فرماید و از ملامت و سرزنش خلق از قیام به امرالله بار نمی ماند (انتهی).

اکنون از اهل ادراک سؤال می نمایم که این چنین ظهوری را که به این عظمت در حدیث که تماماً مطابق آیات قرآن است وصف فرموده است می توان آن را ظهور نیابت و وصایت وخلافت خواند و با این صراحت که فرموده است اوّل متابعین حضرتش حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السّلام می باشند و فرموده به امر جدید و سنّت جدیده و قضاء جدید ظاهر می شود آیا می توان به خرافات امم قبل حضرتش را انکار نمود "مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (١٥٤)"[109] و از این کلمه که فرموده است و با آن حضرت سیف قطّاعی است که خداوند برای او فتح می فرماید روم و چین و ترک و دیلم وسند و هند و کابل و خزر را گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلق است، زیرا که شمشیر هر قدر قطّاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که این همه ممالک واسعه را به آن تواند مفتوح نماید، بل مقصود سیف کلام الهی و حجّة الهیّه و وحی سماوی است که لازال به این سیف قطّاع حقّ جلّ جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمة الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است. چنانکه آیهٔ کریمهٔ "... وَيُرِيدُ اللَّـهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (٧)"[110] بر این مطلب دلالت صریحه دارد. و در مواضع عدیده لفظ سیف الله المسلول در بیانات انبیاء و ائمهٔ هدی استعارة فی غایة الفصاحة بر کتاب الهی بل و بر بعض اکابر صحابه و تابعین اطلاق شده.

و کذلک مجلسی در باب علامات از مجلّد غیبت بحار از ابو بصیر روایت نموده است که حضرت ابی جعفر علیه السّلام فرمود: "فَوَالله لَكَاَنّی انظُر اِلَيهِ بَينَ الرُكنِ وَ المَقامِ يُبَايعُ النّاسَ بِاَمرِ جَديد وَ كِتَاب جَدِيد وَ سُلطَان جَدِيد مِنَ السَّماءِ." یعنی قسم به خدا که کانّه می بینم او را که میانه رکن و مقام با مردم مبایعت می نماید به امری تازه و کتابی تازه و قضائی جدید از جانب آسمان. و این حدیث اصرح است که منصب امامتی که علمای امّت از برای آن حضرت تعیین فرموده اند حضرتش به آن راضی نخواهد شد وبلا واسطهٔ احدی، صاحب حکم سماوی خواهد گشت.

---

[109]. سورهٔ صافات (٣٧) و سورهٔ قلم (٦٨) ، آیه ٣٦

[110]. سورهٔ انفال

وهم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم ایضاً از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت می فرماید که فرمود: "یَقومُ القائِمُ بِأَمر جَدِید وَ کِتَاب جَدِید وَ قَضَاء جَدِید عَلَی العَرَبِ شَدیدُ لَیسَ شأنهُ اِلاّ بالسَیف لا یستنیبُ أَحَداً وَ لاَ تَأْخُذهُ فِی اللهِ لَومَة لائِم" و پس از روایت این حدیث بلافاصله سه حدیث از حضرت ابی عبدالله به این مضمون روایت نموده است که می فرمود: "مَا تَستَعجِلُونَ بِخُروُجِ القَائِمَ فَوَاللهِ مَا لِبَاسُهُ اِلاّ الغَلیظَ وَ لاَ طَعَامُهُ اِلاّ الجَشَبَ وَ مَا هُوَ اِلاّ بِالسَیفِ وَ المَوتِ تَحتَ ظِلّ السَیفِ." یعنی چه شتاب می کنید به خروج قائم. قسم به خدا که نیست جامهٔ او مگر درشت و نه طعام او مگر طعام غلیظ بی ادام و آن هم یافت نخواهد شد مگر به سیف و موت در ظلّ سیف.

و مقصود این عبد از ذکر این حدیث اینست که ارباب ادراک دریابند که این اوهام که قائم با غلبهٔ ملکیّه و سلطنت ظاهره خروج خواهد فرمود از اوهام قدیمه است که لازال در قلوب اهل هوی راسخ بوده و ائمهٔ هدی نظر به مراتب امتحان وتمحیص که از سنن حتمیّه الهیّه است غالباً از حقائق ظهور موعود کشف نقاب نمی فرموده اند الاّ نزد قلیلی از مؤمنین که دارای احلام رزینه و نفوس امینه و صدور منشرحه و قلوب طیّبه طاهره بوده اند و آنها را نیز امر به ستر و کتمان می فرموده اند. این بود که طمع خام غلبهٔ تام در قلوب اکثر انام راسخ بود و مکرّر درظهور موعود تعجیل می نمودند و از علائم و آثار ظهور استفسار می کردند ولهذا نادراً دفعاً لاوهامهم این گونه اجوبه از مصادر امر ظاهر می شد و ایشان را به این نکته که قائم بر وفق مأمول خلق ظهور نخواهد فرمود آگاه می فرمود و بر صعوبت امر و حوادث خطیره که در آن جز مؤمن خالص صبر نتواند نمود مستحضر می داشت تا اگر لفظ سیف گاهی در احادیث مشاهده نمائی فریفتهٔ اوهام باطله نگردی و پس از کشف حجاب مقصود ائمهٔ هدی را بلا ارتیاب دریابی.

ونیز در کتاب مذکور در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی عبدالله روایت نموده است که فرمود: "کَیفَ أَنتُم اِذَا ضَرَبَ أَصحَابُ القَائِمِ عَلَیهِ السَّلامُ الفَسَاطِیطَ فِی مَسجِدِ کُوفَانَ ثمَ یَخرُجُ اِلَیهِمُ المِثَالُ المُستَأنَفُ اَمرٌ جَدِیدٌ عَلیَ العَرَبَ شَدِیدُ" یعنی چگونه خواهید بود شما هنگامی که اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه زنند پس بیرون آید بر ایشان فرمان از سر نو گرفته که امری است تازه و جدید وبر عرب دشوار و شدید.

و این حدیث مخبر است از حالات جناب باب الباب و جناب ملا علی بسطامی و غیر ایشان از کبار اصحاب که پس از صعود حضرت سیّد رشتی الی جوار الله تعالی نظر به عقیدهٔ معروفهٔ شیخیّه که هر نفسی که وفات نماید و حجّت زمان خود را نشناسد موت او موت جاهلیّت باشد ونظر به تصریحات حضرت سیّد که کراراً شفاهاً مسموع داشته بودند از قرب میعاد ظهور موعود

لهذا در مسجد کوفه خیمه زدند و به صوم و اعتکاف در آن مکان شریف مشغول شدند و درغایت تضرّع و ابتهال ادراک ظهور را از حقّ متعال مسئلت نمودند تا آنکه به شرحی که در تواریخ معتبره ثبت است به شرف ملاقات نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی مشرّف گشتند و به ادراک مثال مستأنفی که حدیث شریف از آن مخبر است افتخار یافتند.

و همچنین در همین باب از کتاب بحار از ابی بصیر روایت نموده است: "أنّهُ قَالَ قُلتُ لأبِی عَبدِاللهِ أَخبِرنِی عِن قَولِ أَمیرِ المُؤمنِینَ عَلَیهِ السَّلامُ اِنّ الاِسلامَ بَدَأَ غَرِیباً وَ سَیَعُودُ غَرِیباً کَمَا بَدَأَ فَطُوبَی لِلغُرَبَاءِ. فَقَالَ یَا أَبَا مُحَمّد اِذَا قَامَ القَائِمُ عَلَیهِ السَّلامُ اِستَأنَفَ دُعَاءُ جَدِیداً کَمَا دَعَا رسُولُ اللهِ." یعنی ابو بصیر گفته است که از حضرت ابی عبدالله سؤال کردم از معنی قول امیر المؤمنین علیه السّلام که فرموده است که اسلام در اوّل به حالت غریبی و بی کسی شروع شد وزود باشد که رجعت نماید به حالت غریبی مانند اوّل پس خوشا به حال غریبان، فرمود : یا ابا محمّد! چون قائم علیه السّلام قیام فرماید دعوتی تازه از سر گیرد چنانکه رسول صلّی الله علیه و آله دعوت فرمود.

و این حدیث درغایت صراحت است که دعوت قائم دعوت اصلیّه باشد نه دعوت نیابت و به این سبب اهل ایمان که آن حضرت را تصدیق نمایند غریب و بی کس و بدون معاون و نصیر باشند و به تهمت اختراع دین تازه مطرود و مردود خلق گردند و این حدیث شریف در غایت مطابق است با آیهٔ مبارکهٔ: "... کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِیقًا هَدَیٰ وَفَرِیقًا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ اللَّـهِ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ (۳۰)."[111] خداوند تبارک و تعالی به امّت اسلام می فرماید: چنانکه شما را در اوّل تأسیس فرمود همان قسم عود خواهید نمود. گروهی هدایت یابند و گروهی به ضلالت مخصوص گردند. بعد تعلیل می فرماید ضلالت قسم ثانی را به اینکه سبب گمراهی ایشان این است که آنها شیاطین را دوستان خود گیرند ودرعین ضلالت خود را از اهل هدایت شمرند. معنی شیاطین در آیهٔ مبارکه در غایت ظهور است و کذلک غریبی و بی معینی اهل ایمان نیز به غایت واضح و غیر مستور.

وفی اصول الکافی فی بَابِ الأَحادِیث المَرویَّهِ عَن مُوسَی عَلَیهِ السَّلام: "قَالَ سَأَلَ الرَّاهِبُ عَن مُوسَی ابنِ جَعفَر عَلَیهِمَا السَّلامُ أَخبِرنِی عَن ثَمانِیَةِ أَحرُف نَزَلَت فَبَقِیَ فِی الأَرضِ مِنهَا أَربَعَةُ وَ بَقِیَ فِی الهَواءِ مِنهَا أَربَعةُ عَلَی مَن نَزَلَت تِلکَ الأَربَعَةُ الّتِی فِی الهَوَاءِ وَ مَن یُفسّرُهَا. قَالَ ذَاکَ قَائِمُنَا فَیُنزِلُ اللهُ عَلَیهِ فَیُفَسّرُهَا وَ یَنزِلُ عَلَیهِ مَالَم ینزل عَلی الصّدِیقینَ وَ الرُّسُلَ وَ المُهتَدین." یعنی

[111]. سورهٔ اعراف (۷)

راهبی از موسی بن جعفر علیه السّلام سؤال نمود که خبر ده مرا از هشت حرفی که چهار حرف آن بر زمین نازل شده و چهار دیگر نازل نگشته است، بر که نازل گردد و که آن را تفسیر نماید. فرمود: آن قائم ما است که خداوند تعالی حروف مذکوره را بر او نازل خواهد فرمود و آن را تفسیر خواهد نمود. و هر آینه خداوند بر او نازل فرماید آنچه را که بر صدیّقین و رسل و مهتدین نازل نفرموده است.

و این عبارت اخیرهٔ حدیث نیز به غایت موافق است با وعدهٔ صریحهٔ آیهٔ کریمهٔ "خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷)."[112] و این خلق غافل، آن گونه قرآن را فراموش کرده اند که کانّه بر غیر این امّت نازل شده و یا چیزی در آن ترک گشته است که بایستی به ضروریّات مجعوله متمسّک گردند ودرمسئله ای که اهّم مسائل اصولیّه است به اتّفاق امّت استدلال نمایند و وعده ای به این صراحت را که می فرماید انسان ازعجله و شتاب آفریده شده است زود باشد که بنمایم به شما آیات خود را پس تعجیل منمائید، کان لم یکن انگارند.

و شیخ ابن الحجر الهیتمی که از کبار علمای اهل سنّت و جماعت است در کتاب صواعق محرقه در احادیث وارده در تفسیر آیهٔ کریمهٔ "وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ...(۶۱)."[113] که در بشارت موعود نازل شده فرموده است: "رَوَی الحَاکِمُ فِی صحیحِهِ یَحُلُّ بِأُمَّتِی فِی آخِرِ الزَّمَانِ بَلاَءُ شَدِیدُ مِن سُلطَانِهِم لَم یُسمَعُ بَلاَءُ أَشَدَّ مِنهُ حَتّی لایَجِدُ الرَجُلُ مَلجَأُ فَیَبعَثُ الله رَجُلاً مِن عِترَتی أَهلِ بَیتِی یَملأُ بِهِ الأَرضَ قِسطاً وَ عَدلاً کَمَا مُلئِت ظُلماً وَ جَوراً وَ الطَبرَانیُّ اَلمَهدِیُّ مِنا أَهلِ البَیت یُختَمُ الدّینُ بِهِ کَمَا فُتِحَ بِنَاء." یعنی حاکم در کتاب صحیح خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روایت نموده است که آن حضرت فرمود: وارد خواهد شد بر امّت من در آخر الزّمان بلاء شدیدی از قبل سلطان ایشان که شنیده نشده باشد بلائی اشدّ از آن چندانکه انسان ملجأ و پناهی نیابد. پس مبعوث خواهد فرمود خداوند مردی را از عترت و اهل بیت من و به سبب او زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور. و طبرانی از آن حضرت روایت نموده که فرمود: مهدی از ما اهل البیت است به او دین اسلام ختم شود چنانکه به ما فتح شد (انتهی).

واین حدیث در غایت صراحت است که ظهور مهدی موعود انقضای اجل دیانت اسلامیّه است. و الشیخ حسن العدوی در کتاب

---

[112] سورهٔ انبیاء (۲)

[113] سورهٔ زخرف (۶)

مشارق الانوار نیز ازآن حضرت روایت نموده است که فرمود: "اَلمَهدِیُّ مِنا أَهلِ البَیت یُختَمُ الدّینُ بِهِ کَمَا فُتِحَ بِنَاء." ودر بعض نسخ کتاب صواعق خبر طبرانی را مقّدم برخبر حاکم به این عبارت روایت نموده است که حضرت رسول فرمود: "اَلمَهدِیُّ مِنا أَهلِ البَیت یُختَمُ الدّینُ بِهِ کَمَا فُتِحَ بِنَاء" و مقصود آن حضرت این است که چنانکه دین اسلام به ما اهل البیت فتح شد به ما اهل البیت نیز ختم خواهد شد.

و کسی که از قوانین لغت عربیّت بی بهره نباشد می فهمد که آن حضرت این کلمه را بر سبیل افتخار فرموده است. یعنی چنانکه فخر تشریع این دین به ما اهل البیت راجع شد کذلک افتخار ختم این دین و تشریع دیانت جدیده نیز به ما اهل البیت راجع خواهد شد. ولکن این نکته را کسی تواند دریافت که مقام رفیع شارعیّت را بشناسد و علّو و سموّ و رفعت این قدرت قویّه را بفهمد نه کسی که مانند یهود دست اقتدار الهی را از تشریع شریعت جدیده بسته داند و افضل نعم الهیّه را که تجدّد عالم و تقدّم امم منوط به او است انکار نماید و یا مثل بی خردان این زمان تشریع شرائع را امری سهل و از نتائج بی کاری شمارد و سعی در تحصیل معیشت را بر تکمیل دیانت ترجیح نهند.

و مولانا علی القاری الهروی که از ائمهٔ حنفیّه است در کتاب اوصاف مهدی می فرماید: "وَ مِنهَا کَماَ أَخرَجَهُ الطَبرَانِّی فِی الأَوسَطِ مِن طَرِیقِ عُمَرِ بنِ عَلِیِ عَن عَلِی بنِ أَبِی طَالِب أَنّهُ قَالَ لِلنّبِی عَلَیهِ السَّلامُ أَمِنَّا المَهدِیُّ أَم مِن غَیرِنا یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ بَل مِنُّا بِنَا یَختِمُ اللهُ الدّینَ کَمَا فَتَحَ بِنَا وَ بِنا یُستَنقَذُونَ مِنَ الشّرکِ و بِنَا یُؤلّفُ اللهُ بَینَ قُلُوبِهِم بَعدَ عِداوَةِ الفِتنَةِ کَمَا اَلّفَ بَینَ قُلُوبِهِم بَعدَ عِدَاوَةِ الشّرکِ."

و لعمر الله طلاوت این عبارات لطیفه و رشاقت این بیانات شریفه به نفسها شهادت می دهد که از مصدر نبوّت و رسالت صادر شده و از سماء علم و حکمت الهیّه نازل گشته و ترجمهٔ حدیث شریف این است که امیر کبیر از رسول مجید پرسید که آیا از ما است مهدی ویا از غیر ما فرمود: بلی، از ما است. به ما خداوند ختم خواهد فرمود دین اسلام را چنانکه به ما فتح نمود و به ما از دام شریک نجات یابند و از خطر گمراهی رستگاری جویند. خداوند قلوب عباد را پس از ظهور عداوت افتتان و تفرّق به ما تألیف خواهد فرمود چنانکه در اوّل پس از عداوت شرک و بت پرستی به ما تألیف نمود.

یعنی عداوت اختلافات مذهبیّه در ظهور مهدی به سبب ما اهل البیت زایل خواهد شد چنانکه اختلافات و عداوتهای وثنیّه درآغاز تشریع اسلام به ما اهل البیت زایل گشت.

و این عبارات صریح است که ظهور مهدی سبب ختم اسلام و فتح شریعت و دیانت جدیده باشد تا سبب تألیف و ارتباط قلوب ملل متفرّقه گردد. و امام شعرانی چون احادیث دالّه بر این مسئله را در غایت قوّت و صحّت یافته لذا در کتاب الیواقیت و الجواهر در

ذکر عدم موافقت احکام مهدی با احکام علمای اسلام به نقل این عبارت از شیخ اکتفا نموده است: "قَالَ یُخَالِفُ فِی غَالِبِ أَحکَامِهِ مَذَاهِبَ العُلَمَاء فَیَنقَبِضُونَ مِنهُ لِظَنّهِم أَنَّ اللهَ تَعالَی ما بِقِیَ یُحدِثُ بَعدَ أَئِمَّتِهِم مُجتَهِداً." یعنی حضرت مهدی موعود در غالب احکام با مذاهب علما مخالفت خواهد فرمود و به این سبب علما از آن حضرت منقبض و دلگیر خواهند شد زیرا که گمان ایشان است که خداوند تعالی باقی نگذاشته است مجتهدی که بعد از ائمهٔ ایشان ظاهر گردد.

"وَ فِی الصَّواعِق ایضاً عَن رَسُولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَیُدرکَنَّ المَسِیحَ أَقوَام"اِنّهُم لَمِثلُکُم أَو خَیرُ ثَلاثاً وَ لَن یُخزِیَ الله أَمَّةٌ أَنا أَوَّلُهَا وَ المَسِیحُ آخِرُهَا." یعنی حضرت رسول فرمود به اصحاب خود که البتّه البتّه دریابند مسیح علیه السّلام را اقوامی که مثل شما باشند یا بهتر از شما به سه مرتبه و خداوند رسوا نخواهد فرمود امّتی را که من اوّل ایشان باشم و مسیح آخر ایشان.

و خلاصة القول از این جمله که عرض شد ثابت و مبرهن گشت بطلان این قول فاسد باطل که شریعتی دیگر بعد از شریعت اسلامیّه تشریع نخواهد شد و باب ظهور مظاهر امرالله که اعظم بابی است از برای نجاح و فلاح و تقدّم امّت مسدود خواهد ماند.

و اعجب تناقضی که در عقائد و اقوال منکرین و مکذّبین مشاهده می شود این است که از یک طرف کلمهٔ مبارکهٔ "... وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ ...(۴۰)"[114] را بر این معنی حمل می نمایند که رسولی و نبّی دیگر بعد از حضرت رسول علیه السّلام ظاهر نخواهد شد و از طرف دیگر جمیعاً متّفقند که حضرت عیسی علیه السّلام بشخصه و جمیع اوصافه الشخصیّه در آخر الزّمان قیام خواهد فرمود و این تناقضی است در کمال ظهور و سَفسَطه ای است به غایت واضح و غیر مستور. چه اگر حضرت عیسی بشخصه و باوصافه السابقة نزول فرماید البتّه او نبّی باشد که پس ازحضرت رسول از برای هدایت امم ظاهر شده و از برای حکومت بر عالم مبعوث گشته و دیگر کلمهٔ "لا نَبیَّ بَعدِی" معنی نبخشد و کلمهٔ "خَاتَمَ النَّبِیِّینَ ...(۴۰)"[115] به این معنی که کوته نظران گمان کرده اند معقول نباشد.

بلی، بعضی از علما به اوهام فاسدهٔ خود دفعاً لهذا التناقض گفته اند که حضرت عیسی علیه السّلام پس از نزول به شریعت اسلامیّه حکم خواهند فرمود. یا اینکه اگر از ایشان سؤال نمائی به چه دلیل و به کدام برهان بر این معنی اعتماد کرده اید و به این خیط ضعیف باطل متمسّک گشته اید جمیع را در جواب عاجز بینی و مستندشان را فقط بر هوس و اتّفاق هم مذهبان خود ایشان

---

[114]. سورهٔ احزاب (۳۳)

[115]. سورهٔ احزاب (۳۳)

مقصور و منحصر یابی. معذلک معروض می داریم که علی فرض المحال که آن حضرت به شریعت اسلامیّه حکم فرماید آیا وصف نبیّ الله و روح الله و کلمة الله هم از آن حضرت محو گردد. " قَاتَلَهُمُ اللَّـهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ (٤)."[116] و حال آنکه به صراحت مشاهده نمودی که حضرت خاتم الانبیاء و ائمهٔ هدی علیهم آلاف التحیة و البهاء که به ظهور مهدی موعود و قیام روح الله بشارت داده اند هم به صراحت تنصیص فرموده اند که این دو اقدس به شریعت جدیده قیام خواهند فرمود و به کتاب جدید بر عالم غالب و منصور خواهند شد و به قضاء جدید سماوی جمیع امم را متّفق و مرتبط خواهند داشت. هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الاّ الضلال.
و امّا اینکه جناب شیخ نوشته است که "ما هرگز مسلّم نداریم که کسی مظهر صفات اوّلیّت و آخریّت ذات اقدس باشد". ناشی از جهل او به وحدت ذاتیّه روح قدسی است که در مرایای وجودات مقدّسه مظاهر امرالله تجّلی نموده و تفرید حقیقی روح الامین که بر قلوب صافیّه انبیاء و مرسلین نازل گشته. چه اگر شمیمی از نفحات معطرّهٔ آیهٔ " ... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ (٢٨٥)"[117] به مشام او رسیده بود اشارتی به این ایراد بارد نمی نمود و اگر بارقه ای از بوارق کلمهٔ "وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (٥٠)"[118] بر قلب او مشرق گشته بود لب به این انتقاد سخیف نمی گشود. زیرا که بر اصحاب قلوب مطهّره از دنس شرک واضح است که اگر مراد از این وحدت وحدت صور شرائع و ادیان الهیّه باشد کثرت آن در غایت وضوح است و اگر احکام و حدود باشد تعدّد آن در نهایت ظهور و اگر اتّحاد اجساد و مشخصّات مظاهر امر باشد مغایرت ایشان من حیث الاسم و الزمان والمکان و النسب و العادات در کمال وضوح، دراین صورت " وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ..."[119] معنی نبخشد الاّ آنکه مراد حقیقت مقدسّه روح قدسی الهی باشد که مانند شمس واحده است که در مرایای متکثّره انطباع یافته و از مشارق متعدّده طالع گشته و "... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ ..."[120] صادق نیاید جز آنکه بر آن جوهر الجواهر حقیقی مفسّر آید که از افئده مظاهر امر تجلّی فرموده و از اکلیل مطالع حکم متلألی گشته. اینست که به سبب این وحدت ذاتیّه مظاهر امرش حکم یک ذات و یک روح و یک جسد گرفته اند و در

---

[116]. سورهٔ منافقون (۶۳)

[117]. سورهٔ بقره (۲)

[118]. سورهٔ قمر (۵۴)

[119]. سورهٔ قمر (۵۴) آیه ۵۰

[120]. سورهٔ بقره (۲) آیه ۲۸۵

عین تفرقهٔ اسمی و زمانی و نسبی و حکمی مظهر وحدت حقیقیهٔ الهیّه گشته اند.
و این ایراد جناب شیخ در حقیقت نه تنها بر کتاب مستطاب ایقان است و بس، بل این ایراد اولاً بر انجیل مقدّس وارد است. نظر فرما در آیهٔ ۱۷ از اصحاح اوّل مکاشفات یوحنّا که می فرماید: "فَلَمّا رَأَتُیهُ سَقَطتُ عِندَ رِجلَیهِ کَمَیت فَوَضَعَ یَدَهُ الیُمنَی عَلَیّ قَائِلاً لِی لاَ تَخَف أَنَا هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ." یعنی چون حضرت عیسی علیه السّلام را دیدم مانند میّتی در نزد قدمهای آن حضرت افتادم پس دست راست خود را بر من نهاد در حالی که می فرمود: مترس منم او که اوّل است و آخر.
و در آیهٔ ۱۲ از اصحاح بیست و دویم همین کتاب می فرماید: "وَ هَا أَنَا آت سَرِیعاً وَ أُجرَتِی مَعِی لأجَازیَ کُلَّ وَاجد کَمَا یَکُونُ عَمَلُهُ أَنا الأَلِفُ وَ الیاءُ البِدایةُ وَ النِهَایَةُ الأوَّلُ وَ الأخِرُ" یعنی آن حضرت فرمود که من به زودی می آیم و اجر من با من است تا هر نفسی را بر وفق عمل او جزا دهم منم الف و یا و بدایت و نهایت و اوّل و آخر.
و فی الحقیقه اگر نفسی در این آیات که ذکر شده تدبُّر نماید و معنی روح الله را که اسم سماوی حضرت عیسی علیه السّلام است بفهمد و اذعان نماید که این کلمه مبارکه از لسان الهی نازل شده و به گزاف و مجاز بر آن حضرت اطلاق نشده البتّه بر صحّت آنچه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است شهادت دهد و حقیقت مقدّسه واحده را در جمیع مظاهر و مرایا ظاهر و متجلّی یابد، زیرا نزد اهل علم محقّق است که اگر مقصود از الفاظ "أَنا الأَلفُ وَ الیاءُ البَدایَةُ وَ النِهایَةُ الأَوَّلُ و الأخِرُ" امور جسمانیّه و مشخصّات خارجیّه باشد هرگز این کلمه تمام نیاید و این ادّعا معقول نباشد چه ظاهر است که مظاهر امرالله قبل از ظهور آن حضرت و بعد از صعود آن حضرت به اسم عیسی و اوصاف مشخصّه او موسوم و موصوف نبودند.
پس معلوم است که مقصود آن حضرت چنانکه مفصلاً ذکر شده حقیقت مقدّسهٔ روح اقدس است که حقیقت واحده است من جمیع الجهات و به مرایا و مظاهر، متعدّد و متکثّر نگردد و زوال و فنا و تحدید او را در نیابد. او است روح الله و کلمة الله و وجه الله الباقی بعد فناء الاشیاء. و اکابر مفسرّین کلمهٔ مبارکهٔ "... یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّـهِ ...(۳۸)"[121] را که در قران مجید در حقّ اصحاب صفّه نازل شده بر وجه مبارک حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التحیّة و البهاء تفسیر نموده اند و این امری ظاهر است که از برای خداوند تبارک و تعالی وجهی جز این وجوه مضیئهٔ منیرهٔ واضحهٔ مشرقه متصوّر و معقول نیست. " کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ

[121]. سورهٔ روم (۳۰)

(٢٦) وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (٢٧). "[122]
و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام در خطبه طتنجیّه که حضرت سیّد اجلّ آن را شرح فرموده اند می فرماید: "اأَنَا الكَلِمَةُ الّتِي بِهَا تَمَّتِ الامُورُ وَ دُهّرَتِ الدُّهُورُ." و هم در این خطبه فرموده است: "أَلاَ وَ نَحنُ النُذُزُ الأُولَى وَ نَحنُ نُذُرُ الآخِرَةِ وَ الأُولَى وَ نُذُرُ كُلّ زَمَان وَ أَوَان بِنَا هَلَكَ مَن هَلَكَ وَ نَجَا مَن نَجَا." و نیز در این خطبه فرموده است: "أَنَا الأَوَّلُ وَ أَنَا الآخِرُ أَنَا البَاطِنُ وَ أَنَا الظّاهِرُ."
و خلاصة القول از این جمله که عرض شد ثابت و مدلّل گشت که قول جناب شیخ که فرموده اند: "ما هرگز مسلّم نداریم که کسی مظهر صفات اوّلیت و آخریّت ذات اقدس باشد". ناشی از عدم اطّلاع ایشان است از بیانات مظاهر قدسیّه بل از عدم معرفت به حقائق توحید و سائر مسائل روحانیّه.
و اینکه نوشته اید: "ثانیاً فرض کنیم که همه مظهر کلّ صفات الله اند و البته هیچ شکیّ نیست در اینکه این مظهریّت در نقطه ای منتهی خواهد شد. یعنی یک پیغمبری ظهور خواهد کرد که درنفس الامر دین او ورق آخرین کتب اوّلین خواهد شد" (الی آخر قوله). در غایت غرابت است. گویا جناب شیخ گمان کرده اند که آنچه نزد ایشان مسلّم است باید نزد دیگران هم مسلّم باشد و بدون شکّ بپذیرند و بلا دلیل مقبول دارند. ندانستم جناب شیخ به کدام دلیل عقلی و یا نقلی مسلّم داشته اند که حکماً باید پیغمبری ظهور نماید که دین او آخر ادیان و کتاب او آخر کتب و شریعت او آخر شرایع باشد.
بلی، شکّ نیست که این اعتقاد به صریح آیهٔ کریمهٔ "كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (١٢)"[123] و به حکم حدیث متّفق علیه "لَتسلُكُن سُنَن مَن قَبلكُم"، به وراثت از یهود و مجوس و سائر ملل عتیقه به این ملّت رسیده است. چه نزد ارباب علم و درایت ظاهر است که امّت موسی همین اعتقاد را در حقّ آن حضرت و شریعت تورات دارند و امّت مجوس شریعت زردشتیّه را آخر شرائع و کتاب زند را آخرین ورق کتب الهیّه می شمارند. و امّت نصاری همین مسئله را به طریق اکمل و اتّم در حقّ حضرت عیسی علیه السّلام و کتاب انجیل مقدّس ثابت و واضح و مسلّم می دانند.
لذا عجب نیست اگر امّتی که حضرت امیر علیه السّلام در وصف ایشان فرموده است:"كَاَنّهُم أَئمَّة الكِتَابِ وَ لَيسَ الكِتَابُ اِمَامَهُم"،

---

[122]. سورهٔ رحمن (۵۵)

[123]. سورهٔ حجر (۵)

از کتاب الهی چشم پوشند و در سبیل امم ماضیه مشی نمایند و بلا سندی از قرآن شریف دین خود را آخرین ورق کتاب تشریع شمارند. ولکن از مثل جناب شیخ که از اهل علم و اجتهادند شایسته است که مسلمیّات خود را بر دیگران حجّت ندانند و ادّعای خود را به دلیلی متّفق علیه مبرهن و مدلّل گردانند. زیرا که ما اهل بهاء قدرت الهیّه را محدود ندانیم و ارادهٔ غالبهٔ حقّ جلّ جلاله را تابع اراده و امیال باطله خود نشماریم و بر خداوند تبارک و تعالی حکم ننمائیم و نعمت ظهور مظاهر امرالله و انزال کتب و تشریع شرائع را که فضلی اعظم از آن نیست جحد و انکار نکنیم.
و بر انسان بصیر که بصر فؤاد او را غبار غلیظ تقلید مکدّر ننموده باشد روشن است که هریک از این ملل که دین خود را ختم ادیان و کتاب سماوی آن دین را آخرین ورق کتب پیشینیان شمرده اند لابد و ناچار به عبارتی از عبارات خود متمسّک گشته اند و این مسئلهٔ سخیفه را که دین ما هرگز تغییر نخواهد کرد از آن عبارت مستفاد داشته اند چنانکه بر متتبعین در ادیان این مطلب واضح و معلوم است.
مثلاً اگر امّت تورات پرسی به کدام دلیل دین خود را آخر ادیان و شریعت خود را شریعت غیر منسوخه می دانی جواب خواهد گفت که در تورات نظری فرما که حقّ جلّ جلاله این شریعت را شریعت ابدیّه خوانده و حضرت موسی علیه السّلام زمین و آسمان را شاهد گرفته و بر تغییر دهندهٔ این شریعت لعن فرموده است. و هکذا اگر از امّت انجیل همین مسئله را مستفسر گردی عیناً همین قِسم جواب شنوی که حضرت عیسی علیه السّلام در مواضع عدیده خود را آخرین نقطهٔ ظهور مظاهر الهیّه خوانده و چنانکه در آیهٔ ۳۵ از اصحاح ۲۴ انجیل متّی مذکور است زوال آسمان و زمین را ممکن و زوال دین خود را محال و ممتنع شمرده است. بل چنانکه در اوّل مکتوب غلاطیان مصرّح است بر هرکس بشارتی جز انجیل بیاورد اگر خود ملائکهٔ آسمان باشد لعن فرموده است. در این صورت عجب نیست که اگر فقهای ملّت اسلام نیز به کلمهٔ مبارکهٔ خاتم النبّیین و حدیث "لاَ نَبِیٌ بَعدِی" که ابداً دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحن گردند و به امم ماضیّه ملحق شوند.
و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترّقی امّت اسلامیه را مکشوف دارد و افضلیّت ائمهٔ هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید. زیرا که بر مطّلعین بر کتب مقدّسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریّا و امثالهم کلّ به توسّط رؤیا از امور آتیه اخبار می فرمودند و رؤیای صادقه خود را الهام الهی تعبیر می نمودند. چنانکه کتب این پیغمبران به رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای یرمیا و رؤیای حزقیال موصوف است. و همچنین در امّت نصاری الهامات یوحنّای قدیس به رؤیای یوحّنا معروف چندانکه لفظ نبی بر بینندهٔ رؤیا در میان قوم

دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریّه حقیقت ثانویّه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شائع گشت. پس چون فجر سعادت از افق بطحاء طالع شد و علامت انقضای لیل الیَل به ظهور فخر ملل ظاهر و هویدا گشت، ظلمت لیل زائل شد و هنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرا رسید. لذا به وجود اقدس خاتم الانبیاء باب نبوّت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیّت گرفت و حقائق روحانیّه که بر انبیای بنی اسرائیل به رؤیا افاضه می شد بر ائمهٔ اسلام علیهم السّلام به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث "لاَ نَبِیُّ بَعدِی" و حدیث صحیح "عُلَمَاءُ أُمَّتِی أَفضَلُ مِن أَنبیَاء بَنِی اِسرَائیلَ" واضح و مکشوف شد و به جای "کذَا رَأَیتُ فِی الّرُؤیا" که در کلمات اوّلین مذکور بود "کَأَنّی أَرَی وَ کَأَنی أُشَاهِدُ" در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت.

و خلاصة القول اگر نفسی در این آیهٔ کریمه که در سورهٔ مؤمن[124] فرموده است تأمّل نماید بر مقدار بعد قوم از حقائق قرآنیّه شهادت می دهد. قال جلّ ذکره و جلّت عظمته: "رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِیُنذِرَ یَوْمَ التَّلَاقِ (١٥)." یعنی او است خداوند رفیع الدرجات ذوالعرش که القا خواهد فرمود روح مقدّس وحی را از عالم امر بر هر که می خواهد از عباد خود تا آنکه در یوم تلاق نذیر قوم گردد و خلق را از عذاب و سخطی که مترقّب است انذار و تخویف فرماید.

و هر کس از قواعد عربیّت مطّلع و مستحضر باشد می فهمد که کلمهٔ یُلقی الرّوح به لفظ مستقبل نازل شده یعنی بشارت به حادثهٔ آتیه است نه اخبار از امور ماضیه و صریح است بر اینکه انزال روح الامین وبعث نذیر مبین منوط به اراده و مشیّت او است که هروقت اراده فرماید نذیری مبعوث خواهد فرمود و هر زمان که مقتضی باشد به شریعت جدیده عالم را تازه و جدید خواهد نمود "سُنَّةَ اللَّـهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِیلًا (٢٣)."[125] و کذلک در سورهٔ اعراف فرموده است: "یَا بَنِي آدَمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِّنکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ (٣٥)."[126] و این آیهٔ مبارکه در غایت صراحت است که اخبار از مستقبل است زیرا که لفظ یأتیکم را به نون تاکید مؤکّد داشته و "یأتینَکم" فرموده است. یعنی البتّه خواهد آمد بر شما رسولانی از جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت و قرائت خواهند نمود پس هر که پرهیز کار شود و نیکوکار

---

[124] مومن (سورهٔ غافر) (۴۰).

[125]. سورهٔ فتح (۴۸)

[126]. سورهٔ اعراف (۷)

باشد خوفی و حزنی بر او وارد نیاید، تا اهل تحریف نتوانند لفظ مستقبل را بر ماضی حمل نمایند و آیهٔ مبارکه را بر انبیای گذشته محمول دارند. چنانکه تفسیر سورهٔ مبارکهٔ "لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ..." را محرف دانسته و کلمهٔ "حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱)[127] را که صریح در استقبال است به معنای حتی اتَاهُمُ تفسیر نموده اند و حمل بر ماضی کرده اند. زیرا که معنای ماضی هرگز به نون تاکید مؤکّد نشود بل به لفظ "اِمّا" هم مصدر نگردد و فی ذلک کفایةً لاولی الالباب و من له بصیرة فی الکتاب.
و چون ثابت و محقّق گشت که اینکه جناب شیخ نوشته اند هیچ شکّ نیست که پیغمبری مبعوث خواهد شد که دین او ورق آخرین کتب اوّلین باشد، وهم صرف و باطل محض و منبعث از اوهام فاسدهٔ سابقین است. اکنون نظر در این مسئله نمائیم که نوشته اند:
"و فرض کنیم که کسی به این صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد ولیکن بعد از مدّتی کسی خروج کرده ادّعای مظهریّت کند و ادّعایش در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد امّا متشبّث به ان گونه دلیلها شده بگوید ای خلائق مشتبه مشوید در اینکه نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت هستیم چونکه حکم یک ذات و یک جسد و یک روح و یک امر داریم. در این صورت لازم آید که قول و ادّعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلّم داریم و تصدیق بکنیم نبوّت او را فالدّلیل الّذی یفضی الی تصدیق الکاذب لا یصلح انّ یکون دلیلاً بل یکون تزویراً و تدلیساً"

و در رسالهٔ ثانیهٔ مطبوعه نوشته اند

"حال می خواهم در این رساله ایراد خود را قدری واضح تر از سابق بیان نمایم. یعنی ظهور مظهر حقّ و صادق و خروج مدّعی ناحقّ و کاذب را نه اینکه در زمان قبل و بعد حتّی هر دو را دریک زمان فرض نمائیم. مثلاً موافق تأویل و تفسیر کتاب ایقان که در معنی ختمیّت اشاره کرده اند فرض کنیم که یک ذاتی به ادّعای مظهریّت در بلدهٔ مکّه و یا عکّه ظاهر گردید و ادّعایش فی الواقع صادق و دین و کتاب او صفحهٔ آخرین کتب اوّلین باشد. و در عصر خود او هم یکی مثلاً در اقصای بلاد هند و یا افریقیا خروج کند و در واقع ادّعایش محض کذب و باطل باشد امّا متمسّک شود به دلائل صادقی که برادر او در میان گذاشته است. یعنی گفته است که اگر جمیع مظاهر ادّعای اوّلیّت و آخریّت و بدئیّت و ختمیّت نمایند حقّ است زیرا که ما جمیعاً حکم یک ذات و

[127]. سورهٔ بینّه (۹۸)

یک روح و یک امریم و در ظاهر متعدّد و در باطن یکیم. و هر نوع ایرادی که ما به آن کاذب بگوئیم او در جواب بگوید این ایرادها را در حقّ پیشینیان هم کرده اند اگر می خواهید آیات و بیّنات مرا ببینید بیائید نزد من به شما عیان و بیان گردد. در این صورت ما بیچارگان روی زمین چه کنیم و حقیّت این و آن را با چه وسیله بدانیم. به درگاه کدامین از اینها بشتابیم. به عکّه برویم یا به هند به کدام قدرت و وسیلت و استطاعت برویم صادق کی است و کاذب کدام است.
پس از این مذکورات معلوم گردید که آنچه در کتاب ایقان برای اثبات حقیّت خود دلیل آورده است به غایت واهی و ضعیف و در نهایت علیل و سخیف و هم موجب تصدیق کاذب و مزوّر است و هم چنین در مقابل اعتراضات وارده اعتذار به اینکه اینگونه ایرادات را در حقّ پیشینیان هم کرده اند و دعوت کردن خلایق به درگاه مدّعی مظهریّت برای دیدن حقیقت خصوصاً در صورت مفروضهٔ اخیره خارج از دائرهٔ عقل و شرع بل از قبیل تکلیف به محال و باعث تحیّر بندگان خدا در امر دین است. فافهم و لا تکن من المناظرین المعاندین الخادعین. فان الحقد و العناد و الخدعة و الفساد من خطوات الشّیاطین فلا تتّبعوها ان کنتم من المتّقین."

جواب

اوّل اشتباهی که جناب شیخ در مطالعهٔ کتاب مستطاب ایقان نموده اند اینست که فرق فیما بین حلّ شبهات و ادلّه اثبات را نفهمیده اند و با وجود صراحت و وضوح این دو مسئله در آن کتاب مبارک، ایشان از جواب اعظم ادّله ساکت و دفع شبهات سائر ملل را مطرح مباحثه نموده، آن را دلیل حقیّت ظهور انگاشته اند. و برای ایضاح و تبیین این مطلب خدمت اولی الباب معروض می دارم که شکّ نیست که هر امّتی که ظهور نبیّ بعد را منکر شدند و العیاذ بالله او را کاذب و مفتری دانستند این انکار و تکذیب غالباً ناشی از شبهاتی است که مانع از معرفت ایشان شده و تمسّک به آن شبهات سدّ سدید فیما بین آن قوم و ایمان و اذعان ایشان گشته. و چون شخص بصیر در سبب اعراض ملل از انبیاء تأمّل نماید و در اقوال و مستندات ایشان در ردّ انبیاء و مرسلین به دقّت تفحّص کند شبهات این منکرین و مکذبین را در سه شبهه محصور یابد.
شبههٔ اولی که اعظم شبهات است این است که این ملل و ادیان موجوده اعمّ از بودیّه و هنود و یا زردشتیّه و نصاری و یهود هر یک شارع دین خود را آخر شارع ادیان الهیّه می دانند و شریعت و کتاب خود را آخرین ورق شرائع و کتب اوّلین می شمارند به

حدّی که ممکن است زوال آسمان و زمین را معقول و متصوّر و ممکن دانند ولی تغییر حکمی از احکام دین خود را جائز نمی دانند و نسخ و تغییر شریعت خود را از محالات اولّیه می شمارند و بقا و ابدیّت آن را از بدیهیّات و ضروریّات ثابتهٔ دینیّه می شناسند. و اگر نفسی در صدق این قول شکّ کند، این ملل مذکوره غالباً در اکثر بلاد بل قری موجودند و با خلق مختلط و محشور، می توانند سؤال نمایند و بر صدق و کذب این ادّعا آگاه گردند.

شبههٔ ثانیه علامات و اماراتی است که در کیفیّت ظهور بعد در کتاب قبل وارد شده و تمسّک به ظواهر غیر معقولهٔ آن همواره سدّ طریق ایمان ارباب وهم و گمان گشته. و این علامات و امارات غالباً در کتب سماویّه به یک لهجه ویک نوع نازل و وارد شده است. مثلاً چنانکه در قرآن شریف از علائم محتومهٔ ورود قیامت و قیام قائم و روح الله به انفطار سماء و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و قیام اموات و تجدید سماء و ارض و قوّت و قدرت و غلبه و سلطنت موعود و انخذال و مقهوریّت و زوال و اضمحلال منکرین و مکذبیّن او تعبیر شده کذلک در انجیل مقدّس عیناً همین عبارات مذکور و همین علامات مأثور گشته است و همچنین درکتب انبیای بنی اسرائیل عیناً همین علامات و همین عبارات در حوادث ظهور مسیح موعود وارد و نازل شده است و هکذا در سایر ادیان و سائر کتب و اگر نفسی در این مسئله شکّ دارد به کتب ملل مذکوره که امروز به فضل الله در هرجا ممکن الحصول است رجوع نماید.

شبههٔ ثالثه اخبار از رجعت بعض از سابقین است که این یک نیز در جمیع ادیان موجوده مأثور است و در کتب سماویّه هر ملّت مذکور. مثلاً امّت زردشتیه منتظرند که بعض اکابر ماضیه فرس از قبیل کیخسرو و بشوتن در ظهور موعود رجعت نمایند و حضرتش را در جیمع اقطار عالم به قوّت غالبه نصرت کنند و کذلک امّت برهمیّه چنانکه در کتب ایشان مذکور است معتقدند که باید بعض أوتاران ایشان رجعت کنند و باشخاصهم بر نشر دین الهی قیام فرمایند. و هکذا یهود منتظرند که به نصّ صریح خداوند تبارک و تعالی، در اصحاح چهارم کتاب ملاکی، ایلیای پیغمبر یعنی الیاس که به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین به آسمان صعود نمود قبل از ظهور مسیح از آسمان نازل شود و خلق را به قرب ظهور آن حضرت بشارت دهد. و این مسئله چندان نزد یهود ضروری ومؤکّد و مسلّم بود که چون حضرت عیسی علیه السّلام ظهور فرمود از آن حضرت سؤال نمودند که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلیا اوّل ظهور نفرمود حضرت عیسی علیه السّلام جواب گفت بلی، آمد ولی او را نشناختند و به او آنچه خواستند وارد آوردند. ومراد او یحیی بن زکریا علیه السّلام بود و این فقره در فصل هفدهم از انجیل متّی به صراحت مذکور

است. و هم در آیهٔ ۱۳ از فصل یازدهم همین انجیل مسطور است که حضرت عیسی در حقّ یحیی فرمود:"وَ اِن أَردتُم أَن تَقبَلُوا فَهَذَا هُوَ اِیلیاءُ المُزمِعُ أَن یَأتِی مَن لَهُ اُذُنانِ لِلسَّمع فَلیَسمَعَ." یعنی اگر قبول کنید این همان ایلیای نبی است که آمدن او ضروری بود، هر کس گوش شنوا دارد بشنود. ولکن یهود از این تأویل چندان استبعاد نمودند و بر حیرت و انزجار افزودند که جناب شیخ از تفسیر آیهٔ مبارکهٔ "اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ (٤٣) طَعَامُ الْأَثِیمِ (٤٤)"[128] و آیهٔ کریمهٔ "ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْكَرِیمُ (٤٩)"[129]، زیرا که یهود منتظر بودند که ایلیا بشخصه نازل شود نه اینکه دیگری متولّد گردد و حضرت عیسی علیه السّلام او را بدون مناسبت اسمی و صوری ونسبی ایلیا خواند والی یومنا هذا یهود بر این عقیده باقیند و نزول ایلیا را بشخصه منتظر.

و همچنین امّت نصاری منتظرند که حضرت عیسی علیه السّلام بشخصه از آسمان نازل شود و نظر به تصریحات وتأکیدات آن حضرت در اصحاح ۲۴ انجیل متّی و غیر این موضع هر کس جز آن حضرت بیاید البتّه باطل و کاذب باشد و لهذا امّت نصاری الی یومنا هذا در ردّ دیانت اسلامیّه و تکذیب شارع این دین مبین در غایت وثوق واطمینانند و به صدق عقیدهٔ خود و صحّت آن در نهایت اصرار و اذعان.

و هکذا از امّت اسلام اهل تسنّن منتظرند که بعد از ظهور مهدی موعود حضرت عیسی علیه السّلام بشخصه از آسمان نزول فرماید و بر عالم حکمرانی نافذ القول و سلطانی مسموع الکلمه گردد ولکن به حکم فقهای این ملّت آن حضرت مأذون نیست که به غیر شریعت اسلامیّه حکمی فرماید وبه جز فقه حنفیّه قضاوتی تأسیس نماید.

و اهل تشیّع منتظرند که حضرت محّمد بن الحسن العسکری علیه السّلام به اسم قائم موعود و حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام به اسم ظهور حسینی بشخصها رجوع فرمایند واهل عالم را به مذهب تشیّع متّفق و متّحد گردانند.

و خلاصة القول این مسئله رجوع اشخاص معینّه در جیمع ادیان ثابت و وارد است و ابتلای هر امّتی به این نکته دقیقه ظاهر و واضح. و از آنچه عرض شد ثابت و مدلّل گشت که پیوسته حاجب و مانع ملل از تصدیق مظاهر امرالله همین شبهات ثلاثه بوده است که عبارت است از عدم جواز نسخ و تغییر ادیان وعدم ظهور علامات و عدم رجوع موعود بشخصه و چون تمسّک به این شبهات مذکوره موجب تکذیب حقّ بل منتهی به ابطال جمیع ادیان حقّه الهیّه می شد لهذا حقّ جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان

. سورهٔ دخان (۴۴)

[129]. ایضاً

جزء اعظم این کتاب را به حلّ شبهات مذکوره تخصیص فرمود و جزء اخیر این کتاب مبارک را به ذکر ادّله و براهین مخصوص داشت و از مبحث ادّله و براهین حقیّت ظهور مبارک تقریباً بیست صفحه کتاب را به ذکر اعظم ادّله که عبارت است از آیات الهیّه و وحی سماوی مخصوص داشته و حجیّت کتاب الله را بر جمیع من علی الارض ثابت و مبرهن فرموده.
و جناب شیخ از این نکته غافل گشته و حلّ شبهه را دلیل انگاشته و ایراد خود را که تماماً فرض موهوم و غیر محقّق الوقوع است به این عبارت مذیّل داشته که "فالدّلیل الّذی یفضی الی تصدیق الکاذب لایصلح ان یکون دلیلاً." ولکن غافل ماند از اینک این شبهات اگر محلّ اعتبار باشد موجب ابطال ادیان حقّه سابقه گردد و متمسک به آن به امم هالکه ملحق شود (فالطریق الّذی یفضی الی ابطال الحقّ لاینبغی ان یتخذ مسلکاً و سبیلاً).
جناب شیخ گمان کرده اند که اینکه جمال اقدس ابهی جلّ ذکره و عزّ اسمه فرموده اند که مظاهر امرالله کلّ مظاهر حقیقت واحده اند به این عبارت بر حقیّت خود و یا نقطهٔ اولی عزّ اسمه استدلال فرموده اند. لا یا سیّدی الشیخ این وجود اقدس ابهی و ظهور الطف اعلی چنانکه در مقالهٔ اولی عرض شد با رایت وحی سماوی ظاهر شده و با اعظم آیات الهیّه که هر دینی به آن قائم و برپااست قیام فرموده و یا سیف قطّاع کلمة الله تسخیر افنده و قلوب نموده و با قضیب لمیع کتاب الله خاطف ابصار اهل مکابرت و انکار گشته تا بشارت کتاب مقّدس که فرموده است:"یَضرِبُ الأَرضَ بِقَضِیبِ فَمِهِ وَ یُمِیتُ المُنافِقَ بِنَفخَةِ شَفَتَیهِ" تمام آید و قول ابی جعفر علیه السّلام که فرمود:"لَهُ مُختَرِطٌ یَفتَحُ اللهُ لَهُ الرُّومَ وَ الصِینَ وَ التُرکَ وَ الدَّیلَمَ وَ السِندَ وَ الهَندَ" کاملاً متحقّق شود.
و اینکه معانی حقیقیّهٔ انفطار سماء و تجدید ارض و رجوع حقایق و غیرها را مبین داشته است از برای دفع شبهاتی است که لازال امم هالکه را از تصدیق مظاهر امرالله محروم کرده و جهل به این حقایق امّت مجوس و یهود را بر تکذیب حضرت عیسی و حضرت رسول، دلیر و جسور داشته. و اقلّ فائده که از این بیانات الهیّه در عالم ظهور یافته و تأثیر آن کالنّور علی شاهق الطور ظاهر وباهر و هویدا گشته این است که به سبب همین کتاب مستطاب و به سبب حلّ همین شبهات نفوس کثیره از یهود و مجوس که بغض حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء درقلبشان مکین و راسخ بود به جای این بغض حبّ این دو وجود مبارک را در قلب خود راسخ داشته اند و کفر و ضلالت را به سبب این بیانات واضحه به ایمان و هدایت تبدیل کرده اند.
و اگر رؤسای ضلالت و قوّاد جیوش جهالت قدری تدّبر می کردند هر آینه به این نکته ملتفت می شدند که علما و افاضل امّت اسلام بعد از انقضای ایّام ائمهٔ هدی در مدّت هزار سال و اکثر نتواستند یک نفر از مجوس و یا یهود را به رضا و رغبت و قوّت برهان و حجّت در دین اسلام داخل کنند و نفسی را بدون اکراه و اجبار و طرق دنیّه که از ایشان معهود و معلوم است به حقیّت

شریعت غرّا و ملّت بیضا معترف نمایند ولکن این فئه با مظلومیّت و احاطهٔ مصائب کثیره و عدم عزّت وقدرت و مکنت ظاهره آلاف از این نفوس بعیدهٔ زردشتیّه و یهود و سائر ملل را به قوّت برهان و بیانات رشیقهٔ لطیفهٔ کتاب مستطاب ایقان در شریعهٔ ایمان داخل کرده اند و به عبودیّت جمال اقدس ابهی و حضرت خاتم الانبیاء و حضرت عیسی روحنا و روح العالمین لحقیقتهم المقدّسة فدا در غایت ثبوت و رسوخ معترف و موفّق داشته اند و چگونه اعتراف و اذعانی که سیوف اعدا از قطع حبل المتین ایمانشان قاصر گشت و سیل بلایا از اطفاء نار محبّت و ایقانشان عاجز آمد و هذا مقام امتاز فیه الموقن عن المریب و قطعت جهیزة قول کل خطیب و ثم فیهم شعر ذاک الشاعر اللبیب،

وُ کُلٌّ یَدعِی وَصلاً بِلَیلَی وَلَیلَی لا تُقِرُّ لَهُم بِذَاکَا
اِذَا انبَجَسَت دُمُوعُ مِن خُدُود تَبَیَّن مَن بَکَی مِمَّن تَبَاکَا

و خلاصة القول اگر این اشخاص که از هر فضلی به لفظ تنها اکتفا کرده اند به این اثر باهر پی می بردند بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان ملتفت می شدند و حلّ این شبهات را که چندین هزار سال اقوی مانع هدایت و اقبال امم بود قدر می دانستند و به پاس این موهبت عظمی و عطیّهٔ کبری به شکر و سپاس حقّ جلّ جلاله و جلّ احسانه زبان می گشودند.

ولکن هیهات که قلوب قاسیه از این نفحات لطیفه به اهتزاز آید و افندهٔ مظلمه از بغض و حسد به این انوار باهره روشن و مستضیء گردد.

پریشان شود گل به باد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

و اینکه قائم موعود در زمان ظهور ادّعای خواهد فرمود که وجود مبارکش حقیقت جمیع مظاهر امرالله و انبیاء و مرسلین و اولیاء و مقدّسین است که از قبل ظهور فرموده اند ودر احادیث اهل بیت طهارت مصرّح و منصوص و در کتب معتبره مندرج و مأثور است

نظر فرما در حدیث مشهور مفضّل بن عمر که مجلسی علیه الرحمه درمجلّد غیبت بحار و حضرت شیخ اکبر طیّب الله تربته در شرح الزیارة روایت فرموده اند که حضرت صادق فرمود: "وَ یَظهَرُ سَیِّدُنُا القَائِمُ مُسنِداً ظَهرَهُ اِلی الکَعبَةِ وَ یَقُولُ یَا مَعشَرَ الخَلائِقِ أَلاَ وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی آدَمُ و شِیثُ فَهَا أَنَا ذَا آدَمُ وَ شِیثُ أَلاَ وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی نُوحِ وَ وَلَدِهِ سَام فَهَا أَنَا ذَا نُوحُ وَ سَامُ أَلا وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی اِبراهیمَ وَ اِسمَعیلَ فَهَا أَنَا ذَا اِبراهیمُ وَاسمَعیلُ أَلاَ وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی مُوسَی وَیُوشَعَ فَهَا أَنَا ذَا مُوسَی وَیُوشَعُ أَلا وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی عیسی وَ شَمعُونَ فَهَا أَنَا ذَا عِیسی وَ شَمعُونُ أَلا وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی محَمّد صلُّی اللهُ علَیهِ وَ

آلِهِ وَ عَلیّ فَهَا أَنَا ذَا مُحَمّدُ وَ عَلِیٌّ أَلا وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی الحَسَنِ وَالحُسَینِ فَهَا أَنَا ذَا الحَسَنُ وَ الحُسَینُ أَلا وَ مَن أَرَادَ أَن یَنظُرَ اِلی الأِئمَّهِ مِن ولد الحُسَینِ فَهَا أَنَا ذَا الأئِمَّةُ مِن وُلد الحُسَینِ" (الی آخر الحدیث).
خلاصه ترجمهٔ حدیث شریف این است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که ظهور خواهد فرمود آقای ما حضرت قائم در حالی که پشت به کعبه فرموده و خواهد گفت یا معشر الخلائق آگاه باشید هر که خواهد آدم و شیث را ببیند اینک منم آدم و شیث و هرکس خواهد نوح و فرزند او سام را ببیند این منم نوح و سام و هر که خواهد به ابراهیم و اسمعیل نظر نماید این منم ابراهیم و اسمعیل و هر کس خواهد موسی ویوشع را بنگرد این منم موسی ویوشع و هر که خواهد عیسی و شمعون را ببیند این منم عیسی وشمعون وهرکس خواهد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السّلام را نظر نماید این منم محمّد و علی و هرکه خواهد حسن و حسین علیهما السّلام را ببیند این منم حسن و حسین و هر که خواهد ائمّهٔ هدی را از نسل حسین علیهم السّلام ببیند این منم ائمهٔ هدی...(ویک یک نام ائمه را مذکور دارد و خود را حقیقت ایشان شمارد) (انتهی)
اکنون ای ناظر در این صحیفه قدری در این حدیث شریف تأمّل فرما و ببین که آنچه که درکتاب مستطاب ایقان نازل شده است که مظاهر امرالله کلّ مظهر حقیقت واحده اند و کلّ حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند مطابق است با بشارات ائمهٔ هدی علیهم السّلام ویا مخالف. بلی، چیزی که محقّق است این است که جمیع حوادث این ظهور اعظم در کتاب مجید و اخبار اهل بیت طهارت به صراحت وارد ومذکور است ولکن از اعین غیر بصیره و افئدهٔ غیر طاهره مخفی و مستور. "...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَـٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (٤٦)."[130] اگر ممکن بود که کاذبی به این حقائق مقدّسه ملتفت شود و به کشف این دقائق لطیفه قدرت یابد وتفسیر و تبیین این غوامض مسائل الهیّه را از امارات حقیّت خود شمارد هرگز حضرت رسول و ائمهٔ هدی به آن بشارت نمی دادند وازعلائم قائم موعود و خصائص ظهور آن طلعت معبود نمی شمردند و اغرای به جهل نمی فرمودند و خلق را به ضلالت نمی افکندند. و اگر این جهّال و مکابرین که به سعی باطل غیر مثمر می خواهند انوار نیّر بازغ مشرق را به غیوم شبهات و ضباب تشکیکات مخفی و مستور دارند عُشر این بشارات صریحه را در بشارت به ظهور حضرت رسول در تورات و انجیل می یافتند عالم را پر از ولوله و شور می کردند و جهانیان را به شورش یوم نشور می افکندند ولکن چه باید کرد که غفلت و تعصّب قلوب را از روح حیات بی بهره داشته و بصر را از بصارت محروم کرده. "أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ

[130]. سورهٔ حج (٢٢)

اللَّـهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (١٠٨)."[131]
و بالجمله سخن در این بود که جناب شیخ حلّ شبهات را از ادّله و بینّات امتیاز نداده اند و حلّ شبهه را دلیل انگاشته و به توهمی ظاهر البطلان بر جمال رحمن اعتراض نموده اند. و چون محال است که مکابر به سهولت ملزم گردد مثالی در این خصوص معروض می دارم تا عالم و عامی از آن بهره یابند و بر مغالطهٔ مکابرین مستحضر گردد.
مثلاً بر کسی که از علم قرآن شریف بی بهره نیست واضح است که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله در این کتاب مجید بر اثبات حقیّت خود به آیات کتاب و ایجاد شریعت مقدّسهٔ اسلامیّه و نفوذ کلمهٔ الهیّه استدلال فرموده اند و این احتجاج را در مواضع عدیده از کتاب مجید ثابت و مبیّن نموده اند. و چون امّت نصاری نظر به نصوص انجیل ایراد نمودند که اگر آن حضرت ظهور نبی موعود است چرا ملائکه با او نازل نشدند تا بر وفق نصوص کتاب به انذار امم قیام نمایند و به اعلام ملل او را نصرت کنند چنانکه آیهٔ کریمهٔ "...لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (٨)"[132] مشعر بر این انتقاد است و آیهٔ مبارکهٔ "وقَالُوا مَالِ هَـٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا (٧)"[133] مبیّن این شبهت و ایراد و چون این ایراد و انتقاد تکرار یافت این جواب از لسان عظمت نازل شد: "وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ (٩)."[134]
و خلاصهٔ مقصود آیهٔ مبارکه این بود که ظهور روح قدسی جز در هیکل بشری معقول و ممکن نباشد و ذات مجّرد جز در پیکر آخشیجی تجلّی ننماید و چون روح قدسی در صورت انسانی تجلّی نمود، جمیع عوارض بشریّت نیز بر او عارض گردد و کافهٔ مقتضیات جسمانیّه از اکل و شرب و نوم و یقظه و جلوس و مشی و غیرها از او ظاهر شود حال نمی توان گفت حضرت رسول حلّ این شبههٔ دقیقه را دلیل حقیّت خود مقرّر داشت و اعظم دلیل آن حضرت را که کتاب مجید است کان لم یکن انگاشت. و بر عوام بیچاره مشتبه نمود که دلیل آن حضرت فقط محصور بر دفع شبهات است و گویا خالی از جیمع ادّله و براهین و بیّنات.

---

[131]. سورهٔ نحل (۶)

[132]. سورهٔ انعام (۶)

[133]. سوره فرقان (۲۵)

[134]. سورهٔ انعام (۶)

پس چون بر این حقائق ثابتهٔ واضحه اطّلاع حاصل نمودی در کمال وضوح توانی فهمید که آنچه را جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته اند که لاشک پیغمبری بیاید که دین او ورق آخرین کتب اوّلین باشد و بعد فرض نموده اند که کسی به این صفت بیاید و شریعت او استقرار یابد و ثانیاً فرض نموده اند که نفسی محقّق البطلان بیاید و به این دلیل که ما همه مظاهر یک حقیقت و یک ذات و یک روحیم بخواهد دینی دیگر بر پا کند این دلیل کافی نباشد به جهت اینکه موجب تصدیق کاذب گردد. کلّ از فروض وهمیّه جناب شیخ است و از تصورات خیالیّه ایشان که ابداً تحقق نداشته و هرگز نخواهد داشت. زیرا که ثابت و محقّق گشت که نه جمال اقدس ابهی دفع شبهات را دلیل صاحب امر گرفته اند و نه اتّحاد مظاهر امرالله را برهان حقّیت ادّعای نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی شمرده اند و نه لفظ "خاتم النبّیین" دلالت دارد که شریعتی دیگر بعد از شریعت نبویّه ظاهر نگردد و نه کلمهٔ "لاَ نَبیَّ بَعدِی" مشعر بر اینکه صاحب امری بعد از حضرت رسول ظاهر نشود، بل به عکس ما توهّم الشیخ وَ فَرَض به آیات قرآن و احادیث صحیحه ثابت و واضح و مدلّل گشت که حقّ جلّ جلاله و حضرت رسول و ائمهٔ هدی سلام الله علیهم تصریح و تنصیص فرموده اند که ظهور قائم موعود و قیام روح الله ظهور کلّی ربوبیّت و اصالت و شارعیّت است نه ظهور وصایت و خلافّت و نیابت و به این دو ظهور اقدس اعلی شریعت جدیده در عالم تشریع شود و دیانت حقیقیّهٔ الهیّه ظاهر آید و سموات ادیان عتیقه رغماً لتکذیب المکذبیّن وانکار المکابرین کلّ منطوی و مطموس و زائل گردد.

و چون جواب رسالهٔ سابقهٔ جناب شیخ واضح و مبیّن گشت اکنون نظری در ایراد رسالهٔ ثانیه ایشان نمائیم که به گمان خود قدری واضح تر نوشته اند و خلاصهٔ آن این بود که فرض نموده اند دو نفس در یک زمان ظاهر شوند و یکی حقّ و دین و کتاب او ورق آخرین کتب اوّلین باشد و دیگری کاذب ولکن به ادّلهٔ مدّعی صادق مستدل و متمسّک گردد. و پس از این فرض واهی باطل، عجز از تفریق بین الحقّ و الباطل را که هرگز عالم عاقل به آن راضی نشود طریق فرار از امر پرودگار گمان نموده ونوحهٔ مسکنت و بیچارگی سروده اند که "در این صورت ما بیچارگان روی زمین چه کنیم و حقّیت این و آن را به چه وسیله بدانیم به درگاه کدامین از اینها بشتابیم" (الی آخر قوله).

از این عبارات جناب شیخ اوّل چیزی که مستفاد می شود این است که کانّه خداوند تبارک و تعالی فارق بین الحقّ و الباطل را که اهمّ مسائل دینیّه است بیان نفرموده و باصریح "... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...(۸۹)"[135] و "...مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن

[135]. سورهٔ نحل (۶)

شَيْءٍ...(۳۸)"[136] این مسئلهٔ مهمّه را در قران مجید العیاذ بالله مهمل و غیر منحل گذاشته است و یا آنکه لا سمح الله حضرت خاتم الانبیاء و ائمهٔ هدی علیهم اطیّب التحیّة و البهاء درابلاغ آن قصور فرموده اند و علامات و امارات و موقع و محلّ و میعاد ظهور حقّ را بیان ننموده اند و این بیچارگان و این مسکینان و این فقیران روی زمین را حیران و سرگردان و بی دلیل و بی برهان واگذاشته اند، وَتَعَالَىٰ اللهَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالمونَ عُلُوًّا كَبِيرًا[137]، چه اگر اعتقاد جناب شیخ این بود که این مسئلهٔ مهمّه در قرآن شریف مذکور است و در احادیث صحیحه اهل البیت وارد و مأثور همان فارق را بیان می نمودند و نوحه و ندبهٔ مسکنت و بیچارگی نمی سرودند. ولکن این عبد خدمت ایشان معروض می دارد که یا سیّدی الشیخ هیچ جای حیرت و تشکیک نیست کتاب الله مجید ما بین ما و شما حاکم است و فصل الخطاب الهی بین الحقّ و الباطل موجود و قائم. نزد اهل بصیرت حقّ از باطل چون شمس از ظلّ ممتاز و معلوم است و صدق از کذب نزد ارباب ذوق چون سُکر از خلّ واضح و مفهموم. باطل هرگز به حجتّی که مخصوص به حقّ است مستدل نگردد و ابداً کاذب به وحی سماوی وبقا و نفوذ قول که از خصائص داعی صادق است مؤیّد نشود و هرگز بشارات و امارات انبیاء و مرسلین در بارهٔ مفتری تمام نیابد.

و چون دلیل حقیّت حقّ و بطلان باطل مشروحاً در مقالهٔ اولی ذکر شد احتیاج نیست که مکرّراً در این مقام ایراد شود و بلا فائده کلام به طول انجامد. چیزی که هست اینست که غافلین وعود الهیّه را فراموش کرده اند و انذارات ربّانیّه را کأن لم یکن انگاشته اند و چنانکه حضرت رسول و حضرت امیر فرموده اند قرآن شریف را متروک داشته اند. و در صورتی که برای مناصب دنیویّه و یا تجارت و منافع شخصیّه در کمال شوق و میل متحمّل اسفار بعیده می شوند برای فهم دین و تمیز بین الحقّ و الباطل و تألیف قلوب امّت و ازالهٔ اختلاف فیما بین ملّت که اهمّ فرائض ارباب غیرت و حمیّت است از مسافرت اظهار ملالت می نمایند و مرثیّهٔ عجز و مسکنت می خوانند. تشکیک را حجّت گمان می کنند و اعتراف به عجز را با عدم عجز معذرت مقبوله تصور می نمایند.

حاشا و کلاً که این فروض و اوهام در حضرت عزیز علام مقبول آید و هیهات که این اعتذارات بارده عبد را در پیشگاه حضرت احدیّت از مسئولیّت معاف دارد. و بر فرض اینکه داعی در واقع هم کاذب باشد چون مجاهد لله قیام نمود و برای طلب حقّ از

---

[136]. سورهٔ انعام (۶)

[137]. اشارهٔ به سورهٔ بنی اسرائیل (اسراء) (۷)

وطن هجرت کرد لا شکّ از اجر مهاجرت الی الله و مجاهدهٔ فی سبیل الله بی بهره نماند وبه حکم کریمهٔ : وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ...(۶۹)"[138] به هدایت حقیقیّه و معرفت اجتهادیّه که افضل رغائب و مواهب الهیّه است مهتدی و مستبصر گردد.
یا اولی البصائر در ایّامی که ندای روان بخش حضرت خاتم انبیاء از جانب یثرب ارتفاع یافت و دعوت ضعیفهٔ مسیلمهٔ کذّاب نیز مانند طنین ذباب مسموع می شد با آنکه مسافرت در غایت صعوبت بود واز حدود ایران و بلاد خزر لااقل شش ماه مسافر تحملّ مشقّات فوق العاده می نمود این اعتذارات بارده مفید نیامد و از صد ملیون نفوس فارس و ترک یک نفر سلمان فارسی به این فخر اعظم نائل شد و ما بقی که در خانه نشستند و به ندای الهی اعتناء ننمودند و شکوک را حجّت و عجز را معذرت تصوّر کردند حکم موت و کفر و غفلت و هلاکت در حقّشان نازل گشت تا چه رسد به امروز که به سبب سکک حدیدیّه و سفن بخاریّه و سائر وسائط تسهیلیّه مسافرت در نهایت سهولت است و هجرت الی الله در غایت امنیّت و راحت. حاشا که حقّ جلّ جلاله این اعذار مجعوله را مقبول دارد و قاعدین در بیت وهم و شکّ را از طلب فهم و یقین معاف فرماید. "وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)."[139]
یا اولی البصائر در صحیح مسلم نظر کنید که از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت می فرماید که آن حضرت فرمود: "اِذَا رَأَيتُمُ الرَّايَاتِ السُودَ قَد خَرَجَت مِن خُراسَان فَاتُوهَا وَلَو حَبواً عَلى الثلجِ فَاِنَّ فِيهَا خَلِيفَةُ اللهِ المَهدِىُ." یعنی هنگامی که دیدید که علم های سیاه از خراسان خروج نمود بشتابید به جانب او اگر چه با سینه باشد بر روی برف زیرا که در آن خلیفة الله المهدی است. و این حدیث در کتب معتبرهٔ شیعه هم از طریق مقبوله وارد شده است. حال ملاحظه فرمایند که حضرت رسول فقط به ظهور یک علامت امّت خود را امر به هجرت و مسافرت می فرماید اگر چه با سینه بر روی برف باشد. و جناب شیخ با ظهور همهٔ علامات و احتجاج به کافهٔ بیّنات از مسافرت در غایت راحت اظهار عجز می نمایند و به فرضی موهوم و شکّی معلوم خود وخلق را از هجرت الی الله معاف می شمارند. و سبب این است که حضرت خاتم الانبیاء می دانست که کاذبی با این علامات و آیات باهره ظهور نتوانند نمود ولکن این علم از اهل ظن و شکّ مسلوب است و بقاء در حالت تردّد وتشکیک نزد اهل هوی به غایت مطلوب و مرغوب.

---

[138]. سورهٔ عنکبوت (۲۹)

[139]. سورهٔ توبه (برائت) (۹)

و کذلک در غیبت بحارالانوار نظر نمائید که از حضرت باقر روایت می فرماید که آن حضرت فرمود: "لابُدَّ لَنا مِن آذربَایِجَانُ مَا لاَ یَقُومُ لَهَا شَیءُ فَاذَا کَانَ ذَلِکَ فَکُونُوا أحلاَسَ بُیُوتِکُم وَ أَلبَدوا مَا أَلبَدنَا فَاذَا تَحَرَکَ مُحَرکُ فأَسعَوا اِلَیهِ وَلَو حَبواً. وَاللهِ لَکَانِی اَنظُرُ اِلَیهِ بَینَ الرُکنِ وَ المَقَامِ یُبایِعُ الناسَ عَلی کِتَاب جَدِید عَلَی العَربِ شَدِیدٌ." یعنی ناچار است که ما را در آذربایجان حادثه ای پیش آید که هیچ چیز با آن پایداری و استقامت نکند. پس چون این حادثه وقوع یابد ملازم بیت خود باشید و تا ما ساکن باشیم شما نیز سکون اختیار نمائید. پس چون محرک حقیقی به حرکت آید بشتابید به سوی او اگر چه با سینه باشد. قسم به خدا که کأنّه می بینم او را بین الرکن و المقام که با مردم مبایعت می فرماید به کتابی جدید که بر عرب دشوار است وشدید. و این حدیث شریف مشعر است بر حادثهٔ شهادت نقطهٔ اولی عزّ اسمه لأعلی و فتن مظلمهٔ آن ایّام که نفسی در امرالله پایداری و استقامت ننمود جز نفوس قلیله که قلوبشان به نور هدایت الهیّه مهتدی و منّور بود و این وجودات مقدّسه ساکن وصابر بودند تا آنکه ندای الهی از مدینهٔ منوّرهٔ عکّا ازتفاع یافت و محرک قلوب و منّور افئده و صدور ظهور فرمود. "وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۱۱۵).[140]

و خلاصهٔ مقصود این است که اولی الالباب که غبار شکّ و حسد ابصارشان را تاریک ننموده است ملاحظه نمایند که حضرت رسول و ائمهٔ هدی علیهم السّلام به چه مقدار عباد را محض رؤیت علامتی و یا تحریک محرکی به هجرت و مسافرت امر و تحریض نموده اند و ابداً به این تشکیکات واهیّه که فرض کنیم دو نفر مدّعی شدند و ما بیچارگان به درگاه کدام بشتابیم و حقّ را از باطل چگونه تمیز دهیم و به کدام استطاعت سفر کنیم، خلق را معاف نفرموده اند و به این فروض وهمیّه و شکوک مضحکه و کلمات بارده تعطیل در امرالله را روا نداشته اند. و سبب همان است که کراراً عرض شد که انبیاء و مرسلین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین می دانستند که حقّ هرگز به باطل مشتبه نشود و کاذب نجاح نیابد و مفتری نافذ القول نگردد و کلمهٔ خبیثهٔ باقی و ثابت نماند. إِنَّ لَا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ (۸۱).[141]

یا اصحاب النظر والادراک قدری در فصل شانزدهم انجیل متّی تدبّر و تأمّل فرمائید تا به یقین مبین دریابید که این تشکیکات جناب شیخ نه تنها منافی ایقان شریف و قرآن مجید است بل منافی جمیع کتب سماویّه است و مخالف کافهٔ اصول الهیّه.

---

[140]. سورهٔ انعام (۶)

[141]. اشاره به سورهٔ یونس آیه ۸

در سفر مذکور می فرماید: "وَجَاءَ اِلَیهِ الفَرِیسِیُونَ وَ الصَدوقِیُونَ لِیُجَربُوهُ فَسَأَلُوهُ أن یُرِیهُم آیةُ مِنَ السَّمَاء. فَاجَابَ وَقَالَ لَهُم اِذَا کَانَ المَساءُ قُلتُم صَحوُ لاَنّ السَّماءَ مُحمَرةُ وَفِی الصبَاحِ الیَومَ شَتاءُ لاَنَّ السَّماءَ مُحمَرَّةُ بِعَبُوسَة یَأمُرِ آؤون تَعرِفُونَ أَن تُمیَّزوُا وَجهَ السَّماء وَ أَمَّا عَلاَمات الاَزمِنةِ فَلا تَستَطیعُونَ. جِیلُ شِریرُ فَاسِقُ یَلتَمِسُ آیَةٌ وَ لاَ تُعطی لَهُ آیةُ اِلا آیَةُ یُونانِ النَبِی. ثُمَّ تَرکَهُم وَ مَضیَ."
یعنی فریسیان و صادوقیان که دو فرقه از علمای بنی اسرائیل بودند نزد حضرت عیسی علیه السّلام آمدند و بر سبیل امتحان از آن حضرت خواهش نمودند که معجزه آسمانی برای ایشان ظاهر فرماید. جواب فرمود: چون شام شود گوئید هوا خوش خواهد بود زیرا که آسمان سرخ است و در صباح گویند که امروز هوا ناخوش خواهد بود زیرا که آسمان شدیدة الحمرة و تیره و گرفته است. ای مزوّران روی فلک را تمیز می توانید داد و علامات این عصر را نمی توانید تمیز داد. طبقهٔ شریر فاسق خواهش معجزه می نمایند و سوای معجزهٔ یونس نبی هیچ معجزه ای به وی داده نخواهد شد. پس آنها را بگذاشت و بگذشت.
حال قدری در این بیانات تفکّر نمائید وببینید که اگر این تشکیکات و فروض وهمیّه جناب شیخ قابل اعتنا باشد و عندالله این اعتذارات بارده مقبول افتد به چند درجه این ایرادت بر کتاب انجیل از ایقان و قرآن واردتر باشد. چه لابد جناب شیخ در مقابل آن حضرت می گفتند که بلی، علامات زمان و محقّق و معلوم است ولکن فرض کنیم در همین زمان دیگری نیز در هند و یا در افریقیا به همین ادّعا قیام نمود و عین همین مطالب شما را در میان نهاد و هرکس از او معجزه ای طلبید او را فاسق و شریر خواند و فقط به صرف زمان و علامات او را محّول نمود. در این صورت ما بیچارگان ما مسکینان ما فقیران به درگاه کدام بشتابیم با کدام استطاعت سفر کنیم صادق کیست کاذب کدام است (الی آخر بیاناته المضحکة و تشکیکاته المدهشة).
ولکن عاقل بصیر می داند که این بیانات مبارکه و براهین نورانیّه حضرت عیسی علیه اطیّب التحیّة و الثّناء اکمل بیانات و اتقن براهین است زیرا که مبنی است بر امتیاز حقّ از باطل مانند امتیاز آفتاب از ظلّ. چه هرگز آن نورانیت و مهابت وبقا و نفوذ و غلبه و قدرت که در حقّ و آثار او است در باطل نباشد و شجرهٔ طیّبه به شجره خبیثه مشتبه نشود.
مثلاً تیودای سوری و یهودای جلیلی نیز در قرن ظهور حضرت عیسی مدّعی مقام اعلی شدند ولکن به حکم آیهٔ کریمهٔ "وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ (٢٦)."[142] در اندک وقت به قلیل مصادمه ای زائل و زاهق گشتند، نه کسی متعرّض اصحاب و احباب ایشان شد و نه کتابی و آدابی از آنها باقی ماند و نه احدی کتاب در ردّ ایشان نوشت.

[142]. سورهٔ ابراهیم (۴)

بلکه ندای ایشان چندان ضیعف و وجودشان قلیل الاهمیّه بود که اگر بالتّبع ذکرشان در کتاب عهد جدید مذکور نمی شد احدی نام ایشان را نمی دانست و بالعکس امر مبارک حضرت عیسی علیه السّلام که کلمهٔ طیّبه الهیّه بود به ظلم و قتل و تشبث اتباع و تفرّق در بلاد زوال نیافت و به کتب ردیّهٔ یهود و وثنیّه رومانیّه ضعیف نگشت، بل هر قدر ظلم یهود و رومانیان شدیدتر شد و کتب ایراد و انتقاد بر ضدّ امر مبارک زیاده تألیف و تصنیف یافت نفوذ کلمهٔ الهیّه شدیدتر گشت تا آنکه عالم را فروگرفت و حقّ ثابت و باطل و زائل شد.
و هم چنین در زمان ظهور حضرت رسول علیه السّلام مسیلمهٔ کذّاب و سجاح تمیمیّهٔ و اسود عنسی و غیرهم نیز داعیهٔ شارعیّت بر پا نمودند ولکن به مرور و هبوب اندک عاصفه قدرتی زوال یافتند. و هکذا در این ظهور اعظم و طلوع افخم برخی از بی خردان که تشریع شرایع را از نتایج عقول بشریّه می دانستند نه از مواهب الهیّه، به خیال محال احداث امری افتادند و بعضی از ایشان از اهل علم و فضل بودند ولکن بدون مزاحمت دولت و یا معارضهٔ اصحاب علم فقاهت مفقود و زائل گشت.
و اگرنفسی بصیر در افکار فاسدهٔ ارغون خان مغول و سعدالدوله یهودی در ایران و علاء الدیّن خلجی در هندوستان و فلاسفهٔ ثورت سنهٔ ۱۷۹۳ در پاریس و فرنگستان نظر نماید که هریک از این ملوک و امرا و فلاسفه و علما با کمال قدرت ومکنت و بدون هیچگونه مانع و مزاحم قصد تشریع شریعتی و ایجاد دیانتی نمودند و به صرف قدرت الهیّه خائب خاسر گشتند، بر تفریق حقّ از باطل بصارت تواند یافت و بر تمیز فیما بین کلمهٔ طیّبه و کلمهٔ خبیثه قادر تواند گشت.
این الثری من الثریّا و این الضلالة من الهدی هل تشتبه الظلمة بالنّور و الغدیر بالبحر المسجور الأعلی الاعمی و فاقد البصیرة و الحجی لا وربّی الابهی انّ فی ذلک لایات لاولی النهی.

و ایضاً جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته اند

"شبههٔ دیگر اینکه در ترجمه و تفسیر قول یکی از مظاهر قدسیّه به زبانی که تکلّم و افاده فرموده اند عقلاً و لغة شروطی چند معتبر است.
اولاً اینکه باید ازقانون آن لسان تجاوز نکرد.
ثانیاً جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاهری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه ها اخذ و ارادهٔ معانی متناسبه را قرینهٔ مقالیّه

و یا حالیّه بوده باشد بدون قرینه استعمال یک کلمه در غیر ما وضع له روا نیست.
ثالثاً در وقت ارادهٔ معانی دیگر باید شاهد آن معنی را از خود قول و لغت قائل آورد نه از قول وزبان دیگر.
رابعاً آن تفسیر و تأویل لا محاله با قول یکی از مفسّران باید مطابق آید نه اینکه به جمیع مفسّران مخالف افتد. مثلاً هر گاه یکی از انبیای سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزاران سال شخصی ظهور کرده ادّعا کند که معنی این خبر را والفاظ این عباره در هیچیک از علمای تفسیر و یا نصاری نفهمیده اند، معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسّران و مترجمان کلاً به خطا رفته اند و رایحه ای از معنی مراد استشمام نکرده اند البتّه این قسم ادّعا عند العقلا خیلی بزرگ و بلکه مسلّم مقبول نخواهد شد. و به فرض تسلیم بر مدّعی لازم است که شاهد مدّعای خود را از کلام و زبان آن نبی بیاورد نه اینکه از قول و لغت دیگران.
بناء علیه تعجّب دارم از تفسیر و توجیه صاحب ایقان آیاتی را که حضرت مسیح اخبار از علامت رجعت خود فرموده اند. این اخبار روزی بود که آن حضرت ذکر مفارقت خود را به تلامیذ خویش اشاره فرمودند.اصحاب آن حضرت استدعا و سؤال کردند که علامت رجعت چیست و چه وقت این رجعت ظهور خواهد کرد. آن حضرت فرمود: "بعد از تنگی ایّام که همهٔ مردم را احاطه می نماید شمس تاریک گردد و قمر از اعطاء نور باز ماند و ستاره های سماء ساقط شود و ارکان ارض تزلزل یابد. در این وقت ظاهر می گردد نشانهای پسر انسان در آسمان و در آن وقت جمیع قبیله ها که در ارض ساکنند نوحه می نمایند و می بینند که پسر انسان می آید از آسمان در حالتی که سوار برابر است." آیه این است که می بینید و هی کما تری تدلّ علی الرجعة الخاصّة للمسیح بقرینة الحالیّة و المقالیّة لا علی الرجعة العامّة لسایر المظاهر.
مع هذا صاحب کتاب ایقان جیمع کلمات مستعمله را به طوری تفسیر و معنی کرده است که آن معانی از ذهن قائل هم خطور نکرده است. و احدی از مفسّران انجیل شریف از زمان ظهورش تا به حال قریب به دوهزار سال است چنان معانی وتأویلات را اراده نفرموده اند. و گویا به عقیدهٔ صاحب ایقان کلاً مراد آن حضرت را نفهمیده اند و در ضلالت و گمراهی مانده اند. امّا عوض اینکه ثبوت و شاهد ادّعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی ویا زبانی که متکّلم به آن بود بیاورد متمسّک می شود به کلام یکی از اولیای دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشان را نشنیده اند و بلکه اصل و فرع این دین را کذب وباطل می شمارند.
مثلاً صاحب ایقان می گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است به دلیل اینکه در دعای ندبه "أَینَ

الشُموسُ الطّالِعةُ وَ أَينَ الاَقمارُ الزَاهِرَةُ" فرموده اند. گیرم به این گونه استدلال فرقهٔ شیعه را که به صاحب این کلام شریف قابل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد، آیا اهل سنّت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد. ولا سیما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیّت دین اسلام قائل نیستند چه طوری دعای ندبه به ایشان تأثیر می کند. با وجود آنکه هر مؤسّس و مقّننی که به ادعّای عام بیاید چون که خود را مظهر اظهر وجود مطلق و ذات بحت می داند باید خطابات و اثبات حقیّت خود هم عام وتام باشد و روی کلامش بر کلّ من حیث الکلّ شامل آید، نه اینکه از ملل مسکونهٔ ارض و از فِرق متعددّهٔ یک فرقهٔ قلیله را مورد خطابات نموده بنا به تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و به جای یا ایّها النّاس یا ایّها العرب و یا ایّها الفرس گفته به احادیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و حتّی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال برود" (انتهی کلام الشیخ)

جواب

چون این مبحث از اهّم مباحث دینیّه است لذا تسهیلاً للفهم مطالبی چند بر سبیل مقدّمه معروض می داریم و بعد فقره به فقره جواب ایرادات وشبهات جناب شیخ را می نگاریم.

مطلب اوّل

اینکه در جمیع کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل وقرآن تصریحاتی هست و نصوصی موجود است که دالّ است بر اینکه هر نفسی بر فهم کلمات الهیّه قادر نتواند شود وهر قلبی به ادراک معانی مودعه در آیات کتاب فائز نخواهد گشت وبه عبارت اصرح معانی مقصودهٔ اصلیّهٔ کتاب الهی چندان سهل المأخذ نیست که هر کسی بفهمد و به ادراک آن فائز آید.
مثلاً در اصحاح ششم کتاب اشعیای نبی می فرماید که خداوند فرمود: "اِذهَب و قُل لِهَذَا الشَعبِ اسمَعُوا سَمعاً و لاَ تَفهَمُوا و ابصُرُوا اِبصَاراً و لاَتَعرفُوا. غَلظّ قَلبَ هَذَا الشَعبِ و ثقَل أُذُنیهِ و اطمِس عَینینَهِ لِئَلاٌّ یَبصُرُ بِعَینَهِ و یَسمَعَ بِأُذُنیهِ و یَفهَمَ بِقَلبِهِ وَ یَرجِعَ فَیُشفَی فَقُلتُ اِلیَ مَتَی أَیُّها السَیّدُ. فَقَالَ اِلَی ان تَصیرَ المُدُنُ خَربة بِلاَ سَاکِن و البیوتَ بِلاَ اِنسَان وَ تَخرَب الأَرضُ و تُقفِرَ و یُبعِدَ الرَبُّ الانسَانَ و یَکثُر الخَرَابُ فِی وَسَط الأَرضِ." یعنی خداوند فرمود: برو و به این قوم بنی اسرائیل بگو که گوش می دهید امّا نفهمید و ببینید

به چشم خود امّا ادراک منمائید دلهای این قوم را به غلظت و سختی گذار و گوش های ایشان را ثقیل و گران نما و ابصار ایشان را کور و مطموس فرما تا نبینند و نشنوند ونفهمند مبادا رجوع نمایند و شفا یابند. گفتم ای خداوند تا به کی و تا به چند. فرمود تا وقتی که شهرها غیر مسکون و خانها بدون انسان و اراضی مقدّسه خراب و ویران ماند و خداوند آدمیان را دور نماید ودر میان زمین اراضی متروکه بسیار گردد (انتهی).

و این آیات در وقتی نزول یافت که بنی اسرائیل در اراضی مقدّسه به عزّت ساکن بودند و مانند مسلمین در این ایّام نعمت ملک و استقلال را برای خود ابدی وبلا زوال می دانستند و نصائح ناصحین و انذارات منذرین را تلخ و لغو وبلا ثمر می شمردند حتیّ قضی الله علیهم و الحقهم بالهالکین و جعلهم عبرة و ذکری للأخرین.

و کذلک در اصحاح دوازدهم کتاب دانیال نبی می فرماید: "و اَمَّا أَنتَ یَا دَانِیَالُ فَاخفِ الکَلاَمَ و اختِم السفرَ اِلَی وَقتِ النِهَایَةِ." یعنی ای دانیال کلام الهی را مخفی دار و سفر مقّدس را مختوم نما تا روز انجام و نهایت. و این نکته واضح است که از صدور این امر مبرم به دانیال نبی مقصود این نبود که الفاظ و صور آیات کتاب را مخفی دارد، بل مقصود این بود که معانی اصلیّه و مقصود حقیقی الهی مخفی و مختوم گردد که تا یوم آخر احدی از آن قوم بر فهم معانی حقیقیهٔ کتاب فائز نگردد.

چنانکه باز در همین اصحاح می فرماید: "فَقَالَ اِذهَب یَا دَانیالُ لاَنَّ الکلِمَاتِ مَخفیَّةٌ و مَختُومَةٌ اِلَی وَقتِ النَهایَةِ کَثیروُنَ یَتَطَهَّروُنَ و یُبیَّضُونَ و یُمَحَّصُونَ أَمَّا الاشرارُ فَیَفعَلُونَ شَراً و لا یَفهَمُ أَحَدُ الاَشرَار لَکنَّ الفَاهُمونَ یَفهَمُونَ." یعنی فرمود: ای دانیال راه خود پیش گیر زیرا که کلمات تا به آخرالزّمان مخفی و مختوم است بسیاری از تمحیص و امتحان پاک و مطّهر خواند گشت و شریران به جهت اعمال شریرانه احدی از ایشان به فهم کلمات فائز نخواهد شد ولکن دانشمندان فهم خواهند نمود (انتهی).

در سنهٔ ۱۳۰۶ هجریّه که نگارندهٔ اوراق در مدینهٔ کاشان عبور نمود بر حسب میل بعض مشایخ و افاضل بنی اسرائیل مجلس بحث و تحقیقی انعقاد یافت و محفل مذکور به وجود جمعی از اکابر مسلمین ویهود مزّین بود از جمله علمای قوم سه نفر که اشهر علمای بنی اسرائیل بودند حضور داشتند و در طیّ بحث و مناظرت الفاظ شمس و قمر و مصالحت ذئب و غنم و احیاء اموات و سائر بشارات را بر ظاهر حمل می نمودند ودر عدم صدق این بشارات بر ظهور حضرت عیسی علیه السّلام وظهورات بعد اصرار بلیغ می کردند.

نگارنده روی به مردخای که شیخ قوم و اعلم آن شعب بود نمود و اظهار داشت که آیا این عبارات را که در یوم ظهور موعود شمس و قمر تاریک گردند و اموات زنده شوند و گرگ و برّه در یک موضع چرا نمایند شما تنها حمل بر معانی ظاهره می نمائید

یا جمیع بنی اسرائیل از عالِم و عامی و آسیاوی و اروپی چنین می فهمند. گفت جمیع بلا اختلاف بر معانی ظاهره حمل می نمایند و لذا تحقّق آن را در ظهور یشوع و محّمد نفی و انکار می کنند. گفتم یا شیخ در صورتی که دو پیغمبر بزرگ از جانب خداوند یکی مأمور به ختم قلوب وسمع و ابصار شما گردد و دیگری مأمور به ختم و اخفاء معانی کتاب و کلمات شود چگونه عاقل را بر این فهم اعتماد ماند و به کدام دلیل این تفسیرات شما مقبول ارباب بصیرت و رشاد آید. وی در جواب فروماند و کیفیّت این مناظرت که زیادهٔ از سه ساعت با رعایت شرایط ادب و محبّت امتداد یافت در مدینهٔ مزبوره شهرت گرفت و نزد ارباب فضل و نباهت از اهالی کاشان موقع قبول و استحسان پذیرفت.

و در انجیل مقدّس نیز از این قبیل تصریحات بسیار است که حضرت عیسی علیه السّلام غالباً مطالب را در پردهٔ رمز وستر بیان می فرمود. چنانکه در اصحاح ۱۳ متّی فرموده است: "هَذَا کُلُّهُ کَلَّمَ بِهِ یَسوُع المَسِیحُ بِاَمثَال و بِدُونِ مَثَل لَم یَکُن یُکَلّمُهُم لِکَی یَتمَّ مَا قِیلَ بِالنّبِیُ القائِل سَأَفتَحُ بِالأَمثَالِ فمی و أَنطِقُ بِمَکتُومات مُنذُ تَأسِیسِ العَالَم." یعنی عیسی همهٔ این مطالب را در امثال می فرمود و بدون مثال هیچ به ایشان تکلّم نمی نمود تا کامل گردد آنچه به وساطت پیغمبر گفته شده بود که می گفت لب خود را مثالها خواهیم گشود و به اسراری که از آغاز بنای عالم مخفی بوده است تکلّم خواهم نمود (انتهی).

و این عبارت به صراحت غموض معانی و مقاصد اصلیّه عبارات نبویّه را می فهماند و بر اینکه مقصود غیر ظواهر است شهادت می دهد. حتّی بعض بیانات مبارکهٔ حضرت عیسی علیه السّلام را تلامیذ آن حضرت که نقبای امّت و هداة ملّت بودند و در قرآن شریف از ایشان به مرسلین و انصارالله تعبیر شده امّت نیز ادراک نمی نمودند و از آن حضرت مستدعی بیان و تفسیر می شدند.

و اصرح از کلّ، نصّ صریح شمعون الصفاء ملقّب به پطرس رسول است که در مکتوب عام ثانی خود فرموده است: "و عِندَنَا الکَلِمَةُ النَبوِیَّةُ و هَی أثبَتُ الَتِی تَفعَلُونَ حَسَناً اِن اِنتَبَهتُم اِلَیهَا کَمَا اِلَی سِرَاج مُنیر فِی موَضِع مُظلِم اِلَی أَن یَنفَجِر النَهَارُ و یَطلُعَ کَوکَبُ الصُبح فِی قُلُوبِکُم، عَالِمِینَ هَذَا أَوَّلاً أَنَّ کُلَّ نُبُوَّةِ الِکتَابِ لَیسَت مِن تَفسِیرِ خَاص. لأَنَّهُ لَم تَأتِ نُبُوةُ قَطُّ بِمَشِیَةِ اِنسَانِ بَل تَکَلّمَ أُنَاسُ اللهِ القِدّیسُونَ مَسُوقِینَ مِن الرُّوحِ القُدسِ." یعنی و نزد ما کلمه نبویّه در غایت ثبوت هست وشما نیکو می نمائید که به او اعتنا می کنید اگر به آن متنبّه گردید که چون چراغ در ظلمت می درخشد تا هنگامی که روشنی فجر بدمد و ستارهٔ صبح در قلوب شما طالع گردد. و این را نخست بدانید که هر نبوّت و خبر کتابی را شرح مخصوصی نیست. زیرا که خبرهای پیشین هرگز به ارادهٔ مردم نشد بلکه مردان خدا به قوّت روح القدس متحرک گشتند و سخن گفتند (انتهی).

و این عبارت که می فرماید بشارات کتابی را شرح مخصوصی نیست و اینکه هرگز اخبار سابق و نبوّت های کتاب بر وفق میل و ارادهٔ خلق ظاهر نشد صریح است بر اینکه هر اینکه هر نفسی بر فهم مقاصد انبیاء علیهم السّلام قدرت نیابد و نبوّت های کتاب محمول بر ظواهری که جهّال گمان می کنند نباشد. و درقرآن مجید اصرح از کلّ است که می فرماید: "... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّـهُ...(۷)".[143] و نیز می فرماید: "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...(۳۹)".[144] یعنی بل تکذیب کردند و افترا دانستند قرآن مجید را به سبب آنکه معانی مقصودهٔ آن را ندانستند و بر مقاصد اصلیّه آن احاطه ننمودند و حال آنکه هنوز تأویل آن را برای ایشان نیامده است. و این آیهٔ مبارکه صریح است بر اینکه قرآن شریف را معانی ومقاصد اصلیّهٔ حقیقیّهٔ است غیر از ظواهر که هنوز بیان آن نازل نشده است و معانی اصلیّه آن ظاهر نگشته.

مطلب ثانی

اینکه تأویل راجع به جزء مخصوصی از کتب مقدّسه است زیرا که صحف سماویّه و کتب مقدّسه الهیّه مشتمل بر سه قسم از مطالب است.

قسمی در احکام و شرائع و سنن و آداب و فرائض. و این قسم از کتاب خواه تورات و یا انجیل و یا قرآن بالاتّفاق آیات وارده در آن محمول بر ظاهر باشد و ابداً مأوّل نگردد و الاّ منتهی به اختلال دیانت الهیّه وتزلزل شریعت مقدُّسه گردد و امر قضا و عبادات که نظم دنیا و آخرت منوط به اوست فاسد و مختل شود.

و قسمی دیگر در ذکر حوادث و وقائع ماضیه و قصص انبیاء و رسل درامم خالیه که من باب انذار و نصح در کتاب الهی وارد شده است. و این قسم نیز غالباً محمول بر ظاهر است تا فائدهٔ نصح و انذار از آن مستفاد گردد و موجب انتباه ارباب بصارت و استعداد شود.

قسم ثالث در ذکر حوادث آتیه از قبیل بشارت به ظهور بعد و ورود قیامت و حشر و نشر و موت و حیات و ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب و انفطار سماء و تبدیل ارض و امثالها. و بالاتّفاق آیات مأوله که محتاج به نزول تأویل است این قسم از آیات کتاب

---

[143]. سورهٔ آل عمران (۳)

[144]. سورهٔ یونس (۰)

است. زیرا نظر به مراتب افتتان و تمحیص که به اتّفاق جمیع ادیان از سنن حتمیّه الهیّه است حقّ جلّ جلاله به همین عبارات خبیث را از طیّب جدا می فرماید و فهیم را از غبی و مهتدی را از غوی ممتاز می نماید.
چنانکه یهود را به بشارت وارده در تورات در ظهور حضرت عیسی علیه السّلام امتحان فرموده و خبیث را از طیّب و موحّد را از مشرک ممتاز نمود. و در حقّ قرآن مجید نیز فرموده است: "..يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (٢٦)."[145] وقبل از ظهور حضرت خاتم الانبیاء حکمای عصر و رواقیّین مصر و کذلک فلاسفهٔ یونان رومیّه و سوریّه بسعهٔ علم و فلسفه و تقدّم و تمدّن معروف بودند و همچنین علمای هند و فلاسفهٔ برهمیّه. و هریک از این طبقات به سبب اذعان به تناسخ ارواح در عقائد دینیّه و انحلال و فنای صرف در معتقدات مادیّه بشارات وارده درکتاب از قبیل قیامت و حشر ونشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها را انکار می نمودند و تجویز وقوع این حوادث را از قبیل اوهام و اکاذیب احلام می شمردند و از دائره امکان و تجویز عقل خارج می دانستند و این عقائد فاسده در میان عرب وثنیّه به سبب قرب جوار با مصر و یونان و تجارت با هند از طریق بحر احمر انتشار یافت و در اذهان سکّان جزیرة العرب ثابت و راسخ گشت.
پس چون فجر هدایت از افق بطحاء طالع شد و حقائق وارده در کتب مقدّسه از قبیل قیامت و حشر ونشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و تزلزل ارض در قرآن شریف نیز نازل گشت، رؤسای عرب که مانند نوهوسان این زمان فریفتهٔ تمدّن و معارف یونان و رومان و هندوستان بودند بر این عقائد تمسخر و استهزا نمودند و وقوع آن را خارج از امکان و تحقّق دانستند و تجویز آن را العیاذ بالله از قبیل تهویل و تضلیل می شمردند. لذا آیهٔ مبارکهٔ "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ....(٣٩)"[146] نزول یافت و اهل درایت و بصارت را بر این نکته که مقاصد حقیقیهٔ بشارات الهیّه غیر از ظواهر لفظیّه است که جهّال گمان نموده اند مطّلع و اگاه فرمود.

[145]. سورهٔ بقره (٢)

[146]. سورهٔ یونس (٠)

مطلب ثالث

اینکه این آیات عظیمه که مکرراً ذکر شد از قبیل ظلمت شمس و قمر و انفطار سماء و تزلزل ارض و تجدید سماء و تبدیل ارض و سقوط کواکب و غیرها در کتب مقدسهٔ تورات و انجیل وقرآن به یک نهج ویک عبارت و یک وضع نازل شده است.
مثلاً چنانکه در قرآن مجید از این آیات عظیمه در سورهٔ انفطار به عبارت "إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ (١) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ (٢)" تعبیر شده و در سورهٔ تکویر "إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ(١) وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ (٢)" و در سورهٔ انشقاق "إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (١) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (٢) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (٣)" و در سوره زلزله "إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (١)" و در موضع دیگر ".... إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (١)"[147] و در مقام دیگر از تبدیل ارض وسماء به عبارت "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّـهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (٤٨)"[148] و از ظهور غمام به عبارت "....يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (١٠)"[149] و از نزول ربّ در ظلل غمام به عبارت "هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّـهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ....(٢١٠)"[150] الی کثیر من امثالها ممّا هو معلوم اهل العلم.
کذلک در انجیل مقدّس در اصحاح ٢۴ انجیل متّی چنانکه سابقاً مذکور شد اخبار از ظلمت شمس وقمر وتیرگی نجوم و انفطار سماء و نزول ربّ در ظلل غمام وارد شده است و دررسالهٔ ثانیهٔ پطرس رسول در اصحاح ثالث از انعدام سماوات و ظهور سماء جدید و ارض جدید و انحلال عناصر و در اصحاح ٢١ مکاشفات یوحنّا نیز از طَی سماء و تبدیل ارض به سماء و ارض جدید اخبار فرموده است.
و همچنین در کتب عهد قدیم یعنی تورات مقدّس و رسائل انبیای بنی اسرائیل در غایت مطابقت از این آیات عظیمه اخبار وارد شده است مثلاً در آیهٔ ١٧ از اصحاح ۶۵ سفر اشعیای نبی در اخبار از تجدید سماء و ارض و خلق اورشلیم جدید و انقضای آلام بنی اسرائیل می فرماید: "لانّی هَا أَنَا خَالِقُ سَمَوات جَدیدَةَ و أَرضاً جَدِیدَةً فَلاَ تُذکَرُ الاولَی و لاَ تَخطُرُ عَلَی بَال. بَل اِفرَحُوا و

. سور ۀ حج (٢٢)

[148]. سورۀ ابراهیم (۴)

[149]. سور ۀ دخان (۴۴)

[150]. سورۀ بقره (٢)

ابتَهِجُوا اِلَی الأبد فِیمَا أنَا خَالِقٌ لانّی هَا أنَا ذا خَالِقُ أَورشَلِیمَ بَحجَةٌ وشَعبَهَا فَرَحاً فَابتَهِجُ بِأُورشَلِیمَ و أَفرَحُ بِشعَبِی و لاَ یُسمَعُ فِیهَا بَعدُ صَوتُ بُکَاء و لاَ صَوتُ صُرَاخ."
و هم چنین در آیهٔ ۲۲ از اصحاح ۶۶ همین کتاب می فرماید: "لأَنّهُ کَمَا اِنَّ السَّمَواتِ الجَدِیدَة و الأرضِ الجَدِیدَةِ الَّتِی أَنَا صَائِعُ تَثبُتُ أَمَامِی یَقُولُ الرَّبُّ هَکَذَا یَثبُتُ نَسلُکُم و اسمُکُم" (انتهی).
و کذلک در سفر صفنیای نبی فرموده است: "قَرِیبُ یَومُ الرَّبّ العَظِیمِ قَرِیبُ وسَرِیعُ جِداً صَوتُ یَومِ الرَّبّ یَصرُخُ حِینَئذ الجَبَّارُ مُرَاً. ذَلِک الیَومُ یَومُ سَخَط یَومُ ضیق وشِدَّة یَومُ خَرَاب و دِمَار یَومُ ظَلاَّم و قَتَام یَومُ سَحَاب و ضَبَاب." یعنی نزدیک است ربّ عظیم قریب وشتابنده است ندای یوم الرّبّ در آن هنگام پرودگار جبّار به تلخی ندا خواهد فرمود آن روز روز سخط است روز تنگی و سختی است روز خراب و دمار است روز تاریکی وظلام است روز ابر و مه و غبار است.
و کذلک در اصحاح ثانی از سفر یوئیل وارد شده است: "قُدّامُهُ تَرتَعِدُ الأَرضُ و تَرجُفُ السَّمَاءُ و أَلّشَمسُ و القَمَرُ یَظلُمَانِ و النُجُومُ تَحجُزُ لَمَعَانُها." یعنی پیش روی پرودگار در یوم موعود زمین می لرزد و آسمان مضطرب می شود و شمس و قمر تاریک می گردند و نجوم از اعطاء نور باز می مانند.
و نیز درهمین اصحاح فرموده است: "تَتَحَوَّلُ الشَمسُ اِلَی ظُلمَة و القَمَرُ اِلَی دَم." و در اصحاح ثالث این سفر فرموده است: "أَلشَمسُ و القَمَرُ تَظلُمَانِ و النُجُومُ تَحجُزُ لَمَعَانَهَا." و در اصحاح ثانی این سفر فرموده است: "أُنفُخُوا الصُورَ فِی صِیهُونَ صَوُتُوا فِی جَبَلِ قُدسِی لِیَرتَعِدَ جَمِیعُ سُکانِ الأَرضِ لأَن یَومَ الرَبّ قَادِمُ قَرِیبُ یَومُ ظَلام و قَتَام یَومُ غَیم و ضَبَاب." یعنی بدمید صور را در صیهون ندا کنید در جبل قدس من زیرا که یوم پروردگار آینده و نزدیک است روز تیرگی و تاریکی است روز ابر و مه و غبار است. و مقصود از جبل قدس در این آیه جبل مقدّس کرمل است که حیفا و یافا و اورشلیم و مدینهٔ منوّره عکاّ در حول آن واقع است.
و در اصحاح ثانی از سفر حجی فرموده است: "لانُّه هَکَذَا قَالَ رَبُّ الجُنُود هِی مَرّةٌ بَعدَ قَلِیل فأَزلزِلُ السَمَواتِ و الأَرضَ و البحرَ وَالیابسةَ و أَزَلزِلُ کُلَّ الأُمَمِ و یَأتِی مَشتَهَی کُلّ الأُمَمِ فأَملاَ هَذَا البَیتَ مَجداً." یعنی زیرا که ربّ الجنود چنین می فرماید که هنوز وقت قلیلی است که من آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل می فرمایم و جمیع امم را مضطرب می نمایم و مرغوب و مطلوب تمامی امم خواهد آمد پس این خانه را پر از مجد و بزرگواری خواهم نمود (انتهی).
و از این جمله که ذکر شد انسان بصیر که بر مندرجات کتب سماویّه خبیر باشد ادراک می نماید که مقصود از این آیات عظیمه

که حقّ جلّ جلاله در جیمع کتب اخبار فرموده است اخبار از حقیقت واحده است که به تغییر لغات متغیّر نمی گردد و به تبدیل ادیان متبدّل نمی شود و به طول زمان حقّ جلّ جلاله وفای به این وعود را فراموش نمی فرماید. خاصّة اگر نفسی به این نکته ملتفت شود که قرآن شریف بیان صحف اولی است و حاوی حقائق تورات و انجیل و کتب سائر انبیاء کما قال تبارک و تعالی: "وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (١٣٣)"[151] و قال فی سورة الشعراء : "وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٩٢) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (١٩٣) عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (١٩٤) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ (١٩٥) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (١٩٦)." و این معلوم است که اینکه فرموده است قرآن بیان صحف اولی است و یا مندرج درکتب انبیاء مقصود مناسک و احکام و عبادات اسلامیّه نیست. زیرا که این مناسک و احکام با این هیئات وخصوصیّات و مشخصات ابداً در شرائع سابقه نبوده ودر کتب سلف دکر نشده و کذلک مقصود حوادث تاریخیّه نیست، زیرا که اطّلاع بر تواریخ سلف از آیات نبویّه و معارف و علوم لدنیّه و احاطه قوّة قدسیّه محسوب نتواند شد چه هر قدر شخص امّی باشد می تواند حوادث ماضیه را از غیر مسموع دارد و در کلام خود مندرج نماید. بل مقصود بیان ورود یوم الله و موقع و محلّ ظهور و کشف از آجال امم و انقراض ملل و رموز حشر و نشر و قیامت و رجعت و ظلمت شمس وقمر و سقوط نجوم و کواکب و تجدید ارض و فلک و غیرها است که از حوادث آتیه است و از آیات صدق دعوت نبویّه که نه تنها امّی عامی از معرفت آن محروم و عاجز است بل علمای اعلام و فلاسفهٔ عظام از بیان آن قبل الوقوع عاجزند و از فهم آن و درج آن در کتب خود قبل از بلوغ اجل و ورود موعود ومحروم و قاصر. چنانکه پس از این آیات مذکوره در سورهٔ شعراء فرموده است: "أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (١٩٧)." یعنی آیا برای کفّار قریش این آیتی و نشانه نیست که علمای بنی اسرائیل می دانند که درقرآن شریف حقائق و معارفی نازل شده است که در تورات مقدّس نیز سابقاً نازل و وارد گشته چه علم به این حقائق مکنومه و معارف مکنونه خاصّه برای امّی غیر متعلّمی ممکن نیست جز آنکه نازل از حضرت احدیّت باشد و مشرق از شمس حقیقت. و خلاصة القول اگر نفسی بصیرت او منوّر باشد و به انوار تنزیل می بیند که جمیع آنچه در قرآن شریف نازل شده است از اخبار از حقائق آتیه عیناً و بلا تفاوت در انجیل و در تورات نیز نازل شده ولکن لا یعلمه الاّ اولوالالباب و من عنده علم الکتاب.

[151]. سورهٔ طه (٢٠)

مطلب رابع

آنکه در جمیع کتب سماویّهٔ تورات و انجیل و قرآن بل و احادیث اهل بیت طهارت صریحاً وارد شده است که معانی اصلیّه این آیات در یوم الله و یوم الرّب ظاهر می شود و به عبارت اصرح معانی مقصودهٔ آن را قائم موعود ظاهر می فرماید و تأویل کتاب در آن یوم مشهود و مکشوف می گردد. و قبل از ظهور موعود معانی اصلیّه مقصودهٔ نزد انبیاء و ائمهٔ هدی مکنون و مکتوم و کتاب الهی به ختم و اخفای مظاهر امرالله مخزون و مختوم بوده و آنچه علمای ملل به افهام و اجتهادات خود نوشته اند اوهام مضلّه است و در حقیقت تحریف کلمات الهیّه.

و در یوم ظهور نیز هر نفسی از رحیق مختوم بهره نخواهد یافت و بر فهم معارف حضرت قیّوم قادر نخواهد شد بل اخیار و ابرار از آن بهره ور شوند و مکابرین و اشرار از آن کما فی السابق بی نصیب و محروم گردند. "لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (٧٩)".[152]

مثلاً ملاحظه فرما در این آیهٔ کریمه که در سورهٔ قیامت فرموده است: "فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (١٨) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (١٩)". و در این آیهٔ مبارکه حقّ جلّ جلاله بیان قرآن مجید را بر خود مقرّر داشته است وبر اهل فؤاد ظاهر است که بیان الهی جز به نزول وحی ممکن نباشد و این فقره جز در ظهور بعد متحقّق نگردد.

قال شیخ الاشراقیین صاحب الهیاکل قدّس الله روحه فی آخر هذا الکتاب:

"ویجب علی المستبصر ان یعتقد صحة النبوات و ان امثالهم تشیر الی الحقائق کما ورد فی المصحف: "وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (٤٣)."[153] و کما انذر بعض النبوات: "اِنّی أُرِیدُ أَن أَفتَحَ فَمی بَالأَمثالِ." فالتنزیل موکول الی الانبیاء والتأویل والبیان موکول الی المظهر الاعظمی الانوری الاریحی الفارقلیط کما انذر المسیح حیث قال: "اِنّی ذَاهِبُ اِلَی أَبِی و أَبیکُم لِیَبعَثَ لَکُم الفَارَقَلِیطَ الّذِی یُتبِئکُم بِالتَأوِیلَ." و قال: "اِن الفَارَقَلِیطَ الّذِی یُرسلُهُ أَبِی بَاسمِی یُعَلّمُکُم کُلَّ شَیء." و قد اشیر الله فی المصحف: "ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (١٩)" [154] و ثمّ للتراخی و لاشک ان انوار الملکوت نازله لاغاثة الملهوفین و ان شعاع القدس ینبسط

---

[152]. سورهٔ واقعه (۵۶)

[153]. سورهٔ عنکبوت (۲۹)

[154]. سورهٔ قیامه (۷۵)

و ان طریق الحقّ ینفتح کما اخرت الحفظة ذات البریق لیلة هبّت الهوجاء کما قال: "وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ...(۵۷)"[155] (انتهی).
و این بیان متین صریح است که تفسیر حقیقی کلمات نبویّه کلّ در یوم ظهور موعود ظاهر خواهد شد و تنزیل تأویل در انقضای دورهٔ اسلام و قیام روح الله نازل خواهد گشت.
و این نکته مخفی نماند که نهال وجود این عالم فاضل صاحب هیاکل که اکنون او را به شیخ اشراق و سیّد فلاسفه موصوف می دارند و کتب او را انفس کتب اسلامیّه می شمارند در ایّام سلطنت صلاح الدّین ایّوبی ازهیجان زوابع تعصّب اصحاب فقاهت در عین نضرت و طراوت فرو شکست وشعلهٔ نورانیّه فضائل و معارفش از هبوب عواصف جهل ارباب ریاست چنانکه خود به آن اشاره فرموده است در عین شباب فرونشست، تا دریافته آید که همواره اعداء علم فقهای جاهل بوده اند و دشمنان فضل رؤسای باطل. سُنَّةَ اللَّـهِ فِي خَلقِه وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا[156].
واصرح از آیهٔ مذکوره این آیهٔ کریمه است که در سورهٔ یونس فرموده است: "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...(۳۹)." و این آیهٔ مبارکه صریح است بر اینکه سبب تکذیب قرآن این بود که معانی مقصودهٔ آن را ندانستند و به اوهام فاسدهٔ خود بر ظواهر غیر ممکنه حمل نمودند و به انکار و تکذیب مبادرت کردند و حال آنکه هنوز تأویل آن نازل نشده است و معانی اصلیّه مقصوده معلوم نگشته. و این وعده صریح است بر اینکه بیان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهیّه واضح وظاهر خواهد گشت.
و مجلسی در باب رجعت از مجّلد غیبت بحار از زرارة بن اعین روایت می فرماید: "آنّهُ قَالَ سَأَلتُ اَبَا عبدالله عَلَيهِ السَّلامُ عَن هَذِهِ الأُمُورِ العِظَامِ مِنَ الرَجعَة و أَشبَاهِهَا فَقَالَ اِنَّ هَذَا الّذی تَسأَلونَ عَنهُ لَم يَجیء أُوَ أَنُهُ و قَد قَالَ اللهُ عَزَّ و جَلَّ : بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.[157] یعنی از حضرت ابی عبدالله علیه السّلام سؤال نمودم از این امور عظیمهٔ رجعت و امثال آن پس آن حضرت فرمود: این را که شما می پرسید و فهم آن را می طلبید هنوز وقت آن نرسیده است و هر آینه خداوند فرموده است که

---

[155]. سورهٔ اعراف (۷)

[156]. اشاره به سورهٔ احزاب (۳۳)، آیهٔ ۶۲ و سورهٔ فتح (۴۸)، آیهٔ ۲۳

تکذیب کردند قرآن را به سبب اینکه معنای آن را ندانستند و هنوز تأویل آن نازل نشده است.
و این حدیث صریح است بر اینکه تأویل قرآن و ظهور معانی حقیقیّهٔ آن در ظهور قائم معلوم و مفهوم خواهد شد نه قبل از ظهور آن حضرت. اگر چه آیهٔ مبارکه خود در غایت صراحت است و بدون احتیاج به حدیث ظاهر و صریح است در توقّف فهم قرآن به ظهور قائم و رجعت. و اصرح از دو آیهٔ سابقه این آیهٔ کریمه است که در سورهٔ اعراف فرموده است: "وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥٢) هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٥٣)."
و این آیهٔ مبارکه در غایت صراحت است بر اینکه تأویل قرآن در یوم موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهیّه در آن یوم مشهود ظاهر و واضح خواهد گشت.
و در انجیل مقدّس در آیهٔ ۲۷ از اصحاح سادس انجیل یوحنّا وارد است که حضرت عیسی علیه السّلام به قوم فرمود: "اِعمِلُوا لاَ لِلطَّعَامِ البَائِدِ بَل لِلطَّعَامِ البَاقِی الحَیَوةِ الأَبدِیَةِ ألتِی یُعطِیکُمُ ابنُ الانسَانِ لأَنَّ اللهَ الأَبَ قَد خَتَمَهُ." یعنی برای طعام فانی زحمت مکشید و تصدیع مبرید بل برای طعام باقی که حیات ابدیّه و زندگی جاوید است و آن را پسر انسان به شما خواهد داد زیرا که پدر آسمانی آن را مختوم فرموده است.
و این آیهٔ صریح است بر اینکه معارف الهیّه که موجب حیات ابدیّه است به امرالله مختوم است تا وقتی که روح الله الحقّ از آسمان نازل شود و به ارباب استعداد و استحقاق از آن مائدهٔ سماویّه مبذول فرماید و سرّ آیهٔ کریمهٔ "يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ (٢٥) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (٢٦)"[158] ظاهر و هویدا گردد.
و نیز در آیهٔ ۱۲ از اصحاح شانزدهم این انجیل وارد است که فرمود: "اِنّ لِی أُموراً کَثِیرةٌ ایضاً لأَقولَ لَکُمُ وَلَکِن لاَ تَستَطِیعُونَ أَن تَحتَمِلُوا الآن و أَمَّا مَتَی جَاءَ ذَاکَ رُوحُ الحَقّ فَهُو یُرشِدُکُم اِلَی جَمِیعِ الحَقّ." یعنی بسیار چیزها دارم که بگویم ولکن شما امروز متحمّل آن نمی توانید شد امّا روزی که آن روح الحقّ بیاید او شما را به جمیع حقائق ارشاد فرماید. و اگر انسان را دلی نورانی و بصری روشن باشد از این عبارت حضرت عیسی علیه السّلام تواند ادارک نمود که در صورتی که اصحاب آن حضرت که نقبای ارض و انوار ظاهره ونجوم زاهرهٔ عالم بودند قبل از بلوغ وقت و انقضای اجل مسمّی از ادراک حقائق بیانات الهیّه قاصر باشند

[158] . سورهٔ مطففین (۸۳)

فریفتگان به مناصب و مفتونان به زخارف چگونه بر فهم مقاصد الهیّه قادر گردند و بر ادراک حقائق مختومه توانا شوند هیهات هیهات ما للتراب و ربّ الارباب این الذباب من مطار العقاب.
و امّا در کتب عهد عتیق اگر چه این نکته در غایت وضوح است لکن منصف بصیر را عبارات اصحاح دوازدهم کتاب دانیال نبی که سابقاً نقل شد کفایت می نماید. زیرا که در این موضع پس از اخبار از ورود یوم موعود و حوداث و علائم و آثار آن در آیهٔ چهارم فرموده است: "إَمَّا أَنتَ یَا دَانِیالُ فَاخفِ الکَلاَمَ و اختِمِ السِفرَ اِلَی وَقتِ النِهَایَةِ." و در آیهٔ نهم فرموده است: "اِذهَب یَا دَانِیالُ لأَنَّ الکَلِمَاتِ مَخفیَّة و مَختُومَة اِلَی وَقتِ النِهَایَةِ." و این دوآیهٔ صریح است بر اینکه معانی اسفار الهیّه و حقائق بیانات نبویّه تا ورود یوم موعود از جمیع انظار مخفی و مکتوم است و به ختم ربّانی وصون یزدانی مصون و مختوم.
و در یوم ظهور موعود نیز چنانکه صریحاً در این سفر فرموده است ابرار و اخیار به فهم آن فائز خواهند شد و فجّار و اشرار کما فی السابق از فهم و ادراک آن محروم خواهند گشت. زیرا که طعام فجّار از ضریع و زقّوم است و شراب اخیار از رحیق مختوم.
و بالجمله چون بر مطالب مرقومه که به منزله ارکان و اصول و مقدّمات است از برای فهم و ادراک مطالب و نتائج آتیه اطّلاع حاصل فرمودی معروض می دارم که چون افئده و قلوب ارباب استعداد به حسب تأثیر شرائع و ادیان الهیّه بلوغ یافت وقوّه عالم منقضی ظهور اعظم شد و میعاد وفا به وعود الهیّه فرا رسید و جمال اقدس ابهّی عزّ اسمه الاعلی بر امرالله قیام فرمود ومقرّ اقدس به شرحی که در تواریخ ثبت است مدینهٔ دارالسّلام گشت و سپس ارادهٔ الهیّه مقتضی انتقال به صقلاب و از صقلاب به سوریّه شد در طیّ این انتقالات وضمن این حوادث و تغییرات رؤسای ملل غالباً به حضور مبارک مشرّف شدند و از معضلات مسائل و غوامض عقائد دینیّه خود استفسار نمودند و هر یک از رشحات بحر اعظم سرشار و مستفیض گشتند. از جمله در مدّت اقامهٔ در دارالسّلام یکی از اجلّهٔ سادات فارس که علوم و سمو و اصالت و نجابت و طهارت عائلهٔ شریفه اش کالشمس فی رائعة النهار بر اهالی ایران واضح و ثابت است برای مشاهد مشرّفه عزیمت عراق فرمود و در بغداد به توسّط سیّد فاضل عالم الحاج سیّد جواد الطباطبائی الکربلائی به حضور اقدس ابهی مشرّف گشت. و پس از شرفیابی به حضور سؤالاتی چند از علائم ظهور نمود و مستدعی جواب گشت. واگر چه جواب مسائل او که عین شبهات ملل اخری است سابقاً در الواح عربیّه نزول یافته و معانی طلوع شمس از مغرب و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و سلطنت و غلبهٔ موعود و غیرها من الوعود معلوم ومکشوف شده بود معذلک نظر به رجای آن سیّد جلیل کتاب مستطاب ایقان نازل شد و به لسان فارسی فصیح غوامض این مسائل که التیام و

اتّفاق ملل به حلّ آن منوط و مبروط است واضح و مکشوف گشت.
ختم رحیق مختوم به ید قدرت حیّ قیّوم گشوده شد و وجود حوریات مستوره فی قصور الآیات به کشف حجبات اشارات و استعارات بَاسم و متهلّل گشت. اقوی مانع ارتباط و اتّحاد ملل و قبائل زوال یافت و اهم وسائط ائتلاف و اتفّاق امکان پذیرفت. زیرا که ثابت و مدلّل گشت از مطالب مذکورهٔ سابقه که مانع یهود از تصدیق حضرت عیسی علیه السّلام نشد الاّ عدم معرفت همین آیات و کذلک مانع سائر ملل نگشت از تصدیق حضرت رسول الاّ عدم فهم همین علامات.
بل اگر عاقل بصیر به دقّت ملاحظه نماید می بیند که اگر این کتاب مستطاب و سایر الواح مقدّسه نازل نمی شد و معانی معقوله و مقاصد اصلیّه این علامات و بشارات واضح و معلوم نمی گشت هرگز شبهات فلاسفه و طبیعیین بر شرائع و ادیان دفع نمی شد و انتقادات ایشان بر عدم امکان تحقّق این وعود و علامات زوال نمی یافت. چه هرگز نزد فلاسفه و طبیعیّین متصوّر و معقول نیست که این آفتاب ظاهری از مغرب طلوع نماید و یا این شمس و قمر به ظاهر بی نور گردد و کواکب غیر متناهیة العدد که کوچک تر آن از ارض به چندین مرتبه اکبر است بر روی ارض پراکنده و منتثر گردد و با این حال عالم کون منتظم ماند و جنس بشر بقا یابد و عذاب و ثواب خلد تحقّق پذیرد.
چنانکه همین شبهات را در کتب باطلهٔ خود درج نموده و به اقبح عبارات ایراد کرده و در اکثر عواصم اروپا و آسیا مطبوع و منتشر داشته اند. چندانکه الیعاذ بالله وعود الهیّه را از قبیل خرافات دانسته اند و دیانت و اعتقاد به خدا و رسل را غرور و جهالت پنداشته اند و تمسّک به احکام شرائع و ادیان را اقوی مانع تعمیم تمدّن و حضارت انگاشته اند.
و اگر ملاحظهٔ اختصار نبودی برخی از مناظراتی را که فیما بین نگارنده و اکابر طبیعیین و مادیّین اتّفاق افتاده در این مقاله مندرج می داشت تا سبب انکار این قوم از شرائع الهیّه معلوم گردد وسبب انتباه مردمان آگاه، بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدُّسه گردد. "... الْحَمْدُ لِلَّـهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَـٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّـهُ...(۴۳)."[159]

[159]. سورهٔ اعراف (۷)

رجوع به جواب شبهات شیخ

چون بر جمیع مطالب سابقه استحضار حاصل شد اکنون جواب شبهات جناب شیخ را معروض می داریم که چون جمال اقدس ابهی عزّاسمه الاعلی در ایقان شریف علائم ورود قیامت و ظهور قائم وقیام روح الله را از قبیل انفطار سماء و ظلمت شمس و قمر وسقوط نجوم و امثاله بر این معانی معقوله تفسیر فرموده اند که مقصود از لفظ سماء در کلمات نبویّه سماء دیانت امرالله است و از شمس و قمر ونجوم در مقامی قائم به امرالله و اولیای او در ظهور دیانت جدیده و در مقامی دیگر ارکان و احکام و علما و فقهای دیانت سابقه.

یعنی ظهور قائم وقتی باشد که سماء دین سابق منفطر گردد و ارکان آن مضطرب و متزعزع شود و شمس و قمر آن سماء که عبارت از ارکان و احکام سابقه است نور نبخشند و شرائع و آداب آن از اثر باز مانند و نجوم سماء آن دیانت به سبب اعراض از شمس حقیقت یعنی مظهر امر حضرت ربّ العزّت مظلم و تاریک گردند و از سماء عزّت و مجدت ساقط و هابط شوند و خلق عالم از جهت ضیق دینیّه در غایت تنگی و سختی باشند و اهل ظنون و اوهام به سبب تجدّد شرائع و احکام به ولوله و اضطراب آیند و به سبب عدم فهم کلمات الهیّه وشدّت تمسّک به عقائد وهمیّه از قائم موعود و جمال معبود معرض گردند.

چنانکه امّت نصاری در ظهور حضرت خاتم الانبیاء به سبب عدم فهم آیات انجیل از آن حضرت معرض شدند و بشاراتی را که به صراحت منطبق بر ظهور موعود است از آن جمال معبود مصروف داشتند. و آن بشارات این است که در انجیل متّی دراصحاح ۲۴ فرموده است: "وللوَقتِ مِن بَعدِ ضیقِ تِلکَ الأَیَّامِ تُظلِمُ الشَّمسُ و القَمَرُ لاَ یُعطِی ضَونَهُ و الکَواکِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّماءِ و قُواتُ الأَرضِ تَرتَجُ حِینَئِذ تَظهَرُ عَلامَاتُ ابن الانسَانِ فِی السَّمَا و یَنُوحُ کُلُّ قَبَائِلِ الأَرضِ و یَرَونَ ابنَ الانسَانِ آتیاً عَلَی سَحَاب السمَّاءِ مَعَ قُواة و مَجد کَبیر و یُرسِلُ مَلائِکَتَهُ مَعَ صَوتِ السَّافُور العَظیم" (انتهی).

و پس از تطبیق این عبارات بر ظهور مبارک حضرت خاتم الانبیاء و سائر ظهورات مقدّسهٔ مظاهر امرالله به سبب اتّحاد امر و وحدت حقیقت مظاهر آن، فرموده اند که اطلاق این الفاظ بر معانی مقصوده در بیانات ائمهٔ هدی وارد شد. چنانکه در دعای ندبه فرموده اند: "أَینَ الشُموسُ الطَالِعَةُ أَینَ الأَقمَارُ المُنِیرةُ أَینَ النُّجُوُم الزّاهِرَةُ."

و بالجمله چون شرح این مطالب در کتاب ایقان از قلم رحمن در کمال بسط و تفصیل مبرهناً واضحاً در غایت رقّت و الطافت نازل شده جناب شیخ الاسلام نظر به جمودت قریحت و عکوف بر ظواهر عبارت چنانکه عادت اصحاب فتوی و فقاهت است

گمان گرده اند که این تفسیرات منافی آداب علمیّه است مخالف قواعد لغویّه و لهذا به این گونه ایراد کرده اند که،
"اولاً باید از قانون لسان تجاوز نکرد.
ثانیاً جمیع کلمات وارده را باید درمعنی ظاهری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه ها اخذ و ارادهٔ معانی متناسبه را قرینهٔ مقالیّه و یا حالیّه بوده باشد. بدون قرینه استعمال یک کلمه درغیر ما وضع له روا نیست.
ثالثاً در وقت ارادهٔ معانی دیگر باید شاهد آن معنی را از خود قول و لغت قائل آورد نه از قول و زبان دیگر." (انتهی)
و جواب آن این است که بلی، استعمال لفظ درغیر موضوع له حقیقی در کلّ السنه و لغات موجود است و در بیانات جمیع انبیاء و مرسلین و فصحا و بلغا و خطبا و متکلّمین وارد و مشهود. زیرا که باب مجاز و استعاره و تشبیه بابی است واسع از برای فصحای کلّ عالم خطبا و بلغای جمیع امم. و در جمیع السنهٔ سابقه و موجوده اطلاق لفظ سماء به مناسبت رفعت بر هر شیء رفیع استعارةً وارد شده و الفاظ شمس و قمر و نجوم بر شرائع و بر انبیاء و ائمه و علما بل بر ملوک و خلفا اطلاق یافته است.
و اگر جناب شیخ بر این مسائل مطلّع نباشند هم سبب آن انفطار سماء دیانت اسلامیّه است و سقوط و هبوط علما که نجوم این سماء رفیعند از اوج معارف دینیّه و ظاهریّه. و به عبارت اصرح اینکه جناب شیخ گمان کرده اند که تفسیر این کلمات بر این وجه مخصوص خارج از قانون لسان است، سبب بی اطّلاعی ایشان است از کتب مقدسّهٔ سماویّه بل از قواعد علوم ظاهریّه. امّا دلیل بی اطّلاعی جناب شیخ از کتب مقدّسهٔ سماویّه این است که در این کتب در مواضع کثیره لفظ سماء و شمس و قمر و نجوم بر ادیان و شرائع و مظاهر امرالله و ائمه و علما اطلاق شده و در کمال صراحت وارد گشته است.
مثلاً ملاحظه فرما در اصحاح ۲۸ از سفرتورات مثنّی که خداوند تبارک و تعالی پس ازتشریع شریعت مقدّسهٔ بنی اسرائیل را مخاطب داشته و ایشان را در صورت استقامت در دین الهی به نزول برکات کثیره امیدوار فرموده و در صورت مخالفت و تهاون به شریعت الله به نزول لعنات ونکبات هائله انذار نموده است و از جمله در آیهٔ ۲۳ می فرماید: "وتَکُونُ سَمَاءُکَ الَّتِی فَوقَ رأسِکَ نحَاساً و الأَرضُ الَّتِی تَحتَک حَدیداً و یَجعَل الرَّبُ مَطَرَ أَرضِکَ غُبَاراً و تُراباً یَنزِلُ عَلَیکَ مِنَ السَّمَاء حَتّی تَهلِکَ." یعنی آسمانی که فوق رأس تو است از مس خواهد شد و زمین تحت تو از حدید و خداوند بارانی را که از آسمان بر ارض نازل می فرماید غبار و تراب خواهد فرمود تا آنکه هلاک گردی و نابود شوی.
و نفسی که بر مقدار صعوبت دیانت حالیّه یهود و صلابت قلوب و ردائت معارف ایشان مطّلع باشد بر مراتب بلاغت این بیانات

سماویّه و حسن استعارات نبویّه آگاه گردد.
ونیز در اصحاح رابع از کتاب ملاکی نبی در بشارت ورود حضرت موعود چنین فرموده است: "فَهَا هُو ذَا یَأتِی الیَومُ المُتقِدُ کَالتَّنُورِ و کُلُّ المُستَکبِرِینَ و کُلُّ فَاعلی الشَّرِ یَکُونُونَ قَشًّا و یُحرِقُهُمُ الیُومَ الآتی قَالَ رَبُّ الجُنُودِ فَلاَ یُبقِی لَهُم أَصلاً و لاَ فَرعاً. ولَکُم أَیُّها المُتَّقُونَ اِسمِی تَشرِقُ شَمسُ البِّر و الشَّفاء فی أَجنِحَتِهَا فَتَخرُجُونَ و تُنشَأُونَ کَعُجُولِ الصبرَةِ و تَدُوسُونَ الأَشرارَ لِیَکُونُوا رَمَاداً تَحتَ بُطُونِ اَقدَامِکُم یَومَ أَفعَلُ هَذَا قَالَ رَبُّ الجُنُودِ اذکُرُوا شَرِیعَةَ مُوسَی عَبدِی الَّتِی أَمَرتُ بِهَا فِی حُورِیبَ عَلَی کُلّ اسرَائِیل الفَرائِضَ و الأَحکامَ. هَا أَنَا ذَا ارسِلُ اِلَیکُم اِیلِیَا النّبِیّ قَبلَ مَجِیء یَومِ الرَّبُ العَظِیم و المخوفِ فَیَرُدُّ قَلبَ الآباء عَلَی الأَبنَاءِ وقَلبَ الأَبنَاءِ عَلَی آبائِهم لِئَلا آتِی و أَضرِبَ الأَرضَ بِلَعنِ." و خلاصة ترجمهٔ این آیات این است که می فرماید: اینک روزی که مانند تنور افروخته است خواهد آمد و تمامی متکبّران و شریران کاه خواهند گردید و ربّ الجنود می فرماید روزی که می آید ایشان را خواهد سوزانید به نوعی که از برایشان نه ریشه و نه شاخه وا خواهد گذاشت امّا از برای شما که از اسم من می ترسید آفتاب نیکوئی و شفا در اشعّه و پرتوهایش طلوع خواهد نمود و شما بیرون آمده مانند عجول پرواری نشو و نما خواهید نمود و شریران را پایمال خواهید کرد زیرا که حضرت ربّ الجنود می فرماید که روزی که این را به جا می آورم ایشان در تحت اقدام شما خاکستر خواهند شد. تورات بندهٔ من موسی را بیاد آورید که آن را با فرائض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب مأمور داشتم. اینک به سوی شما پیش از ورود یوم عظیم مهیب خداوند ایلیای پیغمبر را خواهم فرستاد، و او قلب پدران را به پسران و قلب پسران را به پدران مائل خواهد گردانید مبادا که آمده زمین را به لعنتی مضروب گردانم (انتهی).
حال در آیهٔ دویم این اصحاح که فرموده است: " ولَکُم أَیُّها المُتَّقُونَ اِسمِی تَشرِقُ شَمسُ البِّر و الشَّفاء فی أَجنِحَتِهَا." ملاحظه فرمائید که به صراحت لفظ شمس را استعارةً بر مسیح موعود اطلاق فرموده است. و این اصحاح از جمله بشاراتی است که یهود و نصاری متّفقند بر اینکه مبشّر به ظهور مسیح موعود است. و به سبب همین اصحاح یهود منتظرند و معتقد که باید قبل از ظهور مسیح، ایلیای نبی بشخصه از آسمان نازل شود و خلق را به ظهور موعود بشارت دهد.
و این همان اصحاح است که چون از حضرت عیسی علیه السّلام سؤال نمودند که اگرتو آن مسیح موعودی پس چرا ایلیا یعنی الیاس از آسمان نازل نشد و آن حضرت جواب فرمود که بلی، نازل شد و او را نشناختند و شهید کردند و او یحیی بن زکریّا علیهما السّلام بود.
و یهود از این جواب و تفسیر آن گونه مندهش و متعجّب شدند که جناب شیخ از تفسیر آیهٔ "وتَروَنَ ابنَ الانسَانِ آتِیاً عَلَی سَحَابِ

السَماءِ" به ظهور حضرت خاتم النبّیین و از تفسیر آیهٔ "ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (٤٩)"[160] به شخص کریم بن ابراهیم. و ایضاً در آیهٔ ۲۱ الی ۲۳ از اصحاح چهارم سفر ارمیای نبی ملاحظه فرما که در اخبار از خرابی قدس شریف و آلام وارده بر بنی اسرائیل درواقعه بخت النصر فرموده است: "هُم حُكَمَاءُ فِی عَمَلِ الشَّر و لِعَمَلِ الصَالِحِ مَا يَفهَمُونَ. نَظَرتُ اِلَی الأَرضِ و هِیَ خَرِبَةٌ و اِلَی السَمواتِ فَلاَ نُورَ لهَا. نَظَرتُ اِلَی الجِبَالِ فَاذا هِیَ تَرتَجِفُ." یعنی بنی اسرائیل در عمل شر حکیم و دانشمندند ولکن عمل صالح را نمی فهمند نظر کردم به ارض و آن را خراب و به سموات و آن را بی نور یافتم نظر کردم به جبال و آن را مرتعش دیدم. و در آیهٔ ۲۸ همین اصحاح فرموده است: "مِن أَجلِ ذَلِکَ تَنُوحُ الأَرضُ و تُظلِمُ السَمواتُ مِن فَوق." یعنی به این سبب زمین نوحه خواهد نمود و سموات اعلی مظلم و تاریک خواهد شد.

و در این آیات جز اینکه سموات را بر دیانت شرایع موسویّه تعبیر نمایند چاره ندارند زیرا که سموات ظاهره در حادثه بخت النصر تاریک نشد بل شریعت مقدّسه تاریک گشت و دیانت الهیّه به سبب ظلم و کفر و جهل وثنیّه مظلم و بی نور شد.

و کذلک در آیهٔ نهم از اصحاح پانزدهم همین سفر فرموده است: "غَرُبَت شمسُهَا اِذ بَعدُ نَهَارُ خَزِيَت خَجِلَت. أَمَّا بَقِيتَّهُم فَلِلسَيفِ أَدفَعُهَا أَمَامَ أَعدَائِهِم يَقُولُ الرَّبُ." یعنی پروردگار می فرماید آفتاب او در حالی که روز است غروب می نماید خجل و شرمسار می گردد و بقیهٔ ایشان را در مقابل دشمنانشان به شمشیر خواهم سپرد.

و مقصود از این آیه اخبار از غروب شمس عزّت و سعادت یعنی شمس حقیقت است از میان بنی اسرائیل وطلوع آن در امّت نصاری. و همچنین نظر فرمائید در اصحاح ثلثین از سفر اشیعای نبی که در این اصحاح اولاً از حلول مصائب و آلام بر بنی اسرائیل خبر می دهد و پس از آن از ظهور موعود اخبار می فرماید.

از جمله در آیهٔ ۲۶ این اصحاح می فرماید: "ویَکُونُ نُورُ القَمَر کَنُورِ الشَمسِ و نُورُ الشَمسِ یَکُونُ سَبعَةَ أَضعَاف کَنُورِ سَبعَةِ أَیَّام فی یَوم یَجبُرُ الرَّبُ کَسرَ شَعبِهِ و یَشفِی رَضَّ ضَربِهِ." یعنی روزی که خداوند شکستگی قوم خود را خواهد بست و جراحت ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد و نور آفتاب هفت باره مضاعف مانند نور هفت روز خواهد گشت.

و این آیهٔ مبشّر است بر اینکه در یوم ظهور انوار مشرقه از شمس حقیقت به هفت مرتبه از ظهور قبل افزون تر خواهد گشت و اشعّهٔ ساطعه از قمر ولایت که فرع منشعب از اصل قدیم است مانند اشّعهٔ ساطعهٔ از شمس حقیقت خواهد بود. و این آیات مذکوره

[160]. سورهٔ دخان

دراسفار مقدّسه را هرگز هیچ عاقلی نمی تواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید چه که منتهی به جمع بین النقیضین می شود زیرا که ممکن نیست دریوم ظهور موعود هم شمس و قمر مظلم و تاریک شود و هم نور قمر مانند نور شمس و نور شمس به هفت مرتبه مضاعف گردد. لذا نزد اشخاصی که قلوبشان مطبوع و مظلم و مقلوب نیست در غایت وضوح ثابت است که در یوم ظهور موعود شمس و قمر دیانت سابقه مظلم و تاریک و منسوخ خواهد شد و شمس و قمر سماء دین جدید در غایت اشراق و سطوع طلوع خواهد نمود. چنانکه هر نفس نیک بختی که مرثیهٔ بیچارگی و فقیری و عدم قدرت بر مسافرت نخواند و به هجرت الی الله قیام نمود به مشاهدهٔ همین انوار باهره فائز گشت و از اشعهٔ این نیّر مشرق صدر و فوآدش منشرح و منّور شد. "....ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّـهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ...(٢١)".[161]

در این مقام از احباء الله رجا می نمایم که در این نکته قدری تدقیق فرمایند و به نظر تحقیق بنگرند که نیّر مشرق بازغ ساطع النوری را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیا زیاده از دو هزار و پانصد سال قبل به عبارت "ویَکُونُ نُورُ القَمَرِ کَنُورِ الشَمس" وجود مبارکش را ستوده و در قرآن کریم و فرقان عظیم به قوله جلّ و علا "وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (١) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (٢)"[162] به وجود مسعودش قسم یاد فرموده و عظمت مقام محمود و رفعت لواء معقودش را به این عبارات عظیمهٔ رهیبه بیان نموده است ناقضین عهد الله و ناکثین میثاق الله به مساعی باطله و دسائس دنیّهٔ خود می خواهند خلق را از توجّه به وجه منیرش ممنوع دارند و عباد را تضلیل کنند و مرکز میثاق را تحویل دهند و خود بر صفت طیور لیل در ظلمت ضلالت طائر آیند تا هریک در تفسیر کتاب مفسّری مطاع الرأی گردند و در دین حضرت ربّ الارباب مجتهدی نافذ الحکم شوند (زهی تصوّر باطل زهی خیال محال).

اگر معانی و مقاصد اصلیّه در این آیات کریمه و بیانات عظیمه بر امثال جناب شیخ به سبب بُعد از مشرب انبیاء مشتبه ماند باری بر اهل بهاء و اصحاب سفینهٔ حمرا که از مشرب عذب ایقان آشامیده و از رشحات بیان رحمان سرشار گشته اند و مشتبه نشود و تخلیط و تمویه ناقضین و ناکثین پس از تفسیر و تبیین معانی شمس و قمر در ایقان شریف و سایر الواح مقدّسه بر احدی مخفی و مستور نماند و نیّر بازغ به کلام واهی فارغ زائل و آفل نگردد.

---

[161]. سورهٔ حدید (٥٧)

[162]. سوره شمس (٩)

وهَبنِی قُلتُ أَنَّ الصُبحَ لَیلٌ أَیعمَی العَالَمُونَ عَنِ الضِیَاء

ولکن این نکته بر احباءالله مخفی نماند که مقصود حقّ جلّ جلاله از ذکر شمس و قمر بیان مراتب تجلّی حقیقت مقدّسه است در مراتب ظهور و بطون آن حقیقة الحقائق برای تأسیس شریعت و ابقاء دیانت الی امد معلوم و اجل مسمّی. والاّ نظر به وحدت حقیقیّهٔ ذات اقدس چنانکه در ایقان شریف در بیان مقامات جمع و تفصیل مظاهر امرالله مفصلاً نازل شده است جز یک ذات واحده در مرایای عدیده متجلّی نباشد و تعدّد مرایا موجب تعدّد آن حقیقت واحده نگردد و از فهم این نکته مقامات مظاهر امر واضح و معلوم شود.

باری عنان قلم از دست رفت و روی سخن از ردّ معترضین علی الله به تبکیت ناقضین میثاق الله منصرف شد. به اصل مسأله راجع شویم و موارد استعمال الفاظ شمس و قمر و نجوم را معروض داریم.

و در اصحاح ۳۲ از کتاب حزقیل نبی که در قرآن شریف از وی بذی الکفل تعبیر فرموده است در بارهٔ مصر و غلبه کلدانیان بر فراعنه فرموده است: "و عِندَ اطفَانِی أِیَّاکَ أَحجُبُ السَمَواتِ و أظلِمُ نُجومَهَا و أُغشِی الشَمسَ بِسَحَابِ و القَمَرُ لاَ یُضیءُ ضَوئَهُ و أظلِمُ فَوقَکَ کُلَّ أَنوارِ السَماءِ المُنِیرَةِ و أَجعَلُ الظُلمَةَ عَلَی أَرضِکَ یَقُولُ السَیّدُ الرَّبُّ." یعنی و هنگامی که ترا منطفی می گردانم آسمان ها رامحجوب خواهم ساخت وستارگانش را تاریک کرده آفتاب را به غمام خواهم پوشانید و ماه نور خود را ساطع نخواهد ساخت. سیّد پروردگار می فرماید تمامی نیّرهای درخشندهٔ آسمان را برایت تار گردانیده و بر زمینت ظلمت خواهم نهاد (انتهی).

و کسی که بر تاریخ غلبهٔ بابلیان بر مصر مطلّع باشد می داند که هیچیک از این حوداث در آن ایّام به ظاهر وقوع نیافت لذا پس از تفاسیر سابقه فهم مقصود بر اهل ادراک مشکل و دشوار نخواهد بود.

و در سفر میخای نبی که تمام آن مخبر از مصائب وارده بر بنی اسرائیل و ظلمت دین ایشان وظهور موعود است در آیهٔ ششم از اصحاح سیّم می فرماید: "لِذَلِکَ تَکُونُ لَکُم لَیلَة بِلاَ رُؤیاً ظَلاَمُ لَکُم بِدونِ عِرَاقَة. وتَغِیبُ الشَمسُ عَن الانبیاء و یُظلِمُ عَلَیهِمَ النَهارُ فَیَخزَی الرَّاؤُونَ و یَخجَلُ العَرَّافُونَ و یُغطونَ کُلّهُم شَوارِبَهُم لأَنَّه لَیسَ جَوَابُ مِنَ اللهِ." یعنی به این سبب بر شما شب شده رؤیائی نخواهد بود و ظلمت شما را احاطه نموده تفأل نخواهید نمود. و آفتاب بر آن پیغمبران غروب کرده روز بر ایشان سیاه خواهد گردید و بینندگان رؤیا شرمنده و فال گیران منفعل گردیده تمامی ایشان شاربهای خود را خواهند پوشانید به علّت اینکه از جانب خدا جوابی نخواهد بود (انتهی).

و در سابق عرض شد که نبی در اصطلاح بنی اسرائیل و کتب مقدّسه نفسی است که الهامات الهیّه در رؤیا بر او نازل شود لذا

در این وحی می فرماید که احکام دینیّه شریعت موسویّه چندان بی اثر و منسوخ خواهد شد که موجب نقاوت قلوب و نورانیّت صدور نخواهد گشت لذا نبوّت و الهام و تفأل و استعلام بالکلّ از بین ایشان زایل خواهد شد.
و درکتاب عاموص نبی در اصحاح هشتم فرموده است: "قَد أَقسَمَ الرَّبُ بِفَخرِ یَعقُوبَ أَنّی لَن أَنسَی اِلَی الأَبدِ جَمِیعَ أَعمَالِهِم. أَلَیسَ مِن أَجلِ هَذَا تَرتَعِدُ الاَرضُ و یَنُوحُ کُلُّ سَاکِنِ فِیهَا و تَطمُو کُلُّهَا و تَفِیضُ و تنبُ کَنِیلِ مِصرَ. و یَکُونُ فِی ذَلِکَ الیَومِ یَقُولُ السَیِّدُ الرَّبُّ اِنّی أُغَیبُ الشَّمسَ فِی الظُّهر و أُقتِمُ الأَرضَ فِی یَومِ نُور. و أَحوّلُ أَعیَادکُم نُوحَاً و جَمِیعَ أَغَانِیکُم مَراتِبی و أَصعِدُ عَلَی کُلّ الأَحقاء مُسُحا و عَلَی کُلّ رأَس قَرعةً و أجعَلُهَا کَمَنَاحَةِ الوَحِیدِ و آخِرُهَا یَوماً مُرّاً." یعنی خداوند به عزّت یعقوب قسم یاد نموده که تمام اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. آیا به این سبب زمین لرزان و تمامی ساکناتش نوحه نخواهند نمود و مانند رود نیل پر شده و جریان یافته و فرونخواهند رفت. و خداوند پرودگار می فرماید که در آن روز واقع می شود که آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد وزمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود و عیدهای شما رابه حزن و سرورهای شما را به نوحه و ماتم مبدّل خواهم کرد و نطاق شما را پلاس و سرهای شما را اقرع خواهم فرمود وبرای شما مثل ماتم فرزند یگانه و آخرش روزی تلخ خواهد بود (انتهی).
و متأمّل در این آیات در نهایت وضوح می فهمد که مقصود از غیبت شمس و تاریکی ارض در این کلمات غیبت شمس سعادت و ظلمت ارض معرفت است و هرگز شمس سعادت هیچ قومی غارب نشود الاّ به سبب تبدیل دیانت و زوال تأثیر شریعت و ظلمت قلوب که معبّر است به ارض معرفت.
و در انجیل و سائر کتب عهد جدید بر حسب اصطلاح نصاری از این قبیل اطلاقات و استعارات فصیحهٔ لطیفه فوق حدّ گنجایش در این مختصر است. مثلاً در آیهٔ پنجم از اصحاح ثانی رسالهٔ بولس رسول که بافسسیان مرقوم داشته است ملاحظه فرما که چگونه موت و حیاة را بر کفر و ایمان و فلکیّات را بر امور دینیّه استعاره اطلاق فرموه است حیث قال: "و نَحنُ أَموَاتُ بِالخَطَایَا أَحیَانَاً مَعَ المَسِیحِ. بِالنِعمَةِ أَنتُم مُخَلصُونَ و اقَامَنَا مَعَهُ و اجلَسنَا مَعَهُ فِی السَمَوِیَّاتِ فِی المَسِیح یَسُوعَ لِیَظهِرَ فِی الدُهُورِ الآتیةِ غنَی نِعمَتِهِ الفَائِقِ بِاللُّطفِ عَلَینَا." یعنی و ما مرده بودیم در خطایا و ما را با مسیح زنده فرمود وشما محض توفیق نجات یافته اید و برخیزانید و نشانید در فلکیّات ما را با عیسای مسیح تا در عوالم مستقبله نهایت فراوانی کرم خود را به سبب مهربانی بر ما درمسیح آشکار نماید.
و همچنین در اصحاح ۱۲ از مکاشفات یوحنّا فرموده: "وظَهَرَت آیةُ عَظِیمَةُ فِی السمَّاءِ اِمرَأَةُ مُتَسَربِلَةُ بِالشَمسِ و القَمَرُ تَحتَ

رَجلیهَا و عَلَی رَأسِها اِکلِیلُ مِن اِثنَی عَشَرَ کَوکَباً." یعنی و آیتی عظیم در آسمان نمودار شد زنی پوشیده بود آفتاب را و قمر در تحت رجلین او بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره.
و تفسیر این سفر را این عبد در رسالهٔ شرح آیات مؤرّخه مشروحاً نگاشته است و در این مقام نیز فهم آن بر ارباب نباهت دشوار نیست. و کذلک در اصحاح ۲۲ این سفر نیز فرموده است: "أنَا یَسُوعُ أَرسَلتُ مَلاکِی لأَشهَدَ لَکُم بِهَذِهِ الأُمُورِ عَنِ الکَنَائِسِ. أَنَا الأَصلُ و ذُرِیَّةُ دَاودَ کَوکَبُ الصُبحِ المُنیرِ." یعنی منم عیسی که فرستادم فرشتهٔ خود را تا برای شما شهادت دهم از این امور آینده از معابد. منم اصل و ذریّهٔ حضرت داود. منم ستارهٔ درخشندهٔ صبح روشن.
وبالجمله از آنچه ذکر شد ثابت و محقّق گشت که در کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل کثیراً الفاظ شمس و قمر و نجوم وسماء و امثالها بر وفق آنچه در کتاب ایقان شریف تفسیر فرموده اند وارد شده است بلکه اطلاق این الفاظ بر این معانی شایع تر و متداول تر بوده است. و تعجّب جناب شیخ از تفاسیر کتاب مبارک ایقان سببش فقط بی اطّلاعی ایشان است از کتب مقدّسهٔ سماویّه و بُعد از بیانات قدسیّه نبویّه.
و امّا آنچه جناب شیخ در خصوص لزوم قرائن نوشته اند این مسئله صحیحی است که استعمال الفاظ تشبیهاً و استعارةً محتاج به قرائن حالیّه و یا مقالیّه است ولکن فهم این قرائن و ادارک این شواهد موکول و محوّل به صاحبان احلام رزینه و صدور منشرحه و قلوب منورّه و بصائر منیره است. چه اگر فهم آن در مکان هر نفسی بودی هرگز آیهٔ مبارکهٔ "... وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّـهُ....(۷)"[163] تمام نیامدی زیرا که مقصود از تأویل جز معانی اصلیّه مستفاد از الفاظ آیات نیست و این معلوم است که مراد معانی غیر ظاهریّه است و دقائق استعارات نبویّه. مثلاً در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ "وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِیدٍ (۴۵)"[164] از حضرت امیر علیه السّلام منقول است که فرمود: "أَنَا البِئرُ المُعَطَّلَةِ." و درتفسیر آیهٔ کریمهٔ "وَجَعَلنَا بَینَهُم وَ بَینَ القُری الَّتِی بَارکنَا فِیهَا قُرُی ظَاهِرةً وَقَدَّرنَا فِیهَا السّیر سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَ أَیَّاما آمِنینَ (۱۸)"[165] صادق آل محمّد علیهم السّلام فرمود: "نَحنُ القُرَی الظَاهِرةَ." و از این تفسیر به صراحت مستفاد گردد که مقصود از قرای مبارکه شموس حقیقتند در یوم بطون چنانکه مقصود از قرای ظاهره

---

[163]. سورهٔ آل عمران (۳)

[164]. سورهٔ حج (۲۲)

[165]. سورهٔ سبا (۳۴)

وسائط ایصال فیوضات الهیّه اند به مؤمنین یعنی ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین.
حال اگر تصریح حضرت امیر و حضرت صادق علیهما السّلام نبودی هرگز اهل ظاهر از بِئر معطلهٔ و از قُرَایِ ظَاهِرَه معانی مذکوره را مستفاد نمی داشتند و مانند آخوند زاده رایت مکابرت می افراشتند. و از این قبیل است اکثر تفاسیر ائمهٔ اهل البیت کما هو معلوم عند اولی الالباب و من عنده علم الکتاب.
و امّا دلیل بی اطّلاعی جناب شیخ از قواعد علمیّه نزد اهل علم ظاهرتر و روشن تراست زیرا که سائل که از اشراف و سادات مسلمین بوده و کتاب مستطاب ایقان در جواب مسائل ایشان نازل شده است از سه مسئله سؤال نموده.
اوّل از علامات ظهور قائم از قبیل نفخ صور و قیام من فی القبور وطلوع شمس از مغرب و تکویر شمس و انفطار سماء و سقوط نجوم و تبدیل ارض و امثالها.
دویم از رجعت حضرت حجّت بن الحسن علیه السّلام وسایر ائمهٔ هدی باشخاصهم وسلطنت و غلبه ایشان.
سیّم از عدم جواز تغییر و تبدیل شریعت اسلام.
و این معلوم است که در صورتی که سائل مسلم باشد و از معانی نفخ صور و قیام اموات و تکویر شمس و سقوط نجوم و امثالها که در قرآن شریف و احادیث اسلامیّه وارد شده است سؤال نماید البتّه ائمهٔ اسلام که هریک وارث رسول و مبیّن کتاب و افضل و اعلم امّتند بر او حجّت باشد و مثبت مقصود گردد.
لذا واضح و معلوم است که در این مقام استدلال به عبارت دعای ندبه که فرموده است: "أَینَ الشُمُوسُ الطَالِعَةُ أَینَ الأَقمَارُ المُنِیرَة"، نزد اولی الابصار استدلالی است در غایت متانت و اعتبار و نهایت مطابقت با قواعد مرعیّه عند العلماء الاخیار. سائل از نصاری و یهود و یا بودیّه و هنود نبود که کلام ائمهٔ اسلام بر او حجّت نشود و صاحب کلام نیز الیعاذ بالله از آخوند های اسلام وسفلهٔ ایّام نبوده که احتجاج به کلام او نزد ارباب استبصار از درجهٔ اعتبار ساقط باشد.
و سبب اینکه در کتاب مبارک ایقان استشهاد به آیات انجیل مقدّس فرموده اند این است که سائل را متنبّه و آگاه فرمایند که تمسّک به همین علامات موجب ضلالت سابقین وتکذیب حضرت خاتم النّبیین شد و عدم فهم و ادراک معانی حقیقیهٔ همین آیات سبب مجانبت و منافرت سابقین از لاحقین گشت. و این نیز از قواعد متینهٔ مرعیّه بین العلما است که اگر شبهه ای موجب ضلالت قومی

گردد و تمسّک به آن منتهی به تکذیب صادقی شودعیناً متمسّک به آن شبهه را به حالات سابقین متنبّه فرمایند و به حکم کریمهٔ "... كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ...(۱۱۸)"[166] او را از سلوک در این مسلک مهلک تخویف وتحذیر نمایند.

پس از آنچه نگاشته شد واضح و معلوم گشت که جناب شیخ دو اشتباه نموده اند، یکی آنکه گمان کرده اند که استدلال به عبارت دعای ندبه برای اثبات معانی آیات انجیل است برای نصاری. و حال آنکه برای اثبات معانی قرآن است برای اهل اسلام. دیگر آنکه ملتفت نشده اند که مقصود از اتیان عبارات انجیل اثبات این مسئله است که نصاری در عدم قبول امر حضرت خاتم الانبیاء متمسّک به ظواهر همین علامات شده اند و رجعت حضرت عیسی را حمل بر رجعت شخصی آن حضرت نموده اند و اگر الفاظ سماء و شمس و قمر و نجوم در انجیل بر معانی ظاهره حمل شود و رجعت آن حضرت مقصود رجعت شخصی خصوصی باشد بالقطع العیاذ بالله به تکذیب حضرت خاتم الانبیاء منتهی گردد و موجب ابطال دین اسلام شود. و سنزید هذه المسئلة بیاناً و توضیحاً بعنایّه ربنّا البهی الابهی و تأیید ملیکنا العلی الاعلی. بلی، چنانکه مقدّمةً در مطالب اربعه ثابت و مدلّل داشتیم که قرآن شریف بینهٔ صحف اولی است و جامع حقائق مکنونه در تورات و انجیل و کتب سائر انبیاء، و واضح و روشن گشت که مقصد الهی در جمیع صحف سماویّه از این الفاظ اخبار از حقیقت واحده است و بیان حوادث مخصوصه که در یوم اخیر معانی حقیقیهٔ آن واضح شود و تأویل آن نازل گردد.

لذا پس از آنکه کتاب مستطاب ایقان نازل شد و ختم رحیق مختوم به انامل حیّ قیّوم انفکاک یافت و تفاسیر اصلیّه این آیات به عنایت مالک الارضین و السموات معلوم گشت بدین سبب دفع شبهات و کشف حجبات اهالی سایر ادیان نیز بر اهل ایمان سهل و آسان شد و توفیق فیما بین ملل و احزاب به عنایت حضرت ربّ الارباب سهولت یافت. و به عبارت اوضح اهل ایمان به سبب نزول ایقان و سایر الواح حضرت رحمان وارث علم تورات و انجیل و قرآن شدند و عباد این ظهور اعظم به عنایت مالک قدم بر کشف غوامض و فکّ اختام جمیع انبیاء از آدم تا خاتم قدرت یافتند.

چنانکه ملاحظه شد که این عبد با آنکه عِلماً و عملاً و فضلاً احقر عباد این ظهور اعظم است چگونه فیما بین کتب الهیّه تطبیق نمود وطریق جمع و توفیق نصوص صحف سماویّه را که عدم فهم آن در قرون کثیره سبب مخالفت و منافرت امم عظیمه بود

[166]. سورهٔ بقره

مبیّن و معلوم داشت، و اگر خودستانی نوعی از رعونت نبودی شهاداتی را که اکابر قسس فلاسفهٔ اروپا و آمریکا در تصدیق علم و احاطهٔ این عبد بر حقائق کتب مقدّسه گفته و نوشته اند در این اوراق ایراد می نمودم تا ارباب بصیرت بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان اطّلاع یابند و بر انهار معارفی که از این بحر اعظم جریان یافته است مطلّع و آگاه گردند. و زود است که این مأثر جلیله وضوح یابد و آنچه را حجاب ظلم مخفی داشته است هویدا گردد.

سَتُبدِی لَکَ الأَیّامُ مَا کُنتَ جَاهِلاً و یَأتِیکَ بِالأَخبَارِ مَن لَم تُزَوّدِ

وامّا آنچه جناب شیخ نوشته اند:

و هذه عین عباراته

"رابعاً آن تفسیر و تأویل لا محاله با قول یکی از مفسّران باید مطابق آید نه اینکه به جمیع مفسّران مخالف افتد. مثلاً هر گاه یکی از انبیای سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزار سال شخصی ظهور کرده ادّعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارت را هیچیک از علمای تفسیر و یا نصاری نفهمیده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسّران و مترجمان کلاً به خطا رفته اند رائحه از معنی مراد استشمام نکرده اند البتّه این قسم ادّعا خیلی بزرگ و بلکه مسلّم و مقبول نخواهدشد" (انتهی)

خلاصهٔ مقصود جناب شیخ این است که مثلاً هر گاه حضرت موسی علیه السّلام بشاراتی فرمود باید پس از آنکه حضرت عیسی علیه السّلام ظهور فرمود بیاناتی را که می فرماید با یکی از تفاسیر یهود موافق باشد و الاّ ادّعای حضرت عیسی مقبول نخواهد شد. و هکذا هرگاه حضرت عیسی علیه السّلام بشاراتی فرمود باید پس از آنکه حضرت رسول علیه السّلام ظهور فرمود بیانات آن حضرت با یکی از تفاسیر انجیل مطابق باشد والاّ ادّعای آن حضرت مقبول نخواهد شد. و هکذا در ظهور حضرت بهاءالله.

و این تأسیس جناب شیخ از چندین وجه غلط است بل مخرّب جمیع ادیان است و موجب انحطاط و تقهقر الی الهمجیّة و الخسران.

وجه اوّل آنکه این تأسیس جناب شیخ مخالف نصوص نفس کتب سماویّه است. زیرا که ملاحظه فرمودی که در کتب عهد عتیق حقّ جلّ جلاله تصریح فرموده است که اسفار الهیّه مخفی و مختوم است تا یوم آخر. حال اگر مراد خداوند را از یوم آخر یوم ظهور حضرت عیسی علیه السّلام محسوب دارند بالضروره تفاسیر آن حضرت با تفاسیر یهود مخالف خواهد بود. و اگر یوم

اخیر را یوم ظهور حضرت رسول علیه السّلام شمارند بالبداهۀ بیانات آن حضرت با بیانات یهود و نصاری موافقت نخواهد نمود. و اگر یوم اخیر را یوم ظهور قائم و قیام روح الله شناسند البتّه بر وفق نصّ کتاب آن حضرت بر خلاف افهام یهود و نصاری و اسلام کتب الهیّه را تفسیر خواهد فرمود و آیۀ مبارکۀ " هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ ...(۵۳)"[167] و آیۀ کریمۀ " بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...(۳۹)" [168] در غایت صراحت است که تأویل قرآن بر خلاف آراء و افهام مأوّلین و مفسّرین ظاهر خواهد شد و معانی حقیقیۀ آن در یوم مخصوص معلوم و مفهوم خواهد گشت.

و ادراک این نکته از کتب الهیّه ثابت می نماید که آنچه جناب شیخ گفته اند باید چنین شود و باید چنان بفرماید تحکّمی است بارد و جافی و علیل و ادّعائی واهی و بلا دلیل. گویا گمان کرده اند که ظهور مظاهر امرالله که هریک به حکم آیۀ کریمۀ ".. أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) "[169] همواره بر خلاف آراء اهل هوی ظهور فرموده اند واجب است که موافق امیال باطلۀ ایشان گردد و قائم موعود که مظهر آیۀ مبارکۀ "... وَيَفْعَلُ اللَّـهُ مَا يَشَاءُ (۲۷) "[170] است ناچار باید تابع آراء فاسده پیشینیان باشد.

چه اگر انسان بصیری در کلمات قوم تأمّل و تدّبر نماید که هریک قبل از ظهور احکامی چند برای قائم موعود نوشته اند و آن حضرت را بر اوامر باطلۀ خود مأمور و مجبور داشته اند متحیّر خواهد شد و از غفلت و جرأت ایشان مندهش خواهد گشت، زیرا که هیچیک از این قوم کتابی تألیف ننموده است الاّ آنکه در مواضع عدیده نوشته است که قائم باید چنین کند و باید چنان گوید و باید چگونه رفتار نماید. گویا آن وجود مقدّس را قائم به امر ملاّها دانسته اند نه قائم به امرالله و یا آنکه آن حضرت را داعی الی الفقها شمرده اند نه داعی الی الله.

واعجب از کلّ این است که چون مناظره جناب شیخ ایشان را به این نکته متنبّه نموده است که مظاهر امرالله که خود جاعل حدود و شارع شرائع و مقنّن قوانینند به این حدود محدود و به این اوهام محکوم نمی شوند، جناب شیخ مطلب را نفهمیده کلام او را

---

[167]. سورۀ اعراف (۷)

[168]. سورۀ یونس (۰)

[169]. سورۀ بقره (۲)

[170]. سورۀ ابراهیم (۴)

حمل بر تجویز خروج از قواعد لغویّه نموده اند و قیاساً علی عادتهم در رسالهٔ مطبوعهٔ خود به مقتضای شراست طبیعت فقهیّه آنچه توانسته اند در اظهار طغیان و نگارش هذر و هذیان فروگذار نفرموده اند وَلاَغَروَ فَاِنَّ کلّ اِنَاء یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیهِ.
وجه دویّم آنکه اگر تأسیس جناب شیخ الاسلام صحیح و متین باشد بالضروره و بالبداهه منتهی به بطلان دین اسلام شود. زیرا که جمیعاً در قرآن مجید خوانده و دیده اند که در این کتاب از قول حضرت عیسی فرموده است: ".. وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ...(۶)"[171] یعنی آن حضرت فرمود که من بشارت می دهم شما را به رسولی که بعد از من می آید و اسم او احمد است.
و کذلک در موضع دیگر فرموده است: "... النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِیلِ...(۱۵۷)"[172] و جمیع مفسّرین انجیل بالاتّفاق نوشته اند و گفته اند و الی یومنا هذا می گویند که چنین ذکری در انجیل نیست. نه بشارت به ظهور پیغمبری در انجیل مسطور است و نه اسم احمدی مذکور. و چون شخص مجاهد محقّق در اناجیل اربعه نظر نماید زیاده از دو موضع ذکر ظهوری جدید نمی یابد، یعنی در بیانات حضرت عیسی زیاده از دو گونه اخبار از ظهورات آتیه یافت نمی شود.
قسم اوّل همین عبارات وارده در اصحاح ۲۴ انجیل متّی است و مثل آن درساير اناجیل که فرموده است:
"و مِن بَعدِ ضِیقِ تِلکَ الأَیَّام تُظلِمُ الشَمسُ و القَمَرُ لاَ یُعطِی ضَونَهُ و الکَواکِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ" (الی آخر العبارة)
و این بشارت را جمال اقدس ابهی جلّ ذکره در کتاب مبارک ایقان بر ظهور حضرت رسول علیه السّلام تفسیر و تطبیق فرموده اند ولکن جناب شیخ چنانکه بر مطالعه کنندگان واضح و معلوم است این تفسیر را مقبول نداشته بلکه تعجّب و استغراب هم نموده وبر ظهور و رجعت شخصی حضرت عیسی علیه السّلام محمول داشته اند. در این صورت این بشارات به اعتقاد جناب شیخ اخبار از ظهور حضرت رسول نتواند بود.
قسم ثانی عباراتی است که از آمدن فارقلیط و یا روح الحقّ و یا مسلّی و معزّی علی اختلاف التراجم در انجیل وارد شده است. چنانکه در اصحاح شانزدهم انجیل یوحنّا فرموده است:
"اِنَّ لِی أُمُوراً کَثِیرَةً أَیضاً و لَکِن لاَ تَستَطِیعُونَ أَن تَحتَمِلوا الأَن. و أَمَّا مَتی جَاءَ ذَاکَ رُوحُ الحَقّ فَهُو یُرشِدُکُم اِلی جَمِیع الحَقّ لأَنَّهُ لاَ

[171]. سورهٔ صف (۶)

[172]. سورهٔ اعراف (۷)

يَتَكَلمُ مِن نَفسِهِ بَل كُلُّ مَا يَسمَعُ يَتَكَلمُ بهِ و يُخبِرُكُم بِأُمُور آتيَة." يعنی بسيار چيزها دارم كه به شما بگويم ولكن الان شما متحمّل آن نتوانيد شد. امّا چون او كه روح حقّ است بيايد او شما را به جميع آنچه حقّ است ارشاد خواهد نمود. زيرا كه از پيش خود سخن نخواهد گفت بل از آنچه می شنود تكلّم خواهد نمود و شما را از امور آينده اخبار خواهد فرمود.

و اين عبارت انجيل را علمای اسلام برای اثبات آيهٔ "...وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ (۶)"[173] خواسته اند كه بر اخبار از ظهور حضرت رسول حمل نمايند. ولكن مفسّرين انجيل متفقاً اين تفسير را ردّ نموده اند و بروفق آنچه در اوّل باب دويّم كتاب اعمال رسل وارد است آيات مزبوره را بر نزول روح القدس بر حواريّين مفسّر داشته اند و اين آيه را نيز جناب شيخ نمی توانند بر ظهور حضرت رسول حمل نمايند زيرا كه مخالف رآی جميع مفسّرين انجيل است بل خلاف آراء جميع معتقدين به آن كتاب جليل. در اين صورت بر وفق اين اصلی كه جناب شيخ زحمت كشيده مؤسّس داشته اند خبر ظهور حضرت رسول در انجيل وارد نشده و به دليل اينكه چون موافق تفسير مفسّرين انجيل نيست در خاطر صاحب انجيل هم خطور نكرده است.

و چون بر اين جمله اطّلاع حاصل فرمودی در غايت وضوح توانی فهميد كه اين عبارت شيخ الاسلام كه شرط كرده است كه تفسيرات ظهور بعد بايد لا محاله با تفسير يكی از مفسّرين قبل مطابق باشد والاّ از درجهٔ اعتبار ساقط گردد به چه درجه مخالف قواعد اسلام است بل مكذّب حضرت سيّد الانام.

در اين مقام از علمای اعلام و افاضل اسلام خواهش می كنم و در غايت احترام رجا می نمايم كه قدری در اين عبارات شيخ الاسلام تأمّل فرمايند و ببينند كه آيا هيچ خصمی توانسته است اين گونه ركن اعظم دين اسلام را منهدم نمايد و تكذيب آيات قرآنيّه را به گمان مخاصمت با طائفهٔ بابيّه برمعاندين ديانت اسلاميّه سهل و آسان كند.

آيا جناب شيخ ننوشته اند: "رابعاً آن تفسير و تأويل لا محاله با قول يكی از مفسرّان بايد مطابق آيد نه اينكه به جميع مفسّران مخالف افتد" و آيا بعد مثال نزده اند كه " مثلاً هر گاه يكی از انبيای سلف مانند كليم الله و يا روح الله امری و يا خبری در زبان يهود بفرمايد و بعد از هزاران سال شخصی ظهور كرده ادّعا كند كه معنی اين خبر را و الفاظ اين عبارت را هيچ يک از علمای تفسير و يا نصاری نفهميده اند معنی ان چنين و چنان است و مجموع مفسرّان و مترجمان كلاً به خطا رفته اند البتّه اين قسم ادّعا عند العقلا خيلی بزرگ است و بلكه مسلّم و مقبول نخواهد شد."

[173]. سورهٔ صف (۶)

آیا در این صورت افاضل علمای نصاری نخواهند گفت که یا حضرة الشیخ حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السّلام اموری و اخباری در زبان عبری فرموده اند و تقریباً پس از دو هزار سال از زمان موسی و ششصد سال از زمان حضرت عیسی محمّد آمده است و می گوید خبر ظهور من در تورات و انجیل هست و هیچ یک از علمای شما نفهمیده اند و به حکم "... لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا...(۱۷۹)"[174] از ادراک مقصود محروم گردیده اند آیا به این تأسیس شما این کلام از درجهٔ اعتبار ساقط است یا نه.

و کذلک در مقابل آیهٔ مبارکهٔ "... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ...(۴۶)"[175] ، آیا نمی گویند که چگونه است این همه علمای یهود و مفسرّین تورات در مدّت دوهزار سال و علما نصاری و مفسرّین انجیل درمدّت ششصد سال محرّف بودن کتب مقدّسه را نفهمیدند و بر صحّت آن متّفق گشتند ولکن محمّد فهمید و بدون سندی موثوق به حکم محرّف بودن آن نمود. آیا به حکم تأسیس شیخ الاسلام کدامیک قابل اعتبار است و محلّ اعتماد ارباب استبصار. کذلک یخربون بیوتهم بایدیهم و یسقطون حجّتهم بافواهم و لا یعرفون ما لهم ممّا علیهم ذلک مبلغهم من العلم فاعتبروا یا اولی الابصار.

و ما اهل بهاء به عنایت حضرت باسط الارض و رافع السماء ثابت خواهیم نمود که بعض کبار مفسرّین انجیل الفاظ شمس و قمر وسماء و نجوم را بر غیر معانی ظاهریّه حمل نموده و بر تغییرات کلیّه که در امّت یهودیّه حاصل شد و صدماتی که بر رؤسای ملکیّه و دینیّه ایشان وارد آمد تفسیر و تعبیر کرده اند. ولکن جناب شیخ ابداً ثابت نمی توانند نمود که یکی از مفسّرین انجیل عبارتی از عبارات مذکوره را بر بشارت ظهور پیغمبری تفسیر نموده باشد. و این عین عبارت نقولا غبرئیل رئیس مکتبهٔ انجیلیّه است که در تفسیر آیات مذکورهٔ انجیل متّی نوشته است. قال:

"و امّا المفسرون ففریق منهم یذهب الی انّ هذا الکلام مجازی و فریق آخر یذهب الی انّه حقیقی وها انا مورد لک بعض اقوال کلّ فریق بالحرف الواحد حسب الطلب. قال القس آلبرت بارنس الانگلیزی فی تفسیره المجلد الاوّل صفحة ۳۴۳: "لاتوخذ ظلمة الشمس و القمر الی آخره علی معناها الظاهری لأن کتبة الکتاب المقدّس الملهمین کانوا یستعملونها غالباً للدلالة علی حدوث مصائب الیمة و حوادث عظیمة و کما انّ ظلمة الشمس و القمر و سقوط الکواکب تحتسب مصائب کبری هکذا صار یعبّر عن الضیق و انقلاب

---

[174]. سورهٔ اعراف (۷)

[175]. سورهٔ نسا (۴)

الممالک و المدن و خلع الملوک و الامراء بظلمة الشمس و القمر او ببعض اضطرابات عظیمة فی العناصر الطبیعیّه کما تری فی النبوة علی خراب مدینة بابل و صور نبوّة اشعیاء آیة ۱۰ من اصحاح ۱۳ و آیة ۲۳ من اصحاح ۲۴."
و قال الدکتور آدی فی کتابه الکنز الجلیل المجلّد الاوّل المطبوع سنة ۱۸۸۶:
" رأی بعض المفسّرین انّ کلام المسیح هنا مجاز اشار به الی امرین الاوّل النوازل التیّ تحل بالیهود بعد خراب مدینتهم (اورشلیم) کطردهم من الارض المقدّسة وبیعهم عبیداً للامم. و الثانی سقوط الممالک الوثنیّه و الانقلابات السیاسیّة المشارالیها باظلام الشمس الی آخره. و الحقّ انّه لا یستطیع احد انّ یقطع بتعیین الامر الّذی اشار الیه المسیح. ولکن اکثر المفسّرین اعتقدوا انّ المسیح تکلّم بهذا العدد الی نهایة الصحاح علی مجینه العظیم للدّینونة."
و قال العلاّمة الاسقف یوحنّا زیل فی کتابه کنز التفسیر فی انجیل لوقاء البشیر المطبوع فی القاهره سنة ۱۸۹۱ صفحة ۵۵۸: " انّ النبوة فی هذا الفصل لیست بنبوّة مجازیّة تدلّ علی امور معنویّة. بل تدّل دلالة واضحة علی امور و حوادث حقیقّة و لذلک یرجّح انّها ستتّم حرفیاً قبیل ظهوره الاخیر و فی حینه."
و قال العلاّمه اسکندر الامیر کانی فی کتابه الّذی ترجمه یوحّنا من الانگلیزیة الی العربیة و سمّاء بدلیل الصوّاب الی صدق الکتاب صفحهٔ ۱۶۳ فی الفصل الحادی عشر: "ثالثاً تنبّیء بان تکون عاقبة خراب هیکل القدس تفرق الیهود بین جمیع القبائل و تمام انقراض دولة الیهود تشیر الیه الاستعارات النبویّة بانّ الشمس تظلم و القمر لا یعطی ضوئه و تتساقط النجوم من السماء و رذل الیهود و دعوة الامم و قیام انبیاء و مسحاً کذبة و اتّساع هذه الاحکام علی شعب الیهود و دوامها مع شیء من اللوائح لرجوعهم" (انتهی).
و از این جمله که ذکر شد اهل علم توانند مستفاد داشت که مفسّرین انجیل در فهم معانی مقصوده از این آیات چه مقدار اختلاف نموده اند و اگر به اقوال جمیع مفسّرین رجوع شود مقدار اعظم اختلافات علما در فهم این آیات معلوم گردد و این نکته خود بر خفای معانی حقیقیهٔ آن برهانی ظاهر و دلیلی باهر باشد و از این در غایت وضوح ثابت گردد که اینکه جناب شیخ گمان کرده اند که مفسّرین انجیل کلّ الفاظ شمس و قمر و سماء و نجوم را بر معانی ظاهریّه حمل نموده اند و تفسیر کتاب مستطاب ایقان مخالف جمیع است، فقط از بی اطّلاعی جناب شیخ است از تفاسیر انجیل. چه ملاحظه نمودید که از چهار نفر کبار مفسّرین انجیل یکی عبارات مذکوره را حمل بر معانی ظاهریّه نموده و باقی حمل نموده اند بر استعارات نبویّه و حوادث ملکیّه و دینیّه.
و بی علمی جناب شیخ درمعارف الهیّه و بی اطّلاعی ایشان از کتب سماویّه جای هیچ گونه عجب و استغراب نیست زیرا کسانی

که کتاب خود را فراموش نمایند و از معرفت قرآن شریف که مبنای دین ایشان است بی بهره باشند چگونه از ایشان توقعّ معرفت تورات و انجیل توان داشت و چگونه به کتبی که بدان معتقد نیستند و محرّف و غیر اصلی می پندارند مطّلع و خبیر و یا متفحصّ و بصیر توان انگاشت.
بل جای تعجّب و استغراب این نقطه است که نفوسی که در جمودت قرائح و ضیق معارف ضرب المثل دور و نزدیک و روم و تازیک اند با فارسان مضمار تفسیر در مقام مناقشت بر آیند و اشخاصی که از فهم ظواهر تنزیل قاصرند در دقائق تأویل باب مناظرت گشایند و اگر اهل ایمان در جوابشان مساهلت ورزند راه معاندت گیرند و از طریق سفاهت در آیند و یاوه نگارند و سب و شتیمه که آیین جاهل و عاجز است پیش آرند. رجوع فرما به رسالهٔ مطبوعه شیخ تا خصائل غربیه بینی و مخائل عجیبه نگری.
أَعجَبَنی الّدَهرُ فِی تَصَرُّفِهِ و کُلُ أَطوَارِ دَهرِنَا عَجَبٌ
و بالجمله این تفاسیر که اسامی آن ذکر شد بل جمیع کتبی که در این کتاب به عبارات آن استشهاد شده سوای کتب شیعه درمدینهٔ قاهرهٔ مصر موجود و منتشر است خصوصاً در کتب خانه عامّهٔ خدیویّه و مدارس متعدّده انجیلیّهٔ امریکانیّه و انگلیزیّه و مدارس یسوعیّه فرنساویّه و طلیانیّه.
وجه سیّم آینکه اگر مخالفت تفاسیر ظهور بعد با تفاسیر مفسّرین ظهور قبل دلیل بطلان ادّعای مدّعی باشد چنانکه شیخ گمان کرده اند ناچار اینگونه دلیل منتهی به ابطال جمیع ادیان و موجب رجوع و تقهقر به همجیّت وتوحّش خواهد شد. زیرا که بر مطّلعین به عقائد و مصطلحات ادیان واضح است که به تمامه عقائد و تفاسیر مسلمین مخالف عقائد و تفاسیر نصاری است چه در توحید و تثلیث و چه در جواز نسخ و تبدیل و چه در معانی حشر و ملکوت و غیرها. حتّی درمقام حضرت عیسی علیه السّلام که مسلمین آن حضرت از نبیی از انبیاء می شمرند و نصاری او را ابن الله بل اقنوم ثالث اله می دانند.
و این معلوم است که اختلاف در عقائد ناشی از اختلاف در تفاسیر کتب الهیّه است و متسبّب ازتفاوت افهام در ادراک کلمات نبویّه. و هکذا تفاسیر نصاری بتمامها مخالف است با تفاسیر علمای بنی اسرائیل زیرا که علمای نصاری حتّی حواریّین و کتّاب انجیل جمیع بشارات وارده در تورات و سایر کتب عهد عتیق را بر ظهور حضرت عیسی علیه السّلام حمل نموده اند و علمای یهود تمام بشارات مذکوره را از آن حضرت مصروف داشته و ابداً منطبق با ظهور عیسوی نمی دانند. و اگر نفسی در تفاسیر نصاری که بر کتب مقدّسهٔ عهد عتیق نوشته اند نظر نماید و کتاب تلمود یهود و کتاب امانات و اعتقادات سعید بن یوسف معروف به سعدیای فیّومی را که در محروسهٔ لَیدَن طبع شده است بنگرد بر مقصود این عبد و مقدار بُعد تفاسیر یهود از نصاری مطّلع و

آگاه گردد.
و این حال اختلافات تفاسیر مسلمین و نصاری و یهود است که بالاجمال مسئلهٔ متّفق علیهائی مثل حقیّت رسالت حضرت موسی علیه السّلام دارند. فکیف حال عقائد و تفاسیر زردشتیّه و بودیّه و برهمیّه که ابداً و مطلقاً در هیچ نقطه از نقاط عقائد و هیچ مسئله از مسائل دینیّه با اهل کتاب متّفق نیستند در این صورت واضح است که اگر نفسی موافقت تفاسیر را شرط صحّت دیانت داند به ترک جمیع ادیان موجوده و رجوع به عالم همجیّت و توحّش ملتزم و ناچار گردد. زیرا که تفاسیر علمای ادیان ابداً با یکدیگر موافقت ننماید و عاقل نیز هرگز ترجیح بلا مرجّح را جایز نشمارد.
و اگر جناب شیخ از قواعد علمیّه استحضار داشتی ابداً در تفاسیر مناقشه ننمودی و به جای اینکه در این مسائل که کاشف از بی علمی ایشان است مناقشه و تکلّم نماید و زحمت تألیف و تصنیف بر خود نهد دراصل دلیل و برهان که مبطل و مثبتی جز آن نیست تکلّم نمودی تا فائده اتم و ثمره اعظم باشد و حقّ از باطل و ثابت از زائل ممتاز گردد.
و بالجمله چون از وجوهی که مرقوم شد مقدار سخافت قول جناب شیخ معلوم گشت که در تفسر کتب سماویّه شرط نموده بودند که باید لااقل با تفاسیر بعض مفسّرین سلف مطابق باشد اکنون در این مطلب ایشان نظری نمائیم که کلام وارد در انجیل را که فرموده است: "و مِن بَعد ضِیقِ تِلکَ الأَیَّامِ...." (الی آخره) جناب ایشان حمل بر رجعت خاصّة حضرت مسیح علیه السّلام نموده اند بلکه به عبارت "و هِیَ کَمَا تَرَی تَدُلُّ عَلَی الرَجعَةِ الخَاصَّةِ للمَسِیح" رؤیت و شهادت مقلّدین خود را دلیل صحّت اعتقاد خود گرفته اند و ازتفسیری که جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان فرموده و بشارت ظهور حضرت رسول علیه السّلام گرفته اند به غایت تعجّب و استغراب نموده اند و بر عدم صحّت تفسیر کتاب مستطاب ایقان به این دلیل استدلال کرده اند که احدی از مفسّرین انجیل این معنی را از بیانات مذکوره مستفاد نداشته اند.

و هذا عین عبارة الشیخ

"واحدی از مفسّران انجیل شریف از زمان ظهورش تا به حال که قریب به دو هزار سال است چنان معانی و تأویلات را اراده نفرموده اند. و گویا به عقیدهٔ صاحب ایقان کلاً مراد آن حضرت را نفهمیده اند و در ضلالت و گمراهی مانده اند"(انتهی).
زهی دلیل و زهی فهم و ادراک اگر تفسیر مفسّرین انجیل صحیح است و به اعتقاد جناب شیخ درست فهمیده اند پس چرا جناب

شیخ در دین اسلام باقی مانده اند و چرا خود را شیخ الاسلام نامیده اند. زیرا بر هر نفسی که به قدر ذرّه ای شعور و ادراک داشته باشد روشن و واضح است که سبب اینکه امّت نصاری امر حضرت رسول را نپذیرفتند وبدون شک و تردید العیاذ بالله آن حضرت را کاذب و مفتری دانستند والی یومنا هذا که زیاده از هزار و سیصد سال است در تکذیب آن حضرت واثق و متّفقند.
همین عبارات اصحاح ۲۴ انجیل متّی است که حضرت عیسی علیه السّلام اوّلاً در غایت تأکید امّت خود را متنبّه فرموده است که زنهار کسی شما را به هیچ وجه نفریبد زیرا که مسیحیان کاذب و پیغمبران دروغ گوی بسیار خواهند آمد و جمعی را خواهند فریفت لکن آنکه تا آخر کار صبر کند نجات خواهد یافت. و این مسئله را چندان مؤکّد فرموده است که مزیدی بر آن متصوّر نیست حتّی اینکه در آیهٔ ۲۵ همین اصحاح فرموده است: "هَا أَنَا قَد سَبَقتُ و أَخبَرتُکُم فَاِن قَالُوا لَکُم هَاهُو فِی البَرِیَّةِ فَلاَ تَخرُجُوا هَاهُو فِی المَخَادعِ فَلاَ تصَدقُوا." یعنی اینک من قبل از وقوع شما را خبر دادم پس هرگاه گویند اینک پیغمبری در صحراست بیرون مروید و یا در خلوت خانه نشسته است باور منمائید.
و خلاصة القول چون امّت نصاری این بیانات مؤکّده را ملاحظه نمودند و آیات "و مِن بَعدِ ضِیقِ تِلکَ الأَیَّامِ..." الی اخرها را نیز مانند جناب شیخ الاسلام بر رجعت خاصّهٔ حضرت عیسی علیه السّلام حمل کردند، لهذا در ظهور حضرت رسول الله علیه السّلام بدون شکّ و تردید بر تکذیب آن حضرت یک دل و متّفق شدند و بر صحّت نظر خود واثق گشتند و العیاذ بالله آن حضرت را یکی از انبیای کذبه ای که حضرت مسیح از ظهور آنها اخبار فرموده است دانستند. و الی یومنا هذا این معارضت و مناقصت بین النصاری و المسلمین باقی و دائم است و امواج فتن و مصائب که موجب غرق سفن ممالک کبیره و اهراق دماء کثیره گشت بین الامتین هائج و متلاطم. و علمای اسلام چون از فهم مقصود حقیقی عیسی علیه السّلام عاجز شدند ناچار برای دفع ایراد نصاری به حبل تحریف کتب مقدّسه که اوهن من حبال العنکبوت است متمسّک گشتند وبه این کلام واهی باطل که این انجیل و تورات موجود کتب اصلیّه الهیّه نیست بل مختلق و مخترع است متشبث شدند.
ولی بر عاقل لبیب مخفی نیست که نه خود توانستند این ادّعا را به دلیلی متقن ثابت کنند و نه شهادت ادّلهٔ عقلیهٔ و کتابیّه و تاریخیّه را بر صحت کتب مقدّسهٔ سماویّه ردّ نمایند. و حال آنکه وقوع تحریف در کتب مقدّسه به نهجی که علمای اسلام گمان کرده اند هم در این موضع ایشان را نفع نمی بخشد، زیرا که بشارات همین اصحاح که کنون محل بحث است مُصدّق است به قران مجید چه

جمیع آنچه در این اصحاح وارد شد طبقاً بلا تفاوت در قرآن شریف نیز نازل گشته است و به صریح آیهٔ "... وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ...(۳۷)"[176] و آیهٔ "...مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم...(۴۷)"[177] بشارات مذکوره از آیات محتومهٔ مصدّقه به جمیع کتب سماویّه است و ازعلامات حتمیّه در اوان ظهور مظاهر الهیّه. در این صورت کالشمس فی وسط السماء واضح است که مخرج از این مسألهٔ معضّله فهم معانی اصلیّه این آیات است نه تمسّک به حبل واهی شبهات و تشبّث به ذیل تحریف کلمات.
بلی، اگر مقصود علمای اسلام از تحریف کلمات تحریف در ترجمه و غلط و خبط در تفسیر و سوء تعبیر در نقل به معنی باشد امری صحیح بل واقع است چنانکه مفهوم آیهٔ مبارکهٔ "... وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّـهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ...(۷۵)"[178] بر آن دلالت می نماید. و اگر مقصودشان از تحریف محو آیات کتب الهیّه است و ابطال وعود و بشارات صحف سماویّه است این امری غیر معقول است و فرضی غیر ممکن الحصول، زیرا کتاب الهی حجّت باقیّه است و بیّنه ناطقه که هر امّتی بدان محاسب آیند و به آن مجاز گردند و به اطاعت و مخالفت او عزّت و ذّلت یابند. ولذا در تحت صون الهی محفوظ و به لحاظ مراقبت یزدانی ملحوظ باشد تا آنکه دوره متجدّد گردد و امّ الکتاب ظاهر شود و حکم من الیه المآب صادر آید. و هذا من المسائل المبرهنة بالبراهین الواضحة ولکن لا یعرفه الاّ اولو الابصار و الّذین اعطاهم الله البصیرة الکاشفة فی الکتب و الاثار.
اکنون حال جناب شیخ الاسلام از دو قسم بیرون نیست یا آنکه فی الحقیقه مثل سایر همکیشان خود معتقد به صحّت تورات و انجیل مقدّس نیست و به ملاحظه مقام و منصب خود از بسط و تفصیل این مسئله صرف نظر نموده است در این صورت بهتر این است که این غشای رقیق ریا را از عقیدهٔ خود بر دارد تا در این مسئله مذاکره نمائیم و صحّت و اعتبار وحی های نازله در این دو کتاب مقدّس را ثابت و مدلّل داریم.
و اگر فی الحقیقه به همین انجیل حاضر معتقدند و آن را اصلی و غیر محرّف میدانند در این صورت چاره ای ندارند که یا تفاسیر نازله در کتاب مستطاب ایقان را حقّ و صحیح دانند و مظاهر امرالله را کلّ مظاهر حقیقت واحدهٔ قدسیّه شمارند. و چنانکه حضرت عیسی علیه السّلام نیز تصریح فرموده است که "أَنَا أَلأَلِفُ وَ اليَا البَدَايَةُ و النِهَايَةُ أَلأَوَّلُ و الآخِرُ" اوّل را عین آخر و

---

[176]. سورهٔ یونس (۰)

[177]. سورهٔ نساء (۴)

[178]. سور ۀ بقره (۲)

لاحق را عین سابق شناسند، تا صحّت رسالت حضرت رسول منتقض نشود و آیهٔ مبارکهٔ "... النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ...(۱۵۷)"[179] تمام آید. و اگر این تفسیر را مقبول ندانند چنانکه به آن تصریح بل تعجّب و استغراب هم نموده اند ناچارند که دین اسلام را باطل دانند و العیاذ بالله حضرت رسول الله را تکذیب نمایند زیرا که مفسّرین انجیل بالاتّفاق کلّ به حکم همین اصحاح آن حضرت را تکذیب نموده اند و به اعتقاد جناب شیخ الاسلام محال است که مفسّرین انجیل تقریباً در مدّت دو هزار سال کلاً به خطا رفته باشند و به اعتقاد جناب شیخ گویا جمیعاً به صواب رفته و مقصود کتاب را درست فهمیده اند. هذا غایة خدمتهم للدّین و مبلغ علمهم بالکتاب.

أُمُورٌ تَضحَکُ السُفَهَاءُ مِنهَا و یَبکِی مِن عَوَاقِبِهَا اَللَبِیبُ

و چون دانسته شد که حقّ جلّ جلاله در تنزیل ایقان شریف ختم انبیای سلف را بگشود و باب فهم آیات مختومهٔ کتب مقدّسه را بر عباد خود مفتوح فرمود و به این سبب اهل ایمان را قدرت بخشید که به حکم کریمهٔ "وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا...(۲۸)"[180] با اهل هر کتابی به کتاب ایشان احتجاج نمایند و در مقام مناظرت و احتجاج ارباب مکابرت و لجاج را به زانو در آورند لهذا احتیاجی باقی نمانده که در تفسیر آیات انجیل مقدّس بسط مقال نمائیم و تطبیق آن را بر ظهور مبارک حضرت رسول و سایر مظاهر حقّهٔ الهیّه واضح و مکشوف داریم زیرا که این تفسیر و تطبیق در کتاب مقدّس ایقان به افصح عبارت و اتقن برهان نازل شده و انوار معانی دقیقه از درای منیرهٔ بیانات رشیقه اش متلألئ و مشرق گشته، لذا بهتر این است که باقی عبارات عجیبه جناب شیخ را بنگاریم و مقدار اهانتی را که به ائمهٔ هدی روا داشته است مکشوف داریم.

و هذا عین عباراته

"امّا عوض اینکه ثبوت و شاهد ادّعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی و یا زبانی که متکلّم به آن بود بیاورد متمسّک می شود به کلام یکی از اولیای دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشان را نشنیده اند و بلکه اصل و فرع این دین را کذب و باطل می دانند. مثلاً صاحب ایقان می گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است

[179]. سورهٔ اعراف (۷)

[180]. سورهٔ جاثیه (۴۵)

به دلیل اینکه در دعای ندبه "أَینَ الشُمُوسُ الطَّالِعَةُ و أَینَ الأَقمَارُ الزَّاهِرَةُ" فرموده اند" (انتهی).
چه از این عبارت جناب شیخ چنین مستفاد می شود که العیاذ بالله صاحب این کلام شریف را مثل یکی از آخوند های این زمان تصوّر نموده است که به این استخفاف و اهانت نام برده و کلامشان را قابل احتجاج و دلیلیّت نشمرده.
بلی، اگر مقام ائمهٔ هدی علیهم السّلام را می دانست و مقام احتجاج را می فهمید و حجّت دیانت اسلامیّه را بر سایر ادیان قائم وبالغ می شمرد خود بر مقدار سخافت این کلام ملتفت می شد و بر همّتی که در انهدام بنیان دین اسلام مبذول داشته است آگاه می گشت. ولکن نور بصیرت از ابصار اهل هوی مسلوب است و قوّهٔ استماع از آذان غیر واهیه مأخوذ.

لَقَد أَسمَعتَ لَو نَادَیتَ حَیّاً ولَکِن لاَحَیاةَ لِمَن تُنَادِی

"إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ....(۸۰)"[181] همانا مثل جناب شیخ که از اجابت داعی الی الله و القائم بامرالله نکول می فرماید تا ببیند که چگونه دعای ندبه به نصاری و سائر امم اولی تأثیر می نماید مثل علمای یهود است که چون نیّر جمال عیسوی طالع شد و به لحن بدیع انجیل عامّه بنی اسرائیل را به دخول در ظلّ لواء ربّ جلیل دعوت فرمود و ایشان را به عهود مإخوذه به لسان موسی و اشعیا و سائر انبیاء متذّکر داشت این علمای زیرک هوشیار از اجابت حضرتش نکول نمودند و از قبول دعوتش اعراض جستند تا ببینند کتاب اشعیاء ویرمیا بر امم یونان و رومان چگونه تأثیر می کند و لفظ مسیح هرگز که مسموع اهل اروپا نگشته بود بل کما افاده الشیخ اصل و فرع آن را باطل می دانستند چه قسم ایشان را ساکت و ملزم می نماید.
ولکن بر عاقل لبیب ظاهر است که تا این علمای اعلام در این اندیشه متفکّر بودند و در غمرات این شبهات مستغرق اروپائیان وارث نور انجیل گشتند و در ظلّ آن لواء جلیل داخل شدند و از پرتو آن نور بازغ عزّت یافتند و عامّه یهود که ابناء ملکوت بودند خارج افتادند و ذلیل و مهان گشتند و در اقطار جهان پریشان و بی سامان شدند. و هکذا رجع الحکم فی المآب کما اخبر به الله فی الکتاب. و ما چون در سابق مذکور داشتیم و ثابت نمودیم که مقصود حقّ جلّ جلاله از استشهاد به کلام ائمهٔ هدی علیهم السّلام اثبات معانی حقیقیّهٔ مقصوده از الفاظ شمس و قمر و کواکب و سماء است که در آیات قرآن شریف وارد شده و در علائم ورود قیامت وظهور قائم مذکور گشته و اشتشهاد به کلام انجیل مقدّس از برای این نکته است که اهل نباهت ادراک نمایند که ملل عتیقه نیز به ظواهر همین الفاظ در ردّ حضرت خاتم الانبیاء علیه السّلام متمسّک شدند و به عدم ظهور علامات متشبّث گشتند و هم

[181]. سورهٔ نمل (۲۷)

ثابت نمودیم که به سبب کشف نقاب از حقائق مکنونه فی الکتاب ختم انبیای سلف گشوده شد و فهم کتب مقدّسه بر اهل ایمان سهولت یافت و طریق اقامهٔ حجّت و برهان بر اهالی سایر ادیان آسان گشت.
لهذا در این مقام لازم نیست که تکرار کلام نمائیم و اتقاق قانون کتاب مقدّس ایقان را در کیفیت اقامهٔ بینّه و برهان مکشوف داریم و وهن و سخافت ایرادات جناب شیخ را که در غایت وضوح معلوم گشت واضح تر نمائیم. ولکن ارباب فضل را قدری به تأمّل در این عبارت شیخ متوجّه می داریم که نوشته اند:
"گیرم فرقهٔ شیعه را که به صاحب این کلام شریف قائل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنّت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لاسیّما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیّت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه به ایشان تأثیر خواهد نمود" (انتهی کلامه العجیب).
جناب شیخ در اوّل رسالهٔ ثانیه که طبع نموده و منتشر داشته اند نوشته اند که این مسائل را حسبةً لله در میان گذاشته اند و لهذا اوّلاً از اهل انصاف سؤال می نمایم که فی الحقیقه نفسی که حسبةً لله در مسائلی که جمع و تألیف دو ملّت به آن منوط است تکلّم می نماید هرگز به این مقدار تعنّت و تحامل در کلام خود مندرج می دارد، گویا جناب شیخ اهل سنّت و جماعت را منکر فضل و جلالت و علو علم و معرفت ائمهٔ هدی دانسته اند و این فرقهٔ عظیمه مسلمین را که سواد اعظم امّت اسلامیه اند از اعدای اهل بیت طهارت شمرده اند، زیرا که فرقهٔ شیعه رابه لفظ معتقد نام برده اند و فحوی بلکه صریح عبارت ایشان این است که فرقهٔ اهل تسنّن غیر معتقدند. و حال آنکه امر به عکس متصوّر جناب شیخ است. جمیع اهل تسنّن به علو مقام اهل البیت معتقدند و به وفور علم و معارف ایشان معترف و افاضل علمای اهل تسنّن در فضائل اهل البیت کتب نفیسه تصنیف فرموده اند و وجوب احترام و حفظ مقام ایشان را مبرهن و مدلّل داشته اند. و اختلاف در مسئلهٔ تأسیس خلافت مقتضی این نیست که اهل سنّت منکر فضل اهل البیت شوند و یا در عدادغیر معتقدین به من فرض القرآن حبّهم محسوب گردند، و خصوصاً در موارد استعمال الفاظ عربیّه مثل اطلاق لفظ شمس و قمر و نجوم بر مظاهر الهیّه که نفسی از اهل سنّت در وفور علم و فصاحت کلام و بلاغت بیان ائمهٔ اهل البیت شکّ ننموده، ولا شکّ اگر از هر نفسی ولو از منکرین اسلام سؤال شود البتّه ایشان را از اعظم بیوت فصاحت عربیّه شمارد و در صحّت موارد استعمال الفاظ اعلم از اعاجم قفقازیّه شناسد.
و امّا اینکه نوشته اند: "دعای ندبه چگونه بر نصاری تأثیر خواهد نمود" اعجب از کلّ بیانات سابقهٔ ایشان است. گویا جناب شیخ گمان کرده اند که چنانچه شیخ الاسلام هستند شیخ النصاری و شیخ الیهود هم هستند و یا آنکه وکالتی از ملل سائره دارند. این

عبارت با ادّعای اینکه حسبةً لله این مسائل را در میان گذاشته اند و به غایت مباین و منافی است بل دالّ بر غایت تحامل و تجافی. لذا در غایت ادب خدمت ایشان معروض می داریم که یا سیّدی الشیخ نه علم افاضل امّت نصاری و یهود از شما کمتر است و نه قلمشان از قلم شما کند تر و نه لسانشان از لسان شما قاصر تر، شما اگر در دین خود شبهه دارید بفرمائید وشبهات سائر ملل را به خود ایشان واگذارید و وکالت از جانب سائر ملل نکنید و اندوه دیگری را نخورید تا آنکه لا محاله به تعصّب و تعنت منسوب نگردید و ادّعای حسبةً لله را فعلاً مصدّق شوید.

و چون ایرادات شیخ الاسلام در این مبحث فقره به فقره معلوم الحال گشت و قیمت آن بر اهل علم واضح آمد لذا از قرّاء این اوراق رجا می نمایم که قدری در این فقرهٔ آخر نیز تأمّل فرمایند که نوشته است:

"با وجود آنکه هر مؤسّس و مقنّنی که به ادّعای عام بیاید چون که خود را مظهر اظهر وجود مطلق و ذات بحت می داند باید خطابات و اثبات حقّیت خود هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کلّ من حیث الکلّ شامل آید، نه اینکه از ملل متفرّقهٔ مسکونه و از فرق متعدّده یک فرقهٔ قلیله را مورد خطابات نموده بنا به تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و به جای یا ایّها النّاس یا ایّها العرب و یا ایّها الفرس گفته به احادیث چند که دانستن صحّت و سقم آن بسیار مشکل است و حتّی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال برود" (انتهی).

گویا جناب شیخ بر خود متحتّم داشته اند که هر چه بر قلم ایشان می گذرد بنویسند خواه معنی داشته باشد یا نداشته باشد، اصول ادیان را منهدم کند یا نکند، برانبیای گذشته علیهم السّلام وارد آید یا نیاید، با اینکه در قرآن شریف وارد است که "...لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ ... (۲۸۵)"[182] و در ایقان شریف مصرّح که کلّ مظاهر یک حقیقتند و کلّ حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند، معذلک حضرت موسی علیه السّلام جز بر بنی اسرائیل مبعوث نشد و حضرت عیسی علیه السّلام که فرموده است: "أَنَا الأَلِفُ و اليَاءِ البِدَايَةُ و النِهَايَةُ الأَوَّلُ و الآخرُ، جز بنی اسرائیل را که اقلّ از جمیع فرق عالم بوده و هستند مخاطب نداشت.

و در انجیل مقدّس وارد است که حضرت عیسی علیه السّلام رؤیت خدای غیر مرئی است و هم وارد است که در زیر آسمان جز اسم مبارکش نجات دهنده نیست با وجود چنین ادّعای مظهریّت کبری احدی به ایشان ایراد ننمود که چرا فقط بنی اسرائیل را مخاطب داشته و به عموم خلق خطاب و استدلال نفرمودی، وسبب جز این نبود که خلق این قدر شعور داشتند و می فهمیدند که

[182]. سورهٔ بقره (۲)

مدعّی چنین مقامی محدود به حدود خلق نگردد و خود به مصالح وقت اعلم و به مقتضیات خطاب داناتر باشد. بناءً علی ما ذکر ایراد جناب شیخ اوّلاً بر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السّلام واردتر است زیرا کتابی از ایشان جز تورات و انجیل موجود نیست و در این دو کتاب خطابی جز بر بنی اسرائیل مشهود نه.
و امّا ایراد ایشان قطع نظر از اینکه بالاصل واهی و باطل و مبنی بر وهم و خیال فاسد است مع ذلک بر این ظهور اعظم به هیچ وجه وارد نیست. چه که مثل ایشان که ایقان شریف را دیده و سائر الواح مقدّسه را ندیده اند مثل کسی است که از قرآن مجید یک آیهٔ "يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ...(۴۰)"[183] را ببیند و بدون اطّلاع از باقی قرآن ایراد کند که چرا حضرت رسول علیه السّلام تنها بنی اسرائیل را مخاطب داشته و چرا خطاب خود را عام و شامل کلّ اهل عالم نفرموده است.
زیرا که بر مطلّعین بر کتب و الواح نازلهٔ از قلم اعلی حتّی افاضل نصاری و اکابر اروپا مخفی و پوشیده نیست که قطع نظر از اینکه برحسب استدعای علما و رؤسای ملل موجوده کتب متعدّده و الواح متکثّره به اسم فرد فرد از ملل مذکوره نازل گشته است. علاوه الواح عدیده خطاب به عموم اهل عالم موجود است و الواح مذکوره در اکثر عواصم و بلاد کبیره حتّی عواصم اروپا منتشر و مطبوع.
و از همه گذشته کتاب مستطاب عهد که در سنین اخیره از قلم اعلی نازل شده و در این لوح مقدّس جمیع موارد فلاح ونجاح را بیان فرموده اند خطاب به عموم اهل عالم است و شامل کافهٔ امم و هذا بعض عباراته الرشیقه و بیانات الانیقه نوردها و زینةً للکتاب و دفعاً لاوهام اهل الارتیاب.

قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ و عَلَت کَلِمَتُهُ:

" ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. به تقوی الله تمسّک نمائید و به ذیل معروف تشبّث کنید. براستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید عفی الله عمّا سلف از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلّم نمائید از لعن و طعن و ما یتکدّر به الانسان اجتناب نمائید. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمهٔ علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر

[183]. سورهٔ بقره (۲)

به حقّ و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی به مثابهٔ آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع وبصر و انجم او اخلاق منیرهٔ مضیئه مقامش اعلی المقام و آثارش مربّی امکان هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افق اعلی توجّه نمود و او را از اهل بهاء در صحیفه حمرا مذکور خُذ قَدَح عِنَایَتی بِاسمِی ثُمَّ أَشرَب مِنهُ بِذِکرِی العَزِیزِ البَدِیع. ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبّت و اتّحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده، ولکن جهّال ارض چون مربای نفس و هوسند از حکمت های بالغهٔ حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند در بارهٔ ایشان دعا کنید حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرّر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نَهیاً عَظِیماً فِی الکِتَابِ هَذَا امرالله فِی هَذَا الظُّهُورِ الأَعظَم و عَصَمَهُ مِن حُکمِ المَحو وزَیَّنَهُ بِطَرَازِ الاثَباتِ أِنّهُ هُو العَلِیمُ الحَکِیم."

و کذلک در این لوح کریم فرموده است:

"براستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امرالهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیّبه طاهرهٔ مرضیّه است. بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید و علّت اتّفاق را علّت اختلاف مسازید. امید آنکه اهل بهاء به کلمهٔ مبارکهٔ قُل کُلٌّ مِن عِندِ الله ناظر باشند. و این کلمهٔ علیا به مثابهٔ آب است از برای اطفای نار ضغینه و بغضا که در قلوب وصدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمهٔ واحده به نور اتّحاد حقیقی فائز می شوند انّه یقول الحقّ ویهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل"(انتهی).

و در لوح کبیری که در جواب سؤالات جناب مانکجی صاحب زردشتی به اسم این عبد نازل شده است می فرمایند:

"قُل یَا مَلأَ الأَدیَان بِأّیِ حُجَّة آمَنتُم بِاللهِ مِن قَبلُ و بِأَیِ بُرهَان أَعرَضتُم عَنِ الّذِی استَوَی بِهِ هَیکَلُ القِدَمِ عَلَی العَرشِ الأَعظَمِ و نَطَقَ مُنزِلُ البَیَانِ تَاللهِ قَد ظَهَرَ مَا تَزیَّنَ بِذِکرِهِ الزُبرُ و الأَلواح."

و قال ایضاً جلّ اسمه و عزّ ذکره:

"یا أَبَا الفَضل قُم بِاسمِی و قُل بِالحِکمَةِ و البَیَانِ یَا مَلأَ الامکَان تَعَالَوا لأقُصَّ لَکُم النَبَأَ الأَعظَمَ أَلّذی تَزَیَّنَ بِذِکرِهِ الزُبُر و الأَلوَاحُ. تَعَالَوا یَا أَهلَ الأَرضِ لأرِیَکُمُ الأُفُقَ الأعلی و أسمِعَکُم نِدَاءَ اللهِ رَبّ الأَربَابِ" (انتهی).

و آیهٔ مبارکهٔ اولی که می فرماید: "قُل یَا مَلأَ الأَدیَان بِأّیِ حُجَّة آمَنتُم بِاللهِ مِن قَبلُ..." الی آخرها، تعلیم دلیل عقلی قطعی و برهان

تام الهی است که حجّت هر مکابری به آن قطع می شود و بصیرت هر منصفی به آن منوّر و مفتوح می گردد. چه اگر هر نفسی از ملل موجوده به نظر تحقیق نه تقلید در حجّت دین خود نظر نماید و تفکّر کند البته به معرفت اصل برهان و عرفان مظهر امر رحمان فائز شود و اگر مکابر و مجادل باشد مفحم و ملزم گردد، زیرا که مظاهر امرالله چنانکه من حیث الذات مظهر حقیقت واحده اند و کلّ حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند کذلک برهان ایشان نیز واحد است و طریق معرفت ایشان متحّد.
غایت ما فی الباب هر چه ظهور متأخّر است نظر به ناموس تقدّم و ارتقاء حجّت او اظهر است و برهان او اجلی.
و در قران مجید از این حادثه از حوادث یوم الله نیز اعلام و اخبار فرموده است بقوله تعالی: " وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (٦٥) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (٦٦)."[184] یعنی روزی که خداوند تعالی خلق را ندا می فرماید و می گوید چگونه اجابت کردید پیغمبران را و قبول نمودید امر ایشان را پس اخبار بر ایشان پوشیده می ماند و استفسار نیز منقطع می شود.
یعنی نه از حقیقت کیفیت اجابت رسل مطلّعند و نه از ادّله ایشان اگاه و نه از اهل علم و اطّلاع مستخبر. این است که بر وفق آیهٔ کریمه حقّ جلّ جلاله درالواح مقدّسه و مواضع متعدّده عموم اهل عالم را مخاطب فرمود و به این کلمهٔ جامعهٔ " بِأَيِّ حُجَّةٍ آمَنتُم بِاللهِ مِن قَبلُ" کافّهٔ امم را مفحم و ملزم داشت. چه امری ظاهر است که عموم ملل از حقیقت برهان بی خبرند و غیر مطّلع و به آنچه تقلیداً از آباء و امهّات خود مسموع داشته اند متمسّک و مقتنع.
و خلاصة القول اگر این عبد بخواهد جمیع خطابات عامّهٔ الواح مقدّسه را در این اوراق مرقوم دارد باید اضعاف قرآن مجید را در این مقام مندرج نماید ولکن از برای کسانی که قلوبشان از نور انصاف منوّر است کفایت می نماید. و جناب شیخ در صفحهٔ ۳۶ رسالهٔ مطبوعهٔ خود نوشته اند که کتاب بیان را ندیده اند در این صورت ابداً حق چنین اعتراضی را نداشتند که بنویسند مدّعی مظهریّت تامّه باید خطابات او عام باشد، چه کسی که تمام کتب سماویّه ملّتی را ندیده چنین اعتراضی کند و به تعمیم و تخصیص خطاب باب ایراد و انتقاد گشاید این خود اعتراف به عدم مبالات و یاوه نگاری باشد.
و حال آن که عرض شد که نسبت کتاب مستطاب ایقان به سایر الواح نازله در این ظهور اعظم مثل نسبت یک آیهٔ است در قرآن مجید به سوره ای و یا یک سوره به تمام قرآن. و چون دانسته شد که این ایراد جناب شیخ نیز مانند سایر ایرادات ایشان مبتنی بر

[184]. سورهٔ قصص (۲۸)

وهم و عدم اطّلاع بوده است اکنون در این عبارات ایشان نظر نمائیم که نوشته اند:
"به احادیثی چند استدلال برود که دانستن صحّت و سقم آن بسیار مشکل است و اکثر اهل اسلام به آن معتقد نیستند."
اوّلاً از این عبارت جناب شیخ مستفاد می شود که از کتاب مبارک ایقان هیچ نفهمیده اند زیرا که در این کتاب پس از حلّ غوامض کتب سماویّه که اقوی حائل ملل عتیقه است در تصدیق مظاهر الهیّه به ادّله چند در اثبات قائمیّت حضرت باب اعظم عزّ اسمه استدلال فرموده اند و اوّل و اعظم ازهمه استدلال به آیات کتاب الهی است که دلیل باقی وبرهان کافی و حجّت بالغهٔ الهیّه است فیما بین بریّه و جمیع ادیان موجوده به آن متعلّق و منوط است و به ثبوت آن وابسته و مربوط و این حجّت در جمیع ادیان رتبهٔ اوّلیه دارد و احادیث رتبهٔ ثانویّه. و چنانکه سابقاً هم بدین نکته اشاره شد حقّ جلّ جلاله در این مقام کلام را مبسوط و مفصّل و علو و سمو این حبل متین و برهان مبین را واضح و مدلّل داشته اند. قطع نظر از سائر ادّله از قبیل دلیل تقریر و ثبوت و نفوذ که ممیّز است بین الحقّ و الباطل و الثابت و الزائل.
و جناب شیخ از جمیع صرف نظر نموده و دلیل این ظهور اعظم را احادیثی چند تصوّر کرده اند که فهمیدن صحّت وسقم آن بسیار مشکل است آنهم بر ایشان نه بر اهل علم، زیرا که سابقین از علما رضی الله عنهم از برای انتقاد احادیث و تمیز غث از ثمین و ضعیف از صحیح آن قواعدی بیان فرموده اند که در کتب این فن مقرّر و مدوّن است و احسن طرق از برای فهم احادیث صحیحه از ضغیفه تطبیق آن با کتاب الله است چنانکه در مقالهٔ اولی مشروحاً مبیّن داشتیم.
چه در صورتی که در کتاب مجید "... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...(۸۹)"[185] و همچنین "... وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ.... (۱۴۵)"[186] و کذلک ".... مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ...(۳۸)"[187] نازل شده، اگر حدیثی با بشارات وارده درکتاب مطابقت نماید البتّه در صحّت و اعتبار آن شکّی باقی نمی ماند. و از طریق انتقاد اتّفاق علمای حدیث است زیرا که اهل تسنّن و اهل تشیع که غبار اختلاف و افتراق را الی عنان السماء مرتفع داشته اند اگر در روایت حدیثی اتّفاق نمایند نیز نزد اهل استبصار دلیل صحّت و اعتبار گردد.

---

[185]. سورهٔ نحل (۶)

[186]. سورهٔ اعراف (۷)

[187]. سورهٔ انعام (۶)

و از همه گذشته علم رجال کافل حال و فاصل این قیل و قال است در این صورت به ذیل صعوبت و اشکال متمسّک شدن اعتراف به بی علمی است و بس.
و نظر به دفع این شبهات واهیه این عبد در این مقالات چنانکه بر اهل بصیرت مشهود است به احادیثی استدلال نموده که اوّلاً مؤیّد به آیات قرآن و ثانیاً از طرق اهل تسنّن و تشیّع و ثالثاً به وثوق مصادر متصفّ باشد شاید این ایرادات بارده و توهمّات مضحکه ساقط گردد. و اخیراً این عبد که اقل عباد حضرت مالک ایجاد محسوب است و به قطره ای از بحر ایقان مرزوق نظر به همایون خطاب حضرت ربّ الارباب که مرقوم شد حاضر است که هر کس از هر ملّت از ملل موجوده بخواهد شفاهاً او کتباً در این امر اعظم نظر کند او را به ادلّهٔ واضحه که دین خود او به آن ثابت و مقرّر است بر حقیّت امر مبارک مطّلع و آگاه نماید و اگر از اهل فلسفه و قیاسات منطقیّه است به ادلّهٔ عقلیّه و اگر از اهل مجادله و مکابره است به ادلّه الزامیّه ملزم و ساکت گرداند لیتبیّن الرشد من الغیّ و الحقّ من الباطل والصحیح من العلیل و الله تعالی علی ما نقول وکیل.

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته اند

"دیگر در بیان معنی آیات شریفهٔ " فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ...(۴۰)"[188] و " إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ (۱) "[189] و "یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ....(۴۸)"[190] صاحب کتاب می فرماید که مقصود از مشارق مظاهر انوار الهی و مراد از انفطار سماء نسخ و بطلان دین قبل حین ظهور بعد و کذا از تبدیل ارض تبدیل اراضی قلوب به ارض معرفت و حکمت است. برای اثبات مدّعای خود باید بیان فرماید که کدام لغت و کدام استعمال عرب و کدام تفسیر و موارد استعمال شهادت می دهد به اینکه سماء به معنی دین و انفطار به معنی نسخ و بطلان به طریق حقیقت و یا مجاز استعمال شده است. والاّ بدون استشهاد اخذ معانی مذکوره مسلّم نمی گردد و هم باعث تسکیت و اقناع قارئین نمی شود. و حال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملّت

[188]. سورهٔ معارج (۷۰)

[189]. سورهٔ انفطار (۸۲)

[190]. سورهٔ ابراهیم (۴)

روا نیست بلکه کلام و خطابات هر مقنّن به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد. ولذا قال عزّ من قال: "وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ...(٢٣)"[191] (انتهی).

جواب

بر اهل علم مخفی نیست که باب استعاره و تشبیه از ابواب واسعهٔ فصاحت کلام است که علمای عالم در جمیع لغات و السنه در آن مستوفی تکلّم فرموده و فصحا و خطبای امم من کافة الاجناس بیانات خود را در خطب و رسائل به آن مزّین داشته اند. و اگر چه این مسئله از مسائل واضحه است نزد اهل علم و موضع تبیین و تفصیل این قبیل مسائل کتب بیانیّه است نه رسائل استدلالیّه ولکن تا عوام آن حدود نیز به قدر مقدور بر این حقائق اطّلاع یابند و ارباب نباهت بر مقدار بی علمی و بی اطّلاعی مکابرین و مجادلین و معترضین علی الله ملتفت شوند، بر سبیل اختصار معروض می دارم که علمای علم بیان فرموده اند که اگر کاتب و یا خطیب شیئی را به شیء دیگر مماثل و مشابه داشت به سبب مناسبتی با اظهار ادوات تشبیه ازقبیل لفظ مثل و کاف تشبیه درعربی و چون و مانند در فارسی آن را "تشبیه" خوانند مثل زَيدُ كَالأَسَدِ در عربی که زید را به مناسبت شجاعت به اسد تشبیه نموده اند با اظهار ادات تشبیه که کاف باشد. و اگر کاتب و خطیب لفظی را بر معنائی اطلاق نماید به سبب مناسبتی بدون ادات تشبیه آن را "اِستِعَارَه" گویند مثل اینکه گویند رَأَيتُ أَسَداً و مقصود رؤیت شخص شجاعی باشد که درحقیقت قائل آن شخص را به اسد تشبیه نموده و اکتفا کرده است به ذکر مُشَبَّهُ بِه بدون ذکر اسم مُشَبَّهُ و ادات تشبیه و اگر کاتب ویا خطیب قرینهٔ تشبیه را در کلام مذکور دارد آن را "اِستِعارهٔ تَصرِیحیَّه" گویند مثل رَأَيتُ أَسَداً يَرمِی که لفظ یرمی قرینه است که مقصود از اسد مرد شجاع است. و اگر قرینه را در کلام ذکر نکند آن را " اِستِعَارَهٔ بِالکِنَایَة: گویند.

قال صاحب محیط المحیط:

" الاستعارة مصدر استعار و عند البیانیین ادّعاء معنی الحقیقة فی الشیء للمبالغة فی التشبیه مع طرح ذکر المشبّه من البین کقولک رأیت اسداً و انت تعنی به الرجل الشجاع. ثمّ اذا ذکر المشبّه به مع ذکر القرینة یسمی استعارة تصریحیّة و تحقیقیّة نحو لقیت اسداً فی الحمّام. و اذا قلنا المنیّة انشبت اظفارها بفلان فقد شبهّنا المنیّة بالسبع استعارة بالکنایة و اثبات الاظفار لها استعارة تخیلیّه" (الی

[191]. سورهٔ بقره (٢)

آخر کلامه).
و این قاعده مطرّد است در جمیع لغات عالم و مرعی و معتبر است نزد فصحا و بلغای کلّ امم و قرآن شریف محتوی است بر کثیری از استعارات لطیفه وتشبیهات دقیقه. مثلاً در آیهٔ مبارکهٔ "اللَّـهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَىٰ نُور يَهْدِي اللَّـهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّـهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّـهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٣٥) "[192]، در این آیهٔ مبارکه نور الهی را به مشکوة تشبیه فرمود با اظهار اداة تشبیه ولفظ شجرهٔ مبارکه را از برای مظاهر امرالله که مشارق این نور باهرند استعاره آورده. و این قاعده مطرّد است بین انبیاء و اولیاء سلام الله علیهم که درهر ظهورنفس مظهر امرالله را به اصل شجره و کبار اولیاء را به اغصان مؤمنین را به اوراق آن شجرهٔ مبارکه تعبیر و تشبیه فرموده اند.
چنانکه در حدیث علی بن مهزیار که مخبر بود از ظهور امرالله در حافات بحیرهٔ طبریّه و در مقالهٔ اولی ذکر شد ملاحظه فرمودی که فرموده است: "فِی ظِلاَلِ شَجَرَة بَسَقَت أَفنَانُ غُصُونِهَا فِی حَافَاتِ البُحَیرَةِ الطّبَرِیَّة." حضرت عیسی چنانکه در باب ۱۵انجیل یوحنّا مذکور است فرمود: "أَنَا الکَرَمَةُ الحقیقیّةُ و أَبِی الکرَّامُ." و هم در همین باب فرموده است: "أَنَا الکَرمَةُ و أَنتُم الأَغصَانُ." یعنی منم تاک انگور و پدرم باغبان و شما شاخهای آن تاکید. و در کتاب اشعیای نبی در اصحاح یازدهم در اخبار از ظهور مسیح فرموده است: "یَخرُجُ قَضِیبُ مِن جَزعِ یَسَّای و یَنبُتُ غُصنُ مِن أُصُولِه و یَحُلُّ عَلَیهِ رُوحُ الرَّبِ رُوحُ الحِکمَةِ و الفَهمِ رُوحُ المَشوَرَةِ و القُوَّةِ رُوحُ المَعرِفَةِ و مَخَافَةِ الرَّبِ." یعنی و نهالی از تنهٔ یسای (پدر حضرت داود) بر آمده شاخه ای از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و قوّت و روح علم و خشیّت از خداوند است بر آن خواهد آرمید. و مقصود از لفظ جزع یسای در این مقام ارض داود است یعنی اراضی مقدّسه که مغرس شجرهٔ طیّبه است و منبت همایون غصن سدرهٔ مبارکه.
و دراصحاح ششم کتاب زکریای نبی می فرماید: "و کَلّمَهُ قَائِلاً هَکَذا قَالَ رَبُّ الجِنُود هَو ذَا الرَجُلِ الغُصنُ اسمُهُ و مِن مَکَانِهِ یَنبُتُ و یَبنِی هَیکَلَ الرَّبِ." یعنی و به او بگو که ربّ الجیوش چنین می فرماید که اینک شخصی که اسمش غصن است و از مکانش خواهد روئید و هیکل خداوند را بنا خواهد فرمود.

[192]. سورهٔ نور (۲۴)

و در آیهٔ اوّل اصحاح چهارم کتاب اشیعیای نبی می فرماید: "فِی ذَلِک الیَومِ یَکُونُ غُصنُ الرَّبِ بهَاءً و مَجداً." و مقصود این است که حقّ جلّ جلاله از مرکز میثاق قویم اخبار نموده و لفظ غصن را استعارةً بر فرع منشعب از اصل قدیم اطلاق فرموده یعنی در یوم موعود همایون غصن شجرهٔ طیّبه بروید وبرومند شاخ سدرهٔ منتهی قد بر افرازد و انوار مجدت و عزّت الهیّه از وجه منیرش مشرق گردد و هیکل ربّ یعنی بیت دیانت الهیّه را مشیّد و معمور فرماید تا نور توحید حقیقی از جیمع آفاق مشرق شود و ظلمت کفر و شرک و نقض ونکث یک سره زائل و باطل آید.

و چنانکه در کتب سماویّه کلمهٔ طیّبه وشجرهٔ مبارکه استعارة بر مظاهر امرالله اطلاق شده کذلک در کتب مذکوره کلمهٔ خبیثه و شجره ملعونه بر اعداء الله و معارضین و معترضین بر مظاهر امرالله استعارة اطلاق شده است، چنانکه در سورهٔ بنی اسرائیل[193] فرموده است: "وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (٦٠)." و سبب نزول این آیهٔ مبارکه این بود که حضرت خاتم الانبیاء در رؤیا مشاهده فرمود که اشخاصی مانند قرود بر منبر مبارک می روند و چون آن وجود مبارک بیدار شد خاطرش از این رؤیا مشوّش گشت چه کسانی که از تعبیر رؤیا و تأویل احلام با خبرند می دانند که رؤیت قرود در رؤیا منذر به خطر شدید است خاصةً رؤیای انبیاء علیهم السّلام که در حکم وحی سماوی است ودر این حال که پریشانی خاطر آن حضرت مشوّش و مکدّر داشت این آیهٔ مبارکه نازل شد و از حقّ جلّ جلاله اعلام رفت که فتنهٔ شدیده امّت اسلامیّه را احاطه خواهد نمود و خلافت نبویّه که اوّل وسایط تربیت و تصلیح حال امّت اسلامیّه است به اصل شجرهٔ خبیثه یعنی بنی امیّه انتقال خواهد یافت و اوراق این شجرهٔ ملعونه که اتباع این فرقهٔ خبیثه اند بر منابر اسلامیّه جالس خواهند شد و امّت را به ضلالت و هلاکت مبتلا خواهند نمود. و به حکم تأویل همین آیهٔ کریمه در احادیثی که از حضرت رسول علیه السّلام مأثور است و در کتب اهل تسنّن و اهل تشیّع مذکور وارد شده که در یوم ظهور قائم موعود که یوم رجعت آل محمّد است نیز ریاست ملکیّه و دینیّه به سلسله سفیانیّه خواهد رسید و اصول وفروع این شجرهٔ خبیثه که رؤسا و تابعین اهل شرارت و مکابرت باشند در جیمع بلاد به معاندت و معارضت با اصحاب و اتباع آن حضرت قیام خواهند نمود.

و شیخ کمال الدّین دمیری که از افاضل اهل سنّت و جماعت است در کتاب حیوة الحیوان پس از ذکر این حدیث و رؤیا روایت می فرماید: "فَمَا رُوىَ النّبیُّ بَعدَ ذَلِکَ ضَاحکاً مُستَبشِراً اِلَی أَن مَاتَ." یعنی پس از رؤیت این رؤیا ونزول این آیه آن حضرت

---

[193]. سوره بنی اسرائیل (اسراء)

خندان و مستبشر دیده نشد تا آنکه وفات یافت.
و عماد الدّین ابوالفدا نیز در ترجمه المعتضد بالله العبّاسی و شرح فرمانی که صادر فرمود در طیّ فرمان فرموده است که علمای تفسیر اجماع و اتّفاق نموده اند که مقصود از شجرهٔ ملعونه بنی امیّه است. و از این فقره مستفاد می شود که تا آن زمان این فقره ما بین علمای اسلام متّفق علیه بوده است. و از استعارات معروفه لفظ یدالله است که کثیراً و شائعاً من حیث الاستعاره بر قدرت الهیّه اطلاق شده و در آیهٔ بیعت تحت الشجره "... يَدُ اللَّـهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ...(١٠)"[194] استعاره بر ید مبارک حضرت رسول اطلاق یافته ولفظ وجه الله را در آیهٔ "... يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّـهِ ....(٣٨)"[195] بر وجه مبارک حضرت رسول اطلاق فرموده و در آیهٔ مبارکهٔ "... وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ....(١٥٧)"[196] لفظ اغلال را بر عقائد سخیفه و عبادات شاقّهٔ ملل عتیقه اطلاق نموده.
و خلاصة القول مقصود این عبد از بیان این استعارات و تطویل کلام این است که مردم آن صفحات که بالکلّ از فهم قرآن دور افتاده اند قدری به استعارات قرآنیّه و تشبیهات نبویّه مأنوس گردند شاید از اطلاق شمس بر مظاهر امرالله به مناسبت نورانیّت و از اطلاق سماء بر دین الله به مناسبت رفعت تعجّب ننمایند. و موارد استعمال آن در کلمات عرب بسیار است و سؤال جناب شیخ از موارد استعمال این الفاظ نه تنها دلیلی است ظاهر بر عدم اطّلاع ایشان از تفسیر قرآن بل دلیل است بر عدم معرفت به علم عربیّت و قواعد فصاحت وبلاغت زیرا که اظهر مثالی که علمای علم بیان در مسئلهٔ استعاره و تشبیه تمثیل فرموده اند تشبیه انسان است به شمس به مناسبت حسن طلعت و یا رفعت شأن چنانکه فاضل محقّق تفتارانی در شرح تلخیص المفتاح بعد تقسیم التشبیه بالحسّی و العقلی و المختلف فرموده است: "والمختلف الّذی بعضه حسّی وبعضه عقلی کحسن الطلعة الّذی هو حسّی و نباهة الشأن الّذی هو عقلی فی تشبیه انسان بالشمس."
و در آیهٔ مبارکهٔ " اللَّـهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ..(٣٥)"[197] ملاحظه نما که پس از آنکه در کتاب مجید از خداوند تبارک و تعالی

---

[194]. سورهٔ فتح (٠)

[195]. سوره روم (٣٠)

[196]. سورهٔ اعراف (٧)

[197]. سورهٔ نور (٢٤)

به نور تعبیر نموده و درکمال صراحت فرموده است که خداوند نور آسمانها و زمین است چه جای شبهه باقی می ماند که مشارق این نور ظاهر باهر انبیاء و مرسلین و مظاهر امر حضرت ربّ العالمین اند مگر آنکه جاهل مکابری انکار نماید و بگوید که این افتاب ظاهری مثلاً مشرق انوار الهی است و العیاذ بالله حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء علیهم من الصّلوات اکملها و ابهاها مشارق این نور ساطع و مطالع این شمس لامع نبوده و نیستند (قَاتَلَ اللهُ الجَهلَ و الغَبَاوَة) آیا جایز است که فصحا و بلغا سلاطین و امرا را به شمس و قمر و نجوم و امثالها تشبیه کنند و لفظ سماء را بر قصور و ممالک استعارةً استعمال نمایند چنانکه خطب و رسائل و دواوین ایشان پر است از این استعارات و تشبیهات و جایز نیست که انبیاء علیهم السّلام که افصح کلّ بشرند در بشارت به ظهور بعد از مظهر امرالله به شمس و از ائمه به نجوم و از دیانت به سماء تعبیر نمایند ویا مظاهر نور لامع ساطع الهی را به لفظ مشارق وصف کنند.
اگر ملاحظهٔ حسن ترتیب کلمات و لطائف محسنات نباشد و از استعارات لطیفه و تشبیهات بدیعه و نکات دقیقه و جمل رفیعه و حسن ترصیع و لطف تسجیع طرف نظر آید به چه مناسبت باید قرآن شریف را افصح کتب خواند و به کدام دلیل باید آین سفر مجید را ابلغ بیان دانست.
و حال آنکه درنزد اهل نظر قرینهٔ حالیّه اقوی شاهدی است که در مقام اخبار از حوادث آتیه و بشارت به ورود یوم الله مقصود از الفاظ شمس قمر و مشارق و مغارب وجودات مقدّسه مظاهر امرند که از این انوار مشرقه لازال ظلمت کفر و ضلالت از آفاق عالم زائل شده و صولت جهل و همجیّت باطل گشته.
آیا در آیهٔ مبارکهٔ "وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (١) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (٢)"[198] اگر لفظ شمس و قمر بر روح الله النازل من السّماء و فرعه المنشعب من الدوحة العلیاء تفسیر شود به فصاحت قرآن انسب باشد یا بر این شمس و قمر ظاهری که در امور دینیّه مذکور نبوده و نیستند. و آیا آیهٔ مبارکهٔ "رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (١٧) "[199] بر مشرق و مغرب دو نور ساطعی مانند حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما افضل التحیة و البهاء مفسّر آید به بلاغت قرآن اَوفَق آید یا بدو مشرق و مغرب خارجی که در این موقع هیچ معنی نداشته و ندارند. این بی خبران که از حقیقت فصاحت وبلاغت جز اسم آن را ندانند اگر مطلع قصیدهٔ شمس الشعرا

---

[198]. سورهٔ شمس (٩)

[199]. سورهٔ رحمان (٥٥)

سروش را ببینند که فرموده است:

"صدر اعظم آفتاب است و نظام الملک ماه آسمان این دو کوکب آستان پادشاه"

حسن استعارهٔ آن را بپسندند و تمجید کنند و با آنکه امثال آنان از ملوک و صدور فراوانند به غایت تحسین نمایند و اگر شعر وزیر کاتب فقیه ابی القاسم بن الجد رحمه الله را در کتاب قلائد العقبان ملاحظه نمایند که سروده است:

"أَبَا عَامِر أَنصِف أَخَاکَ فَإِنَّهُ و اِیَّاکَ فِی مَحضِ الهَوَی المَاءُ و الخَمُر

أَمِثلُکَ یَبغِی فِی سَمَائی کَوکباً و فِی جَوُکَ الشَمسُ المُنِیرَةُ و البَدرُ

عَجَبتُ لِمَن یَهوَی مِنَ الصُّفرِ تُومَةً و قَد سَالَ فِی أَرجَا مَعدِنِهِ التِبرُ"

از استعاره الفاظ شمس و بدر و تبر بر رسائل فصیحه و خطب بلیغه و اشعار رائقه و منثورات فائقه به شگفت آیند و او را به غایت مجدت و رفعت بستایند ولکن از اطلاق شمس و قمر بر مطالع امرالله مشارق نورالله تعجّب کنند و غریب شمارند و برهان طلبند و لجاج و احتجاج پیش آرند با اینکه این انوار لامعه و شموس مشرقه که جهان از رویشان روشن است و عالم از خویشان گلشن به این نعوت اقربند وبه این محامد انسب.

و اگر بخواهی بفهمی که اطلاق لفظ سماء بر دین و شمس و قمر و نجوم بر اَئمهٔ هدی و خلفا چه قدر شائع و مستحسن بوده است نزد فصحای عرب در قصیدهٔ مشهورهٔ کمیت بن زید الاسدی ملاحظه فرما که مطلع آن اینست:

" أَلاَ حُبِیتَ عَنّا یَا مَدِینَا و هَل نَاسُ تَقُولُ مُسَلّمِینَا"

و این قصیده را کمیت بن زید در ایّام خلافت خلفای امویّه درفضائل قبیلهٔ نزاریّه که اجداد حضرت رسول علیه السّلام و سائر قریش بوده اند نظم فرمود ونزاریّه را بر قحطان تفضیل نمود و این قصیده معروف است به فصاحت وبلاغت و در قوّت فصاحت و تأثیر آن همین بس است که به سبب نظم این قصیده چنانکه مسعودی در تاریخ مُروُج الذهب و معادن الجوهر مشروحاً ذکر نموده است میان نزاریّه و قحطانیّه معاندت واقع شد و حروب هائله به میان آمد و اخیراً منتهی به زوال خلافت جائرهٔ امویّه و تشکیل و تأسیس خلافت عباسیّه گشت. و در طیّ قصیده فرموده است:

" لَنَا قَمَرُ السَّماءِ و کُلُّ نَجم تُشِیرُ اِلیهِ أَیدِی المُهتَدِینَا

لَنَا جُعِلَ المَکَارِمُ خَالِصَات و لِلنّاسِ القَفَا و لَنَا الجَبِینَا"

در شعر اوّل می فرماید از ما قبیلهٔ نزار ظهور یافت ماه آسمان و همچنین هر ستاره ای که دست هدایت یافتگان به او اشارت

نماید. و این معلوم است که مقصود او از لفظ قمر و سماء و نجم، قمر و سما و نجم ظاهری نیست زیرا که نسبت این اشیاء به نزاریّه و قحطانیّه متساوی است وتخصیص به طائفه دون طائفه ندارند بل مقصود او از لفظ قمر وجود مبارک نبوی است و از سماء دیانت اسلامیّه و از نجوم خلفای راشدین و ائمهٔ طاهرین که ظهور ایشان را حقّ جلّ جلاله از قبیله نزار مقرر فرمود و این سلسلهٔ عِلیّه را به این درای منیره مکرّم و معظّم داشت و بر جمیع قبائل شرف مفاخرت عطا نمود. و کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر مسعودی که این قصیده و حکایت در آن مندرج و مسطور است در مطبعهٔ امیری طبع شده و در مدینهٔ عشق آباد دو نسخه از این کتاب موجود است یکی طبع مصر و دیگری قدیمی به خطّ ید.

و مقصود از این ذکر این است که اگر جناب شیخ از مسافرت و هجرت معذرت می طلبند و مرثیّهٔ بیچارگی می خوانند لا محاله تحصیل این کتب سهل است بطلبند و ملاحظه فرمایند که استعمال لفظ سماء دردین چه مقدار نزد فصحای عرب شائع و متداول بوده است. و همام بن الغالب المعروف بالفرزدق در قصیدهٔ عینیّه شهیره فرموده است:

" أَخَذنَا بِآفَاقِ السَّماء عَلَيهِمُ لَنَا قَمَرَاهَا و النُجُومُ الطَوَالِعُ"

یعنی آفاق آسمان را بر بنی قحطان گرفتیم زیرا که آفتاب و ماه این آسمان و نجوم طالعهٔ آن از ما است و ظاهر است که مقصود از سماء در این شعرسماء دیانت اسلامیّه است و مقصود از قمرین شمس و قمر است که استعارةً اطلاق نموده است بر شمس نبوّت و قمر ولایت و از نجوم کواکب امامت و درای خلافت و این شعر را شهاب الدّین احمد بن عبد ربّه الاندلسی در کتاب العقد الفرید در مجلّد اوّل در باب نوادر نحو روایت فرموده است. و این قصیده از مشاهیر قصائد فرزدق است و شریف رضی علیه الرحمه در دیباچه نهج البلاغه به این شعر او از این قصیده استشهاد می فرماید:

" أُولَئِکَ آبانِی فَجِئنِی بِمِثلِهِم اِذَا جَمَعَتنَا یَا جَرِیرُ المَجَامِع"

و این عبد به اقتضای مقام به شعر دیگر آن متمثل می شود و هو هذا:

"فَوَ أَسَفَا حَتّی کُلَیبُ یَسُبنُّی کَأَنَّ أَبَاهَا نَهشَلُ أَو مُجَاشِعُ"

و فضل الله الکاتب العراقی در حادثهٔ سعد الدوله یهودی که در وزارت ارغون خان مغول در سنهٔ ۶۹۰ هجریّه وقوع یافت و سابقاً ذکری از آن مرقوم شد می فرماید:

"فَانفَطَرَت سَمَائُهُم و أَظلَمَت أَرجَائُهُم سَفِهت أَحلامُهُم و زلّت أَقدَامُهُم و طُمِسَت نُجُومُهُم و بَارَت قُلُوبُهُم فَلاَ یَنبُتُ فِیهَا اِلاّ شَوکُ المَکرِ و حَسَکُ الخَبثِ بمَا زُرِعَ فِیهَا مِن بُغضِ أَولِیَاء الدّینِ و عِدَاوَةِ النَبِیّینَ فَضُرِبت عَلَیهِمُ الذِلَّةُ و المَسکَنَةُ و بَائُوا بِغَضَب مِنَ اللهِ"

(الی آخر کلامه).
یعنی آسمان دین ایشان انفطار یافت و اطرافشان تاریک شد و عقولشان ضعیف و نجومشان مکدّر و اراضی قلوبشان بائر گشت چندان که نمی روید از آن جز خار مکر و خسک خبث به سبب اینکه در اراضی قلوبشان بغض اولیای دین کشته شده و عداوت نبیّین غرس یافته است فضربت علیهم الذّلة و المسکنة و بائوا بغضب من الله (انتهی).
وخطبهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام را که سابقاً با ترجمه ذکر شده ملاحظه نمودی که فرموده است: "وَلَو ذَابَ ما فِی أَیدیهِم لَقَد دَنَی التّمحِیصُ لِلجزاءِ وَ کَشفِ الغَطاء وَ انقَضَتِ المُدّةُ وَأَزِفَ الوَعدُ وَ بَدا لَکُمُ النّجمُ مِن قِبَلِ المَشرقِ وَ اشرقَ لَکُم قَمَرُکُم کاملاً کَلیلةِ تمّ. فَاِذا استبَانَ ذلکَ فَرَاجِعوا التوبَةَ وَ خالِفوا الحوبَةَ وَاعلَموا أَنّکُم اِن أَطَعتُم طالِعَ المَشرقِ سَلَکَ بِکُم مِنهاجَ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلهِ وَ سلّمَ فَتَداوَیتُم مِنَ الصَّمِ وَ استَشفِیتُم مِنَ البَکمِ وَ نَبَذتُمُ الثِّقلَ الفادِحَ (عَنِ الاعناقِ). فلا یُبعدُ اللهُ اِلّا مَن أَبی الرَّحمةَ وَ فارَقَ العِصمةِ "وَ سَیَعلَمُ الّذینَ ظَلَموا أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ"[200] و امیر المؤمنین علیه السّلام در این خطبه مبارکه از حضرت موعود به نجم و قمر تعبیر فرموده و بلاد شرق وسماء دین را افق طلوع و مدار سیر این بدر منیر معیّن نموده است. و شیخ شرف الّدین بوصیری صاحب قصیدهٔ بردهٔ مشهوره در مطلع قصیدهٔ همزیّه لفظ سماء را استعارة بر نفس مقدّس حضرت رسول علیه السّلام اطلاق نموده است قال:
" کَیفَ تَرقَی رُقیُّکَ الأَنبیاءُ یَا سَمَاءُ مَا طَاوَلَتهَا سَمَاءُ"
یعنی چگونه پیغمبران به علو مقام تو بالغ شوند و به محلّ رفیع تو ترقّی نمایند ای آسمانی که هیچ آسمانی بر تو غلبه نجوید و چیرگی نیابد.
و این قصیده نیز با شرح آن که موسوم است به فتوحات احمدیّه در مصر و بلاد شام و سوریّه بل کافهٔ بلاد عربیّه مطبوعاً شائع و منتشر است. وابوالفضل بدیع الزمان الهمدانی صاحب مقامات و رسائل که صیت فصاحت وبلاغتش آفاق را مطبق دارد در یکی از رسائل خود که به حضرت عمید نوشته است می فرماید: "وقَولُ الأُستَاذِ نِعمَةٌ لَو صَادَقَت أَرضاً و صَنِیعَةٌ لَو أَصَابَت مَوضِعاً." و این رساله در صفحهٔ ۱۵۱ کتاب رسائل او که در مصر طبع شده مندرج است و در این مقام در غایت صراحت لفظ ارض را بر قلوب اطلاق فرموده وبدین استعارهٔ لطیفه محلّ نزول نعم لفظیّه را اراضی افئده مقرّر داشته.

[200]. سورهٔ شعرا، آیهٔ ۲۲۷

و از این جمله که ذکر شد ثابت و محقّق و مبرهن گشت که استعمال لفظ سماء دردین و انفطار در ضعف و سستی آن وشمس وقمر و نجوم بر انبیاء وائمهٔ و علما و ارض بر قلوب شائع و متداول و از استعارات لطیفهٔ شائعة الاستعمال بوده و الی یومنا هذا در السنهٔ جمیع فصحا و کتّاب در جمیع السنه و ممالک شائع و معمول است. و سبب استنکار جناب شیخ هبوط علم است در آن حدود و ضیق معارف در آن اصقاع.
و اگر عدم فرصت مانع نبودی بعض از خطب و مقالات افاضل اروپا را در این اوراق مندرج می داشتیم تا اهل ادراک دریابند که عیناً این استعارات در سائر السنه دائر و معروف است و به لطافت و حسن مذکور و موصوف. و از آیات نازله در کتب انبیای بنی اسرائیل که در مبحث سابق به آن استشهاد شد نیز واضح و معلوم گشت که اطلاق لفظ سماء بر دین و ارض بر قلوب و تزلزل و اضطراب و ظلمت و انقلاب بر انهدام و انفطار آن در السنهٔ انبیای سلف علیهم السّلام نیز شائع و متداول بوده است.
و خلاصة القول چون مقدار علم جناب شیخ به کلمات انبیاء وقواعد مرعیّه بین الفصحاء و البلغا به خوبی واضح و معلوم شد اکنون قدری در باقی تحقیقات ایشان نظری فرما و بر مقدار معارف قوم مطّلع و مستحضر شو و در معنی کلام امیر المؤمنین علیه السّلام که دائماً می فرمود و می گریست: "لِبَیکِ عَلَی الإسلاَم مَن کَانَ بَاکِیاً" تدبّر نما.

و هذا عین کلام الشیخ فی رسالته الاولی

" وحال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملّت روا نیست، بلکه کلام و خطاب هر مقنن به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد و لذا قال عزّ من قائل: "وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ...(۲۳)"[201] (انتهی کلام الشیخ).

[201]. سورهٔ بقره (۲)

جواب

اولاً تکلّم و مناقشهٔ جناب شیخ در مسئلهٔ فصاحت و بلاغت کتاب مستطاب ایقان با اینکه حال ایشان در این هنر معلوم است و اقوالشان در رسالهٔ مطبوعه واضح و مشهود جای هزار گونه استغراب است و مقام نوجه و ندبه بر فقدان علوم و آداب.

یَا لَلعَجَبِ یَا لَضِیَاعِ العِلمِ و الأَدبِ لَقَدحَنّ قِدحٌ لَیسَ مِنهَا

این عبد نمی گوید که جناب شیخ از این معارف حظّی و بهره ندارند بل رائحه از بلاغت بیان و فصاحت کلام فارسی و عربی را استشمام ننموده اند ولی از اهل علم و ادب و مطّلعین از دقائق فصاحت کلام فرس و عرب رجا می نماید و ایشان را به حقّ صدق و عدل و انسانیّت قسم می دهم که خالصاً لوجه الله در رسالهٔ مطبوعهٔ جناب شیخ نظری نمایند و ملاحظه فرمایند که مصنّف چنان رساله حقّ دارد که در فصاحت و بلاغت تکلّم کند و قضاوت نماید یا حقّ ندارد.

چو این نکته در غایت وضوح است که نفسی که نداند جائز است به مناسبت رفعت لفظ سماء بر دین الهی استعارة اطلاق شود و یا فصیحی در کلام خود از انبیاء و أئمه و علما به شمس و قمر و نجوم تعبیر نماید با شیوع این تعبیرات و اطلاقات در جمیع السنه و لغات معلوم است که علم او به قواعد فصاحت و بلاغت تا چه رتبه است و کلام او در رشاقت و متانت تا چه درجه. بهتر این بود که جناب شیخ باز هم در سائر مسائل علمیّه که در آن نیز مقدار هنر و بهرهٔ ایشان معلوم شد تکلّم نمایند و جولان در مضمار فصاحت و بلاغت را به فارسان این منازلت و باسلان این مبارزت واگذارند.

ثانیاً چون جناب شیخ در این رساله و هم در رسالهٔ ثانیه نتوانسته اند به عبارتی از عبارات کتاب مستطاب ایقان استشهاد نمایند که در آن عبارت اخلالی به قواعد فصاحت شده باشد و یا امری مخالف قوانین لغت یافت شود ایرادشان قابل جواب نبود زیرا که ادّعای بلا دلیل و انتقاد بلا استشهاد نظر به قوانین مرعیّه بین العلما هرگز قابل توجّه و اعتنا نیست چه ایرادات وهمیّه غیر مؤیّده به شواهد را علمای اعلام کلام فارغ گویند و گفتار یاوه را شایستهٔ مناقشه و توجّه نشمارند.

ولکن چون این مسئله فصاحت و بلاغت کتب الهیّه بنفسها اهمیّت دارد این عبد مناسب دانست که در این مقام نیز کلام را مبسوط و مفصّل دارد شاید غمام این اوهام که به سبب تباین افهام درقرون عدیده موجب مناقشات و مناظرات طویله فیما بین امّت نصاری و اسلام گشته ازافق امرالله انقشاع یابد و ایرادات واهیّه که به حکم کریمهٔ "كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲)"[202] از

[202]. سورهٔ حجر (۵)

منکرین قرآن به منکرین بیان و ایقان به وراثت انتقال یافته است زائل شود. و ما بیان این مسأله را نظر به اهمیّت آن در ضمن مقالهٔ مخصوصه به انجام می بریم و توفیق و تأیید از حقّ جلّ جلاله مسألت می نمائیم انّه خیر موفّق و معینّ.

مقاله مخصوصة
فی فصاحة الآیات و بلاغتها و بیان وجود حجیّتها

بر اولی الالباب و المستبصرین فی علم الکتاب پوشیده نیست که چون علمای اسلام ملاحظه نمودند که حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید بر حقیّت و اثبات صدق رسالت حضرت خاتم الانبیاء علیه السّلام به نفس همین کتاب مبارک استدلال فرموده و آوردن سورهٔ مثل آن را میزان تمیز صدق از کذب مقرّر داشته است در بیان سبب حجّیت قرآن اختلاف فرمودند. چه معلوم است که تصنیف یک کتابی بدون ممیزّی قاطع و فارقی ظاهر از سایر کتب هرگز حجّت و برهان نتواند بود وقطع نزاع و فصل جدال بین المثبت و النافی نتواند نمود.
جمعی از علما به شرحی که در کتب کلامیّه مفصلاً مذکور است نفس سبک و سوق آیات را بر نهجی که نازل شده است سبب اعجاز آن دانستند و آوردن کلامی را به این سبک و سیاق ممتنع و محال شمردند. و بعضی از علما اشتمال قرآن را بر اخبار از امور آتیه که در حقیقت اخبار از غیب است سبب حجیّت و اعجاز آن شناختند. و برخی دیگر از علما اشتمال قرآن را بر حکم عالیه و خواصّ و فوائد نافعه که تأسیس آن فوق طاقت و قوّت بشریّه است سبب اعجاز و حجیّت آیات الهیّه تصوّر نمودند.
و چون هر یک از این وجود مذکوره نزد محقّقین از علمای اسلام غیر کافی و ناتمام می نمود اکثری از ایشان قائل شدند بر اینکه علو مقام آیات قرآن مجید در مراتب فصاحت وبلاغت سبب اعجاز این کتاب شریف است زیرا که فرقی نیست در اینکه پیغمبری احیاء اموات را معجزهٔ خود قرار دهد و به آن تحدّی کند و یا اینکه کلامی آورد که در فصاحت و بلاغت به رتبه ای باشد که احدی نتواند سوره ای چون او بیاورد وبه آن تحدّی فرماید و آن را حجّت خود قرار دهد، چه در هر دو صورت حجّت بر خلق تمام باشد زیرا که مناط اظهار عجز خلق است از اتیان به مثل و این در هر دو صورت حاصل است.
و بالجمله این وجه اخیر شهرتی کامل یافت و اغلب علمای اسلام و خصوصاً متأخّرین از ایشان بر این وجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآن را سبب اعجاز آن شمردند. و بر مطّلعین برحقائق علوم معلوم است که این رأی در قرون وسطی احداث شد و

درمیان صحابه و تابعین بل وتبع تابعین ذکری از اینکه سبب حجیّت قرآن فصاحت وبلاغت او است شائع و منتشر نبود. چه در قرن ثالث و رابع و خامس علوم جدلیات و کلام و منطق انتشاری بالغ یافت وباب مجادلات علمیّه مفتوح گشت و هم علمای آن قرون در صنوف ادب و صنعت انشاء و ترسیل رتبهٔ علیا یافتند و در فنون فصاحت وبلاغت متقدّم و بالغ گشتند و درتألیف و تصنیف کتب نفیسهٔ فصیحه قادر و توانا شدند و اکثری درصفّ کتّاب دارالخلافه و وزارت و امارت که آن زمان غالباً موکول و محوّل به ارباب علم و فضل بود مناصب عالیه و مراکز مهمّه یافتند.
پس این علمای اعلام که غالباً در سعه عیش وترفّه و لذائذ جسمانیه وتنعّم متغمّس بودند و به استماع اغانی و انغام وقصص هیام و غرام متعوّد و در علوم ادب به غایت دقیق و در دقائق اشعار و خطب بلا نهایت بصیر چون فصاحت قرآن مجید وبلاغت بیان ربّ حمید را فوق حدّ خود دیدند و در لطافت استعارات و دقائق سوق و سبک آیات مستغرق گشتند و از روح فؤاد که شأن منقطعین از عباد است غالباً بی بهره و بی نصیب بودند گمان کردند که سبب حجیّت و دلیلیّت قرآن مجید فصاحت و بلاغت آیات او است و موجب معجزه بودن آن عجز خلق ازاتیان به مثل و مجازات او. پس بر این وجه اعتماد نمودند.
و خلاصه اجرای این برهان را بر صفت قیاس منطقی بر این وجه تقریر فرمودند که حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بلا شکّ به قرآن مجید تحدّی فرمود و آوردن سوره ای چون او را بدون اذن الله محال ممتنع دانست و مجارات و عدم مجارات آن را میزان وحید صادق و کاذب مقرّر داشت و رؤسای قریش و امرای عرب که به فصاحت وبلاغت معروف و به نخوت و صلابت موصوف بودند و در قطع حجّت و ابطال دعوت آن حضرت از تحمّل هر گونه مشقّت و صعوبت نکول نمی نمودند از آوردن سوره ای مثل قرآن عاجز شدند، چه اگر عاجز نبودند آورده بودند و اگر آورده بودند به ما می رسید و چون نرسید نیاوردند و نتیجهٔ این مقدّمات این باشد که امّت عربیّه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند و چون عجزعرب ازمجارات قرآن ثابت شد عجز سایر ملل به طریق اولی ثابت شود و حجیّت قرآن بر تمام اهل جهان تمام آید.
این خلاصهٔ استدلال قوم بود دراثبات حجیّت قرآن ولکن بر نفسی که فؤادش به نور علم حقیقی منوّر باشد واضح و معلوم است که این استدلال به وجوهی چند ناقص و ناتمام است.
وجه اوّل آنکه اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد هرگز حجّت بر خلق عالم بالغ نشود و توصیف این کتاب مجید به

آیهٔ کریمهٔ "قُلْ فَلِلَّـهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ...(۱۴۹)"[203] تمام نیاید، زیرا که در این صورت فهم حجیّت کتاب راجع به فصحای امّت شود و در قوّهٔ علمای این فن باشد و حکم جزء اعظم اهل عالم که عالم به فصاحت و بلاغت کلام عرب نیستند به تقلید و تبعیّت نفوس قلیله علمای این فن راجع آید.

و حال اینکه این مسئله در غایت وضوح است که تبعیّت و تقلید در مسائل اصولیّه و خصوصاً در مسئله معرفت مظاهر الهیّه جائز نباشد. و این هم در صورتی است که فصحا و بلغا متّفق باشند و اختلاف ننمایند و حال آنکه اکثر فصحای عرب در زمان ظهور حضرت رسول علیه السّلام به معجزه بودن قرآن اذعان ننمودند و چنانکه جناب شیخ اکنون در فصاحت آیات مناقشه می نمایند ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه می نمودند و چنانکه در نفس این کتاب شریف مصّرح و منصوص است "... لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا...(۳۱)"[204] می گفتند و خطب و اشعار خود را افصح از آیات و کلمات او می دانستند بل به حکم کریمهٔ "...أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۳۶)"[205] العیاذ بالله حضرتش را شاعری وضیع القدر و موهون می خواندند.

در این صورت بر این همه خلق عالم از عجم و عرب و ترک و چینی و رومی و افریقی که دارای علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را به هیچ وجه نمی شناسند اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد چگونه حجّت بالغ شود و معنی " قُلْ فَلِلَّـهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ...(۱۴۹)"[206] تمام آید. و مولینا کاشفی در کتاب مواهب علیّه که معروف است به تفسیر حسینی فرموده است که نضر بن الحارث که یکی از اکابر کفّار قریش بود و اسم او در تواریخ و سیر در جمله معارضین و محاربین با رسول الله علیه السّلام معروف است و به تجارت به ایران مسافرت نموده بود بعضی از قصص قدیمهٔ ایرانیان را به عربی ترجمه و تألیف نموده و به سبک قرآن بر قریش خواند و گفت اینک من مثل قرآن محمّد گفته ام بلکه شیرین تر و بهتر آورده ام.

ولهذا این آیهٔ مبارکه در سورهٔ انفال نازل شد که می فرماید: "وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَـٰذَا إِنْ هَـٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱)." یعنی چون آیات الهیّه بر ایشان تلاوت شود گویند شنیدیم اگر خواهیم توانیم چون او بگوئیم و مانند این

---

[203]. سورهٔ انعام (۶)

[204]. سورهٔ انفال (۸)

[205]. سورهٔ صافات (۳۷)

[206]. سورهٔ انعام (۶)

کلمات بیاوریم نیست این آیات الاّ افسانهٔ پیشینیان و قصص گذشتگان.
و اکابر نصارای عرب الی یومنا هذا به معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه مذعن و معتقد نیستند و چنانکه برخی از مناقشات ایشان در این اوراق ذکر خواهد شد بر مواضع کثیره از این کتاب مجید ایراد و انتقاد می نمایند با آنکه کبار کتّاب و مصنفین و فصحا وبلغای این قرن اکثر از امّت نصاری ظهور یافتند از قبیل شیخ ناصیف یازجی صاحب کتاب مجمع البحرین و بطرس البستانی مؤلّف کتاب محیط المحیط و یعقوب افندی صروف مصنف مجلّهٔ علمیّهٔ المقتطف الشهیره وشیخ ابراهیم الیازجی کاتب مجلّهٔ البیان و الضیاء و خلیل افندی مطران مصنف کتاب التاریخ العام و جورجی زیدان مؤلّف التاریخ الحدیث فی دول الفراعنه و ملوک مصر و مصنف مجلّهٔ الهلال و غیرهم من کبار الکتاب و العلماء که مؤلّفات ایشان در جمیع مدارس عالیّه دولت علیه عثمانیّه مقبول و مذکور است و صیت معارفشان دراکثر اقطار منتشر و مشهور.
و اگر این عبد بخواهد اسامی مصنفین و کبار علمای نصارای عرب را که در این قرن ظهور یافته و عالم معارف را مدیون مصنفات خود نموده اند مبسوطاً ذکر نمیاید البتّه این کتاب به آن وفا نکند. ولکن بعید نیست که بی خبران آن حدود هنوز نشنیده باشند که در میان عرب از امّت نصاری نفسی باقی است و یا مصنفی موجود است و یا احدی از ایشان در عداد فصحا وبلغا محسوب و معدود.
و خلاصة القول از این جمله واضح و معلوم گشت که اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد هرگز حجّت بر جمیع امم موجوده در عالم بالغ نشود و یقین بر صحّت ادّعای نبوّت صاحب کتاب از این طریق حاصل نیاید.
وجه ثانی اینکه اگر سبب اعجاز و حجیّت قرآن شریف فصاحت آن باشد تصدیق نبوّت حضرت خاتم الانبیاء علیه السّلام موقوف به تحصیل این علم شود، زیرا که اذعان و اعتقاد به فصاحت قرآن قبل از معرفت اصل فصاحت از قبیل اذعان به شیء مجهول است و آن لغو صرف است. وحال آنکه احدی تصدیق انبیاء و مظاهر امرالله را موقوف به تحصیل علوم متداوله ندانسته است زیرا که منتهی به حرج و تعطیل امرالله شود و وجوب معرفت و تصدیق امر الهی قبل از تکمیل این فن از مکلّف ساقط گردد.
مثلاً هر گاه جناب شیخ الاسلام یکی از نصارای تفلیس را به اسلام دعوت نماید او ناچار از جناب شیخ حجّتی در اثبات ان مدّعا می طلبد. اگر جناب شیخ به معجزات اقتراحیّه تمسّک نمایند او انکار خواهد نمود و به آیات قرآن که صریح در ردّ این گونه معجزات است بر نفی آن استدلال خواهد کرد چنانکه کراراً این معنی مشاهده شده است. و اگر به کتاب تمسّک جویند او البتّه در جواب خواهد گفت که کتاب چه حجّتی دارد. مگر هر کس کتاب عربی تصنیف نمود پیغمبر می شود. در این صورت جناب شیخ

خواهند فرمود به همان لهجه ای که در رسالهٔ خود هم نوشته اند که قرآن غایت الغایات فصیح است یعنی کسی نمی تواند مثل او بیاورد. او در جواب جناب شیخ اگر بگوید نیکو فرمودید لکن صبر نمائید تا من چندین سال درس عربی بخوانم و در معرفت فصاحت و بلاغت کلام عرب قادر و توانا گردم تا بر صحّت و سقم و صدق و کذب این برهان و استدلال شما واقف شود و علی العمیا تصدیق ننموده باشم، در این هنگام احتجاج جناب شیخ ساقط شود و او سخن به انصاف گفته باشد.
و حال آنکه کثیری از نصاری و خاصّةً اهل اروپا عربی هم خواندند و در معرفت لغت عرب عالم شدند و در این لسان شریف کتب عدیده تصنیف کردند و معذلک بر این مسئله که قرآن مجید من حیث الفصاحه معجزه است اذعان ننمودند. وسبب این است که محسنّات حسیّه از قبیل حسن خطّ و حسن کلام و حسن صوت و حسن صنائع و امثالها حدّ محدودی ندارد که انسان حکم نماید که تا فلان حد در قوّهٔ بشر است و فوق آن در نزد قوّهٔ خالق البشر. یعنی عالم به فن نمی تواند این حدّ را تحدید نماید تا چه رسد به جاهل به فن و لهذا فصحای عرب به معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه متّفق نشدند و اکثری معجزه بودن آن را ادراک ننمودند و "... لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذاَ...(٣١)"[207] گفتند. ولکن عوام غیر فصیح مثل ابوذر و سلمان فارسی و بلال حبشی حقیّت آن را ادراک کردند و به کلام الهی بودن آن اذعان نمودند و ایمان آوردند، زیرا که ادراک حقائق روحانیّه منوط به تقدیس فطرت است و روح فؤاد نه تابع صناعت و حسن انشاد. بلی، شکّ نیست که مظاهر امرالله در جمیع صفات از جمیع خلق افضل و اکملند نه تنها در فصاحت کلام و بلاغت بیان، بل در جمیع محامد اوصاف و محاسن اخلاق از علم و فضل وجود و عطا و جمال و بها و صبر و حلم و شجاعت و فصاحت و غیرها حقّ را شبیهی نبوده است و نخواهد بود. ولکن آیا هر نفسی را آن بصیرت کاشفه و ادراکات ساميّه هست که علو این اوصاف را ادراک نماید و حقّ را از باطل به این اوصاف و اطوار تمیز دهد. حاشا وکلّا اگر آن مراتب فصاحت را که افاضل اسلام در قرآن می بینند علمای نصاری نیز می دیدند هرگز فصاحت قرآن و بلوغ آن به حدّ اعجاز محلّ اختلاف نشدی و این مسئله در مدّت هزار و سیصد سال مطرح قیل وقال و میدان نزال و جدال فیما بین فصحای دو امّت عظیمه نگشتی.
چنانکه امروز آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که این عبد و امثال او در کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدّسه مشاهده می نمایند و آوردن یک آیه مثل آن را خارج از قوّهٔ بشر می شمارند البتّه محرومان از بصائر نورانیّه و گرفتاران

[207]. سورهٔ انفال (٨)

به اغراض نفسانیّه ادراک ننمایند و آوردن مثل آن را سهل و آسان شمرند و مانند سابقین به گفت کلمهٔ "... لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَـٰذَا...(۳۱)"[208] و کلمهٔ "... سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّـهُ.... (۹۳)"[209] جسارت ورزند.
وجه ثالث اینکه ابداً ذکری از اینکه آیات کتاب از جهت فصاحت و بلاغت حجّت است در قران شریف وارد نشده است بلکه اشاره هم به این مطب نفرموده است گویا به اعتقاد متأخّرین العیاذ بالله حقّ جلّ جلاله در کتاب مجید احتجاج را ناقص گذاشته و استدلال را تکمیل نفرموده است.
و حال آنکه نزد بصیر واضح و مبیّن است که خداوند تبارک و تعالی چیزی را در این کتاب منیر فروگذار نفرموده و در احتجاج تفریط ننموده و حجج وبیّنات را من جمیع الوجوه واضح و مبیّن داشته است پس چون ذکری در کتاب در خصوص فصاحت وبلاغت آن نیست معلوم می شود که اعجاز و حجیّت آن از این راه نیست والاّ ذکری از آن شده بود. بل اگر نفسی در احادیث نبویّه و کلمات صحابه و تابعین و تبع تابعین نظر نماید می بیند که در این موارد نیز اشارتی وارد نشده است که قرآن من حیث الفصاحه معجزه است واز این نکته چنانچه سابقاً بدان اشارت شد توان فهمید که این قول زادهٔ افکار متأخّرین است و نتیجهٔ اجتهاد بعیدان از مشرب عذب انبیاء و مرسلین.
و خلاصة القول از این وجوه ثلاثه که عرض شد ثابت و مدلّل و مبرهن گشت که سبب حجیّت کتاب الله فصاحت و بلاغت آن نتواند بود والاّ حجّت بر عموم خلق بالغ نشود و ایمان جزء اعظم عالم به تقلید اعمی راجع آید.
و مجدداً معروض می دارم که از این عبارات چنان مستفاد نداری که العیاذ بالله قرآن شریف و سایر کتب سماویّه و الواح الهیّه مشتمل بر فصاحت و بلاغت ساميّه نیست حاشا و کلاّ احدی آیه چون آیات الهیّه نتواند آورد ولکن هر نفسی قادر بر فهم فصاحت کلام و بلاغت بیان نیست تا حجّت بر کلّ از این راه بالغ شود وسبیل معرفت دین الهی بر جمیع واضح آید. چه فصاحت وبلاغت از امور دقیقه و اوصاف خفیّه غامضه است که غالب کتّاب و ارباب تصنیف و تألیف از آن بی بهره اند تا چه رسد به عوام و عامّهٔ انام خاصّه در قرون اخیره و اجیال قریبه که سقوط وضعهٔ آثار و اشعارشان بالنسبه به آثار متقدّمین بر این مطلب دلیلی باهر و برهانی متین است و رکاکت و انحطاط مؤلّفات و مصنّفاتشان به قیاس به مؤلّفات و مصنّفات سابقین در این قضیّه شاهدی

[208]. سورهٔ انفال (۸)

[209]. سورهٔ انعام (۶)

امین.
پس واضح و مبرهن است که کلام الهی را علامتی است که فهم آن بر کلّ سهل و آسان است و حجِیّت آن بر عرب و عجم و عالم و عامی و شرقی وغربی متساوی و یکسان.
و اهل بهاء که به تعلیمات قلم اعلی از ورطهٔ اوهام و ظنون رسته اند نفوذ و غلبهٔ امرالله را ممیّز فیما بین کلام حقّ و خلق دانند و این معنی را به مصطلحات خود به خلاقیّت وقاهریّت تعبیر نمایند، زیرا که ظاهر و واضح است که ارسال رسل و بعث مظاهر امرالله برای تشریع شرائع و هدایت خلق است و چون تأثیر تام در ایجاد شریعت جدیده و هدایت خلق از کتاب شارع که نسبت آن را به حقّ ظاهر شود و تعلیمات آن بر ضدّ اهواء و امیال جمیع ملل غالب و نافذ گردد لاشکّ این نفوذ و غلبه به ارادهٔ الهیّه و قوّهٔ قاهرهٔ غالبهٔ غیبیّهٔ مرتبط و منسوب باشد و بعلّة العلل منتهی گردد.
و اگر نفسی از این برهان متین عقلی چشم پوشد و به سائر وسائط و وسائل متوسّل گردد در ظلمات اوهام غیر متناهیّه فرو ماند و به اضطرار علّت و ایجاب فاعل و یا تسلسل علل که امور غیر معقوله است ملتزم گردد و اقلّ مفاسد آن چنانکه در مقالهٔ اولی مبسوطاً ذکر شد این است که انکار این برهان منتهی به ابطال جمیع ادیان شود و موجب تکذیب جمیع پیغمبران گردد.
و سابقاً مرقوم شد که لازال حکمت الهیّه اقتضا فرموده است که مظاهر امر خود را از امیّین و غیر متعلّمین در مدارس مبعوث فرماید و به فقر و مسکنت و معاندت ارباب جبروت و قوّت مبتلا نماید و به عبارت اوضح سماء امر را بدون عمادی از علوم ظاهره و یا ثروت و مکنت و یا شوکت و عزّت و سلطنت و امثالها مرفوع دارد تا اهل ادراک حتّی فلاسفه و متتبّعین علل و فواعل دریابند که این قوّت و قدرت و نفوذ غلبه فقط به کلام الهی منوط است و به قوّهٔ غیبیّهٔ غیر منسوبه الی الاسباب الظاهره مربوط. "... يُرِيدُ اللَّـهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (٧)."[210]
و اگر اهل علم در آیات قران مجید تدبّر نمایند مشاهده خواهند نمود که در مواضع کثیره حقّ جلّ جلاله استدلال فرموده است بر حقیّت این کتاب به اینکه او سبب هدایت خلق است و ابداً ولو دریک موضع استدلال نفرموده است بر اینکه او افصح کتب است.
چنانکه در سورهٔ قصص فرموده است: "فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ (٤٨) قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّـهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

[210]. سورهٔ انفال (٨)

(٤٩)." و تفسیر این ایهٔ مبارکه در مقالهٔ اولی در فصل استدلال به معجزات عرض شد. و مفسّرین لفظ حقّ را در آیهٔ مبارکه بعضی بر حضرت رسول وبعض دیگر بر قرآن تفسیر فرموده اند. و اهل تحقیق نظر به بطون سبعهٔ آیات شامل هر دو معنی که کتاب تکوینی و کتاب تدوینی الهی است دانسته اند. و خلاصهٔ آن اینست که چون حقّ یعنی حضرت رسول و یا قرآن ازنزد ما بر ایشان آمد گفتند که چرا به او داده نشده است آنچه به موسی داده شد. یعنی کفّار مکّه می گفتند که اگر محمّد پیغمبر است چرا خداوند تعالی معجزاتی که به موسی عطا فرمود از قبیل قلب عصا به حیّه و ید بیضا و شقّ بحر و امثالها به او عطا نفرمود. پس درجواب ایشان می فرماید آیا کافر نشدند به آنچه به موسی از قبل داده شد و گفتند محمّد و موسی و قرآن و تورات دو ساحرند ویا دو باطلند معاون یکدیگر و ما بهر دو کافریم. وبعد می فرماید بگو کتابی بیاورید از نزد خداوند هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمّد تا من آن را متابعت کنم اگر راست می گوئید.

ملاحظه فرما که فرموده است: " قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّـهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا (٤٩)"[211] و نفرمود " قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّـهِ هُوَ أَفصَحُ مِنهُمَا.

و هکذا دراوّل سورهٔ بقره فرموده است: "الم (١) ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (٢) " و نفرموده ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ انّه أَفصَحُ كُتُبِ العَالَمِينَ.

و همچنین در سورهٔ عنکبوت فرموده است: " وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّـهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٥٠) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥١)" و نفرموده اِنَّ فِی ذَلِکَ فَصَاحَةً و بَلاَغَةً لِقَوم یُؤمِنُونَ.

وکذلک الی ما شاءالله که در جمیع مواضع سبب حجیّت و اعجاز قرآن مجید را نفوذ کلمة الله در هدایت خلق و نشر دین و اقامهٔ شرع مبین و قهر و قطع دابر کافرین مقرّر فرموده است. و این اثری است ظاهر و باهر که هرکسی از عرب و عجم و عالم و عامی از قرآن مجید تواند دریافت به خلاف فصاحت و بلاغت که آن را جز نفوس قلیله که علمای این فنّ اند در نیابند و از اثبات آن بر جزء اعظم اهل عالم عاجز و قاصر باشند.

مثلاً ملاحظه فرما که اگر به هر نفسی از عالم و عامی احتجاج نمائی که به سبب دیانت اسلامیّه و شریعت بیضا که موجد و مثبت

---

[211]. سورهٔ قصص (٢٨)

آن قران مجید است یک قُطر کبیر عالم از حدود چین و شرق اقصی الی آخر افریقیّه وغرب اقصی از شرک و عبادت تماثیل و اوثان نجات یافتند وبه توحید حقّ جلاله و ایمان به حضرت موسی و حضرت عیسی و سایر انبیاء علیهم السّلام فائز گشتند و این عین هدایتی است که جز برای آن شرایع تشریع نشود و جز به ظهور این اثر نبی به نبوّت و رسول به رسالت موصوف نگردد ابداً آن نفس این اثر باهر را از دیانت اسلام انکار نتواند نمود. ولکن اگر به او احتجاج نمائی که قرآن مجید در فصاحت به حدّی است که احدی اتیان به مثل آن نتواند نمود ناچار است که یا مثل علمای مشرق در این ایّام طوطی وار و نفهمیده علی العمیا تصدیق نماید و یا مانند علمای نصاری علی العمیا رد و تکذیب کند و یا آنکه متعلّل به تعلّم این فنّ شود تا صدق و کذب این ادّعا را ادراک نماید.

بلی، بعض مکابرین ومنکرین دین اسلام مدّعی شده اند که این دین مبین به سیف امرای عرب قائم شد نه به تأثیر قرآن. و این انتقاد به غایت واهی است زیرا که قبل از هجرت که امر جهاد صدور نیافته بود جمعی کثیر به شرف ایمان مشرف گشتند و به حجیّت قرآن مذعن شدند. وانگهی همان سیوف نیز از اثر قرآن ایجاد شد چو اگر قرآن نازل نشده بود همان سیوفی که درنصرت رسول و اثبات توحید کشیده شد در نصرت کفّار و تأیید شرک کشیده می شد ولکن لا یعلم ذلک الاّ الولالباب.

و بالجمله چون غالب علمای اسلام از معرفت سبب حقیقی حجیّت قرآن عاجز شدند و به حبل فصاحت وبلاغت متمسّک گشتند و این قول در میان متأخرین اشتهار یافت لهذا علمای نصاری عموماً و پروتستانیّه خصوصاً در کتب و مصنفّات خود غایت اهتمام را در ابطال این استدلال مبذول داشتند و هر یک از کبار مصنّفین ایشان وجوهی چند در مقام رد و انتقاد ایراد نمودند.

و این عبد ایرادات یکی از ایشان را در این اوراق مذکور می دارد تا اهل انصاف دریابند که لازال معترضین بر مظاهر امرالله به یک لهجه تکلّم نموده اند و پیوسته اعداء الله در یک طریق مشی کرده اند. "... تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)."[212]

و اجمال آن این است که یکی از علمای پروتستانیّه که معروف به جرجیس صال انگلیزی است و در سنهٔ ۱۷۳۶ وفات نموده پس از آنکه مدتی از عمر خود را در معرفت لغت عرب و دین اسلام و علم فقه مصروف داشته کتابی موسوم به مقالة فی الاسلام در تاریخ حالات حضرت رسول علیه السّلام تصنیف نموده است و بر این کتاب هاشم شامی که او نیز یکی از علمای نصاری است

[212]. سورهٔ بقره (۲)

تذییلی در ردّ دین اسلام افزود و غایت وقاحت را در این کتاب اظهار نموده است و جمعیّت دینیّهٔ امریکائیّه در قاهره معزیّه درنشر این کتاب اقدام نمودند و در سنهٔ ۱۸۹۱ درمصر آن را مطبوع و منتشر داشتند.
پس چون بر این جمله اطّلاع یافتی قدری به مزخرفات او گوش ده و نغمة معترضین بر ایقان را من دون بیّنة وبرهان از لسان معترضین بر قرآن با شاهد وبرهان بشنو.

قال صاحب التذییل فی الصحیفة الثانیّة و السبعین

" ثم انّ للفصاحة فی العربیّة قواعد و اصولاً وضعوها هم انفسهم و عدوّا فی جملتها سلامة الکلام من ضعف التألیف و من الغرابة و التنافر مخالفة القیاس و سنری انّ فی القرآن من ذلک ما یخالف قواعدهم و نحن لا نذکر لک منه الاّ ما کانت المخالفة فیه بیّنة لا تحتمل التأوّل. علی علم منّا انّ المفسرین قد تمحلوا لکلّ من غلطاته تأویّلاً و عزب عنهم انّ مجردّ احتیاجه الی ذلک هو حجّة علیه. ولو سلّمنا لهم بما حاولوه من الحذف و التقدیر لستر غلطه تارة و کشف معناه اخری لم یبق ثمَّ من داع لوضع ما وضعوه من القواعد و لاصبح کلّ لحن و تأویله بل عدة من انواع البدیع ممکناً علی طریقتهم (کما فعلوا فی تأوّل غلتطه اذ قال قَابَ قوسَین والوجه قَابَی قوس لاّن القوس له قابان فعدّوا هذه الغلطة من انواع البدیع و هو القلب الّذی یتعب القلب). و اذ قد تقررّ هذا فلنشرع فی تعقّب خطائه. قال فی سورة البقره ایة ۱۷۷: "لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَـٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ...." و کان الوجه ان یقول و الصابرون لانّه عطف علی قوله و الموفون لکن المفسرّین قالوا: انّه نصب الصابرین علی المدح. و لا ادری لماذا استحقّ الصابرون هذا المدح ولم یستحقه الموفون بعهدهم مع انّهم مقدّمون فی النسق علی اولئک و مع انّ السورة نفسها متقدّمة النّزول علی سورة براءة الّتی سنّ فیها نبذ العهد و علی سورة التحریم الّتی احل فیها الحنت بالایمان. ثم ان فی هذه الآیة خطأً آخر فی الترکیب لانّه قال: "لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ...." الی اخرها "....وَلَـٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...." الی آخرها. و کان الوجه انّ یقول وَلَـٰكِنَّ البِّر أَن تُؤمِنُوا وتُؤتُوا و تُقِیمُوا...الی الآخر، لانّ البّر هو الایمان لا المؤمن و لذلک لجأ المفسرّون الی التقدیر فقالوا: "ولکنّ البّر "الّذی ینبغی انّ یهتمّ به برٌّ

"من آمن باللهً" " الی الآخر. فلعلّ الکاتب اسقط ستّ کلمات و اذهب بذلک ما فی القرآن من وضوح الدّلالة فقدرها المفسرّون و الاّ فالترکیب فاسد.

و قال فی سورة النساء آیة ۱۶۲: " لَّـكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...." و کان الوجه ان یقول والمقیمون الصّلوة کما قال بعده و المؤتون الزّکوة هذا ما تقتضیّه القاعدة الاّ ان المفسّرین زعموا: "انّه نصب المقیمین الصلوة علی المدح ایضاً." فلم استحق هؤلاء المدح و لم یستحقّه المؤمنون بالله و الیوم الآخر مع انهم احق به و اولی. اذ کلّ مؤمن بالله و الیوم الآخر مقیم للصّلوة ولکن لیس کلّ مقیم للصّلوة مؤمناً بالله و الیوم الآخر اذ یحتمل ان تکون صلوته ریاءً او خوفاً او طمعاً او لعلة اخری. و هی ایضاً من الطاعات الظاهرة و لهذا یحرص المُراؤُون اشّد الحرص علی قضاء هذا الفرض امّا الایمان بالله و الیوم الآخر فامر باطن لایقدر النّاس ان یعلموه او یطّلعوا علیه. وقصاری ما یقدرون علیه هو انّهم اذا رأوا واحداً منهم یخون و ینهب ویقتل الاسری حتّی یثخن فی الارض ساغ لهم ان یرتابوا فی صحة ایمانه بالله و الیوم الآخر.

و قال فی سورة المائدة آیة ۶۹: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" و کان الوجه ان یقول و الصّابئین کما قاله فی سورة البقرة آیة ۵۹ و سورة الحج آیة ۱۷.

و قال فی سورة الاعراف آیة ۱۶۰ : "وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا..." فانث العدد و جمع المعدود و الوجه التذکیر فی الأوّل و الافراد فی الثانی کما هو ظاهر.

و قال فی سورة المنافقین آیة ۱۰: "وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ" بجزم أَکُن و الوجه و أَکُون بالنصب.

و قال فی سورة آل عمران آیة ۵۹ :"إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّـهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ" والوجه فکان، لکن هذا یخّل بالروّی فاتر الاخلال بالمعنی لیستقیم له الروی و الاّ فقد ساقه الیه ما الفه لسانه حتّی کرّره فی ستة مواضع من کتاب و ذلک قوله: "کُن فَیکُونُ"، لکن المعنی فی تلک المواضع یقتضی الجزء الثانی من الجملة بصیغة المضارع و فی هذا الموضع یقتضیه بصیغة الماضی. و ممّا اخطا فیه مراعاة للرّوی قوله: "سلاَمُ عَلَی الیَاسینَ" و الوجه اِلیَاسَ. وقوله:"و طور سینِینَ" والوجه سَیناءَ. و ما کان من المتحمل لو لا الروی ان یقول عن حملة العرش انّهم ثَمَانیَةُ لا اکثر و لا اقل و ما کان لو لاه وجه لقوله مراراً جَئتَانِ و زَوجَانِ.

و من خطئه فی الضمائر قوله فی سورة الحج آیة ۱۹: "هَـٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ..." والوجه اختَصَمَا فِی رَبّهمَا. وقوله فی سورة الانبیاء آیة ۳: "... وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...." و الوجه و أَسَرَّ النَجوَی. وقوله فی سورة الحجرات آیة ۹: "وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ..." و الوجه اقتتاتا او بینهم.

و من اتیانه بجمع الکثرة حیث یتعیّن جمع القلّة و بالعکس قوله فی سورة البقرة آیة ۲۲۸: "وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ..." و الوجه اَقْرُء او اقرآءً. و قوله فیها آیة ۸۰: "... لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً..." و الوجه مَعدُودَات، لأنّهم ارادوا قلة الایّام. وقوله فیها آیة ۱۸۳ و ۱۸۴: ".. كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ..." و الوجه ههنا مَعدُودةً لانّه اراد ایَّام الصِیام و هی ثلاثون یوماً.

امّا الکلام المبتور فهو فی القرآن کثیر جداً لکننا نقتصر من امثلته علی القلیل. قال فی سورة الحج آیة ۲۵: " إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّـهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ...": فَهذه الآیة تعاب من وجهین احدهما انّه عطف فیها المضارع علی الماضی فقال اِنّ الذِینَ کَفَروُا و یَصُدُّونَ و کان الاقعد فی هذا الموطن ان یقول و صَدّوا. و الثانی انّه لم یأت بخیر انَّ فلم یتمّ الکلام بل بقی سامعه منتظراً شیئاً. ثمّ اردف هذه الآیة بقوله: "....وَ مَن يُرِد فِيهِ بِإِلحَادِ بِظُلمٍ نُذِقهُ مِن عَذَابٍ أَلِيمٍ." فهذا ایضاً کلام ناقص لانّه جاءَ فیه بفعل متعدّ و هو یرد و لم یأت بمفعوله ثمّ قال: "...نُذِقهُ مِن عَذَاب أَلِيمٍ. " و کان المقام یقضی ان یقول العذَابَ أَلأَلِیمَ او عَذَاباً أَلیما بحذف مَن البعضیة. اللّهم الاّ ان یکون اراد التبعیض فیصحّ حینئذ من الکلام مبناء لکن یفسد مغزاه اذ تذهب النکتة المرادة به وهی الوعید الشدید لمن یرید فیه بالحاد بظلم فیطعع فی انّه لا یصیبه الاّ بعض العذاب الذّی یستحقه.

و قال فی سورة القصص آیة ۴۶: "وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَـكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ..." فهذا الکلام ناقص لایفید معنی و لذا قال المفسرون: "انّ بین قوله "وَلَکِن" وقوله "رَحمَةٌ" فعلاً محذوفاً تقدیره عَلّمنَاکَ." فما الذّی اضطّرة الی حذف هذا الفعل و لیس فیما بقی من الکلام دلیل علیه الاّ ان یقال هذا من البیان الذّی یعجز عنه البشر و یزید معجزة القرآن وضوحاً.

و قال فی سورة البقرة آیة ۱۷: "مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّـهُ بِنُورِهِمْ...." قال المفسرّون: ""انّ

الذی"، بمعنی الذّین." و استشهدوا لذلک لا بشاهد من کلام العرب بل بکلام القرآن نفسه اذ قال: "... وَخُضْتُمْ کَالَّذِي خَاضُوا...(۶۹)"[213] ، ای کالّذین خاضوا و هذا احتجاج ضعیف فضلاً عن انّه لو اراد بالذّی فی هذا الموضع معنی الّذین لقال الذّی اِستَوقَدوا کما قال الذّی خاضوا و لکنه قال اِستَوقَدَ بالافراد فبقی الکلام بعد ذلک ناقصاً لا یفید و ذلک لسقوط جواب لما الاّ انّ المفسرّین لا یعجزهم شیء من التأویل قالوا: "انّ الجواب محذوف للایجاز و امن اللّبس." فأیّ ایجاز اشدّ اخلالاً بالبلاغة من هذا الایجاز ام کیف یؤمن اللّبس و السامع لا یدری ما هو المحذوف لعدم الدّلالة علیه فیما بقی من الکلام. وقد قرر ائمة البیان منهم ان مالا یفهم الاّ بذکره لا یجوز حذفه و لا سیما اذا کان هذا المحذوف مما یوقع فی الکلام لبساً و یزیله عن معناء و یحیله الی غیر المراد منه فان جاز تأوّل المفسرّین لم یبق رطانة و لا سفسفة الاّ و یمکن عدها من الفصاحة.

و قال فی سورة یوسف آیة ۱۵: "فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَـٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ." قال المفسرّون: "انّ جواب لَمَّا فی هذه الفقرة محذوف و تقدیره فَعَلُوا بِهِ مَا فَعَلُوا." و عندی انّ الواو العاطفة فی قوله: "وَ أَوحَینَا" زائدة فان حذفت استقام المعنی.

امّا الکلام الزائد زیادة تخل بالبلاغة او تحیل المعنی الی غیر مراد قائله فهو کثیر جداً فی القرآن لکننا نقتصر علی القلیل من امثلته.

فمن ذلک قوله فی سورة القیامة آیة ۱-۲: "لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ." قال المفسرّون: "انّ حرف النفی فی الجملتین زائد."فهو اذا لغو فی کتاب حقّه ان یکون منزهاً عن اللغو ولکن یلزم من زیادته ههنا انّه اقسم ولم یأت بجواب القسم فصارت الآیة تعاب بالزیادة فی اوّلها وبالنقص فی اخرها.

و من ذلک قوله فی سورة الحدید آیة ۲۸ و ۲۹: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ به... لِّئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ...." ف "لا" فی قوله: "لئلا" (و الاصل لأَن لاَ) زائدة. لأن المفسرّین یزعمون: "انّه اراد ان یقول لِیَعلمَ أَهلُ الکِتَابِ." الاّ انّ هذه الزیادة عکست معنی الکلام و احالته الی ضد مراد قائله. ثمّ انّ فی هذه الآیة نکتة یعجز عن ادراک معناها من لم یکن من الراسخین فی العلم و هی امره الذّین آمنوا ان یتقوالله و یؤمنوا برسوله فانّهم ان کانوا حقیقة قد آمنوا کما دعاهم فقد اتّقواالله و آمنوا برسوله والا فما هم بمؤمنین" (الی آخر کلماته السخیفة).

این جمله برخی از اعتراضات منکرین قرآن است و در این اوراق ذکر شد تا اهل نباهت و بصارت دریابند که ایرادات و

---

[213]. سورة توبه (برائت) (۹)

اعتراضات جناب شیخ بر ایقان شریف عیناً مثل ایرادات سائر ملل است بر قرآن مجید.
الاّ اینکه این هاشم شامی در اعتراض بر قرآن به مواضعی چند که به اعتقاد او منافی و مخالف لسان عرب و مخلّ به فصاحت وبلاغت است استشهاد نموده است ولکن جناب شیخ ابداً نه در رسالهٔ اولی ونه در رسالهٔ ثانیّهٔ مطبوعه نتوانسته است به عبارتی از عبارات کتاب مستطاب ایقان استشهاد نماید که در آن امری مغایر لغت و یا مخلّ به فصاحت وبلاغت باشد. گویا چندان خلق آن حدود را غافل و عامی تصوّر نموده که کلام فارغ را مقبول دانند و ادّعای بلا دلیل را قابل اعتنا شمارند.
و حال آنکه ارادهٔ الهیّه تعلّق یافته است بر اینکه به سبب طلوع آفتاب حقیقی ظلمت شبهات بالکلّ از عالم زایل شود و هر بصری بر رؤیت حقائق امور قادر و توانا گردد. و لهذا تا ارباب ادراک بر مقدار ادب و علم و فضل جناب شیخ به خوبی استحضار یابند عبارات رسالهٔ ثانیّهٔ مطبوعه ایشان را نیز در این مسئلهٔ فصاحت و بلاغت کلمات الهیّه در این اوراق درج می نمائیم و از تطویل کلام که الجاءً به آن مبتلا گشته ایم از مطالعه کنندگان این صحیفه معذرت می طلبیم.
و اجمال آن این است که چون جناب شیخ نوشته بودند که تجاوز ازقانون لسان جایز نیست مناظر بهائی ایشان جواب گفته بود که این ایرادات را سایر ملل نیز بر مظاهر امرالله به گمان خود وارد آورده اند و حال آنکه حقّ منیع را که جمیع قواعد وقوانین به کلمهٔ او ایجاد شده به این گونه گفتگوها محدود نتوان داشت جناب شیخ از این جواب مختصر متین پریشان گشته و در جواب مناظر خود در صفحه ۵۲ نوشته اند:

وهذا عین عبارة الشیخ فی رسالته المطبوعة

" دیگر در مقابل قول بنده تجاوز از قانون لسان درهر دین و هر ملّت جایز نیست و بلکه کلام و خطاب هر مظهر به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ وفصیح باشد، ولذا قال عزّ من قائل: "وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ..(۲۳)"[214]، چنین مقابله می نماید:
" این نوع حجّت و ایراد بر حقّ که شما گرفته و می نمائید مردم بازاری برعاملین خود روا ندارند و آنها را محدود نسازند شما می خواهید حقّ منیعی را که قواعد و قانون ها به کلمهٔ او ایجاد شده به این گفتگو ها محدود سازید و ایراد بگیرید (انتهی).

[214]. سورهٔ بقره (۲)

می دانم بسیاری از ارباب علم و کمال به بنده خواهند گفت که کسی که به این امر مرتبه غالی باشد جواب او خاموشی است و سکوت اولی و بهتر لکن با اینکه فرمایش ایشان حقّ و برجا است می خواهم باز چند کلمه در این باره عرض بکنم که تا جهالت و ضلالت مناظر به همه کس عیان و بیان گردد. می گوید که جمیع قواعد و قوانین به کلمهٔ او ایجاد شده یعنی آن کسی که ادّعای مظهریّت می کند می تواند از قانون لسان تجاوز کند چون که موجد و واضع هرقانون و قاعده او است. مثلاً در لغت عرب لسان فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاعف الیه را مجرور خواندن ونوشتن شرط است. امّا به گمان مناظر اگر مظهری از مظاهر به خلاف این قانون تقریر ویا تحریر نماید نه اینکه تقصیر و عیبی بر او وارد آید حتّی گفتهٔ خود او را باید قانون شناخت هر چند به قول سیبویه و یا اخفش غلط فاحش بل افحش هم باشد منشأ این گمان باطل و زعم فاسد از این است که مناظر مغرور تا به حال موجد قانون را نشناخته است گمان می کند که موجد قانون فلان نحوی عالم معان و بیان است بناء علیه به خلاف رأی و قول آنها حرف زدن و برعکس قوانین مقررّهٔ ایشان رفتن هیچ خطا نیست. خیر بسیار سهو و غلط فهمیده است موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است. و حضرات نحویّون وصرفیُّون و معانیون متتبع و مستقرء و جامع همان قوانینند که لسان خود ایجاد کرده است. مختصر لسان تابع قانون نیست بکله قانون تابع لسان و مأخوذ از آن است.
پس اگر مظهری در میان قومی که هزاران سال متکلّم به زبانی است و قانونش طبعاً وسلیقةً بر ایشان معلوم است ظهور نماید و به خلاف قوانین آن لسان حرف بزند و بگوید که این طور حرف زدن شما غلط است ظهور نماید و به خلاف قوانین آن لسان حرف بزند و بگوید که این طور حرف زدن شما غلط است باید چنین و چنان حرف زدن و حتّی ادّعا کند مثلاً معنی قَالَ و سَمِعَ گفت و شنید نیست بلکه خواند و نوشت است، آن قوم نه اینکه مظهریّت او را قبول بلکه مبتلای سفاهت و جنّت خواهند دانست.
بنا بر این بود بنده گفتم که درهر دین و در میان هر ملّت تجاوز از قانون لسان جایز نه و بنا بر این است خداوند حکیم و علیم در قرآن شریف "وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ... (۴)"[215] و در مقام تعجیز "....فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ...(۲۳)"[216] فرمودند.
فأفهم هذه النکتة التی قد کنتم عنها غافلین و اغررتم بجهلها جاهلین" (انتهی کلام شیخ الاسلام).

[215]. سورهٔ ابراهیم (۴)

[216]. سورهٔ بقره (۲)

جواب

اگر چه مطالبی که سابقاً در تبیین و تحقیق سبب حجیّت و اعجاز کتب سماویّه علی الاطلاق نوشته شد ما را از تکرار کلام در جواب شبهات وتشکیکات باردهٔ شیخ الاسلام مستغنی داشت، و هم از ذکر ایرادات مکذّبین قرآن و تطبیق آن عیناً با انتقادات معترضین بر کتاب مستطاب ایقان به حکم کلام معجز نظام عیسی علیه السّلام " تُعرَفُ الأَشجَارُ مِن أَثمَارِهَا" اهل نباهت و ایمان را بر مغرس و منبت شوک اعراض و اعتراض آگاه نمود معذلک مزیداً للتبیین و توضیحاً لمبلغ معارف المکذّبین معروض می دارم که اوّلاً اینکه جناب شیخ به سبب اطلاق لفظ " حقّ" و یا کلمهٔ "حقّ منیع" بر مظهر امرالله جناب مناظر خود را به غلّو نسبت داده و به لفظ غالی توصیف نموده اند و به این سبب گویا خود را معاف از جواب و مناظرت دانسته اند اعظم دلیلی است بر جهل ایشان به آیات قرآن و علم لغت و اجلی برهانی است بر غلّو ایشان در مراتب معارضت و مکابرت.

امّا جهل ایشان به لغت زیرا که جناب شیخ گمان کرده اند که لفظ "حقّ" هر جا استعمال شده است مقصود حقّ مقابل خلق است که اسمی از اسماء الله باشد و از این جهت اطلاق آن بر بشر اگر چه آن بشر از مظاهر امرالله باشد غلوّ است. و این غلط صرف است زیرا لفظ "حقّ" بر معانی عدیده استعمال شده چنانچه کثیراً بر معنای مقابل باطل اطلاق نموده اند مثلاً اگر گویند حضرت عیسی حقّ بود صحیح است در مقابل بطلان یهود وهکذا اگر اطلاق حقّ بر حضرت رسول نمایند درست است نظر به بطلان وثنیّه و مجوس و همچنین است اگر امروز بنویسند صاحب امر حقّ است صحیح است نظر به بطلان منکرین و مکابرین.

قال صاحب القاموس الحقّ من اسماءالله تعالی او من صفاته و القرآن و ضدّ الباطل و الامر المقضیّ و العدل و الاسلام و المال والملک و الموجود الثابت و الصدق و الموت و الحزم و واحد الحقوق (انتهی).

و قال صاحب محیط المحیط الحقّ مصدر و من اسماء الله تعالی او من صفاته و الحقّ ایضاً ضدّ الباطل و الامر المقتضی و العدل و المال و الملک و الموجود الثابت و الصدق و الموت و الحزم جمعه حقوق (الی آخر کلامه).

و از این جمله معلوم شد که چنانچه لفظ حقّ بر معنای مقابل خلق اطلاق شده کذلک بر مظاهر امرالله و کتب مقدّسه و قول صدق وسایر معانی مذکوره نیز کثیراً استعمال شده بل شایع الاستعمال است و هیچ غلوّی نیست.

و امّا جهل ایشان به قرآن زیرا که در این کتاب شریف به صراحت لفظ حقّ بر حضرت رسول علیه السّلام اطلاق شده است چنانکه در سورهٔ قصص فرموده است: "وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ

وَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (٤٧) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ (٤٨)."

و تفسیر این آیهٔ مبارکه سابقاً مفصلاً ذکر شد و خلاصهٔ آن این است که می فرماید اگر مصیبتی و بلائی به کفّار مکّه می رسید می گفتند خداوندا چرا پیغمبری به ما نفرستادی تا آیات ترا متابعت کنیم و از اهل ایمان باشیم ولکن چون حقّ (یعنی حضرت رسول علیه السّلام) از جانب ما به ایشان آمد، گفتند چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به او داده نشد بعد جواب می فرماید که آیا کفّار قریش کافر نشدند به معجزاتی که از قبل به موسی داده شد و گفتند دو ساحرند معاون یکدیگر و گفتند ما به هر دو کافریم. اکنون سزاور است که ارباب انصاف در این آیهٔ کریمه ملاحظه فرمایند و مقدار غلوّ جناب شیخ را درمکابره معلوم دارند بل مبلغ علم و اطّلاع و ارتباط ایشان را به قرآن شریف دریابند و بر احاطهٔ علمیّه حضرت خیر البریّة علیه من التحیّات اطیّبها و ابهاها که فرمود "ولاَیَبقَی عِندَهُم مِنَ القُرآنِ اِلاّ خَطَّهُ و زَبرُهُ" آگاه گردند. نمی دانم چرا این غلوّ را الیعاذ بالله به قرآن شریف نسبت نمی دهند که دربشارت ظهور موعود فرموده است: "هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّـهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّـهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (٢١٠)."[217] و حال آنکه بر خداوند تبارک و تعالی به غایت سهل و آسان بود که به پاس خاطر شیخ الاسلام إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ رُوحُ اللهِ اللَّـهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ بفرماید تا بابیّه دست آویز غلوّ نکنند و بر روح الله النازل من السّماء اسم حقّ منیع اطلاق ننماید و یا لااقل حتّی يَأْتِيَهُمُ ابنَ الانسَانِ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ بفرماید تا با انجیل مطابق آید و حجّت شیخ دررّدّ امّت بهائیّه اتم و اکمل باشد.

و نمی دانم چرا این غلوّ را به انجیل نسبت نمی دهند که در آخر اصحاح ٢٣ سفر متّی از قول حضرت عیسی وارد است: "اِنّی أَقُولُ لَکُم اِنّکُم لاَ تَروُنَنِی مِن الآن حَتّی تَقُولُوا مُبَارکُ الآتِی بِاسمِ الرّبِ." و چرا این غلوّ را به تورات و سایر کتب عهد قدیم نسبت نمی دهند که در آن کتب مقدّسه ذکری از ظهور موعود اعظم و اصلاح عالم وارد و نازل نشده است جز به اسم ظهورالله و ظهور الرّب و یوم الله و یوم الرّب چنانکه در اصحاح ٢٥ سفر اشعیای نبی فرموده است: "و یُقَالُ فِی ذَلِکَ الیَوم هَا هُو هَذَا اِلَهُنَا انتَظَرنَاهُ فَخَلّصَنَا هَا هُو الرَّبُّ انتَظَرنَاهُ فَلنَبتَهِج و نَفرَح بِخَلاَصِهِ." یعنی در آن روز گفته می شود که اینک خدای ما که از او منتظر بودیم و ما را نجات داده است اینست بلکه خداوندی که از او منتظر بودیم اینست از نجات او مسرور وشادمانیم.

---

[217]. سورهٔ بقره (٢)

و چرا این غلوّ را که به این حد برایشان ناگوار است بر حضرت امیر علیه السّلام انتقاد نمی نمایند که در خطبهٔ طنتجیّه پس از ذکر علامات و امارات ظهور فرموده است: "فَتَوَقَعُوا ظُهُورَ مُكَلِّمِ مُوسَى مِن الشَجَرَةِ عَلَى الطُورِ فَيَظهَرُ هَذَا ظَاهِر مَكشُوف و مُعَايَنُ مَوصُوفُ."

و سبب این انتقادات و ایرادات نیست الاّ بُعد از کلمات انبیاء و مرسلین و عدم معرفت به علو مقام مظهر امر حضرت ربّ العالمین که مظاهر امرالله را نفوسی مانند خود تصوّر می نمایند و به نظر استخفاف و اهانت دراهل ایمان و اصحاب هدایت می نگرند کما اخبر الله تعالی عن قوم نوح بقوله تعالی: " فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (٢٧)."[218]

و اگر چه کلام به طول می انجامد ولکن از مطالعین معذرت می خواهم و رجا می نمایم که در این خطبهٔ بلیغهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام قدری به دقّت نظر نمایند که در نهج البلاغه وارد است شاید قدری برمقام ظهور واقف شوند و بر حالات اهل ایمان و صعوبت مشقّتهای ایشان در هدایت خلق آگاه گردند.

قال علیه السّلام: "يَاقَومِ هَذَا اِيَّانُ وُرُود كُلّ مَوعُودِ وَ دنوُّ مِن طَلَعَةِ مَا لاَ تَعرِفُونَ. أَلاَ و مَن أَدركَهَا مِنّا يَسرِى فِيهَا بِسرَاجّ مُنير و يَحذُو فيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحينَ لِيُجلّ رِبقاً و يُعتِقَ رِقاً ويَصدُع شَعباً و يَشعَبَ صَدعاً فِى سِترة عَن النّاسِ لاَ يُبصرُ القَائِفُ أَتَرَهُ و لَو تَابَعَ نَظَرهُ ثُمَّ لَيَشحَذَنَّ فِيهَا قَومُ شَحذَ القينِ النَصلَ تُجلَى بِالتَنزِيلِ أَبصَارُهُم و يَغبقُونَ كَأسَ الحِكمَةِ بَعدَ الصَّبُّوح" (الی آخر کلامه علیه السّلام).

می فرماید: ای قوم این ایّام زمانی است که قریب است در آن ورود هر موعود و نزدیک است طلوع امری که آن را نمی دانید ولی آگاه باشید که هرکه از ما آن را دریابد با سراجی روشن سیر خواهد نمود و بر مثال صالحان و نیکو کاران قیام خواهد کرد تا آنکه گرهی را بگشاید و بسته ای را آزاد نماید و جمعیت گمراهی و ضلالت را متّفرق کند و پراکندگی حقّ و هدایت را مجتمع نماید درحالی که از خلق مستور و مخفی باشد آن گونه که پی زننده اثرش را در نیابد اگر چه نظر تفحّص وتدقیق را مکرّر سازد. پس در آن امر قومی که ابصارشان به نور تنزیل روشن و منوّر شده است آن گونه که حدّاد پیکان را حدّت بخشد درنصرت امرالله حدّت و تندی گیرند و جام حکمت و دانش را درهر شام پس از صبوحی نوشند (انتهی).

---

[218]. سورهٔ هود ()

ملاحظه فرمائید نفس مقدّسی که به اتّفاق جمیع مسلمین باب مدینهٔ علم بوده در وصف امر قائم موعود می فرماید که هرکه از ما آن را دریابد با سراجی منیر سیر خواهد نمود و بر مثال صالحین قیام خواهد کرد. یعنی نفس مبارک را خارج نفرموده و در عداد مستنیرین از انوار این امر اعظم شمرده، معذلک فقهای عصر که مقدار معارفشان بر هر بصیری معروف است و اعمال و اخلاقشان بر هر ذی ادراکی واضح و معلوم می خواهند این چنین موعودی بر وفق آمال متعارضه متخالفهٔ ایشان ظاهر شود و مطیع آراء متضادّهٔ هر یک گردد و به قوانین مختلّهٔ فاسدهٔ ایشان تکلّم نماید بئس ما یظنون و ساء ما یحکمون.
و امّا اینکه جناب شیخ نوشته اند که در قانون لسان عرب فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است و جایز ندانسته اند که مظاهر امرالله بر خلاف قوانینی که سیبویه و اخفش مدون داشته اند تکلّم نمایند.
اوّلاً جناب شیخ بایستی بنویسند و معلوم دارند که در چه موضع از ایقان فاعل غیر مرفوع ومفعول غیر منصوب و مضاف الیه غیر مجرور وارد شده است و چون ننوشته اند اهل ادراک بدان اعتنا نخواهند نمود و انتقاد بلا شاهد را از قبیل رؤیت أعمَش و بصارت اَخفَش مغلوط و مشوّش خواهند دانست.
ثانیاً نظر به همین قواعد که جناب شیخ به معرفت آن لفظاً لاحقیقةً افتخار نموده اند هاشم شامی در تذییل مقالة فی الاسلام که عبارات آن ذکر شد بر قرآن شریف ایراد نموده است. آیا بر آیهٔ ۱۷۷ سورة البقرة "لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ..."(الی آخر الآیه) ایراد ننموده است که لفظ "والصَّابرین" که منصوب وارد شده است مخالف قواعد نحویه است بلکه به موجب اینکه عطف به کلمهٔ و المُوفُون است باید مرفوع باشد.
و آیا بر همین آیه ایراد نکرده است که لفظ "... وَلَـٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ....(۱۷۷)"[219] صحیح نیست و بروفق قواعد عربیّت بایستی وَلَـٰكِنَّ الْبِرَّ أن تُؤمِنُوا بِاللَّـهِ (الی آخر الآیه) گفته باشد زیرا که بّر عبارت از نیکو کاری و صلاح است و صلاح و نیکوکاری ایمان را گویند نه مؤمن را.
و آیا بر آیهٔ ۱۶۲ سورهٔ نساء " لَّـٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ..." ایراد نکرده است در لفظ "وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ " که بایستی مرفوع واردشده باشد و المُقِیمُونَ الصَّلاةَ بگوید زیرا که عطف به کلمهٔ الرَّاسِخُونَ است و به سبب اینکه مبتدأ است واجب الرفع است به اتّفاق نحویین. و آیا بر آیهٔ ۶۹ سورهٔ مائده که فرموده است: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ..." ایراد نکرده

[219] . سورهٔ بقره (۲)

است که اسم انّ واجب النصب است و لهذا لفظ "والصَّابئونَ" که عطف است به لفظ الّذین رفع آن خلاف قواعد نحویه است بلکه بایستی و الصَّابِئِینَ به نصب وارد شده باشد.
و آیا بر آیهٔ ۱۰ سورهٔ منافقین که فرموده است: "وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ..." (الی آخر الآیه) ایراد نکرده است که لفظ أَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ که به جزم اَكُن وارد شده است مخالف قواعد نحویّه است بلکه بایستی أَكُونَ به نصب گفته باشد زیرا که معطوف علیه آن کلمه فَأُصَّدقَ منصوب است به حرف ناصبه و معطوف به این سبب واجب النصب است و جزم آن به اتفاق النحویین غلط است.
و بر آیهٔ ۵۹ سورهٔ آل عمران که فرموده است: "إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّـهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ"، آیا ایراد نکرده است که به جای لفظ "فَيَكُونُ" بایستی فَكَانَ گفته باشد.
و دراین موقع بر صفت جناب شیخ از باب کنایات رکیکه و تعریضات خارجه عن آداب الانسانیّه داخل شده و گفته است که در این آیه او را رعایت سجع و روی بر اخلال به معنی مجبور داشته و یا تعوّد لسان در تکرار این لفظ "كُن فَيَكُون" در شش موضع از قرآن موجب این نسیان گشته که لفظ مضارع را به جای ماضی اطلاق نموده است و هم در آیهٔ : سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْيَاسِينَ (۱۳۰) "[220] او را رعایت روی بر این داشته که به جای اِلیاس اِلیاسین گوید و در موضع طور سینا طور سینین خواند. و محتمل نیست که اگر مراعات سجع و روی نبودی در حملهٔ عرش لفظ ثمانیه را نه بیش و نه کم گوید و نه لفظ جنتان و زوجان را در سورهٔ رحمن مکررّ آرد (الی آخر ایرادته السخیفه).
حال نمی دانم کسانی که قواعد نحویّه هزاران سال قبل را به این درجه واجب الرعایه می دانند جواب ایرادت مع الشواهد این مورد منتقد را چه می گویند و از این مخالفت های صریحه چه عذر می خواهند. و اگر این نکته مانع نبودی که نگارنده دوست نمی دارم که قلم خود را به نقل ایرادات منکرین و مکذبّین ملوّث دارد هر آینه جمیع مناقشات این منکر معاند را در این اوراق اصلاً و ترجمةً مندرج می داشت تا اهل ادراک دریابند که همواره منکرین و مکذّبین در ردّ انبیاء و مرسلین به یک حبل متمسّک و به یک لحن مترّنم بوده اند لهذا از این مقدار هم که از ایرادات ارباب انکار برای انتباه اخیار و ابرار بر سبیل الجاء ذکر شده معذرت می خواهم و استغفار می نمایم.

[220]. سورهٔ صافات (۳۷)

و اعجب این است که چون رؤسای پروتستانیّه این کتاب مقالة فی الاسلام را طبع نمودند و منتشر داشتند بعضی از علمای این حدود از قبیل فاضل الجلیل الشیخ محمّد بدرالدّین الغزّی و الشیخ اسمعیل الطرابلسی و الشیخ ابی النصر الشامی و غیرهم من اهل العلم والفضل از اینعبد خواهش نمودند که نظر بسعهٔ اطّلاعی که حقّ جلّ جلاله به او عنایت فرموده است در حقائق کتب مقّدسه و ادیان عتیقه شایسته است که به پاس حقوق مقدّسه نبویّه که انوارش از وجوه ناضرهٔ امّت بهائیه مشرق و متلألئ است جوابی کافی و وافی بر این کتاب مرقوم داری و شبهات او را من حیث العلم ومفترياتش را من حیث التاریخ واضح و مکشوف نمائی تا بر ضعفای ملّت امر مشتبه نشود و این گونه شبهات در اذهان راسخ نگردد.
گفتم عفواً ایّها الساده زیرا که در این طریق موانعی است که رفع آن در غایت صعوبت است چو سنوات کثیره وقرون عدیده اسماع اهل اسلام به استماع زخارف کلام متعودّ شده و قلوب به قشور مطالب تربیت و تعذیت یافته، اگر پرده از وجوه حقائق قرآنیّه گشوده شود تا ایرادات ارباب شبهات مندفع گردد نخست همین نفوس مسلمه بالاسم به عداوت کمر بندند و به مخالفت قیام نمایند و راضی می شوند که شبهات اهل کتاب از قرآن دفع نشود و ابداً باقی ماند بل بالکل ملّت بیضا پایمال اهل اضلال گردد و راضی نخواهند شد که از اثر قلم اعلی حوریات معانی از قصور آیات متهلّل الوجه پرده بر اندازد و غلمان مستوره تحت استار الاستعارات باسِم الخد وخلیع العذار گردند تا عقدهٔ ایرادات منحل شود و غیوم کَثیفهٔ انتقادات زائل و منقشع گردد. مثلاً اگر اهل ایمان در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ "... وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (١٧)"[221] بگویند مقصود از عرش قلب مقدّس صاحب امر است و تعبیر از ثمانیه اشاره است به اینکه در یوم دین انوار فائضه از عرش ربّ العالمین نسبت به سائر انبیاء و مرسلین بالمضاعف ظاهر گردد و به عبارت اوضح قوای شارع اعظم ضعف قوای رسول اکرم باشد، زیرا که انبیاء و مرسلین قوای اربعهٔ تنزیل وحی و تبلیغ ندا و رزق عباد وقهر و اماتهٔ اهل عناد را که لازال اعراش ظهور به آن مؤیّد و منصور بوده اند به حملهٔ عرش و ملائکه اربعة تعبیر فرموده اند و استعارةً لفظ ثمانیه را مشعر به ظهور موعود به ضعف قوای سایر انبیاء و مرسلین مقرّر داشته اند.
و هکذا اگر در تفسیر آیهٔ کریمهٔ "وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (٦٢) الی قوله تعالی "مُدْهَامَّتَانِ (٦٤)"[222] بگویند مقصود از جَنَّتَانِ مُدْهَامَّتَانِ

[221]. سورهٔ حاقه (۶۹)

[222]. سورهٔ رحمان (۵۵)

که خداوند تبارک و تعالی وعده فرموده است که قبل از ظهور قائم موعود ظاهر شوند وجود مقدّس نورین نیّرین حضرت شیخ احسائی و حضرت سیّد رشتی علیهما سلام اله بود که در وقتی که در بوستان ملّت بیضا و ریاض شریعت غرّا جز شوک اختلافات بارده تسنّن و تشیّع و مصطلحات تافهۀ فقاهت و تصوّف مشهود نبود حقّ جلّ جلاله به اظهار این دو وجود مبارک باب دو جنّت از معارف حقیقیّه بر وجه عباد بگشود و اهل استعداد را به فواکه لطیفه حقایق قرآنیه محظوظ و مرزوق فرمود. و این دو وجود محمود خلق را به قرب ظهور موعود بشارت دادند و به سبب ازالۀ کثیری از اوهام عباد را به ظهور " جَنَّتَانِ ذَوَاتَا أَفنَان"[223] تقریب فرمودند.

وبالجمله چون این گونه تفاسیر از اهل ایمان ظاهر شود تا شبهات امثال هاشم شامی از قرآن شریف مندفع گردد و مقصود از لفظ ثمانیه و جنّتان که نه رعایت سجع و روی ویا عادت لسان و غفلت جنان بوده ظاهر و باهر آید، اوّل امثال جناب شیخ فریاد واشریعتا نمایند و به کلمۀ واحربا ندا کنند و به صراحت بنویسند که بی دین و بی غیرت و بی ناموس است آنکه بابیّه را از اسلام خارج نداند و ایشان را مواجههً تکفیر ننماید. چرا، زیرا که این طایفه ابدان مقدّسۀ امرالله را عرش الهی نامیده اند و جنّت وجود اولیاء الله را بر جنّات پر از سیب و خرما و انگور ترجیح داده اند و معارف دینیّه را بر لذائذ جسدیّه مزیّت نهاده اند و اعتنای به امر تدین را بر اعتنای به امر تمدّن مقدّم داشته اند. آیا کفری فوق این تصوّر توان نمود حاشا حاشا. البتّه باید قائم آل محمّد تابع اخفش باشد و الناظر الی امرالله از دیدۀ اعمش نگرد و روح الله النازل من السّماء در مسائل دینیّه از فرمان فقها تجاوز نکند تا ضروری های اسلام که مرجع فقهای ذوی الأحترام است خلل نپذیرد.

باری از اصل مسئله دور افتادیم اکنون ملاحظۀ فرما که جناب شیخ نوشته اند که " منشأ غلط مناظر مغرور این است که تا بحال موجد قانون را نشناخته است و چنان گمان نموده که موجد قانون فلان نحوی و یا فلان لغوی است خیر بسیار سهو وغلط فهمیده موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است" (الی آخر تحقیقاتة العجیبة).

اوّلاً این معنی را نفهمیدم که موجد قانون لسان خود آن لسان است یعنی چه. زیرا در کتب علمیّه این اختلاف بین العلما به نظر رسید است که آیا واضع الفاظ خداوند تبارک و تعالی است یا خلق. حال اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خداوند تبارک و تعالی می دانند البتّه موجد قانون استعمال الفاظ هم او جلّ جلاله خواهد بود و چنانکه خداوند قادر است که به توسّط مظاهر امر خود وضع

[223]. اشارۀ بسورۀ رحمن، آیه ۴۶ و ۴۸

الفاظ نماید البتّه هم قادر است که به توسطّ این وجودات قدسیّه قوانین خشنهٔ سابقه را محو فرماید و قانونی أسلَس و أرق از برای لسان ایجاد نماید.
و اگر جناب شیخ واضع الفاظ را بشر می دانند پس موجد قانون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیما بین این واضعین الفاظ و سایر علمای لغت در جواز تبدیل قواعد تصوّر نتوان نمود. و اگر چنانچه از ظاهر کلام ایشان مستفاد می شود واضع الفاظ را نه خدا و نه خلق می دانند و موجد قانون لسان را نفس لسان می شمارند این معنائی است که عقول سلیمه و ادمغهٔ صحیحهٔ غیر فاسده ادراک نتواند نمود. آیا ممکن است که شیئ موجد نفس خود باشد و اثر بلا مؤثر موجود و متحقّق گردد.
ثانیاً اینکه نوشته اند: "موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است"، ظاهر مقصودشان این است که قوانین مستعمله در السنهٔ موجوده در این زمان هزاران سال قبل بوده است و جایز الغییر نیست. و این وهم صرف و غلط محض است، زیرا که جمیع السنهٔ موجوده قوانین و قواعد آن تغییر نموده است و خواهد نمود. چو اگر اهل هر لسانی از فارسی و ترکی و عربی و یونانی و غیرها لسان این زمان خود را با لسان سه هزار و دو هزار سال قبل قیاس نمایند هر آینه قواعد و قوانین و اساس و مبانی آن را متجدّد و متغیّر مشاهده کنند، به حدّی که لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نگردد و بالنسبه به لغت حالیّه خشن و غیر سلیس باشد.
مثلاً در زمان ظهور زردشت که بر حسب اقرب تواریخ به صحّت تقریباً سه هزار سال گذشت است لغت ایرانیان که بدان تکلّم می نمودند لغت آریانیّه و یا آریا بود و اکثر محقّقین را گمان این است که همان لغت زند است که زردشتیان لغت مقدّس می شمارند. و چون تقریباً هزار سال بگذشت لغت آریانیّه متغیّر گشت و در ایّام دولت کبیرهٔ ساسانیّه یعنی اکاسرهٔ عظمی لسان عمومی اهالی ایران لسان پهلوی شد. و پس از چندی که دیانت اسلامیّه ظهور یافت و خلفای عرب بر عجم غلبه یافتند کتّاب و منشیان ایران قواعد عربیّت را در لغت پهلوی داخل نمودند و لسان فارسی حالی که به وجهی با لغت زند و پهلوی مشابهت ندارند حاصل شد و جمیع قواعد و قوانین آن دو لسان زایل و متغیّر گشت.
و خلاصة القول به اتّفاق محقّقین در مدّت سه هزار سال سه زبان مختلف القواعد در مملکت فارس دایر و جاری شده و این تجدّد بالقطع از تغییر قواعد و قوانین ناشی گشته. و هم چنین است لغت حالیّه هنود بالنسبه به لغت سَانسکِریت و لغت یونانیّه حالیّه بالنسبه به لغت یونانیّهٔ قدیمه و لغت ترکی عثمانی بالنسبه به لغت ترکیهٔ قدیمه. و سبب انعقاد مجالس (اکادیمیّه) لغویّه در اکثر عواصم اروپا خاصّه پاریس و لندرا بر اهل علم مستور نیست که چون در قرون اخیره انوار معارف و علوم در ممالک اروپا

انتشار یافت افاضل آن بلاد السنهٔ معمولهٔ خود را مختل و قواعد انشاء و ترسیل و تصنیف و تألیف را فاسد المبانی و معتل یافتند. لذا انجمنی از اکابر ارباب علم و فضل منعقد نمودند و قواعد این مجالس را من حیث الاعضاء و الاوقات و الشروط و الأداب بر اساس متین ثابت و راسخ داشتند و در تنقیح و تحسین لسان اهتمامی بلیغ نمودند و قواعد خشنهٔ قدیمه را به قواعد لطیفهٔ جدیده تبدیل کردند و بسیاری از حروف و حرکات و اعراب و امثالها را که سابقاً واجب الاستعمال می دانستند ساقط و زائل نمودند و قواعد بیانیّه را در منشآت و خطب جاری و معمول داشتند تا آنکه السنهٔ اروبیّه طلاوتی تازه گرفت و خشونت و قواعد سقیمهٔ قدیمه یکباره باطل و زائل شد و فصاحت و بلاغت کتّاب و خطبا رتبهٔ ساميّه و درجه علیا یافت. چندان که توان گفت که قواعد حالیّه لسان فرنسا و یا انگلترا و المانیا بهیچ وجه مناسبتی و شباهتی با قواعد و قوانین پانصد سال پیش ندارد تا چه رسد به هزار سال و هزاران سال مِمَّا لاَ یَستَرسِل الکَلاَمَ فِیهِ جَزَافاً اِلاّ المُغَفّلُون و الجُهَّال.

و در لغت عربیّه ملاحظه فرما که با آنکه لسان مقدّس دینی اسلام است چگونه تصریف قرون و ادوار آن را به تغیّر قوانین و اطوار مبتلا و گرفتار کرده، زیرا که مجمل تاریخ تطوّرات این لسان بر این گونه است که چون به ارادهٔ قاهرهٔ حیّ قدیر جلّت عظمته شوکت قبائل عاد و ثمود و طسم و جدیس که به اعراب بائده موصوفند منطوی شد و دور ثانی امّت عربیّه که به بنی یعرب بن قحطان موسوم و به عرب عاریه معروفند نیز انقضا یافت و ریاست امّت عربیّه به بنی عدنان از ولد اسمعیل که به عرب مستعربه مسمّی و مذکورند تعلّق گرفت. و از ولد عدنان مذکور قبائل کثیره و شعب عدیده از قبیل انمار و ایاد و ربیعه و مضر و از مضر کنانه و قریش و غیرهم ممّا هو معروف عندالمورّخین ظاهر شدند و در اقطار شبه جزیره العرب ساکن و متوطّن گشتند.

چون در طیّ این ادوار و فترات که بالطبع موجب تغییر و تبدیل لسان است لغت عربیّه را سلاست و طلاوتی نبود قانون قبائل مذکوره قبل از ظهور اسلام بر این گونه انعقاد یافت که ادبا و شعرا و فصحای ایشان هر ساله در مواسم مخصوصه در اسواق عمومیّه از قبیل سوق عکاظ و غیره اجتماع می نمودند و به انشاد اشعار و انشاء خطب قیام می کردند و در مسائل لغویّه و دقائق قواعد شعریّه مناظره و تکلّم می نمودند تا آنکه نوعاً خشونت و اختلالات سابقه زوال یافت و فصاحت و بلاغت در امم جاهلیّت رتبهٔ علیا گرفت.

و چون دیانت اسلامیّه ظاهر شد و فتوحات خلفا سمت فسحت و وسعت یافت و امم کبیره از قبیل فرس و خزر و ترک و هنود و غیرهم در حوزهٔ اسلام داخل شدند و در مناصب ملکیّه و دینیّه و علمیّه مراکز مهمّه یافتند وبالطبع این اختلاط موجب اختلال

مبانی لغت می شد علما و ارباب فضل از خوف سرعت تغییر و اضمحلال لسان به تدوین لغت عربیّه و تأسیس قواعد علوم ادبیّه قیام نمودند و مصنّفاتی چند در این معارف تألیف کردند که به قدر امکان این لغت فصحی را از سرعت تبدیل و تغییر مصون دارند. معذلک هنوز هزار سال از هجرت نبویّه نگذشته بود که لغت عربیّه تغییر کلّی یافت و لسان عربی جدید که به لغت دارجه معروف است و من حیث القواعد بالکل مخالف و مباین با لغت قدیمه است شایع و متداول گشت.
چندان که در این قرن امم عربیّه خواه از عوام و جهّال و یا علما و ارباب کمال جمیعاً جز به لغت دارجه تکلّم نمی نمایند و لغت قدیمه را جز در بعض مصنّفات معمول نمی دارند. بل دربعض از اقسام شعر مانند زَجَل و دوُبَیت و مَواویل التزام لغت دارجه را لازم می دانند و نظم این قسم از شعر را به لغت قدیمه منافی سلاست و رقّت می شمارند.
و خلاصة القول با اینکه زیاده از هزار و سیصد و پانزده سال بیش نیست که از هجرت نبویّه گذشته است حال لغت عربیّه قدیمه در میان مسلمین مانند حال لغت عبریّه در میان یهود و لغت سانسکریت در میان هنود شده است که به سبب اینکه لغت دینیّه است محفوظ است و ابداً در محاوره و تکلّم بین العرب دائر و مستعمل نیست و از این مستفاد توان داشت که اگر دو هزار و یا سه هزار سال بگذرد حال لغت عرب به کجا انجامد و تغییراتی که از لوازم امور عادیّه است تا چه رتبه ظهور یابد.
و این جمله بر نفوسی معلوم است که زحمت مسافرت را متحمّل گشته و بر تغییرات طارئه بر لغت عربیّه بل بر جمیع امور عادیّه مطّلع شده باشند نه بر نفسی که در زاویهٔ خمول نشسته و به عوائد هزار و دو هزار سال پیش دل بسته. و اگر به یکی از ایشان گوئی که به حکم کریمهٔ : "أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ....(۹)"[224] روزی چند از زاویهٔ خمول بیرون آی و در عوائد و آثار و تغییرات و اطوار قبل و بعد نظری فرما تا قدری بر حقائق راهنه اطّلاع یابی و بر مجاری امور بصیر گردی اظهار عجز نماید و نوحهٔ بیچارگی بر خواند و کَانّه الیعاذ بالله خدای قدیر را در سفر عاجز از اصلاح امور خود داند.
و اگر نفوسی که اسماً لا فعلاً به قرآن شریف متمسکند و لفظاً لا حقیقیّةً به اسلام مفتخر به آیهٔ مبارکهٔ "وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ...(۴)"[225] فی الحقیقة ناظر بودند این نکته را می فهمیدند که مأمور من عندالله به حکم همین آیهٔ کریمه لسان او به

[224]. سورهٔ روم (۳۰)

[225]. سورهٔ ابراهیم (۴)

لسان معمول بین الناس اقرب باشد و کلام او به لغت دارجه اشبه با حفظ مراتب لطافت و رقتّی که از صفات بیانات مظاهر امرالله است و اشتمال بر فصاحت و بلاغتی که از مزایای عبارات مطالع حکم الله تا عموم از فضل حضرتش بهره گیرند و از بیانات لطیفه اش منجذب شوند و از کلمات روان بخشش حیات یابند نه آنکه بالسنهٔ عتیقه تکلّم نماید و به قواعد قدیمه سخن گوید که فهمش به ترجمه محتاج باشد و هر شطرش محلّ اختلاف نشود و ادراکش کما ینبغی موقوف به حشر اموات دو هزار سال پیش گردد.

و بالجمله مقصود از ذکر این مطالب اظهار این نکته بود که آنچه را ارباب وهم گمان کرده اند که قوانین ابدیّه است و جایز التغییر نیست گمان صرف و غلط محض است و در صورتی که علمای ملّت و ادبای امّت قادر و مأذونند که قواعد قدیمه را تغییر دهند و قوانین انشاء و ترسیل را بر نهجی ملائم و موافق رقّت و سلاست بنا نهند، چرا این قدرت را از انبیاء و مرسلین ممنوع می دارند و چرا این اختیار را از مظاهر امرالله مسلوب می شمرند.

بل اگر نفسی به نظر تحقیق نظر نماید می بیند که با آنکه انبیاء و مرسلین مظاهر قدرت و اقتدار حقّ جلّ جلاله اند و مطالع ابداع و اختیار او عزّ شأنه معذلک این نفوس واهمهٔ غیر فاهمه چندان دائرهٔ اختیار و اقتدار ایشان را تنگ و ضیّق داشته اند که آنچه را در حیزّ قدرت و اقتدار خود می دانند در حیزّ قوت و اختیار ایشان نمی شمرند و به عبارت اوضح دائرهٔ اختیار خود را اوسع از دائرهٔ اختیار مظاهر امرالله می دانند و کانّه قدرت و قوّت بشریّه را فوق قدرت و قوّت الهیّه می شمرند.

مثلاً اگر مجمعی از متشرّعین اروپا بر ابطال بیع رقیق حکم نمایند جمیعاً آن را ممدوح می دانند و در غایت اعجاب و استحسان از عجائب ترقیّات بشریّه و تقدّمات مدنیّه می شمارند. و هکذا اگر فی المثل فوائد مرابحه را فقها به اسم هبه و یا مصالحه که عین توریه و ربا است و مخالف صریح کلام خدا تحلیل نمایند جمیع آن را مستحسن شمرند و از دقائق مدارک فقهیّه شناسند.

و کذلک اگر شرب خمر حرام را علمای ماوراء النهر به اسم مثلث شرعی جائز دانند و آیهٔ تحریم خمر را منسوخ کنند و شرب مسکرات را شایع و متداول گردانند تماماً آن را به حسن تلقی مقبول دارند. و همچنین اگر مجالس اکادیمیّه جمیع قواعد لغویّه را مبدّل گردانند و قواعد جدیده در انشاء و ترسیل معمول دارند کل آن را موافق ذوق بشری و نهایت کمال انسانی شمارند ولکن اگرنفسی ا زمظاهر امرالله حکمی از احکام را تغییر دهد و یا در قرآن لفظ صابئون به جای صابئین وارد شود ویا در بیان عبارتی بر خلاف اذواق سقیمهٔ قوم ملحوظ ایشان گردد جمیعاً لسان انتقاد گشایند و فریاد واحربا بر آرند و به عبارت اخری این نفوس مقدّسه را در این امور مأذون و مختار نشناسند.

مثلاً در همین لفظ "آخوند زاده" که لقب شرف جناب شیخ الاسلام است ملاحظه فرما که کلمتین آغای ترکی و خداوند فارسی در مدّت شش قرن سه دوره طی کرده است تا آخوند شده است. زیرا که کتّاب و منشیان فارسی را تا قرن ششم و هفتم اسلامی عادت چنین بود که اکابر را تفخیماً خداوند می نوشتند و خطاب می کردند و این عادت الی یومنا هذا در میان مسلمین هند باقی و جاری است.

و در قرن هشتم و نهم ارباب قلم لفظ خداوند را مخفّف نمودند و به خاوند تبدیل کردند و پس از چندی خاوند را خوند گفتند و بزرگان را کتباً و لفظاً به این خواندند و چون پس از استیلای اتراک مغول به ایران لفظ آغا نیز در لغت فارسی داخل شده بود آغای بغین را برای تمییز از خواجه سرایان به قاف تبدیل نمودند و با لفظ خوند ترکیب کرده در این قرون اخیره مخفّف این دولفظ را به عبارت " آخوند" بر علما و فقها اطلاق کردند.

در این صورت آیا انسان بینا را نمی رسد که از همین آخوندها مستفسر شود که به کدام دلیل بر ارباب قلم کتاب جایز است که الفاظ را به این حد ممسوخ دارند و در لغت به این مقدار تصرّف کنند ولکن مظاهر امرالله حکماً باید تابع هر بی بصری اخفش باشند و در سوق عبارت مقلّد هر اعمائی اعمش گردند. "أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ (٣٩) "[226] سَاء مَا تحكُمُونَ و بَاطِلٌ مَا تَظُنُّونَ. بلی، لاشک خشک مغزی چند از قدیم و حدیث یهودی صفت غایت سعی را در حفظ عواند قدیمه مجری می دارند و به تغییر عوائد و آداب و شرائع و احکام راضی نمی شوند. ولکن حاشا که قدرت قاهره و قوت باهرهٔ مبدع عالم و منشی امم جلّت قدرته و جلّت عظمته که درهر قرن عالم را به طراز جدید معلّم دارد و جهان را به آیین بدیع مزیّن فرماید به این هوس های فرسوده اعتنا کند و به نعاق ناعقین و تشکیکات مرتابین از تجدید عالم که در جمیع کتب مقدّسه به آن وعده فرموده است صرف نظر نماید.

فَسَوفَ تَرَى عَوَائِدَ المُستَكبِرِينَ زَائِلَة و قَوَاعِدَهُم سَاقِطَة و أَصوَاتَهُم خَافِتَة و أَبصَارَهُم شَاخِصَة و أَعنَاقَهُم وَاقِصَة و تَرَى الأَرضَ بِإِذنِ اللهِ بارزَةً بآثَارِهَا الجَدِيدَة زَاهرَةً بِالعَوَائِدِ القَويمَة زَاهِيَةٌ نَامِيَةٌ بالطّرَائِق المُستَقِيمَةِ "لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (١٠٧) ... وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (١٠٨)."[227]

خلاصة القول مقصود از تطویل در این مسئله اظهار این نکتهٔ دقیقه بود که ارباب شعور سبب حجیّت و اعجاز کلام الهی را

---

[226]. سورهٔ طور (٥٢)

[227]. سورهٔ طه (٢٠)

دریابند و به اصل دلیل و برهان ناظر باشند و به عوائد و قواعدی که لازال در شرفهٔ تغییر و تبدیل بوده است و خواهد بود از مقنّن قوانین و شارع شرائع محجوب نگردند.
و این نکته را همواره مواجه نظر ملحوظ دارند که منکر و مکذّب مادام که در نقطهٔ انکار و تکذیب واقف است محال است به نظری جز نظر ایراد و انتقاد در کلمات صاحب امر نظر کند و به لسانی جز لسان بذائت و خشونت تکلّم نماید. چنانکه ایرادات یهود از انجیل مقدّس قطع نشده و انتقادات نصاری از قرآن مجید زائل نگشت و به حکم "كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (١٢)"[228] این ایرادات از لسان مکذبّین این امر اعظم نیز قطع نخواهد شد و هلاکت متقدّمین سبب انتباه متأخّرین نخواهد گشت. آیا مکذّبین قرآن به خاتم پیغمبران نسبت جنون ندادند و در باره آن عقل کل "... أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (٣٦)"[229] نگفتند.
در این صورت عجب نیست اگر مکذّبین بیان و ایقان نیز امروز به همین نغمه مترنّم گردند و به همین لهجه متکلّم شوند، زیرا که جمیع از یک قتاد رسته اند و به یک اصل پیوسته فذرهم یخوضوا ویلعبوا و یمرحوا و یرتعوا حتّی یقضی الله امراً کان مفعولاً.
و بالجمله چون این مسئلهٔ مهمّه من جمیع الوجوه واضح و روشن شد وفساد ایراد حضرت شیخ به ادلّه واضحه ثابت و مبرهن گشت اکنون از مطالعه کنندگان این اوراق رجا می نمایم که قدری در این نکتهٔ تأمّل فرمایند که در صورتی که شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت عربیّه متوقّف و مقیّم است و با کبار علما و فصحا و بلغا و مشاهیر کتّاب و مصنّفین معاشر و جلیس و احدی از ایشان برفصاحت و بلاغت بیانات مبارکه اش ایرادی ننموده و جز به حمد و ثنای حضرتش لسان نگشوده است چه مقدار رکیک است که اعجمان سایر بلاد که به ممالک عربیّه مسافرت ننموده و با فصحای قوم معاشرت نکرده و از مراتب فصاحت و بلاغت بهره نبرده اند بر بیانات مبارکه اش انتقاد کنند وبدون شاهد بر الواح مقدّسه اش ایراد نمایند.
بل عدم مبالات مکذّبین یوم الله به درجه ای است که اگر سهوی از ناسخ بینند آن را به صاحب امر نسبت دهند. بل و اعجب از همه این است که به اوهام کودکان مکتب برکلمات من خضعت لفصاحة رقاب العجم و العرب انتقاد کنند و به بصر اطفال در آیات حضرت ذی الجلال نظر نمایند. چه درخاطر است که در مدینهٔ سمرقند یکی از مدرسین مدرسهٔ الغ بیک گورکان که وی نیز در منصب تدریس نظیر قاضی القضاة تفلیس است وقتی این آیهٔ مبارکه را در صدر یکی از الواح مقدّسه ملاحظه نمود، قوله تعالی :

---

[228] . سورهٔ حجر (٥)

[229]. سورهٔ صافات (٣٧)

"سبُحَانَ الذِّی نَزَّلَ الآیَاتِ لِقَوم یَفقَهُون"، پس از قرائت درغایت مفاخرت اظهار داشت که این غلط است. گفتم چرا. گفت به جهت اینکه کلمهٔ تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی مشاهده نمایند و یا حادثهٔ غریبی مسموع دارند والاّ گفت این کلمه بلا سبب جایز نباشد و ذکر آن بی موقع از قانون فصاحت خارج شود. و در حین گفتن کلمهٔ سبحان الله صوت خود را خشن و ضخیم می فرمود و دست های خود را تا محاذی سمع شریف مرتفع می داشت تا طریق ادای لفظ تسبیح معلوم شود و بر فصاحت و بلاغت آن بیفزاید. و این عبد در جواب او سکوت نمود و واگذاشتن او را در عالمی که داشت اولی و انسب دانست. چه بر اهل دانش مخفی نیست که اصعب اشیاء تفهیم اصحاب جهل مرکب است و اتعب امور معارضهٔ متخلّقان به اخلاق کودکان مکتب.

و اگر پاس وجوب اطاعت من له الامر نبودی که این معارف مبذوله قطره ای از بحار مکرمت او است و این انوار فائضه پرتوی از آفتاب عنایت او هرگز این عبد در این مقامات قلم بر دفتر نمی نهاد وبا نفوسی که ابعد ناسند از مراتب فصاحت وبلاغت باب مناظرت نمی گشاد. ولکن عنایت واسعه و رحمت شامله اش مقتضی شده است که ستائر کثیفهٔ شبهات و تشکیکات امم ماضیّه من جمیع الجهات زائل شود و وجوه ناظرهٔ حقائق در کافهٔ مسائل بلا حجاب مبتسم و متهلل گردد.

بلی، غافلان آن حدود وقتی به رکاکت اقوال خود واقف می شوند که به اقطار عربیّه مسافرت کنند و هنگامی به جهل خود به لغت عربیّه مطّلع می گردند که ساعتی با فصحای قوم مکالمه و معاشرت نمایند. اگر چه همین مقدار از عبارات عربیّه که در رسالهٔ خود مندرج داشته اند از برای ارباب علم و فضل بر مقدارعلم ایشان به عربیّت شاهدی امین است و همین قدر از آیات شریفه که در دو رساله مغلوط و مصحّف به آن استشهاد نموده اند بر مبلغ ارتباط ایشان به قران شریف برهانی متین.

و من در این اوراق برخی از بیانات فصحای وقت و علمای زمان و شعرای عصر را مذکور می دارم که در مدح این ذات اقدس سروده وبه سپاس و ستایش وجود مقدّسش لب گشوده اند تا ارباب ادراک دریابند که جهّال آن حدود بر چه مقامی ایراد می نمایند و خود را نزد ارباب علم تا چه درجه مفتضح می دارند.

آیا در غایت غرابت نیست که قروم و صنادید فصاحت و بلاغت و أئمه و اعلام علوم ادبیّه و لغت در این محضر اقدس خاضع باشند و وجود مقدّسش را به جمیع اوصاف کمال حامد و واصف ولکن جاهلان به عربیّت بر کلمات بلیغه اش ایراد نمایند و بی اطّلاعان از فصاحت و بلاغت بر بیانات رشیقه اش انتقاد کنند (وذلک من عجائب ذا الزمان).

از جمله الشیخ مهدی الازهری از مقالات فاضل مولوی در عدد نهم از اعداد مجلّهٔ الهدایة به تاریخ غرهٔ ذی قعده سنهٔ ۱۳۱۴ هجریّه درج نموده است:

"طالما كان سمعی یتشوّق و فؤادی یتشوّف رؤیة رجل جواب للأقطار سوّاح فی الامصار ارتاح لمسامرته و اسرّ بمسایرته کیما یصفو لی الدّهر فی ارض مصر حتّی ساعدتنا العنایة بملاقاة رجل الفضل و افضل الرجال و کمال العلم و علم الکمال بحر تتلاطم بالحکمة امواجه و یفیض من تاریخ العصور عذبه لا اجاجه فرایت اسمه طابق مسمّاه. فسالته عمَّن ابتسم به ثغر العلم و شرح صدر الادب باب العدل و الفتوح و النصر لکلّ ذی روح مولانا عبّاس اطال الله بقاه هل شاهد شمائله و حلاه. فقال هو اشهر من ذلک ولکن بلّغنی معارفه و علاه. فقلت لم اره غیر مرّة بها سبرت نجده و غوره اغنتنی رؤیته عن رؤیة سکّان نصف الربع المسکون من هذه البسیطه بحر لا ساحل له یتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحکم و السیاسة من نواحیه استفدت منه بالجلسة الواحدة ما لم استفده من غیره بسنین حتّی دعانی وجدانی ان اقول بمسمع من حضرته حفظ الله ابیات تعرب من بعض انموذج اوصافه.

و ها هی مقدَّمة بین یدی قراء مجلتنا الکرام

من الصبا نشق المشتاق انفاسا — انساه طیب شذاها الرند و الاسا
فظل یسأل عنها و هو فی فرح — فؤاده اذ انارت منه نیراسا
فاخبر القلب عنها انّها علقت — بطیب عکّه حتّی جلّت الباسا
فسار ممتطیاً متن البحار لها — فی سفن شوق و یا لله ما قاسا
علی هدی حین ارساها بساحلها — لها اقتنی من حبار الرأی امراسا
فامها سایراً منها اکابرها — قوم لجسم المعالی اصبحوا رأسا
فکم قضی لیل افراح بساحتهم — و کم ترشف من اذواقهم کأسا
و کم جلا خطب عسر فی مرابعهم — و استبدل الهم بالتوفیق اعراسا
و بینهم شام ثغر الفخر مبتسما — مطاطاً الرأس ینحو الشهم عبّاسا
مولی حسیب نسیب ثابت حذر — لم یبتدأ بسدید الرأی جلاسا
کم مشکل حله و قاد فطنته — و بالهدایة اصناف الوری ساسا

کم روح القلب و کاف براحته و کم جلا عنه بالارشاد وسواسا
مذ اثبت الحقّ بالبرهان مشهده محا الضلال و امسی یرشد الناسا
علیه ثوب وقار لایفارقه اذ لم یخاطر به فحشا و ادناسا
فرع البهاء مصدر العرفان مورده قطب الجلال به قد العلا ماسا
اطال منه بباب العدل موقفه فظل یرشف من ارائه کأسا
مولای خذ مدحاً ماشا به غرض بل قلت حقاً بما فیکم فلا آسا
اجریت عین نظامی فی مدائحکم فکل قلب لها قد بات قرطاسا
لازلتموا ذخرنا فی کل نائبة و فی منیع ذراکم تدفع الباسا"

ملاحظه فرما که جناب فاضل مولوی که از مشاهیر فصحای عصر است می گوید در یک مجلس که به حضور مبارک مشرّف شدم چنان از مراتب علوم و حکم معارف آن بحر موّاج متلاطم مستفید گشتم که به سالها از حضور سایر علما و ارباب فضل بهره ور نشدم. چندان که به این یک جلسه از رؤیت علمای نیمی از ربع مسکون فارغ و مستغنی گشتم و به حکم وجدان این قصیده را در محضر اقدسش معروض داشتم. و هی کما تری تدل علی مقدار فضل ناسج بردها و ناظم عقدها.

و قال الفاضل البلیغ کاتب السریره

"بمدح ذاتک اضحت تزدهی الکلم و لایفی حقّ ما تستوجب القلم
انت الذّی فی نهاک العلم مدخر و بحر فضلک فیه الموج یلتطم
لما تسربلت برد العزّ مزدهیاً اضحی بربعک شمل المجد یلتنم
سموت یا بن بهاءالله منزلة عقلا و نقلا و فقت الناس کلّهم
انت البهاء و ابنه یاحسن تسمیة منها غدت ظلمات الجهل تنهزم
یا طیب الاصل محمود الخصال و من اجداده المجد و الاعظام و الکرم
انّ الذین لفضل منک قد جحدوا فی اذن کلّ فقیه منهم صمم

هم يجهلون مقاماً انت حائزه
انت ابن صاحب هذا الوقت لو علموا

لما رأيتک يا عبّاس متشحاً
ثوب الكمال و بالاجلال تتسم

و باب فضلک مفتوح لقاصده
وجود كفيک منه تخجل الديم

و عندک الدين و الدنيا قد اجتمعا
و فی جوارک يرعی العهد و الذمم

ايقنت انّک خير الخلق قاطبة
و خير من اصبحت تسعی له قدم

و قلت ما بشر هذا و لا رجل
لكنه ملک تاهت به الامم

مولی اعاد فخار الاوّلين و قد
اقام للمجد صرحاً ليس ينهدم

قد كان للعرب حقّ الفخر فی قدم
و اليوم باهت به اعرابنا العجم

اعظم به بطلا اكرم به رجلا
افعاله غرر اقواله حكم

فاقت معارفه عمت عوارفه
لاحت لطائفه تزهو و تبتسم

شموسه سطعت اقماره طلعت
آياته لمعت فانجابت الظلم

يزينه كرم لاذت به امم
فی كفه نعم فی سيفه نقم

انّی قرأت التقی فی وجهه سوراً
آيات حقّ بصحف المجد ترتسم

من رام قرناً له هيهات يدركه
ما كلّ ما طار فی جو العلا رخم

يا كوكباً تخجل الاقمار طلعته
ويا سحاباً عطا يا كفه نعم

قد شرف الله قوماً انت سيّدهم
يا من به امتازت الاقدار و القيم

اهديكها كلمات فيک صادقةً
و لست انشدها من شحمه ورم

قصيدة بنت ليل قد حوت دراً
فرائداً بسلوک الفخر تنتظم

زفت اليک تروم المهر عن ثقة
مهر التفات و عطف ايها العلم

مولای لا ابتغی الاّ رضاک جزاً
و عروة الرق عندی ليس تنفصم

انّی فتی مدح اهل الفضل شيمته
و ليس يدركنی فی مدحهم هرم

اقول ذا و بعجزی جنت معترفاً
ارجوک عفواً أيا من طبعه الحلم

لا زلت فی ذروة العلیاء مرتقیاً بالعزم و الحزم فی الارضین تحتکم
و دمت ترفل فی ثوب الهنا عجباً ما رنحت فی روابی روضک النسم"

و فاضل بلیغ امین فارس مدرّس مدرسهٔ انجیلیّه در بلاد سوریّه این قصیده را در تهنیت عید صیام به حضور اقدس مولی الانام معروض وبه بهاء الثناء موسوم داشت.

بهاء الثناء

" افدی مهاةً رأیناه من معانیها بدراً و شمساً سمت تاه النهی فیها
لمیاء من آل قحطان لقد خلبت لی محاسنها بالروح افدیها
هیفاء تزری بغصن البان قامتها تکاد ریح الصبا کالغصن تثنیها
حسناء لو ناجت النساک لاحترموا طیب الکری و نسوا تسبیح باریها
واصبحوا هیما فی حسنها ابدا یتلون آیات حسن من مثانیها
نجلاء فاترة الاجفان ان نظرت تصمی قلوب الوری طراً و تفریها
الله اکبر قد جائت کبینة للکافرین علی اوصاف مبدیها
فانها آیة فی الحسن ابدعها الی مولی فکبر و قل سبحان معطیها"

الی ان قال

" قد زرتها و القنا غاب تحیط بها واللیل داج و اسد الغاب تحمیها
فحین زحزحت سجف الخیمة انکشف شمس تنیر الدجی ما الشمس تحکیها
فعانقت اسداً منی و ملت علی غزالة ملأت أبصار رائیها
ثم انثنیت عفیف العرض ما جنحت نفسی الی منکر باللؤم یرمیها
و خلت اشهد ان الحسین اجمعه فیها و ما البدر الا من جواریها

لکنما صیت عبّاس سما فغدا ادنی مفاخرة تسمو معالیها
فرد تعالی الی الجوزاء فاعترفت له العلی بعلو فی اعالیها
شهم ابوه بهاءالله فیه بها مناقب نور شمس لا یضاهیها
ذو رفعة من بنی الاعجام ما رفعت منازل المجد الاّ و هو بانیها
حبر الفضائل بحر الفضل لو عقلت بحارنا لحبته الدر ایدیها
تاج الکرام فرید العصر ما حطیت بمثله الخلق دانیها و قاصیها
قد شاد فی صدره للفضل ابنیة شم الجبال الرواسی لا تساویها
له منارات علم فی الحجی سطعت تمحوا الجهالة من اذهان اهلیها
العالم العامل المبدی لنا دراً فی النظم و النثر قد جلت کمنشیها
اقواله حکم افعاله نعم ارائهٔ نجم ضائت لرائیها
اقلامه ما ثلث اسیافه فکلا هما یبید صعوبات و یفتیها
فی شخصه الدین و الدنیا قد اجتمعا اوصاف الطافه راقت کحاویها
لعکة الیوم حقّ التیه من طرب لانّه قد ثوی اسمی مثاویها
لو لا الذی ترهب الأفلاک سطوته لقلت ذا ابن اله جل تشبیها
فاسعد بعید حباک الله بهجته و اقبل معایدة بالشعراهدیها
و ارتع بجنات سعد فی اجارعها تجری نهور صفت دامت مجاریها
و جدد المجد ما الأعیاد عائدة و اقطف ثمار الهنا راقت مجانیها
فالعید لولاک لم تحسن محاضره و الناس لولاک لم تشرف اراضیها
خذها عروس قریض لم تلاق کفی الا علاک علیک الفکر جالیها
ما زلت امنعها عمن یصاهرنی فاهذأ بعذراء فکری جاء یهدیها
فاسلم و دم فی الوری کالشمس ما تلیت آیات حقّ بهیج الحسن تالیها"

و در سنهٔ ۱۳۰۹ هجریّه که به تقدیر حیّ قدیر صریر قلم اعلی ساکت شد و نسیم جنة علیا راکد و منزل کتب و شارع شرائع به

افق الی و مقرّ اقدس اسمی صعود فرمود یکی از صلحا و افاضل مسلمین المعروف بالحاج محمّد ابوالحلق این قطعهٔ غرّا را در این مصیبت عظمی انشاد نمود و به حضور اقدس حضرت مولی الوری اضاء الله بضیاء غرّته آفاق الأرض و السماء ایفاد داشت.
و در نزد مسلمین بلاد شام معروف است که او از غایت زهد ورع احدی از اهل جاه را مدح ننموده و خوفاً یا طمعاً نفسی را نستوده است

و هی هذه

" یا من تسامی بالمعارف و النهی و استأسر العقلاء بحکمة عقله
لا یخف علیاک التی سمت الملا فهماً تقرّ الکائنات بفضله
ان الوری جزعت علی فقد البها جزعاً تزعزعت القلوب لهوله
قطب تبرزح فاستوی فوق السما لاهوته کیما یعاد لأصله
و لذا بکیت دماً علی العلم الذی ما عاد یاتیناالزمان بمثله
و اتیت فی نظم الرثاء و معزیاً و مذکراً انّی اقول لأهله
صبراً علی هذا المصاب و ان یکن شم الرواسی لاتقوم بحمله
فالصبر اجدر بالخطوب مکانة حتّی و الیق بالفقید و نسله
و لربّ یوم فیه قد اعظم البلا و رمی قلوب بنی الکرام بنبله
فلیکثرون من التأسی دائماً بمصاب من خلق الوجود لاجله"

و هم در آن ایّام که أنامل قضا دفتر لقا را فروپیچید و امّ الکتاب آیت ایات به مقرّ غیبت و اغتراب تلاوت فرمود امین زیدان از فصحای امّت نصاری این قصیدهٔ غرّا را در این مصیبت عظمی و رزیّه کبری منظوم نمود و به حضور اقدس اعلی معروض داشت.

و هی هذه

"یا امام الهدی و نور البهاء أی لفظ یفیک حقّ العزاء
لیت شعری من لی بلفظ نبی فیه رثی علامة الانبیاء
سیّد کان بعثه للبرایا خیر غوث من واسع الآلاء
بث روح الرشاد بالخلق طراً هادیاً للحقیقة الغراء
و مذ استکمل الرسالة فیهم صعدت روحه لأعلی السماء
ظهرت معجزاته تتلألأ بینات کالبدر فی الظلماء
فاهتدی کلّ عاقل بسناها و احاط الضلال بالجهلاء
هکذا الشمس لایفوت ضیاها غیر وغد ذی مقلة عمیاء
عرفت فضله الملوک و خرت نحوه سجداً بدون ریاء
و اعترض الارض هزة یوم اودی فهوت حزناً انجم الجوزاء
و بکی الفضل فقد اعظم رکن من ذویه الکرام و الفضلاء
و عیون السخاء سحت علیه ادمعاً مثل فیضه بالسخاء
من یری بعده لرفد التیامی و غیاث الفقیر و الضعفاء
و اذا ما الشمس المنیرة غابت من لنا بعده بنشر الضیاء
هان والله بعده کلّ خطب و تخیرنا الموت فوق البقاء
یا عیون القریض سحی علیه بدل الحبر ادمعاً کالدماء
غاب من کان للنبوة اهلا غاب من کان کعبة الفصحاء
فاکتسی العلم بعده بحداد و ارتدی بالسواد خیر رداء
ما تأخرت عن رثاه لعذر غیر داعی الاسی و فرط البکاء"

الی ان قال

"انت منهم و فوقهم یا ملاذی بعلوم حکمة و ذکاء
و لهذا فلا یلیق بمثلی ان یعزیک فی مقام الرثاء
انت أدری منا و اوسع علما فی حیوة مصیرها للفناء
ما مثولی أمام عرشک الا لاداء الفروض بعض الاداء
فاذا ما سلمت للدهر ذخراً سلم الدهر من خطوب البلاء"

و هم در ایّام افول شمس هدی وسکون حفیف سدرة منتهی این درر منثوره را ادیب مجید جاد عید که از نخبهٔ شبان ملّت فخیمهٔ مسیحیّه است پس از آنکه درمحضر مبارک در حینی که قاضی عکّا و مرحوم علی افندی مفتی ازهری و جمعی از اعیان بلد حاضر و مشرّف بودند در مجلس قرائت کرد و نسخهٔ آن را تقدیم حضور اقدس اعلی نمود.

من النثر الفاخر

"تَنَازَل یَا مَولاَیَ یَا فَخَر النّدَی و أَمِیرَ المُکرُمَاتِ و تَقَبّل مِن مَفتُون آدَابِکم عبَارَات یَبعُدُ نُطقُهَا عَن رَقِیق مَعَانِیکُم کَبُعدِ الأَرضِ عَن نُورِ السَّمَاءِ حَاوَلَ أَن یَأتیَ عَلَی ذِکرِ صِفَة مِن صِفَاتِ مَولاَکُمُ الجَلیل و سیَّدکُمُ النّبِیل و بَدرکُمُ السَّاطِع و کَوکبِکُمُ اللاَّمِع. حَاوَلَ أن یَصفَ خَطباً ذَهَلَت لَدیهِ بَصَائِر أُولی الحِکمَةِ و حَارَت عُقُولُ أَصحَابِ العلِم و الفهم.

خطبُ أَلمّ بکَلّ قُطر نَعیهُ کَادَت لَهُ شُمُ الجبال تزُولُ

حاوَلَ أَن یَصِفَ مُصِیبَةً کسِفَت لَها شَمسُ الضُّحی وَأَفَلَ بَدر المَکرُمَاتِ و کَبَا زِنَادُ المَجدِ و انفَصَمت عُری العُلیَاء وَ شوة وَجه الحَزمِ و العَزمِ. و غَاضَت یَنَابیعُ المَعَارِفِ وتَنکرَت سُبُلُهَا أَقفَرت رُبُوعُ المَسَرةِ و درسَت مَعَاهِدهَا. حَاوَلَ أَن یَصِفَ خَطبَ فَقِید تَقَوَّضَت لِمَنعَاه الأَضَالِع و ارتَجَّت لِوَقعِهِ القلوب و استَکتِ المَسَامِعُ. فَشَاهَدنَا الکَرَامَة تَندِبُ حَظّهَا و السیَّادَةَ تَبکی حَامِی زِمَارِهَا و العُلَی یؤبنُ ابنَ بَجدَتِه و الجُودُ یَرتبی رَاعَی حُرمَتهِ.

حَتّی خِلنَا مِنَ الأَسَی کلَّ طِفل نَائِحاً قَبلَ أَن یُنِمَّ الرَّضَاعَا

و قَامَ مَفتُونُوا بَهَائِهِ یَبکُونَهُ عَدَدَ اِنعَامِهِ و عَدلِه و هَبَّت قُلُوبُ أَبنَائِهِم تَنتَجِبُ عَلَیهِ بِمقدَارِ مَا زَرَعَ فِیهَا مِن حُبِّهِ و فَضلِهِ. کَیفَ لاَ و هُو

الرَّاجلُ الذِّی تَوَلّتِ المَکرُمَاتُ بِرَحِیلِهِ و الوَاعِظُ المُرشِدُ الّذِی هَدَاهُم بِوَاسِعِ عِلمِهِ و جَزِیلِ فَضلِهِ. فَأَیَّ آثَارِهِ لاَ یَندِبُونَ بَعدَهُ و هُم لاَ یَطلُبُونَ مَحمَدَةً و عَدلاً اِلاّ وَجَدُوهُمَا عِندَهُ. آثَارَ عِلمِهِ الَّتِی خَزَنَهَا فِی صُدورِهِم أم وَاسِعَ فَضلِهِ الذِّی شَمِلَ بِهِ کَبِیرَهُم و صَغِیرَهُم أَم أَثِیلَ مَجدِهِ و جَزِیلِ حِکمَتِهِ أَم عَظِیمَ نُبلِهِ و شَرِیفَ کَرَامَتِهِ. و لَسنَا بَعدَ رِیَاسَتِهِ عَنّا و عُلُو مَقَامِهِ و رِفعَةِ شَأنِهِ لِنَستَطِیعَ الاِتیَانِ بِجُزء مِنَ الوَاجِبِ فِی تِعدَادِ صِفَاتِهِ و حَسَنَاتِهِ و لَو جَمَعنَا فِی رِثَائِهِ جَمِیعَ مَا قِیلَ فِی الدُّنیَا مِن رِثَاءِ المُلُوکِ و الامَرَاءِ و أَفَاضِلِ النّاسِ. فلاَ مَحَاسِنُ فَضلِهِ تُدرکُ و لاَ مَآثِرُ عَدلِهِ تُعَدُّ و لاَ فُیُوضُ مَرَاحِمِهِ تُوصَفُ و لاَ غِزارَةُ مَکَارِمِهِ تُحصَرُ و لاَ کَرَمُ أَعرَاقِهِ کَکَرمِ أعرَاقِهِ النّاس. فَاِنّ کُلَّ هَذِهِ الصِفَاتِ الّتِی کَانَ فِیهَا آیَةَ اللهِ فِی خَلقِهِ لَم تَکفِ بِوَصفِ بَعثَتَهِ الشَّرِیفَة فَهُو الاِمَامُ المُنفَرِدُ بِصِفَاتِهِ و الجبرُ المُتَنَاهِی بِحَسَنَاتِهِ و مَبَرَّاتِهِ. بَل هُو فَوقَ مَا یَصِفُ الوَاصِفُوَن و یَنعَتُ النّاعِتُونَ.الرَّاحلُ الذِّی لَم یَترُک لِلنّاسِ زاداً غَیرَ أَکبَاد مُلتَهبَة و دَمع مَصبُوب. فَکَیفَ یَسُوغُ وَصفُ مَن جَلّت صِفَاتُهُ عَنِ التّغییرِ بَل کَیفَ یَلیقُ أن یُخزَنَ الدَّمعُ بَعدَ فَقدِ هَذا السَیّدِ الخَطِیرُ. ولَقَد

جَمَدُ المَاءُ رُعبَةً و ارتیَاعَاً و جَرَی الصَّخرُ انّهُ و التِیاعَاً
و ِضیَاءُ اِلهِنَا استَحَلالَ ظَلاماً واِلَی المَحوِ مُطلَقاً قَد تَدَاعاً
مُذ هَوَی مِن اعَالِی الفَضلِ طَود رَاسِخ جَاوَزَ السَّمَاکَ ارتِفَاعاً

و اِنّا لَنَجِلُ هَذَا البَدرَ عَن أَن یَغُورَ فِی القُبُورِ و هَذَا النَّجمَ أَن یَبِیتَ تَحتَ الثُّرَی. اِنّمَا هُو نَجمُ بَهَاء لَم یَکُن لِیَنتَقِلَ اِلاّ فِی بُرُوجِ سَعدِهِ و یَقتَرِنَ بِمَنَازِلِ عِزّهِ و مَجدِّهِ.

حَاشَا عُلاَهُ مِنَ المَمَاتِ و اِنمَا هِی نَقلَةٌ فِیهَا المُنَی و السُؤلُ

و لَقَد نَادَاهُ مَن أَحَبَّهُ فَاَجَابَ بَعدَ أَن تَرکَ آثَاراً تُذکَرُ مُتَمَّماً بِعثَتَه الشَّرِیفَة و بَعدَ أَن اوجَدَ فِی هَذَا الوُجُودِ مَعَادِنَ لُطف وَجُود کَفَی بِوُجُودِهِم عِزّاً وشَرَفاً. فَسِیَادتُکُم مَولاَیَ و أَشبَالَهُ الکِرَامُ أَصحَابُ المأثِرِ الحَمِیدَةِ و تُجَدّدُونَ بِنُورِ حِکمَتِکُم و عِلمِکُم مَا سَنّهُ نَجمُ بَهَائِکُمُ المُنتَقِلُ فِی بُرُوجِ مَجدِه. واِن أَحزَنَکُم و أَحزَنَ الجَمِیعَ بِنَقلَتِهِ فَقَد سَرَّ مَلائِکَ دَارِ النّعِیم حَیثُ مَقَرّ السَّعِیدِ. فَتَقَبلَّ اَیُّها السِیّدُ السَّنَدُ مِن عَاجِز عَن اِدرَاکِ سِرّ مُعجِزَاتِکَ و مُقَصّر عَن أَدَاءِ حَقّ الوَاجِب نَحو کَرَامَةِ عُنصُرکَ اَنتَ یَا مَن زَرَعتَ فِی قُلُوبِنَا بُزُورَ المَحَبّةِ و استَمَلتَنَا بِکُلیَّتِنَا اِلَی عِشقِ صِفَاتِکَ مَرَاسِیم التّعزِیَةِ الَتِی نَجهَلُ واللهِ کَیفَ یَلِیقُ الاتیَانُ بِهَا فَبَاهِرُ عِلمکَ و وَاسِعُ حِلمِکَ یُدرِکَانِ سِرَّ قُصُورِنَا و تَقصِیرِنَا. أَدَامَ اللهُ بَقَائَکُم و حَضرَاتِ اِخوَتِکُم الِکرَام بالعِزّ و الاسعَادِ (الفقیر جاد عید سنهٔ ۱۸۹۲)."

و در سنهٔ ۱۳۱۳ هجریّه که نگارنده مقیم بلاد سوریّه بود یعقوب بن بطرس اللبنانی من بنی غانم که قسیس فاضل لغوی امّت نصاری است و مقیم مدینهٔ منورّه عکّا این ابیات را در وصف روضّهٔ مقدّسه تنظیم وبه حضور مبارک تقدیم نمود و نسخه از آن

به خطّ خود به این عبد تذکرةً عطا فرمود.

" مَا بَینَ لُبنَان و کَرمَلَ بَهجَة فِیهَا مَقَامُ بَهَاءِ ذِی الآلاء
السَّیدِ المُختَارِ مِصبَاحِ الهُدَی وبَهَاء شَمسِ حَقِیقَةِ الأَسمَاءِ
فِیهَا ابتِهَاجُ قُلُوبِ أَتبَاع لَهُ و جِلاَءُ أَبصَار و نَیلُ رَجَاءِ
بِوُجُودِهِ طَابَت مِیَاهُ وُرُودِهَا و زکَا هَوَا عَکّا و الأَرجَاء"

و در این اشعار اشارت است به اثر باهری از آثار وجود اقدس ابهی که در مدینهٔ عکّا ظهور یافت زیرا که این بلد به ردائت آب و هوا موصوف بود و مرارت و ملوحیّت میاه آبار و نتانت و موبوئیت هوای آن دیار نزد عموم معروف چنانکه محبس عاصیان دولت علیه گشت و منفای محکومین به موت در حکومت سنیّه. و اهالی غالباً گرفتار امراض مزمنه بودند و زرد روی و نحیف البدن از اهویهٔ فاسده.

و چون آن بلد مقدّس محلّ اقامت وجود اقدس گشت آبهای شور شیرین شد و هوای مکدّر طراوات و صفا یافت تا بدین پایه که قسیس نصرانی که ریاستش در امم نصرانیّه کمتر از ریاست جناب شیخ در امّت اسلامیّه نیست به محض داعی انصاف این موهبت را در اشعار خود درج نمود و مانند سایر متعصبین به کتمان این کرامت و انکار این محمدت راضی نگشت.

وفی العام الماضی لما انتشر نعی الملک المرحوم ناصرالدّین شاه طیّب الله مثواه و بلغ خبر هذه الحادثة الهائلة الی القاهره المعزیّه حاضرة الممالک المصریّه. فقابلت یوماً من تلک الآیام حضرة الفاضل الجلیل خلیل افندی مطران مکاتب جریدة الاهرام و صاحب التصانیف المشهورة و الرسائل المأثورة و تجاذبنا اطراف الحدیث و تغلغل بنا الکلام فی تاریخ حیوة هذا الملک الهمام حتّی انتهی الی حوداث ظهور البابیّه و کیفیّة نفی بهاءالله من مدینة دارالسّلام الی مدینة عکّا من ثغور الشام. فلمّا اطّلع بخفایا هذه الحوادث و دخائل هذه الکوارث بدت علی وجهه آثار الاندهاش وظهرت علی جبینه امارات الإنذهال. فبقی برهة من الزمان ناکس الرأس مستغرقاً فی بحار الفکر ثم رفع رأسه و قال یا ابا الفضل ما انا من السذاجة و الغباوة بدرجة اعتقد انّ انساناً یصعد الی السّماء او یهبط منها ولکنّی اری فضل الرجال فی محامد الصفات و عظائم الاعمال و انا تربیّت فی الممالک الاروبیّه و رضعت لبان المعارف فی مدارسها الکلیّة و رأیت فیها من اعاظم الفلاسفة و کبار الرجال من یضرب به الامثال وتشدُّ الیه الرحال. و قبل ان یساعدنی الدّهر بالمثول بین یدی هذا السیّد العظیم و الوفود علی جنابه الکریم کنت معتقداً بانّ افضل رجال العالم علماً و فضلاً و کرامةً هم فلاسفة اروبا و نخبة رجال هذه القطعة المنوّرة الذّین بهم تحرّرت الأمم و انقشعت غیوم الجهالة و الاستعباد عن افق

العالم. ولكن بعد ما استسعدت بلقاء بهاءالله رأيت فيه من العلم و الفضل و الوقار و المهابة و جمال الصورة و فصاحة اللسان و حبّ الخير لنوع الانسان على اختلاف اديانهم و مذاهبهم ما لا يفى اللسان حقّ وصفه فلا فلاسفهٔ اروبا و علماء امريكا بل و لا احد من السابقين الاوّلين وأولى العزم من الانبياء و المرسلين بلغ هذا المبلغ من جميل الصفات و كريم الأخلاق و جليل الخلال و طيب الاعراق. ولقد دار بيننا من الحديث ما لو فصحنا عن بعضه لتنصدع منه قلوب المكابرين و تنشقّ مرائر المتعصبّين و تندک به جبال اوهام المتوهّمين. وقد ادرج فى تلک الأيّام طرف منها فى اعداد الاهرام و ثارت به عواصف الاحقاد الكامنة فى صدور اللئام. و خلاصة القول از اين جمله كه در اين اوراق ثبت شد از اقوال كبار علما و فصحا و اصحاب تصنيف و تأليف از افاضل مسلمين و نصارى بل بعض از فلاسفه و حكما كه هريک به حضور مبارک مشرّف گشته و امواج بحر معارف آن وجود اقدس را به بصر خود مشاهده نموده اند ارباب انصاف توانند ادراک نمود كه اقوال بعض بى خبران كه نه از فصاحت بهره اى يافته و نه از عربيّت قسمتى برده و نه به حضور مبارک مشّرف گشته اند چه مقدار از حقيقت دور است و از ميزان عدل و نصفت مهجور.
و الى يومنا هذا اين نكته درظهورات قبل مشاهده نشده است كه نفسى بر فضل مدّعى مقام شارعيّت دين جديدى كه به آن معترف نيست شهادت داده باشد و يا به غير اهانت و استخفاف اسم ناسخ دينى را كه به آن معتقد است مذكور دارد.
مثلاً ملاحظهٔ فرما كه در مدّت هزار و هشتصد سال تقريباً كه از ظهور ديانت مسيحيّه گذشته است نفسى از علماء يهود اسم مبارک حضرت عيسى عليه السّلام را به نوع تفخيم و تعظّيم در كتب و مصنفّات خود مذكور نداشته و درمدّت هزار و سيصد سال كه از ظهور ديانت اسلاميّه انقضا يافته است احدى از امّت نصارى اسم مبارک حضرت خاتم الانبياء را كتباً و يا لفظاً به اجلال و احترام هرگز ياد نكرده. و اين از خصائص اين ظهور اعظم است كه اجانب بر جلالت قدرش شهادت داده و برسعهٔ بحار فضلش اعتراف نموده اند.
و اگر اين عبد جميع كلمات صناديد علم و حكمت و قروم ارباب فضل وبلاغت را كه در حمد و ستايش اين نيّر سعادت سروده و يا در كتب و مصنفّات خود درج نموده اند بخواهد در اين اوراق ثبت نمايد هر آينه از مقصود بازماند و اين مقالات مختصره به تأليف كتب كبيره و مجلّدات عظيمه منتهى گردد. و اين نكته در غايت وضوح است كه اعتراف اين نفوس فاضله به علو مقام صاحب امر نه از دواعى خوف و رهبت بوده و يا موجبات طمع و رغبت زيرا كه اين وسائل در اين مقام مفقود است و خطرات عظيمه لازال از براى متقرّبين به حضرتش موجود.
بل سبب اين است كه افاضل اين حدود معنى فصاحت را فهميده مقصود از بلاغت را دانسته اند و از علم معرفت و حريّت

ضمیر و نصفت تا به این درجه محروم نگشته اند که نفهمیده ایراد کنند و بدون شاهد انتقاد نمایند و به صرف تعصّب فضائل باهره را منکر شوند و در نزد ارباب انصاف خود را به اعتساف موصوف گردانند.
و اگر این عبد را قصد مناقشات لفظیّه بودی نه بیان مطالب علمیّه و تنقیح مناط ادلّهٔ عقلیّه و نقلیّه هر آینه بعضی از غلطات و هفوات انشائیّهٔ جناب شیخ را در این مقاله مندرج می داشت تا ارباب ادراک مبلغ علم ایشان را دریابند و بر مقدار فصاحت و بلاغت ایشان در صنعت انشاء و ترسیل مطّلع گردند. ولکن مقصد این عبد از انشاء این کتاب کشف غوامض مسائل علمیّه است نه بیان مطالب لغویّه. معذلک بعضی از عبارات عربیّه ایشان ذکر می شود تا سبب انتباه مردمان آگاه گردد. چه اغلاط فارسیّهٔ ایشان فوق حدّ استشهاد است واهون از مقام ایراد و انتقاد.
بل اگر عباراتی را که از ایقان شریف اقتباس نموده است از رسالتین ایشان برداری جز عبارات رکیکه چیزی نمی ماند و غیر از جمل فاسده مطلبی به نظر نمی رسد. چنانکه همین قدر از عباراتشان که من دون تغییر و تبدیل مطابقاً للاصل نقل شد برای فهم مراتب قوّهٔ ایشان در انشاء و ترسیل برهانی ناطق است و برای اظهار مقدار علمشان به فصاحت و بلاغت شاهدی صادق.
مثلاً جناب شیخ در این مبحث پس از آنکه بزعم خود در قوانین الفاظ تحقیقات دقیقه نگاشته اند برای اظهار اقتدار بر عربیّت کلام را به این عبارت مختوم داشته اند: "فَافهَم هَذِهِ النُکتَةَ الّتِی قَد کُنتُم عَنهَا غَافِلِینَ و أَغرَرتُم بِجَهلِهَا جَاهِلِین."و این عبارت قطع نظر از رکاکت نظم و قبح اسلوب غلط ظاهر است زیرا که لفظ "اغررتم" هرگز در لغت عرب وارد نشده است و ثلاثی غرّ به باب افعال از ابواب مزید فیه تعدّی نیافته، لذا بایستی "وغَرَّرتُم لِجهلِکُم بِهَا الجَاهِلِینَ" گوید، تا اگر کلام رکیک النظم و قبیح الاسلوب است لا محاله غلط نباشد.
و در خطبهٔ کتاب جناب شیخ الاسلام ملاحظه فرما که نوشته اند: "بَعثَ الأَنبِیَاءَ لِهدَایَةِ العِبَادِ و ارشَادِهَا اِلی طَرِیقِ الحَقّ و الرَّشَادِ و أَظهَرَ صِدقَهم بِالُمعجِزَاتِ الظّاهِرَةِ و البَیّنَاتِ البَاهِرةِ فَبَلّغُوا أَمرَهُ و نَهیَهُ و وَعدَه و وَعِیدَهُ الخَلقَ سُیّمَا بَعَثَ نَبِیَّنَا فِی آخِرِ الزَّمَانِ."
هرگز دیده نشده است که درکلام عرب بعد از کلمهٔ "سیّما و لاسیّما" بدون ضرورت فعلی از افعال را آورده باشند بل واجب است که این کلمه مصدر بر اسمی از اسما باشد و آن اسم به حرکات ثلثه علی حسب ما هو مقرّر عند اهل اللغه متحرک گردد.
وکذلک درهمین خطبه نوشته اند: "وکَمَّلَ اِیمَانَنَا بِتَصدِیقِهِ فِی جَمِیع مَا أخبرَ عنُه مِن أُمُورِ الدُّنیَا و الآخِرَةِ و تَوقِینِ مَا نَصَّ بِهِ مِن اِمَامَةِ الأئِمَّةِ الطّاهِرةِ."
لفظ "توقین" در لغت عرب هرگز دیده نشده است و از مادّهٔ یقین ابداً باب تفعیل بنا نیافته است. و این مقدار کفایت است در بیان

مبلغ علم جناب شیخ به عربیّت و لازم نیست که بر این عبارت ایشان که هم در خطبهٔ کتاب در تمجید حضرت ربّ الارباب نوشته اند، "مُستَجمِعُ لِجَمِیع الصّفَاتِ الکَمَالیَّةِ الجَمَالیَّةِ و مُنَزَّهُ عَنِ الأَوصَافِ النّقِیصَةِ و الجَلاَلِیَّةِ"، ایرادی نمایم که از این عبارت مستفاد می شود که جناب شیخ توصیف حقّ جلّ جلاله را به اوصاف جلال جایز نمی دانند و کأنّه اسم "جلیل" ویا کلمه مبارکهٔ "ذی الجلال و الاکرام" را از اسماء و اوصاف الهیّه نمی شمارند و این معلوم است که معنی لفظ جلیل جز ذات موصوف به جلال چیز دیگر نیست. چه می ترسم که مبادا جناب شیخ در انتیکه خانهای تمدّن وجه وجیهی یافته باشند که توان به آن حقّ جلّ جلاله را به صفات کمال موصوف و از صفات جلال منزّه داشت. ولکن حقّ این است که باید جناب شیخ الاسلام را از این انتقادات معاف داشت چه نفسی که در دو رساله در مقام استشهاد به آیهٔ مبارکهٔ "...فَأتُوا بِسُورَةٍ من مُثلِهِ... (۲۳)"[230] آیات قرآنیّه را مصحف دارد و حقّ جلّ جلاله را از صفاتی که قرآن به آن ناطق است منزّه شمارد عیب نیست اگر لغت عرب را ممسوخاً استعمال نماید و با این حد از رکاکت قول و قلّت علم بر مَن خَضَعَت لَهُ أَعنَاقُ الفُصَحَاءِ انتقاد فرماید.

و اگر اهل بهاء به دوام الارض و السمّاء حقّ جلّ جلاله را شکر و ثنا گویند هرگز از عهدهٔ شکر این موهبت بر نتوانند آمد که معترضین بر ربّ العالمین و مکذبّین به یوم الدین شبهات واهیه و ایرادات بارده و عبارات رکیکهٔ خود را در اوراق و دفاتر ثبت نموده بیادگار گذاشتند تا چون به تقدیر حیّ قدیر غمام کثیف جهل وغباوت از آفاق عالم زائل شود وقلوب و ابصار در جمیع اقطار و امصار از اشعهٔ انوار معارف روشن و منوّر گردد اذناب و اعقاب اهل ارتیاب نگویند که شاید معترضین بر حضرت ربّ الارباب در این شدّت اعراض و اعتراض به حبلی متین متمسّک بوده اند و به رکنی وثیق متشبّث و کلّ به یقین مبین ببینند که معترضین بر حقّ چه گفته اند و چه نوشته اند و اهل ایمان گرفتار به معارضهٔ چگونه اشخاص بوده اند زیرا که اصعب اشیاء و اتعب امور مناظرهٔ با مردم قلیل العلم است و معارضهٔ با اشخاص عدیم الشعور. و لقد احسن و اجاد من قال،

و مِنَ البَلِیَّةِ عَدلُ مَن لاَ یَرعوِی مِن جَهلِهِ و خِطَابُ مَن لاَ یَفهَمُ

و بالجمله کلام در این مبحث نیک به طول انجامید و امید است که ارباب ادراک معذور دارند چه این مسئله فصاحت وبلاغت کتب سماویّه و کلمات الهیّه نه تنها فیما بین علمای اسلام و امّت بهائیه محلّ بحث و مناقشت گشته بل این مسئله چنانکه از تذییل کتاب مقالة فی الاسلام مستفاد داشتی مدّتهای مدیده است که مطرح مباحثات امّت نصاری و اسلام بوده و میدان جدال و نزال کبار

[230]. سورهٔ بقره

رجال امتین شده.
و لذا این عبد جمیع وجوه این مسئله را مفصلاً و مبسوطاً مرقوم داشت تا اهل بصیرت بر سبب اصلی حجیّت کلام الهی مطّلع شوند و بر مبنای ایرادات و انتقادات ارباب شبهات اعم از اینکه مورد و منتقد جرجیس صال انگلیسی باشد و یا آخوند زاده تفلیسی، بصیر و اگاه گردند.

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته اند

"و همچنین در تفسیر قول "تَظهَرُ عَلاَمَةُ اِبنِ الاِنسَانِ فِی السَّمَاءِ" الی آخر مصنّف، مذکور می فرماید که "قبل از ظهور هر نبئ نجمی در سماء ظاهر ظهور می کند چنانچه پیش از ظهور خلیل الرحمن کهنهٔ آن زمان خبر دادند به ظهور نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض پیدا شد که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت کذا فی زمن الکلیم و المسیح و الخاتم تا رسید به این امر بدیع منیع در این وقت اکثر منجّمان خبر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده اند و همچنین در ارض هم نورین نیّرین احمد و کاظم قدّس الله تربتهما بشارت آن جناب را دادند." این مختصر عبارت ایقان است که ذکر شد.
اکنون سؤال می رود که با کدام دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی ظهور نجمی در سماء لازم است و این لزومیّت برای چیست.مگر ستاره ای اگر در سماء ظاهر نشود ملائکه سموات حین ظهور مظهر به او ایمان نیاورند. مگر ایشان هم مکلّفند که به دین او ایمان آرند. مگر برای علم ایشان جز از ظهور کوکب طریق دیگر نیست. با این همه این خبر اگر راست باشد محض در حقّ دو سه نفر پیغمبر وارد است نه اینکه در حقّ جمیع آنهم استناداً علی اخبار الکاهنین والمنجّمین الذّین یخبرون عن الحوادث بالظّن والحدس فقط فَانّ الظّنَّ لا یُغنِی مِنَ الحَقّ شَیئاً.
بس عجب است از صاحب کتاب ایقان که خودش آنان را که تابع ظن شده اند در کتاب خود مراراً طعن و ملامت می کند امّا خودشان به اخبار کاهنان و منجّمان استدلال و اعتبار می نمایند و این با اسم کتاب که ایقان است هرگز درست نمی آید. و علاوه در حقّ خلیل الله می فرماید که : "شخصی در ارض پیدا شد که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت." عجباء در میان اهالی بابل و ملّت صابئین که کلاً عبدهٔ اوثان بودند که بود آن شخص مبشّر نام و نشان او را ولو مستند به قول یکی از مورّخین باشد بیان فرمایند.

و کذا کدام منجّمین بودند آن منجّمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند نام ونشان و طایفه و مکان را بیان و عیان فرمایند. و همچنین عین عبارت شیخ احمد و سیّد کاظم رحمهما الله را درحقّ امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند. هذه دلائل لاتشفی المریض و لا ترفع الشبهات عن القلوب سیما عن القلب الّذی لم تعتدَّ باستماع تلک الاقوال الواهیة العاریة عن الثبوت و البرهان" (انتهی)

جواب

بر اولی الالباب پوشیده نیست که در اوان طلوع شموس حقیقیّه و مواقیت تجدید و ابداع شرائع مقدسهٔ سماویّه از قبیل ظهور حضرت ابراهیم و کلیم و حضرت عیسی و خاتم الانبیاء علیهم الأف التحیّة و البهاء سنّت الله رأفةً بعباده و رحمةً علی خلقه بر این جریان یافته است که به ظهور علائم و آیات ارضیّه و سماویّه و دینیّه خلق را به قرب ظهور موعود متنبّه فرماید و اصحاب قلوب صافیه را برای اجابت داعی الله و ایمان به مظهر امرالله مستعدّ و مترصّد نماید، تا چون غمام غلیظ غیبت منقشع شود و جمال منیر موعود طالع و ندای حضرت معبود مرتفع نفوس طیّبه به حضرتش ایمان آرند و وجودات زکیّه به جنابش مقبل شوند و امم عظیمه را از هلاک و دمار کلّی رستگاری و نجات بخشند. "سُنةَ اللهِ فِی الذینَ خَلوا مِن قَبل وَ لَن تَجِد لِسُنةِ اللهِ تَبدِیلاً (۶۲)"[231] و چون ارادهٔ الهیّه تعلّق یافته بود که به قیام روح الله و ورود یوم الله چنانکه سابقاً مشروحاً عرض شد عالم دیانت رتبهٔ تجدّد یابد و اختلافات امم زائل شود و اصلاحات عظیمه ای که در جمیع کتب منصوص است و به این ظهور مبارک تحقّق پذیرد لهذا جمیع علامات و امارات قبل از ظهور این موعود عظیم و دلائل و آیات پیش از ورود این یوم کریم که مبشّر به قرب میعاد ظهور موعود و وفای به عهود و وعود حضرت معبود است در جمیع کتب مقدّسه سماویّه و احادیث صحیحهٔ نبویّه وارد و منصوص گشته و در میان جمیع ملل و قبائل باقی و موجود مانده است.
ولکن علائم و امارات ظهور پیغمبران گذشته را از قبیل حضرت نوح و هود وصالح و ابراهیم علیهم السّلام که غالباً از ادیان و کتب ایشان چیزی باقی نمانده است نتوان یافت مگر شذراتی و متفرقاتی در طیّ احادیث و اخبار ادیان موجوده علی سبیل الاجمال یا از بیانات مظاهر امرالله علی سبیل التمثیل و الانذار.

[231]. سورهٔ احزاب

و به این سبب که عرض شد بسا می شود که مظهر امرالله موعظةً و تذکرةً للامم ذکر کیفیّت رسالت یکی از رسل را می فرماید و آن خبر در سایر تواریخ یافت نمی شود و مآخذی جز اخبار نفس او ندارد. مثلاً اگر خبر ظهور ناقهٔ صالح و معارضه قوم ثمود را که در قران وارد شده است یکی از نصاری از جناب شیخ الاسلام بپرسد که این حکایت در کدام تاریخ از تواریخ یهود و یونان و روم و فرس وارد شده و یا حکایات ذی القرنین و حوادث معروفهٔ آن را کدام مورّخ در کتاب خود اخبار داده است البتّه جناب شیخ از جواب عاجز آیند زیرا که این قصص مذکوره و کثیری از امثال آن از قبیل قصهٔ موسی و خضر و نمله و سلیمان و زنده شده حمار عزیر و غیرها ابداً در تاریخی از تواریخ مؤلّفهٔ قبل از ظهور حضرت رسول علیه السّلام وارد نشده است ونفسی از کبار مورّخین مانند یوسیفوس و هیرودوط ودیودوروس و استرابون و زنفون که تواریخ ملل شرقیّه و غربیّه را مفصلاً مرقوم داشته اند اشارتی در کتب خود به این قصص ننموده است.
و گمان نفرمائی ای ناظر در این اوراق که نگارنده این نکته را علی سبیل الفرض بیان نموده است. نظر فرما در کتبی که علمای نصاری در ردّ قرآن شریف نوشته اند از قبیل مقالة فی الاسلام جرجیس صال انگلیسی که هاشم شامی به لسان عربی مذیّل داشته و کتاب میزان الحقّ که فاندر نمساوی در ردّ اسلام تألیف نموده و غیرهما من الکتب المطبوعة المنتشرة فی الشرق و الغرب تا به یقین مبین دریابی که هم چنانکه جناب شیخ الاسلام در اعتراض برحضرت عزیز علّام به حوادث تاریخیّه متشبّث شده کذلک معاندین اسلام عیناً به همین شبهات در اعتراض بر سیّد انام متمسّک گشته اند. و من عیناً عبارات تذییل مقالة فی الاسلام را در این مقام ذکر می نمایم تا ارباب بصیرت بر این نکته واقف شوند که خار اعتراضات از یک ارض روید و شجرهٔ اعراض به دوام الارضین و السّموات یک نوع ثمر آرد.
قال صاحب التذییل فی صفحة ۴۹:
"ثالثاً انّ غلطه فی الحوادث التاریخیّه و اسماء مشاهیر رجالها و جهله من امور الطبیعة ما لا ینبغی جهله کلّ ذلک یدلّ علی انّه لیس من الله فی شیء لأنّ الخطأ مستحیل فی موضع العصمة و الجهل ممتنع علی من احاط بکلّ شیء علماً فقد زعم مصنّف القرآن انّ کتابه "لاَ یَأتِیهِ البَاطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لاَ مِن خَلفِهِ...(۴۲)"[232] و انّه جاء مصدقاً لما بین یدیه[233] من الکتب المنزلة ای ما تقدمّه

[232]. سورهٔ فصلت (حم سجده)

[233]. اشاره به آیاتی از قرآن که در موارد زیادی نازل شده (مثلاً سورهٔ بقره، آیهٔ ۹۷)

من التوراة و الانجيل. لكنّه خالفهما فی مواضع كثيره فدعا ابا ابراهيم آزر و هو فی التوراة تارخ و دعا مريم العذراء بنت عمران و اخت هارون و هی فی الانجيل بنت الياقيم. و ابن مريم من عمران ابی موسی و هو متقدّم عليها بالف و ستمأة سنة. و من غلطه ايضاً انّه جعل هامان وزيراً لفرعون و لم يكن احدهما من الآخر فی شیء لآن هامان متأخّر عن فرعون بزهاء الف سنة و كان وزيراً لأحشورش فی بابل لفرعون فی مصر. و من ذلک قوله خطاباً لموسی: "...قَد فَتَنّا قَومَکَ مِن بَعدِکَ وَ أَضَلّهُمُ السَّامِرِیُّ (۸۵)"[234] و اراد بذلک انّ هذا السامری هو الذّی صنع عجل الذّهب لبنی اسرائيل و دعاهم الی عبادته لما كان موسی غائباً عنهم و انت تعلم انّه لا يمكن ان يكون فی بنی اسرائيل سامریّ علی عهد موسی لآن هذا النعّت لم ينعت به احد الاّ بعد موسی بقرون عديدة ای بعد جلاء بابل.

و من ذلک ما جاء فی سورة البقرة من قوله: "فَلَمَّا فَصَلَ طَالوت بِالجنود قَالَ اِنَّ اللهَ مُبتَلِيكُم بِنَهرٍ فَمَن شَرِبَ مِنهُ فَلَيسَ مِنیّ وَ مَن لَم يَطعَمهُ فَاِنّه مِنّی اِلاّ مَن اغتَرَفَ غُرفَةً بِيَدِهِ...(۲۴۹)" فقد عزا هنا الی شاول و قومه ما جاء فی التوراة عن جدعون و قومه (سفر القضاة ۷: ۵-۷) و من ذلک انّه تعرّض لتاريخ اسكندر فدعاه ذاالقرنين و قال عنه انّه بلغ قوماً لا يفقهون قولاً و انه بنی سدّاً من زبر الحديد و غير ذلک مما لا حقيقة له اصلاً اذ تاريخ الاسكندر معروف و قد كتبه الثقات قبل القرآن بكثير و ليس فيه ذكر لهؤلاء القوم الذّين لايكادون يفقهون قولاً ولا للسدّ." الی ان قال اخيراً: "و يترتّب علی ما مرّ من التناقض و الغلط والجهل انّ القرآن كلام البشرلا كلام الله و انّه تصنيف رجال مختلفی المقاصد و المذاهب من عرب و مجوس و نساطرة ويهود و انّ بعضهم كان اميّا لا معرفة له فی شیء فلذلک كان فيه الغث و السمين و كثر تلوّنه حتّی لم يبق له لون" (انتهی).

و چون ارباب بصارت در ايرادات تاريخيّه جناب شيخ بر ايقان شريف و بر ايرادات اين منتقد معاند بر قرآن مجيد به دقّت نظر نمايند ملتفت می شوند كه خار اعتراضات بر مظاهر امرالله پيوسته از اراضی جرزه قلوب ميته بر يک شكل روييد و نعيب استهزاء بر كلمات انبياء همواره بر يک نهج مسموع گردد أَشبَهُ مِن الصَّعلِ بِالصَّعل أَو النَعلِ بِالنعّلِ.

بلی، فرقی كه فيما بين ايرادات اين دو مورد منتقد مشاهده می شود اين است كه قصص و حكايات ذی القرنين و بناء سد و طالوت و نهر و وزارت هامان و غيرها كه در قران شريف وارد شده است فی الحقيقة در هيچ تاريخی نتوان يافت. ولكن آنچه از حوادث تاريخيّه در ايقان شريف نازل گشته تماماً موافق است با كتب موجوده و تواريخ معتبره. نهايت ما فی الباب اين است كه جناب

[234]. سورة طه

شیخ از معارف تاریخیّه مثل سایر معارف بی بهره بوده اند که به این شبهات متمسّک گشته اند و مثل هاشم شامی گمان کرده اند که تصدیق و تکذیب مظاهر امرالله موقوف است به موافقت و مخالفت کتب تاریخیّه و یا انطباق و عدم انطباق کتب ایشان با افکار طبیعیّه.
و بالجمله چون درتفسیر آیهٔ " حینئذ تظهر علامة ابن الانسان فی السّماء" که حضرت عیسی علیه اطیب التحیّة و البهاء درعلائم ظهور بعد فرموده اند در کتاب مستطاب ایقان نازل شده بود آنچه که مختصر آن این است که مقصود از سماء، سماء ظاهری و معنوی است که قبل از ظهور هر یک از مظاهر امرالله همچنان که در سماء ظاهر نجمی طلوع می نمود تا خلق سموات را به طلوع آن نیّر سعادت بشارت دهد، درارض نیز شخصی ظاهر می شد تا اهل ارض را به ظهور آن وجود مسعوداخبار دهد.
مثلاً چون در زمان نمرود کهنه آن زمان از طلوع نجمی که مبشّر به ولادت حضرت خلیل الرحمن بود او را اخبار دادند کذلک نفسی بود که خلق را به قرب ظهور آن حضرت بشارت می داد و چون در زمان فرعون کهنهٔ مصر او را طلوع نجمی که دالّ بر میلاد حضرت موسی علیه السّلام بود اخبار دادند کذلک در ارض شخصی بود که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلّی می فرمود.
و چنانکه در زمان میلاد شریف حضرت عیسی علیه السّلام مجوسی چند از مشرق به اراضی مقدّسه آمدند و مردم را به طلوع نجم آن حضرت در آسمان بشارت دادند کذلک در ارض حضرت یحیی علیه السّلام قیام فرمود و خلق را به قرب ظهور مسیح مستبشر داشت.
و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء علیه من التحیّات اطیبها و ابهاها چون بعضی از طلوع نجمی در آسمان که مبشّر به ظهور پیغمبری بزرگ بود اخبار دادند کذلک در ارض چهار نفس بودند که واحداً بعد واحد به ظهور آن حضرت اخبار می فرمودند و سلمان فارسی خبر ظهور آن حضرت را از این نفوس مسموع داشت و به سعادت ایمان و شرفیابی به حضور اقدسش مشرّف گشت.
تا آنکه به این امر ظهور اقدس اعظم منتهی شد و منجّمین از ظهور نجم در آسمان اخبار دادند و نورین نیّرین الشیخ الاکبر احمد الاحساوی و السیّد الأمجد کاظم الرشتی علیهما افضل التحیّات و اطیب البرکات خلق را به قرب ظهور قائم موعود بشارت فرمودند و اهل ارض را به انقضای اجل محدود امیدوار نمودند.
و خلاصة القول چون این تفسیر به نظر جناب شیخ رسیده باب ایراد را به گمان خود وسیع یافته و چنان تصوّر نموده اند که ذکر

این حوادث در احادیث نبویّه و یا کتب معتبرهٔ تاریخیّه وارد نشده است و چنان گمان کرده اند که اگر کتب تاریخیّه مثبت قول مظاهر الهیّه نباشد صحت ادّعای ایشان منتقض خواهد شد و اگر اهل سموات نیز مانند اهل ارض مأمور به ایمان باشند فی المثل طبقات سماء منفطر خواهد گشت. ولهذا علی سبیل السؤال ایراد کرده اند که "اوّلاً به کدام برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی ظهور نجمی در سماء لازم است و این لزومیّت برای چیست." و جناب مناظر شیخ الاسلام در جواب ایشان نوشته اند که ذکر لزومیّت درکتاب مستطاب ایقان نیست. یعنی این نسبت لزومیّت ازمخترعات جناب شیخ الاسلام است که به ایقان شریف بسته اند و با اینکه در صفحهٔ ۳۲ رسالهٔ مطبوعهٔ خود کاذب و مفتری را لعن کرده اینجا خود در ورطهٔ افتراء ظاهر مبتلا گشته اند. و سبب اینکه هرگز مظاهر امرالله مؤمنین به ایشان امری را بر سبیل لزوم به حقّ جلّ جلاله نسبت نمی دهند و به عبارت اوضح بر سبیل تحکم مثل آخوندها "باید چنین شود و باید صاحب امر چنان کند" نمی گویند و خداوند تبارک و تعالی را ملزوم به متابعت اراده و مشیّت نفسی نمی شمارند این است که به حکم آیهٔ کریمهٔ "...یَفعَلُ الله مَا یَشَاءُ (۲۷)"[235] و " ...یَحکُمُ مَا یُرِیدُ (۱)"[236] او را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید می دانند و به حکم آیهٔ مبارکهٔ "یَمحُو اللهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثبِتُ وَ عِندهُ اُمُّ الکِتَابِ (۳۹)"[237] او را قادر بر محو و اثبات هر شیء می شمارند و هرگز نمی گویند که چرا خداوند این علامت را از سایر علامات اختیار کرد و چرا این آیت را ار میانهٔ آیات انتخاب فرمود. لاَ یُسأَلُ عَمَّا یَفعَلُ وَ هُم یُسألونَ عَمَّا یَفعَلُون.[238] و اگر نفسی در این عبارات جناب شیخ که علی سبیل الاستهزا در این موقع نوشته اند و خود را در عداد مذکورین در آیهٔ کریمهٔ "...مَا یَأتِیهِم مِن رَّسولٍ اِلاّ کَانُوا بِهِ یَستَهزِئونَ (۳۰)"[239] داخل کرده اند به دقّت تأمّل نماید می بیند که در حقیقت این ایراد و انتقاد ایشان اوّلاً و اصالةً راجع به حضرت عیسی علیه السّلام است. چه آن حضرت وعده فرمودنده اند که قبل از ظهور حضرت موعود علامت او اوّلاً در آسمان ظاهر می شود و خلق را به قرب ظهور متذکّر می دارد و ثانیاً راجع به ائمهٔ و علمای اسلام است چه ایشان ظهور نجم را در

---

[235]. سورهٔ ابراهیم

[236]. سورهٔ مائده

[237]. سورهٔ رعد

[238]. اشارهٔ به سورهٔ انبیاء آیهٔ ۲۳

[239]. سورهٔ یس

آسمان از امارات کلّیهٔ ظهور پیغمبران شمرده و در احادیث و یا کتب خود ثبت فرموده اند.
نظر کن درکتاب المواهب اللدنیّه تألیف علّامهٔ قسطلانی که از مشاهیر کتب معتبرهٔ اسلامیّه است که چند حدیث در باب طلوع نجم از یهود و منجمّین زمان حضرت رسول علیه السّلام روایت نموده است: "قَالَ و مِن عَجَائِبِ وِلادَتِهِ مَا أَخرَجَهُ البَیهَقیُّ و أَبو نَعِیم عَن حَسَّان بنِ ثَابِت قَالَ اِنّی غُلامُ ابنُ سَبعَ سِنِینَ أَوثمَان أَعقِلُ مَا رَأَیتُ و سَمِعتُ اِذَا یَهودِیٌّ یَصرَخُ ذَاتَ غَدَاة یَا مَعشَرَ الیَهُودِ فَاجتَمِعُوا اِلَیهِ و أَنَا أستَمِعُ قَالُوا یَا وَیلَکَ مَا بَالُکَ قَالَ طَلَعَ نَجمُ أَحمَدَ." یعنی بیهقی و ابو نعیم از حسّان بن ثابت که از مشاهیر اصحاب و مدّاح و محبوب حضرت ختمی مآب بود روایت نموده اند که گفت: من کودکی هفت یا هشت ساله بودم و می فهمیدم آنچه را می دیدم که ناگاه صبحی یک نفر از یهود فریاد می نمود که یا معشر الیهود پس چون نزد او جمع شدند و من می شنیدم که به او گفتند یَا وَیلَکَ ترا چه می شود او جواب گفت که نجم احمد طلوع نمود.
"قال ایضاً کَانَ مَولِدُهُ عَلَیهِ الصَّلَوةُ و السَّلامُ عِندَ طِلوعِ الغَفرِ و هُو ثَلثَهُ أَنُجم صِغَار یَنزِلُهَا القَمَرُ و هُو مَولِدُ النَبِیینَ عَلَیهِمُ السَّلامُ." یعنی میلاد آن حضرت نزد طلوع غفر بود و آن سه کوکب صغار است که قمر بر آن نازل می شود و آن علامت میلاد پیغمبران است.
و مولانا جلال الدین البلخی صاحب مثنوی که شهرتش او را مستغنی از توصیف این عبد دارد و جناب شیخ نیز به اشعار او کثیراً استشهاد نموده اند در باب نجم چنین فرموده است:

" هر پیمبر که در آید در رحم نجم او در چرخ گردد منتجم"

و این معلوم است که مستند این علمای اعلام در این مقام احادیثی است که از حضرت رسول و ائمهٔ علیهم السّلام وارد شده است و ایشان تصدیق منجمیّن را در ظهور این نجم اعتبار فرموده اند چنانکه کتّاب انجیل و حوّاریین حضرت عیسی علیه السّلام که در قرآن شریف از ایشان به رسل و انصارالله تعبیر فرموده نیز تصدیق همین منجّمین را معتبر دانسته و تا امارتی باشد بر صدق ادّعای آن حضرت در انجیل مقدّس مندرج داشته اند.
و از این جمله که ذکر شد ارباب انصاف توانند دانست که ذکر لزومیّت ظهور نجمی در میلاد هر یک از مظاهر امرالله در کتب و احادیث اهل اسلام است نه در کتاب مقدّس ایقان. نهایت این است که در این کتاب مستطاب عبارت انجیل شریف تفسیر شده و اماراتی را که حضرت عیسی علیه السّلام از علائم ظهور مقرّر داشته اند بیان فرموده.
و ثانیاً درخصوص اینکه در ایقان شریف نازل شده است که قبل از ظهور حضرت خلیل الرحمن شخصی در ارض پیدا شد که

خلق را بشارت می داد به ظهور آن حضرت، جناب شیخ نوشته اند: "عجبا در میانهٔ اهالی بابل و ملّت صابئین که کلاً عبده اوثان بودند که بود آن شخص مبشّر نام و نشان او را ولو مستند به قول یکی از مورّخین باشد بیان فرمایند."
اوّلاً از این عبارت شیخ چنین مستفاد می شود که گویا خدائی که قادر بود از میان وثنیین و صابئین عرب رسول مکرّمی مانند حضرت رسول علیه السّلام مبعوث فرماید تا باب هدایت بر خلق مسدود نگردد و رشتهٔ توحید منقطع نشود العیاذ بالله قادر نبود که در میان وثنیین بابل مبشّری مبعوث فرماید تا خلق را به ظهور حضرت خلیل الرحمن بشارت دهد. و الّا اگر خداوند تبارک و تعالی را قادر می دانند و او را همواره هادی عباد می شمارند چه جای ارتیابست و چه محلّ این همه تعجّب و استغراب. ثانیاً سبب اشتباه جناب شیخ همان توهّمات سابقه است که بطلان آن را مکشوف و مبرهن داشتیم و آن اینست که گمان کرده اند که دیانت صابئین اصلاً وضع الهی نبوده است و از اوّل انبیاء و رسل آن را تشریع ننموده اند و مبنای آن اصلاً بر وثنیّت و بت پرستی تأسیس یافته و رشتهٔ توحید در آن مفقود بوده است و ما در سابق بطلان این اعتقاد را واضح و مکشوف داشتیم و ثابت نمودیم که جمیع ادیان موجوده اصلاً به وضع و تشریع انبیاء علیهم السّلام تأسیس یافته و عبادت اوثان از بدعتها و ضلالت هائی است که همواره به سبب سوء تصرّف علما و حکما ویا به سبب اغراض سیاسیّه ملوک و امرا در ادیان الهیّه داخل شده و درهریک از این ادیان با وجود استیلا و اشتهار عبادات باطله رشتهٔ توحید و خدا پرستی تا ظهور رسولی جدید و دینی جدید قطع نشده.
و چون مطلقاً معارف و علوم در میانهٔ فقهای قفقاز به درجه ای انحطاط یافته است که از حوادث و وقائع زمان خود بی خبرند تا چه رسد به تواریخ قدیمه و حوادث ماضیه در این مقام قول بعض از کبار مورّخین را در بیان عقائد صابئه مذکور می داریم شاید جمعی از اهل استعداد بر حقائق علمیّه آگاه گردند و بر مقدار اوهام باطلهٔ فقهای عصر مطّلع شوند.
قال المورّخ الشهیر عماد الدّین ابو الفداء الحموی فی ذکر امهّ السّریان و الصابئین:
"امة السّریان هی اقدم الأمم و کلام آدم و بینه بالسّریانی وملتهم هی ملة الصابئین و یذکرون انّهم اخذوا دینهم عن شیث و ادریس و لهم کتاب یعزونه الی شیث و یسمونه صحف شیث یذکر فیه محاسن الاخلاق مثل الصدق و الشجاعة و التعصّب للغریب و ما اشبه ذلک و یأمر به و یذکر الرذائل و یآمر باجتنابها. و للصائبین عبادات منها سبع صلوات منهنّ خمس توافق صلوات المسلمین و السادسة صلوة الضحی و السابعة صلوة یکون وقتها فی تمام الساعة السادسة من اللیل. و صلوتهم کصلوة المسلمین من النیّة و ان لا یخلطها المصلّی بشیء من غیرها و لهم الصلوة علی المیّت بلا رکوع و لا سجود. ویصومون ثلثین یوماً و ان نقص الشهر

الهلالی صاموا تسعاً و عشرین یوماً و کانوا یراعون فی صومهم الفطر و الهلال بحیث یکون الفطر و قد دخلت الشمس فی الحمل و یصومون من ربع اللیل الأخیر الی غروب قرص الشمس. ولهم اعیاد عند نزول الکواکب الخمسة المتحیّرة بیوت اشرافها و الخمسة المتحیّرة الزحل و المشتری و المریخ و الزّهرة و عطارد. ویعظّمون بیت مکةّ. ولهم بظاهر حران مکان یحجونه.
ویعظّمون اهرام مصر و یزعمون انّ احدها قبر شیث بن آدم و الأخر قبر ادریس و هو حنّوخ و الآخر قبر صابی بن ادریس الّذی ینتسبون الیه. و یعظّمون یوم دخول الشمس برج الحمل فیتها دون فیه و یلبسون افخر ملابسهم و هو عندهم من اعظم الاعیاد لدخول الشمس برج شرفها. قال ابن حزم، و الّدین الّذی انتحله الصابئون اقدم الادیان علی وجه الدهر و الغالب علی الدنّیا الی ان احدثوا فیه الحوادث فبعث الله تعالی الیهم ابراهیم خلیله علیه السّلام بالدین الّذی نحن علیه الأن" (انتهی).
و از این جمله توانی دریافت که آنچه سابقاً عرض شد که شارع جمیع ادیان انبیاء علیهم السّلام بوده اند در غایت صحت و اتقان است. و اگر خوف تطویل نبودی اقوال سایر علمای این فن را نیز مذکور می داشتم تا بر ارباب درایت روشن شود که دین صابئین اعظم دین الهی بوده در ارض و اکثر عبادات را ازقبیل صلوة وصوم و حج بیت الله و غسل جنابت و وضو که اکنون در اسلام معمول است اصلاً از مشروعات آن دین است که حقّ جلّ جلاله در اسلام باقی گذاشته و امضاء فرموده است.
و از این جمله به خوبی بطلان اوهام امثال جناب شیخ را توانی دریافت که گمان کرده اند که وضع این دین بر وثنیّت شده و رشته توحید در آن مقطوع بوده. و گرفتم که جناب شیخ کتب معتبره را ندیده و از معارف تاریخیّه بی بهره اند آیا قرآن شریف را نیز نخوانده اند که حقّ تبارک و تعالی دین صابئین را در عداد ادیان حقّه شمرده و به صالحین از ایشان وعده و بشارت نجات داده است.
قال الله تبارک و تعالی فی سورة المائدة: "اِنَّ الّذِینَ آمَنُوا وَ الّذِینَ هَادُوا وَ الصَابِئُونَ وَ النصَارَی مَن آمَنَ بِاللهِ وَ الیَوم الأخِر وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلا خَوفً عَلَیهِم وَ لاَ هُم یَحزَنُونَ(۶۹)." خلاصهٔ ترجمهٔ آیهٔ شریفه این است که می فرماید از مؤمنین یعنی اهل اسلام ویهود و صابئین ونصاری کسانی که به خداوند و به روز قیامت معتقد بودند و به صلاح و نیکی عامل، بر ایشان خوفی نیست و هرگز محزون نشوند.
و آیا کلام متین امیر المؤمنین علیه السّلام را ندیده اند که در نهج البلاغه مذکور است که فرموده است: "لاَ تَخلُو الاَرضُ مِن قَائِم لِلّهِ بِحُجَّة اِمَّا ظَاهِراً مَشهُوراً أَو خَائِفاً مَغمُوراً لِئَلاَّ تَبطَلُ حُجَجُ اللهِ و بَیِنَاتُه." یعنی زمین خالی نخواهد ماند از قائمین به حجج الهیّه اعمّ از اینکه قائم به حجّت الله ظاهر و مشهور باشد و یا خائف و مستور تا اینکه حجج الهیّه باطل نشود و بینّات او زائل نگردد.

و آیا این کلام آن حضرت را که هم در نهج البلاغة مذکور است ندیده اند که فرمود: "اِنّ اللهَ تَعَالَی جَعلَ الّذکرَ جِلاءٌ لِلقُلوبِ تُسمَعُ بِهِ بَعدَ الوَقرَةِ وتُبصَرُ بِهِ بَعدَ العَشوَةِ و تُنقَادُ بِهِ بَعدَ المُعَانَدَةِ. و مَا بَرَحَ لِلهِ عزَّت آلائه فِی البُرهَةِ بَعدَ البُرهَةِ و فِی أَزمَانِ الفَتَراتِ عِبَادٌ نَاجَاهُم فِی فِکرِهِم و کَلّمَهُم فِی ذَاتِ عُقُولِهِم فَاستَصبَحُوا بِنُورِ یقظَه فِی الأَبصَارِ و الأَسمَاعِ و الأَفئِدَةِ یُذَکّرُونَ بأَیَّامِ اللهِ و یَخُوفُونَ مَقَامَهُ." یعنی هر آینه خداوند تبارک و تعالی ذکر خود را جلاء قلوب مقرّر داشته است که انسان به سبب او پس از کری شنوا و پس از ضعف بصر بینا می شود و بعد از سرکشی و معاندت رام و منقاد می گردد. ولازال خداوند عزّت آلائه را در اوقات متتابعهٔ و ایّام فترات عبادی بوده که با ایشان در افکارشان نجوی و در فؤادشان تکلّم می فرموده. پس ایشان مصباح منیر بیداری را در اسماع و ابصار و افئده می افروختند و خلق را به ایّام الله متذکّر می نمودند و از صعوبت مقام یوم ظهور تخویف وتحذیر می فرمودند.

بلی، جناب شیخ الاسلام این بیانات صریحه و کلمات بلیغه را ندیده اند و اگر دیده اند نفهمیده اند. و الاّ تعجّب و استغراب نمی نمودند که کی بود آن مبشّر در میان بت پرستان که خلق را به ظهور حضرت خلیل الرحمن بشارت می داد.

و اکنون مقصود کاتب، بیان این نکته نیست که بی علمی جناب شیخ و امثال ایشان را واضح و مکشوف دارد چه این از جملهٔ واضحات است و عین رسالهٔ ایشان شهادت می دهد بر مقدار علم و فضل مصنّف آن. بل چنانکه سابقاً نیز اشاره شد مقصود این است که ارباب فراست و نباهت دریابند که این تمثیل به دیانت وثنیّه از مخترعات طائفه پروتستانیّه است که می خواهند به آن دلیلیّت نفوذ و بقای دین اسلام را زایل نمایند و دلیل تقریر را که اعظم برهانی است بر حقیّت حضرت رسول باطل کنند تا اهل ایمان و ارباب مدارک عالیه بر مکامن شبهات مطّلع گردند و بر خطرات قلوب میّته که محلّ انبعاث روائح منتنهٔ تشکیکات است آگاه شوند و به یقین مبین بدانند که لازال ظهور مظاهر امرالله بر یک نهج بوده و هیچگاه روائح طیّبه و نفحات معطرهٔ حجج الله و اولیائه از ارض قطع نشده هذا هوالحقّ و ما بعد الحقّ الاّالضلال.

و بالجمله چون مبنای استغراب و تعجّب جناب شیخ از ظهور مبشّری در میان صابئین معلوم شد که ناشی از عدم اطّلاع ایشان بوده است از کیفیّت ظهور انبیاء و تجدّد شرائع، اکنون در اصل سؤال ایشان نظری فرما که حاصل آن این بوده که نام ونشان او را ولو مستند به قول یکی از موّرخِین باشد بیان فرمایند.

"و کذا کدام منجّمین بودند آن منجّمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند." لهذا جناب مناظر ایشان در جواب نوشته اند که "در کتاب روضة الصفا و در کتاب نفحات الازهار و در کتاب کامل ابن الاثیر ذکر ظهور نجم و

اخبار منجّمین به نمرود از میلاد حضرت خلیل الرحمن مذکور است (یعنی کتب تواریخ فارسیّه و ترکیّه و عربیّه بر این حادثه محتوی است)."
و هکذا ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت موسی علیه السّلام در مثنوی مولانا جلال الدین الرومی مفصلاً مذکور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت عیسی علیه السّلام در نفس انجیل مقدّس مسطور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت خاتم الانبیاء و اخبار مؤبدان به طلوع آن در اکثر تواریخ اسلامیّه مرقوم است.
و در جواب سؤال ثانی شیخ که "کی بود آن منجّمی که در ظهور بدیع اخبار از طلوع نجم جدید نمود" نوشته اند: "تیمور خوارزمی از سلالهٔ تیمور مشهور که از ساکنین مدینهٔ اصفهان و از مشاهیر منجّمین آن زمان بود اخبار داد که به حکم قرآن نجوم فلک از سنهٔ ۱۲۳۰ الی سنهٔ ۱۲۵۰هجریّه امری در عالم حادث می شود که موجب انقلابات کلیّه می گردد. و میرزا آقا خان منجّم اصفهانی ساکن نصر آباد که منجم باشی مرحوم معتمدالدوله منوچهر خان و مستخرج تقاویم سنویّه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد که به ظهور او قوانین دیانت متجدّد خواهد گشت زیرا که نجم او در آسمان ظاهر شده یعنی اعظم امارات و علامات فلکیّه تحقّق یافته است. و این مطلب را غالباً در مجالس علما و اکابر اصفهان مذکور می داشت و تا به این درجه در صحّت نظر خود تأکید می نمود که هر نفسی که تا سنهٔ ۱۲۶۰ هجریّه زنده ماند غرائب حوادث جدیده را مشاهده نماید. حتّی بعضی از اکابر سؤال می نمودند که چه امر غریبی ظاهر خواهد شد. او جواب می گفت که باید شخصی ظاهر شود که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السّلام ایجاد دین تازه نماید. و دیگری از منجّمین آن زمان گفته است که از برای هریک از کواکب سبعهٔ سیارهٔ معروفه نزد شرقیّین دوره ای است که مخصوص به آن کوکب است و ابتدای آن از کوکب زحل است و به قمر منتهی می شود (والی یومنا هذا دورهٔ اخیره را کتّاب و ارباب قلم دور قمر می نامند) و پس از انقضای دور قمر دورهٔ جدیده ظاهر می شود که تواریخ شهریّه و سنویّه آن بر ۱۹ متعیّن می گردد و انقضای دورهٔ قمریّه و بلوغ تجدّد دورهٔ فلکیّه به ظهور کوکب و علامات جدیدهٔ سماویّه تعیین می یابد و این علامات تحقّق یافت و دوره متجدّد گشت."
و خلاصة القول پس از آنکه جناب مناظر شیخ الاسلام با آنکه از اهل حرفت و تجارتند نه از ارباب قلم و صحافت جواب جناب شیخ را به این گونه اتقان و رشاقت مرقوم و بی علمی جناب ایشان را به حقائق دینیّه و تاریخیّه واضح و معلوم داشته اند. ضمناً نیز از جناب شیخ سؤال نموده اند که "چگونه است که جناب ایشان این ایراد را بر انجیل مقدّس وارد نیاورده اند که صراحت در

اوّل اصحاح ثانی انجیل متّی وارد شده است که "لَمَّا وُلِدَ یَسُوعُ فِی بَیتِ لَحم الیَهُودیَّهِ فِی أَیَّامِ هِیرُودس الملک اِذَا مَجُوسُ مِنَ المَشرِقِ قَد جَائُوا اِلَی أَورشَلِیمَ قَائِلِینَ أَینَ هُو المَولُودُ مَلِکُ الیَهُودِ فَانّنَا رَأینَا نَجمَهُ فِی المَشرِقِ و أَتَینَا لِنَسجُدَ لَهُ" و چرا ابداً ننوشته اند که این فقره در کدام تاریخ وارد شده و اسم آن مجوس منجّم چه بوده است و اگر آنچه را مظاهر امرالله در کتب خود اخبار می فرمایند محض اینکه در تواریخ سایرین یافت نشود باید قبول نکرد و دلیل ردّ مظاهر امرالله گرفت چرا این ایراد را اوّلاً بر قرآن شریف وارد نیاورده اند زیرا که ذکر صالح و هود ابداً در کتب نصاری و یهود بل در کتب یونان و روم و هنود وارد نشده است چنانکه الی یومنا هذا علمای آن ملل همین را بر قرآن انتقاد می نمایند و مانند جناب شیخ آن را وسیلهٔ تکذیب مظهر امرالله مقرّر می دارند."

و بالجمله چون این جواب متین و انتقاد سدید به نظر جناب شیخ رسیده و خود را از جواب حضرت مناظر عاجز و قاصر یافته لهذا در رسالهٔ ثانیهٔ جریاً علی عادته روی سخن را به تشنیع و شتم مصروف داشته به گمان اینکه به یاوه گوئی ضعف شبهات ایشان مستور می ماند و یا به سب و شتم کلمة الله از نفوذ ممنوع می گردد و یا شبههٔ باطله به توجیهات عدیده و تقریرات متنوّعه حلهٔ حجیّت می پوشد و استعداد دلیلیّت می یابد. غافل که عقلا فرموده اند که اگر یک نامربوط را هزار توجیه نمائی هزار و یک نامربوط خواهد شد و شاهد زشت را اگر به حلل گرانمایه بیارائی همان هیّئت منحوس و خلقت غیر مأنوس خواهد بود.

و حاصل آنچه در رسالهٔ ثانیهٔ نوشته اند بعد حذف الزوائد این است که "اوّلاً چرا در ایقان به اقوال منجّمین و کهنه اعتماد فرموده و به آن استدلال نموده اند و ثانیاً مگر عالم منحصر است به ایران، چرا علمای سایر بلاد از ظهور نجم اخبار نداده اند" و چون انسان عاقل به این شبههٔ جناب شیخ نظر نماید آن را از چندین وجه از درجه اعتبار ساقط می بیند.

وجه اوّل آنکه جناب شیخ فرق فیما بین امارات ظهور و براهین صاحب ظهور را نفهمیده اند و بیان علامات و امارات را عین ادلّه و بیّنات تصوّر کرده اند. مثلاً در تورات مقدّس به ظهور مسیح بشارت داده و انبیای بنی اسرائیل علاماتی چند از برای ظهور آن حضرت بیان فرموده اند و این معلوم است که این علامات غیر از ادلّه و براهینی است که حقّ جلّ جلاله به نفس مسیح عنایت فرموده و حقیّت آن حضرت را به آن ادلّه و براهین ثابت و مدلّل داشته. و از این عبارات جناب مناظر به خوبی مستفاد میشود که مردی بسیط القلب و صافی الضمیر بوده و جناب شیخ را نیز صافی الضمیر و سالم النیّه تصوّر نموده که فی الحقیقه مقصودشان تحقیقات علمیّه است و مجاهدهٔ دینیّه و هم گمان کرده است که جناب شیخ در احادیث اهل بیت طهارت متتبّعند و در تفسیر غوامض آیات قرآن شریف متضلع که به محض کلام، حضرت شیخ بدون ذکر شواهد و قرائن به مقصود پی برند و یا به

روایت لسانی که حضرت سیّد چنین و چنان فرموده اند اعتماد نمایند. غافل که جناب شیخ الاسلام اهل مجادله است نه مجامله و مقصودشان نوشتن هجو و هذیان است نه اتیان دلیل و برهان.
و لهذا اجمال کلام حضرت شیخ احسائی قدّس الله تربته را مغتنم شمرده و پس از آنکه آیهٔ مبارکهٔ "وَلَتَعلَمُنَّ نَبَاهُ بَعدَ حِینٍ (۸۸)"[240] را به خلاف ما اراده الله تفسیر کرده باز جریاً علی عادته السابقهٔ به زشت گوئی و یاوه درائی پرداخته و چون مقصود از انشاء این کتاب تکمیل طرق استدلال است نه اتیان به مثل هذیانات اهل مرا و جدال، لهذا این مبحث را به ذکر بیانی از بیانات مبارکهٔ حضرت سیّد افاض الله علی تربته وابل الرحمه مختتم می داریم تا مردمانی که غرض ایشان بصیرت ایشان را زایل نکرده است به مقصود ایقان شریف ملتفت شوند و بر کیفیّت بشارات نورین نیّرین بر این ظهور اعظم واقف گردند.
قال السیّدُ الاجلُّ الامجد علیه افضلُ الثناء و اطیب التحیّةِ و البهاء فی کتاب شرح القصیدة فی طیّ شرح قول الناظم:
"بضَجِیعِ حَضرتَکَ الجَوادِ مُحَمَّد و حَفیدهَا و هُو الإمَامُ الأَفضَلُ"
"اِنّ لَهُ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَلّمَ اِسمَانِ اِسمُ فِی الأَرضِ و هُو مُحمَّدُ و اِسمُ فِی السَّماءِ و هُو أَحمَدُ الإسمُ هُو الظُّهُورُ. یَعنِی لَهُ ظُهُورَانِ ظُهُورُ فِی العَوَالِم الظّاهِریَّةِ ممَّا یَتَعَلّقُ بِظَوَاهِرِ الأَبدَانِ مِن أَحکَامِهَا و أَفعَالِهَا و صِفَاتِهَا و کَینوناتِهَا و مَظهَرُ هَذَا الظُّهُورِ و مَوقِعُ هَذَا النُّورِ المُسَمَّی بمُحَمَّد. و لَهُ ظُهُور فِی العَوَالِمِ البَاطِنیَّة و الأَسرَارِ الغَیبیَّةِ و مَظهَرُ ذَلِکَ أَلإسمِ هُو المُسَمَّی بِأَحمَدَ. ولَمَّا کَانَ الخَلقُ فِی القَوسِ الصُعُودیِ و کُلُمَا قَرُبَ مِن هَذَا القَوس کَانَ غَلِیظاً و کَثِیفا و کُلّمَاً بَعُدَ و قَرُبَ اِلَی المَبدَء کَانَ رَقیقاً لطیفاً و مِن عَهدِ النّبِی صَلّی اللهُ دیگر خواهد آمد و درکمال وقاحت خواهد گفت که غلط کرده است آنکه از طلوع نجم و ظهور مجدّد دین اخبار داده است.
و یا آنکه جناب شیخ پس از آنکه حضرت عیسی علیه السّلام فرموده است: "حِینَئِذ تَظهَرُ عَلاَمَةُ اِبنِ الإنسَانِ فِی السَّمَاء"، و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه طتنجیّه فرموده است: "أَلاَ و اِنّ لَکُم بَعدَ حِین طَرفَةُ تَعلَمُونَ بِهَا بَعضَ البَیَانِ و تَنکَشِفُ لَکُم صَنَائِعُ البُرهَانِ عِندَ طُلُوعِ بهرَامَ و کَیوَانَ عَلَی دَقَائِقِ الإقتراب"، توقع دارند که حقّ جلّ جلاله قضاء خود را تغییر دهد و امارات سماویّه را محض پاس خاطر شیخ الاسلام از جمله علامات ساقط کند تا احتیاج به تصدیق منجّمین نیفتد و میرزا آقا خان اصفهانی محض اینکه قول حقی گفته است محلّ ردّ شتم اصحاب لعن و شتم نگردد و طرفه که در عبارت خطبهٔ حضرت

[240]. سورهٔ ص

امیر علیه السّلام وارد شده است نام کوکبی است از کواکب.
قال صاحب القاموس: "الطّرفُ العَینُ لاَ یُجمَعُ لاّنهُ فِی الأَصلِ مَصدَرُ أَو اِسمُ جَامِعُ لِلبَصَرِ لاَ یُثَّنی و لاَ یُجمَعُ و قِیلَ أَطرَافُ و کَوکَبَانِ یَقدُمَانِ الجبَهةَ سُمِیّاً بِذَلِکَ لاّنهُما عَیناً الأسَدِ یَنزِلُهُمَا القَمَرُ." و قال البستانی فی محیط المحیط: "الطُرفَةُ المَرَّةُ و نَجمُ" (انتهی).
و از جمله توانی فهمید که حضرت امیر ظهور نجم را از علامات محقّقه مقرّر داشته و جناب شیخ به سبب بی علمی رایت مجادلت افراشته.
و حال آنکه در بعض مواضع حقّ جلّ جلاله از شدّت مکابره و مجادله و اعراض و اعتراض امثال جناب شیخ به اقوال اجانب استدلال فرموده است.مثلاً ملاحظه فرما در سورهٔ یونس که خداوند تبارک و تعالی به حضرت خاتم الانبیاء می فرماید: "فَان کُنتَ فِی شَکٍ مِمَّا أَنزَلنَا اِلَیکَ فَاسئَلِ الذِّینَ یَقرَءُونَ الکِتَابَ مِن قَبلِکَ لَقَد جَاءَ کَ الحَقُّ مِن ربَّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ (۹۴)." یعنی اگر ترا شکّی است در آنچه برتو نازل کرده ایم پس از کسانی که قبل از تو کتاب می خوانند سؤال نما تا بدانی که آنچه بر تو فرود آمده است حقّ است پس مباش البتّه از شک کنندگان.
حال ملاحظه فرما که اگر شخص مکابر و مجادل باشد می گوید که آیا حضرت رسول به قول حقّ جلّ جلاله اعتماد نمی نمود که بایستی از یهود و نصاری سؤال نماید تا بر حقیّت قرآن وثوق یابد .شکّش زایل گردد. در این صورت معلوم است، که خواه در قرآن مجید بفرماید: "...فَاسئَلِ الّذِینَ یَقرَءُونَ الکِتَابَ...(۹۴)"[241] ، و یا در ایقان شریف بفرماید: "منجّمان از طلوع نجم اخبار نموده اند"، فقط دفع اقوال مجادلین است نه اعتماد به قول یهود و یا منجّمین.
و خلاصة القول مقصود این است که اهل شعور بفهمند که لازال حجّت مظاهر امرالله چنانچه در مقالهٔ اولی مشروحاً ذکر شده آیات الهیّه و بیّنات قطعیّهٔ سماویّه است و ما بقی از قبیل دفع شبهات متمسّکین به شبهات است و رفع اوهام منتظرین تکمیل علامات تا فرق فیما بین آیات و بیّنات و دفع شبهات و ظهور علامات را دریابند و در حفرهٔ وهمی که حضرت شیخ در آن واقع شده و دفع شبهه را دلیل صاحب امر گرفته اند واقع نگردد.
وجه ثانی اینکه جناب شیخ نظر به تعریفات بعض لغویّین و مورخّین که دانره معارفشان اضیق از قلوبشان بوده است گمان کرده

[241]. سورهٔ یونس

اند که کاهن یعنی شخصی که از غیب خبر دهد و غالباً اعتماد آن بر حدس و تخمین باشد و حال آنکه این نیز ناشی از بی علمی جناب شیخ و امثال ایشان است به مأخذ و معنای حقیقی کاهن، زیرا که لفظ کاهن که معرّب کوهن عبری است مساوق است با لفظ امام در عربی و منصب کهنوت منصب ریاست دینیّه است که حضرت موسی علیه السّلام به حکم خداوند تبارک و تعالی به حضرت هارون و اولاد آن حضرت عنایت فرمود چنانکه حضرت رسول علیه السّلام منصب امامت و وصایت را به حضرت امیر و اولاد آن حضرت راجع داشت.

نظر فرما در اصحاح ۲۸سفر خروج از اسفار تورات مقدّس که فرموده است: "و قَرّب اِلَیکَ هَارُون اخَاکَ و بَنیهِ مَعَهُ مِن بَینَ بنی اسرائیل لِیَکهُنَ لِی هَارُونَ و نَادَابَ و أَبِیهُو و اِلعَازَارَ و اِیثَامَارَ بنی هَارُونَ. وَ اصنع ثیَاباً مُقَدَّسةٌ لِهَارُونَ أَخیکَ لِلمَجدِ و البَهاءِ و تَکَلّم جَمِیعَ حُکَمَاءِ القُلُوبِ الذِّینَ مَلأتهُم رُوحَ حِکمَة أَن یَصنَعُوا ثِیَابَ هَارُونَ لِتَقدِیسِهِ لِیَکهُنَ لی." یعنی خداوند تبارک و تعالی به موسی فرمود که برادرت هارون و پسرانش را به همراهش از میان بین اسرائیل به خود مقرّب دار. یعنی هارون و پسران هارون ناداب و ابیهو و العازار و اثیامار را تا آنکه از برای من کاهن باشند. و از برای برادرت هارون جهت عزّت و زینت لباسهای مقدّس بساز. و همگی دانشمندان که ایشان را به روح حکمت پر کرده ام بگو که لباس های هارون را بسازند که مقّدس گشته کاهن من باشد.

از این عبارات می توان معنای حدیث صحیح " أَنتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ هَارُونَ مِن مُوسَی اِلاّ أَنّه لاَ نَبِیَّ بَعدِی" را کما ینبغی مستفاد داشت. و منصب کهانت و ریاست دینیّه بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل در ذریّه حضرت هارون متسلسل و متوارث بود تا زمان صموئیل نبی که کاهن و معاصر حضرت داود بود و رسوم سلطنت در میان بنی اسرایئل به امر او تقریر یافت و به تنصیص او اوّلاً شائول و ثانیاً داود به سلطنت نائل گشت.

کما نزل فی القرآن الشریف فی سورة البقرة: "أَلَم تَرَ اِلَی المَلأ مِن بَنِی اِسرَائِیلَ مِن بَعدِ مُوسَی اِذ قَالُوا لِنَبِیٍ لَهُمُ ابعَث لَنَا مَلِکاً تُقاتِل فِی سَبِیلِ اللهِ....(۲۴۶)" الی آخر الآیات النازلة فی کیفیة تأسیس الملک فی بنی اسرائیل.

و جمیع این انبیاء که کتب ایشان اکنون در عهد قدیم محفوظ است از همین کهنه و از سلالهٔ حضرت هارون بودند تا آنکه نوبت کهانت در زمان حضرت عیسی علیه السّلام به زکریّای نبی والد حضرت یحیی رسید. و در ذکر او در انجیل لوقا چنین وارد شده است: "و کَانَ فِی أَیَّامِ هِیرُودسَ مَلِکِ الیَهُودِیَّة کَاهِنٌ اسمَهُ زکَرِیَّا مِن فِرقَةِ أَبیَا و امرَأَتُهُ مِن بَنَاتِ هَرُونَ و اسمُهَا أَلِیصَابَاتَ. و کَانَا کلاَهُمَا بَارَّینِ أَمَامَ اللهِ سَالِکینِ فِی جَمِیعِ وَصَایَا الرَّبِ و أَحکَامِهِ بِلاَ لَوم. و لَم یَکُن لَهُمَا وَلَدُ اِذ کَانَت أَلِیصَابَاتُ عَاقِراً و کَانَ کلاَهُمَا

مُتَقَدّمَينِ فِی أَیَّامِهِمَا فَبَینَما هُو یَکهُنُ فِی نَوبَةِ فِرقَتِهِ أَمامَ اللهِ حَسَبِ عَادَةِ الکَهَنُوتِ أَصَابَتهُ القُرعَةُ أَن یَدخُل اِلَی هَیکَلِ الرَّب." یعنی در اوان هیرودس سلطان یهودیّه زکریّا نام کاهنی بود که از دستهٔ ابیا بود و زنی داشت از دختران هارون که او را نام الیصابات بود و ایشان هر دو در نزد خداوند صواب کار می بودند و در تمامی فرائض و سنن خداوند بی دغدغه رفتار می نمودند. و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات یائسه بود و هر دو در عمر سبقت جسته بودند. و چنین بوقوع پیوست که در آوانی که نوبت دستهٔ خود در نزد خداوند به ادای لوازم کهانت می پرداخت بر حسب آیین کهانت نوبت او شد که در هیکل خداوند در آید.

و در بیان معنای لفظ "مسیح" صاحب محیط المحیط مرقوم داشته است که "المسیحُ ایضاً لَقبُ الرَّبّ یَسُوعَ و هُو بِالعِبرَانِیَّهِ مَشِیحُ و بالسُریَانِیَّةِ مَشَیحَا و بِالیُونَانِیَّةِ خِریستُس و مَعناهُنّ مَمسُوحُ سُمِیَّ بِهِ لأَنَّه مُسِحَ مِنَ اللهِ کَاهِناً و نَبِیاً و مَلِکاً." یعنی و مسیح نیز لقب پرودگار عیسی علیه الاسّلام است و مسیح را به عبرانی مشیح و به سریانی مشیحا و به یونانی کریستُس گویند و معنای جمیع مسح کرده شده است. و آن حضرت به این لقب نامیده شد به جهت اینکه از جانب خداوند به کهانت و نبوّت و سلطنت ممسوح گشت (انتهی).

و الی یومنا هذا منصب امامت و ریاست دینیّه را که منصب حبر اعظم رومانی و سایر کبار اساقفه است در میان نصاری به کهنوت تعبیر می نمایند و خود را در این منصب وارث حضرت عیسی علیه السّلام می شمارند. و ازتاریخ هیرودوط یونانی به خوبی مستفاد می شود که لفظ کاهن لقب عمومی ائمه رؤسای روحانیّه آن زمان است و حفظ تاریخ نیز غالباً از وظائف و شئون ایشان بوده است.

و خلاصة القول بر نفسی که دارای فلسفه لغویّه و مطّلع بر کیفیت انشقاقات لسانیّه است مخفی نیست که لفظ "کاهن" در اصل لغت سامیّه که لغات عبرانیّه و سریانیّه و عربیّه و کلدانیّه از آن اشتقاق یافته است مساوق لفظ " امام" بوده و چنانکه لفظ امام در دورهٔ اسلام اوّلاً بر انبیاء علیهم السّلام و ثانیاً بر خلفا و به تدریج بر رؤسای مذاهب و ائمه فقه اطلاق شد و اندک اندک سمت تنزل گرفت تا آنکه بر رؤسای علمای هر فن مانند امام فخر رازی و امام الحرمین جوینی و امام غزالی اطلاق یافت و اخیراً در این ایّام اخیره بر ائمه جمعات جماعات اطلاق می کنند و هر نفسی را که درجامعی مقتدای جماعتی است امام جمعه و یا امام جماعت می نامند کذلک لفظ کاهن را اوّلاً بر انبیاء و ثانیاً بر رؤسای روحانیّه اطلاق می کردند و اکابر متألهین و رجال الهیین را و متبحرین از اهل علم و فضل را به این لقب مخصوص می داشتند تا آنکه اخیراً هر آخوندی که رئیس دینی قریه ای و یا خادم کنیسه و معبدی بود به این لقب ملقّب وبه این اسم مشتهر گشت.

و چون غالباً در ساقهٔ ادیان و اواخر هر ملّتی که شمس حقیقت طالع و شرائع متجدّد می شود این رؤسا که زمام خلق به ید ایشان است از امرالله معرض و بر مظهر امرالله معترض می شوند و سبب اعراض و اعتراض سائر خلق می گردند و غالباً نیز مردمانی عامی فریبند که از علم و معرفت حقیقیّه بی بهره اند و به حیل دنیّه و تقرّب به رؤسای ملکیّه به مناصب دینیّه نائل گشته اند لهذا اسم کاهن و کهانت در ظهور اسلام از مراتب عزّت و مجدّت ساقط و در درکات هوان و ذلّت هابط شد و در لسان ائمهٔ دین مبین به رذالت مذکور و در کتب و مصنّفات اسلامیّه به اوصاف دنیّه مرقوم و مسطور گشت. و اگر مغرورین به این مناصب دینیّه بدانند که سُنّةُ الله التِی لاَ تُغَیّرُهَا أَوهَام المُبطلینَ و أَحلامُ المُرتابینَ همین اسماء عالیهٔ حالیّه را به ذلّت راجع و هیاکل مجعوله و اصنام منحوتهٔ اسلامیّه را عطفاً علی السابق به فنا و هلاکت لاحق و مرتجع خواهد داشت هر آینه از ذکر سابقین ساکت می شدند و قدری به مأل کثیر الاختلال خویش متذکر و ملتفت می گشتند و :أَنّی لَهُمُ الذکرَی..(۱۳)."[242]

و بالجمله از آنچه عرض شد معلوم و واضح گشت که اینکه جناب شیخ گمان کرده اند که کاهن یعنی نفسی که به حدس و تخمین از امور آتیه خبردهد و اعتماد به قول او نشاید عطفاً علی سانر شبهاته ناشی از بی علمی و عدم اطّلاع از معنی کاهن و مقام کهنه است. زیرا که در میان همین قوم چنانکه حضرت امیر علیه السّلام تصریح فرموده لازال اشخاصی بوده اند که در عین ظلمت وثنیّت خلق را به نور وحدانیّت هدایت می فرموده و به ظهور مظاهر امرالله بشارت وتسلّی می داده اند. خاصّةً نفس مقدّسی که به ظهور حضرت خلیل الرحمن و امثال آن حضرت بشارت دهد و قلب منوّرش به این گونه اخبار سماویّه روشن و منوّر باشد.

وجه ثالث اینکه آنچه جناب شیخ نوشته اند "چرا باید این نجم را اهل ایران ببینند مگر عالم منحصر به ایران است" عیناً این شبهه شیخ بر انجیل مقدّس و بر ائمهٔ اسلام وارد است زیرا در زمان ظهور، یعنی میلاد حضرت عیسی علیه السّلام حکما و فلاسفه یونان و مصر و ممالک واسعهٔ اروپا که آن وقت به اسم رومیّه معروف بودند درمعارف فلکیّه و علم هیئت غایت اشتهار را داشتند چندانکه فلاسفهٔ حالیّهٔ اروپا به فضل ایشان معترفند و از رشحات معارف ایشان مغترف. به قول جناب شیخ چرا بایستی آنها نجم حضرت عیسی را در آسمان نه بینند و مجوس ایران به این نکته ملتفت گردند مگر عالم آن وقت منحصر به ایران بود و یا بصیرت ایرانیان زیاده از فلاسفه یونان در فلک تصرّف می نمود.

و کذلک در میلاد حضرت رسول علیه السّلام چرا بایستی رواقین مصر و مشأئیین یونان و فلاسفهٔ رومان طلوع نجم خاتم

---

[242]. سورهٔ دخان

پیغمبران را نبینند ولکن یک نفر یهودی که در غایت اسف نه اسمش در میان یهود مذکور است و نه در کتب خود مسلمین مسطور نجم آن حضرت را ببیند و از طلوع آن اخبار دهد مگر عالم منحصر به مدینه بود و یا شعاع بصر یهود زیاده از حکمای مصر و روم در اطباق فلک نفوذ می نمود.
ولکن حقّ اینست که باید حضرت شیخ الاسلام را معاف داشت و قدری نظر تأمّل و تدّبر را درمعانی مندرجهٔ در این آیهٔ کریمه گماشت قال الله تبارک و تعالی: "سَأَصرفُ عَن آیَاتِی الَذیّنَ یَتَکَبَّرونَ فِی الأَرضَ بِغَیرِ الحَقّ وَ اِن یَرَوا کُلّ آیَةٍ لاَ یُومنُونَ بِهَا وَ اِن یَرَوَا سَبِیلَ الرَّشدِ لاَ یَتَخِذُوهُ سَبِیلاً وَ اِن یَرَوا سَبیلَ الغَی یَتّخِذُوهُ سبیلاً...(۱۴۶)."[243] یعنی بزودی روی کسانی را که در ارض به غیر از حقّ تکبّر می ورزند از آیات خود مصروف خواهیم داشت چندان که اگر هر آیتی از آیات الهیّه را ببینند ایمان نیاورند و اگر راه رشد و فلاح را بنگرند در آن سالک نشوند و اگر سبیل گمراهی و طریق بی دینی را ببینند آن را سبیل و مسلک خود مقرّر دارند.
اکنون ازاهل بصیرت خواهش می نمایم که قدری در معنای این آیهٔ مبارکه تأمّل فرمایند زیرا که آیهٔ قرآن است و وعدهٔ محتومهٔ حضرت دیّان و حقّ جلّ جلاله در این آیهٔ شریفه تصریح فرموده است که متکبّرین ارض از جمیع آیات الهیّه اعراض خواهند نمود و طریق گمراهی و ضلالت را بر سبیل رشد و هدایت ترجیح خواهند داد. در این صورت نمی دانم نفوسی که از کتاب الهی اعراض می نمایند به دلیل اینکه بر خلاف اذواق سقیمهٔ ایشان نازل شده و از نصوص رسول خدا و بشارات ائمهٔ هدی روی می گردانند به حجّت مخالف اهواء و آراء ایشان وارد گشته و امارات فلکیّه را باطل می شمرند به سبب اینکه منجّمان از آن خبر داده اند و ندای داعی الی الله را لازم الاستماع نمی دانند به جهت اینکه فلاسفهٔ اروپا به آن نگرویده اند و در خانه ای می نشینند تا قائم آل محمّد شرفیاب خدمت ایشان گردد و الواح مقدّسه را نمی طلبند برای اینکه مناظر ایشان ملزوم است که برای ایشان بفرستد وسعی در تحصیل تمدّن را مقدّم بر سعی در تکمیل تدّین می شمارند تا یک گاو ایشان مقابل ده گاو شیر دهد وتکمیل آلات حرب را الزم از تهذیب اخلاق و نفس می شمارند تا قتل نفوس با تفنگ و توب اسهل از تیر و شمشیر گردد آیا این گونه نفوس همان متکبّرانی هستند که حقّ جلّ جلاله از ظهور ایشان خبر داده است یا آنکه باید منتظر بود که در نفوس فقها زیاده از این تبختر و تکبّر ظاهر گردد و اعراض از آیات و اتّباع شهوات فوق این مشهود و متحقّق شود. اعتبروا یا اولی الابصار.

[243]. سورهٔ اعراف

و چون این مسئله واضح و معلوم گشت که مناقشه و تشکیک جناب شیخ در خصوص طلوع نجم در میلاد انبیاء و مظاهر امرالله در حقیقت ردّ وتکذیب انبیاء و اولیاء و ائمهٔ قبل است، اکنون در این مسدله نظر نمائیم که جناب شیخ سؤال کرده بودند از بشارات نورین نیّرین الشیخ الاجل احمد الاحسائی و السیّد الامجد کاظم الرشتی قدّس الله تربتهما به این عبارت: "و همچنین عین عبارت شیخ احمد وسیّد کاظم رحمهما الله را در حقّ امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند." و جناب مناظر ایشان دو جواب در این مسئله نوشته اند:

"جواب اوّل آنکه حضرت شیخ در جواب سؤالی که حضرت سیّد قدّس الله تربتهما از ایشان در باب منتهی الیه امر نموده فرموده اند: "لأَبَدَ لِهَذا الأَمرِ مِن مَقرّ و"لِکُلُ نَبَأ مِن مُستقرً"[244] و لاَ یَجُوزُ الافصَاحُ بِالتَعِیینِ "وَلَتَعلَمُنّ نَبَأهُ بَعدَ حِینٍ"[245] " و این اشاره بما قبل آیه است که می فرماید: "اِن هُو اِلاّ ذِکرٌ لِلعَالَمِینَ (۸۷)."[۳] و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش مشهود است که مراد مبارک حضرت شیخ از " ذکرٌ لِلعَالَمِین" حضرت اعلی روح ما سواه فداه و از کلمه "بَعدَ حِین" ظهور این امر اعظم بوده که در سنهٔ ۱۲۶۹ هجریّه وقوع یافته.

جواب ثانی آنکه مکرراً حضرت سیّد در مجالس ذکر فراق می فرمودند و از قرب زمان و وفات و انقضای ایّام حیات خود را اخبار می نمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزن اظهار حزن می کردند و آن حضرت در جواب ایشان فرموده اند که آیا نمی خواهید من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر شود و به اصرح بیان به دوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن نشوید بگردید و معدن علم الهی را بجوئید چه که او موجود است و البتّه ظاهر خواهد شد. ولهذا نفوس موقنهٔ مستقیمهٔ قدسیّهٔ پس از وفات حضرت سیّد قدّس الله تربته الشریفه ساکن نشدند و در آفاق گردش کردند تا به مقصود فائز شدند و گوی سبقت را ربودند و آیات الهیّه را به چشم خود دیدند و تصدیق نمودند" (الی آخر کلامه).

و از این عبارات جناب مناظر به خوبی مستفاد می شود که مردی بسیط القلب و صافی الضمیر بوده و جناب شیخ را نیز صافی الضمیر و سالم النیّه تصوّر نموده که فی الحقیقه مقصودشان تحقیقات علمیّه است و مجاهدهٔ دینیّه و هم گمان کرده است که جناب شیخ در احادیث اهل بیت طهارت متتّبعند ودر تفسیر غوامض آیات قرآن شریف متضلع که به محض کلام، حضرت شیخ بدون

---

[244]. اشاره به سورهٔ انعام آیهٔ ۶۷

[245]. سورهٔ ص ، آیه ۸۸

ذکر شواهد وقرائن به مقصود پی برند و یا به روایت لسانی که حضرت سیّد چنین چنان فرموده اند اعتماد نمایند. غافل که جناب شیخ الاسلام اهل مجادله است نه مجامله و مقصودشان نوشتن هجر و هذیان است نه اتیان دلیل و برهان.

ولهذا اجمال کلام حضرت شیخ احسائی قدّس الله تربته را مغتنم شمرده و پس از آنکه آیهٔ مبارکهٔ "وَلَتَعلَمُنَّ نَبَاهُ بَعدَ حِينٍ (۸۸)"[246] را به خلاف ما اراده الله تفسیر کرده باز جریاً علی عادته السابقة به زشت گوئی ویاوه درائی پرداخته و چون مقصود از انشاء این کتاب تکمیل طرق استدلال است نه اتیان به مثل هذیانات اهل مرا و جدال، لهذا این مبحث را به ذکر بیانی از بیانات مبارکهٔ حضرت سیّد افاض الله علی تربته وابل الرحمه مختتم می داریم تا مردمانی که غرض بصیرت ایشان را زایل نکرده است به مقصود ایقان شریف ملتفت شوند و بر کیفیّت بشارات نورین نیّرین بر این ظهور اعظم واقف گردند.

قال السیّدُ الاجلُّ الامجد علیه افضلُ الثناء و اطیبُ التحیّةِ و البهاءِ فی کتاب شرح القصیدة فی طیّ شرح قول الناظم:

"بضَجِيع حَضرَتِکَ الجَوادِ مُحَمَّد و حَفِيدِهَا وهُو الإِمَامُ الأَفضَلُ"

"اِنّ لَهُ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِه و سَلّمَ اِسمَانِ فِی الأَرضِ و هُو مُحمَّدُ و اِسمُ فِی السَّماءِ و هُو أَحمَدُ الإِسمُ هُو الظُّهُورُ. یَعنِی لَهُ ظُهُورَانِ ظُهُورُ فِی العَوَالِمِ الظّاهِرِیَّةِ ممَّا یَتَعَلّقُ بِظَوَاهِرِ الأَبدَانِ مِن أَحکَامِهَا و أَفعَالِهَا و صِفَاتِهَا و کَینوناتِهَا و مَظهَرُ هَذَا الظُّهُورِ و مَوقِعُ هَذَا النُّورِ المُسَمَّی بمُحَمَّد. و لَهُ ظُهُوُر فِی العَوَالِمِ البَاطِنِیَّة و الأَسرَارِ الغَیبِیَّةِ و مَظهَرُ ذَلِکَ أَلإِسمِ هُو المُسَمَّی بِأَحمَدَ. ولَمَّا کَانَ الخَلقُ فِی القَوسِ الصُعُودیِ و کُلُمَا قَرُبَ مِن هَذَا القَوس کَانَ غَلِیظاً و کَثِیفا و کُلّمَاً بَعُدَ و قَرُبَ اِلَی المَبدَء کَانَ رَقِیقاً لَطِیفاً و مِن عَهدِ النّبِی صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و سَلّمَ فِی رَأسِ کُلّ مِائةِ سَنَة کَانَ یَظهَرُ مَن یُرَوّجُ الأَحکَامَ المُنَاسِبَة لِذَلِکَ المَقَامِ و لَمَّا کَانَ مَبدَأ القَوسِ کَانَتِ التُربِیَةُ لِظُهُورِ الأَحکَامِ بِالظّوَاهِرِ و المُرَوّجُ فی کُلّ مِائةِ سَنَة کَانَ یُرَوّجُ الشَرِیعَةَ عَلَی مُقتَضَی ظَوَاهِرِ الرَّعیَّةِ و لَمَّا کَانَ البَدَنُ الظاهِرِیُّ لَهُ مَقَامَانِ مَقَامُ یَتَعَلّقُ بِالاختِلافِ و عُرُوُض الأَحوَال و تَغَیُّر المَوضُوعَاتِ و مَقَامُ لاَ یَقتَضِی ذَلِکَ و لَمَّا کَانَ کُلُّ مَقَام اِنّمَا یَکمَلُ فِی سِتَةِ أَطوَار کَمَا بَیَّنَاهَا سَابِقاً کَانتِ الأَحکَامُ الظّاهِرِیَّةُ الّتِی هِیَ مُقتَضَی ظُهُورِ اِسمِ مُحَمَّد اِنَّمَا یَتِمُّ فِی اثنَی عَشرَ مِائة و فِی کُلّ مِائةِ مَن یُرَوّجُ الأَحکَامِ و یُعَیّنُ الحَلاَلَ و الحَرَامَ و یُظهِرُ مَا کَانَ مَخفِیاً و یُفَصّلُ مَا کَانَ مُجمَلا فِی المِائةِ السَّابِقَةِ و یُبَیّنُ مَا کَانَ مُبهَما فیهَا و بِالجُملَةِ فَذَلِکَ العَالِمُ الکَامِلُ و الفَاضِلُ الفَاصِلُ یَروِی غُصنَ الشَّریعَةِ و تَخضَرُّ عُودُهَا اِلَی أَن بَلَغَ الکِتَابُ أَجَلَهُ و تَمَّ تَمامُ المِائةِ الثَّانِیَّةَ عَشرَ و اِذاً ظَهَرَ بَعضُ الکَامِلِینَ و أَظهَرَ بَعضَ البَوَاطِنِ لِلبَالِغِینَ الوَاصِلِینَ مِمَّا کَانَ مَخفِیاً و تِلکَ المَطَالِبُ کَانَت مُطوِیَّةُ کَمَا فَعَلَهُ

[246]. سورهٔ ص

الشَّيخُ الأكبَرُ وجَعَلَ حَقَائقَ المَطَالِب و خَزَنَهَا تَحتَ الأَلفَاظِ و العِبارَاتِ و أَودَعَ تِلکَ الدّرَر المَکنُونَةَ فِی أَصدَافِ الإِشَاراتِ حَتّی یَکُونَ عَوناً لِمَن یُرَوّجُهَا و ذَخیرةً لِمَن یُبرزُهَا و یَتَقویَّ بِهَا. فَلَمَّا تَمَّتِ المِائةُ الثَّانِیَّةُ عَشرَ و تَمَّتِ الدَّورَةُ الأُولَی المُتَعَلِقَةُ بِالظّواهِرِ لِشَمس النُّبُوّةِ و الاثنَتَا عَشرَة دَورَةً لِقَمرِ الوِلایَةِ مِن حَیثُ التّبَعِیَّةِ فَتَمَّتِ الدَّورَةُ و تَمَّت مُقتضَیَاتُهَا و الکَرَّةُ الثَّانِیَّةُ و الدَّورَةُ الأَخرَی لِبَیَانِ أَحکَام ظُهُورِ البَوَاطِنِ و الأَسرَارِ المَخفِیَّاتِ و المَخبِیّاتِ تَحتَ الحُجبِ و أَلاستَارِ. و عبَارَةُ اُخرَی الدَّورَةُ الأُولَی لِشَمسِ النُّبُوّةِ کَانت لِتَربِیةِ الأَبدَانِ و الأَرواحِ المُتَعَلّقةِ بِهَا مِثالُهُ الجَنینُ فِی بَطنِ الأُم و الکَرَّةُ الثَّانِیَّةُ لِتَربِیَةِ الأَرواحِ القَادِسَةِ و النُّفُوسِ المُجَرَّدَةِ الغَیرِ المُرتَبِطَةِ بِالأَجسَامِ مِثَالُهُ تَربِیَةُ الأَرواحِ بِالتّکلِیفِ فِی هَذِهِ الدُّنیَا. فَلَمَّا تَمَّتِ الدَّورَةُ الاولی لِشَمس النُّبُوَّةِ الّتِی هِیَ مُتَعَلقَةُ بِتَربِیَةِ الظّواهر الّتِی هِی مُقتَضَی ظُهُورِ اِسمِ مُحَمَّد أَتَتِ الدَّورَةُ الثَّانِیَّةُ لِشَمس النُّبوَّةِ لِتَربِیَةِ البَواطِنِ و الظّواهِرِ فِی هَذِهِ الدَّورَة تَابِعَةُ کَمَا أَنَّ الدَّورَة الأُولَی لِتَربیَةِ الظواهِرِ و البَواطِنُ کَانَت تَابِعَةً. فَکَانَت هَذِهِ الدَّورَةُ الثَّانِیّةُ فِیهَا اِسمُ رَسُولِ اللهِ الّذِی فِی السمَّاءِ و هُو أَحمَدُ فَکَانَ المُرَوّجُ و الرّئیسُ فِی رَأسِ هَذِهِ المُسَمّی بِّاحمد. و لاَبدَّ أَن یَکُونَ مِن أَعذَبِ أَرض و أحسَن هَوَاء" (ای اخر کلامه قدّسی الله تربته).
و خلاصة ترجمهٔ این نغمه ملکوتی که به رغم انف جاحد مکابر مانند نفحهٔ جنّت و نسیم رحمت قلوب اهل استعداد را روان بخش و فرح انگیز است این است که هر آینه از برای حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم دو اسم است. اسمی در ارض و آن محمّد است و اسمی در سماء و آن احمد است و مقصود از اسم ظهور است یعنی از برای حضرت رسول دو ظهور است.
و ظهور اوّل در عوالم ظاهریّه که متعلق به ظواهر بدن است از احکام و افعال و صفات و کینونات آن و مظهر این ظهور و موقع این نور مسمّی به محمّد است.
ظهور ثانی آن حضرت در عوالم باطنیّه است واسرار غیبیّه و مظهر این ظهور مسمّی به احمد است. و چون خلق در قوس صعودی واقعند و هر چه نزدیک به این قوس باشد غلیظ تر و کثیف تر است و هر چه دورتر شود و به مبدأ نزدیک آید دقیق و لطیف گردد. و از عهد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در سر هر صد سال ظاهر می شد نفسی که مرّوج احکام مناسبه به این مقام باشد زیرا که مبدأ قوس برای تربیت به احکام ظاهریّه بود ولهذا آن مروّج احکام را مناسب ظواهر رعیّت ترویج می نمود. و چون بدن ظاهری دو مقام دارد. مقامی که به عروض احوال و تغییر موضوعات مختلف گردد و مقامی که مقتضی تغییر و اختلاف نباشد. و چون هر مقامی چنانکه در سابق بیان نمودیم در شش اطوار تکمیل می یابد لذا احکام ظاهریّه که مقتضای ظهور اسم محمّد بود در دوازده مِائه تکمیل یافت. و در هر مِائه مروّجی که احکام را ترویج دهد و حلال و حرام را بیان فرماید و مخفیات را ظاهر کند و مجملات مِائهٔ سابقه را تفصیل دهد و مبهمات آن قرن را بیان نماید ظاهر شد.

و بالجمله این عالم عامل و فاضل فاصل غصن شریعت را سیراب می نمود و آن را نضرت و طراوات می بخشد تا آنکه اجل کتاب سر آمد و قرن دوازدهم تمام گردید. در این حال بعض از کاملین ظهور نمودند و پاره این از بواطن مخفیّه و مطالب مطویّه را از برای بالغین و واصلین ظاهر فرمودند چنانکه شیخ اکبر (یعنی حضرت شیخ احسائی قدّس الله تربته) به این نکته عامل شد و حقائق مطالب را تحت الفاظ و عبارات مخزون داشت و دُرَرِ مکنونه را در اصداف اشارات ودیعه گذاشت تا برای مروّجین آن معاونتی باشد و برای ظاهر کنندگان آن ذخیره و قوّتی گردد.

پس چون صد سال دوازدهمی سر آمد و دورهٔ اولی که متعلّق به ظواهر بود از برای شمس نبوّت و دوازده دوره بالتّبع از برای قمر ولایت به انجام رسید لهذا دورهٔ اولی تمام شد و مقتضیّات آن دوره نیز انقضا یافت. و کرّهٔ ثانیه و دورهٔ اخری از برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقائق مخبیّه تحت حجب و استار (مقصود حضرت سیّد قدّس الله روحه ظهور بطون آیات قرآن و سائر صحف سماویّه است که ترقی عقول بشر و تقدّم نوع انسان و بروز و ظهور نتائج آن در عالم ظاهر تابع کشف این معانی وظهور این مفاهیم بود و آن به حکم آیهٔ کریمهٔ "هَل یَنَظُرُونَ اِلاّ تَأوِیلَهُ یَومَ یَأتِی تَأوِیلُهُ یَقُولُ الّذِینَ نَسُوهُ مِن قَبلُ قَد جَاءَت رُسُلُ رَبّنَا بِالحَقّ...(۵۳)"[247] و آیهٔ مبارکهٔ "بَل کَذّبُوا بِمَا لَم یُحِیطُوا بِعِلمِهِ وَ لَمَّا یَأتِهِم تَأوِیلُهُ...(۳۹)"[248]، چنانکه سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد، موقوف بود به ظهور قائم آل محمّد و قیام روح الله جلّ ذکرهما و عزّ اسمها).

و به عبارت اخری دورهٔ ولایت شمس نبوّت از برای تربیت ابدان و ارواح متعلّقهٔ به آن بود و مَثَلِ آن مثل جنین است در بطن امّ و کرّهٔ ثانیه از برای تربیت ارواح مقدّسه است و نفوس مجرّدهٔ غیر مرتبطه به اجسام و مَثَلِ آن مثل تربیت ارواح است هنگام بلوغ به تکلیف در این دنیا.

پس چون دورهٔ اولای شمس نبوّت که متعلّق به ظواهر بود به اقتضای اسم محّمد سر آمد دورهٔ ثانیهٔ شمس نبوّت که متعلّق است به تربیت بواطن فرا رسید و ظواهر در این دوره تابع بواطن است چنانکه در دورهٔ اولی بواطن تابع ظواهر بود. و در این دوره اسم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود. چنانکه اسم مرّوج این مائهٔ آخری نیز احمد بود. و ناچار است که صاحب دورهٔ ثانیه از خوشترین ارضی من حیث العذوبه ظهور فرماید و از بهترین هوائی من حیث اللطالفه

---

[247]. سورهٔ اعراف

[248]. سورهٔ یونس

طلوع نماید (الی آخر کلامه، اعلی الله مقامه فی حظائر القدس و کرّم وجهه بلقائه فی محافل الأنس).
اکنون از ارباب انصاف و عدل رجا می نمایم که قدری در این بیانات عالیّه که بنفسها بر علوم مقام قائل آن شهادت می دهد به دقّت تأمّل وتدبّر فرمایند که چگونه حضرت سیّد به انقضای اجل شریعت نبویّه و انتهای دورهٔ اسلامیّه بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریّه اخبار فرموده و قرن سیزدهم از قرون هجریّه را میعاد ظهور حضرت موعود و تغییر شریعت ظاهریّه مقرّر داشته. و این جمله چنانکه در مقالهٔ اولی مشروحاً ذکر شد منطبق است تمام انطباق با بشارات قرآن و احادیث صحیحهٔ حضرت رسول و ائمهٔ البیت علیهم السّلام، ولکن عاقل را خنده می آید. ونِعم ما قیل "وشرُّ البَلّیةِ مَا یُضحِکُ"، بر اینکه جناب شیخ چون از بیانات حضرت مناظر خود ملتفت شده اند که بشارات حضرت شیخ اکبر و سیّد اجل انارالله برهانهما قابل ردّ و انکار نیست به حبل دیگر تمسّک نموده و نغمهٔ دیگر بر نغمات اعتراض افزوده اند و آن اینست که در رسالهٔ ثانیهٔ خود نوشته اند که "رتبه شریفهٔ مبشّری مختص به انبیای عظام و اولیای کرام است." یعنی نورین نیّرین به رتبه انبیاء بالغ نشده و به درجهٔ اولیاء نائل نگشته اند و لذا قابل رتبّه مبشّریت نیستند. باید مبشّر نبی یا ولی باشد و باید تصدیق بلوغ به این رتبه را نیز جناب شیخ الاسلام بفرماید والاّ از درجهٔ اعتبار ساقط گردد. غافل که اگر تصدیق انبیاء و اولیاء به قبول فقها و آخوندها منوط و موکول بودی هرگز نبوّت هیچ نبی و جلالت قدر هیچ ولی در عالم ثابت نگشتی چه هرگز نیّری در وسط السمّاء نبوّت و رسالت مشرق نشد که نخست غمام کثیف معارضهٔ فقها حائل انوار او نگردد و هیچ بدری از افق منیر عهد و ولایت طالع نگشت که اوّل دخان حسد و عناد اهل لجاج حاجب ضیاء او نشود کما نزل فی السفر الکریم: "فَارتَقِب یَومَ تَأتِی السَّماءُ بَدُخَانٍ مُبِّینٍ (١٠) یَغشَی النّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِیمُ (١١)."[249]
و فی الحقیقه از مثل جناب شیخ نباید متوقّع بود که به فضل نورین نیّرین قدّس الله تربتهما اعتراف نمایند چه کسی که ظهور مظاهر امرالله را منکر شود ظهور مبشّرین ایشان را به طریق اسهل منکر تواند شد و این خود امری واضح است که قوم یهود نه تنها منکر امر حضرت مسیح شدند بل امر حضرت یحیی علیه السّلام را که مبشر به ظهور آن حضرت بود نیز انکار نمودند.
وَلَکِن مَا أَضَرُّوا الاّ بِنُفُوسِهِم و مَا انقَضَّت صَواعِقُ التّثرِیبِ مِن غَمَامِ التکذیب الاّ علَی رؤُوسِهِم فَلاَ فَضَائِلُ یَحیَی أُخفِیَت بِانکَارِهِم و

[249]. سورهٔ دخان

لاَ آثَارُ عِيسَى اندرَسَت بَتَكذِيبِهِم. فَلنُوَدً عَن هَذَا المَبحَثَ بِتَلاوَةِ الذِكرِ الحَكِيمِ لِيَزِيدَ المُؤمِنِينَ سُرُوراً و حُبُوراً " وَ كَذَلِکَ جَعَلنَا لِكُلّ نَبِيٍ عَدُواً شَيَاطِينَ الأِنسِ وَ الجِنُ يُوحى بَعضُهُمُ اِلَى بَعضٍ زُخرُفَ القَولِ غُرُوراً...(١١٢)."[250]

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته است

"گمان نرود که در کتاب ایقان استدلال واهی و استشهاد غیر کافی محض این بود که ذکر شد خیر عجب تر از این هم یافت می شود مثل اینکه در بارهٔ کریم خان و کتاب او ارشاد العوام نام می فرماید و هذا عین عبارته فی الایقان:
" این بنده (خود را اشاره می کند) چون ذکر او را (یعنی کریم خان را) بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال به ملاحظهٔ کلمات غیر نداشته و ندارم (این عبارت اخیره را یاد دارید که آنفاً به ما لازم خواهد شد) ولکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری کتب عربیّه او به دست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسّمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می شود اگر از این اسم رائحهٔ کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن" (انتهی).
می بینید که محض از اسم کتاب چه قدر معناها فهمیده اند. از نام کتاب غیر که ارشاد العوام است استشمام رائحه کبر و غرور می فرمایند با وجود اینکه در هر زمان و مکان و در میان هر ملّت اغلب ناس عوام بوده برای ارشاد ایشان کتاب ها تصنیف کرده اند امّا از نام کتاب خود که ایقان است و گویا مطالب آن تمام عالم را از عالم ظن به یقین سوق خواهد کرد هیچ رائحهٔ غرور و نخوت به مشام شریف نمی رسد و هیچ از گفتهٔ خود که آنفاً بیاد داشتن توصیه نمودم یعنی از این عبارت که "هرچند اقبال به ملاحظهٔ کلمات غیر نداشته و ندارم" هرگز آواز بلند استکبار را نمی شنود امّا محض از نام کتاب ارشاد العوام جمیع مراتب صاحب کتاب را دانسته قطعاً حکم می کند به اینکه او به راه هوای نفس خود سالک و در بیابان نادانی و نابینائی آواره و سرگردانست. آفرین به این گونه استدلال و استخراج، خود ارباب معارف و انصاف ملاحظه بفرمایند که کدام اسم و عبارت دالّ

[250]. سورهٔ انعام

بر استکبار است. آیا آن کس متکبّر و مغرور است که اسم کتاب خود را ارشاد العوام نامیده و یا این کس که نام کتاب خود را با نام ایقان تسمیه فرموده اند واصلاً اقبال به کلمات دیگران نداشته و ندارند" (انتهی کلامه عافاه الله).

جواب

بر ارباب قلوب صافیه و بصائر کاشفه پوشیده نیست که من اوّل ما ابدع الله الخلق هیچ نفسی به معارضهٔ انبیاء و مرسلین و تکذیب مظاهر امر حضرت ربّ العالمین قیام ننمود الاّ به سبب اینکه از معرفت اصل دلیل و برهانی که به آن حقّ از باطل و صادق از کاذب ممتاز می گردد جاهل ماند و از مقام عزّت و سلطنت الهیّه و قدرت و غلبهٔ روحانیّه آن نفوس قدسیّه که در تحت استار صورت بشریّه و ستائر مظلومیّت ظاهریّه مخزون و مکنون بود غافل گشت. و چون مثل متربّیان در ظهور قبل چنانکه حضرت سیّد اجل قدّس الله تربته به آن تمثیل فرموده مثل کودکان قبل از فطام است و چنانکه حضرت عیسی علیه السّلام تصریح نموده مثل اجنّهٔ محبوسه در ارحام. لهذا این بستگان ارحام جاهلیّت و یا خفتگان مهد طفولیّت آن سلاطین وجود و مطالع قدرت و سلطنت حضرت معبود را مانند خود شخصی محدود تصوّر نمودند و لسان ایراد و انتقاد بر آن وسائط خلق و ایجاد گشودند. گاهی آن مظاهر کمال عقل و رزانت را به جنون ویا به عبارت پردازی و مجنون منسوب داشته "...أَئِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنَا لِشّاعِرٍ مَّجنُونٍ (٣۶)"[251] گفتند. ووقتی به مناصب و یا معارف و یا ثروت و مکنت خود مغرور گشته به کلمهٔ "...أَنُؤمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ...(١٣)"[252] متکلم و به نغمهٔ "...وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ اِلاّ الّذِينَ هُم ارَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأيِ....(٢٧)"[253] مترّنم گشته. هنگامی آن شموس منیرهٔ سموات ادیان را به مخالفت ضروریات دینیّه و هدم اساس شرایع الهیّه متهّم داشت ترانهٔ "....اِنّی أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُم أُو أَن يُظهِرَ فِی الأَرضِ الفَسَادَ (٢۶)"[254] سرودند و زمانی براهین بیّنه ایشان را انکار نموده به کلمهٔ "...مَا جِئتَنَا

[251] .سورهٔ صافات

[252] . سورهٔ بقره

[253] . سورهٔ هود

[254] . سورهٔ غاافر (مؤمن)

بِبَيِّنةٍ....(۵۳)"[255] فریاد نمودند چنانکه جمیع این ایرادات مذکوره را به حکم حدیث صحیح "لَتَسلُکُنَّ سَنَن مِن قَبلَکُم شِبراً فَشِبراً و ذِرَاعاً فَذِرَاعاً" جناب شیخ نیز بر این ظهور اعظم وارد آورده و در رسالهٔ مطبوعهٔ خود جمیع سنن اعتراضات ماضیه را احیا فرموده اند. و خلاصة القول یکی شاعرشان خواند و دیگری ساحر نفسی ایشان را به تعلّم و دراست متّهم داشت شخصی به طلب ملک و حبّ ریاست ان گفت چرا چنین کرده و آن گفت چرا چنان گفته.

و بالجمله چنانکه متون صحف و بطون کتب از آن مملو و مشحون است ایرادی نماند که وارد نیاورند و انتقادی نبود که اظهار ندارند. و این کثرت ایراد و انتقاد و شدّت لجاج و عناد سببی نداشت جز اینکه این نفوس واهیّه ساهیه و انفس سافلهٔ لاهیه از مراتب قدرت و قوّت و احاطه و سلطنت روح قدسی که در آن ابدان قدسیّه متجلّی است غافل بودند و از اشعهٔ نور الهی که از آن بلورات صافیه متلألئ و مضیء است زاهل گشتند و از معرفت اصل دلیل که باید بدان ناظر بود نه بما یوافق او یخالف اهوائهم الباطله جاهل ماندند و به نظّاره کودکی در منظر اکبر نگریستند و مدارک من ینظر فی القلوب را مانند مدارک ضعیفهٔ خود گمان نمودند و مقنّن قوانین و شارع شرائع را مثل خود محکوم و محدود تصوّر کردند.

و چون این مقدّمه معلوم شد سبب تعجّب و استغراب جناب شیخ الاسلام واضح و معلوم گردد که چگونه جمال اقدس ابهی عزّ اسمه الاعلی از یک لفظ "ارشاد العوام" جمیع مراتب صاحب آن را معلوم داشته اند و به چه سبب رائحهٔ تکبّر و غرور از این کلمه اشتشمام فرموده اند.

بلی، در حق مظاهر امرالله "عَینُ اللهِ النَاظرَة" وارد شده و در بارهٔ اعداء الله "...وَ عَلَی أَبصَارِهِم غِشَاوَةٌ...(۷)"[256] نازل گشته. آنان به کلمهٔ مبارکهٔ "عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوی (۵)"[257] معروفند و اینان به وصف "...اِن هُم اِلاّ کَالأَنعَامِ بَل هُم أَضَلُّ سَبِیلاً (۴)"[258] موصوف. ولذا عجب نیست اگر ناظر به عین الله و مؤیّد به شدید القوی در یک کلمه مراتبی را معلوم دارد که اصحاب قلوب مقلوبه و ابصار محجوبه و بصائر مطموسه و افکار منحوسه از ادراک آن عاجز و قاصر آیند.

---

[255]. سورهٔ هود

[256]. سورهٔ بقره

[257]. سورهٔ نجم

[258]. سورهٔ فرقان

مثلاً ملاحظه فرما که حقّ جلّ جلاله در بارهٔ منافقین به حضرت خاتم النبّین فرموده است: "...وَ لَتَعرِفَنّهُم فِی لَحنِ القَولِ...(۳۰)"[259] یعنی از لهجهٔ منافقین البتّه ایشان را خواهی شناخت و از اقوالشان مکنونات قلوبشان را مستفاد خواهی داشت. حال اگر فی المثل منافقی در محضر حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله اطیب التحیّة و البهاء به کلمهٔ أَشهَدُ انّکَ رَسُوُل الله ناطق شود و آن حضرت از همین کلمهٔ او جمیع مراتب نفاق و خداع او را مستفاد فرماید البتّه منکرین حضرتش تعجّب و استغراب نمایند و لسان توبیخ و ملامت گشایند که چگونه از یک کلمه که آنهم به ظاهر تصدیق نبوّت و رسالت آن حضرت است نفاق باطنی او را کشف فرموده و جمیع مکنونات قلبیّه او را مکشوف و مستفاد داشته است. ولکن مؤمنین به آن حضرت که به اصل دلیل ناظرند هرگز در صحّت حکم آن حضرت شکّ ننمایند بل عین این قوّت بصارت و صحّت رؤیت را از اشعهٔ ایمان و ایقان در خود مشاهده کنند. چنانکه در این ظهور نیز کراراً اهل نفاق بر اصحاب وفاق وارد شدند و در غایت خدعه و فریب اظهار ایمان و ایقان و یا مجاهده و اجتهاد نمودند و عباد الهی به حکم حدیث "اِتّقُوا فِرَاسَةَ المؤمِن فَانّهُ یَنظُرُ بِنُورِ اللهِ" در اوّل وهله بر نفاق ایشان آگاه گشتند و از نفس کلماتشان مکنونات قلوبشان را مستفاد داشتند. ولکن این بصارت و نورانیّت از مواهب عامّه نیست که هر نفسی در خود گمان نماید و وهم فاسد خود را به مدراک عالیه قیاس کند. چه از امثال مشهوره است که چون غراب خواهد مشی کبک آموزد مشی خود رانیز فراموش کند و در ورطهٔ اغلاط فاضحه فرو ماند و خود را نزد طیور حدائق علم و دانش مفتضح و رسوا نماید.

و بالجمله چون جناب شیخ الاسلام خواسته است که ازکلمهٔ "ایقان" و عدم اقبال مظهر امرالله به مطالعهٔ کتابِ غیره رائحه تکبّر استشمام نماید نه تنها در ورطهٔ تشبیه و تمثیل غیر منطبق و قیاس مع الفارق واقع شده بل جهل خود را به لغت و موارد استعمال الفاظ نیز واضح و مبرهن داشته است چه لفظ ایقان به معنای مفید یقین هرگز وارد نشده و چنانکه شیخ گمان کرده است در معنائی که سائق خلق از عالم ظن به عالم یقین باشد استعمال نیافته.

قال البستانی: "أَیقَنَ الأَمرَ و بِهِ اِیقَاناً وتَیَقَّنَهُ تَیقّناً و اِستَیقَنَهُ و بِهِ اِستِیقَانا عَلِمَهُ و تَحَقُّقَهَ." و قال صاحب القاموس: "أَیقَنَهُ و بِهِ وتَیَقَّنَهُ و اِستَیقَنَهُ و بِهِ عَلِمِهُ و تَحَققَهُ." و از این تنصیص علمای لغت واضح می شود که جناب شیخ از ادراک ظواهر الفاظ عاجز و قاصر بوده و به این سبب قیاسی باطل نموده است. غایت ما فی الباب این است که لفظ ایقان دال است بر اینکه مندرجات آن از علم یقین

[259]. سورهٔ محمّد

نازل شده نه از عالم ظن و شکّ و تخمین.
و کذلک مظهر امرالله که آفاق عالم از نفحات طیّبه اخلاق کریمه اش معطّر است و وداعت و رأفتش در کافهٔ انحا و اطراف مذکور و مشتهر اگر اقبال به مطالعهٔ کتب نفرماید نه از جهت کبریا و غرور باشد بل تا سبب ارتیاب ارباب شکّ و ریب نگردد و امطار هاطلهٔ معارف و علومش به تکسّب و تعلّم منسوب نشود و این مطلب را در کتاب سلوک هفت وادی که در جواب یکی از اکابر مشایخ نازل شده است در مقام چهارم تصریح فرموده اند قوله جلّ شأنه: "دوست ندارم اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی"(انتهی).
و از این عبارت در کمال صراحت مستفاد گردد که مقصود مظاهر امرالله حفظ قلوب عباد از تطرّق شبهه باشد چنانکه در حقّ حضرت خاتم النّبیین "...وَ لاَ تَخُطُّهُ بِیَمینِکَ اِذاً لأرتَابَ المُبطِلُونَ (۴۸)"[260] نازل شد.
باشد که لسان ایراد ارباب عناد قطع شود و نزول قرآن شریف به تعلّم و تکسّب منسوب نگردد ولکن یا لِلأَسَف که با اینهمه لسان خصم لجوج قطع نشد و باب مکابرت مسدود نماند. چه الی یومنا هذا امثال جناب شیخ که شأن خود را در ردّ مظاهر امرالله دانسته اند از یهود و مجوس و غیرهم در کتب خود که در ردّ اسلام نوشته اند حضرتش را به تعلّم منسوب می دارند ونزول قرآن شریف را چنانکه از ایرادات هاشم شامی و جرجیس صال انگلیسی مستفاد داشتی به تعاون و اکتساب نسبت می دهند. ولکن سابقاً عرض نموده ام که جناب شیخ را باید در این اغلاط معاف داشت چه کسی که ازمادهٔ یقین به خلاف تصریحات لغویین لفظ توقین بنا نماید و در خطبهٔ کتاب مطبوع خود "و توقِینِ مَانَصَّ بِهِ مِن اِمَامَهِ الأَئمة" گوید، عجب نباشد اگر در فهم معنی لفظ ایقان نیز خطا کند و بر این خطای فاحش بنای قیاس باطل نهد. لِتُعرَفَ الاشجَار مِن أَثمَارِهَا و النُّفوسُ مِن آثَارِهَا.
بلی، ما اهل بهاء بعنایة من اضاء ببهاء وجهه آفاق الارض و السمّا. معتقدیم که این کتاب مبین و سفر کریم مبدّل ظنّ به یقین است و سائق خلق از جحیم به نعیم لکن نه از بابت اینکه لفظ ایقان بر این معنی دلالت دارد و مانند لفظ ارشاد العوام دلالت بر مرشدیّت خود و عوام بودن خلق نماید بل به سبب اینکه مطالب نازله در این کتاب مستطاب رافع حجبات غلیظهٔ ظنیّه است و مفید ادلّه و براهین واضحهٔ یقینیّه. و چه جای انکار این اثر باهر است که نفوس لا تحصی را از عالم ظنّ و تقلید به عالم یقین و تحقیق وارد فرمود و از حضیض شکّ و تردید به اوج رفیع ایقان و اطمینان صاعد نمود چندانکه در حین هبوب عواصف افتتان و هیجان

[260]. سورهٔ عنکبوت

زوابع امتحان که ثابت از زایل و محقّ از مبطل ممتاز گردد ترک جان شیرین گفتند و در خون خود خفتند و مانند اسیران جاه و منصب به کتمان مسلک و مشرب راضی نشدند و برصفت عبید ثروت و شهوت عِندَ مَن یُعَانِدُونَهُم فِی البَاطِنِ و یَخضَعُونَ لَهُم فِی الظّاهِرِ بِه نفاق ساجد و راکع نگشتند.

ولقد اجاد و احسن من قال،

لَیسَ لِلذُّلِ حِیلَةٌ فِی نُفُوس یَستَوِی المَوتُ عِندَهَا وَ البَقَاءُ

و از آثار باهرهٔ همین کتاب مقدّس و سائر الواح مقدُّسه است که اهل ایمان بر حلّ رموز جمیع صحف سماویّه قدرت یافتند و برفهم بطون آیات الهیّه مقتدر گشتند و به سبب این موهبت بر جمع و تآلیف قلوب ملل بعیده و امم متناقضه قادر و توانا شدند و عداوت های راسخهٔ قدیمه را به محبّت و وداد و موافقت و اتّحاد مبدّل داشتند. تا بشارت "یَسکُنُ الذّئبُ مَعَ الخَرُوفِ و یَربِضُ النَمِرُ مَعَ الجَدیِ" متحقّق شود و نبأ " یَلعَبُ الرَضِیعُ عَلَی سِرب الصِل و یَمُدُّ الفَطیمُ یَدَهُ عَلَی حُجرِ الُأفعوان" وقوع یابد.

و از آثار باهرهٔ این کتاب مقدّس و سائر الواح مقدّسه است که هزاران امّی عامی جبان اصمّ ابکم که نه از حقیقت دین خود مخبر بودند و نه از حقایق سایر کتب و ادیان مطّلع از انوار ساطعهٔ آیات الهیّه جهلشان به علم و جبنشان به قوّت و شکّشان به یقین مبدّل شد چندانکه مانند طیور مغرّده درمحافل اهل استبداد به حمد و ثنای مالک یوم المعاد مترّنم گشتند و به حجج قویّه و ادلّه واضحه به اثبات حقیّت امر حضرت ربّ العباد ناطق شدند تا حقیقت ایمان یقینی غیر تقلیدی متجلّی شود بشارت "یُمسِی الرَّجُلُ جَاهِلاً جِبَاناً بَخیلاً فَیُصبِحُ عَالِماً شُجَاعاً کَرِیماً" در کمال وضوح واقع و متحقّق گردد.

و اگر مکابرین و مکذّبین از جمیع آثار باهرهٔ الواح مقدّسه اغماض نمایند چگونه این اثر ظاهر را توانند انکار نمود که آلاف مؤلّفه از غلاة و یهود و زردشتیّه و هنود که نه به حضرت عیسی علیه اطیب التحیّة و البهاء و نه به حضرت خاتم الانبیاء علیه از کی التسلیم و الثناء مؤمن بودند و نه به ائمهٔ هدی و کتب نازله از سماء مذعن از اثر همین کتاب مستطاب به این انوار مقدّسه مؤمن شدند و به جلالت قدر و عظمت شأنشان مذعن گشتند بل رغماً للّذین یرون نعمة الله ثمّ ینکرونها[261] به قوّت اسم اعظم درصدد هدایت و ارشاد سایر امم بر آمدند و بشارت کریمهٔ "وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الّذِینَ استُضعِفُوا فِی الأَرضِ وَ نَجعَلَهُم أَئِمَّةً وَ

[261]. اشاره بسورهٔ نحل، آیه ۸۳

نَجعَلَهُمُ الوَارِثِينَ (۵)"[262] را ثابت و محقّق داشتند.
و نه اینکه این گونه اثر از کلمات علمای اسلام اکنون که حکم "أَموَاتٌ غَیر أَحیَاءٍ وَ مَا یَشعُرُونَ أَیَّانَ یُبعَثُونَ (۲۱)"[263] در حقّشان جاری و ساری است معدوم و مفقود است بل در سابق ایّام نیز که حکم حیات و ایمان در بارهٔ ایشان صادق و منطبق بود اینگونه تأثیر ظاهر و نفوذ باهر از کلام ایشان مشهود نشد و التّارِیخُ أَحسَنُ شَاهِد بَیَن الفَرِیقَینِ و الأَثَرُ أَکبَرُ فَارِق بَینَ الکَلِمِتِین.
بلی، اگر از دیگران که تنها از دین و ایمان و علم و فضل به اسم قانع شده اند سؤال شود که کتب شما کدام نفس را ولو یکی باشد از ضلالت به هدایت و از انکار به اقرار تحویل نموده تا اسم ارشاد بر آن صادق آید و فقط اسم بلا مسمّی نباشد از جواب عاجز آیند و مناظرهٔ علمیّه را به محاربه دینیّه تبدیل نمایند و به سبّ ولعن وتکفیر پردازند و موقد نار تعصّب بین العوام گردند و محرک عرق عداوت بین الاقارب و الاقوام شوند.
چنانکه جناب شیخ در این مبحث نیز پس از آنکه از جواب حضرت مناظر خود عاجز شده جریاً علی عادته به حبل تکفیر آویخته و در پناه هجر و هذیان گریخته و ایشان را کافر و ملحد نامیده است. به دلیل اینکه حضرت مناظر در رسالهٔ خود ابدان مظاهر امرالله را عرش الهی دانسته و مقام ایشان را مقدّس از امکان و من فی الامکان شمرده و کتاب مستطاب ایقان را اعلی و اتقن از کلّ کتب شناخته است.
گویا جناب شیخ حدیث صحیح "قَلبُ المُؤمنِ عَرشُ الرَّحمن" را ندیده و بیان متین "لَایَسِعُنِی أَرضِی و لاَ سَمائِی وَلَکِن یَسِعُنِی قَلبُ عَبدیِ المُؤمِنِ" را نشنیده است. و در صورتی که قلوب مؤمنین به سبب استوای روح الله بر این قلوب مقدّسه عرش الهی خوانده شود چگونه اطلاق لفظ عرش اعظم بر قلب اقدس حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیاء و جمال اقدس ابهی جایز نباشد.
و گویا جناب شیخ با اینکه اسماً فریفته و شیفتهٔ معارف متمدّنین است هنوز در باب فلکیّات به اوهام متقدّمین متمسّک است و در ترتیب افلاک سبعه و کرسی و عرش به خرافات سابقین متشبّث و گمان کرده است که فلک الافلاک موهوم که به فلک تاسع و فلک اطلس موسوم است عرش اعظم الهی و حقّ جلّ جلاله بر آن جالس و مستوی.

---

[262]. سورهٔ قصص

[263]. سورهٔ نحل

والاّ اگر نفسی بر بطلان هیئت قدیمه عالم باشد چگونه عرشیّت ابدان مظاهر امرالله را منکر شود. و اگر جناب شیخ فی الواقع بر بطلان هیئت قدیمه واقف است و بر صحّت هیئت جدیده عارف بفرماید مقصود از عرش که در جمیع کتب سماویّه وارد است چیست تا ما نیز بر صحّت نظر ایشان تصدیق کنیم و هیاکل مقدّسه رااعراش الهیّه نخوانیم. . جناب شیخ این قدر ملتفت نیست که هر چه از نعوت عالیه و اوصاف سامیه در بارهٔ مظاهر امرالله ذکر شده نظر به انتساب ایشان است به ذات الله تبارک و تعالی نه نظر به شخصیّات و خصوصیّات ایشان.
مثلاً در حادثهٔ بیعت تحت الشجره در قرآن مجید می فرماید : "اِنَّ الّذِینَ یُبَایِعُونَکَ اِنّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ یَدُاللهِ فَوقَ أَیدِیهِم..(۱۰)."[264]
یعنی کسانی که با تو (در تحت الشجره) بیعت نمودند هر آینه با خدا بیعت کردند دست خداوند بالای دست ایشان است.
آیا این اتّحاد که از آیهٔ مبارکه مفهوم می شود هیچ دلالت دارد بر اینکه آن حضرت خود را واجب الوجود دانسته است به جهت اینکه بیعت خود را عین بیعت با خدا و دست خود را عین دست او جلّ و علا شمرده.
و گمان نفرمائی ایّها القاری الکریم که جناب شیخ اوّل نفسی است که اهل ایمان را تکفیر نموده و مطالع توحید و ایقان را ضال و مرتد شمرده حاشا و کلاً این شیوه دیرینه مکذّبین است و سجیّه قدیمهٔ منکرین. نظر کن در آیهٔ ۶۳ از اصحاح ۲۷ انجیل متّی تا ببینی که یهود با دنائت وجود نیز حضرت عیسی علیه السّلام را مضل خواندند و آن مطلع نور هدایت را به ضلالت منسوب داشتند و اگر فی المثل العیاذ بالله مسلمین انجیل مقدّس را کتاب الله ندانند در این آیات کریمه که در سورهٔ ویل للمطففین نازل شده نظر نمایند قال الله تبارک وتعالی : "اِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا کَانُوا مِنَ الّذِینَ آمَنُوا یَضحَکُونَ (۲۹) و اِذَا مَرّوُا بِهِم یَتَغَامَزُون (۳۰) وَ اِذَا انقَلَبُوا اِلَی أَهلِهِمُ انقَلَبُوا فَکِهِینَ (۳۱) وَ اِذَا رَأَوهُم قَالُوا اِنَّ هَؤلاَء لَضَالُّونَ (۳۲) وَ مَا أَرسلُوا عَلَیهِم حَافِظِینَ (۳۳)." خلاصة تفسیر آیات کریمه این است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید هر آینه مجرمین یعنی کفّار بر اهل ایمان به استهزا می خندند و چون به ایشان می گذرند به چشم و ابرو اشارت می کنند و چون به منازل و اهالی خود رجوع می نمایند به این استهزا و تمسخر خوشوقت و خرسند می باشند و چون اهل ایمان را می بینند ایشان را ضالّ و گمراه می خوانند و حال اینکه این مجرمین حافظ و نگاهبان اهل ایمان مقرّر نشده اند. یعنی ما اهل ایمان را به این مجرمین نسپرده ایم و نگاهبان ایشان مقرّر نداشته ایم که به این مقدار مراقبت می نمایند که مبادا از گمراهی ایشان مسئول گردند.

[264]. سورهٔ فتح

اکنون ملاحظهٔ فرما که تکفیر مؤمنین از شعائر قدیمهٔ مجرمین بوده و به وراثت به لاحقین رسیده لِیَظهَرَ فِی الحَدِیثِ مَا اندرسَ مِنَ الشَّعارِ الرَّثیث. ولکن ما عباد این ظهور اعظم اضاء الله بانواره ارجاء العالم به این تکفیرها استهزا می نمائیم و به حکم حدیث صحیح : "اِذا ظَهَرَت رَایةُ الحَقِ لَعَنَهَا أهلُ الشَّرقِ و الغَربِ" آن را فخر خود و از امارات حقیّت امر اعظم می شماریم زیرا که تصدیق و یا تکذیبی که نه از قلم الهی نازل شود و نه از لسان الهی صادر گردد و نه در کتاب الله مرقوم و مسطور باشد قابل اعتنا نباشد و به حکم مثل کُلُّمَا جاءت بهِ الرّیحُ یَذهَبُ أدراجَ الرّیاحِ با نفس مکفّر زائل و مضمحل گردد بل خسارت آن به نفوس و اعقاب ایشان واصل و مؤثر آید. و اگر ارباب درایت قدری در تکفیرات واقعه فیما بین اهل تسنّن و اهل تشیّع تفکّر نمایند و بر نتائج آن اگاه گردند بر صدق این قول اعتراف نمایند و بر عظمت خسران ایشان شهادت دهند.

و من در این اوراق یکی از این حوادث مشئومه را مذکور می دارم تا ارباب بصارت قدری بر این نکات ملتفت شوند و بر عواقب خادعین و مکفّرین آگاه گردند. لَعَلَّ اللهَ یَهدِیهم اِلَی سَواءِ السَبیلِ.

چون در اوائل قرن دهم از قرون هجریّه نجم دولت صفویّه از بلاد شرقیه طالع شد و اوّل مؤسّس این دولت شاه اسمعیل صفوی نخست بر بلاد شیروان و سپس بر آذربایجان و عراق و اکثر بلاد ایران استیلا یافت، در آن سنوات دولت ازبکیّه نیز از دول قویّه محسوب بود و محمّد خان شیبانی اوزبک خود را فاتح آفاق می شمرد و درممالک شرقیّه خویش را مالک بالاستحقاق تصوّر می نمود لذا در تملّک و استیلای بر خراسان غبار معاندت ما بین دو سلطان قوی شوکت انگیخته شد و عواصف حرب و ضرب در حدود مدینهٔ مرو هیجان یافت و نتیجهٔ حرب شدید به قتل محمّد خان و استیلای شاه اسمعیل بر خراسان منتهی گردید.

چون بلاد خراسان مفتوح صفویّه گشت بازار سبّ و رفض رواج یافت و سوق طعن و لعن نفاق گرفت در این حال شمس الدّین محمّد قهستانی که از افاضل علمای معدود و از ائمهٔ قوم محسوب بود و در مدینهٔ هرات سکونت می نمود چون تاب استماع سبّ خلفای راشدین را نداشت در گوشه ای متواری و در زاویه ای مختفی شد تا آنکه پادشاه صفوی به عراق رجعت نمود و ثانیاً عبیدالله اوزبک امیر بخارا به قصد انتقام خون محمّد خان و تملّک ممالک خراسان به هرات تاخت و آن مدینه را مسخّر ساخت. شمس الّدین مذکور از زاویهٔ اختفا بر آمد و به عواطف و عنایات امیر بخارا اختصاص یافت و به صراحت شیعهٔ اثنی عشریّه را تکفیر نمود و محاربهٔ ایشان را از اهم فرائض دینیّه شمرد.

چون اخبار خراسان و استیلای ثانویهٔ اوزبکان در عراق مسموع اسمعیل شد ثانیاً به فتح بلاد شرقیّه و اخضاع قبائل اوزبکیّه عزیمت نمود و عنان فتوحات را به جانب بلخ و هرات معطوف داشت. چون این خبر مسموع امرای اوزبکیّه شد و در خود

قدرت مقاومت ندیدند به جانب بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر گریختند.
و شمس الّدین مذکور نیز چون اقامهٔ خود را درهرات من بعد از جملهٔ ممتنعات دانست در موکب عبیدالله خان عزیمت بلاد توران نمود و درمدینهٔ بخارا رحل اقامت بگشود، علمای ماوراء النهر وجودش را مغتنم شمردند وبه فضل و تقدمّش اعتراف کردند و از انهار معارفش مغترف گشتند و به تلمّذش افتخار جستند تا آنکه او را در بلاد واسعه و مملک شاسعهٔ تاتارستان بُعد صیت و نفوذ قول و شهرت اسم و علو مقام حاصل شد. در این حال ضغینهٔ مذهبیّه ثانیاً محرک عرق عصبیّت او گشت و حبّ انتقام او را از عواقب اسلام غافل ساخت و قلم ظلم بر گرفت و در تصانیف خود کفر ایرانیان را به اشنع عبارت ثبت نمود. و چنانکه ذکر کردیم محاربهٔ شیعه را افضل اقسام جهاد شمرد و بلاد ایران را دارالحرب خواند و امرا و ملوک تاتاریّه را که به نهب و غارت متّعود و به سبب انتقام خون محمّد خان صدور چنین فتوائی را منتظر و مترصّد بودند بر حرب شیعه تحریص و ترغیب کرد. علمای شیعه نیز از علمای سنّی کم نیامدند و اهل سنّت و جماعت را به گمراهی و ضلالت منسوب داشتند بل قدم فراتر نهادند وبه تکفیر اکابر مهاجرین و ردّ سابقین اوّلین و وجوب لعن و تبرّای از خلفای راشدین فتوی نوشتند تا اینکه نار حرب و ضرب بین الأمّتین افروخته شد و بازار نهب و سلب بین الترک و الفرس رواج یافت چندانکه اسرای ایران را در اسواق بخارا و سمرقند مانند اغنام در معرض بیع و شری فروختند و اسرای ترک و تاتار را در بلاد ایران مانند اسیران دارالحرب تقسیم نمودند.
بلاد واسعهٔ عامرهٔ شرقّیه خراب و ویران گشت و مدن عظیمه از قبیل جرجان ونسا و درون و ابیورد و مرو و شهرستان و غیرها که سالها اعظم عواصم و مرکز علوم و معارف بود قاعاً صفصفا شد. قری و قصبات جمیلهٔ عامره به اطلال موحشهٔ بائره تبدیل یافت و مراکز علم و مدنیّت به معارک جهل و همجیّت مبدلّ شد. و چون غالباً قبائل ترکمانیّه سکنهٔ اصلیّهٔ دشت خاوران و بلاد خوارزمیّه که در مذهب تسنّن متصلّب و راسخند واسطهٔ عقد این نهب وسلب و سیف مسلول این حرب و ضرب بودند و امرای خراسان که به تشیّع معروفند و به بسالت و شجاعت موصوف غارات ایشان را پاداش به مثل می نمودند.
بل برای خودنمائی در نزد رجال دولت ایران بر مراتب قلع و قمع و ردع و منع آنان می افزاودند لذا عاقبت کار ترکمانیّه به امور عجیبهٔ مزعجه و حالات غریبهٔ مدهشه منتهی شد. زیرا که غالباً قبائل ترکمان از زرع و حرث اراضی خود به سبب هجوم امرای خراسان محروم بودند و در غایت ضنک و تنگی معاش می نمودند شبی خواب راحت نداشتند و روزی در ظلّ امنیّت نیاسودند و ناچار به جهت مصاریف و تحصیل وجه معاش خود را در مهالک می افکندند و به نحو خفا و لصوصیّت از حدود ایران تجاوز می نمودند که شاید اسیری به کمند آرند و از ثمن او وجه معاشی تحصیل کنند و اگر از بدبختی گرفتار خراسانیان می شدند به

انواع بلایا و عذاب مبتلا می گشتند برخی را زنده شقّه می کردند و بعضی را در حال حیات پوست می کندند و گروهی را دست و پا می بریدند و جمعی را به دهان مدافع می نهادند و سرهای ایشان را به حضور شاهنشاه به طهران می فرستادند.
تا اینکه اندک اندک قبائل ترکمانیّه از شدّت فقر و احتیاج از شیعه به سنّی پراختند و به اسر و نهب هم مذهبان و هم کیشان خوداقبال جستند و حدود بلخ و افغانستان را منهوب و مسلوب داشتند و اخیراً نهب و سلب به نفس بخارا سرایت نمود ونکایت فتوای شمس الّدین قهستانی و علمای بخارا به نفس ایشان راجع شد. چندانکه میرزا شمس بخاری در تاریخ خود که درسنهٔ ۱۲۷۶ هجریّه تصنیف نموده ودر پطرس برغ انطباع یافته نوشته است که ایّام سلطنت و امارت امیر حیدر ترکمانان اورکنج پیوسته دوهزار و سه هزار سوار به حدود بخارا تاخت می آوردند و اهالی آن حدود را با زن و فرزند اسیر نموده به اورکنج می بردند به نوعی که در مدّت سه سال قریب پنجاه هزار اسیر از اهالی بخارا در اورکنج مجتمع شد. و این اسرای بخاری را که مورّخ مذکور نوشته است ترکمانان در بلاد واسعهٔ تاتار به اسامی شیعه و ارامنه می فروختند و هر چه این مسکینان فریاد می کردند که ما مسلمانیم مشتریان قسی القلب عمداً باور نمی نمودند.
حکیم بای زرگر سمرقندی در سنهٔ ۱۳۰۸ هجریّه که نگارنده مقیم آن بلد بود حکایت می نمود که یکی از این نخّاسان ترکمان و تجّار اسیر فروش سالها با ما دوست و آشنا بود و هر وقت به جهت بیع اسیر به سمرقند می آمد در خانهٔ ما منزل می نمود و ما در ترحیب وتکریم او غایت سعی را مبذول و در ترفیه حالش کمال جهد را معمول می داشتیم و او پیوسته مرا به توجّه به بلاد ترکمانیّه وتفرّج در ممالک خوارزمیّه ترغیب می نمود و همواره می گفت چه بودی اگر وقتی ما را به قدوم خود مفتخر فرمائی تا کما ینبغی از عهده خدمتت برآئیم و زحمات چندین ساله ترا پاداش کنیم ولکن بُعد مسافت مانع از اجابت این ضیافت می شد تا انکه وقتی به ضرورت به جانب آموی و چهار جوی مسافرت نمودم و یار دیرینه را در آن مدینه ملاقات کردم چون تاجری اسیرفروش مرا دید با وجه بشوش اظهار تکریم و ترحیب نمود وبالحاح به قبیلهٔ خود دعوت کرد ناچار اجابت نمودم و در مصاحبت او به منازل ترکمانیّه که عبارت از آلاچیقی چند است در خلال صحاری واسعه و قاعات رملیهٔ شاسعه توجّه کردم.
چون وارد شدیم و روزی دو بیاسودیم مرا به بهانهٔ ضیافت به قبیلهٔ دیگر دعوت نمود و من به حسن ظنّی که به او داشتم قبول نمودم و اظهار سرور کردم. غافل که آنجا دام آفت نهاده اند نه خوان ضیافت و گلیم ذلّت گسترده اند نه بساط کرامت. بهر حال چون پس از طّی مسافت بعیده و تحمّل مشاقّ شدیده به قبیله معهوده وارد شدیم و روزی چند اقامت کردیم خود به بهانهٔ ضرورتی رجعت نمود بدین شرط که پس از اصلاح مهامّ خود به سرعت باز گردد و مرا به مدینهٔ چهار جوی معاودت دهد. و حین وداع از

غایت خداع از من همی معذرت خواست و به حیله و مکر به ظاهر در پاس خاطر من توصیتها و سفارشها کرد. چون یک دو روزی از غیبت او بگذشت وضع را دیگرگونه یافتم و سلوک و روش میزبانان را متغیّر مشاهده نمودم. معلوم شد که آن بی هنر مرا فروخته و گریخته است. ناله و فریاد بر آوردم و گریه و زاری کردم که والله خدا داند و هرکسی از اهل سمرقند مرا شناسد که من آزادم نه بنده و مسلمانم نه شیعه هرچه بیشتر نالیدم ایشان در مراقبت و حراست من زیاده کوشیدند و عاقبت گفتند یاوه مگوی و خود را بیهوده هلاک مکن آن مرد نزد ما امین است و گفته است که تو بنده زادهٔ اوئی و ترا به چهل تومان به ما به بیع شرعی فروخته و رفت اکنون باید این مبلغ را بدهی و آزاد گردی یا دربند بندگی بمانی تا بمیری.
و بالجمله قریب چهار سال در ربقهٔ عبودیت و رقیّت بماندم و این مدّت را به خدمات فوق الطاقهٔ آن قبائل وحشیّه در غایت خواری و مذلّت بسر بردم تا آنکه یکی از علمای کابل که با ما سابقهٔ معرفتی داشت به آن حدود گذر کرد و بر حال من اطّلاع یافت و بر پریشانی احوال من رحمت آورد و مرا از ایشان بخرید و از قید رقیّت آزاد کرد.
و خلاصة القول این هرج و مرج و قتل و ضرب و سلب و نهب تقریباً مدّت چهار صد سال در بلاد مشرق سایر و دایر بود و طول اناة و کثرت صبر الهی موجب انتباه شیعه و سنّی نشد. تا آنکه آفتاب سطوت دولت بهیّه روسیّه از آفاق ممالک شرقیّه مشرق شد وعقاب اعلام قیصریّه در فضای ممالک واسعهٔ تاتاریّه خافق گشت. و اخیراً عقد استقلال قبائل ترکمانیّه در حوالی کوک تپّه به بسالت و شجاعت اسکویل اف سردار باسل روسی انحلال یافت و عهد شراست و نخوت این قبائل وحشیّه به صرامت عساکر دولت بهیّهٔ روسیّه منقطع و منصرم شد. اکنون از فضل عدالت آن دولت ریاح فتن در آن ممالک فسیحه راکد شده و میاه امنیّت در کافّهٔ آن اقطار واسعه جاری گشته. دشت خونخوار خوارزم که گوئی هر گیاهش از خون مظلومی رسته است اکنون مأمن هر مظلوم است و صحرای خاوران که وقتی در زیر هر خارش اسیری بسته بود الحال پناه هر ملهوف است. شراست طبع علمای ماوراء النهر به رقّت تبدیل یافته و نخوت و عُجب ایشان به رأفت و ملایمت مبدّل شده. نفوسی که منکرین خلفا را نتوانستند دید عند من ینکر الئائب و المنوب عنه ساجد و راکعند و کسانی که اسمی جزء اسم خود نتوانستند شنید عند من لایعرف الفرع و الاصل خاضع و متواضع.
مرا از خاطر نمی رود که وقتی یکی از علمای سمرقند را دیدم که در حین مرور موکب والی چنان برای تعظیم خم شد که نزدیک بود جبهه اش به زانو ملاصق شود و دستار کبیرش نثار نعل سمندر امیر روسی گردد. حال در خلوت بر هر قطره ای از قطرات مداد شمس الدّین قهستانی نفرین کنند و روانش را که اکنون مسئول از دماء مسفوکه و اعراض مهتوکه و بلاد مخروبه و

اسلاب منهویه است به خواری مذکور دارند.
این خلاصهٔ آثار ردّ و تکفیری است که از قلم فقها صادر گردد و نتیجه اش جز ذلّت و هوان اعقاب و اولاد و نفوس خود ایشان چیزی نباشد. و اگر ظالمین آنچه را حقّ جلّ جلاله از برای ایشان مقدّر فرموده است می دانستند به جای تکفیر و تفسیق دیگران بر سوء عواقب خود نوحه می نمودند و در موقع اندوه خوردن بر آنچه مسئول نیستند بر اعمال وخیمهٔ خود که از آن مسئولند اندوه می خوردند. "فَاصبِر عَلَی مَا یَقُولُونَ....(۳۹)"[265]، "فَذَرهُم یَخُوضُوا وَ یَلعَبُوا حَتَّی یُلاَقُوا یَومَهُمُ الّذِی یُوعَدُونَ(۸۳):[266]

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته اند

"باری خیال می کنید که عجب تر از این نخواهید دید خیر زیاده غریب تر از اینگونه استدلالها خواهید شنید و آن اینست که عیناً ذکر می شود. در حقّ کریم خان مصنّف ارشادالعوام باز می گوید:
" درکتابی که ترک نشده از آن امری ذکر شده این است که می فرماید: "اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (۴۳) طَعَامُ الأَثِیمِ (۴۴).[267] و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود به این ذکر: "ذُق اِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الکَرِیمُ (۴۹).[268] ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده" (انتهی کلامه).
اکنون تماشا بکنید که جهنمی بودن مصنّف کتاب ارشاد العوام را چگونه استدلال می رود و چه دلیلهای محکم و متین بر عصیان و طغیان او می آورد. و گویا این آیات شریفه هزار و دویست سال قبل در حقّ او نازل شده و بیان حال خسران مآل او را کرده است. واقعاً واضح تر از این دلیل و قوی تر از این حجج چه دلیل و حجّت خواهد بود که اسمش کریم و هم در کتاب خویش خود را عبد اثیم ذکر نموده است و کلمه کریم و اثیم هم در قرآن مذکور است" (انتهی).

---

[265]. سورهٔ ق

[266]. سورهٔ زخرف

[267]. سورهٔ دخان

[268]. سورهٔ دخان

جواب

ارباب درایت دانند که اگر فهم بطون کلمات قرآنیه و ادراک دقائق تآویلات کتب سماویّه و دریافت قرائن استعارات نبویّه چندان سهل و آسان بودی که هر نفسی به سهولت ادراک نماید و هر سمعی به شنیدن آن متلذذ شود کلمهٔ مبارکهٔ "...وَ مَا یَعلَمُ تَأوِیلَهُ اِلاّ اللهُ....(۷)"[269] معنی نداشت و آیهٔ کریمهٔ ".... وَ تَعِیَها اُذُنٌ وَاعِیةٌ (۱۲)"[270] لازم نبود. و هم بر اولی البصائر پوشیده نیست که آئمهٔ هدی و ورّاث معارف حضرت خاتم الانبیاء علیه و علیهم ازکی الثناء و ابهی البهاء دقائق تآویل را از خصائص خود دانسته و غالباً از اخصّ خواص و اصحاب خود نیز ستر فرموده و کشف و اظهار آن را به زمان ظهور موعود محوّل داشته اند.
و هم دانستی که حضرت سیّد اجل قدّس الله تربته فریفتگان ظواهر را به طفل رضیع و حضرت روح اعلی الله کلمته متوقّفین در دین سابق را به جنین وضیع تشبیه و تمثیل فرموده اند. در این صورت چه جای استغراب است که امثال جناب شیخ از فهم تأویل قرآن قاصر آیند و یا از استماع آن متعجب و مندهش گردند. و هر آینه حقّ جلّ جلاله در ادیان سابقه و امم عتیقه امثال این حوادث را ظاهر فرمود و در کتب سماویّه مرقوم و مسطور داشت تا امروز سبب قطع احتجاج ارباب لجاج گردد و ظلمت شبهت به انوار سراج وهاّج زائل آید.
مثلاً در اصحاح ۱۷ انجیل متّی نظر فرما که چون تلامیذ حضرت روح از آن حضرت سؤال نمودند که کتبه و علمای یهود را عقیده این است که باید قبل از ظهور مسیح ایلیای نبی یعنی الیاس ظاهر شود و مقصودشان این بود که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلیا از آسمان نازل نشد. و این اقتراح نظر به این بود که خداوند تبارک و تعالی در تورات مقدّس در اصحاح چهارم سفر ملاکی به صراحت وعده فرموده بود که قبل از ظهور موعود ایلیای نبی را نازل فرماید تا قلوب را به بشارت قرب ظهور مستبشر نماید و لهذا چون تلامیذ حضرت عیسی علیه السّلام خلق را به ظهور مسیح موعود دعوت می نمودندعلمای یهود ایشان را جواب می دادند که حاشا زیرا که اکبر علامات ظهور مسیح ظاهرنشده و ایلیای نبی که به آسمان صعود نمود نزول نفرموده

---

[269]. سورهٔ آل عمران

[270]. سورهٔ حاقه

چگونه مسیح ظاهر شود و وعود الهیّه ناقص ماند.
این بود که چون این مقال و جدال تکرار یافت لذا از حضرت عیسی علیه السّلام سؤال نمودند که علمای بنی اسرائیل چنین می گویند و ما را در نزول ایلیای نبی مجاب و ملزم می نمایند آن حضرت در جواب فرمود بلی، ایلیا خواهد آمد و همهٔ امور را اصلاح خواهد فرمود وبه شما می گویم که در این زمان نیز آمد ولکن او را نشناختند و هر چه خواستند بر او وارد آوردند. و مقصود آن حضرت یحیی بن زکریّا علیهما السّلام بود که قبل از قیام حضرت عیسی قیام فرمود و خلق را به قرب و ورود یوم موعود بشارت داد و لکن خلق جاهل که از معانی سماء و ارض و شمس و قمر و هبوط و نزول به کلّی غافل و زاهلند آن وجود مبارک را نشناختند و از قبول دعوتش گریختند ودمّ مطّهرش رابه خواهش فاحشه ای ریختند.
اکنون ملاحظه فرما که چگونه علمای یهود از این تفسیر مثل جناب شیخ از تفسیر آیهٔ کریمهٔ "ذُق اِنّکَ أَنتَ العَزِیزُ الکَرِیمُ (۴۹)"[271] متعجب و مندهش نگردند و لسان به استهزا و تمسخر نگشایند. چنانکه الی یومنا هذا به این عقیدهٔ واهیه باقی و منتظرند و به آسمان متوجّه و ناظر که کی ایلیا از آسما نازل شود و مردم را به ظهور مسیح بشارت دهد و من بعد مسیح موعود بروفق آمال یهود ظهور فرماید و اهل عالم را بر قبول شریعت موسویّه که مؤیّد است به ضروریات دینیّه مجبور نماید.
وکذلک در اصحاح یازدهم همین انجیل متّی پس از توصیف حضرت یحیی به اینکه او اعظم است از جمیع مرسلین و انبیاء می فرماید: "وِاِن أَرَدتُم أَن تَقبلُوا فَهَذاَ هُو اِیلِیَا المُزمِعُ أَن یَأَتِیَ. مَن لَهُ أُذُنان لِلسَّمعِ فَلیَسمَع." یعنی اگر قبول نمائید این یحیی همان ایلیا است که آمدن وی ضروری بود پس هرکس گوش های شنوا دارد بشنود.
حال در این آیهٔ مبارکه به دقّت نظر فرما که حضرت عیسی علیه السّلام می فرماید هر کس گوش شنوا دارد بشنود. بلی، اگر گوش یهود قابل استماع این تفسیر بود هرگز زیاده از هزار و هشتصد سال غافل و جاهل نمی ماندند. این است که اکابر اولیاء امر به تبدیل گوش نموده اند شاید پس از تبدیل گوش به هوش آیند وقابل استماع ندای سروش گردند والاّ تا گوش اعراض به فروش نرسد و اسماع موقره به اذن واعیه تبدیل نیابد باب ایراد برکتب الهیّه مسدود نگردد، زیرا که هرگز ذوق اهل حقّ با ذوق ارباب بطلان منطبق نیاید.
و در فصل معرفت معجزات در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ "الذِّینَ قَالُوا اِنَّ اللهَ عَهِدَ اِلَینَا أَلاّ نُومِنَ لِرَسُولٍ حَتّی یَأتِیَنَا بِقُربَانٍ تَأکُلُهُ النّارُ قُل قَد

[271]. سورهٔ دخان

جَائَكُم رُسُلٌ مَن قَبلِی بِالبَیِنَاتِ وَبِالّذِی قُلتُم فَلِمَ قَتَلتُمُوهُم اِن کُنتُم صَادِقِینَ (۱۸۳)[272] عرض شد که بعینه یهود از استماع این آیهٔ کریمه آنگونه تعجّب و استغراب نمودند که جناب شیخ از مطالعهٔ تفسیر آیهٔ "اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقوم (۴۳) طَعَامُ الأَثِیمِ (۴۴)"[273] و ایهٔ " ذُق اِنّکَ أَنتَ العَزِیزُ الکَرِیمُ (۴۹)"[274]، زیرا که چون ندای حضرت خاتم الانبیاء ارتفاع یافت یهود به حضور مبارکش مشرّف شدند و معروض داشتند که عادت الهیّه با ما چنین معهود بوده که به پیغمبری ایمان نیاوردیم مگر آنکه قربانی کند و آتشی فرود آید و آن را بسوزاند. و این اقتراح یهود نظر به حکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثهٔ محاکمه الیاس نبی با انبیای وثنی بود. چنانکه در فصل ۱۸ از کتاب ملوک اوّل از کتب عهد قدیم مذکور است که الیاس علیه السّلام در حضور احاب ملک با پیغمبران بعل که از اوثان مدنیهٔ سامره بود بر این معاهده کردند که هر یک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت نمایند تا آتشی از غیب فرود آید و قربانی آنکه صادق است بسوزاند. وبالاخره چنانکه در کتاب مذکور است قربانی الیاس نبی مقبول و قربانی انبیای بعل رد شد و کذبشان به ظهور این معجزه ثابت گشت.

و بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول طلبیدند در جواب ایشان فرمود هر آینه پیغمبران پیش از من با بیّنات و با همین معجزه آمدند چرا ایشان را کشتید اگر راست می گوئید که به ظهور این معجزه ایمان می آورید.

حال قدری در این جواب تفکّر فرما که حضرت خاتم الانبیاء چگونه یهود زمان خود را قتلهٔ ایلیا و یا سایر انبیاء شمرده و به کدام مناسبت ایشان را به این فعل نسبت داده، نه ایشان در زمان ایلیای نبی بودند و نه نبوّت او را منکرند و نه ایلیای نبی به اعتقاد مسلمین ونصاری و یهود شهید شد که لا محاله نسبت قتل صادق آید و نه یهود از قبائل سامریّه بودند که من حیث القومیّه این نسبت مناسبت یابد.

هزار و پانصد سال پیش سامریان الیاس نبی را رد کنند و پیغمبران خدا را بشهادت رسانند و بعد از هزار و پانصد سال یهود مدینه به این گناه متّهم و مؤاخذ آیند، آیا این اعجب است یا آنکه حقّ جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان نازل فرماید که مقصود از لفظ اثیم و کریم شخصی مخصوص باشد و اسم الدّ اعدای قائم آل محمّد به براعت و استهلالی به این لطافت و حلاوت در کتاب

---

[272]. سورهٔ آل عمران

[273]. سورهٔ دخان

[274]. سورهٔ دخان

الله مذکور آید.
بلی، اگر از مکابرین سؤال نمائی که به چه دلیل باید از حضرت عیسی علیه السّلام قبول نمود که مقصود از نزول ایلیا ظهور حضرت یحیی است و به کدام برهان توان از حضرت رسول مقبول داشت که یهود زمان آن حضرت منکرین الیاس اند و قتلهٔ انبیاء و به چه حجّت باید از جمال اقدس ابهی مقبول نداشت که مقصود از آیهٔ کریمهٔ "ذُق اِنّکَ أَنتَ العَزِیزُ الکَرِیمُ (۴۹)"[275] ذکر اسم اوّل معرض از جمال معبود است و اشعار بنام الدّ اعدای قائم موعود جوابی ندارند و اقامه برهانی نتوانند جز آنکه از طفولیّت آن اسامی کریمه را از والدین خود به عزّت مسموع داشته و آذانشان به آن متعودّ گشته و بقای مناصبشان به تعزیز آن اسامی مربوط است و حفظ مقامشان به تجلیل آن منوط ولکن به اسامی مقدّسهٔ این ظهور اعظم هنوز اسماعشان متعوّد نشده و مناصبشان به تعزیز آن مربوط نگشته است.
بل حاشا ثم حاشا این الارتباط و المناسبة کما شهد به القلم الاعلی در آن یافتن نان متصوّر است و در این بذل جان مقدّر. از عاقلی مثل شیخ الاسلام بعید است که خود را درمهلکه اندازد و از منابع تمدّن به فوائد تدّین پردازد و وقت خود را در فهم کلمات انبیاء ضایع کند و فوائد جلیلهٔ خود را مانع شود و به سبب تصدیق به ظهور حضرت موعود خود را مردود انام نماید و رسوای نزد خاص و عام سازد و هیهات هیهات این خفّت و طیش و ان شنت قل الجنون و الجنون فنون خاصّ ما اهل ایمان است که از عیش خوش گذشته و دین را بر دنیا مقدّم داشته ایم و تقویم عماد دیانت و تعمیر شریعت انسانیت را از بلوغ به مناصب و وصول به رواتب و تکثیر موادّ مکاسب لازم تر شمرده ایم.

فَهَانَت عَلَینَا فِی المَعَالِی نُفُوسُنَا و مَن خَطَبَ الحَسنَاءَ لَم یَغلِهِ المَهرُ

و مرا عجب آمد ازاین عبارت شیخ که نوشته است "گویا این آیات شریفه هزار و دویست سال قبل در حقّ او نازل شده و بیان حاضر خسران مآل او را کرده است." عجباً، اکر ذکر حوادث هزار و دویست سال بعد در قرآن شریف باشد گویا به اعتقاد جناب شیخ منافی شأن قرآن است و مخالف احاطهٔ علمیّه خاتم پیغمبران والاّ چه جای ذکر هزار و دویست سال است و تعجّب از بیان حال خسران مآل اهل ضلال. گرفتم علی فرض المحال این ظهور اعظم ظهور قائم موعود نباشد آیا نه هروقت قائم موعود ظاهر شود ذکر حال اعدای او از قرآن مستفاد گردد. فنختم هذا المبحث بذکر ما قاله امیر المؤمنین فی وصفهم کما ورد فی نهج البلاغهٔ

[275]. سورهٔ دخان

حیث قال علیه من التحیّات اطیبها و من الصلوات اتّمها: "أَشکُو مِن مَعَشَر یَعیشُونَ ضُلأَلاً و یَمُوتُونَ جُهَّالاً لَیسَ فِیهِم سَلعَةُ أَبورَ مِن الکِتابِ اِذاَ تُلِیَ حَقّ تِلاَوَتِهِ و لاَ أَنفَقَ بَیعاً و لاَ أَعَلَی ثَمَناً مِنَ الکِتَابِ اِذَا حُرّفَ عَن مَوَاضِعِهِ." یعنی شکایت می کنم از گروهی که زندگانی می کنند در حال جهالت و می میرند در عین گمراهی و ضلالت. متاعی نزدشان کسادتر نیست از کتاب اگر به حق و راستی تلاوت شود و متاعی نزدشان رواج تر و گران بهاتر نیست از کتاب اگر از مواضع خود تحریف یابد و به غیر حقّ مفسر گردد.

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته است

"وقتی که از ایقان این طور استدلال های کودک فریب را تا به این مقام ها مطالعه کردم دیگر اقبالم یاری نکرد که به آخر رسَم. فقط اکنون بحث و مذاکرهٔ خود را تمام می کنم به عبارتی که خود صاحب ایقان ذکر و اعتراف کرده است و آنچنانکه آنفاً ذکر شد این است: "در کتابی که ترک نشده از آن امری." این عبارت چنانکه می بینید صراحةً دلالت دارد و بلکه به آواز بلند ندا می کند به اینک هیچ امری از قرآن شریف ترک نشده است یعنی آنچه متعلّق به اعتقادات صحیحه و اخلاق و اعمال مرضیه ناس است و هم از آنچه احتراز و اجتناب لازم است بالکلیّه در آن مذکور است چنانکه خود مصنّف ایقان هم تصدیق می فرمایند. پس از جناب مؤلّف سؤال می رود در صورتی که این قسم قانون الهی داریم چه حاجت دارد به کسی که قانون تازه بیاورد و آن قانون از چگونه اوامر و احکام عبارت خواهد بود که ما آن را نداریم" (انتهی).

جواب

بر ارباب الباب مخفی نیست که آنچه در مباحث سابقه به براهین واضحه و ادلّه جلیّه مبرهن و مدلّل داشتیم که ظهور قائم موعود ظهور کلّی شارعیّت است و تجلّی خاصّ ربوبیّت که به ظهور مبارکش سموات ادیان عتیقه مطوی و پیچیده شود و سماء رفیع دین بدیع مرفوع و مبسوط گردد. نه چنانکه اطفال عهد و جهّال وقت و فریفتگان اوهام و مغرور به اضغاث احلام گمان کرده اند که ظهور مبارکش ظهور نیابت است و قیام حضرتش قیام وصایت ما را مستغنی داشت از اینکه در این مقام در ابطال اوهام شیخ الاسلام ثانیاً متحمّل زحمتی شویم و سخافت رأی و وهن ظنون او را واضح و مکشوف داریم.

لکن چون جناب شیخ به گمان خود در عدم لزوم تجدید شرائع دلیل محکمی یافته و غایت پهلوانی و بسالت را در این مبارزت به کار برده و به عبارت کتاب مستطاب ایقان در کاملیّت قرآن متمسّک گشته و از خوف اینکه مبادا مستعمین فراموش کنند سابقاً هم به یاد داشتن آن وصیّت فرموده اند. لهذا تکمیلاً للحجة و تتمیماً للبیّنه و دحضاً لشبهاتة و ایضاحاً لهفواته خدمت اولی البصائر معروض می دارم که از این عبارت شیخ در کمال وضوح مطالبی چند که در مقام خود در غایت غرابت است مستفاد توان داشت.

اوّل اینکه نه تنها جناب شیخ از سائر کتب سماویّه بی خبر است و از میقات تجدید شرائع الهیّه غیر مستحضر بل قرآن شریف را نیز که به اسم او مفتخر است نخوانده و آیات این کتاب مجید را نیز که از قِبَل آن معاشی یافته است نفهمیده

ونظر فرما در سورهٔ مبارکه اعراف که در تجلیل تورات و کمال شریعت موسویّه من جمیع الجهات می فرماید: "قَالَ یَا مُوسَی اِنّی اصطَفَیتُک عَلَی النّاسِ بِرِسَالاَتِی وَ بِکلاَمی فَخُذ مَا آتَیتُک وَ کُن منَ الشَاکِرِینَ (۱۴۴) وَ کَتَبنَا لَهُ فِی الاَلواحِ مِن کُلُ شَیءٍ مُوعِظَةً وَ تَفصِیلاً لِکُلُ شَیءٍ فَخُذهَا بِقُوةٍ وَ أمُر قَومَک یَأخُذُوا بِأَحسَنِهَا سَأُرِیکُم دَارَ الفَاسِقِینَ (۱۴۵)." و کذلک در سورهٔ مبارکه انعام فرموده است: "ثُمّ آتَینَا مُوسَی الکِتَابَ تَمَاماً عَلَی الّذِی أَحسَنَ وَ تَفصِیلاً لِکُلُ شَیءٍ وَ هُدًی وَ رَحمَةً لَعَلّهُم بِلِقَاءِ رَبّهِم یُؤمِنُونَ (۱۵۴)." ملاحظه فرما که در این آیات کریمه به اعلی النداء بنداء بلغت الی عنان السماء ولکن ما بلغت الی الأذن الصماء و السمع الموقر بخرافات اهل الشقاء ندا می فرماید که در تورات مقدّس آنچه لازمهٔ هدایت سعادت است ذکر شده و جمیع وسائل نجاح و فلاح نازل گشته تفصیل هر چیز در آن مذکور است و شریعت الهّیه کاملاً در آن مسطور.

پس اگر به سبب اعتراف کتاب مستطاب ایقان به اینکه قرآن شامل جمیع لوازم نجاح و فلاح است محتاج به شریعت جدیدهٔ بهائیّه نباشیم کذلک به سبب اعتراف قرآن که تورات جامع جمیع وسائل هدایت و سعادت است باید نیز تابع شریعت اسلامیّه نگردیم زیرا که اتباعاً للقانون العقلی المعروف ترجیح بلا مرجّح قبیح و ارسالاً للمثل المشهور اجتماع شتا و صیف در سطح واحد غیر صحیح لهذا بنا بر این اصلی که جناب شیخ با کمال رشادت تأسیس فرموده اند باید تابعین ایشان ترک شریعت اسلامیّه گویند و متقهقراً سبیل نجاتی از دیانت یهودیّه جویند.

چنانکه الی یومنا هذا عیناً همین ایرادی را که جناب شیخ الاسلام بر اهل بهاء گرفته علمای یهود بر اهل اسلام می گیرند و می گویند که به اعتراف قرآن در کتاب تورات امری واگذار نشده است که به قرآن احتیاج باشد و حضرت موسی در تبلیغ امرالله قصوری نفرموده است که محمّد آن را تکمیل نماید و عیب اینجا است که مکابرین از بس گوششان سنگین است جز صوت خود

را نمی شنوند و از بس مدارک و افهامشان ضعیف حسن و قبح کلام را تمیز نمی دهند.
ثانی آنکه جناب شیخ ملتفت نشده اند که اختلاف احکام در کتب و ادیان نظر به تغییر مقتضیات وقتیّه است در دهور و اعصار نه اینکه الیعاذبالله حقّ جلّ جلاله در کتاب تکوین و تدوین افراط و تفریط فرموده باشد و فی المثل سابقاً کتابی را ناقص و شریعتی را غیر کافیّه تنزیل و تشریع فرماید و بعد در ظهوری دیگر کافل و کامل نازل نماید چه به حکم عدالت الهیّه و تصریح آیهٔ مبارکهٔ "...مَّا فَرَّطنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیءٍ...(۳۸)"[276] هیچگاه حقّ جلّ جلاله در کتاب خلقت تفریط نفرموده و قومی را به شریعت ناقصه و قوم دیگر را به شریعت کامله مخصوص نداشته و غیر از کتاب کامل و شرع کافل تنزیل و تشریع ننموده است. زیرا نزد ارباب بصارت مثل خلقت عالم مثل خلقت نفس واحده است. چنانکه شرائع و آداب طبیعیّه بالنسبه به سنّ طفولیّت و شباب و سنّ وقوف و انحطاط نظر به مقتضیات ظروف مختلف می شود کذلک شرائع ادبیّه بالنسبه به تقدّمات عالم و اختلاف احوال امم متغیرّ و متجدّد می گردد.
فی المثل اگر مُؤدَّب اطفال در مدارس ابتدائیّه کودکان را ساعتی به العاب ریاضیّه مشغول دارد و مدّرس مدارس کلیّه طلاّب را از حرکات صبیانیّه ممنوع فرماید و به آدابی فوق عالم طفولیت امر نماید نتوان گفت که استاد اوّل در حقوق تلامیذ تقصیر نموده و یا شریعت تدریس ناقص بوده است، زیرا که این اختلافات نظر به اختلاف مقتضیات است نه راجع به کمال و نقص شرائع و مسنونات و این بالنسبه به شرائع و آداب بشریّه است که شارع جائز الخطا است و متعدّد فیکف در شرائع دینیّه که شارع معصوم است و واحد.
پس اگر حضرت موسی علیه السّلم امر به حفظ سبت فرماید و حضرت عیسی آن را منخرق کند و یا حضرت رسول اذن جهاد دهد و جمال اقدس ابهی از مقاتله و محاربه منع نماید نه العیاذ بالله از نقض اوّل است و کمال ثانی و یا از قساوت قلب سابق است و رأفت تالی بل در جمیع احیان نظر به تغییر مقتضیات وقتیّه است و لوازم حفظ هیئت اجتماعیه. و بناء علی هذه المقدمة معتقد ما اهل بهاء این است که جمیع شرائع الهیّه کامل تشریع شده جمیع کتب سماویّه جامع نازل گشته و تغییر شرائع نظر به تغییر مقتضیات بوده. "...کُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَ مَلاَئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاَ نُفَرّقُ بَینَ أَحدٍ مِّن رُسُلِهِ...(۲۸۵)."[277]

[276]. سورهٔ انعام

[277]. سورهٔ بقره

ثالث اینکه جناب شیخ نوشته اند آن کدام قوانین است که ما نداریم. از این عبارت نه تنها مستفاد می شود که جناب ایشان از آیات قرآن مجید غافلند و از انذارات حضرت خاتم الانبیاء و ائمهٔ هدی بی خبر و ذاهل که به حکم حدیث متّفق علیه "سَیَأتِی زَمَانُ عَلَی أُمَّتِی لاَ یَبقَی مِنَ القُرآنِ اِلاّ رَسمُهُ و لاَ مِنَ الاِسلاَمِ اِلاّ اسمُهُ یُسَمَّونَ بِالاِیمَانِ و هُم أَبعَدُ النّاسِ مِنهُ مَسَاجِدُهُم عَامِرَةٌ و هِیَ خَرَابٌ مِن الهُدَی. فُقَهَاءُ ذَلِکَ الزَّمَانِ أَشَرُّ الفَقَهَاءِ تَحتَ ظِلّ السَّمَاءِ مِنهُم خَرَجَتِ الفِتنَة واِلَیهِم تَعُوُد" و هکذا کثیری از این قبیل اخبار، نه در میان ایشان دینی باقی است و نه قانونی، به اسم تنها خوشنودند که می گویند ما مسلمانیم و به کلام فارغی مسرور که ما از امّت خاتم پیغمبرانیم، بل از این عبارت به خوبی معلوم و مستفاد می شود که در امور حاضره نیز بصیر نیستند و سوء حال و اختلال احوال و قرب زوال و اضمحلال امّت بیچاره را نیز نمی فهمند.

باید از جناب شیخ سؤال نمود که چه دارید و از رسوم وآداب حسنه در میان شما چه باقی مانده است. آیا ارکان اوّلیه دین شما قویم است و یا مجالس قضا و حفظ حقوق فیما بین شما مستقیم. آیا باب هدایت خلق کما شرع النبی بر شما مفتوح است و یا سعادت علو کلمه و نفوذ قول به شما ممنوح. نه قواعد تعمیم معارف در میان شما مشهود است و نه قانون تسویهٔ حقوق در مذهب شما معهود و نه امور زواج فیما بین شما محترم است و نه قوانین متبادلهٔ بین الزّوجات و الازواج منتظم. نه مقام امرا و ملوک نزد شما محترم و محفوظ است و نه فقیر و صعلوک از ریاست شما مستفید و محفوظ. نه اجنبی از خوف تولی و تبرّای امّت مرحومه فارغ البال و مطمئن الخاطر است و نه داخلی از اطماع رؤسای معلومه محفوظ الحقوق و مرعیّ الجانب.

و خلاصة القول چنانکه سابقاً عرض شد از ملّت بیضا و شریعت غرّا جز آثار مدروسه و اعلام منکوسه و اسلاب منهوبه و قوانین معیوبه و خرافات کثیره و آمال بعیده چیزی باقی نمانده است. اگراز ما باور ندارید باری به کتاب خدا و احادیث ائمهٔ هدی رجوع فرمائید تا برأی ألعین ببینید که آنچه این عبد معروض داشته و می دارد باجلی العبارة مسطور است و جمیع حالات امّت مرحومه و شفای عاقبت ملّت بیچاره بابلغ بیان مذکور و پس از ذکر مصائب علاج آن را جز به ظهور قائم موعود مقرّر نفرموده اند و برای فرار از شدائد مترقّبه پناهی جز شریعت مقدّسه اش بیان ننموده اند.

بلی، اگر حقّ جلّ جلاله وقتی که می خواست شریعت جدیده تشریع فرماید با امثال بنده و جناب شیخ مشورت می فرمود نیکو بود. البتّه به تغییر شریعت قدیمهٔ خود راضی نمی شدیم و دین سابق خود را که اسماً به آن مفتخریم نه فعلاً از دست نمی دادیم و بهر حیله و وسیله بود او را از تشریع دین جدید و نسخ دین قدیم ممنوع می داشتیم. ولکن افسوس که او جلّت عظمته و جلّت قدرته در این مواقع با ماها مشورت نمی فرماید و به امیال فارغهٔ ما نمی نگرد و به احلام کاذبّه ما که به اسم ضروریّات دینیّه

مرتّب داشته ایم اعتنا نمی نماید و وعید و تهدید ما مظاهر امر او را تشریع شرع جدید باز نمی دارد.

مِا کُلُّ مَا یَتَمَنیَّ المَرءُ یُدرِکُهُ تَجرِی الرّیاحُ بِمَا لاَ تَشتَهی السُفُنُ

و هر آینه از آیات قرآن و احادیث رسول و اخبار اهل بیت طهارت مستفاد داشتی که ارادهٔ قاهرهٔ الهیّه بر خلاف آمال وهمیّه و احلام صبیانیّهٔ کوته نظران بر این تعلّق یافته بود که وجود مبارک قائم آل محمّد را با کتاب جدید و شرع جدید و قضاوت سماویّه و آیات الهیّه ظاهر فرماید و عقائد قدیمهٔ عتیقه و عواید فرسودهٔ پوسیده را به ظهور کریمش زایل و باطل نماید قضی الامر و جفّ القلم.

گوش اگر گوش وی و ناله اگر نالهٔ ما است آنچه البتّه بجائی نرسد فریاد است

بلی، جناب شیخ به حکم مثل مشهور، تا ریشه در آب است امید ثمری هست. در رسالهٔ ثانیهٔ خود نبوّتی کرده اند و از امور آتیه اخبار فرموده و به مریدان خود بشارت داده اند که امر بابیّه منقرض خواهد شد و این نار مشتعله منطفی خواهد گشت. ولکن این امل بعید را به این حبل طویل مربوط داشته اند که مریدان ایشان مدارس باز کنند و در تعمیم معارف کوشند تا چشم و گوش خلق باز گردد و هوششان زیاد شود و فریفتهٔ بابیّه نشوند و از راه بیرون نروند.

و ما در این موقع جوابی نیست جز اینکه خدمت ایشان معروض داریم که آفرین بر این عقل دور اندیش و نظر باریک بین. "...قُل فَانتَظِروُا اِنّی مَعَکُم منَ المُنتَظِرِینَ (۱۰۲)."[278] ولکن جناب شیخ باید قدری ملتفت شوند که اگر تعمیم معارف منهدم کند باری بناهای عتیقهٔ واهیه را منهدم تواند نمود نه بناهای جدیدهٔ متینه را. مثلاً اگر سیل علم جغرافی جریان یابد مدینهٔ جابلقا و جابرصا خراب گردد. و اگر آفتاب معارف هیئت و فلکیّات اشراق نماید ظلمت امکان صعود و نزول از فلک ظاهری زایل شود. و اگر علوم طبیعیّه تکمیل یابد عود و رجعت خاصّه که مبنای عقاید عامهّ است بطلانش ظاهر آید. و اگر علوم ادبیّه منتشر گردد اعتماد بر قواعد هزار سال و دو هزار سال پیش اندراس یابد. و اگر نفحات معارف دینیّه معقوله فائح شود نتانت عقائد غیر معقولهٔ تعبدیّه زوال گیرد. سپاس دارای عالم و معبود امم را که بنای امر اعظم بر رمال اوهام نهاده نشده است که از جریان سیل معارف خائف باشیم و مشی اهل بهاء در ظلمت عقائد وهمیّه تعبدیّه نبوده است تا از اشراق شمس هوش و درایت تزلزل یابیم. عجب در این است که افاضل اروپا امّت وحیده ای را از امم شرقیّه که در تعمیم معارف ساعیند فقط امّت بابیّه را می شمارند و

[278]. سورهٔ یونس

جناب شیخ زوال بابیّه را در تعمیم معارف به مریدان خود وعده می دهند. سُبحَانَ مَنَّ قَسَّم العُقُولَ و الأَحلَام و فَرَّقَ بَینَ المَدَارِکِ و الأَفهَام.

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته اند

"واقعاً از حیّز انصاف دور است که در این دور مدنیّت و انتشار معارف دینی و دنیوی و ترقیّات فنون که بوسیلهٔ اینها چه قدر کشفیّات و اختراعات ظهور کرده به ثروت و سامان و رفاهت و معرفت نوع بنی انسان و قوّت ملّت و توسیع دائرهٔ کسب و تجارت خدمت کرده است اذهان و افکار خودمان را به این قسم خیالات و شبهات مشغول بکنیم و بدین سبب از تحصیل فنون و علومی که قطعات زمین را فصل و جدا و دریاها را به دریاها آمیخت و از کوه های بلند راهها گشود و آهن و فولاد را مانند روغن گداخت و مخابرات و نقلیّات را که سابق بر این در ظرف چند ماه و چند هفته با هزار زحمت و مشقّت ممکن می شد در عرض یومی و ساعتی و دقیقه ای آسانتر و سریع تر گردانید محروم بمانیم و از این جهت منکوب و منهوب ملل متمدّنهٔ سایره باشیم. دشمن دین و ملّت است آن کسی که از تفهیم و تعلیم محتاج الیه ناس اعراض و اغماض نموده از ما لایعنی بحث نماید و باعث تفرقه و تجزئهٔ ملّت گردد... و السّلام علی من اتبع الهدی (عبدالسلام)."

جواب

اگر این اوقات مثل قرون ماضیّه وسائل استطلاع احوال و استعلام اخبار صعوبتی داشت و اسباب تنزّل و هبوط ملل اسلامیّه خفائی و مجهولیّتی هر کس این مقالهٔ اخیرهٔ جناب شیخ را می دید و نوحه و ندبهٔ ایشان را بر فقدان مالکیّت و مدنیّت می شنید گمان می نمود که البتّه طائفهٔ بابیّه ممالک قفقازیّه را تسلیم دولت بهیّهٔ روسیّه نموده اند و شیخ بیچاره و امّت بینوا را ظلماً و عدواناً منکوب و منهوب ملل متمدّنه داشته اند. و یا آنکه اختلافات هزار و دویست سالهٔ مذاهب اسلامیّه و اشتعال نار حروب داخلیّه و خارجیّه از نتائج ظهور بابیّه است و دماء مسفوکهٔ بین المسلمین و النصاری او بین اهل التسنّن و التشیّع بر ذمهٔ امّت بهائیّه.
از سابق گذشتیم گویا اکنون طائفهٔ بابیّه مسلمین را از تمدّن و تقدّم منع می کنند و جناب شیخ را از تأسیس مدارس و انشاء مجالس

و تصنیف کتب و تألیف صحف و تعلیم اطفال و تهذیب اخلاق رجال باز می دارند.
ایکاش یکی از قبل این عبد در غایت احترام خدمت جناب شیخ عبدالسّلام معروض می داشت که یا سیّدی الشیخ اگر اسلاف شما در کسب معارف و علوم و تکمیل صنائع و فنون تهاونی کرده اند گناه بابیّه چیست و اگر اجداد شما به سبب ظلم بر خلق اعقاب خود را از نعمت استقلال محروم داشته اند تقصیر بابیّه چه. سنة الله بر این جاری شده است که هر ملّتی که به لذائذ دنیّه مشغول گردند و روی از فضائل علمیّه و دینیّه مصروف دارند و حقوق عباد را پایمال ظلم و استبداد نمایند و اختلاف عقائد را وسیلهٔ القاء دسائس و مفاسد سازند حقّ جلّ جلاله نعمت استقلال را از ایشان مأخوذ و لباس کرامت را از ایشان مسلوب دارد و حکومت ارض را به ملوک عادل و ریاست ملک را به امرای فاضل عطا فرماید. "...اِنَّ اللهَ لاَیُغَیِّرُ مَا بِقَومٍ حَتّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنُفسِهِم...(۱۱)."[279]
یا سیّدی الشیخ این شکایت شما از کیست. و این نوحه تلخ و آه سرد از چه. کی شما تأسیس مدرسه ای فرموده اید که بابیّه مانع شوند و چه وقت شما ایجاد صنعتی نموده اید که این طایفه ضائع نمایند. راه مدنیّت باز است و طریق تقدّم مفتوح. از این متمدّنین که شما در فضائل ایشان شاهنامه می خوانید کاش همین یک هنر را می آموختید که حریّت عقائد را بر کلّ ملل بالمساوات ممنوح می دارند و ادیان را کلیّةً محترم می شمارند. و وقت عزیز را که ممکن است و در تکثیر علم و تعمیر بلاد مصروف داشت در تفتین بین الخلق و تکفیر عباد صرف نمی نمایند. اگر همین یک نکته را فهمیده بودید لاقل از شما نیز اثری از آثار باهره ظاهر شده بود تا خصم در حقّ شما مجال طعن نیابد و مَثَلُ القَرعَاءِ الّتِی تَفتَخِرُ بَشَعرِ جَارَتِهَا بر شما منطبق نیاید.
گویا شیخ بیچاره گمان کرده است که به شکایت از بابیّه می تواند عِرض خود را از لوث قصور در علم و مدنیّت مطّهر دارد و یا به سب و لعن که کار جاهل عاجز است خلق را از طلب دین و اهتمام به دیانت ممنوع سازد. والاّ در موقع مناظرهٔ دینیّه چه جای مغالطه به تقدّمات مدنیّه است و اکتشافات علمیّه و صناعیّه.
بلی، لاشکّ تمدّن و حضارت امری ممدوح است که بدون آن هیأت جامعه محفوظ نماند و نوع انسان در لوازم معیشت تقدّم نیابد. ولکن جهّال وقت مناقب و مآثر دیانت را فراموش نموده اند، زیرا که تاریخ نخوانند و از دین جز اسمی ندانند و از قرآن غیر از خطّی نشناسند. حالات ملل ماضیه و عادات امم غابره در متون صحف مسطور است و آنچه را حقّ جلّ جلاله از اعمال فضیحه و

[279]. سورهٔ رعد

عادات قبیحهٔ آنان به ظهور ادیان محو فرموده است امری غیر مستور.
اگر موهبت دیانت نبودی هنوز امم قوقاس و سکّان سواحل بحر اسود باکَّالة القَمَامِیل موسوم بودند. و اگر شرائع الهیّه ظاهر نشدی هنوز اهالی سوریّه احفاد متمدّنین فینیقیّه اولاد خود را به آتش در حال حیات قربانی اوثان می نمودند. اگر موهبت ظهور رسل نبودی هنوز مصریان عابد عجل ابیس بودند و ساجد تمساح خسیس. و اگر فروغ دیانت نتافتی الی یومنا هذا امّت عربیّه بنات خود را زنده مدفون می ساختند و عفیفات یونان عرض مصون را در جزیرهٔ قبرس در سبیل الله جمال مهتوک می داشتند و اهالی هند احیا را با اموات معاً می سوختند و اروپائیان از کهنهٔ اوثان و ایرانیان از عبدهٔ نیران طریق فلاح و نجاح می آموختند.
و این جمله که ذکر شد جذوه ای است از نیران همجیّت که به نزول امطار دیانت اطفا یاقته و از فضل ظهور مظاهر امر حضرت احدیّت اصلاح شده. و آنچه عالم بدان محتاج است از تکمیل نقائص و اصلاح مفاسد و ازالهٔ قبائح و محو فضائح اکثر است از آنچه اصلاح شده و حقّ جلّ جلاله آن را به ظهور و قیام روح الله النازل من السّماء موکول و موقوف داشته تا بشارت نبویّهٔ "یَزَعُ اللهُ بِهِ مَالاَ یَزَعُ بِالقُرآنِ" کاملاً متحقّق گردد و انوار مدنیّت و حضارت حقیقیّه در ظلّ کلمهٔ الهیّه به حکم "وَ أَشرَقَتِ الأَرضُ بِنُورِ رَبَّها...(۶۹)"[280] جمیع آفاق را روشن و منوّر نماید.
و حال آنکه نزد اهل بصیرت دیانت و مدنیّت حقیقت واحده است که به اختلاف اسم مختلف نگردد و سعادت و نجاح ابدی جز به فهم این نکته معقول نباشد و متحقّق نشود، زیرا دین عبارت از قانونی است کافل حفظ و ترقّی هیئت جامعهٔ انسانیّت و خلافت و سلطنت قوهٔ منفذهٔ این قانون است در میان امّت. و حفظ و رعایت این دو رتبه کافل حصول حضارت ممدوحه است و وصول به مدنیّت محموده.
و از فهم این نکته به خوبی مستفاد گردد که اگر جناب شیخ را شعوری لائق وادراکی فائق بودی هر آینه می فهمیدی که اساس حضارت و تمدّن ممدوحه شرائع الهیّه است سعادت و شقای امم منوط به اتّباع و عدم اتّباع کتب سماویّه. جمیع شرائع من غیر استثناء بر دو رکن عدل و احسان مبنی است که اسّ اساس تمدین عالم است و کافه ادیان من غیر تفاوت بر مجازات و مکافات مبتنی است که مآخذ سعادت و شقای امم است.
خاصّه شریعت مقدّسه بهائیّه که تعمیم علوم و معارف را از فروض حتمیّه مقرّر داشته و اشتغال به اقتراف و مکاسب را از

[280]. سورهٔ زمر

واجبات دینیّه، تا اهل بهاء مثل اهل اسلام از صد نود و هشت بی علم و خطّ نمانند، باب بی کاری و بطالت را وسعت ندهند و هر نفسی به شغلی نافع و حرفتی لائق مشغول گردد و وعدهٔ "لِکُلِّ امرِی مِنهُم یَومَئِذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ (۳۷)"[281] تحقّق پذیرد. عالم را وطن واحد و ناس را اوراق شجرهٔ واحده مقرّر فرمود تا نظر مجانبت و بیگانگی زائل شود و عداوت های مکنونه در صدور احزاب به محبّت و وداد مبدّل گردد. اطاعت ملوک و امرا و احترام ارباب فضل و علما را واجب داشت تا مقام اکابر از تعرّض اصاغر مصون ماند و ابواب فساد بعد الاصلاح مسدود گردد.

معاملات و عبادات را مفترق داشت تا تطبیق قوانین قضا با مقتضیات وقت سهولت یابد و حفظ هیئت اجتماعیّه بر وفق قوانین تشریعیّه متمکّن شود. باب تأویل کتاب را مسدود فرمود و اعتماد بر احادیث و اخبار لسانیّه را منع نمود تا ابواب ادلّهٔ ظنیّه و اعتماد بر آراء اجتهادیّه مسدود شود و شریعت الهیّه ملعب هر آخوند و ملاّ نگردد.

جنگ و حرب را ممنوع داشت تا جناب شیخ الاسلام از هجوم بابیّه محفوظ مانند و برای تکمیل فنون علمیّه و تحصیل مآرب مدنیّه مطمئن الخاطر و فارغ البال باشند. حمل سلاح را بدون اذن دولت حرام فرمود تا مبادا جناب شیخ از رؤیت بابی مسلح قلبش مضطرب شود و فکرش مشّوش گردد و از خرق جبال و توصیل بحار و تسهیل وسائط نقل و اخبار باز ماند.

و خلاصة القول جمیع احکام این ظهور اعظم مبنی بر اساس مدنیّت است و ملائم با حفظ جامعه انسانیّت. ندانستم کدام حکم این امر مانع از تحصیل و تکمیل مدنیّت است که جناب شیخ به این تلخی شکایت می کنند و به سبب سقوط امّت در هاویّهٔ ذلّت بابیّه را دشمن دین و ملّت می شمارند.

بلی، آنچه الی الحال مسموع گشته و در خلال جرائد سیّاره به نظر رسیده است این است که جمع کثیری از فلاسفهٔ اروپا و متطرّفین آن قطعهٔ بیضا دیانت اسلامیّه را منافی تمدّن اروبیّه می دانند و سبب سقوط و هبوط ملل شرقّیه را در هاویّه ذلّت و شقا تمسّک به شریعت غرّا و ملّت بیضا می شمارند.

و از حکایات مشهوره که صوتش کالرّعد القاصف در جمیع آفاق پیچید این است که مستر گلادستون رئیس وزارت انگلستان در مجلس وزرای دولت و قروم ملّت قرآن شریف را به دست گرفت و به ایشان خطاب نمود که "تا این کتاب درعالم باقی است محال است که تمدّن در عالم شیوع گیرد و ممالک شرقیّه از شرور همجیّت و توحش نجات یابد." و این فقره که دین اسلام منافی

[281]. سورهٔ عبس (اعمی)

تمدّن است چندان اهمیّت یافت که اخیراً در اذهان کثیری از اکابر مسلمین که به سرعت فریفتهٔ اعراض دنیویّه می شوند نیز رسوخ کلّی گرفت. تا اینکه اخیراً جمعی از کبار کتّاب ملّت وفصحای قوم از قبیل عبدالله الندیم الادریسی و غیره قیام به مقاومت نمودند و در منع رسوخ این اعتقاد در اذهان ساده دلان و اثبات محاسن احکام اسلامیّه و موافقت آن با قوانین مدنیّه مقالات رنّانه و رسائل شهیره نوشتند و چاره نشد و یوماً فیوم این عقیده در اذهان بی خبران از حقیقت ادیان ثابت تر و راسخ تر گشت.
تا این سنه که جمعی از کبار کتّاب وقت و افاضل عهد از قبیل عبدالله بن القائد عمرو من اهل الجزائر و محمَّد افندی مسعود صاحب جریدهٔ منفیس من اهل مصر و الشیخ علی یوسف صاحب جریدهٔ مشهورهٔ المؤیّد و محمود افندی اسعد المستشار الشرعی فی نظارة الماليّه در آستانهٔ علیه با بعضی از افاضل اروپا متّفق شدند از قبیل مسیو جوبار و مسیو مرسییه من مدینه القسطنطنیّه فی الجزائر و مسیو بودان فی الآستانه و القسّ الفاضل لوازون یاسَنت در پاریس و مسیو فاندر برج استاد الشریعة فی مدرسه دلفت به هولنده و به ریاست اوجین کلافل مجلّهٔ علمیّه الآتحاد الاسلامی را تشکیل نمودند و به لغت عربی و فرنساوی مکتوب و مطبوع و منتشر داشتند. و این جریّدهٔ علمیّه را ماهی دو مرتبه صادر می نمودند و به جمیع مدارس کلیّه ارسال می داشتند که شاید این شبهه را که دین اسلام منافی تمدّن است از اذهان خارج کنند و قلوب رمیدهٔ از اسلام و مسلمین را به محبّت تألیف نمایند ولکن افسوس که اعداد این جریده به هفت و هشت بالغ نشده بود که سر در نقاب خفا فروبرد و شمع نو افروختهٔ این انجمن غیر متناسبة الاعضاء از هبوب عواصف تباین اهواء به سرعت منطفی و خاموش گشت. لارادّ لقضائه و لا مانع لحکمه. آری،

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور کوشش بی فایده است وسمه بر ابروی کور

و برخی دیگر از متطرّفین و طبیعیین خاصّه از تبعیهٔ دروین و معتقدین به نشوء و ارتقاء که عددشان در غایت کثرت است در این عقیده غلّو نموده مطلق شرائع و ادیان و هر گونه سلطه و ریاستی را منافی مدنیّت و حریّت می دانند و هیئت هر حکومتی را اعمّ از اینکه دینیّه باشد و یا ملکیّه الدّ اعدای انسانیّت می شمارند.
وبالجمله چون بر این مقدمّات استحضار یافتی اگر قدری در مناظراتی که در این مسئلهٔ تمدّن فیما بین جناب شیخ و حضرت مناظر ایشان وقوع یافته است تأمّل فرمائی عجائبی در غایت غرابت مشاهده نمائی و بعد مراتب ادب و شعور دو مناظر را که آن یک تاجری از تجّار اهل بهاء است و این یک شیخ الاسلام و قاضی القضاة ملّت بیضاء کالبعد بین الارض و السّماء ملاحظه فرمائی.
و اجمال آن این است که چون مناظر مذکور مشاهده نموده که ایرادات جناب شیخ در مسئلهٔ تمدّن به هیچ وجه بر طایفهٔ بابیّه وارد

نیست و انحطاط ملل اسلامیّه مطلقاً به اهل بهاء راجع نه درغایت دقّت در سراپای این مسئله نظر نموده که آیا بابیّه در مدّت ششصد سال علوم و معارف را ما بین مسلمین انحطاط داده اند. آیا بابیّه ملّت اسلام را به هفتاد ودو فرق منقسم کرده اند. آیا بابیّه نار حروب اهلیّه را فیما بین ملل شرقیّه افروخته اند. آیا بابیّه ممالک فسیحهٔ اندلس و هند و تاتارستان و قفقازیّه را به ملل متمدّنه تسلیم کرده اند. آیا بابیه قواعد ظلم و استبداد را به دول جائره شرقیّه تعلیم داده اند. حاشا و کلاّ هیچیک از این اموررراجع به بابیّه نیست.

ثانیاً جناب مناظره در امور حالیّه ناظر و متفکّر گشته که آیا حروب بابیّه مسلمین را از فتح مدارس و تآسیس مجالس منع می کند. آیا هجوم بابیّه حواس جناب شیخ را مشغول می دارد. آیا تعلیمی از تعالیم این دین منافی تقدّمات علمیّه است و یا حکمی از احکام این امر مخالف قواعد و قوانین مدنیّه. حاشا و کلاّ این هم نیست، زیرا طائفه ای که تعلیم اطفال ذکوراً و اناثاً از فرائض دینیّه ایشان است و جدال و نزاع از محرّمات حتمیّه این چنین طائفه مأمون الجانبند و مطمئن العواقب.

باز ملاحظه کرده است که آیا جناب شیخ به این شدّت بی شعور است که این مطالب را نمی فهمند و به این درجه قلیل الادراک که این مسائل را نمی داند که تأخّر مسلمین راجع به بابیّه نیست و مانع از توسعهٔ معارف، شریعت بهائیّه نه. حاشا والف حاشا کودکان مهد از تجویز این چنین افتراها هاربند و مجانین عهد از عدم ادراک این امور بدیهیّه مجانب تا چه رسد به جناب شیخ عبدالسّلام که به اعتقاد جمعی عالمی عامل است و فاضلی کامل و به اعتقاد این عبد مبارزی باسل است و مناظری قوی الدلائل که معلوم نبودن نام مبشّر حضرت خلیل را از ادلّهٔ بطلان این امر جلیل می شمارد و اخبار کهنهٔ مصر را بر امر محقّقی مثل ظهور حضرت موسی از ادّلهٔ ظنیّهٔ جمال اقدس ابهی محسوب می دارد. قائم موعود را به تفلیس احضار می فرماید و وجوب هجرت و اجتهاد را انکار می نماید. دلیلیّت شهادت را منکر می شود و مقتولین درمحبّت یزید و سایر اشقیا را در صفّ شهیدان صفیّن وکربلا می نشاند. درتفریق بین نداء الحقّ و نداء الباطل اظهار عجز می کند و به این عجز افتخار می نماید و نام آن را دلیل و برهان می نهد. و اخیراً به نغمهٔ منکرین سابقین تغنّی می کند و آیات الهیّه را اساطیر اوّلین می خواند.

باری از مقصد دور نیفتیم هر چه جناب مناظر خواسته اند که محملی صحیح از برای کلام شیخ الاسلام بیابند که به جهت در مسئلهٔ تأخّر مسلمین در امر مدنیّت از بابیّه شکایت نموده است و تفحّص و تفتیش از ظهور قائم موعود را که اهمّ فرائض دینیّه است "ما لایعنی" نامیده راهی نیافته و وجه درستی ندیده اند الاّ اینکه جناب شیخ نیز مانند فئه اشتراکیّه و شیعهٔ دروینیّه مطلق دیانت را منافی مدنیّت می دانند و تمسّک به شرائع را مانع از وصول به مقاصد و مآرب نفسانیّه می شمارند ولکن حفظ مرکز و

منصب و خوف از اکابر دین و دولت ایشان را مانع شده است که به این عقیده تجاهر نمایند و پرده از وجه مقصود بردارند.
ولهذا روی تقریع را به زجر اهل بهاء که معاون و ناصری جز حقّ جلّ و علا ندارند مصروف داشته و عقیدهٔ خود را در ضمن معارضه و ردّ بابیّه که مقبول طباع عامّه و جهّال است اظهار نموده اند و مقصود اصلی ایشان این است که کسی حرفی از دین و آیین نگوید وسخنی از انبیاء و مرسلین نراند و جمیعاً حواس خود را مصروف تمدّن دارند و همّت را در طلب حریّت گمارند تا گاوهای ایشان مثل گاوهای اروپا شیر دهند و بنات الهوی در کوچه و بازار مهتوک الحجاب و مسلوب النقاب گردش کنند.
و خلاصة القول چون جناب مناظر این مطلب را از عبارت جناب شیخ مستفاد داشته در غایت ادب و لطافت در جواب ایشان مطالبی نوشته اند که اجمال آن این است که حیف است جناب شیخ الاسلام به اقوال دهریّه و منکرین شرائع متشبّث گردند و به عقائد بی دینان و معاندین انبیاء متمسّک شوند و حال آنکه تمدّنی که اساسش بر تدّین مبتنی نباشد بالمآل به اختلال راجع است و عاقبت به انهدام آیل.
چنانکه افاضل اروپا که اکنون رافع اعلام مدنیّت اند بدین نکته ملتفت شده اند که اگر امانت و دیانت نباشد حضارت و مدنیّت استقرار نیابد و نتیجه ای از آن حاصل نگردد. و چون قوانین اصلیّه دیانت را ملل وقبایل به آنچه اکنون در دست دارند تغییر داده و از صراط مستقیم منحرف داشته اند اگر صاحب و مالک و موجد او که بر عرش "..یَفعَلُ مَا یَشَاء"[282] و "...یَحکُمُ مَا یُرِیدُ ()"[283] جالس است اراده نماید که حقیقت آن را ظاهر فرماید که را یارا وقدرتست که لِمَ و بِمَ گوید و به چون و چرا لب گشاید.
و بالجمله حضرت مناظر مذکور در این مقامات بیاناتی فرموده است که اگر مشام معارض از روائح منتنهٔ غرض مزکوم نبودی هر آینه از رقّت و لطافت آن نفحات قلبی مطّهر و فؤادی منوّر و روحی معطّر استشمام نمودی.
و نگارنده در این مقام تذکاراً لحضرته و تزییناً لهذه الاوراق به ذکر عبارتی از ایشان مبادرت می نماید و عیناً جواب جناب شیخ را نیز مذکور می دارد تا اهل ادب فرق و آداب مناظرین را دریابند و مکنونات قلب هر یک را ازکلام و عبارات ایشان مستفاد دارند.

[282]. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۰ و سورهٔ حج ، آیهٔ ۸

[283]. سورهٔ مائده

و هذه عبارات المناظر البهائی بعینها

"و اینکه نوشته اند: "آن قانون عبارت از چگونه اوامر و احکام خواهد بود که ما آن را نداریم"، این قانون همان اوامر و احکام الهی است که درهر عهد و عصر در کتب سماویّه نازل شده و عباد خود را به واسطهٔ تمسّک به آن به رضوان خلوص و تقی و جنان قرب ولقا رسانیده و متمردّین و مبغضین از این فضل محرومند و در جحیم اعراض و ایراد مقهور. ازحقّ می طلبیم که آن جناب هم به اجرای این قانون الهی که مراد جمیع انبیاء و مرسلین است موّفق شوند و از نسیم رحمت و عنایت رحمانی که از رضوان قدس الطاف در هبوب است محروم نمانند. چه نیکو گفته اند در این مقام.

و عند هبوب الناشرات علی الحمی تمیل غصون البان لا الشجر الصلد

بذکرش هر چه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است

ای جناب! اهل عالم هنوز از عالم خود و آنچه در او هستند بی خبرند چگونه می توانند در اراده و احکام الهیّه ایرادی وارد آورند. مثل اینها مثل فردی از افراد رعایا سلطان مقتدر محیطی است که در شهری از شهرها ساکن و به خود مشغول و از امور حکومتی و مملکت داری غافل باشد و بشنود که حاکم جدیدی از نزد آن سلطان حقیقی آمده و امر جدید بدیعی آورده و خلق را به ارادهٔ او دعوت می نماید و اوامر او را اجرا می فرماید. در این وقت او بگوید ارادهٔ سلطان عبث است اوامر سلطان همان است که ما در دست داریم دیگر چه حاجب است به حاکم جدید و امر تازه از حیّز انصاف دور است حال که وقت گرمی بازار است و رواج داد و ستد تجّار کسی به این حرفها گوش دهد که حاکم جدیدی آمده و امر بدیعی آورده.

حال ملاحظه نمائید که آن حاکم و نفوسی که مطّلع بر امور و اجراآتند بل عقلا و بزرگان به این شخص چه گویند و چگونه رفتار نمایند. آیا او را در زمرهٔ انسان حسّاس مدرک محسوب می دارند و یا گوشی به هذیان او می دهند. لا والله بلکه ترحماً می گویند ای بیچاره اوامر و احکام سلطان حقیقی را جمیع اعاظم و اکابر که هریک هزاران اعوان و خدم مثل تو دارند. اگر بخواهند ردّ نمایند خود را باطل و مقهور مشاهده کنند. چنانکه در ازمنهٔ قدیمه دیدی که شدّاد و نمرود و فراعنه و یهود و رومانیّه و صقلاب و قریش و احزاب با آن همه سطوت و غرور در معارضهٔ حقّ جلّ جلاله عاجز و مقهور شدند. بل زایل و معدوم گشتند تا چه رسد به تو که غیر مذکوری و در صحیفهٔ معدومین مسطور.

ای بیچاره همین اوامر و قوانین است که سبب ترفّه حال قبایل و ترقّی صنائع و معارف و فضائل گشته و موجب حفظ و حراست

و راحت و امنیّت شده. اگر نظر عنایت او دقیقه ای مرتفع شود جمیع این معارف و صنائع و تجارت و زراعت مختل و متزعزع گردد. ملک ملک او است و حکم حکم او و اراده ارادهٔ او له الامر و الحکم و الیه ترجع الامور"(انتهی کلامه).
از این عبارات حضرت مناظر به خوبی مستفاد می شود که حضارت و مدنیّت را از امور مرغوبه محسوب داشته ولکن استقرار قوائم و استقامت دعائم آن را به تمسّک به شرائع الهیّه منوط دانسته و بقا و دوام مدنیّت و حضارت را بخشیة الله مربوط گرفته و چنانکه سابقاً از عقائد اهل بهاء معلوم شد که مظاهر امرالله را مظاهر حقیقت واحده و کلّ را در حکم یک ذات و یک روح و یک نفس می دانند کذلک دراین مقام جناب مناظر شرایع الهیّه را در حکم شریعت واحده دانسته و اختلافات احکام را نظر به تجّدد ظهور و مقتضیات وقت شمرده است.
و اگر در این آیهٔ شریفه که در سورهٔ شوری نازل شده تأمّل فرمائی بر مقصود جناب مناظر ملتفت گردی قال الله تبارک و تعالی: "شَرَعَ لَکُم منَ الدّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوحَینَا اِلَیکَ وَ مَا وَصَّیْنَا بِهِ اِبرَاهِیمَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی أَن أَقِیمُوا الدّینَ وَ لاَ تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی المُشرِکِینَ مَا تَدعُوهُم اِلَیهِ اللهُ یَجتَبِی اِلَیهِ مَن یَشَاءُ وَ یَهدِی اِلَیهِ مَن یُنِیبُ (۱۳)." یعنی حقّ جلّ جلاله برای شما تشریع فرمود از دین آنچه را به نوح وصیّت فرموده بود و آنچه به تو وحی فرمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیّت نمودیم این است که دین را به پا دارید و در آن تفرقه و اختلاف منمائید (الی آخر الآیة).
حال ملاحظه فرما که خداوند تبارک و تعالی در این آیهٔ مبارکه با کمال اختلافی که به حسب ظاهر در احکام ادیان یهودیّه و نصرانیّه و اسلامیّه موجود است کلّ را دین واحد خوانده بل دین اسلام را عین دین حضرت نوح شمرده و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول الله را به اقامهٔ حقیقت واحده که آن عبارت از اجرای امر و اردهٔ الهیّه است امر فرموده.
و از این جمله حسن تمثیل جناب مناظر را توانی فهمید که حقّ جلّ جلاله را سلطان مقتدر مطلق التصرّف و دین را عبارت از اراده و امر آن سلطان و مظاهر امرالله را عبارت از ولادة امر و منفذین ارادهٔ او دانسته است که نه به تعدّد مظاهر حقیقت واحدهٔ مقدّسه متعدّد می شود و نه به اختلاف احکام دین الهی مختلف می گردد و نه غیر او جلّ و عزّ احدی قادر بر تجدید ظهور و تشریع شرائع می باشد و لاَ مَعنَی لِلتّوحِید الاّ الإعتِرافُ بِهَذَا الأَمر السَّدِید و البَاقی شرکُ المُشرِکِینَ و أَوهَامُ المُرِیبِینَ.
و بالجمله چون بر مطالب مناظر جناب شیخ مطّلع شدی اکنون در جواب جناب شیخ که در رسالّهٔ ثانیه نوشته اند قدری تأمّل فرما تا فرق مدارک طرفین را مشاهده فرمائی و مقدار آداب و اخلاق و فصاحت وبلاغت هر یک را ادراک نمائی، و جواب جناب

شیخ در خصوص مطلب اوّل که چون قوانین الهیّه که در دست داشته اند تغییر داده اند لهذا مقنن آن اراده فرموده است که حقیقت آن را ظاهر فرماید اینست که ذیلاً مرقوم می شود.

و هذه عبارات الشیخ فی جواب حضرة المناظر

" الله اکبر کبیراً کبیراً حاشا احدی به این مرتبه اهل عناد در میان قوم ثمود و عاد و شدّاد هم یافت شود. ای بیچاره در این عبارات شما کسی نمی تواند که حرفی جز از ادّعا و مکابره بیابد.ادّعا ثم ادّعا بازم ادّعا.می گویند که ما قانون الهی را تغییر داده ایم و از صراط مستقیم منحرف کرده ایم. سؤال می رود که به چه دلیل و ثبوت این ادّعای کذب را می نمائی. کدام قانون الهی است که ما تغییر داده ایم. این زعم فاسد شما است. وبر فرض تغییر دادن البتّه هیچکس شکّی نخواهد کرد در اینکه درجهٔ عصیان ما ادون واهون از درجهٔ شرک و کفر ختانیان و ژاپونیان است که به اصنام منحوتهٔ مصنوعه پرستش می کنند. در این صورت بر ذمّت همّت مدّعی شما الزم وفرض حتمی است که گلیم خود را به آن سامان بکشد که شاید آن قدر نفوس ضاله را هدایت نماید نه اینکه ما اسلامیان که حقائق دینیّه و قواعد شرعیّهٔ ایشان حالا در میان اروپائیان هم ممدوح و مستعمل است صید کردن را سعی نماید. و علاوه آن مالک و صاحب و حاکم کدام است که بر عرش "...یَفعَلُ مَا یَشَاءُ"[284] جالس است. اگر مرادت مولای خودتان است وسهو و غلط کرده ای جز از خداوند یکتا کسی بر آن اوصاف مذکوره در عالم موجود نیست. و اگر خود خدا را اراده کرده ای صحیح گفته ای هیچکس را قدرت سؤال و ایراد در ارادهٔ او ندارد. "لاَیُسئَلُ عَمَّا یَفعَلُ وَ هُم یُسئَلُونَ (۲۳)."[285] ولکن آن ارادهٔ خداوندی به واسطه که در عالم شهود ظاهر شده است. اگر واسطه مولایت را میدانی اینهم غلط و ادّعای بزرگ است بدون دلیل و برهان مسلّم نمی گردد.

چنانکه سابقاً عرض کرده و حالا تکرار می کنم که مادامی که مظهریّت مولای خود را با بینّات باهره اثبات نکرده ای جمیع اقاویل و ادّعاهای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اوّلین محسوب است. و علاوه در بارهٔ این عبارت بنده زهی بی انصافی است که به این قسم خیالات و شبهات مشغول باشیم الخ. می گوید: "اگر مقصود شما از خیالات و شبهات اوامر الهیّه و مطالب

---

[284]. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۰ و سورهٔ حج ، آیهٔ ۸

[285]. سورهٔ انبیاء

کتب مقدّسهٔ صمدانیّه است این اعتراض را بر جمیع انبیاء و کتب نازله بر ایشان نموده اید نه تنها به این امر بدیع منیع" (انتهی).
خیر آقای مناظر مراد بنده اوامر الهیّه و مطالب کتب مقدّسه نبوده و نخواهد بود. این گونه جسارت از حقیر دور است که اوامر حقیقی الهی را و مطالب کتب یزدانی را خیالی بنامیم بلکه مقصودم امر خود تراشیده و مطالب ساختهٔ شماهاست که بدون دلیل وبرهان به میدان آورده و عوام النّاس را مشتبه کرده به ضلالت انداخته اید و اینگونه جواب بلا صواب را برای خودتان دلیل و بلکه قاعدهٔ کلیّه اتّخاذ نموده اید که هر وقت به شما کسی ایرادی می کند جواب می دهید که این قسم اعتراض ها را در حقّ سابقین و سالفین از انبیاء هم کرده اند امّا شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برادر کاذب شما هم می تواند بدهد در آن صورت به چه دلیل به او غلبه خواهید کرد.
چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم مبادا بعد از این، این عذر نا مقبول را به زبان بیاورید اگر چه به غیر از این دلیلی و بهائه هم ندارید به شما اطمینان تمام می دهم که هیچکس باور نخواهد کرد.
زشتیت پیدا شد و رسوائیت سرنگون افتادی از بالائیت"

و اخیراً جناب شیخ در جواب مناظر خود این مسئله را به این کلام ختم فرموده است

" اگر گفتهٔ شما راست است یعنی این قانون عبارت از همان قوانین و احکام سماوی قبل است به حمد الله و المنّه همان قانون الهی موجود است چنانچه خود شما هم اقرار کردید. تحصیل حاصل و ایجاد موجود و اظهار ما ظهر محال و ممتنع است. و آنکه از حقّ سؤال می کنی که مرا توفیق بدهد به اجرای این قانون امید ندارم که این دعای شما به اجابت برسد زیرا که خداوند عالم در قرآن شریف "اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ المُتَّقِینَ (۲۷)"[286] فرموده است" (انتهی).

[286]. سورهٔ مائده

جواب

اگر چه جواب ایرادات جناب شیخ به عبارات واضحه و براهین جلّیه مفصلاً مبسوطاً عرض شد و احتیاج به تکرار نیست و مقصود نگارنده از ذکر عبارات جناب شیخ و مناظر ایشان کما اشرنا الیه سابقاً این بود که اهل بصارت در مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت متناظرین که این یک تاجری از تجّار امّت بهائیّه و آن یک فاضلی از علمای ملّت اسلامیّه بل شیخ الاسلام و قاضی القضاة ممالک قفقازیّه است نظر نمایند و فرق بین الحقّ والباطل را از آثار هر یک کالفرق بین الشمس و الظلّ مشاهده فرمایند. ولکن به حکم "هُو المِسکُ مَا کَرَّرتَهُ یَتَضَوَّعُ" ثانیاً علی سبیل الاختصار جواب ایرادات ایشان را عرض می نمائیم و مقالهٔ ثانیه را به این مقام به اختتام می رسانیم.

امّا اینکه جناب شیخ منکر شده اند که قوانین اسلام را تغییر داده اند این مسئله معلومی است که اگر هر امّتی از امم عتیقه ملتفت می شدند که احکام اصلیّه دین خود را که عزّت و مجدت و نفوذ قول و علو کلمهٔ ایشان به آن منوط است تغییر داده و ازطریق حقّ منحرف شده اند البتّه جاهل نمی ماندند و از انبیاء معرض نمی شدند ولکن جناب شیخ اگر عرض ما را مسموع و قول ما را مقبول نمی دانند لا محاله به آیات قرآن و انذارات خاتم پیغمبران که لفظاً و تقلیداً به آن معترفند نظر فرمایند شاید به این مسئله ملتفت شوند و خود و امّت بیچاره را که در شرفهٔ زوال و اضمحلال و ذلّت و هوان و سوء مآلند نجات بخشند.

و این عبد سابقاً از آیات کریمه و احادیث صحیحهٔ مقبوله عند اهل السنّة و الشیعهٔ آنقدر معروض داشت که اگر مستمع اهل انصاف باشد او را کفایت می نماید.

یا سیّدی الشیخ! آیهٔ مبارکهٔ "...اِنَّ اللهَ لاَ یُغیّرُ مَا بِقَومٍ حَتّی یُغَیُرُوا مَا بِأنفُسِهِم....(۱۱)"[287] کلام بابیّه نیست و آیهٔ کریمهٔ "وَ أَنذِرهُم یَومَ الحَسرَةِ اِذ قُضِیَ الأَمرُ وَ هُم فِی غَفلَةٍ وَ هُم لاَ یُؤمِنُونَ (۳۹)"[288] از مقاله بهائیّه نه. حدیث صحیح "یَحُلُّ بِأمَّتِی فِی آخِرِ الزَّمَانِ بَلاَءُ شَدِیدُ مِن سُلطَانِهِم لَم یُسمَع بَلاَءُ أَشَدَّ مِنهُ" قوی تر انذار حضرت خاتم النّبیین است و خبر موثوق السند "سَیَأتِی عَلَی أَمَّتِی زَمَانُ لاَ یَبقَی مِنَ القُرآنِ اِلاّ رَسمُهُ و لاَ مِنَ الاِسلاَمِ اِلاّ اسمُهُ" اعظم تخویفات سیّد المرسلین.

---

[287]. سورهٔ رعد

[288]. سورهٔ ابراهیم

سابقاً عرض شد و اکنون هم معروض می دارم که جمیع حالات امّت اسلام و مراتب تأخّر و انحطاط و جهالت و ذلّت و هوانی که عارض ایشان است در آیات قرآن و احادیث صحیحه به صراحت وارد شده و اصلاح آن را که جناب شیخ از راه تمدّن تصوّر فرموده اند در نفس قرآن و احادیث به ظهور قائم موعود و ایمان به آن حضرت منوط و موکول داشته. ولکن به این شدّت معارضه و لجاجی که رؤسا و اکابر امّت به آن قیام نموده اند محال است که قوم را مثل یهود و مجوس گرفتار ذلّت و هوان ابدی ننمایند و مصداق آیهٔ کریمهٔ "...وَ أَحلُّوا قَومَهُم دَارَ البَوَارِ(۲۸)"[289] نگردانند.

و این هم که نوشته اند: "وبرفرض تغییر دادن البتّه هیچکس شکّی نخواهد کرد در اینکه درجهٔ عصیان ما ادون واهون از درجهٔ شرک و کفر ختانیان و ژاپونیان است" ناشی از بی علمی و عدم اطّلاع از حقائق قرآن و حدیث است.

و اکنون این عبد معروض نمی دارد که چه ملّتی عندالله اعدل و اتقی است و کدام اضلّ و اطغی، زیرا که معرفت این حقائق موکول به علم الله تبارک و تعالی است نه به اهواء و آمال اهل هوس و هوی. و لکن اگر نفسی به انذارات الهیّه و بشارات نبویّه رجوع نماید می بیند که خدا و رسول هرگز امّت چین و ژاپون را به خطاب "حِینَئِذ تَنزِلُ اللّعنَةُ عَلَیکُم" مخاطب نفرموده و به کلمه "فُقَهَانُهُم شِرَارُ خَلقِ الله " موصوف نداشته اند.

عجبا از امّتی که فاتحهٔ کتاب اعمالشن به قتل سیّد اهل عالم حسین بن علی مفتوح گردد و خاتمه دفتر اطوارشان به شهادت قائم آل محمّد مختوم آید (یا أُمَّةُ عَجَبَت مِن فِعلِهَا الأُمَم). و لعمرالله بر ما اهل بهاء بسی دشوار است و به غایت ناگوار که ببینیم اغصان دوحهٔ اسلامیّه به سبب بعد از مشرب عذب حیات خشکیده و از بوستان امرالله مقلوع ومقطوع گشته و به جای آن نهالهای امم بعیده و ملل عتیقه کشته شده و نضرت و طراوات یافته.

ولکن چه باید کرد که قضاءالله براین جاری شده که نزدیکان به سبب کبر و غرور از حضرت احدیّت دور گردند و بعیدان به جهت تواضع و خضوع به مقرّ عزّت نزدیک آیند. لاَ رَادَّ لَقَضَائِهِ ولاَ مَانِعَ لِفَضلِهِ. أُنظُر فِیمَا رَوَاهُ المَجلِسِی فِی غَیبَةِ البَحَارِ فِی بَابِ سَیَر القَائِم و خصَائصِهِ : " عَن أَبِی عبدالله عَلَیهِ السَّلامُ أَنَّهُ قَالَ اِذَا خَرَجَ القَائِمُ خَرَجَ مِن هَذَا الأَمرِ مَن کَانَ یَرَی أَنَّهُ مِن أَهلِهِ و یَدخُلُ فِی سنُتِهِ عَبَدَةُ الشَمسِ و القَمَر." یعنی حضرت ابی عبدالله علیه السّلام می فرمود که چون قائم آل محمّد خروج فرماید هر آینه از این امر بیرون رود آنکه خود را از اهل آن می پندارد و در شریعت او عَبَده شمس داخل شوند و پرستندگان ماه به قبول امرش

[289]. سورهٔ ابراهیم

افتخار جویند.
در این صورت جناب شیخ هیچ شکّ نفرمایند که قضاء مبرم الهی امّت چین و ژاپن را از شرک وثنیت نجات خواهد بخشید و اشخاصی را که غایت جهل هیچ نخوانده خود را عالم و فاضل می پندارد از موهبت و فضل خود ممنوع و محروم خواهد فرمود.
و امّا اینکه جناب شیخ نوشته اند: "مادامی که مظهریّت مولای خودت را با بیّنات باهره اثبات نکرده ای جمیع اقاویل و ادّعای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اوّلین محسوب است" شاهدی است ناطق که از بیّنه و برهان هیچ نفهمیده اند و در ادراک معانی آیات و بیّنات به تقلید آباء و امّهات اکتفا نموده اند. آیا جناب شیخ در اثبات دین خود در مقابل نصاری و یهود چه برهانی در دست دارند که اهل بهاء در مقابل جناب شیخ از اتیان مثل آن عاجزند.
و اگر چه ما در مقالهٔ اولی در بیان ادلّه و براهین حجّت را تمام نمودیم و براهین این ظهور اعظم را که اکمل و اتم از حجج و براهین ظهورات قبل است واضح مکشوف داشتیم معذلک اکمالاً للحجة و تکمیلاً للبیّنه در این مقام نیز از جناب شیخ سؤال می نمائیم که مقصود شما از بیّنه و برهان چیست. اگر آیات کتاب و وحی سماوی را حجّت می دانید ما نیز در حجّیت آن سخن نداریم و کتاب الله را اعظم ادلّه و اکمل بیّنات و حجّت بالغه و معجزهٔ کافیّه می شناسیم.
ولکن در صورتی که از ابن العرب و متربی در قریش سی جزو از قرآن را می توان قبول نمود که کلمات الله است،چگونه از ابن العجمی که درس نخوانده و در مدرسهٔ داخل نشده و از بیت علم و فقاهت ولادت نیافته و به اعتراف اعدای حضرتش امّی صرف بوده اضعاف قرآن را قبول ننمائیم و خود را بلا وجه در معرض اعراض و انکار ظاهر سازیم.
اگر حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیّة والثناء در مقام تعجیز "...فَاتُوا بِسُورةٍ مِن مِثلِهِ...(۲۳)"[290] فرمود، نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی در مقام اعجاز "فَاتُوا بِآیةٍ مِن مِثلِهِ" فرموده و جمیع اهل عالم را به تحدّی به یک آیه عاجز و مقهور داشته. و سبب همان است که در مقالهٔ اولی معروض داشتیم که العیاذ بالله قدرت ازحقّ جلّ و علا سلب نشده و او را سنّه و نوم اخذ ننموده و وعود خود را فراموش نفرموده که کاذبی تواند به اسم او کلامی ملفّق دارد و شرعی مختلق سازد و آن کلام در عالم منتشر گردد و آن شریعت در خلق نفوذ یابد. تَعَالَی اللهُ عَمَّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاَ کَبِیراً[291].

---

[290]. سورهٔ بقره

[291]. اشاره به سورهٔ اسراء (بنی اسرائیل)، آیهٔ ۴۳

و مرا عجب آمد از اینکه جناب شیخ گاهی در طیّ رسالهٔ خود به آیهٔ کریمهٔ "لاَ یَأتِیهِ البَاطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لاَ مِن خَلفِهِ...(۴۲)"[292] استشهاد نموده اند و این قدر ملتفت نشده اند که این آیهٔ مبارکه اعظم شاهد حقیّت این امر اعظم است. چه اگر الیعاذ بالله کما توهم الشیخ این امر مبارک حقّ نباشد کذب قرآن ثابت گردد، زیرا که حقّ جلّ جلاله در این آیهٔ کریمه می فرماید که باطل از پیش روی قرآن بر نیاید و از بعد نیز ظاهر نشود. چنانکه فی الحقیقه از وفات حضرت خاتم الانبیاء الی طلوع شمس جمال نقطهٔ اولی با کمال عناد ولجاج معاندین اسلام احدی از حکما و علما و اکابر اهل تألیف و انشاء قدرت نیافت که ولو صفحه ای باشد به اسم اینکه این کلام الله است انشاء کند و درعالم باقی گذارد.
با اینکه جمعی که اسامی ایشان در کتب تاریخیّه مذکور است مدّعی مقام شارعیّت شدند و خود را به نبوّت و رسالت و الوهیّت وامثالها موسوم داشتند ولی در کمال سرعت معدوم شدند و به اندک لطمه ای مفقود گشتند. نه امّتی از ایشان ظاهر گشت و نه کتابی از ایشان باقی ماند و کلمهٔ مبارکهٔ "لاَ یَأتِیهِ الباطِلُ مِن بَین یَدَیهِ وَ لاَ مِن خَلفِهِ...(۴۲)"[293] واضح و مدلّل شد.
حال اگر فرض شود که این امر مبارک حقّ نباشد آیا معاندین و منکرین اسلام را نمی رسد که در مقابل مسلمین بگویند که العیاذ بالله اینک باطل از عقب قرآن بر آمد و از خلف او ظهور یافت و در جمیع اقطار ارض منتشر شد و کذب قرآن واضح و مدلّل گشت. کَذلِک یُخرِبُونَ بُیُوتهُم بِأیدِیهِم[294] و لا یشعَرُونَ کَذلِکَ یَهدِمُونَ أَرکَانَ دینِهم و هُم لاَیَفقَهُون. پس چاره نیست جز اینکه کتاب مقدّس بیان و کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدّسه را کتاب الهی و تنزیل سماوی دانیم و اعتراف نمائیم که نفسی جز حقّ جلّ جلاله قادر بر تنزیل آیات نیست و احدی جز مظاهر امرالله قادر بر تشریع شرائع نه تا کلمهٔ مبارکهٔ " لاَ یَأتِیهِ الباطِلُ مِن بَین یَدَیهِ وَ لاَ مِن خَلفِهِ...(۴۲)"[295] صادق آید و حجّت بر جمیع خلق بالغ شود.
و اگر مقصود جناب شیخ از بیّنات معجزات و آیات اقتراحیّه است که فی المثل کسی به مظهر امرالله بگوید اگر تو از جانب خدائی این سنگ را ناطق دار و یا این مرده را احیا فرما و یا چشمه ساری کن و یا به آسمان صاعد شود و یا آنکه مثل جناب شیخ

---

[292]. سورهٔ فصلت (حم سجده)

[293]. سورهٔ فصلت (حم سجده)

[294]. اشاره به سورهٔ حشر، آیهٔ ۲

[295]. سورهٔ فصلت (حم سجده)

در تفلیس بنشیند و صاحب امر را به خدمت خود احضار فرماید تا هرچه دلخواه اوست اظهار نماید و به شیخ عزیز زحمت مسافرت ندهد، دانستی که قرآن شریف بالکلّ مبطل این احلام است بل و انجیل مقدّس نیزمزیل این اوهام.
و بالجمله به آیات واضحهٔ غیر مأولّه ما ثابت که هزگز حضرت خاتم الانبیاء در مقابل اقتراحات اعدا اظهار معجزه نفرمود بل وعدهٔ اظهار هم ننمود ولکن در این ظهور اعظم اجانب بر معجزات کریمه اش اعتراف کردند و به ظهور خوارق عادات از وجود مبارکش شهادت دادند. چنانکه شهادت های برخی از ایشان از اکابر ارباب فضل و علم که هنوز در حال حیات اند در طیّ مقالات ماضیّه ذکر شد. و این خصائص از ظهور اعظم اعلی است که در ادیان سابقه دیده نشده و از اوصاف مخصوصهٔ جمال اقدس ابهی است که در مظاهر امرالله از قبل مشهود نگشته.
و اگر مقصود جناب شیخ از بیّنات بشارات سابقه و اخبارات کتب مقدّسه است مثل اینکه اخبار ظهور مسیح در تورات و اخبار ظهور حضرت رسول در انجیل و اخبار ظهور قائم موعود در قرآن و حدیث وارد شده باشد، در این مسئله هم سابقاً ثابت و مبرهن نمودیم که هرگز خبر هیچ ظهوری به این صراحت در کتب سابقین وارد نشده و عهد هیچ یک از مظاهر امرالله به این متانت از امم قبل مآخوذ نگشته.
و هم سابقاً ذکر شد که چون اصلاح عالم و اتّفاق امم فی علم الله منوط به ورود یوم الله الاعظم بود لذا حقّ جلّ جلاله عهد آن را در جمیع کتب مقدّسه من حیث الزمان و المکان و العلائم و الأثار به لسان انبیاء و مرسلین در غایت صراحت مأخود داشته و زمان و مکان و ادلّه و برهان صاحب امر را مؤرّخاً و معیناً و موضحاً تعیین فرموده به نحوی که اگر نفسی من غیر غرض درکتب مذکوره نظر نماید پس از ذکر حدود و احکام جز بشارات ورود یوم الله ویوم الملکوت ذکری نبیند و در حدائق صحف و اوراق غیر از تغنیّات طیور قدس در فراق مالک یوم التلاق نشیدی نشنود.
واگر مقصود جناب شیخ از بیّنات، نفوذ کلمه و سرعت انتشار دین است هرگز درهیچ ظهوری این نفوذ قول و علو کلمه و سرعت انتشار ذکر دیده نشده است که با وجود منع شدید اصحاب بطش و سطوت و مقاومت فوق العادهٔ ارباب جاه و شوکت در نصف قرن ذکرش آفاق را مطبق دارد و در جیمع ملل نفوذ یابد و فی المثل سرعت نفوذش جناب شیخ را به تصنیف رسالهٔ ردیّه مجبور سازد و اینقدر ملتفت نشود که این همه شکوه و شکایات وتصنیف رسائل و انشاء مقالات نزد عقلا دلیل سرعت انتشار و نفوذ است نه برهان انعدام و شذوذ.
بلی، بعض از جهّال که از تاریخ بی اطّلاع اند و از کیفیّت نشر ادیان بی خبر گمان می کنند که فی المثل چون حضرت عیسی

علیه السّلام ظهور فرمود فوراً جمیع اهل عالم یکباره امر مبارکش را قبول نمودند و یا چون حضرت خاتم الانبیاء قائم شد یک دفعه تمام امم به اعتناق امرش افتخار جستند. اگر می دانستند که امر مبارک حضرت مسیح در مدّت صد سال اوّل چندان اهمیّت نیافت که مورّخین ذکرش را در تواریخ مذکور دارند و امر حضرت رسول چندان نافذ نبود که در مدّت یک قرن ده نفس از اهل بلاد قفقاز به قبول دینش افتخار جویند به این نکته ملتفت می شدند و معنی نفوذ قول و سرعت انتشار دین الله را می فهمیدند.
آری کلمة الله در ظهور مبارک عیسوی در آن اقطار نافذ شد ولی پس از سیصد سال آنهم به معاضدت قیاصرهٔ رومانیّه و ذکر حضرت رسول به آن ممالک بلوغ یافت لکن پس از صد سال آنهم به لسان سیوف خلفای امویّه. باری نمی دانم جناب شیخ در دین خود چه بیّنه در دست دارند که در نزد اهل بهاء مفقود است و متمسّک ایشان چه که نزد ما غیر موجود.

این جهان پر آفتاب و نور ماه تو بهشته سر فروبرده به چاه
که اگر حقّ است کو آن روشنی سر ز چه بردار و بنگر ای دنی
جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت تا تو در چاهی نخواهد بر تو تافت

در سنهٔ ۱۳۰۹ هجریّه که حضرت نبیل اکبر فاضل قائنی قدّس الله تربته به عشق آباد ورود فرمود نگارندهٔ این اوراق نیز مقیم آن بلد بود. چون مرحوم ملاّ محمّد قاضی سابق عشق آباد در ایّام شباب وتحصیل صیت فضائل حضرت نبیل را مسموع داشته بود زیاده از حدّ اظهار اشتیاق به ملاقات آن حضرت می نمود تا اینکه شبی از لیالی رمضان المبارک سنهٔ مذکوره در بیت جناب یحیی بیک که از اعیان ملّت فخیمهٔ اسلامیّه اند و از مستخدمین دولت بهیهٔ روسّیهٔ اتّفاق ملاقات افتاد. محفلی حافل بود و مجلسی مشحون از عالم و جاهل صدر محفل به وجوه مسلمین و نصاری آراسته و عامه در ذیل مجلس بر صفت مساجد و جوامع نشسته. جناب آقا سیّد ابراهیم قراباغی که حال قاضی عشق آبادند و ایشان نیز تازه از مشهد مقدّس وارد شده بودند در حالتی که آثار حقد و انقباض از وجناتش لائح بود و امارات اضطراب و التهاب از حرکات و سکناتش واضح بلا سابقهٔ ذکری از اختلافات دینیّه افتتاح باب مناظرت فرمود و عیناً به این عبارت حضرت نبیل و این عبد را مخاطب داشته سؤال نمود که این امر تازه که شما آورده اید دلیل و برهان آن چیست. من استدلال به آیات قرآن و احادیث را قبول ندارم و از شما دلیل عقلی بر اثبات صحّت این امر می طلبم. حضرت فاضل از استماع این کلام متحیّر شد و این عبد را نیز حیرت فرو گرفت که عجبا در حینی که جناب سیّد خود را از افاضل ملّت اسلامیّه می داند و از سلالهٔ عترت نبویّه می شمارد چون است که قرآن شریف را که فصل الخطاب اختلافات دینیّه است و حجّت بالغهٔ الهیّه در این مقام وقعی نمی نهد و به استدلال به آن راضی نمی شود.

و بالجمله چون ملاحظه نمودم که مقصود جناب سیّد مجادله و افحام است نه افهام و استفهام و مجادل را دلیل الزامی باید و جهلش را مقابلهٔ به مثل ظاهر می نماید، روی به ایشان کردم و در جواب معروض داشتم که یا سیّدی ادلّهٔ مظاهر امرالله مشابه است و براهین حقیّت ادیان مماثل. اینک کبیتان معظّم جناب الکسندر تومانسکی روسی در این محفل حاضرند و حقیّت دین اسلام را منکر، جناب شما نخست حقیّت دین اسلام را به دلیل عقلی چنانکه از ما می طلبید برای ایشان ثابت فرمائید تا ما به آن مطّلع گردیم و عیناً همان برهان را بل اتم و اجلی بر اثبات حقیّت این ظهور اقدس اعلی اقامه نمائیم.
جناب سیّد از استماع این مقال مبهوت شد و چون قدرت بر استدلال نداشت اظهار ضجرت و ملالت نمود و صاحب بیت به حسن خوئی که بدان موصوفند نار خشونت و رعونت او را به زلال رقّت و ملاطفت و بشاشت و ملایمت منطقی می فرمود تا مجلس انقضا یافت و هرکس به سوئی شتافت.
و مقصود از ذکر این حکایت این است که ارباب نباهت ملتفت شوند که اگر مکابرین معنی بیّنه و برهان را می دانستند و قدری در براهین حقیّت دینی که به آن تقلیداً معتقدند تفکّر می نمودند بر اتمیّت برهان این ظهور اعظم معترف می شدند و از ماء معین بیان و ایقان مغترف می گشتند. ولَطَالَ مَا أَفحَمت هَذِهِ الأَیةُ المُبَارکةُ النّازِلةُ مِنَ القَلَم الأَعَلی جُنُودَ الضَّالِین المُکَذّبِینَ " فبِأَیِ حُجَّة آمَنتُم بِاللهِ مِن قَبلُ، هَاتُوا بِهَا یَا مَلأ الکاذِبینَ."
و چون بر مسئلهٔ ادلّه و براهین وقوف حاصل شد اکنون قدری در این عبارت جناب آخوند زاده تأمّل فرما که نوشته اند:
"و این گونه جواب بلا صواب را برای خودتان دلیل و بلکه قاعدهٔ کلیّه اتّخاذ کرده اید که هر وقت کسی به شما ایرادی می کند جواب می دهید که این قسم اعتراض را در حقّ سابقین و سالفین از انبیاء هم کرده اند امّا شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برادر کاذب شما هم می تواند بدهد در این صورت به چه دلیل به او غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم" (الی آخر کلامه).
از این عبارت جناب شیخ به صراحت مستفاد می شود که نتوانسته اند انکار نمایند که شبهات ایشان عیناً همان شبهاتی است که برادران ایشان سابقاً در ردّ انبیاء و مرسلین گفته اند و لکن تکلّم به کلمات کفّار سابقین و احیاء سنن مکذّبین اوّلین را به این دلیل جایز و مستحسن شمرده اند که سابقاً فرض و توّهم نموده بودند. و آن اینست که فرض نموده بودند دو نفس ظاهر کردند یکی حقّ و دیگری باطل، یکی در مکّه و دیگری در هند. و پس از این فرض ثانیاً فرض نموده بودند که آن باطل نیز عیناً به کلمات آن یکی که حقّ است تکلّم نماید و به ادلّهٔ او متمسّک شود و پس از این دو فرض موهوم اظهار تحیّر نموده بودند ونوحهٔ بیچارگی

سروده بودند که ما مسکینان ما بیچارگان ما فقیران به درگاه کدام بشتابیم با کدام استطاعت سفر کنیم چگونه میان حقّ و باطل تمیز دهیم (الی آخر فروضه المضحکة الّتی ذکرناها فیما مضی من هذه المقالة).
و ما نیز سابقاً جواب آن را معروض داشتیم که یا شیخنا الجلیل، باطل به حقّ مشابه نتواند شد و مدّعی کاذب به ادلّه و براهین مدّعی صادق متمسّک نتواند گشت والاّ دلیلیّت آن دلیل ساقط خواهد شد و حقیّت شخص اوّل که ثابت الحقیّه فرض نموده بودید باطل خواهد گشت. کتاب الله در میانهٔ ما وشما حاکم است و میزان الله بین الحقّ و الباطل ممیّز و فاصل چه جای فرض موهومات است و تمسّک به شبهات.
حقّ جلّ جلاله در کتابی که وصف او فِیهِ تِبیَانُ کُلِ شَیءٍ[296] است جمیع علامات و امارات و آثار و اطوار حقّ و باطل را نازل فرموده و حضرت رسول و ائمهٔ هدی علیهم السّلام مجملات آن را مبیّن و معضلات آن را مفسّر داشته اند و به عبارت اوضح جمیع دقائق و حقائق یوم ظهور را من حیث الزمان و المکان و الدلیل و البرهان مبیّن نموده اند تا امروز شما سرگردان نمانید و نوحهٔ بیچارگی نخوانید و به شبهات کفّار قبل متمسّک نشوید و عوائد و سنن هالکین پیش را احیا نکنید.
و بالجمله چون جواب جناب شیخ سابقاً گفته شده و بطلان این فرض موهوم کما ینبغی واضح و معلوم گشت جواب ایشان در این مقام واضح تر و معلوم تر خواهد بود، زیرا که به محض توهّمی و فرضی که شاید باطلی عیناً به همین ادلّه متمسّک شود به هیچ قانونی جایز نیست که انسان کلمات کفّار قبل را اعاده کند و سنن مکذّبین سلف را احیا نماید و در سبیل هالکین سالک شود.
و من نمی دانم جناب شیخ چه قدر اهالی آن حدود را احمق و جاهل تصوّر نموده است که بدون مبالات به نوشتن این گونه کلمات جرأت نموده و غرس این اوهام را در عقول و افهام آسان شمرده. و حال اینکه این عبد در اوقات عبور از ممالک قفقازیّه اکثر اهالی آن حدود را به انوار فراست و نباهت منوّر مشاهده نمود و به فضائل حسن ادراک و کیاست موصوف و معروف دید. و گمان نمی رود که در این قرن مبارک، قرن نورانیّت و انسانیّت، قرن علم فضل معرفت، قرن اشراق شمس حقیقت، قرن زوال ظلمت تقلید و تبعیّت این اضالیل در اذهان رسوخ یابد که باید متقهقراً به حالت امم هالکه رجوع نمود و به شبهات ملل عتیقه متمسّک شد.
و خلاصة القول ما به حکم کلمهٔ مبارکهٔ حضرت روح "تُعرَفُ الأَشجَارُ مِن أَثمَارِهَا" و به نصّ آیهٔ کریمهٔ قرآن "...کَذَلِکَ قَالَ

[296]. اشاره بسورهٔ نحل، آیهٔ ۸۹

الَّذِينُ مِن قَبلِهِم مثلَ قَولِهِم تَشَابَهَت قُلُوبُهم...(۱۱۸)"[297] هر شجری را از ثمر آن می شناسیم و قلوب حیّه و میّته را به کلماتی که منبعث از آن قلوب است تمیز می دهیم.

جمال اقدس ابهی عزّ اسمه الاعلی به براهین و حجج انبیای قبل ظاهر و معرض از جمالش به شبهات سابقین ناطق. چه جای شبهه می ماند که او برابر مرسلین سابقین است و این برادر مکذّبین اوّلین. آن موعود " یَومَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبُ العَالَمِینَ (۶)"[298] است و این مقصود از "کَذَلِکَ نَسلُکُهُ فِی قُلُوبِ المُجرِمِینَ (۱۲)."[299] آری خار از هر جا بر آید خار است و گل از هر سو بروید گل و اِن تَعَدَّدَتِ الأَسمَاءُ و تَغَیَّرتِ السُّبُلُ.

و انسان را خنده می آید از مطالعهٔ این عبارت جناب آخوند زاده که چون حضرت مناظر در حقّ ایشان دعا فرموده و از حقّ جلّ جلاله توفیق ایشان را بر اجرای این قانونی که مقصود جمیع انبیاء و مرسلین است مسئلت نموده، جناب آخوند زاده را اضطراب فروگرفته و دهشت احاطه کرده چندان که از کثرت علم و شدّت اطّلاع به علم لغت فرق قبول عمل و استجابت دعا را نفهمیده و گمان کرده است که معنی آیهٔ کریمهٔ "...اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ المُتَّقِینَ (۲۷)"[300] این است که حقّ جلّ جلاله دعای غیر متّقی را مستجاب نمی فرماید.

و این عین عبارت جناب شیخ است که در جواب دعای حضرت مناظر نوشته است:

"و انکه از حقّ سؤال می کنی که مرا توفیق بدهد به اجرای این قانون امید ندارم که این دعای شما به اجابت برسد زیرا که خداوند عالم در قرآن شریف "...اِنّمَا یَتَقَبَّلُ اللهُ مِن المُتَقِینَ (۲۷)"[301] فرموده است."

و این عبارت بر مقدار علم آخوند زاده دلالت می کند چه اگر فرق قبول عمل و اجابت دعا را می دانست می فهمید که بسا هست که حقّ جلّ جلاله نه دعای اتقیا را بل دعای انبیاء را نیز مستجاب نمی فرماید ولکن اعمال اتقیا و انبیاء را هرگز ردّ نمی نماید

---

[297]. سورهٔ بقره

[298]. سورهٔ مطففین

[299]. سورهٔ حجر

[300]. سورهٔ مائده

[301]. سورهٔ مائده

چنانچه دعای حضرت ابراهیم "وَاغفِر لأَبِی اِنّهُ کَانَ مِنَ الضَّالّینَ (۸۶)"[302] مستجاب نشد و حضرت خاتم الانبیاء به خطاب "....اِن تَستَغفِر لَهُم سَبعینَ مرّةً فَلَن یَغفِر اللهُ لَهُم...(۸۰)"[303] مخاطب آمد.
ولکن اعمال این وجودات مقدّسه بل مؤمنین به ایشان البته در محضر اقدس مقبول است و به سعادت رضا موصول. و جناب آخوند زاده ملتفت نیستند که اگر جناب مناظر در بارهٔ ایشان دعا نموده نظر به این است که از حقّ جلّ جلاله مأمورند که در حقّ اعدای خود دعا کنند و خیر ایشان را مسئلت نمایند و کلمهٔ لعنی و عبارت سوئی بر لسان نرانند تا عاقبت امّت بهائیّه مانند فرق و شیع اسلامیّه که لعن غذای یومیّه ایشان شده و عداوات و بغض و دشمنی ملل از ارکان دینی ایشان گذشته است به منافرت از اهل عالم منتهی نشود و به معاندت و مجانبت از امم نینجامد و به عون الله تعالی نفحات محبّت و وداد از جمیع آفاق فاتح شود و به تعلیمات قلم اعلی نفثات حقد عناد از کافّهٔ اطراف زائل آید تا عالم جنّت ابهی گردد و جهان روضهٔ غنّا شود و ما ذلک علی الله بعزیز و هنا نختم المقالة الثانیة و نسئل الله تبارک و تعالی فی خاتمه القول ان یؤیّدنا و حضرة الشیخ علی ما یحبّ و یرضی و یقدّر لنا و لهم خیر الآخرة و الاولی.

خاتمه

بر متصحفّین این اوراق پوشیده نماند که در آغاز ترتیب این کتاب چنین مقرّر شد که خاتمه را به ذکر مطالب غیر مرتبطهٔ جناب شیخ به اصل دلیل و برهان مخصوص داریم و به عبارت اوضح آنچه را دلیل نیست و ایشان دلیل پنداشته ویا مرتبط به احتجاج نیست و ایشان مرتبط انگاشته اند واضح و مکشوف سازیم ولکن چون اکثر این گونه مطالب به حکم ارتباط کلام در مقالات سابقهٔ مذکور شد و جواب شبهات ایشان به عبارات واضحه ظاهر المعنی مبسوطاً مرقوم گشت. اکنون این مقال را به ذکر جواب بعض مطالب جناب شیخ مخصوص می داریم که در طیّ مقالات سابقه ذکر نشده و از قلم ساقط گشته و ابداً ملاحظاتی در آن نرفته تا کلام از هر جهت تمام آید و کتاب بر وجه مرام به اختتام رسد.
و چون هریک از این مطالب جناب شیخ به مکانی است از غرابت که تا کنون در مصنّفات احدی هر قدر قلیل العلم باشد دیده

[302]. سورهٔ شعراء

[303]. سورهٔ توبه (برائت)

نشده و الی حال از هیچ کاتبی ولو بهر درجه مکابر باشد ملحوظ و مشهود نگشته عنوان هر مطلبی را به لفظ "و من الغرائب" مخصوص می داریم تا فصول ممتاز آید و نفس عنوان موجب جلب نظر و دقّت ناظر و متصفّح گردد و من الله التوفیق.

فاتحهٔ این غرائب

که دلالت واضحه بر مقدار فهم و ادراک جناب شیخ دارد و به صوت بلند انسان را بر مراتب علم و فضل ایشان اگاه می نماید اینست که با وجود اینکه کتاب مستطاب ایقان را خوانده و به اعتقاد خود فهمیده معذلک شکّ نموده اند که معتقد اهل بهاء در حقّ حضرت باب اعظم نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی چیست و لهذا در رسالهٔ اولی استفسار نموده اند که آیا طائفهٔ بابیّه مقام ایشان را مقام نبوّت و رسالت می دانند و یا مقام امامت و نیابت و یا مقام قائمیّت و مهدویّت. با وجود اینکه در این کتاب مستطاب به افصح خطاب تصریح فرموده اند به اینکه آن حضرت قائم موعودند که حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید به ظهور مبارکش اعلام و اخبار فرموده و حضرت خاتم الانبیاء به ورود مسعودش بشارت داده. و اینکه ظهور قائم موعود ظهور مقام ربوبیّت و شارعیّت است نه ظهور مقام وصایت و تابعیّت.
و اگر شخصی هر قدر پلید و قلیل الادراک باشد و همهٔ عبارات این کتاب مستطاب را نفهمید لا محاله از احادیثی که در این کتاب مقدّس وارد شده و به آن استدلال فرموده اند بایست این قدر بفهمد که این طایفه آن حضرت را قائم موعود می دانند و ظهور مبارکش را ظهور مهدی مذکور در اخبار و نصوص می شمارند. آیا ممکن است که نفسی استدلال به حدیثِ "اِذَا ظَهَرَ القَائِمُ لَعَنَهُ أَهلُ الشَّرقِ و الغَربِ" را در کتاب ایقان شریف ببیند و نفهمد بابیّه چه اعتقادی در حقّ آن حضرت دارند. و آیا متصوّر است که شخصی حدیث "اِنَّ فِی قَائِمنَا أرَبعُ عَلاَمَات مِن أَربَعَة مِن الأَنبیاء" را در این سفر مجید بخواند و باز هم نداند که اهل بهاء مقام آن حضرت را چه مقامی می شمارند.
و اگر جناب شیخ بگویند که این احادیث را ندیده اند زیرا که "اقبالشان یاری به خواندن آن ننمود" اعتذاری باطل است و تعلیلی مخجل، زیرا که ردّ دلیلی نادیده کار عامی جاهل است و حکم به بطلان حجّتی ناخوانده شأن هازل خامل. همانا ارباب دانش بیاد دارند آنچه را جناب شیخ در بارهٔ احادیث وارده از طریق اهل بیت طهارت نوشته بود و از این معلوم می شود که احادیث وارده در کتاب مستطاب ایقان را دیده اند که حکم به صعوبت فهم صحّت و سقم آن نموده اند.و الاّ نخوانده و نفهمیده چنین حکمی کردن

غایت تلاعب با دین مبین است و نهایت تهاون با وعود حضرت ربّ العالمین.
و اعجب این است که چون جناب مناظر ایشان جواب این مسئله را به وضوح واگذاشته و عنان سخن را به جواب شبهات ایشان معطوف داشته جناب شیخ گمان کرده اند که عدم تعرّض مناظر در تعیین مقام حضرت باب نشان عجز از جواب است لهذا مجال مجادلت را فسیح و مرسح شناعت و وقاحت را وسیع شناخته، ثانیاً دو سه صفحه در مقام تشنیع و تقریع پرداخته اند. و بعض عبارات جناب شیخ این است که تذکاراً لحضرته در این مقام ثبت می شود تا ارباب فضل مقدار فصاحت و بلاغت ایشان را ببینند و منکرین فصاحت کتاب مستطاب ایقان را بشناسند.

و این عین عبارت شیخ است

" چرا در بیان ادّعای مدّعیان تعلّل کرده خودتان را به چپ و راست می اندازید و از جادهٔ مستقیم گریز می دهید و عوض اینکه در ردّ ایرادات ما دلیلی و برهان بیارید گاهی نصیحت و گاهی ملامت کردن را جسارت می کنید. یقین بدانید تشبّث به این حشایش ارضی هرگز آن جناب را از غرق و هلاکت نجات نخواهد داد فقط حبل المتین باید و برهان قوی بکار آید. "...هَاتُوا بُرهَانَکُم اِن کُنتُم صَادِقِینَ (۱۱۱)."[304]
مطمئن باشید از اینکه با این جواب گزیرانه یقهٔ خودشان را هرگز از چنگ خصم قوی خلاص نخواهند کرد اکنون باز مقصود خود را با کمال وضوح تکرار و اعاده می کنم و حکماً جواب مبین را مطالبه می نمایم"(انتهی).
باری این عبد چون بر مقدار مدرک عالی جناب شیخ ملتفت شد و حکماً جواب طلبیدن ایشان را ملاحظه نمود امتثالاً لحکمه العالی در فاتحهٔ مقالهٔ اولی به عبارات ظاهر المعنی قبل از شروع به ذکر ادلّه و براهین اعتقادات این طایفه را در حقّ نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی جلّ ذکرهما و عزّ اسمهما مرقوم و معروض داشت و مقام این دو ظهور مقدّس را بر وفق مصطلحات اهل تشیّع و اهل تسنّن بل و بر وفق معتقدات یهود و نصاری مبیّن و معلوم نمود تا گریبان مناظر ضعیف از چنگ شیخ قوی مستخلص گردد شاید این قوّت را جناب شیخ در تعمیم تمدّن به کار برد و بحر خزر را به بحر محیط متّصل فرماید و کره ارض را به کرهٔ قمر تقریب نماید و ملّت بیچاره را که بابیّه به ذلّ رقیّت مبتلا کرده اند از عبودیّت ملل متمدّنه نجات بخشد.

---

[304]. سورهٔ بقره

و من الغرائب

اینکه چون مناظر مرقوم جناب شیخ را به این عبارت متذکّر داشته اند که از مطالعهٔ رسالهٔ جناب شیخ مستفاد شد که مقصود ایشان استفاده و استفهام نیست بل مقصودشان اظهار علم و فضل است و اینکه خود را در اعداد معارضین این امر اعظم محسوب دارند و حال آنکه باید جناب شیخ ملتفت باشند و بدانند که اکنون زیاده از پنجاه سال است که از ظهور این امر گذشته و رسائل ردّیهٔ عدیده در معارضه و ردّ آن نوشته شده چندان که رسالهٔ جناب شیخ در عرض آن ناپیداست و بعضی از آن موجود و حاضر، اگر میل دارند بفرمایند تا فرستاده شود و مقصود جناب مناظر از این عبارت این بوده که جناب شیخ ملتفت شوند که هرگز رسائل ردّیه موجب توقیف و منع نفوذ کلمهٔ الهیّه نبوده است چنانکه در عرض این پنجاه سال رسائل کثیره نوشتند و این امر از نفوذ ممنوع نشد.

و بالجمله در جواب این عبارات مناظر جناب شیخ مطالبی نوشته اند. و از جمله نوشته اند که "آثار قلمیّهٔ بنده در راه دیانت و ملّت دیر گاهی است موجود و منتشر است." و مقصودشان این است که فضل ایشان ظاهر است احتیاج به اظهار فضل به نوشتن رسالهٔ ردّ بابیّه ندارند.

و نگارندهٔ این اوراق در این مقام سخنی ندارند لکن اینقدر معروض می دارم که آثار قلمی که یک نفر وثنی را موحّد ویا یک نفس یهودی و زردشتی را مؤمن ننماید جز تضییع مداد و قلم چیزی نباشد. آثار قرآن و ایقان را دیدیم که نفوس کثیره را از شرک به توحید و از کفر به ایمان هدایت فرمود ولی این اثر را از آثار اقلام دیگران ندیدیم و نشنیدیم. "قُل فَأتُوا بِكِتَابً من عِندِاللهِ هُوَ أَهدَى مِنهُمَا أَتبِعهُ اِن كُنتُم صَادِقِينَ (۴۹)."[305] و هم در جواب این عبارت مناظر خود در صفحهٔ یازدهم رسالهٔ مطبوعه نوشته اند:

[305]. سورهٔ قصص

و هذا عین عباراته

"امّا مظهر الهیّه بودن مدّعیان شما را تصدیق نمی کنیم و به تصدیق کردن برهانی دلیلی و آیاتی و بیّناتی چه ظاهری و چه باطنی ندارم. محض اصطلاحی چند تازه و خشکه می شنوم که در هیچ دین و مذهب گفته و شنیده نشده است. امر اعظم، امر الهی، قلم عزّ جمال قدمیّه، هیاکل قدسیّه و غیره چه معنی دارد از این تفنن و لفاظی چه ثمر زاید. قلم عزّ جمال قدمیّه یعنی چه.
اگر این عبارت به یکی از زبان های اجنبی ترجمه گردد در آن وقت می بینید که چه قدر بی معنی و بی حقیقت وبی روح است.
چرا این قلم عزّ جمال قدمیّه با آثار ظاهریّه خود ما را ساکت و قانع نمی فرمایند و از راه راست گریز می دهند و یا به قوّت روحانیّت باطنی پرتوی از انوار هدایت به قلوب تاریک ما نمی افکند که به صراط مستقیم بابی و یا بهائی سالک باشیم.
این قدر تطویل مقال لاطائل وتکرار پند و نصیحت نا قابل هیچ عاقل خبیر را فائده نمی بخشد و مانند قلندران و نقالان با نقل عجوزگان مشغول شدن و بعبارت گویند و نقل کنند کوران زمان را فریب دادن و خاطر ایشان را به این قسم حکایت خوش و ما را تحقیر نمودن فقط به مناظر مزوّر میزیبد نه مناظر حقیقت طلب را " (الی آخر کلامه عافاه الله).

جواب

یا ایّها الناظر فی هذا الکتاب اعلم هداک الله و ایّانا الی محجة العلم و طریق الصواب که جناب شیخ در این مقام دو ایراد برمناظر خود وارد آورده اند که هریک در محلّ خود در غایت غرابت است و بعید از منهج ارباب علم ودرایت.
ایراد اوّل اینکه این الفاظی که جناب مناظر در رسالهٔ خود نوشته اند از قبیل امر اعظم و امر الهی و قلم عزّ جمال قدمیّه و هیاکل قدسیّه و غیرها الفاظی است که جناب شیخ در سایر ادیان و مذاهب ندیده اند، و اکنون این عبد نمی گوید که به حکم قاعدهٔ، عَدَمُ الوِجدَان لاَ یَدُلَّ عَلَی عَدَمِ الوُجُودِ، ندیدن جناب شیخ دلیل نبودن نیست، بل معروض می دارد که معنی دین جدید و ظهور بدیع این است که جمیع اشیاء به سبب او حلهٔ بدیعه پوشد و آداب و عوائد و مصطلحات و عقائد جمیعاً صورت جدیده گیرد. چنانکه در کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل ابداً در اسماء یوم قیامت جز یوم الله و یوم الربّ ویوم الملکوت اسمی دیگر مذکور نبوده وقبل از ظهور حضرت رسول الفاظ صاخه و قارعه و حاقه وکذلک غاشیه و ساهره و کذلک لفظ خاتم النبّین و حور العین و أَنهَار مِن لَبَن

و أَنهَار مِن عَسَل مُصَفّی لَذةٌ لِلشَّاربینَ[306] و کثیر من امثالها ابداً مسموع یهود و نصاری نگشته و الی یومنا هذا به این الفاظ به همان گونه نظر می کنند که جناب شیخ به امر الهی و امر اعظم و هیاکل مقدّسه.
و من نمی دانم امری را که در قرآن به لفظ "أَتَی أَمرُالله فَلاَتَستَعجلُوهُ...(۱)"[307] تعظیم فرموده است اگر مؤمن بهائی آن را امر اعظم بنویسد چه گناهی کرده است. و قلمی را که حقّ جلّ جلاله در سورهٔ مبارکهٔ "ن و َالقَلَم وَ ما یَسطُرُونَ (۱)"[308] به آن قسم یاد فرموده اگر کاتب قلم اعلی، یا قلم قدم و یا قلم عزّ جمال قدم بنگارد چه معصیتی مرتکب شده و اگر ابدان مظاهر امرالله را که شعره ای از آن از صد هزار مثل ماها اعز و اعلی است نفسی اعراش الهیّه و یا هیاکل قدسیّه بگوید چه خلافی کرده.
وبالجمله چون جناب شیخ نتوانسته اند که من حیث القانون ایرادی بر این الفاظ وارد آورند و به عبارت اوضح به قوانین لغویه غلط بودن عبارات مناظر خود را ثابت کنند به این حبل واهی متمسّک گشته اند که، "اگر این الفاظ را به یکی از لغات اجنبیّه فی المثل مثل روسی و یا فرنساوی ویا انگلیسی و امثالها ترجمه نمایند آن وقت بی معنی وبی روح بودن آن ظاهر می شود" و این انتقاد را جناب شیخ از کتاب یکی از دُعات تمدّن که در تقبیح انشاآت مسلمین نوشته است انتحال نموده و کَالبَیبَاءِ الّتِی تَحکِی الصَوتَ و لاَ تَعرِفُ المَعنَی از خود به این سوی نقل و تحویل فرموده اند.
غافل که امروز یومی نیست که حقائق در ستر تدلیس و تمویّه مستور ماند و آنچه را خود به آن فریفته و مفتونند نزد ارباب عقول سلیمه نیز مطبوع و مقبول آید. زیرا فصاحت از اوصاف لفظیّه کلام و عبارت از حسن ترتیب الفاظی است که راجع به لغت کاتب و خطیب باشد نه از اوصاف معنویّهٔ کلام است که بی معنی بودن آن از ترجمهٔ به لغت غیر واضح آید. چه فصاحت کلام را بیانیین به خلو کلام از ضعف تألیف و تنافر کلمات با فصاحت مفردات آن تعریف نموده اند و فصاحت لفظ مفرد را عبارت از سلامت آن از تنافر حروف و مخالفت قیاس لغوی دانسته اند.
و از این جمله به خوبی مستفاد می شود که صحّت و سقم الفاظ و فصاحت و رکاکت کلام راجع به نفس آن لغت است دخلی به ترجمهٔ به لغت غیر ندارد و از ترجمه معلوم نمی شود. و اگر فی المثل مترجمی نتواند عبارتی را از لغتی به لغتی دیگر به نحو

---

[306]. اشاره به سورهٔ محمّد، آیهٔ ۵

[307]. سورهٔ نحل

[308]. سورهٔ قلم

فصیح ترجمه نماید ویا آنکه عبارتی ممکن نباشد که به لغت دیگر به نحو مطبوع ترجمه شود این ملامت راجع به مُتَرجِم است نه به صاحب عبارت اولی و این نقص از لغت مُتَرجِم الیها است نه از لغت مَترجَم منها. زیرا صنعت "حسن الترجمه" از صنایع صعبهٔ بدیعیّه است که هر کاتبی به آن قدرت نیابد و هر فصیحی در ترجمهٔ هر عبارتی به حسن الترجمه متمکّن نگردد. چه بسا واقع شده که ترتیب الفاظ درموضعی به غایت فصیح و شیرین و مطبوع شده و ترجمهٔ آن در لغت دیگر به نهایت غیر فصیح و بی مزه و نامطبوع. و اگر نفسی به ترجمه های تورات و انجیل و قرآن و غیرها نظر نماید هر آینه بر صحّت این قول ملتفت شود و بر عدم ارتباط صحّت وسقم و سلاست و رکاکت کلام به ترجمهٔ به سایر لغات شهادت دهد.

و چون سابقاً عرض شد که محال است نفسی که غرض او مجادله و مکابره و ستر حقائق است به ادلّه حلیّه اکتفا نماید و به خطای خود معترف گردد لهذا تا این مسئله بر ارباب استعداد کما ینبغی واضح و مکشوف شود در غایت خضوع از جناب شیخ رجا می نمایم که آیهٔ کریمهٔ "أَلحَاقّةُ (١) مَاالحَاقّةُ (٢) وَ مَا أَدرَاکَ مَا الحَاقّةُ (٣)"[309] را به لسان فارسی ترجمه نمایند. و هکذا آیهٔ شریفهٔ "یَا أَیُّهَا المُزَّمّلُ (١) قُمِ اللّیلَ اِلاّ قَلِیلاً (٢) نّصفَهُ أَوِ انقُص مِنهُ قَلِیلاً (٣) أَوزِد عَلَیهِ وَ رَتّلِ القُرآنِ تَرتِیلاً (۴)"[310] و همچنین آیات مبارکه "وَالنّازِعَاتِ غَرقاً (١) وَ النّاشِطَاتِ نَشطاً (٢) و السَّابِحَاتِ سَبحاً (٣) فَالسَّابِقَاتِ سَبقاً (۴) فَالمُدَّبرَاتِ أَمراً (۵) یَومَ تَرجُفُ الراجِفَةُ (۶) تَتبَعُهَا الرَّادِفَةُ (٧)"[311] و کذلک این آیات کریمات را "وَالعَادِیَاتِ ضَبحاً (١) فَالمُورِیَاتِ قَدحاً (٢) فَالمُغِیرَاتِ صُبحاً (٣) فَأَثَرنَ بِهِ نقعاً (۴) فَوَسطنَ بِهِ جَمعاً (۵) اِنَّ الاِنسَانَ لِرَبَّه لَکَنُودٌ (۶) وَ اِنّهُ عَلَی ذَلِک لَشَهِیدٌ (٧)"[312].

و این عبد مثل جناب شیخ نمی نویسد که حکماً جواب می طلبم بل درنهایت ادب رجا دارد و در غایت خضوع استدعا می نماید که جناب شیخ چون حسبةً لله این مناظرات را به میان آورده اند زحمت کشیده این آیات مذکوره را به لسان فارسی ترجمه فرمایند تا مردم آن حدود مراتب بی معنی بودن و بی روح بودن ترجمهٔ کلام طرفین را ملتفت شوند و برصحّت و سقم این ایرادی که جناب شیخ از دیگری آموخته و به ما فروخته اند آگاه کردند شاید خود جناب شیخ نیز در ضمن ملتفت شوند که اصل این ایراد که بی

---

[309]. سورهٔ حاقه

[310]. سورهٔ مزمل

[311]. سورهٔ نازعات

[312]. سورهٔ عادیات

معنی بودن کلام از ترجمهٔ آن مستفاد می شود به جهت مقاومت قرآن شریف ایجاد شده است و بی بصران آن را به بشاشت و سرور مقبول می دارند و طوطی صفت من غیر شعور نقل می کنند.
و حال آنکه ما ثابت و مدلّل داشتیم که عدم امکان ترجمهٔ عبارتی از لسان به لسان دیگر یا از قصور مُتَرجِم است در صناعت حسن الترجمه و یا از قصور بعض لغات است در مزایای لفظیّه. و ابداً لازم نیست و شرط فصاحت وبلاغت کلام نبوده است که ممکن باشد فصاحت و بلاغت آن به لسانی دیگر به ترجمه انتقال یابد و روحانیّت زبانی از زبان دیگر مستفاد گردد. چنانکه همین آیات شریفه که ترجمهٔ آن را از جناب شیخ رجا نموده ایم در لسان عربی در غایت حسن نظم و سلاست و رقّت و فصاحت و بلاغت است و ترجمهٔ آن بهر لسانی که باشد در نهایت قبح ترکیب است و رکاکت. و این جمله ارباب نباهت را کفایت است و اهل بنان و بیان را قانون صحیح کتابت و خطابت.
ایراد ثانی جناب شیخ این است که چرا این ظهور یا به آثار ظاهریّه و یا به قوّت باطنیّه ایشان را هدایت نمی نماید و به راه بابی ویا بهائی مستقیم نمی دارد. و این عبد که بلاد واسعه را سیاحت کرده و با علما و افاضل ملل و ادیان معاشرت نموده و کتب دینیّه و مناظرات علمیّهٔ هر مذهبی را به نظر دقّت و امعان منظور و ملحوظ داشته هرگز ندیده است نفسی که خود را از اهل علم می داند ولو هر قدر قلیل العلم و فاقد الشعور باشد استدلال به نفی نماید و عدم اذعان خود را دلیل بطلان مدّعی مقام شارعیت شمارد. چه بدان می ماند که نفسی بگوید اگر حضرت موسی هادی بود چرا اهل مصر را جمیعاً هدایت ننمود ویا حضرت عیسی چرا علمای یهود را به سبیل حقّ مستقیم نفرمود و یا حضرت رسول با آثار ظاهریّه و یا قوّت باطنیّه روحانیّه چرا این همه نفوس را الی یومنا هذا در ضلالت واگذاشت وبه سبیل حقّ مسلمانی مستقیم نداشت. بل عیناً بدین می ماند که کسی بگوید اگر خداوند هادی است چرا با قوّت و قدرت ذاتیّه هر کافری را هدایت نمی فرماید و اگر وهّاب و مغنی است چرا به رأفت و رحمت الهیّه هر فقیری را غنی نمی نماید. آیا چه مزیّتی در شیخ تفلیس موجود است و در کشیش پاریس مفقود که باید حکماً آن را جمال اقدس ابهی به قوّت باطنیّه به طریقهٔ بهائیّه هدایت فرماید ولکن این را ضرر نیست اگر حضرت خاتم الانبیاء با قوّت باطنیّه و ظاهریّه در مدّت هزار و سیصد سال در ضلالت واگذارد.
و مرا عجب می آید از اینکه حضرت شیخ الاسلام با این قوّت قریحه و شدّت عارضه و سلامت ذوق و حسن احتجاج که انحطاط امم اسلامیّه را در امور علمیّه و صناعیّه از معاصی بابیّه می داند و عدم اذعان خود را برهان بطلان امر داعی الی الله می شمارد، چرا مبحث ادلّه وبراهین خود را بیش از این وسعت نداده و فی المثل به روشنی روز و تاریکی شب و سیاهی اهل زنج و

سفیدی مردم افرنج و سکون احجار و جریان وبرودت ماء و حرارت نار و کثیر من امثالها بر صحّت قول خود وتکذیب امرالله استدلال نفرموده زیرا که مجال ایرادات غیر مربوطه وسیع است و میدان انتقادات باردهٔ غیر وارده فسیح.
بلی، آیهٔ مبارکهٔ "اِنّکَ لاَ تَهدِی مَن أَحبَبتَ وَلَکِنَّ اللهَ یَهدِی مَن یَشَاءُ...(۵۶)"[313] سبب تخصیص بعضی را به هدایت معلوم می دارد و حدیث "اِذ خَرَجَ القَائِمُ خَرَجَ مِن هَذَا الأَمرِ مَن یَرَی أَنّهُ مِن أَهلِهِ" خروج برخی را از این امر اعظم واضح می نماید. ولکن عیب اینجا است که اگر نفسی سبب این توقّف وتردّد را خدمت جناب شیخ معروض دارد و خالصاً لوجه الله ایشان را به تلاوت قرآن شریف و دقّت و امعان در ایقان مجید تشویق نماید وایشان را به شواهد و امثال چنانکه دأب دیرینهٔ اصحاب مقال و قدمای رجال بوده متنبّه گرداند می رنجند که چرا بابیّه ناصح واقع شده اند و چرا به شواهد و امثال تکلّم نموده اند و چرا در مقابل شدّت انکار منکرین یا مفتریات مفترین قسم یاد کرده اند واین قدر ملتفت نیستند که بهائی بیچاره که برادر خود را درشرفهٔ هلاک می بیند و او را مانند امم قدیمه و ملل عتیقه از احاطهٔ سیل بلای عاجل بالکلّ غافل و ذاهل می نگرد جز اینکه او را نصیحت کند چه کند و غیر از اینکه نصح خالص خود را به قسم مؤکّد دارد چه چاره نماید (والنُصحُ أَعلَی مَا یُبَاعُ و یُوهَبُ).
و اگر بصیری در کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل و قرآن نظر نماید می بیند که در کتب مذکوره جمیعاً مواعظ و نصائح وقصص و حکایات و حلف و یمین وارد شده ولکن به قدری که در قرآن شریف قسم و یمین وتکرار قصص ماضین ونصح و انذار متکبّرین وارد شده در هیچ کتاب از کتب متقدّمین و متأخریّن موجود و مشهور نیست لهذا اگر حضرت مناظر در طیّ کلام خود گاهی قسم یاد کرده و یا نصحی نموده و یا به شواهد و امثال تکلّم فرموده باید جناب شیخ عفو فرمایند زیرا به قرآن شریف اقتدا کرده و در این طرق سلف مشی نموده.

اِن کَانَ رَفضاً حُبُّ آلِ محَمَّد فَلیَشهَدِ الثقَلاَنِ أَنّی رَافِضِی

و من الغرائب

که هم دلالت واضحه بر مقدار مدارک جناب شیخ دارد این است که با آنکه به زعم خود کتاب مقدّس ایقان را خوانده و فهمیده اند گمان کرده اند که این امر اعظم مذهبی است از مذاهب اسلامیّه از قبیل زیدیّه و یا اسماعیلیّه و کیسانیّه و امثالها و از این به خوبی

[313]. سورهٔ قصص

مستفاد می شود که ایشان نه نتها کتاب مستطاب ایقان را نفهمیده اند بل فرق فیما بین ادیان و مذاهب را هم ندانسته اند چه اگر می دانستند که سه چیز که عبارت است از تعدّد شارع و تعدّد کتب سماویّه و اختلاف صور و ارکان اعمال دینیّه، ادیان را از یکدیگر مفروز و ممتاز می دارد، می فهمیدند که این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیّه است نه مذهبی از مذاهب اسلامیّه
اگر نزول تصدیق رسالت حضرت خاتم الانبیاء در ایقان این امر را مذهبی از مذاهب اسلامیّه مقرّر دارد پس باید به سبب نزول تصدیق حضرت عیسی در قرآن هم اسلام مذهبی از مذاهب نصرانیّه باشد و به سبب نزول تصدیق حضرت موسی در انجیل دیانت نصرانیّه مذهبی از مذاهب دین یهود شمرده شود و هکذا رشتهٔ نکوص و تقهقر تا به دورهٔ اولی منتهی آید و خطای این وهم و پستی این نظر محتاج به زیاده بسط و تطویل نباشد.
بلی، چنانکه در تفسیر آیهٔ کریمهٔ " شَرَعَ لَکُم مِن الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوحَینَا اِلَیکَ وَ مَا وَصیَّنَا بِهِ اِبرَاهِیمَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی أَن أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لاَ تَتَفَرَّقُوا فِیهِ...(۱۳)"[314] بیان نمودیم اگر نفس موحدی جمیع انبیاء و مرسلین را مظاهر حقیقت واحده شمارد و ادیان را کلّ علی حدّ سوا ابواب جنّت واحدهٔ تقدّم و سعادت شناسد او می تواند بفهمد که این امر اعظم حقیقت مقدّسه دیانت اسلامیّه است که به ظهور مبارک قائم موعود خالی از شوائب بدع و اهواء مذهبیّه تجلّی نموده و بشارت " یَظهَرُ القَائِمُ بِأَمر جَدِید و کِتَاب جَدید و قَضَاء جَدید مِنَ السَّمَاء" با بشارت " یُقِیم الدّینَ و یَنفُخُ الرُّوحَ فِی الاسلامِ" و بشارت "یُعِزُّاللهُ بِهِ الاسلامَ بَعدَ ذُلهِ و یُحِییهِ بَعدَ مَوتِهِ" به تمامها متحقّق گشته. ولکن جناب شیخ از این مشرب که منهل عذب توحید حقیقی است بسیار دورند و چنانکه هر دو رسالهٔ ایشان شهادت می دهد از فهم این مسئله غامضه بسی مهجور. و اگر خوف تطویل نبودی عبارات صفحه ۳۴ و ۳۵ رسالهٔ مطبوعه ایشان را مرقوم می داشتم تا مطالعه کنندگان این اوراق بر مراتب حسن نظر و ذوق ایشان آگاه گردند وبر مراسم اطّلاع و انصاف ایشان شهادت دهند که چگونه این امر اعظم را مذهبی از مذاهب اسلامیّه تصوّر نموده و مسجونی را که وجود مبارکش دائماً محاط به امواج آتشین بلایای لا تحصی است به جلوس در مدینهٔ منورّهٔ عکّا و خوش گذارنی و کامرانی ملامت فرموده.

هم یحسدونی علی موتی فوا اسفی حتّی علی الموت لا اخلوا من الحسد

[314]. سورهٔ شوری

و از مواضعی که مقتضی دقّت نظر است

مسئله موازین اربعه است که فیما بین شیخ و مناظرشان محلّ اختلاف گشته و در معرفت صحّت و سقم آن اعاصیر مجادلت و امواج مخاصمت متصادم و متلاطم شده و جناب شیخ کما هو معهود منه و من امثاله ازغمام کلام رعود و بروق تقریع و تشتیع و زجر و توبیخ را به شدّت نازل و هاطل داشته وبِأَوهَام برقُهَا خُلّبُ و غَمَامُهَا جَهَامُ خود را غالب و منصور انگاشته.
و اگر چه تقریر این مناظرت بایستی در ضمن دلیل تقریر در مقالهٔ اولی مرقوم آید و لکن چون در آن موضع نظری به تسلسل مقال و ارتباط کلام موقع ذکر نیافت در این مقام به ذکر آن می پردازیم و از قرّاء گرام معذرت می طلبیم.
و اجمال ما دارَ بین المناظرین این است که چون جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته بودند که "اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلّط معنوی باشد که به مرور ایّام و تجدّد خلق و ازمان به ظهور آید حقّیت دیانت عبدهٔ اوثان لازم آید و الحال انّ البطلان هذا الدّین اظهر من الشمس و ابین من الأمس." و جناب مناظر در جواب مرقوم داشته بودند که مذاهب وثنیّه وضع الهی نیست بل وضع علما و حکمای یونان و رومان و امثال ایشان است که به اغراض سیاسیّه و یا فوائد علمیّه وضع نموده و نشر داده اند و آن را هم در ظلّ کلمهٔ توحید و معرفت الهیّه که کتب انبیای حقّ است موضوع و منتشر داشته اند.
و مقصود حضرت مناظر این است که ادیان کلّ به وضع الهی و اعتماد به وحی سماوی تشریع شده به این معنی که ادیان موجوده کلّ بر این نهج تأسیس یافته است که شخصی از افراد امّت به اذن الله تعالی قیام نموده وبه توسطّ کتابی که نسبت آن را به خداوند تبارک و تعالی داده و وحی سماوی دانسته است شریعتی و دیانتی تشریع فرموده و آن شریعت به قوّت غالبهٔ سماویّه نافذ شده و الی امد معلوم موجب انتظام حال آن امّت گشته به خلاف عبادت اوثان و تعظیم تماثیل که از امور مخترعهٔ مذهبیّه است که یا صور و تماثیل انبیاء و رؤسای ادیان است که تذکاراً لهم در معابد گذاشته و عبادت می نمایند چنانکه در دیانات بودیّه و برهمیّه و غیرهما موجود و مشهود است و یا صور و تماثیل اجرام فلکیّه است که به توهّم استفاضه و کسب فوائد در معابد می نهاده و عبادت می نموده اند چنانکه از دین صابئین در کتب مذکور و مسطور. و متانت و اتقان قول حضرت مناظر را کسی تواند فهمید که بر کیفیّت تشریع ادیان اصلیّه آگاه باشد و موجبات انشقاق مذاهب مختلفه و اسباب دخول بدع و عبادات باطله را در دین الهی کما ینبغی بداند.
و ما سابقاً کیفیّت انشقاق مذاهب مختلفه را از ادیان الهیّه مفصّلاً مرقوم داشتیم و سبب دخول عبادات باطله را در عبادات اصلیّه

واضح نمودیم تا هر کسی فرق فیما بین دین و مذهب را بفهمد و ادیان را که به وضع الهی و اعتماد به وحی سماوی تأسیس یافته است از مذاهب که سبب حدوث آن اغراض سیاسیّه و یا اختلاف آراء اجتهادیّه بوده است تمیز دهد و ظهور دیانت جدیدهٔ الهیّه را به مذاهب مختلفه که به وجهی به یکدیگر مماثل و مشابه نیست اشتباه نکند.
و بالجمله حضرت مناظر پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شیخ را به اصل دلیل دین که موجب زوال شکّ و حصول یقین است متنبّه و متوجّه دارند چنین مرقوم داشته اند که موازینی که جمیع اهل عالم درمعارف و علوم و ادراک حقائق و فنون به آن متمسک اند چهار میزان است.
(میزان اوّل) حس است و این میزان نزد اکثر فرق خصوصاً فلاسفهٔ اروپا امروز میزان مسلّم است. یعنی مدرکات حسّیه صحتش تمام است و حجیتش لاکلام. (میزان ثانی) ادلهٔ عقلیه و قیاسات منطقیه است که به نظر و استدلال معبر می دارند و حکمای سلف و خلف از فلاسفه و مشائین و سوفسطائیه و متکلمین این میزان را در معارف راجعه به عوالم وجوب و امکان موثوق به و معتبر می شمارند. (میزان ثالث) میزان نقل است که علمای ادیان به آن متمسکند چنانکه فی المثل علمای یهود به نصوص توراة و علمای نصاری به عبارات انجیل و علمای اسلام به آیات قران و احادیث استدلال می نمایند. (میزان رابع) الهام است که مستند وحید اشراقیه و صوفیهٔ ملت اسلام است که آن را واردات غیبیه می نامند و به کشف و شهود تعبیر می نمایند. و چون انسان بصیر به نظر دقیق ملاحظه کند جمیع این موازین اربعه را مختل و معتل مشاهده نماید و در امر دین و معرفت مظاهر امر حضرت ربّ العالمین بالخصوص قابل اعتنا و اعتبار نشمارد. چه در صورتی که حسّ بصر که اقوی حواس ظاهره است نقطهٔ جوّاله را دائره بیند و سراب را آب انگارد و اجرام کبیرهٔ فلکیه را صغیر و ارض متحرک را ساکن و کرات مرکزیه را متحرک شمارد الی کثیر من امثالها البته این چنین ادراکی جائز الخطا باشد و موجب قطع و یقین نگردد. و همچنین است حکم در میزان ثانی که عبارت از ادلّهٔ عقلیه و قیاسات منطقیه باشد چه در صورتی که با وجود اتحاد مدرک دائماً وسائل خلاف در هر مسألهٔ فیما حکما و فلاسفه استحکام داشت و دلائل عقلیه موجب زوال اختلافات علمیه نشد البته رجای حصول یقین و اطمینان قلب از آن مسلوب گردد و قاعدهٔ موثوق بها در معرفت مسائل دینیه نشود بل بسا بود که سال ها به ادلّهٔ عقلیه بر اثبات امری استدلال می نمودند بعد باز به همان ادله مسأله ثابته را نفی می کردند. مانند حرکت و سکون ارض و عدد افلاک و تناهی و عدم تناهی ابعاد عالم و اثبات و نفی جواهر فرده الی کثیر من امثالها. و بالاجمال می توان گفت

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

و کذلک این حکم جاری است درادلّهٔ نقلیّه زیرا که ادراک منقول نیز موکول به همان موازین عقلیّه است و چون مدرک اوّل مشوب باشد البتّه به طریق اولی مدرک تالی که به آن منوط است مختل گردد.
و امّا میزان رابع که میزان الهام باشد و آن را عرفا واردات قلبیّه می نامند میزان مجهولی است که هرگز اعتماد را نشاید و موجب قطع و یقین نشود چه به اقرار عرفا وساوس شیطانیّه نیز از خواطر قلبیّه است و به اعتقاد صاحب این مخطورات از الهامات روحیّه. این است که مشایخ طرق و اقطاب صوفیّه نیز در مشاهدات خود متفّق نشدند و به عینها به اختلافاتی که متمسّکین به ادلّه عقلیّه و نقلیّه گرفتار شدند ایشان نیز مبتلا و گرفتارگشتند.
و چون اختلال موازین اربعه ثابت و مدلّل شد سبب حدوث مذاهب مختلفه از قبیل عبادت و اوثان و وضع تماثیل در معابد و علّت بطلان آن معلوم گردد و عدم انطباق آن بر ادیان الهیّه واضح و مکشوف شود. زیرا مؤسّسین این مذاهب که حکمای یونان و روم و هند و چین بوده اند به سبب تمسّک به همین موازین باطله و مدارک ناقصه که ذکر شد عبادات مبتدعه را اختراع نمودند و به گمان انتفاع از تماثیل وضع اوثان را در معابد جائز دانستند نه به سبب اعتماد بر وحی سماوی که میزان اهل الله است و تمسّک به وضع الهی که متمسّک و معتمد علیه عبادالله، زیرا که میزان اهل الله و معتمد علیه عقلاً و ارباب دانش از عبادالله بصارت قلبیّه و احساسات وجدانیّه است که به عقل کلّی الهی معبّر است و این میزان حقیقی الهی است و مستفاد از وحی سماوی که مؤسّس آن انبیای عظام بوده اند و کتب ایشان کتب سماویّه است که خلق عالم را از تیه جهالت و هوی نجات می دهد و به رضوان علم وهدی هدایت می نماید و آن کتب صحف و تورات و زبور و انجیل و قرآن وبیان و ایقان و سایر آیات منزله از قلم رحمان است و لهذا آنچه در این کتب الهیّه نازل شده از اصول دیانت و طرق معرفت هیچوقت تغییر ننموده و نخواهد نمود و از عالم محو نشده و نخواهد شد.
و خلاصة القول این مطلب حضرت مناظر بود که خلاصه و مختصر آن ذکر شد.
اکنون ملاحظه فرمایند که جناب شیخ الاسلام معظّم پس از آنکه کلام ایشان را ناقصاً و مقتضیاً در رسالهٔ خود ایراد فرموده چه نوشته اند.

و این عین عبارات رسالهٔ جناب شیخ است که درصفحهٔ ۲۵ مرقوم داشته اند

" یقیناً ارباب معرفت و صاحبان بصیرت هر کسی که به مقابلهٔ این مَردِکه درست دقّت بفرماید و تطبیق به معارضهٔ ما نماید متفکّر خواهد ماند در اینکه آیا این خرافات و خیالات از او در حالت نوم صادر شده است و یا درحالت بیداری، زیرا که بحث و ایراد ما چیست و جواب او کدام.
بنده می گویم که اگر مراد از غلبه محض غلبهٔ باطنی باشد بت پرستان این زمان که لامحاله در ختا و ژاپون هستند می توانند بگویند که دین ما از هزاران هزار سال است قوام و دوام دارد و نفوس ما هم از نفوس نصاری و یهود و اسلام فرداً فرداً به غایت بسیار است این نیست مگر به قوّت همان غلبهٔ باطنی و معنوی که در نفس نفیس مؤسّس ما بود که حقّانیّت کلمات او یوماً فیوماً مؤثّر افتاده تا به این درجه رسیده در این صورت حقیّت مذهب وثنی لازم آید و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است. او در جواب آنهم به اعجاب می گوید: "سبحان الله این مطلب ملاحظه نشده است که مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهی و ملّت وحیی نیست، مؤسّس آنها حکمای قدیم و مؤسّس اینها انبیای عظیم بوده اند." انصاف بدهید هیچ این جواب را ربطی و نسبتی ولو جزئی باشد به سؤال و بحث ما دارد یا نه. من مگر ولو اشارةً بوده باشد در جائی گفته ام که مذاهب اصنامی به اسلوب ادیان الهی است که شما می گوئید نیستند. من مگر گفته ام که مؤسّس دین بت پرستان از انبیای عظام است شما می گوئی که خیر مؤسّس آن حکمای قدیم است.
موضوع نزاع در خصوص غلبهٔ تامّ است. ما می گوئیم که مراد از غلبه غلبهٔ تامّه است که ظاهراً و باطناً می بایست پیدا و موجود باشد شما می گوئید خیر محض غلبهٔ معنوی مراد است که به مرور ایّام و تجدّد ازمان به حصول آید. بنده می گویم اگر چنین است این نوع غلبه را صاحبان مذاهب باطله هم می توانند ادّعا بکنندخصوصاً عبدهٔ اوثان که دوام دین . کثرت متدّینین از همهٔ موقنین ادیان الهی افزون است. شما جواب می دهید خیر مؤسّس دین ایشان حکما و مؤسّس دین ما انبیاء است این جواب بی معنی و بی ربط را نه اینکه تنها قارئان و سامعان با هوش حتّی مردمان روستائی و صحرائی هم با قهقهه خواهند خندید.
و اینکه موازین ادراکات را به چهار قسم منقسم می کنی و همه را مختل و مشوّش می شماری یعنی میزان حسّ و عقل و نقل و الهام را کلاً معیوب و مدخول انگاشته اند این زعم و وهم شما را حیف است که به نظر ارباب بصیرت حواله بکنم بل به نظر کودکان ممیّز با هوش حواله می نمایم و ایشان بلا شبهه ساده و گشاده از جناب مناظر مزّور سئوال خواهند کرد که حالا که شما

میزان عقل و نقل و ادراک حواس و الهامات خداوندی را الیوم معیوب و مختل دانستید پس جناب شما به واسطهٔ کدام دلیل که دخل به عقل و نقل نباشد به مقام مناظره آمده اید و اگر میزان حسّ مختل و نامعتبر است شما به واسطهٔ چه چیز دانستید که شعلهٔ جوّاله نقطه است دائره نیست و یا آنچه کالماء می نماید آب نیست سراب است و آنچه شما را به گفتن این است و نیست وادار می نماید چیست. و اگر میزان نقل مختل است چرا قرآن و انجیل به زعم خود شاهد می آورید. ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد گفته اهل الله مگر داخل نقل و الهام نیست.
عجباً این سؤالات را اگر یک طفل ممیّز با شعور به جناب مناظر مزّور بدهد چه جواب خواهد گفت. بیچاره از اضطراب و تزلزل قلبی خودشان هیچ نمی داند چه طور دست و پا بزنند که خود را از دام خجلت خلاص بکند" (الی آخر کلامه عافاه الله).

جواب

اکنون این عبد لازم نمی داند که جواب جناب شیخ را در خصوص دیانات بودیّه و برهمیّه و صائبنّه مرقوم دارد و بطلان وهم ایشان را که گمان کرده اند اصلاً این ادیان بر وضع عبادت اوثان تشکیل یافته است واضح و معلوم نماید، زیرا که سابقاً در دو مقام این مسئله را کما ینبغی مبرهن و مکشوف داشتیم و اقوال مورّخین در مبدأ دیانت صابئین نقل نمودیم و آیهٔ مبارکهٔ "لِكُلّ أُمَّةٍ جَعَلنَا مَنسَكاً...(۶۷)" را از سورهٔ حج برای ارباب بصارت تلاوت نمودیم که این آیهٔ مبارکه اگر گوش هائی که مصداق "...وَ فِی آذَانِهِم وَقراً...(۲۵)"[315] است بشنود به صراحت بر صحّت مبدأ جمیع ادیان موجوده فریاد می نماید و سخافت کلام جناب شیخ الاسلام را که نوشته اند: "وحال آینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است" واضح و مدلّل می دارد. چه این آیهٔ مبارکه به صراحت می فرماید که جمیع امم بلا استثناء شرایع و مناسکی را که اکنون به آن ناسک و عاملند حقّ جلّ جلاله وضع و تشریع فرموده و تاریخ شهادت می دهد که عبادات باطله لازال به توسطّ امثال جناب شیخ در دیانت الهیّه داخل شده. ای کاش برید نسیم را در محضر شیخ فهیم راه بودی تا از جانب این عبد معروض داشتی که یا ایّها الشیخ الجلیل این ادیان که شما آنها را به اسم بت پرستان می خوانید اسامی آنها دین بت پرستان نیست و هیچ نفسی برنخاسته است که دین بت پرستی احداث نماید و آن دین باقی ماند. اسامی این ادیان دیانت صابئه و دیانت بودیّه و دیانت برهمیّه است.

[315]. سورهٔ انعام و سورهٔ اسراء (بنی اسرائیل). آیهٔ ۴۶

همچنانکه حضرت رسول علیه السّلام قیام فرمود و شریعت اسلام را به ادّعای وحی سماوی تشریع نمود کذلک شارعین ادیان مذکوره قیام نمودند و شرائع صابئیّه وبودیّه و برهمیّه را به وحی سماوی تشریع کردند و بعد به طول زمان فقهای جهلهٔ آن ملل صور و رسوم این شارعین را محض احترام و تذّکر درمعابد نهادند و عبادت این صور را که بت و وثن همان است در میان ملّت شائع داشتند و بت مصحّف بُود است وبُود اوّل شارع الهی است که در میان امّت صینیّه قیام نمود وشریعتی معلوم تشریع فرمود.
نمی دانم اکنون به این عبارت واضحه می توانید مقصود کلام جناب مناظر بهائی را ادراک فرمائید که نوشته است: "مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهیّه نیست". یا باز هم ادارک نمی توانید کرد و به جای کلام معقول کودکان و ضعفا العقول را به حمایت خواهید خواند و در مقام دلیل و برهان هجر و هذیان خواهید نوشت.
اینکه شما و یا مورّخین برهمیّه و بودیّه و صائبین را بت پرست می نامید بعینه چنان است که نصاری را خواج پرست می خوانید. اگر احترام و عبادت صلیب موجب بطلان دیانت مقدّسهٔ مسیحیّه تواند شد احترام و عبادت رسوم وتماثیل نیز موجب بطلان دیانت اصلیّهٔ بودیّه وبرهمیّه و صابئیّه تواند گشت.
جناب شیخ می گویند که مقصود از غلبه ای که در ظهور قائم وعده داده شده است غلبهٔ تامّهٔ ظاهریّه و باطنیّه است که می بایست در ظهور آن حضرت پیدا بشود نه غلبهٔ باطنیّهٔ روحانیّه که به تدریج حاصل شود چنانکه بابیّه گمان کرده اند. چرا؟ به دلیل اینکه اگر مقصود غلبهٔ دینی تدریجی باشد بت پرستان چین و ژاپون می توانند بگویند این غلبهٔ باطنی تدریجی در دین ما هم پیدا شد.
اکنون این عبد از اهل دانش سؤال می نماید که اگر مقصود از غلبه ظاهریّه و تدریجیّه هر دو باشد آیا بت پرستان چین و ژاپون نمی توانند بگویند که این غلبه نیز در دین ما پیدا شد. آیا زردشتیان نمی گویند که دین ما به غلبهٔ تامّهٔ ظاهریّه و باطنیّه بر عالم غلبه یافت در این صورت جناب شیخ این ملل را چه جواب خواهند گفت و امتیاز دین خود را بر سایر ادیان به چه برهان مبرهن خواهند داشت.
و ما در مبحث سابق واضح نمودیم که ابداً هیچ برهانی ندارند جز آنکه همان کلام فارغ را تکرار نمایند که "والحال ان بطلان هذا الدّین اظهر من الشمس و ابین من الأمس" و اینقدر بحمدالله شعور و ادراک مفقود است که نمی توانند بفهمند که همین قسم که جناب شیخ سایر ادیان را از آفتاب روشن تر می دانند اهالی آن ادیان دین جناب شیخ را واضح البطلان می شمرند. "...كُلّمَا دَخَلَت

أُمَّةٌ لَعَنَت أُختَهَا...(۳۸)."[316]
باری چون این مسئله در سابق مستوفی و مدلّل واضح و معلوم شد در این مقام به تکرار کلام نمی پردازیم بگذار جناب شیخ کودکان و روستائیان را به تصدیق و معاونت خود بطلبند و به قهقهه بخندند لَقَد صَحَّ فِیهِمُ المَثَلُ السَّائِرُ، وشَرُّ البَلِیَّةِ مَا یُضحِکُ، و انطَبَقَ عَلَیهِم قَولُ اللهِ تَبَارکَ و تَعَالَی "فَلیَضحَکُوا قَلِیلاً وَ لیَبکُوا کَثِیراً...(۸۲)."[317]
اکنون سخن در موازین اربعه است که فیما بین المناظرین محلّ مشاجرت گشته و اعاصیر حدت فقاهت هیجان یافته. جناب شیخ تعجّب نموده اند که آیا حضرت مناظر در خواب بوده که به نگارش این عبارات جرأت نموده، کلامی صحیح و مطلبی متین است. اگر حضرت مناظر بیدار بود ادراک می نمود که مسئلهٔ غامضه را که عقول اعاظم فلاسفه در هر عصر از فهم آن عاجز آمده در جواب مَن لاَ شَأنَ لَهُ فِی العِلمِ ننویسد و بصیرت فؤادی را که به حکم "أَلمُؤمِنُ یَنظُرُ بِنُورِ الله" خاصة اصحاب انبیاء و مرسلین است عَمَّن هُو بَعیدُ عَنهُم بِمَرَاحِل نطلبد.
دیری است که بالغین عالم فرموده اند:
"چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد"
باری اگر چه از جملهٔ محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند به چشم اهل آن عالم نظر نماید و لهذا بالغین در وصف این نظر و این ادراک و این ذوق، مَن لَم یَذق لَم یَدرِ، فرموده اند و بعبارت اوضح تبیین این حال را برای غیر اهل آن محال دانسته اند. ولکن معذلک کلّه اگر انسان بصیر در کیفیّت ایمان طبقهٔ اولی از مؤمنین تدّبر نماید می تواند بر مقصود حضرت مناظر آگاه گردد چه هرگز پطرس رسول و سایر رسل از حضرت عیسی علیه السلّام و حضرت امیر و زید بن رواحه و ابوبکر و عمر و سایر صحابه از حضرت خاتم الانبیاء علیه اطیب التحیّة و الثناء در اوّل ایمان و اذعان آیتی و معجزه ای که دلیل حسّی است نطلبیدند و به عبارات تورات و انجیل که از ادلّهٔ لفظیّه است ایمان نیاوردند و به براهین فلسفیّه و قوانین حکمیّه و قیاسات منطقیّه بر صحّت دعوت نبویّه استدلال ننمودند و به واردات قلبیّه و خلسات صوفیّه و مشقّات ریاضات تمسّک نجستند بل فقط به نور فؤاد و بصارت قلبیّه چنانکه حضرت مناظر تصریح نموده است مظهر امرالله را شناختند و به صدق قولش اعتراف

[316]. سورهٔ اعراف

[317]. سورهٔ توبه برائت

نمودند و به این قوّت که اعظم قوای عالم است بر قبائل و امم غلبه یافتند. و اگر چه تا اطمینان قلب حاصل نشود در جمیع دلیلیّت دلیل ساقط گردد معذلک از سوق کلام بل صریح عبارت حضرت مناظر مستفاد می شود که ایشان در معرفت مظاهر امرالله میزانیّت این موازین اربعه را انکار نموده اند.
اکنون به انصاف در این موازین اربعه نظر کنیم و میزانیّت هریک را درمعرفت مظاهر امرالله بسنجیم.
میزان اوّل حوّاس ظاهره است و این معلوم است که چون خطای حسّ ظاهری در بعض موارد مسلّم شد حجیّت آن نزد اهل علم ساقط گردد چه میزان مسلّم آن است که هرگز خطا نکند ولکن چون جناب شیخ به مراسم مغالطه و مجادله موصوفند لهذا از ایشان سؤال می شود که نه شما اعتقاد دارید که انبیاء علیهم السّلام معجزات ظاهره و خوارق عادات باهره اظهار فرمودند و نه شما در آن مبحث که دلیلیّت شهادت و حجیّت قتل فی سبیل الله را انکار نمودید و مقتولین طمع و دنائت را در صحف اصحاب بلایا و شهادت نشاندید اعتراف کرده اید که معارضین انبیاء و ائمه هم غایت اعتقاد و اعتماد را به عقاید خود داشتند و به سبب ثبوت و رسوخ عقاید باطله رایت جانفشانی و فداکاری می افراشتند.
در این صورت که کفّار به اعتقاد شما معجزات محسوسه دیدند و این حسّ و این رؤیت موجب اطمینان قلب ایشان نشد چه اطمینانی به احساسات ظاهریّه و ادراکات حسیّه باقی می ماند آیا چشم کافر و مؤمن هر دو وجه منوّر حضرت خیر البشر را نمی دید و گوش معرض و مقبل هر دو نغمهٔ آیات الهیّه را نمی شنید.
ولکن یالله از این میزان مخالف و ترازوی غیر منصف که کفّه ای از آن در آسمان بود و کفّهٔ دیگر در زمین. چه این همه نور یزدانی می دید و آن یکسره ظلمت نفسانی، این رحمت و نعمت و هدایت مشاهده می نمود و آن تفرقه و زلّت وضلالت این نغمهٔ طیور علّیین می شنید و آن طنطنهٔ اساطیر اولّین فنعم ما قیل،

گر بدیدی حسّ حیوان شاهرا پس بدیدی گاو و خر الله را

و امّا میزان ثانی که معبّر است به ادلّه عقلیّه و قیاسات منطقیّه اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حسّ خصوصاً در معرفت مظاهر امرالله چه در صورتی که اختلال این میزان در معارف فلکیّه و طبیعیّه ظاهر شد و بطلان اکثر معتقدات فلاسفهٔ سلف مکشوف و واضح گشت چه اعتباری در آن باقی می ماند. و اگر نفسی در عقاید فلاسفهٔ یونان و مصر نظر نماید می تواند بر مقصود حضرت مناظر و عدم کفایت براهین عقلیّه واقف آید. چه این فلاسفهٔ عظام که بُعد صیت و سمو مقامشان به شرق و غرب بالغ شده و ادلّهٔ عقلیّه و قیاسات منطقیّه از ایشان به وراثت به حکمای اسلام و نصاری انتقال یافته است یک نفس از آنها در

ظهور حضرت عیسی و ظهور حضرت خاتم الانبیاء به توسّط این ادلّه و قیاسات نتوانست خود را از عقائد سخیفهٔ وثنیّه نجات بخشد و به ایمان به حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیاء فائز آید. بل این حکما و فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی علیه السّلام بودند و کتب عدیده در ردّ آن حضرت و مقاومت امرالله تصنیف نمودند.
چندانکه بولس رسول در فقرهٔ هشتم از اصحاح دویم نامهٔ کولسیان اهل ایمان را وصیّت فرموده که کسی شما را به فلسفهٔ نفریبد و به علوم حکمیّه که فیما بین ناس متداول است به دام خود نکشد.
و از این جمله که عرض شد معلوم و واضح گشت که هرگز این قیاسات میزان معرفت حق نبوده و سبب هدایت نفسی نشده و لقد احسن من قال،

اندر این بحث از خرد ره بین بدی فخر رازی راز دان دین بدی

و امّا میزان ثالث که عبارت از ادلّهٔ نقلیّه است و مفاهیم خطابیّه اختلالش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش درمعرفت حقائق اصرح. چه این ادلّه زیاده از هزار و هشتصد سال است که یهود را از معرفت حضرت عیسی و حضرت رسول محروم داشته بل بالضرورة و العیان همین میزان مختل البنیان است که موجب خسران عموم اهالی ادیان گشته. چه اگر ازیهود فی المثل مستفسر شوی که چرا امر حضرت عیسی علیه السّلام را تصدیق نکردید روشن و واضح جواب می دهند که به سبب اینکه ظهور آن حضرت مخالف نصوص تورات وقوع یافت. و اگر از مجوس پرسی که چرا ظهورات مقدسهٔ موسی و عیسی و خاتم الانبیاء را گردن ننهادید ساده و گشاده می گویند که این ظهورات منافی صحف ابراهیم متحقّق شد و اگر از نصاری جویا شوی که به چه سبب به این وثوق و اطمینان امر خاتم پیغمبران را تکذیب نمودید فوراً بلا تردّد اظهار می دارند که ظهور محمّد منافی انجیل است و مخالف نصوص صریحهٔ این کتاب جلیل.
اکنون سوق اسلام و دور میزان داری علمای اعلام ، اگر عقلای امّت مرحومه از تجربت های امم مرقومه منتبه نگردند و در معرفت ادیان به حبل این میزان ظاهر الخسران آویزند معلوم است که ربحشان چه باشد و انجامشان به کجا منتهی گردد.
و بالجمله چون موجبات ضلالت امم اولی معلوم شد که تمسّک به همین ادلّه نقلیّه بوده معنی حدیث شریف را توانی فهمید که سابقاً از مجلّد غیبت بحار از فضیل بن یسار روایت نمودیم:
"اِنّهُ قَالَ سَمِعتُ أَبَا عبدالله عَلَیهِ السَّلاَمُ یَقُولُ اِنَّ قَائِمَنا اِذَا قَامَ استَقبَل مِن جَهَلَةِ النّاسِ أَشَدَّ مِمّا استَقبَلَهُ رَسُولُ اللهِ مِن جُهَّال الجَاهِلِیَّةِ. فَقُلتُ کَیفَ ذَلِکَ. قَالَ اِنّ رَسُولَ الله أَتَی النَّاسَ وَ هُم یَعبُدُونَ الحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ العِیدان وَ الخُشبَ المنحُوتَةَ. وَ اِنَّ قَائِمَنَا اِذَا قَامَ

أَتی النّاسَ وَ کُلّهُم یَتَأَوَّلُ عَلَیهِ کِتَابَ اللهِ وَ یَحتَجّ عَلَیهِ بِهِ. ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللهِ لَیَدخُلَنَّ عَلَیهِم عَدلُهُ جَوفَ بُیُوتِهِم کَمَا یَدخُلُ الحَرُّ وَ القَرُّ."
یعنی فضیل بن یسار از حضرت ابی عبدالله علیه السّلام روایت نمود که از آن حضرت شنیدم که می فرمود چون قائم ما قیام فرماید او را از جهّال خلق پیش آید مصائب و شدائدی سخت تر و دشوار تر از آنچه رسول خدا را از جهّال جاهلیّت پیش آمد. گفتم چرا؟ فرمود به سبب اینکه زمانی که رسول خدا ظهور فرمود وقتی بود که مردم سنگ ها و چوب های تراشیده را می پرستیدند و چون قائم ما ظهور فرماید وقتی باشد که هریک قرآن را بر ضدّ او تأویل کنند و به کتاب الله بر ردّ او احتجاج نمایند. یعنی معارضین و معاندین حضرت رسول مردمان امّی عامی بودند ولکن معاندین و معارضین قائم موعود فقها و علما خواهند بود.

و این نکته درغایت وضوح و ظهور است که معارضه مردمان امّی جاهل آسان تر است از معارضهٔ مردمان عالم فاضل که گاهی آیات قرآن را محرّفاً بر ضدّ امرش تفسیر کنند و وقتی به ضروریات دینیّه حضرتش را تکفیر نمایند و زمانی تصدیق نکردن فلاسفه و حکما را دلیل بطلان امرش دانند و هنگامی خرق جبال و وصل بحار را از اطاعت اوامرش اهم و الزم شمرند و از همه بهتر و خوشتر آنکه حضرتش را در عین بلا و مسجونی به جلوس در بیت و خوش گذرانی ملوم و متّهم دارند و بیاناتش را به جهت اینکه مخالف تفاسیر نصاری است مردود و غیر مقبول شمارند. و از این هم شیرین تر و با مزه تر آنکه او را به شرفیابی به حضور خود مأمور دارند و خود را از مسافرت و طلب حقّ معاف و معذور شناسند و اگر اطاعت ننمود قلم بردارند و به ردّ و تکفیر احبابش فتوی نگارند.

و هم حضرت ابی عبدالله علیه السّلام فرمود ولکن قسم به خدا که عدل حضرت قائم در خانهٔ ایشان در آید آن گونه که سرما و گرما در بیوت داخل شود. یعنی از نفوذ و غلبهٔ امر مبارکش مانع نتوانند شد ولو بهر حیله ای در آویزند و در پناه هر شبهه ای گریزند و یا به مقاومت برخیزند و به ظلم خون مظلومان را ریزند عاقبت امر مبارکش غالب آید و عدل الهی هر نفسی را بر وفق اعمالش پاداش بخشد.

و بالجمله از آنچه ذکر نمودیم واضح و مبرهن شد که میزان ادلّه نقلیّه میزان مختلی است که عالمی را گمراه کرده و ترازوی ناقصی است که در سوق معارف مایهٔ زیان و دام خسران اهل جهان گشته، و لقد احسن من قال،

چون به وصل او رسیدی ای فضول جهل باشد جستن قول رسول

و امّا میزان چهارم که عبارت است از الهامات صوفیّه و واردات قلبیّه فی الحقیقه چنانکه حضرت مناظر مرقوم داشته اند میزان

مجهولی است که گمان ندارم عقلای هیچ امّتی چه در معارف عمومیّه و چه در معرفت انبیاء و معارف دینیّه به آن اعتماد نمایند و هرگز معقول نیست که حقّ جلّ جلاله تأسیس دیانت را به آراء اهل ریاضت محوّل فرماید. و احکام عبادات و معاملات را که ترقّی امم و انتظام عالم به آن مربوط است به اوهام و افکار صوفیّه موکول نماید.
و یا لله از میزانی که اساس آن از ریاضات شاقهٔ غیر مأثوره و عبادات باطلهٔ غیر مشروعه باشد و حاصل آن بطالت وکسالت و انزوا و خمود و خمول امّت گردد و عدم اعتبار این میزان امر ظاهری است که محتاج به تکّلف استدلال نیست و شایستهٔ تطویل مقال نه. خاصّه در صورتی که این کبار مشایخ و اقطاب طرق نیز متفّق نباشند و هر یک افکار خود را الهامات حقیقیّه و افکار سایر مشایخ را وساوس شیطانیّه شمارند در این صورت چه اعتباری برای این میزان باقی خواهد ماند و ممیّز این دو که این یک شیطانی است و آن یک رحمانی چه خواهد بود.
و خلاصة القول چون مراتب تأثیر و اعتبار موازین اربعه معلوم شد اکنون در این کلام حضرت شیخ الاسلام نظر فرما که بر سبیل استنکار و استغراب نوشته اند: "ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد." و کذلک مرقوم داشته اند: "شما به کدام دلیل به مقام مناظره آمده اید." و حال آنکه حضرت مناظر شیخ به کمال صراحت نوشته اند که میزان صحیح امرالله است که به توسّط مظاهر امر مثل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و نقطهٔ اولی و جمال ابهی ظاهر شده و موجب حصول یقین در افئدهٔ مصدّقین و مؤمنین به ایشان گشته. نه اختلالی در این موازین الهیّه موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان مشهود. آنچه با این میزان الهی سنجیده شود و منطبق آید راجح مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوع و مردود.
یا اولی البصائر النیّرة و القلوب المدرکه حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید در سورهٔ حدید می فرماید: "لَقَد أَرسَلنا رُسُلنا بالبیّنَاتِ وَ أَنزَلنَا مَعَهُم الکِتابَ وَ المیزَانَ لِیقُوم النَّاسُ بِالقِسطِ... (۲۵)." ملاحظه فرمائید که خداوند جلّ و علا در غایت صراحت فرموده است که ما با پیغمبران کتاب و میزان نازل فرمودیم تا سبب استقامت امّت گردد و جناب شیخ در کمال وقاحت می نویسد: "ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد." آیا جناب شیخ الاسلام در یومی از ایّام تفّکر نموده که این میزانی که خداوند با انبیاء نازل فرموده است چه میزانی بوده. حاشا و کلاّ. چه اگر بدین معنی ملتفت شده بود هرگز به نوشتن این عبارت جسارت نمی نمود.
و این نکته بر ارباب بصارت واضح است که میزانی که حقّ جلّ جلاله با انبیاء نازل فرمود میزان حواسّ ظاهره نبود چه این حواسّ با انسان آفریده شده است نه با انبیاء نازل گشته و کذلک ظاهر است که این میزان قیاسات منطقیّه و قوانین عقلیّه نبوده، چه هرگز هیچ رسولی کتاب منطق تصنیف نفرمود و به امّت خود ترتیب قضایا و اخذ نتائج به نحوی که نزد فلاسفه مقّرر است تعلیم

ننمود.
و هم چنین در غایت وضوح است که مقصود بشارات سابقین و اخبار اوّلین نیست، زیرا که آن بشارات با نبیّ سابق وارد شده نه با نبیّ لاحق و کذلک واضح و ظاهر است که این میزان خلسات صوفیّه و واردات قلبیّه مشایخ نیست چه ذکری بل اشاره ای به این خرافات در کتب انبیاء دیده نشده و حرفی و کلمه ای بر مظاهر امرالله در اعتبار این افکار نازل نگشته. کدام نبی ظاهر شد که به امّت خود آداب مراقبه آموزد و معرفت خود را به ریاضات شاقه محوّل فرماید. در این صورت کالشمس فی وسط السماء ظاهر است که مقصود از میزانی که با انبیاء علیهم السّلام نازل شد همان روح قدسی است که به عقل کلّی الهی معبّر است و به امرالله النازل من السّماء مفسّر.
ولعمرالله اگر مرا قلمی در صلابت چون حدید بودی و اصابعی مانند پولاد قوی و شدید و لسانی افصح از فصحای عالم و بیانی ابلغ از بلغای امم باز نتوانستمی نگاشت و کما ینبغی معلوم داشت که معترضین علی الله چه مایه از مشرب عذب الهی دورند و از فهم ظواهر آیات قرآن مهجور که این آیات صریحه را در قران می بینند و این ایرادات رکیکه را می نویسند فاعتبروا یا اولی الابصار.
جناب شیخ نوشته اند اگر میزان نقل مختل است چرا شما به انجیل و قرآن استدلال می نمائید. بلی یا حضرت الشیخ به جهت اینکه با میزان الله که ظهور قائم موعود باشد منطبق است. این مسئله واضحی است که اگر یهودی در ردّ حضرت عیسی به عبارات تورات استدلال نماید خطا کرده است و یا بالعکس اگر نصرانی در اثبات حقیّت امر آن حضرت به عبارات تورات مستدل گردد به راه صواب رفته، زیرا که میزان الله ظهور حضرت مسیح است که مثبت قول نصرانی است نه یهودی و کذلک اگر نصاری در ردّ حضرت رسول به عبارات انجیل استدلال نمایند خاطی اند و بالعکس اگر مسلم به عبارات انجیل مستدل گردد مصیب، زیرا که میزان صحیح ظهور حضرت خاتم الانبیاء است و آن مثبت قول مسلم است نه نصرانی.
و همچنین است امر قائم موعود که مؤمن به آن حضرت می تواند به عبارات تورات و انجیل وقرآن استدلال نماید و معرض از آن حضرت نمی تواند زیرا میزان الله که نفس ظهور باشد مثبت قول مقبل است نه معرض و مرجّح استدلال مؤمن است نه منکر.
و این میزان الهی هرگز از عالم قطع نشده است و نخواهد شد و متمسّک به آن هرگز خسران نیافته است و نخواهد یافت. هو

العروة الوثقی و الحبل الممدود فی جیمع القرون و الازمان و هو المیزان الّذی اخبر الله تعالی عنه بقوله: " وَ السَّمَا رَفَعَهَا وَ وَضَعَ المِیزَانَ (٧)."[318]

یا حضرت الشیخ! گرفتم از فهم این مسائل دورید آیا قرآن شریف را هم نخوانده اید که به ندای جهانگیر می فرماید: "....أَلاَ بِذِکرِ اللهِ تَطمَئِنُّ القُلُوبُ (٢٨)."[319] آیا ایمان و علم و عرفان جز از یقین و اطمینان قلب است؟ آیا هیچ فرموده است أَلاَّ بِالأَدِلّةِ الحِسِیَّةِ تَطمَئِنُّ القُلُوب؟ آیا هیچ وارد شده است أَلاّ بِالقِیَاسَاتِ المَنطِقِیةِ تَتَیَقّنُ النُفُوس؟ آیا در هیچ سوره نازل گشته است أَلاَبِالبشَارَاتِ اللّفظِیَّةِ تَستَنِیرُ الصُدُور؟ آیا در هیچ آیه منصوص بوده است أَلاّ بِالهَامَاتِ الصُّوفِیَّهِ تَستَقِیمُ الأُمُور؟ و مفسّرین قرآن بعضی لفظ ذکر الله را در آیهٔ مبارکه به نفس قرآن تفسیر فرموده اند و بعضی عبارت از اذکار و صلوات و دعا و تضرّع بین یدی الله دانسته اند و ائمهٔ هدی سلام الله علیهم به قائم موعود تفسیر فرموده اند و درهر صورت موازین اربعه از موضوع آیهٔ مبارکه خارج است و صحّت قول حضرت مناظر ثابت و واضح.

و بالجمله شما خواه کودکان را به معاونت خوانید و یا روستائیان را در محفل ضحک و قهقهه نشانید ما جز نفس مظهر امرالله و کتاب او را دلیل و حجّت ندانیم و جز تمسّک به این حبل ممدود و عروهٔ وثقی چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم.

پیش آن خورشید کو بس روشن است　　در حقیقت هر دلیلی رهزن است

و لیس یصح فی الاذهان شیء　　اذا احتاج النهار الی دلیل

و من الغرائب

که هم دلالت واضحه دارد بر اینکه جناب شیخ از کتاب مستطاب ایقان هیچ نفهمیده اند حتّی مطالب ظاهره آن را ادراک ننموده اند این است که چون در رسالهٔ اولی چنانکه مشروحاً ذکر شد یکی از ایرادات ایشان این بود که چرا صاحب ایقان طایفهٔ شیعه را مخصوصاً در این کتاب مخاطب داشته اند و فی المثل به جای یا ایّها النّاس که باید خطاب عام باشد یا ایّها الفرس فرموده اند. و جناب مناظر ایشان در جواب فرموده بود که چون سائل یکی از اعزّه سادات و اشراف ایران بوده لهذا کتاب مستطاب ایقان

[318]. سورهٔ رحمن

[319]. سورهٔ رعد

خطاب به ایشان نازل شده.
و جناب شیخ در ردّ حضرت مناظر در صفحهٔ ۴۵ رسالهٔ ثانیهٔ مطبوعه خود عباراتی مرقوم داشته اند که هم من حیث اللفظ از غرائب عبارات است و هم من حیث المطلب از عجائب انتقادات. و چون ذکر آن نیز سابقاً از قلم ساقط شده بود در این موضع عیناً عبارات ایشان را مرقوم می داریم تا مراتب علم و فضل ظاهری ایشان معلوم گردد و هم مبلغ اطّلاعشان بر کتاب مستطاب ایقان واضح آید.

و این عین عبارات جناب شیخ است در صفحهٔ چهل و پنجم

"باری بیائیم برسر اعتذار مناظر بر قارئین محترم البتّه معلوم گردید که مشهود له این استشهاد فقره ای بود که صاحب ایقان آن را از انجیل شریف نصاری نقل کرده بود و اخبار حضرت مسیح را به معانی دلخواه خود تفسیر و تأویل نموده شاهد آن را از دعای ندبه آورده بود.
حال از جناب مناظر سؤال می رود کدام سیّد عزیز و محترم و چگونه شیعه و مخلص ائمهٔ هدی است درعین مشهود له تردیدی بل محرّف بودنش را اعتقادی نبوده باشد و آن را گویا مسلّم و مقبول دانسته شواهد آن را از مولای مناظر خواهش نماید. و حال اینکه قرآن شریف به تحریف آن به صوت عالی ندا کرده است قبول آن ردّ این را لازم می دارد و در صورت ردّ نه اینکه شیعه بلکه مسلم نمی گردد. و علاوه چنانکه خود مناظر اعتراف نموده جواب سائل را باید از همان قول و کتاب داد که آن را اعتقاد و تصدیق نماید نه اینکه از کتابی که محرّف می شمارد.
افسوس بر نظر مناظر که یک چشمش برای دیدن نفع خود بینا و چشم دیگر از دیدن حقیقت کور و بی نور است. واقعاً اگر سائل چنین شخص محترم و محبّ آل طاهرین می بود چرا صاحب ایقان احترام و اعتقاد آن را منظور نفرموده و عوض اینکه شاهد و مشهود له را از قرآن شریف و احادیث منیف نبوی و ائمهٔ طاهرین آورد مشهود له را از مسلمیات سائل پنداشته شاهد را از قول دیگری می آورد. فرضاً اگر سائل به مولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد" (انتهی کلامه).

جواب

اگر نفسی از صفحهٔ ۶۸ الی صفحهٔ ۷۴کتاب مستطاب ایقان را که مطبوع و منتشر است مطالعه نماید بر مقدار ادراک و بصیرت و فهم و درایت جناب شیخ کما ینبغی مطّلع و آگاه گردد، زیرا که تفسیر آیهٔ مبارکهٔ "..یُحَرّفُونَ الَکِلِمَ عَن مَّواضِعِهِ...(۴۶)"[320] و معنای حقیقی تحریف و بطلان اوهام جهّال اسلام که گمان کرده اند علمای یهود و نصاری عبارات کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل را تغییر داده و به جای کلمات اصلیّه سماویّه عبارات دیگر نوشته اند به کمال وضوح در صفحات مرقومه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده و به صراحت فرموده اند که تحریف غیر محو است و مقصود از تحریف این است که علمای یهود آیات تورات را به میل و هوای نفس خود تفسیر می نمودند و از معانی اصلیّه صحیحه مصروف و محرّف می داشتند.

چنانکه در این کتاب این عبد نیز دو عبارت از بیانات مبارکهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام را نقل نمود که آن حضرت به صراحت اخبار فرموده اند که جهّال اسلام قران شریف را تحریف خواهند نمود یعنی آیات مبارکهٔ این کتاب مجید را به هواهای نفسانیّهٔ خود تفسیر خواهند کرد چنانکه معانی حقیقیّهٔ مقصوده برخلق مجهول ماند و اگر نفسی (چنانکه امروز می بینی) آیات کتاب را غیر محرّف تفسیر کند مردود خلق شود و کسی او را جای و مأوی ندهد.

و خلاصة القول مسئلهٔ تحریف کتب مقدّسه و بطلان اوهام فقهای اسلام در کتاب مقدّس ایقان مفصلاً مبسوطاً نازل شده و صحّت کتب سماویّه مبرهن و مدلّل گشته است و ازاین جمله واضح و مدلّل می شود که قبول کتب مقدّسه مقتضی ردّ قرآن شریف نیست بل ردّ کتب مقدّسه موجب جهل به معانی حقیقیّهٔ قرآن است و برهان ضعف ایمان و ایقان.

ولکن جناب شیخ با اینکه ایقان شریف را خوانده اند گمان کرده اند که این مسئله سؤال نشده و بیانش در کتابی که هیچ چیز در او ترک نشده است متروک مانده لهذا وکالت از جانب سیّد محترمی که ایقان در جوابش نازل شده فرض سؤالی نموده اند و بعد از فرض سؤال متحیّر مانده اند که صاحب ایقان چه جواب خواهند فرمود و واثق شده اند که البتّه جوابی نخواهد بود. وهمین یکی بر آنچه جناب شیخ از ایقان فهمیده اند دلالت می کند و مقدار نور بصر و نورانیّت بصیرت ایشان را معلوم می دارد.

و گمان نمی رود که اگر کتاب مقدّس ایقان بر یکی از عوام تلاوت شود این مسئلهٔ تحریف کتب مقدّسه که آیا مذکور است یا

[320]. سورهٔ نساء

مذکور نیست بر او مجهول ماند. و این در غایت وضوح است که اگر جناب شیخ ایقان را فهمیده بودند در اصل دلیل و برهان عدم تغییر کتب مقدّسه گفتگو می نمودند. به این معنی که آیا این ادلّه و براهینی که جمال اقدس ابهی بر عدم تغییر عبارات کتب سماویّه به آن استدلال فرموده اند صحیح است یا نیست دلیلیّت دارد یا ندارد نه اینکه گمان کنند که ذکر این مسئله متروک مانده و بعد فرض سؤالی نمایند و به توهّم اینکه البتّه جوابی ندارد خود را مسرور فرمایند. "لیبکِ عَلَی الاِسلاَمِ مَن کَانَ بَاکیاً."
ولکن جای عجب نیست چه نفسی که این قدر از معرفت لغت بی بهره باشد که در این چند سطر به جای لفظ " مُستَشهَدُ مِنه" در عبارت "مشهور له" نویسد، باید او را معاف داشت اگر عبارات کتاب آسمانی را بخواند و معانی آن را نفهمد، زیرا بر مطّلعین بر علوم ادبیّه مخفی نیست که اگر نفسی به عبارتی از عبارات انجیل استشهاد نماید آن عبارت را شاهد گویند و کتاب انجیل را " مُستَشهَدُ منه" نه "مشهود له" چنانکه جناب شیخ نوشته اند و مقدار علم و حسن انشای خود را معلوم داشته اند.
بلی، اگر این لفظ در یک موضع از عبارات حضرت شیخ واقع شده بود می توانستیم بر این حمل نمائیم که غلط ناسخ است نه مصنّف ولکن چه باید کرد که در پنج موضع وارد شده وباب حمل و تأویل من جمیع الجهات مسدود مانده. و لعمرالله این عبد دوست نمی دارد که در صفحات کتب علمیّه چیزی نگارد که در آن اهانت نفسی باشد ولکن چه باید کرد که جناب شیخ خود این باب را مفتوح داشته اند و به حکم "البَادِیُ أَظلَمُ" خود در رسالهٔ اولی و ثانیه رایت این مکافحت را افراشته اند.
و اگر انسان در این مواضع سکوت کند و دقائق اغراض فاسدهٔ مغرضین را مکشوف ندارد اهل دانش خورده گیرند و حمل بر جهل کاتب نمایند. و لذا نخست این عبد معذرت می طلبد وبعد المعذرة خدمت اولی الالباب معروض می دارد که جناب شیخ در بارهٔ مناظر خود مرقوم داشته است که یک چشم او باز است به جهت اینکه برای نفع خود به عبارات انجیل استدلال نموده و چشم دیگر کور به جهت اینکه محرّف بودن آن را ندیده. و این عبد معروض می دارد که حضرت مناظر به صریح آیهٔ مبارکهٔ "..لاَ مُبَدّلَ لِکَلِمَاتِ الله...(۳۴)"[321] که جمع مضاف و به تصریح جمیع علمای عربیّت مفید عموم است کتب سماویّه را بلا استثنا مصون از تغییر و تبدیل دانسته و تحریف را چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به آن شهادت داده اند عبارت از تفسیر کلمات الله به هواهای نفسانیّه شناخته است تا به قانونی که فیما بین اهل علم مقرّر است تصدیق به جمیع آیات کتاب نموده باشد و

[321]. سورهٔ انعام

به قبول آیه ای و ردّ آیهٔ دیگر موسوم نگردد. ولکن جناب شیخ که آیهٔ "...یُحرّفُونَ اَلکلمَ عَن مَّواضِعِهِ...(۴۶)"[322] را دیده و نفهمیده و از رؤیت و فهم "...لاَ مُبَدّلَ لِکَلِماتِ الله....(۳۴)"[323] محروم مانده اند آیا خود اقرب به تمثیل مذکور نخواهند بود و خود را مصداق آیهٔ مبارکهٔ "...أَفَتُؤمِنُونَ بِبَعضِ الکِتَابِ وَ تَکفُرُون بِبَعضٍ...(۸۵)"[324] نخواهند نمود بل کسی که در ایقان شریف استدلال به آیات انجیل را ببیند و از رؤیت ادلّهٔ صحّت این کتاب مقدّس که بلا فاصله ذکر شده است محروم ماند آیا او به شخص یک چشم اشبه نباشد و مَثَل مشهور الأَعوَرُ یَرَی العَالَمَ بِعَینِهِ بر او منطبق نیاید.

جناب شیخ نوشته اند که "فرضاً اگر سائل به مولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را (یعنی انجیل را) قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد." عَافَاکَ اللهُ یَا حَضرَةَ الشَیخ. جواب می فرمایند به همان دلیل که در قران شریف نیز به آن استشهاد شده است. آیا آیهٔ مبارکهٔ "اَلّذِینَ یَتَبِعُونَ الرَّسوُلَ النّبِیَّ الأُمّیَّ الّذِی یَجِدُونَهُ مَکتُوباً عِندَهُم فِی التّوراةِ وَ الإنجیلِ...(۱۵۷)"[325] را نخوانده اید. آیا آیهٔ کریمهٔ "...وَ مُبَشّراً بِرَسُولٍ یَأتِی مِن بَعدِی اسمُهُ أَحمَدُ...(۶)"[326] را ندیده اید و با این حدّ از بصیرت مناظر خود را یک چشم شمرده اید. اگر جایز است بر محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم که به آیات انجیل استدلال فرماید بر قائم آل محمّد چرا روا نباشد و اگر به اعتقاد شما کتاب محرّف استشهاد را نشاید این ایراد بر قرآن چرا وارد نیاید. آیا به پاس خاطر شیخ حکم مظاهر امرالله در این موارد مختلف است و یا شتا و صیف به اعتقاد ایشان در سطح واحد مجتمع.

و اعجب از همه این است که جناب شیخ با اینکه کتاب انجیل را به اعتقاد فاسد خود محرّف دانسته و استدلال به آن را باطل شمرده است در مواضع عدیدهٔ رسالهٔ مطبوعه آن را به لفظ "شریف" و لفظ "مقدّس" وصف نموده است. آیا انسان بصیر از این عبارت رائحه تملّق و تزویر استشمام نمی نماید و از جناب شیخ که بلا حق مناظر خود را منافق و مزوّر خوانده است سؤال نمی کند که یا حضرت الشیخ اگر به اعتقاد شما انجیل محرّف و غیر مقبول است چرا آن را شریف دانسته اید و مقدّس شمرده اید. آیا

---

[322]. سورهٔ نساء

[323]. سورهٔ انعام

[324]. سورهٔ بقره

[325]. سورهٔ اعراف

[326]. سورهٔ صف

گمان کرده اید که این مراتب بر افاضل نصاری مجهول می ماند و این تملّق و ریاء ظاهری جراحات هزار ساله را اصلاح می نماید. هیهات هیهات (ولَن یُصلِحَ العَطّارُ مَا أَفسَدَ الدَّهرُ).اگر اهل بهاء کتاب انجیل را شریف و مقدّس گویند خالی از شوائب نفاق و تملّق و ریاء است، زیرا کتب سماویّه را مطلقاً مصون از تغییر و تبدیل می دانند و کلام الهی را بلا استثنا محفوظ از محو و تصرّف می شمارند. ولکن آن کسی که کتابی را مصحف و باطل داند و استدلال به آن را جایز نشمارد مع ذلک آن را شریف و مقدّس نگارد این عین خدعه و ریاء باشد و قائل آن درنزد ارباب بصیرت به منافق و مرائی موسوم گردد. فَلیَتَذَکُر هَذَا الخِطَابَ الجَلِیلِ حَیثُ قَالَ فِی الانجِیل: "یاَ مُرَائِی أَخرِج الخَشَبَةَ مِن عَینِک أَوَّلاً لِتُبصِرَ جَیّداً و تُخرِجَ القَذَی مِن عَینِ أَخِیک."
و بالجمله اهل بهاء کتاب الهی را دلیل باقی و حجّت بالغه می دانند که تا ظهور دیگر باید خلق به احکام آن عامل گردند و به نصوص آن محاسب شوند و از ینابیع آن مستفیض آیند تا حجّت الهیّه از خلق قطع نشود و حبل متین الهی مقطوع و منقصم نگردد و نفسی را بین یدی الله عذری نماند.
و لهذا حقّ جلّ جلاله کتاب را در کنف حفظ خود محفوظ داشته و در پناه صون و حراست خود مصون و محروس فرموده تا اگر مُبطلی قصد تغییر آن را نماید و یا معاندی به مقاومت آن برخیزد حقّ جلّ جلاله که قدرت و قوّت وقاهریّت او مُسَلّم کُلّ ادیان است به قدرت غالبه کید او را ظاهر فرماید و اثر او را محو و زائل کند و لا معنی للحقّ الاّ الباقی الثابت و لا معنی للباطل الاّ الزاهق الزائل و این است مقصود از آیهٔ مبارکهٔ "...لاَ مُبَدّلَ لِکَلِمَاتِ الله... (۳۴)"[327] و مفهوم از کلمهٔ تامّهٔ "اِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذّکرَ وَ اِنّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)."[328]
و اگر نفسی بخواهد مقدار رحمت و رأفت و انصاف و دیانت جناب شیخ را خوب بفهمد در این یکی نظر نماید که جناب شیخ بدون اینکه بشناسد آن سیّد محترم کی است که سؤال نموده و کتاب مقدّس ایقان در جواب سؤالات او نازل شده و قبل از آنکه بفهمند که آیا او پس از نزول ایقان تصدیق نمود یا ننمود و اقبال جست یا به اعراض اوّل باقی ماند معذلک قلم بر گرفته و نه تنها بر نفی سیادت او بل بر کفر او فتوی نوشته اند و از حوزهٔ اسلام خارج داشته اند تا معنی صیانت بیت رسالت واضح شود وسبب اینکه در مدّت هزار و سیصد سال این عائله شریفهٔ در موقع قتل و نهب وسبّ اشرار بوده اند واضح آید.

---

[327]. سورهٔ انعام

[328]. سورهٔ حجر

چه امری ظاهر است که در این مدّت مدیده هیچ وقت دماء طاهرهٔ اهل البیت مسفوک نشد الاّ بعد از آنکه فقهای عظام ایشان را از حوزهٔ اسلام خارج شمردند و نسبت ایشان را از بیت نبوّت مقطوع و دفع ایشان را لازم دانستند حتّی اینکه یکی از السنهٔ ظاهره از اهل بیت طهارت امّت را به این شعر مخاطب داشت:

"یَا أُمَّة السُّوءِ لاَسَقیاً لِرَیعِکُمُ یَا أُمَّةُ عَجِبَت مِن فِعلِهَا الامَمُ"

و دیگری چنین فرمود:

"یَا بَاعَة الخَمرِ کفُّوا لاَ أَباً لَکُم عَن مَعشَر بَیعِهُم یَومَ الّلقَاءِ دَمً"

محمّد تقی نامی از تجّار اصفهان حکایت نمود که چون در سنهٔ ۱۲۹۶ هجریّه حادثهٔ شهادت نورین نیّرین الحسن و الحسین قدّس الله تربتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم ۲۳ شهر ربیع الاوّل که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت به قریهٔ جلفا که مسکن نصاری است رفتم و عموم اهالی را از این حادثهٔ کبری غمگین و محزون یافتم در این اثنا فتائی از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سیّد جلیل چه بود. گفتم به سبب اینکه از طایفهٔ بابیّه بودند. گفت دانم بابی بودند فائدهٔ قتل ایشان چه بود؟ نه از ذریّهٔ پیغمبر شما بودند و به مکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند؟ گفتم قتل ایشان را علمای ما موجب حصول ثواب می دانند و مایهٔ تقرّب حضرت ربّ الارباب می شمارند. چون این عبارت را مسموع داشت متعجبّانه در من نظری نمود و گفت ویل لکم ایتها الامّة العجیبة اگر قتل ذریّه نبویه از حسنات شما است پس سیئات چه باشد. این بگفت و روی بر تافت و در غایت سرعت به جانب منزل خود شتافت.

و جناب شیخ از این قبیل عبارات که دالّ بر حسن دوق ایشان است بسیار دارند. نظر فرما در صفحهٔ ۶۳ رسالهٔ مطبوعه ایشان تا ملاحظه فرمائی که به چه تشبیهات بارده که عدم انطباق آن لا محاله بر هر ذی حسّی واضح است این ظهور اعظم را به ظهور مانی نقّاش تشبیه نموده وجود اقدسی را در سجن اعظم منفی و محبوس است جلوس مبارکش را در عکّا به انزوای مانی در مغارهای جبال تمثیل فرموده و از ذکر کیفیّت قتل مانی بعد از هزار و ششصد سال تقریباً چه لذّتها برده.

ولکن افسوس که سایر مکذّبین در این فضل بر جناب شیخ سبقت جسته اند و انزوای حضرت رسول را در غار حرا به انزوای مانی در مغارها تشبیه نموده و تمسّک به فصاحت را مثل تمسّک مانی به حسن رسم که هر دو از صنایع بشریّه است از یک قبیل

شمرده اند تا معنی آیهٔ مبارکهٔ "...تَشَابَهَت قُلُوبُهُم...(۱۱۸)"[329] که در باره معترضین برمظاهر امرالله نازل شده است واضح و معلوم آید وصحّت حدیث نبوی که مخاطباً للامة الاسلامیّه فرمود: "لَتَسلُکُنَّ سُنَنَ مَن قَبلِکُم شِبراً فَشِبراً و ذِراعاً فَذِراعاً" واضح و روشن و هویدا گردد.

و خلاصة القول اکنون در این مقام کتاب را به انجام می بریم و خامه ونامه را درود می گوئیم زیرا جواب جمیع شبهات جناب شیخ الاسلام بحمد الله تبارک و تعالی در غایت وضوح و اتقان انجام یافت و تألیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عوائق امراض و ضعف بنیت بدون رجوع به مسودّه و باطله ای غالباً چنانکه عادت اهل تصنیف و تألیف است در مدّت شش شهر قمری صورت اختتام گرفت و عبارات رسالهٔ اولای جناب شیخ را که اصل و مبنای جمیع شبهات بل کرامات ایشان است بتمامها من دون تغییر حرف او اسقاط کلمه در این کتاب متسلسلاً مرقوم داشت.

و از رسالهٔ ثانیهٔ ایشان آنچه مبیّن غوامض و مفصّل مجملات رسالهٔ اولی ویا شبههٔ تازه ای و ایرادی جدیدی بود نیز عیناً نقل نمود و هریک را حلاً و الزاماً جوابی وافی کافی مرقوم داشت. و با وجود غموض مسائل و دقّت دلائل جانب سهولت و سلاست عبارت را وا نگذاشت و از نگارش عبارات مغلقة و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود آن گونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیابد، تا آنکه به عون الله تعالی و حسن تأییده شبهه ای از شبهات مندرجه در هر دو رسالهٔ حضرت شیخ باقی نماند که بدون جواب گذارد و به ابین عبارت و اوضح برهان حلّ آن را معروض ندارد، الاّ در مواردی که نفحات معطّرهٔ ورد طری در مشام ایشان تأثیر سمّ قتال نموده خلافاً لما هو معهود من اهل العلم گاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و گاهی شعر طاووس وشغال سروده اند.

و این عبد بر حسب اوامر از قلم اعلی از معارضهٔ به مثل اجتناب نمود و جواب آن را به دعای خیر مبدّل داشت، زیرا که حقّ جلّ جلاله در فطرت عباد خود خوی زشت باقی نگذاشته و السنه و قلوبشان را از سب و لعن و عداوت و بغض خلق منزّه و مطّهر داشته.

و فی الحقیقه اگر ارباب بصیرت به دقّت نگرند می بینند که معرضین از این ظهور اعظم را چاره ای نمانده است جز آنکه یا قلم ظلم برگیرند و دفتر مفتریات سابقین را از سر گیرند، اگر کذب و افترا موجب فلاح و نجاح کاذب گردد. ویا به دامن سب و لعن

[329]. سورهٔ بقره

آویزند و در پناه طعن و قدح گریزند، اگر سباب و شتیمه اهل لعنت را سود بخشد. ولکن هیهات که شبهه دلیل گردد و رایت کذب راجح شود و جنود لعن و تکفیر ناجح آید (درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود).
فلنختم الکلام و نودّع المحابر و الاقلام فقد طال بنا المقال و کثر الاحتجاج و الاستدلال و دعتنا الغیرة علی الحقّ الی منازلة الرجال و ابطال سفاسف الاقوال. و نسأل الله تعالی فی خاتمه القول این یثبّت اقدامنا فی دینه و یشرح صدورنا فی امره و یسدّد آرائنا فی خدمته و یوحّد کلمتنا فی نصرته و ینوّر قلوبنا بالتوجّه الی وجهه الباقی بعد فناء الاشیاء و غصنه النابت من الدوحة المبارکة العلیاء مشرق عزّه و مجده و مطلع میثاقه و عهده. لازالت ألسنة الاخیار هاتفةً به ذکره و طیور القدس مغردة بثنائه و حمده و یجعل کتابنا هذا جنّة تتنزّه فیها و تتفرّج فی ارجائها ارباب البصائر و الابصار و روضة تهتزّ منها قلوب الاخیار و الابرار انّه هواللطیف الخبیر و بحسن الاجابة حقیق جدیر.

قد فرغ من تأليفه و تنميقه مؤلّفه الفقير الى الله العلىّ الكبير
ابوالفضل محمّد بن محّمد رضا الجرفادقانى فى مدينة
القاهرة المعزّيّة حاضرة البلاد المصريّة فى
ليلة عيد الفطر المبارک غرة شوّال
المكرم سنة ١٣١٥ من
الهجرة النبويّة على
صاحبها ازكى الصلاة
و اتم التحيّة
آمين.

کتاب فرید فرائد

کمتر کسی است که نام آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را نشنیده و کتاب فرائد که اشهر کتب مؤلفهٔ اوست ندیده باشد چه این شخص که به شهادت مخالف و مؤالف از نحاریر فضلا و مشاهیر علماء بوده برای تحقیق در شریعت بابیّه و بهائیّه مساعی جمیله مبذول داشته و در کتب تاریخیّه ملل موجوده و اسفار سماویّه و کتب حدیثیّه وتفاسیر مختلفه ای که علماء ادیان بر کتب مقدّسهٔ خود نوشته اند مطالعات عمیقه و تحقیقات انیقه نموده و بعد از فوز به ایمان در اکثر بلدان با علماء اسلام و اکابر یهود و کبار فضلای مسیحیّه مناظرات کثیرهٔ علمیّه و احتجاجات دینیّه فرموده که به سبب احاطه بر معانی حقیقیّهٔ آیات الهیّه و اطلاعات واسعه بر کتب علمیّه در همهٔ این مناظرات به الزام و افحام مخالفان توفیق یافته است و این جمله ارباب مخاصمت و مکافحت را مسلّم گشت که وی رجلی است فاضل و باسل و در میدان مناظرت مبارزی است قویّ الدّلائل. و کسی را تاب مقابلت و یارای مجادلت با وی نیست. و لذا ارباب فقاهت برای اسکات وی یک دل شده در همهٔ مدن و قری مراقب گماشتند که هر جا وارد شود و بساط تبلیغ بگسترد با ایجاد مزاحمت مانع مردم از مواجهت با وی شوند و در آزار و اذیت وی ولات و حکّام را با خود یک جهت سازند چندانکه در چند موقع در مخاطر عظیمه گرفتار گشت و به حبس و طرد دچار آمده ولی او در همهٔ این مراحل خطیره، دقیقه ای از ترویج شریعت الهیّه تساهل نجست و هر کس در محفلی سخنی از دَرِ ایراد گفت و یا در دفتری کلمه ای بر سبیل اعتراض و انتقاد نوشت او مقالتی در کمال فصاحت در بطلان و رکاکت ایرادش نگاشت و کتابی به دلائل قاطعه و براهین ساطعه در ردّ آن اعتراض و انتقاد بیانباشت.

و چنانکه گفته شد اشهر و اعرف کتبی که در حلّ شبهات ارباب عناد و ابطال ایرادات اهل غرض و فساد نگاشته کتاب فرائد است و در این کتاب که در جواب ایرادات و اعتراضات شیخ عبدالسلام قاضی تفلیس معروف به شیخ الاسلام به رشتهٔ تحریر کشیده به ابطال بسیاری از عقائد باطله و عواید فاسده که لازال سبب تقاعد مردم از اقبال به مظاهر الهیّه و علّت احتجاب و مانع معرفت نفوس از معرفت مطالع قدسیّه بوده پرداخته و اوراق را به دلائل کثیره از آیات قرآنیّه و احادیث صحیحهٔ نبویّه و اخبار وارده از معادن علوم الهیّه و کلمات دیگر کتب سماویّه در اثبات حقیقت شریعت بهائیّه مملو ساخته و در نقل روایات مراقبت کامله مرعی داشته که عند الشیعة و السّنّی مسلّم و انطباقش با آیات شریفهٔ قرآنیّه بر ارباب بصائر منیره محقّق و متحتّم باشد و

اضافه بر استحکام و رزانت ادلّه و براهین در تحریر عبارات و ترتیب و تنظیم جملات چنان رعایت قواعد ادبیّه و فنون و صنایع بدیعیّه فرموده که کلام در غایت عذوبت و طلاقت و رشاقت بیان گردیده است.
این کتاب چون طبع و انتشار یافت بغایت نزد ارباب بصارت مقبول و مستحسن آمد طالبان حقیقت را وسیلهٔ بلوغ به رتبهٔ معرفت گردید و ارباب استعداد را موجب هدایت به شریعت ربّ العباد گشت امّا وقتی موضوع کتاب مطرح مجامع گشت بعضی از مخالفین در ردّ آن
کتاب اوراقی ترتیب دادند که از آن میان به موجبی که ذیلاً اشاره شده محمّد خان پسر حاج محمّد کریم خان کرمانی و حاج ملّا علی اصغر اردکانی یزدی بودند. محمّد خان در کتابی که نوشته رعایت آداب کتابت را واجب ندیده است. حاج ملّا علی اصغر اردکانی یزدی ملقب به مجد العلماء که کتابش به نام هدیة المهدویّه فی ردّ الطائفة البابیّه در سال ۱۳۲۰ هجری قمری به همّت پسرش در اصفهان طبع شد با بی اعتنائی علماء روبرو گردید و به همین علّت به مرحلهٔ تجلید نرسید و نُسَخ آن را به صورت اوراق منشوره به هرکس مجاناً دادند که بعضی خود جلد کرده صورت کتاب بدان دادند به طوری که ارباب تحقیق گفته اند جناب ابوالفضائل همهٔ کتب و رسائلی که بر ردّ فرائد نوشته شده بود جمع آوری فرموده و در اواخر حیات کتابی حجیم به نام ردّ الردود در کشف بطلان مندرجات همهٔ رسائل مذکوره نگاشته بوده که عمرش برای طبع و نشر آن کفایت نکرده فعلاً معلوم نیست کتاب مذکور در کجاست.
از حسن اتّفاق در این موقع که کتاب فرائد نایاب و نشر مجدّدش مورد تقاضای اخیار و احباب بود برای چندمین بار از همان طبع اوّل در قاهره تجدید انتشار می یافت یکی از نفوس عزیز مهاجر هنگام سیر در بلاد خارجه به کتاب فرائدی دست یافت که مصنّف فقید قدّس سرّه بر بعضی از صفحات آن تأییداً او توضیحاً لما ذُکر فیها به خط خود حواشی مرقوم فرمود اند وسواد عکسی شش صفحهٔ آن را (صفحات ۴۶، ۲۹۰، ۳۸۸، ۴۳۶، ۴۸۸ و ۶۰۲) ارسال داشت و این حواشی که با خط زیبای حضرت ابی الفضائل طاب الله ثراه کتابت شده ضمیمهٔ این کتاب گردید یقین است که این اضافت مزید بر نفاست کتاب گردد و چون وقتی این صفحات به دست ما رسید که کتاب آمادهٔ انتشار بود ضیق وقت مجال تحقیق بیشتر به ما نداد تا معلوم داریم که کتاب فرائدی که به دست مهاجر عزیز رسیده (وما در عنوان این مقال آن را کتاب فرید فرائد نامیدیم) حواشیش به همان صفحات مذکوره انحصار داشته یا مصنّف بر هامش اوراق دیگر آن کتاب هم مطالبی نوشته بوده نهایت ایشان محض نمونه به ارسال همان شش صفحه اکتفا فرموده اند در هر حال با وجود الحاق آن صفحات به این کتاب لازم دیده شد که حواشی مذکور را که شاید

قرائت آن در اوراق فتوکپی برای بعضی خالی از صعوبت نباشد بنویسد و هرجا لازم شد با کمال اختصار توضیحی بر آن بیفزاید.
در هامش صفحهٔ ۴۶ که ضمن ذکر احادیث دالّه بر حداثت سن قائم موعود و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی، حدیثی از بحار الانوار مجلسی در باب ما روی عن الباقر(ع) از امّ هانی ثقفیّه روایت شده و امام در آن بقوله (هذا مولودٌ فی آخر الزّمان...) تصریح به تولّد قائم در آخر الزّمان فرموده چون محمّد خان شیخی و حاج ملّا علی اصغر اردکانی یزدی این را به تولّد حجّة بن الحسن العسکری (ع) تعبیر کرده اند چنین مرقوم فرموده اند: "هوالله، و جاء فی الصّافی ما هذا نصّة: "و فی الکافی عن الباقر علیه السّلام انّه سئل عنها (فقال) امام یخنس سنة ستّین و مأتین ثمّ یظهر کالشّهاب یتوقد فی اللیلة الظّلماء و ان ادرکت زمانه قرّت عینک. "ثمّ قال صاحب الصّافی: "و فی الاکمال ما یقرب منه" (انتهی). ابوالفضل گوید که کلمهٔ اخیرهٔ حدیث شریف :ان ادرکت زمانه قرّت عینک" دلیل است که مقصود یوم ظهور است نه دویست و شصت سنهٔ غیبت. زیرا از غیبت قائم چشم روشن نخواهد شد بل از ظهور آن حضرت چشم امیدواران روشن و عالم ظلمانی از نشر علم و عدل رشک گلزار و گلشن خواهد گشت و السّلام علی اهل السّلام. مقصود ابوالفضل از تحریر این عبارت در هامش این است که بطلان کلام محمّد خان پسر کریمخان و حاجی ملّا علی اصغر یزدی را نماید چه این دو عالم جاهل حدیث " طوبی لک ان ادرکته" را به ولادت حضرت حجة بن الحسن علیه السّلام تعبیر نموده اند و السّلام علی اهل البهاء الثأبتین علی الحجّة البیضاء"(ابوالفضل).
و در صفحهٔ ۲۹۰ که موضوع مربوط به بیان مقام شارعیّت و اصالت و رفعت و جلالت قائم موعود است و احادیثی در اثبات این مسئله از کتب معتبرهٔ شیعه نقل گردیده در حاشیه آن روایاتی از طریق اهل سنّت به شرح ذیل مرقوم فرموده اند: "و من طریق اهل السّنّة و الجماعة: "و روی الحلوائی فی القطر الشهدی عن الهدایة عن حذیفه رضی الله عنه انّ المهدی یبایع بین الرکن و المقام و یخرج متوجّها الی الشّام و جبریل علی مقدّمته و میکائیل علی ساقته یفرح به اهل السّماء و اهل الارض و الطیّر و الوحش و الحیّتان فی البحر(ثمّ قال) و نحوه فی القول المختصر و رَوی الترمذیّ عنه صلّی الله علیه و آله و سلّم لو لم یبق من الدّنیا الّا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتّی یلیهم رجل من اهل بیتی تکون الملائکة بین یدیه (الحدیث) و ورد انّ الله تعالی یمده بثلاثة آلاف من الملائکة کما فی رسالة الصبان (انتهی). فانظر ایُّها الفطن انّ الناس یعتبرون من ینزل علیه الملائکة کاحدی الخلفآء و السلام علی من اتبع الهدی." به طوری که ملاحظه می فرمایند بعد از نقل روایاتی از طریق اهل سنّت و جماعت که در حدیثی در متن مشابه آن ها از بحار الانوار مجلسی ذکر فرموده و در آن امام فرموده است که "یکون جبرائیل امامه و میکائیل عن یمینه و

اسرافیل عن یساره." می گوید: "بنگر ای ناظر هوشیار، مردم کسی را که ملائکه برایش نازل می شوند یکی از خلفاء محسوب می دارند."
و در صفحهٔ ۳۸۸ که مفصلاً در این باره بحث شده که در کلمات الهیّه استعارات لطیفه و تشبیهات ظریفه ای است که فهم معانی حقیقیّهٔ آن مخصوص راسخین در علم و صاحبان ادمغهٔ صحیحه است، از جمله استناد فرموده اند به بیان حضرت امیر علیه السّلام که در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ "...وَ بِئرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَ قَصرٍ مَّشیّدٍ (۴۵)"[330] فرمود: "منم بئرمعطّله"، حاشیه ای به این شرح مرقوم فرموده اند: "هوالله، و قد عبّر الشیخ الامجد سلام الله علیه فی الرساله...[331] صفحهٔ ۵۹ و سطر ۳۹ عن امیر المؤمنین علیه السّلام بالبئر المعطّله" (ابوالفضل).
و در هامش صفحهٔ ۴۶۶ کتاب که در بیان حجیّت آیات الهیّه است مصنّف ارجمند حجیّت کلمات ربّانیّه را در نفوذ و خلاقیّت و قاهریّت و تأثیر عظیم آن در هدایت نفوس بیان داشته تأییداً لما ذکر فی المتن مرقوم فرموده اند: " وفی سورة الزخرف: "وَ کَذَلِکَ مَا اَرسَلنَا مَن قَبلِکَ فِی قَریَةٍ مَن نَذیرٍ اِلاّ قَالَ مُترَفُوهَا اِنّا وَجَدنَا آبائَنَا عَلَی أُمَّةٍ وَ اِنّا عَلَی آثَارِهِم مُقتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوَ لَو جِئتُکُم بِأَهدَی مِمَّا وَجَدتُم عَلَیهِ آباءکُم قَالُوا اِنَّا بِمَا أَرسِلتُم بِهِ کَافِرُونَ (۲۴)." در این آیه حقّ جلّ جلاله قرآن را اهدی یعنی هدایت کننده تر از آثار و رسوم عند کفار شمرده است."
و درصفحهٔ ۴۳۶ که دنباله همان بحث صفحه ۳۸۸ است که مذکور آمد و استشهاد به آیهٔ شریفهٔ "...وَ مَاجَعَلنَا الرُّویَا الَّتِی أَرَینَاکَ اِلاّ فِتنَةً لِّلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ المَلعُونَةَ فِی القُرآنِ...(۶۰)"[332] (الی آخر الآیة المبارکة) شده، که در آن شجرهٔ ملعونه به سلسله امویّه اطلاق گردیده و حدیثی از کتاب حیوة الحیوان کمال الدّین دمیری از فضلای اهل سنّت نقل شده به این عبارت "فما رؤی النّبی بعد ذلک ضاحکاً مستبشراً الی ان مات" چون مصنّف بزرگوار در نقل روایات مراقبت داشته که مورد اتّفاق اهل تشیّع و تسنّن باشد در هامش فرموده اند از طریق اهل تشیّع هم همین مطلب ذکر شده و نوشته اند: "از طریق شیعه، در تفسیر آیهٔ مبارکه همین عبارت "فما رؤی النّبی بعد ذلک ضاحکاً مستبشراً الی ان مات" در کتاب مجمع البیان نیز وارد شده است."

---

[330]. سورهٔ حج

[331]. لا یقرأ است

[332] سورهٔ بنی اسرائیل (اسراء)

و در حاشیهٔ صفحهٔ ۶۰۲ که به مناسبت ذکری از مدن عظیمه از قبیل جرجان و نسا و درون و ابیورد... شده، در بارهٔ شهر درون نوشته اند: "درون- هدایت رحمة الله علیه در کتاب فرهنگ ناصری نوشته است که : " درون با اوّل مفتوح ضد برون، و نام شهری است از مُلک خراسان ما بین مرو و نسا واقع شده" (انتهی). ابوالفضل گوید دربعضی شهور سنهٔ ۱۳۱۰ هجریه در مصاحبت بعضی افیسران روسیّه مرا به این بلد اتّفاق عبور افتاد و در قریهٔ بهارذن روزی چند اقامت نمودیم اهالی آن جا که ترکمان و غالباً راحل و غیر ساکن اند درون را به ضمّ دال ادا می نمودند چنانکه ایرانیان نیز درون مقابل برون را به ضمّ ادا می کنند باری خواه به ضمّ یا فتح اکنون آن مملکت خراب...[333]".

لجنهٔ ملّی مطالعات و انتشارات ایران

[333]. چند کلمه لایقرأ است

فهرست أعلام و مواضیع

۱- کلمات مترادفی مثل شمس و آفتاب، ماه و قمر و یا عیسی و مسیح، در صورتی که زیر هر دو اسم وارد شده اند، با مختصر هنک (همچنین نگاه کن) به کلمهٔ دیگر نیز اشاره گردیده. و در صورتی که مثل امّت و ملّت، فقط زیر کلمهٔ امّت وارد شده، با مختصر نک (نگاه کن) به آن کلمه اشاره گردیده.
۲- برای مراجعه به اسماء و یا جمله های مرکّب از چند کلمه مثل امرالله، مخالفت با امرالله و امر الهی باید به کلمهٔ آخر که در اینجا الله و اِله میباشد مراجعه شود. البته در خیلی از موارد، زیر کلمهٔ اول نیز به آن اشاره شده (مثل بنی هاشم، نک. هاشم و احکام الهی. نک. اِله).
۳ - کلمات عربی با ال تعریف همان طور که معمول است، در ترتیب اندکس داخل نشده و مثلاً کلمهٔ الکواکب زیر حرف کاف وارد شده.

- آ -
آباء،
فیردّ قلب الآباء علی الآبناء و قلب الآبناء علی آبائهم،۲۱۲
آباء و امّهات، ۳۴۸
آبهای شور شیرین شد، ۲۸۷
آتشی از غیب، ۸۰، ۳۲۸
آخر الزّمان، ۴۰،۵۷، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۸۸، ۳۴۷، ۳۸۰
آخرت،۴۶، ۱۰۰، ۲۰۹، ۲۰۶
۹عذاب آخرت،۴۶
آخریّت، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲،

آخشیجی، ۱۸۸
آخوند،۳۰، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۱۳،
هنک. آغای
عبارت(آخوند) بر علما و فقها اطلاق گردند، ۲۷۴
آخوند زاده،۲۱۸، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۵۳،۳۵۵، ۳۵۶
آداب طبیعیّه، ۳۳۳
آداب عالیّه، ۴۳
آداب متجدّد، ۴۵
آداب، ادب، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۸، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۸۸
شرائع ادبیّه، ۱۴۵، ۳۳۳
علوم ادبیّه، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۳۵، ۳۸۱
آدم، ۶۸، ۶۸، ۷۸، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۸۸، ۳۲۸
آدم تا خاتم، ۲۱۸
آدم و حوّا،۶۸، ۶۸
آدی(الدکتور)، ۲۲۵
آذربایجان، ۴۲، ۵۰، ۱۳۰، ۱۸۳، ۳۲۲
لابُدّ لنا من آذربایجان، ۴۲، ۱۸۳
آرائقه یعنی مبتدعه (مذهب)، ۱۱۷
آریا (لغت)، ۲۷۱
آزر(در قران پدر ابراهیم)، ۲۸۴
آسمان،۴۵، ۵۴، ۶۶، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۶، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۷۳
هنک. سماء،
ابرهای آسمان، ۱۶۵
به آسمان صعود نمودن، ۴۵
پدر آسمانی، ۲۰۷
زوال آسمان و زمین، ۱۸۰، ۱۸۴
عقل آسمانی، ۶۸

کتاب آسمانی، ۶۸، ۱۴۱، ۳۸۱
ماه آسمان، ۲۴۴
معجزه آسمانی، ۱۸۴
ندای آسمانی، ۶۳
وحی آسمانی، ۴۴، ۴۸، ۶۷، ۱۴۱
آسمان مضطرب می شود، ۲۰۳
آسیا،۸، ۸۸، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۲۰۸
عواصم اروپا و آسیا، ۲۰۸
آسیاوی، ۱۸۸
آغای بغین را برای تمییز از خواجه سرایان به قاف تبدیل نمودند، ۲۷۵
آغای ترکی و خداوند فارسی در مدّت شش قرن سه دور طی کرده است تا آخوند شده، ۲۷۵
آفتاب، ۴۲، ۵۲، ۵۸، ۶۳، ۸۸، ۱۰۴، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۲، ۱۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۷۷، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۳
هنک. شمس،
نور ماه نور آفتاب خواهد شد، ۲۱۳
آفتاب بر آن پیغمبران غروب کرده، ۲۱۵
آفتاب را به غمام خواهم پوشانید، ۲۱۵
آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود، ۲۱۶
آفتاب ظاهری، ۲۰۸، ۲۴۳
آفتاب ظاهری ازمغرب طلوع نماید، ۲۰۸
آفتاب نیکوئی و شفا، ۲۱۲
آفتاب و ماه تاریک گردد، ۶۳
آفریقا، ۶۸، ۸۵، ۱۰۵
آخر افریقیّه، ۲۵۷
آفریقی،۲۵۱
آقا خان منجّم اصفهانی (میرزا)، ۳۰۱
آل عمران (سوره) .نک. قرآن
آلبرت بارنس الانگلیزی (القس)، ۲۲۴
آمریکا،

علماء آمریکا، ۲۸۸
فلاسفهٔ آمریکا، ۲۲۰
آموی، ۳۲۴
آیات،
آیات مأوله، ۲۰۰
اعجاز و حجیّت آنها، ۲۴۸
بطون آیات، ۴۰، ۳۱۲، ۳۱۸
بطون سبعهٔ آیات، ۲۵۶
جز حقّ جلّ جلاله قادر بر تنزیل آیات نیست. ۳۵۰
چگونگی احتجاج به آیات، ۴۴
دقائق سوق و سبک آیات، ۲۵۰
فصاحت آیات، ۲۵۱
قصور آلآیات، ۲۰۸
معانی مودعه در آیات، ۱۸۷
آیات ارضیّه و سماویّه و دینیّه، ۲۸۲
آیات اقتراحیّه، ۴۵، ۳۵۰
یعنی معجزاتی که قوم از نبّی خود بطلبند، ۴۵
آیات سابقین را نسبت به آیات جدیده مانند نسبت قطره به بحر مشاهدهٔ نماید، ۴۸
آیات ظاهره، ۳۰۳
آیات عظیمه، ۲۶، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۲۰۲، ۲۰۳
آیات قهریّه، ۷۶
آیات واضحهٔ غیر مأوّله، ۳۵۱
آیتی سماوی و خارق عادتی حسّی مسئلت کنند، ۸۶
آیهٔ ششم از اصحاح سیّم و سفر میخای نبّی، ۲۱۵

- ا -

ائمه، امام، ۲۷، ۴۲، ۵۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۷۷، ۳۰۶، ۳۷۳

ائمه اثنی عشر، ۱۳۵
ائمّهٔ اسلام. نک. اسلام
ائمّهٔ اهل البیت. نک. اهل بیت،
ائمّهٔ حنفیّه، ۱۷۵
ائمّهٔ طاهرین، ۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۴۵، ۳۷۸
ائمّه هدی،۳۸، ۴۰، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۴، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۵۴، ۳۷۸، ۳۷۸
احادیث آنها، ۴۰، ۳۳۴
استشهاد به کلام آنها، ۲۳۱
به نجوم تعبیر نمایند، ۲۴۴
رجعت آنها، ۳۸
صدق وعود آنها، ۸۶
مقام آنها، ۲۳۱
وسائط ایصال فیوضات الهیّه اند، ۲۱۸
وعدهٔ غلبهٔ تام در حقّ آنها، ۱۰۵
وعدهٔ مظلومیّت به آنها، ۸۴
امام جماعت، ۳۰۶
امام جمعه، ۳۰۶
امام غائب
شیعه به حدیث یک زن و یک خادم مجهول الحال در چنین مبحث مهمّی اکتفا نموده اند، ۱۰۸
امامت، ۱۷، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۴۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۵۷
رتبهٔ نبوّت و امامت، ۱۷، ۸۱
ظهور امامت، ۱۶۵
مقام امامت، ۱۷، ۳۵۷
مقام امامت و نیابت، ۳۵۷
بر اکابر کفّار و علمائی که موجب ضلالت خلقند نیز اطلاق فرموده، ۸۲
بر انبیای اولی الغرم اطلاق فرموده، ۸۲
بر أنثی اطلاق شده، ۸۲

بر پیغمبران علیهم السّلام اطلاق شده، ۸۳
بر کتب آسمانی اطلاق شده، ۸۲
به نجوم تعبیر نمایند،۲۴۳
در دورهٔ اسلام اوّلاً بر انبیاء علیهم السّلام و ثانیاً بر خلفا و به تدریج بر رؤسایف و مذاهب و ائمّهٔ فقه اطلاق شد، ۳۰۶
دوازده امام، ۱۷، ۱۸
معانی آن در کتب لغت، ۸۲
اب،
ابا...نک. ابو...
اباضیّه (فرقه)،۱۳۵، ۱۳۸
ایان بن تغلب (راوی)، ۶۲
ابر
روز ابر و مه و غبار است، ۲۰۳
ابرار، ۱۲، ۳۵، ۸۶، ۱۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۶۸، ۳۸۶
ابراهیم (حضرت)، ۸۲، ۲۸۲، ۳۵۶
جنت ابراهیم، ۳۸
خلیل الرحمن، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۷
ظهور حضرت خلیل، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۷
نام مبشّر حضرت خلیل، ۳۴۱
ابراهیم الیازجی (شیخ)، ۲۵۲
ابراهیم پاشا خدیو مصر، ۱۳۶
ابراهیم پسر عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، ۱۳۲
ابراهیم قراباغی (سّید)، ۳۵۲
ابرهای آسمان. نک. آسمان،
ابصار، ۳۶، ۳۸، ۷۷، ۱۰۴، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۷۷، ۳۸۶
ابصار اهل هوی، ۲۳۱
ابن الانسان،۳۰، ۱۱۸، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۳
ابن الحجر الهیئمی(شیخ)، ۱۷۴
ابن العجمی، ۳۴۸

ابن العربی (شیخ)، ۵۸
ابن حزم،۲۸۸
ابن خلدون، ۱۵، ۱۰۸، ۱۷۰
ابن سعود، ۱۳۶
ابناء، ۲۱۲، ۲۳۱
فبردّ قلب الآباء علی الآبناء و قلب الابناء علی آبانهم،۲۱۲
ابو البشر(آدم)، ۵۱
ابو الحسن (امام، حضرت)، ۸۷
ابوالفضل، ۱، ۷، ۸، ۱۰، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۰، ۳۸۱
محمّد بن محمّد رضا الجرفادقانی، ۳۶
ابوالفضل بدیع الزمان الهمدانی، ۲۴۶
ابو القاسم بن الجد، ۲۴۴
ابوالمعالی جوینی (امام الحرمین)،۸۲، ۱۳۵، ۳۰۶
ابو النصر الشامی (شیخ)، ۲۶۸
ابو بصیر(راوی)، ۵۷، ۱۰۲، ۱۷۱، ۱۷۳
ابوبکر (خلیفه)، ۳۷۲
عبدالله بن ابی قحافه، ۱۲۵
ابو بکر بن سعد زنگی، ۱۳۸
ابو جعفر (امام، حضرت)، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶
ابو حمزة ثمالی (راوی)، ۱۷۰
ابو حنیفه نعمان بن ثابت، ۱۳۶
ابوذر، ۲۵۳
ابوطالب بن عبدالمطّلب، ۱۲۴
ابو عبدالله (حضرت صادق). نک. جعفر بن محمّد الصّادق،
ابو عبدالله شیعی، ۱۳۴
ابو لبید مخزومی، ۵۰، ۵۱
ابومسلم مروزی، ۱۳۱
ابو منصور ماتریدی، ۱۳۴
ابو نعیم، ۲۸۷

ابو هاشم بن محمّد بن حنیفّه (امام)، ۱۳۱
ابی...نک. ابو،
ابیاء، ۳۰۵، ۳۰۶
ابیورد (مدینه)، ۳۲۳، ۳۸۲
ابیهو، ۳۰۵
اپولیناریس اصغر اسقف لاذقیه، ۱۱۸
الاتحاد الاسلامی (مجلّه)،۳۴۰
اثر،
از اثر پی به موثّر برد، ۴۵
اثنی عشریّه. نک. تشیّع،
اثیامار، ۳۰۵
اثیم، ۳۲۵، ۳۲۸
طعام الآثیم، ۱۸۵، ۳۲۶، ۳۲۸
عبد اثیم، ۳۲۶
مقصود از لفظ اثیم، ۳۲۸
اجتهاد،۳۸، ۶۷، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۸۲، ۲۵۴، ۳۱۷، ۳۴۱
اختلاف آراء اجتهادیّه،۳۶۷
اعتماد بر آراء اجتهادیّه، ۳۳۸
اجل،
بلوغ اجل، ۲۰۴
لکلّ امة اجلٌ.....، ۵۳
اجل محدود، ۲۸۵
اجل مسمّی، ۲۰۷، ۲۱۵
اجماع، ۲۴، ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۴۲
اجنبی، ۱۷، ۳۳۴، ۳۶۰
زبان های اجنبی، ۳۶۰
لغات اجنبیّه، ۳۶۱
احاب ملک، ۷۸، ۳۲۸
احادیث

حدیث متواتر، ۲۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
آنرا به دو شرط مشروط فرموده اند، ۱۰۷
معنی ان، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
حدیث نبوی، ۳۸۵
خبر آحاد، ۱۰۷
خبری را که مخبر از قول و یا فعل و یا تقریر رسول الله (ویا ائمه و صحابه) باشد حدیث گویند ۱۰۶
در کیفیّت احتجاج به احادیث و بشارات، ۵۰
علمای حدیث، ۲۳۷
کتب حدیثیّه اهل تسنّن و اهل تشیّع، ۵۰،
کثرت اختلافات احادیث و تناقض روایات، ۵۰
معاویه جمیع را به اجرت به وضع احادیث مأمور نمود، ۱۳۰
احادیث اسلامیّه. نک. اسلام
احادیث رتبهٔ ثانویّه دارد، ۲۳۷
احادیث صحیحه،۲۴، ۵۰، ۵۸، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۳۷، ۳۴۸
احادیث صحیحهٔ اهل بیت، ۱۸۱
احادیث صحیحهٔ مقبوله عند السنّة و الشیعهٔ،۳۴۷
احادیث متّفق علیه بین اهل تشیّع و اهل تسنّن، ۱۰۲
احادیث معتبرهٔ مقبولهٔ قدسیّه،۸۶
احادیث و اخبار ادیان موجوده، ۲۸۲
احادیث وارده در تعیین محلّ ظهور، ۱۰۰
احباب، ۱۸، ۳۷، ۸۷، ۱۲۸، ۱۸۴، ۳۸۸
احباش، ۱۲۴
احد (واقعه)، ۱۲۴، ۱۲۸
احساء، ۱۳۶
احشورش، ۲۸۴
احکام، ۱۶، ۴۳، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۷۴، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۳
اختلاف احکام در کتب و ادیان، ۳۳۳
اختلاف احکام دین الهی،۳۴۴

تجدّد شرائع و احکام، ۲۱۰
تغییر حکمی از احکام دین خود را جائز نمی دانند، ۱۸۴
الفرائضَ وَ الأحکامَ، ۲۱۲
مروّج احکام مناسبه،۳۱۱
احکام الهی. نک. اله
احکام دین .نک. ادیان
احکام سلطان حقیقی، ۳۴۳
احکام ظاهریّه، ۳۱۱
احکام مقلوبه، ۱۵۷
احمد
اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود، ۳۱۲
اسمی در سماء و آن احمد است، ۳۱۱
نجم احمد طلوع نمود، ۲۸۷
و مُبَشّراً برَسُول یَأتِی من بعدی اِسمُهُ أحمد، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۸۲
احمد احسائی (شیخ)، ۳۱، ۵۰، ۲۷۰، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲
احمد بن فهد الحلّی، ۱۳۸
احمد بن المستعلی بالله، ۱۳۴
احمد کرمانی، ۱۵۰
اخبار
هرگز اخبار سابقه و نبوّت های کتاب بر وفق میل و اردهٔ خلق ظاهر نشد، ۲۰۰
اخبار اوّلین، ۳۷۷
اخفش، ۱۰۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۵
بصارت اخفش، ۲۶۷
اخیار، ۳۶، ۸۶، ۱۰۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۶۸، ۳۸۶، ۳۸۸
ادراکات،
موازین ادراکات، ۳۶۸
ادراکات حسیّه، ۳۷۳
ادراکات سامیّه، ۲۵۳
ادرنه (مدینه)، ۸۸

ادریس، ۲۸۸، ۲۸۸
ادعای بلا دلیل، ۲۴۸، ۲۶۲
ادلّه، دلیل، ۴۴، ۸۸، ۸۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۸۳، ۲۲۸، ۲۷۶، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۸ هنک براهین، برهان
ادلّه و براهین، ۴۴، ۸۸، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۸۸
اعظم ادلّه، ۴۴، ۱۸۳، ۱۸۶، ۳۴۸
اعظم ادلّه کلام ربّانی است و وحی آسمانی، ۴۴
اگر ارتباطی فیما بین مدّعا و دلیل نباشد ابداً آن دلیل مثبت مطلوب نشود، ۷۲
دلیل تقریر. نک. تقریر،
دلیل حلّی، ۱۴۷
ادلّهٔ اثبات، ۱۸۳
ادلّهٔ الزامیّه، ۲۳۸
ادلّهٔ ثانویّه، ۱۶، ۷۲
ادلّهٔ حسیّه، ۸۲
ادلّهٔ حقیّت، ۴۴
ادلّهٔ حقیّت انبیاء الله، ۴۴
ادلّهٔ ظنیّه، ۳۳۸
ادلّهٔ ظهور، ۴۴
ادلّهٔ عقلیّه، ۲۳۸، ۲۸۸، ۳۷۳
براهین عقلیّه، ۱۱، ۸۶، ۸۲، ۳۷۳
دلیل عقلی بر عدم ارتباط و ملازمهٔ ادّعای نبوّت با قدرت بر معجزات و امور خارقهٔ عادات، ۷۴
آدلّهٔ عقلیّه و قیاسات منطقیّه، ۳۷۳
ادلّهٔ عقلیّه و کتابیّه و تاریخیّه، ۲۲۸
ادلّهٔ عقلیّه و نقلیّه، ۲۸۸، ۳۶۸
ادلّهٔ قطعیّه، ۱۰۷
ادلّهٔ لفظیّه، ۳۷۲
ادلّهٔ مظاهر امرالله مشابه است، ۳۵۳
ادلّهٔ نقلیّه، ۳۶۸، ۳۷۴
ادلّهٔ واضحه، ۲۷۵، ۳۱۷

ادوم، ۱۱۴
ادیان، دیانت، دین، ۳، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۲، ۴۰، ۴۴، ۶۸، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴، ۴۵۱، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۸۸
آداب دیانت، ۴۲
آسمان دین، ۲۴۶
احکام ادیان، ۳۴۴
احکام اصلیّهٔ دین، ۳۴۷
اختلافات دینیّه و مذهبیّه را سبب مجانبت و منافرت نسازید، ۴۰، ۴۳
ادیان چین و هند، ۱۴۰
ادیان حقّه، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۸۸
ادیان سابقه، ۳۲۷، ۳۵۱
ادیان سبعه، ۷۰
ادیان عتیقه، ۴۴، ۱۸۰، ۲۶۸، ۳۳۱
ادیان موجوده، ۲۱، ۲۳، ۶۸، ۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۶۶، ۳۷۰
ازالهٔ ضغائن دینیّه و مذهبیّه، ۴۳
اصول ادیان، ۲۱، ۲۳، ۶۸، ۸۰، ۱۴۰، ۱۶۱، ۲۳۳
اقدم الادیان، ۲۸۸
این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیّه است نه مذهبی ازمذاهب اسلامیّه، ۳۶۵
به تهمت اختراغ دین تازه مطرود و مردود خلق گردند، ۱۷۳
تبدیل دیانت، ۱۲۰، ۲۱۶
دین بت پرستان، ۱۱۰، ۳۶۸، ۳۷۰
سماء دین، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۴۶
سماء دین جدید، ۲۱۴
سماء دین سابق منفطر گردد، ۲۱۰
شارع جمیع ادیان انبیاء علیهم السّلام بوده اند، ۲۸۸
شمس و قمر دیانت، ۲۱۴
شمس و قمر دیانت سابقهٔ مظلم و تاریک و منسوخ خواهد شد، ۲۱۴

صحّت دیانت، ۲۲۷
ظهور دیانت، ۲۱۰، ۲۸۸، ۳۶۷
عظام رمیمهٔ دین، ۴۰
فرائض دینیّه، ۱۸، ۳۲۲، ۳۴۱
اهمّ آنها، ۳۴۱
فرق فیما بین ادیان و مذاهب، ۳۶۵
قوانین دیانت، ۳۰۱
کتب دینیّه، ۸۵، ۳۶۳
لغت دینیّه، ۲۷۳
معنی دین و مذهب و کیفیّت انتشار مذاهب، ۱۱۲
نشر ادیان، ۳۵۱
هفت دین بزرگ، ۶۸
اذکار جهریّه، ۱۳۸
ارارط
جبال ارارط، ۱۶۷
اراضی مقدّسه، ۴۱، ۴۲، ۶۲، ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۴۰، ۲۸۵
ارامنه، ۱۲۴، ۳۲۴
ارتودکس (مذهب)، ۷۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴
اردن
نهر اردن، ۶۲
ارشاد العوام (کتاب)، ۳۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۶
ارض، ۲۱۳، ۳۲۸
تبدیل ارض، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۳۸
تبدیل ارض به سماء، ۲۰۲
تجدید ارض، ۱۸۶، ۲۰۴
تخرب الارض و تُقفَر، ۱۸۷
ترتعد الارض، ۲۰۳، ۲۱۶
تزلزل ارض، ۲۰۱، ۲۰۲
تنوح الارضُ، ۲۱۳

جهال ارض، ۲۳۵
سکون ارض، ۳۶۷
علم رسم الارض، ۵۸، ۱۰۴، ۱۶۷
لفظ ارض را برقلوب اطلاق فرموده، ۲۴۶
ملوک ارض، ۴۲
نقبای ارض، ۲۰۷
و یکثر الخَرابُ فِی وسط الأرض، ۱۸۷
یقول السیّدُ الرّبُ اُنّی اغیَبُ الشّمس فی الظُهر و أفتمُ الأرضُ فی یوم نُور، ۲۱۶
یوم تُبدّلُ الأرضُ غیر الأرض، ۴۰
ارض جدید، ۲۰۲
ارض معرفت، ۲۱۶، ۲۳۸
ارغون خان مغول، ۱۸۵، ۲۴۵
ارم، ۱۱۴
ارمنیّه (بلاد)، ۱۱۷، ۱۲۰
کنیسهٔ ارمنیّه، ۱۱۷
ارمیا (نبّی)، ۲۱۳
ارمینیا (امّت، طائفه، ملّت)، ۱۱۷
ارواح. نک. روح
اروپا،۸، ۸، ۳۲، ۵۸، ۶۸، ۷۴، ۸۸، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۷۱، ۲۷۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۶۷
افاضل اروپا، ۱۴۵، ۲۴۷، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۲
اکابر اروپا، ۲۳۴
السنهٔ اروبیّه، ۲۷۲
اهل اروپا، ۳۲، ۱۶۰، ۲۳۱، ۲۵۳
عواصم اروپا، ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۷۱
عواصم اروپا و آسیا، ۲۰۸
فلاسفهٔ اروپا، ۶۸، ۷۴، ۲۲۰، ۳۰۸، ۳۳۸، ۳۶۷
فلاسفهٔ حالیّهٔ اروپا، ۳۰۷
متشرّعین اروپا، ۲۷۴

متمدّنین اروپا، ۵۸
ملوک اروپا، ۱۲۲
الممالک الاروبیّه، ۲۸۷
اروپائیان، اروپی، ۲۳۱، ۳۳۸، ۳۴۵
وارث نور انجیل گشتند، ۲۳۱
اریوس (قسیس)، ۱۱۸
ارپوسبّبن، ۱۱۸، ۱۱۸
ازبکیّه (دولت)، ۳۲۲
ازدی (راوی)، ۵۷
ازهر، ۱۳۴، ۲۸۴
اساطیر اوّلین، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۸
اسپانیا، ۱۳۱
استرابون، ۲۸۳
استعارات لطیفه، ۲۴۰، ۲۴۳، ۳۸۱
استعارات و تشبیهات، ۲۴۳
استعارات، استعاره، ۲۷، ۶۳، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۸، ۳۲۷، ۳۸۱
باب استعاره و تشبیه، ۲۳۸
سیف الله المسلول در بیانات انبیاء و ائمهٔ هدی استعارة فی غایة الفصاحة بر کتاب الهی بل و بر بعض اکابر صحابه و تابعین اطلاق شده، ۱۷۱
کلمهٔ خبیثه و شجرهٔ ملعونه بر اعداء الله و معارضین و معترضین بر مظاهر امرالله استعاره اطلاق شده، ۲۴۱
کلمهٔ طیّبه و شجرهٔ مبارکه استعارةً بر مظاهر امرالله اطلاق شده، ۲۴۱
لفظ اغلال را بر عقائد سخیفه و عبادات شاقّهٔ ملل عتیقه اطلاق نموده، ۲۴۲
لفظ سماء را استعارة بر نفس مقدّس حضرت رسول علیه السّلام اطلاق نموده، ۲۴۶
لفظ وجه الله را در آیهٔ یُریدُون وَجه الله بروجه مبارک حضرت رسول اطلاق فرموده، ۲۴۲
موت و حیاة را بر کفر و ایمان و فلکیّات را بر امور دینیّه استعارة اطلاق فرمود، ۲۱۶
یدالله فوق ایدیهم استعارة بر ید مبارک حضرت رسول اطلاق یافته، ۲۴۲
استعاره بالکنایه، ۲۳۸
استعاره تخیلیّه، ۲۳۸
استعاره تصریحیّه، ۲۳۸
استعاره تصریحیّه و تحقیقیّهٔ، ۲۳۸

استعلام، ۲۱۶، ۳۳۶
استفانوس، ۱۱۶
اسد، ۲۳۸، ۲۸۱، ۲۸۲
اسرائیل، ۲۱۲
بنی اسرائیل، ۸، ۴۱، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۲۸ هنک.یهود
انبیای بنی اسرائیل، ۴۰، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۴۶، ۳۰۱
آیات نازله درکتب آنها، ۲۴۷
رسائل آنها، ۱۰۳، ۲۰۲
کتب آنها، ۱۱۵، ۱۸۳،
انقضای آلام آنها، ۲۰۲
تشریع شریعت مقدّسه بین اسرائیل، ۲۱۱
رسوم سلطنت در میان بنی اسرائیل، ۳۰۵
بنی اسرائیل (سوره). نک.قرآن،
اسرافیل، ۱۷۰، ۳۸۱
اسکندر، ۲۸۴
اسکندر الامیرکانی (العلامه)، ۲۲۵
اسکندر ثالث (خبر اعظم)، ۱۲۳
اسکندریه (مدینه)، ۱۱۷، ۱۱۸
اسقف اسکندریّه، ۱۱۸
کنیسهٔ اسکندریّه، ۱۱۷
اسکویل اف سردار باسل روسی، ۳۲۵
اسلام، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۸۴، ۸۸، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۴۳۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸
ائمهٔ اسلام، ۱۸۱، ۲۱۸، ۳۰۷

اجل اسلام، ۱۴۴
ظهور مهدی موعود انقضای اجل دیانت اسلامیّه است، ۱۷۴
احادیث اسلامیّه، ۲۱۸
احکام اسلام، ۳۴۰
محاسن آنها، ۳۴۰
ارکان اسلام، ۱۴۷، ۱۵۶
از آن نماند جز اسمش، ۸۵-۸۶
اعلاء کلمهٔ اسلام، ۱۲۵
اغصان دوحهٔ اسلامیّه، ۳۴۸
افاضل اسلام، ۲۲۳، ۲۵۳
امّت اسلام، امم....ملّت....ملل، ۵۳، ۵۴، ۶۳، ۸۸، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۸۷، ۳۴۸
انحطاط ملل اسلامیه، ۳۴۱
به هفتاد و دو فرقه منقسم کرده اند، ۳۴۱
حالات امّت اسلام، ۱۵۷، ۳۴۸
انفطار سماء دیانت اسلامیّهٔ، ۲۱۱
اوهام فقهای اسلام، ۳۸۰
اهل اسلام، مسلمین، ۴۴، ۶۵، ۷۰، ۸۴، ۸۴، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۶۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۳۲، ۳۳۸ ۳۳۸
احادیث آنها، ۲۸۷
اشراف و سادات مسلمین، ۲۱۸
اصطلاح آنها،۴۴
اکابر مسلمین و یهود، ۱۸۸
تأخر مسلمین، ۳۲، ۳۴۱
مسلمین اندلس، ۱۲۴
جهال اسلام، ۳۸۰
حقیقت اسلام، ۱۵۳
حکمای اسلام، ۳۷۳
ختم اسلام، ۱۷۵

خلافت اسلام، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۱
دشمن اسلام، ۱۶۰
دورهٔ اسلام، ۵۱، ۱۴۱، ۲۰۶، ۳۰۶، ۳۱۳
انتهای آن بعد از تکمیل قرن دوازدهم، ۳۱۳
دیانت اسلام، دین...شریعت، ۲۳، ۶۷- ۶۸، ۷۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۷۴، ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۸، ۲۳۸، ۳۳۸، ۳۶۵
این فقره که دین اسلام منافی تمدّن است، ۳۳۸
تغییر و تبدیل شریعت اسلام، ۲۱۸
حجّت دیانت اسلامیّه را بر سایر ادیان، ۲۳۱
دیانت اسلامیّه را منافی تمدّن اروبیّه می دانند، ۳۳۸
شریعت اسلامیه هرگز منسوخ نگردد، ۱۷
میعاد بقاء دین اسلام، ۵۴
نفوذ و بقای دین اسلام، ۳۰۰
رؤسای اسلام، ۱۲۵، ۱۴۷
سماء دیانت اسلامیّه، ۲۱۱، ۲۴۵
شریعت بیضاء، ۱۲۸، ۲۵۶
شریعت نبویّه، ۱۴۱، ۱۸۰، ۳۱۳
عساکر اسلام،۱۲۴، ۱۲۵
علمای اسلام، ۱۴، ۲۸، ۶۸، ۷۴، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۲۰، ۳۶۷
علمای پروتستانیّه که هر روز کتابی در ردّ اسلام تصنیف می نمایند، ۶۷
فرق و شیع اسلامیّه، ۳۵۶
قوانین اسلام، ۳۴۷
کتب اسلامیّه، ۲۰۶
مذاهب اسلامیّه، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۳۶، ۳۶۴، ۳۶۵
مذاهب مختلفهٔ اسلام، ۱۳۸-۱۴-
معاندین اسلام، ۲۸۳، ۳۵۰
ملّت بیضا، ۵۴، ۷۰، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۸۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۰
مناقشات و مناظرات طویله فیما بین امّت نصاری و اسلام، ۲۴۸

اسلامبول.نک. قسطنطنیّه
اسم اعظم، ۳۷، ۳۱۸
اسماعیلیّه (مذهب)، ۶۷، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۳۶۴
اسمعیل (پسر ابراهیم)، ۱۸۸
اسمعیل (شاه صفوی)، ۳۲۲
اسمعیل الطرابلسی (شیخ)، ۲۶۸
اسمعیل بن جعفر (امام)، ۱۳۴، ۱۴۱
اسود عنسی، ۱۸۵
اسینیون، ۱۱۵
اشاعره (فرقه)، ۱۳۵
اشتراکیّه، ۳۴۱
اشرار، ۷۸، ۸۶، ۱۰۱، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۸۳
اشراقیّه، ۳۶۷
اشیعیا (نبّی)، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۶۵
رؤیای اشعیا، ۱۸۰
صور نبوّة اشعیاء، ۲۲۵
کتاب اشعیا، ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۴۰
کتاب اشعیاء و یرمیا، ۲۳۱
لسان موسی و اشعیاء و سائر انبیاء، ۲۳۱
آشور (آل)،
ملوک آشور، ۱۱۴
اصالت، ۱۷، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۸۰، ۲۰۸، ۳۸۰
مقام اصالت، ۱۷
اصحاب الحجر، ۳۶
اصحاب حضرت رسول .نک.صحابه،
اصحاب سفینهٔ حمراء، ۲۱۴
اصفهان (مدینه)، ۳۰۱
اهل اصفهان، ۸۳
مجالس علما و اکابر اصفهان، ۳۰۱

اصنام . نک . اوثان
اصول الکافی . نک. کافی
اطباق سبعه، ۶۸
اطفال، ۴۳، ۸۴، ۸۶، ۲۷۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۱
تربیت اطفال، ۴۳
تعلیم اطفال، ۳۳۷، ۳۴۱
اطلس، ۳۲۰
اعجاز، معجزات، معجزه، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴،۲۵۶، ۲۶۴، ۲۷۵، ۳۴۸
فصحای عرب بر معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه متّفق نشدند، ۲۵۲
قطع بحر و قلب عصا به حیّه و ید بیضا و ستون دخان و اهلاک فرعون و غیرها، ۸۱
معجزات اقتراحیّه، ۸۳، ۲۵۲
معجزات دلالت مستقله بر اثبات صدق ادّعای نبوّت ندارد، ۸۳
معجزات ظاهره، ۱۴۵، ۳۷۳
معجزات محسوسه، ۳۷۳
معجزات مرویّه، ۷۱
معجزات موسی . نک. موسی،
معجزات و خوارق عادات از قبیل ادلّهٔ ثانویّه و مؤیدات است که بالّذات دلالتی بر صدق مدّعی ندارد، ۷۲
اعراف (سوره) . نک. قرآن،
اعلام منکوسه، ۱۵۷، ۳۳۴
اعمش، ۱۰۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۵
رؤیت أعمش، ۲۶۷
اغررتم (این لفظ هرگز در لغت عرب وارد نشده)، ۲۸۸
اغصان (اولیاء)، ۶۱، ۲۴۰، ۳۴۸
اغلال، ۸۶، ۲۴۲
افاضل اسلام . نک. اسلام،
افتتان
مراتب افتتان،۲۰۱
افتیخوس، ۱۱۸، ۱۲۰
افرائیم (آل)، ۱۱۴

ملوک افرائیم، ۱۱۴
افسانهٔ پیشینیان و قصص گذشتگان، ۲۵۲
افغانستان، ۳۲۴
افق اعلی، ۴۳، ۱۱۶، ۱۲۵، ۲۳۵
افلاک، ۱۶۷، ۲۸۲، ۳۲۰، ۳۶۷
اقانیم ثلاثه، ۱۱۸، ۱۱۸
اقباط، ۱۲۴
اقتراحات، ۷۳، ۷۸، ۸۳، ۳۵۱
اقدس (کتاب مستطاب)، ۴۲
اقنوم ثالث اله، ۲۲۶
اکاسرهٔ عظمی، ۲۷۱
السنه، لسان، هنک. لغت، ۸۱، ۱۶۳، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۵
اخبار لسانیّه، ۳۳۸
قانون لسان، ۲۸، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱
لسان از برای ذکر خیر است...، ۲۳۴
لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نگردد، ۲۷۱
لسان شریف، ۲۵۳
لسان فرنسا و یا انگترا و المانیا، ۲۷۲
السنهٔ عتیقه، ۲۷۴
الف سنة . نک . هزار سال
الفاظ مختومهٔ کتاب، ۸۱
الکسندر تومانسکی روسی (جناب کبیتان)،۳۵۳
الله . هنک . اله
ابن الله، ۱۱۸، ۲۲۶
امّ الله، ۱۱۸
امرالله، ۱۲، ۱۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۶۶، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸،

۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵
أتی أَمرُالله فلا تَستعجلُوهُ، ۴۱، ۶۳، ۳۶۱
افق آن، ۵۴، ۲۴۸
تبلیغ آن، ۳۳۲
تکذیب آن، ۳۶۴
سماء امرالله، ۴۰
صاحب امر،۱۷، ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۷۷، ۸۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۵۱
انتقاد در کلمات او، ۲۷۶
باید چنین شود و چنان کند، ۲۸۶
به خدمت خود احضار نمایند، ۳۵۱
تصدیق او، ۱۷
مطالع امرالله، ۲۴۴
مظاهر امرالله، ۲۴، ۳۱، ۷۸، ۸۴، ۸۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۵
ابدان آنها را عرش الهی دانسته،۳۲۱
احدی تصدیق انبیاء و مظاهر امرالله را موقوف به تحصیل علوم متداوله ندانسته است،۲۵۲
با او مناظره نمایند، ۸۸
چون خود انسانی تصوّر می نمایند، ۱۵۰
دائره اختیار خود را اوسع از دائره اختیار مظاهر امرالله می دانند، ۲۷۴
ردّ آنها، ۳۸،
مظهرحقیقت واحده اند، ۲۳۶
مظاهر امرش حکم یک ذات و یک روح و یک جسد گرفته اند، ۱۷۷
نصرت آن، ۲۶۶
نفوذ و غلبهٔ امرالله، ۴۴، ۲۵۵
انصار الله، ۱۸۸، ۲۸۷
اولیاء الله، ۵۶، ۲۳۵، ۲۷۰

جنت وجود اولیاء الله، ۲۷۰
حجّة الله، ۴۸، ۱۴۶
خلیفة الله، ۱۸۲
دین الله، ۵۶، ۱۵۳، ۲۴۲، ۳۵۲
روح الله (حضرت)، ۳۰، ۴۰، ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۸۳، ۱۰۳، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۸۲، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۸
اسم سماوی حضرت عیسی علیه السّلام است، ۱۷۸
قیام او، ۴۰، ۱۰۳، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۸۲، ۳۱۲، ۳۳۸
نزول روح الله، ۴۴، ۵۰
سیف الله المسلول، ۱۷۱
ظهور الله، ۴۰، ۲۶۵
عین الله، ۳۱۶
کتاب الله، ۵۱، ۵۷، ۸۵، ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۸۱، ۲۳۷، ۲۵۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۷۵
حجیّت آن، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۷۳
کلمة الله، ۱۲، ۳۸، ۶۵، ۸۳، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸،۱۸۶، ۲۵۶، ۳۰۲، ۳۵۲
لقب حضرت مسیح، ۸۳، ۱۶۳
مقصود حضرت محمّد، ۱۷۶، ۱۷۸
نفوذ آن، ۱۴۱
ملکوت الله، ۴۱
من یظهره الله، ۴۲
نبیّ الله، ۱۷۷
وجه الله، ۱۷۸، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۶۴،
وجه الله را مفسّرین بر وجه مبارک حضرت خاتم الانبیاء تفسیر نموده اند، ۱۷۸، ۲۴۲
یدالله، ۲۴۲، ۳۲۱
یوم الله، ۲۶، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۴، ۵۵، ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۵۱، ۳۶۰
بشارات و علامات یوم الله، ۴۱
بشارات ورود یوم الله و یوم الملکوت، ۳۵۱
الواح مقدّسه، ۴۲، ۴۸، ۸۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۷۶، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۵۰
اله . هنک . الله

آیات الهیّه، ۳۷، ۴۴، ۴۸، ۴۸، ۷۶، ۸۱، ۱۱۳، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۸۸
بر فهم بطون آیات الهیّه مقتدر گشتند، ۳۱۸
معارضه با آن، ۳۶-۳۷
احکام الهیّه، ۱۳۷، ۳۴۳
ارادهٔ الهیّه تعلّق به ایمان نفسی گیرد، ۷۷
اسفار الهیّه، ۲۰۸، ۲۲۰
الواح الهیّه، ۲۵۴
الهام الهی، ۱۰، ۱۸۱
امر الهی، ۳۸، ۶۰، ۸۵، ۸۸، ۸۸، ۱۰۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۵۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۳
انذارات الهیّه، ۳۴۸
بشارات الهیّه، ۲۰۱
حجّت الهیّه، ۴۸، ۳۸۳
حکمت الهیّه، ۷۲، ۸۵، ۱۷۵، ۲۵۵
دیانت الهیّه، ۱۲۴، ۱۳۳، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۴۱، ۳۷۰
اختلاف احکام آن، ۳۴۴
اختلال آن، ۲۰۰
ذات غیب الهی مقدّس است از جمیع ما یتعلّق بالجسم از قبیل خروج و دخول و صعود و نزول و تشبیه و حلول و علّو و دنّو و قرب و بعد و امثالها، ۱۶۶
سلطنت الهیّه، ۱۶۵، ۱۶۶، ۳۱۵
سنن الهیّه در ظهورات کلّیه، ۷۸
شرائع الهیّه،۳۲، ۸۰، ۲۰۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۴
انکار این قوم از شرائع الهیّه، ۲۰۸
ظهور کلّ الهی، ۱۶۶
عرش الهی، ۲۷۰، ۳۲۰
کتاب الهی، ۸، ۱۰۵، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۷، ۳۰۸، ۳۵۰، ۳۸۳
حجّت باقیّه است، ۲۲۸
فصاحت و بلاغت آن، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۷، ۳۶۳
محو آیات کتب الهیّه، ۲۲۸

کلام الهی، ۱۰، ۴۵، ۴۷، ۱۷۱، ۱۸۸، ۲۵۳، ۲۵۵، ۱۷۵، ۲۸۱، ۳۸۳
اعجاز کلام الهی، ۲۷۵
ثبات آن، ۶۶
فصاحت و بلاغت کتب سماویّه و کلمات الهیّه، ۲۴۸
فهم کلمات الهیّه، ۱۸۷، ۲۱۰
نفوذ آن، ۱۴۱
مذهب الهی، ۲۳۵
مظاهر الهی، ۱۶، ۴۴، ۸۱، ۱۸۰، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۸۶، ۳۸۸
تصدیق آنها، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۷
ظهور آنها، ۲۲۸
معرفت آنها، ۸۴، ۲۵۱، ۳۶۷، ۳۷۳
مواهب الهیّه، ۱۸۲، ۱۸۵
ندای الهی، ۴۲، ۶۲، ۱۸۲، ۱۸۳
ندای الهی از صخرهٔ بیت المقّدس بلند می شود، ۶۲
وعود الهیّه، ۵۵، ۱۰۶، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۰۸، ۳۲۸
الهام، ۱۰، ۱۲، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۸، ۳۷۰
الیاس (نبیّ)، ۴۰، ۷۸، ۸۰، ۱۸۴، ۲۱۲، ۲۶۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰
حادثه محاکمهٔ الیاس نبیّ، ۷۸، ۳۲۸
قربانی الیاس نبّی، ۳۲۸
الیصابات، ۳۰۵، ۳۰۶
امّ الکتاب ـ نک ـ کتاب،
امّ هانی ثقفیّه، ۵۷، ۳۸۰
امام ـ نک ـ ائمّه
امام شهرستانی، ۱۴۱
امامت ـ نک ـ ائمّه
امامیّه (مذهب)، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۸
امانات و اعتقادات (کتاب)، ۲۲۶
امّت اسلام، امم....ملّت...ملل....نک. اسلام،
امّت، امم،

آجال امم، ۲۰۴
امم جاهلیّت، ۲۵۷
امم هالکه، ۱۶۴، ۱۸۶، ۳۵۴
حالات امّت مرحومه، ۳۳۴
فصحای امّت، ۲۸، ۲۵۱، ۲۸۳
مشتهّی کلّ الامم، ۲۰۳
موجبات ضلالت امم اولی، ۳۷۴
امتحان،
ذکر سه امتحان و افتتان در حدیث، ۹۸
امتحان و تمحیص خلق، ۱۵۱
امر اعظم، ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۳۸، ۲۶۷، ۱۷۶، ۳۰۸، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵
امراء، ۲۲۵، ۲۸۶
امم . نک . امّت
امّهات، ۲۳۶، ۳۴۸
اموات
احیاء اموات، ۷۳، ۷۵، ۱۸۸، ۲۴۸
امواج بلایا، ۴۸
امویّه . نک . امیّه
امّی، ۸۵، ۲۰۴، ۳۱۸، ۳۴۸، ۳۷۵، ۳۸۲
امّی جاهل، ۳۷۵
امّی صرف، ۳۴۹
امّی عامی، ۲۰۴، ۳۱۸، ۳۷۵
امیر المؤمنین . نک . علی (حضرت . خلیفه)،
امین زیدان، ۲۸۳
امین فارس (فاضل بلیغ)، ۲۸۱
امیّه،
امویّه، ۱۲۸،۵۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۴۴، ۳۵۲، ۳۸۱
خلفای امویّه، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۳، ۲۴۴، ۳۵۲
امویّه (خلافت)،۵۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۴۴، ۳۸۱

بنی امیّه،۵۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰،۱۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲
مقصود از شجرهٔ ملعونه بنی امیّه است، ۲۴۲
امیّین، ۱۱۶
انبیاء (سوره) . نک . قرآن
انبیاء، نبیّ،
آیات صدق دعوت نبویّه، ۲۰۴
آیات نبویّه، ۲۰۴
احادیث صحیحه نبویّه، ۵۸
احادیث منیف نبوی، ۳۷۸
احادیث نبویّه، ۳۳، ۴۰، ۱۶۸، ۲۵۴، ۲۸۶
استعارات نبویّه، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۵، ۳۲۷
انبیاء و مرسلین،۳۸، ۴۲، ۴۴، ۷۲، ۸۷، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۸، ۲۷۴، ۳۱۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۷۲
ردّ آنها، ۳۸، ۱۸۳، ۲۶۸، ۳۵۳
این لفظ بر بینندهٔ رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریّه، ۱۸۰- ۱۸۱
حقیقت ثانویّه یافت، ۱۸۱
بسیاری از انبیاء علیهم السّلام در غایت ذلّت مقتول گشتند، ۶۵
بشارات نبویّه، ۳۴۸
بیانات قدسیّه نبویّه،۲۱۷
تشبیهات نبویّه، ۲۴۲
تکذیب انبیاء و مرسلین، ۴۴
حقوق مقدّسهٔ نبویّه،۲۶۸
ختم انبیای سلف، ۲۳۰، ۲۳۲
خلافت نبویّه، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۴۱
ذریّه نبویّه، ۳۸۴
ردّ انبیاء، ۳۸، ۱۸۳، ۲۶۸، ۳۵۳
رؤیای انبیاء علیهم السّلام، ۲۴۱
صحّت دعوت نبویّه، ۳۷۲
عبارات نبویّه، ۱۸۸

عترت نبویّه، ۳۵۲
عداوت نبییّن، ۲۴۴
فهم مقاصد انبیاء علیهم السّلام، ۲۰۰
قصص انبیاء و رسل، ۲۰۰
قیام انبیاء و مسحاء کذبة، ۲۲۵
کلمات انبیاء، ۲۴۷، ۲۶۶، ۲۸۵، ۳۳۰
کلمات نبویّه، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۶
لا نبی بعدی، ۱۷، ۲۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۰، ۳۰۵
لسان انبیاء، ۴۰، ۳۵۱
نبوّت،۱۷، ۲۴، ۴۲، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۷، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۸۴
رتبهٔ نبوّت و امامت، ۱۷، ۸۱
شمس نبوّت، ۲۴۵، ۳۱۲
صحّت ادّعای نبوّت، ۷۴، ۲۵۲
مقام نبوّت، ۱۷، ۶۷، ۸۰، ۱۵۰، ۳۵۷
چونکه بلا واسطه بشر مظهر پرتو انوار ازلیّه است فوق از مرتبهٔ امامت است، ۸۰
مقام نبوّت و رسالت، ۶۷، ۱۵۰، ۳۵۷
نبوّت های کتاب، ۲۰۰
النبی الامّی، ۳۸۲
نبیّ در اصطلاح بنی اسرائیل، ۲۱۵
وعود جمیع انبیاء و مرسلین، ۴۲
هجرت نبویّه، ۲۷۳
انبیای بنی اسرائیل ← بنی اسرائیل
انبیای سلف، ۴۸، ۸۰، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۷
انبیای عظام، ۳۱۳، ۳۶۸، ۳۶۸
انبیای کذبه، ۷۰، ۲۲۸
انتقاد بلا استشهاد، ۲۴۸
انجیل، ۸، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۶، ۴۰، ۴۷، ۵۵، ۶۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۲۰،

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳
آیات انجیل، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۸۲
آیۀ ۲۷ از اصحاح سادس،۲۰۷
آیۀ ۶۳ از اصحاح ۲۷، ۳۲۱
آیۀ پنجم از اصحاح ثانی رسالۀ بولس رسول، ۲۱۶
آیۀ ۱۲ از اصحاح بیست و دویم،۱۷۸
آیۀ ۱۳از فصل یازدهم، ۱۸۵
آیۀ ۱۷از اصحاح اوّل مکاشفات یوحنّا،۱۷۸
آیۀ ۳۵ از اصحاح ۲۴، ۱۸۰
اصحاح ثانی از سفر حجی، ۲۰۳
اصحاح ۱۲از مکاشفات یوحنّا، ۲۱۶
اصحاح ۱۳، ۱۸۸
اصحاح ۱۷، ۳۲۷
اصحاح ۲۱مکاشفات یوحنّا، ۲۰۲
اصحاح ۲۳، ۲۶۵
اصحاح ۲۴، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۸
اصحاح شانزدهم،۲۰۷، ۲۲۲
اصحاح عاشر، ۱۴۸
اصحاح یازدهم، ۲۴۰، ۳۲۸
اناجیل اربعۀ ، ۲۲۲
اهل انجیل، ۱۸۶، ۲۳۰
باب ۱۵، ۲۴۰
باب دویّم کتاب اعمال رسل، ۲۲۳
تفاسیر انجیل، ۲۲۰، ۲۲۵
فصل شانزدهم، ۱۸۳
فصل هفدهم، ۱۸۴
فقرۀ هشتم از اصحاح دویم نامۀ کولسیان، ۳۷۴
کتاب عهد جدید، ۱۸۵

کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل، ۲۶، ۶۲، ۱۸۷، ۲۱۷، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۸۰
کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل و قرآن، ۲۶، ۳۶۴
کلام انجیل مقدّس، ۲۳۱
مذهب انجیلی در قرن هفدهم و هیجدهم غلبه و رسوخی بالغ یافت، ۱۲۴
مفسرّین انجیل، ۲۷، ۲۲۴
انجیل لوقا، ۲۲۵، ۳۰۵
انجیل متیّ، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۳۰۲، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸
اندلس،۱۳۱، ۱۳۷، ۳۴۱
انذارات، ۱۸۱، ۱۸۸، ۳۳۴، ۳۴۷، ۳۴۸
انسان،۳۲، ۴۵، ۴۶، ۵۵، ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۷۵، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲
البیوت بلا انسان، ۱۸۷
پسر انسان، ۱۸۶، ۲۰۷
مقام انسان، ۲۳۴
و یبعد الربّ الانسان، ۱۸۷
انسطاسیوس، ۱۲۱
انطاکیّه، ۱۱۷
انعام (سوره) . نک . قرآن،
انفال (سوره) . نک . قرآن
انفطار، ۲۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷
انفطار (سوره) . نک . قرآن
انفطار به معنی نسخ، ۲۳۸
انفطار سماء. نک . سماء
انگلیس، ۱۳۸
انگلیسی، ۶۸، ۱۴۵
انگور، ۸۲، ۲۴۰، ۲۷۰
انمار (قبیله)، ۲۷۲
اوبلیریکوم، ۱۱۸
اوثان، وثن،۳۶، ۶۸، ۸۰، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۳، ۴۵، ۱۴۶، ۲۵۷، ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۸، ۳۷۰

اختلافات وثنی، ۱۷۵
اصنام،
مذهب اصنامی، ۳۶۸، ۳۷۱
اصنام منحوته، ۳۰۷، ۳۴۵
امم وثنی، ۶۸
انبیای وثنی۷۸، ۳۲۸
بطلان وثنی، ۲۶۴
تماثیل، ۶۸، ۶۸، ۷۰، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۵۷، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۱
جهل وثنی، ۲۱۳
دین وثنی، ۶۸
شرک وثنی، ۳۴۸
ظلم وثنی، ۱۱۶
عبادت اوثان، ۶۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۸۸، ۳۶۶، ۳۷۰
عبدۀ اوثان، ۱۰۸، ۱۴۵، ۲۸۱، ۳۴۶، ۳۶۸
عرب وثنی، ۲۰۱
عقائد وثنی، ۳۷۳
قبائل وثنی، ۱۲۰
کتب وثنی، ۱۸۵
معنی وثنی، ۱۴۴
ممالک وثنی،۲۲۴
وثنی، ۲۳، ۶۸، ۶۸، ۷۸، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۲۸، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۴
اوجین کلافل، ۳۴۰
اورشلیم (مدینه)، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۰۲
خلق اورشلیم جدید، ۲۰۲
اورکنج، ۳۲۴
اوریجانس،۱۲۰
اوزبکیّه (قبائل)، ۳۲۲
اوستا و زند (کتاب)، ۶۸

اولیاء، ۷۰، ۱۸۷، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۸
اولیاء الله . نک . الله ،
اوّلیت، ۲۴، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲
اوهام باطله، ۴۶، ۱۷۲
اوهام و اباطیل، ۷۸
اوهام و خرافات، ۴۰، ۴۵، ۱۰۴
الاهرام (جریده)، ۲۸۷
اهل اسلام . نک . اسلام
اهل ایمان . نک .ایمان،
اهل بصیرت . نک . بصیرت،
اهل بهآ. نک . بهاء
اهل بیت، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸،، ۲۰۵، ۲۳۲، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۸۴، ۳۸۰
ائمّهٔ اهل بیت، ۲۱۸، ۲۳۲، ۳۱۳
احادیث آنها، ۴۰، ۱۰۳، ۱۸۷، ۲۰۵، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۳۴
احادیث صحیحه اهل البیت، ۱۸۱
اخبار آنها،۱۸۸، ۳۳۵
اعدای آنها، ۲۳۲
دماء طاهرهٔ آنها، ۳۸۴
دوستان آل بیت، ۱۳۱
محبّین آنها، ۱۳۳
اهل تحریف، ۱۸۲
اهل تسنّن . نک . تسنّن
اهل تشیّع . نک . تشیّع
اهل ریاضت . نک . ریاضات، ریاضت
اهل سنت . نک . تسنّن . سنّت ، سنّی
اهل طهران . نک . طهران
اهل کتاب .نک . کتاب
اهل کوفه . نک . کوفه
اهل منبر . نک . منبر

اهل نظر، ۲۴۳
اهل هوی، ۷۸، ۱۷۲، ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۳۱
آیاد (قبیله)، ۲۷۲
ایران،۶، ۸، ۱۴، ۴۲، ۵۵، ۶۲، ۶۸، ۶۸، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۶، ۸۷، ۸۶، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۵۱، ۱۷۱، ۱۷۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۸
اسرای ایران، ۳۲۳
افاضل ایران و ترکستان، ۱۶۱
امیرزادگان ایران، ۵۵
اهل ایران، ۳۰۷
دولت،۳۲۳
رجال دولت ایران، ۳۲۳
مجوس ایران، ۳۰۷
ملوک ایران، ۱۱۴
ایرانیان، ۸، ۶۸، ۸۶، ۲۵۱، ۱۷۱، ۳۰۷، ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۸۲
لغت ایرانیان، ۲۷۱
ایرینی، ۱۲۱
ایسلین (مدینه)، ۱۲۳
ایطالیا، ۱۲۱
ایقان، ۳۱۷
لفظ ایقان دال است بر اینکه مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم ظنّ و شکّ و تخمین، ۳۱۷
ایقان (کتاب)،۵، ۱۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۸، ۶۵، ۸۰، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳
احادیث وارده در کتاب مستطاب ایقان، ۳۵۷
صاحب ایقان، ۱۸۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۳۳۱، ۳۷۸، ۳۷۸، ۳۸۰
منکرین بیان و ایقان، ۲۴۸
ایقون ، ایقونات، ۷۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳

ایکونودولی یعنی عابدین صور، ۱۲۱
ایکوناماکی ویا ایکونو کلستی یعین ساحقین صور، ۱۲۱
ایلیا (نبیّ)، ۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۸، ۳۳۰
حادثه محاکمهٔ ایلیای نبیّ یعنی الیاس با انبیای وثنی، ۷۸
مقصود از نزول ایلیا ظهور حضرت یحیی است، ۳۳۰
ایمان
اشعهٔ ایمان و ایقان، ۳۱۷
اهل ایمان،۱۷،۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۸، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۴- ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۳، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۷۴
ضعف ایمان،۳۸۰
کیفیت ایمان، ۳۷۲
ایمان یقینی،۳۱۸
ایّوب (حضرت)، ۸۶

- ب -

بشر
انا البئرُ المُعطلةُ، ۲۱۷
باب (حضرت)، ۱۶، ۴۳، ۴۸، ۷۰، ۸۰، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۱، ۲۳۷، ۳۵۷، ۳۵۸
احادیثی که به صراحت دالّ است بر اینکه مطلع این دو نیّر اعظم بلاد شرقیّه است، ۵۸
اعلی (حضرت)، ۳۰۸
بشارت به ورود یوم الله و ظهور من یظهره الله داد، ۴۲
جوان شیرازی، ۵۵
چندین برابر قرآن در تفاسیر آیات کریمهٔ و .... از آثار مبارکش باقی ماند، ۴۸
در اثبات قائمیت حضرت باب اعظم عزّ اسمه، ۲۳۷
در بسیاری از احادیث به لفظ صبی و یا لفظ غلام و یا لفظ شاب تعبیر شده است، ۵۷
ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی، ۵۵، ۳۸۰
ظهور او، ۴۳
مقام باب، ۱۷

نقطهٔ اولی، ۳۳، ۴۳، ۴۸، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۶۲، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۴۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۶
باب الباب، ۱۷۲
بابا . نک .پاپا
بابل (مدینه)، ۱۱۴، ۲۲۵، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸
ملوک بابل، ۱۱۴
بابلیان،۲۱۵
غلبهٔ بابلیان بر مصر، ۲۱۵
بابی، ۱۰۶، ۱۵۷، ۳۳۸، ۳۶۰، ۳۶۳
بابیّه (امر)، ۳۳۵
رسالهٔ ردّ بابیّه، ۳۵۸
بابیّه (طائفه . امّت)، ۲۴، ۳۲، ۴۸، ۸۸، ۱۵۵، ۲۲۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۸،
باران، ۲۱۱
باسل (مدینه)، ۱۲۳
باسیلیوس مکدونی، ۱۲۲
باغبان (خداوند)، ۲۴۰
باقر (امام، حضرت)،۵۷، ۱۳۴، ۱۸۳، ۳۸۰
بت پرستان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۳۰۰، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱
بحار الانوار (کتاب)، ۵۰، ۵۳، ۳۸۰، ۳۸۱
بحر،
شقّ بحر،۲۵۶
بحر احمر، ۲۰۱
بحر اسود، ۱۲۰، ۳۳۸
سکان سواحل آن، ۳۳۸
بحرین، ۱۳۶
بخارا، ۳۲۳، ۳۲۴
اهالی بخارا، ۳۲۴
بخت النصر، ۲۱۳

بدئیت، ۱۶۲، ۱۸۲
بدر منیر، ۲۴۶
بدع و عوائد، ۶۷
بدیع (جناب، حضرت)،۸۸
براة (سوره) . نک . قرآن،
برصوماس، ۱۱۸
بره،
گرگ و بره در یک موضع چرا نمایند، ۱۸۸
برهان، هنک . ادلّه،
چهار برهان،۴۴
حبل متین و برهان مبین، ۲۳۷
طریق اقامهٔ حجّت و برهان، ۲۳۲
برهان عظیم، ۶۴
برهما (حضرت)، ۶۸
برهمیّه (امّت، ملّت)، ۱۸۴
علمای هند و فلاسفه برهمیّه، ۲۰۱
برهمیّه (دین ، شریعت)، ۶۷، ۶۸، ۱۴۲، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱
بریطانیّه، ۱۲۰
بزنطی (راوی)، ۸۷، ۸۸
بستانی(علّامه)، ۸۲، ۲۵۲، ۳۰۴، ۳۱۷
بطرس البستانی، ۲۵۲
صاحب محیط المحیط، ۲۳۸، ۲۶۴، ۳۰۶
بشارات،۱۶، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۳۷، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۷۸
بشارات اولیا و مقرّبین، ۴۲
بشارات سابقین، ۳۷۷
بشارات عظیمه، ۴۰
بشارت به ظهور بعد، ۲۰۰، ۲۴۳
بشارت های انبیاء و ائمّه، ۴۲

بشر،۴۳، ۶۸، ۷۵، ۸۲، ۸۰، ۱۱۳، ۲۰۸، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۷۱، ۳۱۲
آداب بشریّه، ۳۳۳
قوّت بشریّه، ۲۴۸، ۲۷۴
بشوتن، ۱۸۴
بشیر النبّال (راوی)، ۸۶
بصر،۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۳۵، ۲۷۶، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۶۷، ۳۸۰
بصره (مدینه)، ۱۲۶
بصیرت،
اهل بصیرت، ۸۳، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۸۱، ۲۳۸، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۳۸
بطحاء، ۳۶، ۱۲۴، ۱۸۱، ۲۰۱
بطرس . نک . پطرس
بطریرک یوحنّا، ۱۲۱
بعل (مدینه)، ۷۸، ۸۰، ۱۱۴، ۳۲۸
انبیای بعل، ۷۸، ۳۲۸
قربانی آنهاء ۳۲۸
بغداد (مدینه)، ۱۱، ۴۸، ۸۶، ۱۳۷، ۲۰۸
بقره (سوره) نک . قران
بکوش، ۱۱۷
بلاد شرق، ۵۸، ۶۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۰، ۲۴۶
بلاغت،۲۸، ۸۶، ۲۱۱، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۸، ۲۸۰، ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۶۳
بلال حبشی، ۲۵۳
بلخ، ۳۲۲، ۳۲۴
بلد مقدّس، ۲۸۷
بلغا، ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۶، ۳۷۷
بلغاریا، ۱۱۷
بن یسار (فضیل)،۸۵، ۳۷۴، ۳۷۵
بنی اسرائیل،۸، ۴۱، ۴۷، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۲۸

اسرائیل . هنک . یهود
بنی امیّه .نک . امیّه
بنی تیم، ۱۳۲
بنی عبّاس . نک . عبّاس
بنی عدی، ۱۳۲
بنی هاشم . نک. هاشم
بنیامین (سبط)، ۱۱۳،۱۱۴
بودا (حضرت)، ۶۸
بودان (مسیو)، ۳۴۰
بودیّه (امّت، طایفه، ملّت)، ۸۰، ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۱۸، ۲۲۷، ۳۷۱
بودیّه (دین، شریعت)،۶۷، ۶۸، ۷۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱۳۴۹
بوصیر، ۱۳۲
بولس رسول، ۲۱۶، ۳۷۴
بولونیا، ۱۲۲
بهاء
اهل بهاء، ۱۱، ۱۷، ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۶۰، ۷۲، ۸۳، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۰۵، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۸۰، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۸۳
عقائد اهل بهاء، ۳۴۴
مدّعای اهل بهاء ، ۴۴، ۸۴
اهل بهاء اصول ادیان موجوده را جمیعاً شرائع الهیّه می دانند، ۸۰
اهل بهاء در حقّ نقطهٔ اولی و جمال ابهی عزّ اسمهما معتقد مقام مهدویّت و قائمیّت و شارعیتند،۸۴
اهل بهاء منکر معجزات حضرت خاتم الانبیاء نیستند، ۸۳
نجم بهاء، ۲۸۶
بهاء الثناء (شعر)، ۲۸۱
بهاءالله (حضرت)،۸۴، ۸۸-۸۸، ۲۲۰
آثار وجود اقدس ابهی که در مدینهٔ عکّا ظهور یافت، ۲۸۷
احادیثی که به صراحت دالّ است بر اینکه مطلع این دو نیّر اعظم بلاد شرقیّه است، ۵۸
جمال اقدس ابهی، ۲۰، ۲۴، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۸، ۶۲، ۸۱، ۸۸، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۰، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۸۱

ظهور ایشان، ۴۳، ۸۸
شمس جمال ابهی، ۹۸
شمس جمال حقّ جلّ جلاله، ۸۵
ظهور ثانی موعود در قرآن و احادیث است، ۱۶۳
ظهور حضرت بهاءالله، ۲۲۰،
قلم ابهی ۲۳۴
آثار قلم اعلی، ۸، ۴۸
قلم قدم و یا قلم عزّ جمال قدم، ۳۶۱
لوح امپراطور ممالک روسیّه، ۴۳
معادل جمیع کتب سماویّه کافّه ملل از آثار مبارکش مدوّن و مشهود است، ۵۰
بهائی، ۷، ۱۲، ۸۳، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۶۳، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۱
بهائیّهٔ (امّت ، طائفه، ملّت)،۸۵، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۵۶
بهائیّه (دین، شریعت)، ۳۲، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۸۸
بهرام، ۳۰۳
بُهره (امّت ، طائفه، ملّت)، ۱۳۵
بیان (کتاب)، ۲۳۶
منکرین بیان و ایقان، ۲۴۸
و نطق مُنزل البیان...، ۲۳۵
البیان و الضیاء (مجلّه)، ۲۵۲
بیبرس (ملک)، ۱۲۲
بیت المقدّس،۴۱، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۶۰
بیت الله الحرام، ۶۳
بیزنطیوم (اسلامبول) .نک. قسطنطنیّه
بیزنطیّه، ۱۱۷
بیت تحت الشجرهٔ، ۲۴۲،۳۲۱
بیعت خود را عین بیعت با خدا شمرده، ۳۲۱
بیلاطس، ۱۱۶
بین النهرین، ۱۲۰، ۱۳۰

بیّنات، ۸۰، ۸۸، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۲، ۲۵۴، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۸، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۶
بیهقی، ۲۸۷

- پ _-

پاپا (حبر اعظم)، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
پاریس (مدینه)، ۱۸۵، ۲۷۱، ۳۴۱، ۳۶۳
پدر آسمانی . نک .آسمان
پدران
او قلب پدران را به پسران و قلب پسران را به پدران مائل خواهد گردانید، ۲۱۲
پروتستانت (طائفه، مذهب)، ۷۰، ۱۱۳، ۱۲۴
رؤسای پروتستانیّه،۲۶۸
علمای پروتستانیّه، ۶۷، ۲۵۷
مخترعات طایفه پروتستانیّه، ۳۰۰
پروردگار،۴۶، ۵۳، ۵۴، ۶۴، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۱۰۲، ۲۰۳
پسر انسان . نک . انسان
پسران . نک . پدران
پطرس ارمیطه، ۱۲۲
پطرس البستانی . نک . بستانی(علاّمه)
پطرس برغ، ۳۲۴
پطرس رسول، ۱۱۷، ۱۶۴، ۱۸۸، ۲۰۲، ۳۷۲
رسالهٔ ثانیهٔ پطرس رسول، ۱۰۲
شمعون، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۸
شمعون الصفاء ملّقب به پطرس رسول، ۱۸۸
پهلوی (لغت)، ۲۷۱
پیغمبر بزرگ، ۱۸۸
پیغمبران، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۱۰۶، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۸۰، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۴۷، ۳۷۴، ۳۷۶
پیغمبران دروغگوی، ۲۲۸

- ت -

تابعیّت
تبعیّت، ۶۷، ۲۵۱، ۳۵۴
رتبهٔ تابعیّت، ۱۷
مقام وصایت و تابعیّت، ۳۵۷
تابعین، ۱۷۱، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴، ۳۳۲
تبع تابعین، ۲۵۰، ۲۵۴
تاتار
اسرای ترک و تاتار، ۳۲۳
امرا و ملوک تاتاریّه، ۳۲۳
بلاد و ممالک واسعه تاتاریّه، ۳۲۴، ۳۲۵
تاتارستان، ۳۲۳، ۳۴۱
تاجری از تجّار امّت بهائیّه، ۳۴۷
تارخ (در تورات پدر ابراهیم)، ۲۸۴
التاریخ الحدیث فی دول الفراعنهٔ و ملوک مصر (کتاب)، ۲۵۲
التاریخ العام (کتاب)، ۲۵۲
تاریخ کنیسه (کتاب)، ۱۱۸
تاریخ وصّاف (کتاب)، ۱۳۸
تأویل، ۱۰، ۲۶، ۳۶، ۸۵، ۱۴۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۲، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۱
آیات مأوله، ۲۰۰
اینکه تأویل راجع به جزء مخصوصی از کتب مقدّسه است، ۲۰۰
بل کذّبوُا بما لم یُحیطُوا بعِلمه وَ لمّا یَأتهم تأویلهٔ، ۳۱۲
تأویل کتاب . نک . کتاب
وَ مَا یَعلمُ تأویلهُ الاّ اللهُ، ۳۲۷
تأویل احلام، ۲۴۱
تأویل قرآن . نک . قرآن

تبریز(مدینه)، ۴۲
تبعیّت . نک . تابعیّت
تجّار اسیرفروش، ۳۲۴
تجلّی خاص، ۸۰، ۳۳۱
تجلّی عام، ۸۰
تحدّی، ۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۳۴۸
تحریف، ۸، ۲۴، ۳۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۲، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۲۸، ۳۳۱، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱
جهّال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود، ۳۸۰
گمان کرده اند علمای یهود و نصاری عبارات کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل را تغییر داده اند، ۳۸۰
معنای حقیقی تحریف، ۳۸۰
مقصود از تحریف، ۳۸۰
تحریف غیر محو است، ۳۸۰
تحریف کتب مقدّسه، ۲۲۸، ۳۸۰
تحریف کلمات۲۰۵، ۲۲۸
یُحَرّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِه، ۳۸۰، ۳۸۲
تحریم (سوره) . نک . قرآن
تحکیم، ۱۲۸
تدّین، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۴۲، ۳۶۸
تذییل مقالة فی الاسلام (کتاب)، ۲۶۷، ۲۸۳
تراب، ۲۱۱، ۲۵۸، ۲۶۸
غُبَاراً وَ تُراباً، ۲۱۱
ترجمه
صنعت حسن الترجمه، ۳۶۲، ۳۶۳
ترجمه های تورات و انجیل و قرآن، ۳۶۲
ترجمه کلام طرفین (شیخ مناظر او)، ۳۶۲
ترک،۸۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۲، ۲۵۱، ۲۷۲، ۳۲۳
اسرای ترک، ۳۲۳
ترک و دیلم، ۸۶، ۱۷۰، ۱۷۱
ترکستان، ۱۰۵، ۱۶۱

ترکمان، ترکمانیّه (قبائل)،۳۲۳، ۳۲۵، ۳۸۲
استقلال قبائل ترکمانیّه، ۳۲۵
نخّاسان ترکمان، ۳۲۴
ترکی (لغت)،۲۷۱
ترکی عثمانی (لغت)، ۲۷۱
ترنت (مدینه)، ۱۲۳
تزهّد، ۱۳۷، ۱۳۸
تسنّن، سنّت، سنّی، ۶۸، ۲۷۰، ۳۲۳
ائمهٔ اهل سنّت و جماعت، ۵۲، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۷۴
احادیث اهل السنّه و الشیعه، ۱۶۳
اهل تسنن
مورّخین اهل تسنّن، ۱۳۵
اهل تسنّن و تشیّع، ۸۶، ۲۳۸
اهل تسنّن.....سنّت.... و جماعت ،۴۴، ۵۰، ۶۲، ۶۷، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۷۰، ۳۲۲، ۳۵۸، ۳۸۱
طرق اهل تسنّن و تشیّع، ۲۳۸
علمای سنّی، ۸، ۳۲۳
تشبیه،۲۷، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۸۴
تقسیم التشبیه بالحسّی و العقلی و المختلف، ۲۴۲
قرینه تشبیه، ۲۳۸
تشبیهات بارده، ۳۸۴
تشبیهات بدیعه، ۲۴۳
تشبیهات دقیقه، ۲۴۰
تشیّع ، شیعه ، شیعی،۴۴، ۵۰، ۶۷، ۱۰۸، ۱۸۵، ۲۷۰، ۳۲۳
اثنی عشریّه، ۱۷، ۱۸، ۵۶، ۱۰۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۳۲۲
افاضل آنها، ۱۰۴
احادیث اهل السنّه و الشیّعه، ۱۶۳
احادیث اهل تشیّع، ۱۷۰
اهل تسنّن و تشیّع، ۸۶، ۲۳۸

اهل تشیّع، ۴۴، ۵۰، ۵۸، ۶۲، ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۴۱، ۳۲۲، ۳۵۸، ۳۸۱، ۳۸۲
طرق اهل تسنّن و تشیّع، ۲۳۸
عقائد شیعه، ۱۰۴
علمای شیعه، غ، ۸، ۵۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۳۲۳
کتب شیعه، ۲۲۶
کتب معتبرهٔ شیعه، ۵۶، ۱۸۲، ۳۸۰
مصطلحات عوام شیعه، ۸۱
تصوّف. صوفیّه. ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸
الهامات صوفیّه، ۳۷۵
اوهام و افکار صوفیّه، ۳۷۶
تفأل، ۲۱۵، ۲۱۶
تفتارانی (فاضل محقّق)، ۲۴۲
تفسیر، ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۵۰، ۶۲، ۶۵، ۸۰، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۸، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۱، ۳۸۲
تفاسیر زردشتیّه و بودیّه و برهمیّه، ۲۲۷
تفاسیر علمای ادیان ابداً با یکدیگر موافقت ننماید، ۲۲۷
علمای تفسیر، ۲۴، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۴۲
تفسیر حسینی . نک . مواهب علیّه
تفسیر صافی (کتاب)، ۵۰
تفسیرات، ۱۰، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۲۳
تفسیرات ظهور بعد، ۲۲۳
تفلیس (مدینه)، ۳۶
تقاویم سنویّه، ۳۰۱
تقریر
دلیل تقریر، ۱۶، ۲۱، ۴۴، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۳۷، ۳۰۰، ۳۶۶
چگونگی استدلال به دلیل تقریر، ۲۰، ۶۳
دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفربق بین الحقّ و الباطل به آن تمسّک جسته اند، ۶۳

تقلید، ۶۵، ۷۱، ۸۵، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۴، ۳۱۸، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴
تقلید آباء و امّهات، ۳۴۸
تقلید اعمی،۲۵۴
تقیّ الدّین بن ابی المنصور، ۵۲
تکفیر مؤمنین، ۳۲۲
تخلیص المفتاح (شرح، کتاب)، ۲۴۲
تلمود، ۱۱۵، ۲۲۶
کتاب تلمود یهود، ۲۲۶
تماثیل . نک . اوثان، وثن
تمدّن، حضارت، مدنیّت،۴۲، ۴۳، ۵۸، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۴، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۶۱
اگر امانت و دیانت نباشد حضارت و مدنیّت استقرار نیابد، ۳۴۲
انوار مدنیّت و حضارت حقیقیه، ۳۳۸
این شبهه را که دین اسلام منافی تمدّن است، ۳۴۰
تمدّن امم، ۴۲
تمدّن حقیقی، ۴۰
دوام مدنیّت و حضارت، ۳۴۴
دیانت و مدنیّت حقیقت واحده است، ۳۳۸
تنور، ۲۱۲
الیومُ المُتقد کالتنُور، ۲۱۲
تواریخ یهود و یونان و روم و فرس، ۲۸۳
توحید، ۳۶، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۷۸، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۸۸، ۲۸۸، ۳۲۱، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۶
توحید و تثلیث، ۲۲۶
تورات، ۸، ۲۶، ۴۰، ۴۷، ۵۵، ۶۲، ۶۳، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۶۵، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۰
آیات تورات، ۳۸۰
آیهٔ ۱۰من اصحاح ۱۳و آیهٔ ۳۲ من اصحاح ۲۲۵
آیهٔ ۱۷ از اصحاح ۶۵ سفر اشعیای نبیّ، ۲۰۲

آیهٔ ۲۱ الی ۲۳ از اصحاح چهارم سفر ارمیای نبیّ ۲۱۳،
احکام تورات، ۱۶۰
اصحاح ۲۵سفر اشعیای نبی، ۲۶۵
اصحاح ۲۸ از سفر تورات مثنّی، ۲۱۱
اصحاح ۲۸ سفر خروج از اسفار تورات مقدس، ۳۰۵
اصحاح ۳۲ از کتاب حزقیل نبیّ، ۲۱۵
اصحاح ثانی از سفر یوئیل، ۲۰۳
اصحاح ثلثین از سفر اشعیای نبیّ، ۲۱۳
اصحاح چهارم کتاب ملاکی، ۱۸۴، ۲۱۲
اصحاح ششم کتاب اشعیای نبیّ، ۱۸۶
اصحاح ششم کتاب زکریای نبیّ، ۲۴۰
اصحاح یازدهم در اخبار از ظهور مسیح، ۲۴۰
باب ۱۹و ۲۰ سفر خروج، ۷۸
بشارات وارده در تورات، ۲۲۶
فصل ۱۸ از کتاب ملوک، ۳۲۹
فقره دهم از اصحاح چهل و نهم از سفر تکوین، ۱۰۴
کتب عهد عتیق، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۶
کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل،۲۶، ۶۲، ۱۸۷، ۲۱۷، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۸۰
کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل و قرآن، ۲۶، ۳۶۴
کتب مقدّسهٔ عهد عتیق، ۱۱۴، ۲۲۶
مفسرّین تورات، ۲۲۴
توران، ۳۲۳
توریه و ربا، ۲۷۴
توقین (این لفظ در لغت عرب هرگز دیده نشده)، ۲۸۸
تیمور خوارزمی، ۳۰۱
تیودای سوری، ۱۵۰، ۱۸۴

- ث -

ثقلین، ۱۳۰، ۱۵۳
ثراکیا (ممالک)، ۱۱۷
ثقات، ۱۰۴، ۲۸۴
ثمانیه
لفظ ثمانیه، ۲۶۸، ۲۶۸، ۲۷۰
و یحملُ عرش ربّک فوقهُم یَومئذ ثَمانیّة، ۲۶۸
ثمود (قوم)، ۳۶، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۱۶۸، ۲۷۲، ۲۸۳، ۳۴۵
ثواب،
عذاب و ثواب، ۲۰۸
ثیرابوتیون، ۱۱۵
ثیودوسیوس ثانی قیصر رومانی، ۱۱۸
ثیودوسیوس کبیر، ۱۱۸

- ج -

جابر بن عبدالله انصاری، ۱۵۸
جابر جعفی (راوی)، ۹۸
جابلقا، ۵۵، ۵۸، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۳۵، ۳۳۵
جابلقا و جابرصا، ۱۰۴، ۱۳۵، ۳۳۵
شبیه بودن آن به شهر بنی موسی در اعتقاد یهود، ۱۰۴
جاد عید (أدیب مجید)، ۲۸۵
جبال
نظرتُ الی الجبَال فاذا هی ترتجفُ، ۲۱۳
جبرئیل، ۶۳
به صورت مرغ سفید ظاهر میشود، ۶۳
جبل بیت الله، ۶۲
جبل قدس، ۲۰۳
جدعون و قومه، ۲۸۴

جدیس(قوم)، ۲۷۲
جرجان(مدینه)، ۳۲۳، ۳۸۲
جرجیس صال انگلیسی، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۱۸
جرمانس، ۱۲۱
جرمنی، ۱۴۵
جزائر ارخبیل، ۱۲۱
جزیرة العرب، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۶۷، ۲۰۱
جعفر بن ابی طالب (حضرت)، ۱۲۵
ذی الجناحین، ۱۲۵
جعفر بن محمّد الصادّق (امام)، ۱۳۴
ابو عبدالله (حضرت صادق)، ۶۲
صادق (امام، حضرت)، ۵۲، ۵۵، ۸۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۱۸
جعفری، ۱۳۷، ۱۳۸
جغرافی کبیر (کتاب)، ۶۸
جغرافیا، ۵۸، ۱۰۴، ۱۶۷
جکن نات (مدینه)، ۱۴۴
جلال الدّین (مولوی)، ۱۴۱
جلال الدّین اسیوطی (مولانا)، ۱۶۷
جلالیّه، ۱۳۷
جلفا (قریه)، ۳۸۴
جمال اقدس ابهی . نک . بهاءالله (حضرت)
جمیعت دینیّه امریکائیّه در قاهره، ۲۵۸
جنّات پر از سیب و خرما و انگور، ۲۷۰
جنات الخلود (کتاب)، ۱۴۱
جئتان، ۲۵۸
جنگ و جدال، ۴۰
جنگ و حرب را ممنوع داشت، ۳۳۹
جنون، ۱۱۶، ۱۴۷، ۲۷۶، ۳۱۵، ۳۳۰
جنین، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۷

جواد الطباطبائی الکربلائی (حاج سیّد)، ۲۰۸
جوان شیرازی . نک . باب (حضرت)
جوبار (مسیو)، ۳۴۰
جورجی زیدان، ۲۵۲
جوستینانس، ۱۲۰
جوینی (امام الحرمین)، ۸۲، ۱۳۵، ۳۶۰
جهاد
اذن جهاد، ۳۳۳
جیحون، ۱۳۰

- چ -

چشتیِه (طریقه)، ۱۳۷
چهار جوی (مدینه)، ۳۲۴
چهار حرف و نک . حرف
چهار میزان . نک . میزان
چهار نفس . نک . نفس
چین،
امّت چین و ژاپن، ۳۴۸
اهل چین، ۶۸، ۱۴۲
چینی،۶۸، ۱۴۵، ۲۵۱
دیانت چینیان، ۱۴۲

- ح -

حارث همدانی (راوی)،۵۸
حاقّه، ۳۶۰
حاقه (سوره) . نک . قرآن
حاکم (علاّمه)، ۱۷۴

حبر اعظم . نک . پاپا
حبشه (بلاد)، ۱۱۷
حبل متین و برهان مبین، ۲۳۷
حج (سوره) . نک . قرآن
حج بیت الله، ۲۸۸
حجبات، ۳۷، ۲۰۸، ۲۱۸، ۳۱۸
کشف حجبات، ۲۰۸، ۲۱۸
کشف حجبات اشارات و استعارات، ۲۰۸
حجّة الوداع، ۱۵۸
حجّت،۱۶، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۸، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۶، ۸۵، ۸۸، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۸۸، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۸، ۳۸۳
آنرا بر اهل عالم شرقاً و غرباً تمام بالغ داشت. ۶۷
اعظم حجت، ۱۶
بأی حُجة آمنتُم بالله من قبلُ، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۵۳
حجّت بالغه، ۴۴، ۴۵، ۷۲، ۳۴۸، ۳۸۳
حجّت هر مکابری، ۲۳۶
حجیّت، ۲۸، ۱۰۷، ۱۸۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۷۳، ۳۸۱
قائم به حجّت الله ، ۲۸۸
قُل فلله الحجةُ البالغه، ۲۵۱
حجّت بن الحسن (امام، حضرت)، ۱۰۴، ۲۱۸
رجعت او، ۲۱۸
حجر (سوره) . نک . قرآن
حجر و شجر را به تکلّم آورند، ۴۵
حدید،۱۱۱، ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۸۴، ۳۷۶، ۳۷۷
حدید (سوره) . نک . قرآن
حدیث . نک . احادیث
حران، ۲۸۸
حرب، ۴۰، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۸، ۳۰۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۸

آلات حرب، ۴۰، ۳۰۸
حرب جمل، ۱۲۸
حرف
چهار حرف، ۱۷۴
حروف مقطعه، ۵۱، ۵۲
هشت حرف، ۱۷۴
حرمین شریفین، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶
حروب اهلیّه، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۳۴۱
حروب صلیبیّه، ۱۲۳
حریّت، ۱۷۰، ۱۲۴، ۲۸۸، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۴
حزقیال (نبیّ)، ۱۸۰
ذو الکفل (حزقیال)، ۲۱۵
رؤیای حزقیال، ۱۸۰
حسّان بن ثابت، ۲۸۷
حسن (ملا)، ۸۶
حسن العدوی الحمزاوی (شیخ)، ۱۵۸، ۱۷۴
حسن بن زید علوی، ۱۳۴
حسن بن علی (امام ، حضرت)، ۶۱،۸۸،۱۰۸،۱۳۲،۱۵۲
حسن بن علی العسکری (امام، حضرت)، ۵۴، ۱۰۸
حسن عمو (ملاّ)، ۸۶،
حسین (امام، حضرت)،۵۱، ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۳۴۸
سیّد الشهداء، ۱۱۰،۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
ظهور حسینی، ۴۱، ۴۴، ۱۶۳، ۱۸۵
حشر، ۴۱، ۷۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۷۴
حشر اعظم، ۴۱
حضارت، . نک . تمدّن
حضرت اعلی . نک . باب (حضرت)،
حقّ
اسم حقّ، ۲۶۵

قول حقّ جلّ جلاله، ۶۴، ۳۰۴
کلمهٔ حقّ منیع، ۲۶۴
لفظ حقّ، ۲۵۶، ۲۶۴
به صراحت لفظ حقّ بر حضرت رسول علیه السّلام اطلاق شد، ۲۶۴
نداء الحقّ، ۳۴۱
حقوق، ۴۲، ۴۳، ۱۶۷، ۲۶۴، ۲۶۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷
حقوق الهیّه (حقوق الله)، ۴۳
حکم ابن ابی نعیم، ۵۶
حکمای مصر و روم، ۳۰۸
حکمای یونان و روم و هند و چین، ۳۶۸
حکمای یونان و رومان، ۱۶۱، ۳۶۶
حکیم بای زرگر سمرقندی، ۳۲۴
حمزه سیّد الشهداء، ۱۲۴
حنبلی (مذهب)، ۱۳۷
حنفی (مذهب)، ۱۳۶
حنّوخ، ۲۸۸
حواریون، ۲۲۳، ۲۲۶
حواسّ ظاهره، ۳۷۶
حوریات مستوره، ۲۰۸
حوریب، ۲۱۲
حویزه، ۱۳۸
حیدر ترکمانان اورکنج (امیر)، ۳۲۴
حیفا (مدینه)، ۲۰۳
حیوة الحیوان (کتاب)، ۲۴۱، ۳۸۱
حیّه، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۲۵۶، ۲۵۵

- خ _

خاتم الانبیاء . نک . محمّد خاتم الانبیاء
خارجی (مذهب)، ۷۰
خاوران، ۳۲۳، ۳۲۵
ختا (چین)، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۳۶۸
اهل ختا، ۱۴۳، ۱۴۴
ختائیان، ۳۴۵، ۳۴۸
ختمیّت، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۸۲
خدا
کتاب خدا، ۸۵، ۳۳۴
کلام خدا، ۸۸، ۲۷۴
هیکل خداوند، ۲۴۰، ۳۰۶
خداوند ، خاوند ، خوند۲۸، ۲۷۵
خراسان، ۸۶، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۸۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۸۲
امرای خراسان، ۳۲۳
خرافات
تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا موجب ثبوت بطلان این خرافات گشت، ۱۰۴
خرافات کثیره، ۳۳۴
خربندگان اسطبل، ۱۳۸
خزر (امم)، ۲۷۲
خزر(بحر)، ۳۵۸
خزر (بلاد)، ۱۸۲
خطاب حضرت ربّ الارباب، ۲۳۸
خطابات،۱۶، ۲۷، ۱۸۷، ۲۳۳، ۲۶، ۲۳۸
خطب علویّه . نک . علی (حضرت، خلیفه)
خطبهٔ طتنجیّه، ۱۷۸، ۳۰۳
خفاش یزدی، ۱۵۰
خلافت،۵۲، ۵۸، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۳۸
خلافت های ثلاثه امویّه و عباسیّه و علویّه، ۱۳۳

خلاقیت، ۲۵۵، ۳۸۱
خلفا، ۱۴۰،۲۱۱، ۲۷۲، ۳۰۶،۳۲۵، ۳۸۱
خلفای راشدین، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۶۵، ۲۴۵، ۳۲۲، ۳۲۳
خلق
عجز خلق، ۲۴۸، ۲۵۱
خلیج عجم، ۱۳۶
خلیل افندی مطران، ۲۵۲، ۲۸۷
خلیل الرحمن . نک . ابراهیم (حضرت)
خلیل الله (شاه)، ۱۳۵
خمر
آیهٔ تحریم خمر را منسوخ کنند، ۲۷۴
شرب خمر، ۲۵۹
خوارج، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸
خوارزمیّه (بلاد)، ۳۲۳، ۳۲۴
دشت خونخوار خوارزم، ۳۲۵
خوارق عادت
اثبات عدم ملازمه و ارتباط فیما بین دعوت رسالت و قدرت بر امور خارقهٔ عادت، ۷۴
خوزستان، ۱۳۸

- د -

دابة الارض، ۵۲
داخلی، ۳۳۴
دارالسّلام (مدینه)، ۴۸، ۸۵، ۲۰۸، ۲۸۷
داسیا (ممالک)، ۱۱۷
دانیا (ممالک)، ۱۲۲
دانیال (نبیّ)، ۱۸۸، ۲۰۸
رؤیای دانیال، ۱۸۰
داود (حضرت)، ۱۱۳، ۳۰۵

أنا الأصلُ وَ ذُريّةُ داودَ کوکبُ الصُبح المُنیر، ۲۱۷
ارض داود، ۲۴۰
ذریّه حضرت داود، ۲۱۷
دبستان مذاهب (کتاب)، ۱۴۵
دجّال، ۵۲، ۶۰
دخان، ۸۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۰۲، ۳۱۳
درعیّه، ۱۳۶
درون (مدینه)، ۳۲۳، ۳۸۲
دروین، ۳۴۰
دروینیّه، ۳۴۱
دعای ندبه . نک .ندبه
دلیل . نک . ادلّه
دلیل الصّواب الی صدق الکتاب (کتاب)، ۲۲۵
دم، ۲۰۳
دمشق، ۱۳۰، ۱۳۱
دوبیت (از اقسام شعر)، ۲۷۳
دورهٔ اسلام . نک . اسلام
دولت
اطاعت دولت، ۴۲
دومینیکییّن، ۱۲۳
دونانییّن، ۱۱۷
دیانت . نک . ادیان
دیانت اسلام، دین....شریعت....نک . اسلام
دیودوروس، ۲۸۳
دیوسکوروس، ۱۲۰

- ذ -

ذئب

مصالحت ذئب و غنم، ۱۸۸
ذا..... نک . ذو....
ذبیحه، ۸۰، ۱۶۸، ۳۲۸
ذوالشهادتین، ۱۲۸
ذو القرنین، ۳۰، ۲۸۳، ۲۸۴،
ذو الکفل . نک . حزقیال (نبیّ)
ذو النّورین . نک . عثمان (خلیفه)
ذو الجناحین . نک . جعفر بن ابی طالب (حضرت)
ذی.... نک .ذو.....

- ر -

رایات السود، ۱۸۲
ربّ، ۱۸، ۳۶
جاء ربّک، ۱۷، ۱۶۶
ربوبیّت، ۱۷، ۲۴، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۰، ۳۳۱، ۳۵۷
تجلّی خاص ربوبیّت، ۳۳۱
مقام ربوّبیّت، ۱۷، ۲۴، ۳۵۷
ظهور الربّ، ۲۶۵
و یبعد الربّ الانسان، ۱۸۷
وَ اشرقَتِ الأَرضُ بِنُور ربّها، ۴۰، ۳۳۸
هیکل ربّ، ۲۴۱
یأتی ربّک، ۱۷، ۱۶۶
یوم الربّ، ۱۷، ۱۶۵، ۲۰۳، ۲۶۰
رب الجنود، ۲۰۳، ۲۱۲،۲۴۰
ربا، ۲۷۴
ربانین (مذهب)، ۱۱۳، ۱۱۵
ربیعه (قبیله)، ۲۷۲
رجعت،۲۵، ۳۸، ۴۰، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۱، ۳۲۲، ۳۲۴،

۳۳۵
رموز حشر و نشر و قیامت و رجعت و ظلمت، ۲۰۴
شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و تجدید ارض و فلک و غیرها، ۱۸۴
علامت رجعت، ۱۸۶
رجعت خاصّه، ۳۳۵
رجعت شخصی، ۲۱۸، ۲۲۲
رحبعام، ۱۱۴
رحمن
امر رحمان
مظهر آن، ۲۳۶
رحیق مختوم، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۱۸
رسائل استدلالیه، ۳۷، ۴۲، ۲۳۸
رسائل ردّیه، ۸۵، ۳۵۸
رسالت
ادعای رسالت، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۳
مقام نبوّت و رسالت، ۶۷، ۱۵۰، ۳۵۷
رسالهٔ ردیّه، ۳۵۱
رسول(حضرت)،۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۸، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۲۸۲، ۳۸۴ هنک. محمّد خاتم الانبیاء
اخبار از ظهور حضرت رسول، ۲۲۲، ۲۲۳
افکلّما جَائَکم رَسُوُل بِمَا لاَ تَهوَی أنُفسُکُمُ، ۲۲۱
انزوای حضرت رسول، ۳۸۴
تصدیق رسول مبعوث را موقوف به آیتی آسمانی نمایند، ۸۵
حقّ یعنی حضرت رسول، ۸۱، ۲۵۶

در اثبات حقیّت خود به معجزات استدلال نفرموده اند، ۸۳
در اثبات حقیّت رسول خود جز به قرآن مجید احتجاج نفرموده، ۴۶
صحّت رسالت حضرت رسول، ۲۳۰
ظهور حضرت رسول، ۱۰۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۸، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۸۳، ۳۵۱، ۳۶۰
یوم آن، ۲۲۱
معارضین و معاندین حضرت رسول، ۳۷۵
میلاد حضرت رسول علیه السّلام، ۳۰۷
نصوص رسول خدا، ۳۰۸
رضا (امام، حضرت)، ۹۸
رضی (سیّد ، علاّمه)، ۱۶۸
رعد (سوره) . نک. قرآن
رقیق
ابطال بیع رقیق، ۲۷۴
رکن و مقام، ۵۶، ۱۷۱
روافض، ۱۳۳
روح
تناسخ ارواح، ۲۰۱
روح الامین، ۴۴، ۷۸، ۱۷۷، ۱۸۱
روح الحقّ، ۲۰۷، ۲۲۲
روح القدّس، ۱۲، ۴۱، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۸۸، ۲۲۳
کیفیت انبثاق آن بین ملّت، ۱۲۲
روح الله . نک. الله
روح حکمت و فطانت، ۲۴۰
روح علم و خشیّت، ۲۴۰
روح مشورت و قوّت، ۲۴۰
روسی، ۳۲۵، ۳۵۳، ۳۶۲
روسیّهٔ، ۴۸، ۱۲۲، ۱۴۵، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۸۲
امپراطور اعظم روسیّه، ۴۸
لوح حضرت بهاءالله به ایشان، ۴۸

دولت بهیّهٔ روسیّه، ۱۴۵، ۳۲۵، ۳۳۶
روضهٔ مقدّسه، ۲۸۶
روضة الصفا (کتاب)، ۳۰۰
روضه خوانی ، ۱۳۸
روم (کشور)، ۶۶، ۸۳، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۶، ۲۲۶، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۶۸
جبابره روم، ۶۱
قیاصره روم، ۱۲۰
روم (مدینه)، ۱۱۶، ۱۷۰، ۱۷۱
اسقف رومیّه، ۱۲۰
کنیسهٔ رومیّه، ۱۲۳
رومانیان، ۶۵، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۸۵
امرای رومانی، ۱۱۶
حکومت رومانیان، ۱۱۶
فلاسفه رومان،۳۰۷
رومانیّه (ملّت)، ۱۱۶، ۳۴۳، ۳۵۲
قیاصرهٔ رومانیّه، ۳۵۲
روملی، ۱۱۷
رومیّه (مدینه)، ۶۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳،
رومیّه (ممالک)، ۲۰۱، ۳۰۷
رؤیای صادقه، ۱۸۰
رؤیت و مشاهدت، ۱۸۱
ریاضات، ریاضت،
آراء اهل ریاضت، ۳۷۶
ریاضات شاقّه، ۳۷۷
ریشه، ۲۱۲، ۲۴۰، ۳۳۵

- ز -

زاب، ۱۳۲

زاهد آهو پوش، ۱۳۸
زبر الاوّلین، ۲۰۴
زبور، ۳۶۸
زبیر، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱
زجاجة، ۲۴۰
زجل (از اقسام شعر)، ۲۷۳
زحل، ۲۸۸، ۳۰۱
زرارة بن اعین، ۲۰۶
زردشت (حضرت)، ۲۷۱
زمان ظهور زردشت، ۲۷۱
زردشتی (دین ، شریعت)، ۱۳۴
زردشتی (نفس)، ۳۵۸
زردشتیان، ۷۱، ۸۴، ۱۶۱، ۱۷۱، ۳۷۱
زردشتیّه (امّت، طائفه، ملّت)، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳
زقّوم، ۱۸۵، ۲۰۸
زکریّا (نبی)، ۱۸۰، ۳۲۸
زمر (سوره) . نک . قرآن
زمین، ۵۴، ۶۶، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۸۸، ۳۳۶، ۳۷۳ هنک . ارض
آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد و زمین را در روز روشن، تاریک خواهم نمود، ۲۱۶
زوال آسمان و زمین، ۱۸۰، ۱۸۴
زند (کتاب)، ۶۸، ۱۷۸
زند (لغت)، ۲۷۱
زنفون، ۲۸۳
زواج
آداب زواج، ۴۲
زهرة، ۲۸۸
زید ابن علی بن الحسین (امام)، ۱۳۳
زید بن حارثه، ۱۲۵

زید بن رواحه، ۳۷۲
زیدیّه (مذهب)، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۸، ۳۶۴
ائمّهٔ زیدیّه، ۱۳۲
زین العابدین خان فخر الدوله، ۸۶
زینة التواریخ (کتاب)، ۱۴۱

- ژ -

ژاپن، ۳۴۸
امّت ژاپن و چین، ۳۴۸
ژاپون، ۳۲۸، ۳۴۷، ۳۴۹
ژاپونیان، ۳۴۵، ۳۴۸

- س -

ساحر، ۲۵۶، ۲۶۵، ۳۱۶
سادات، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۰۸، ۲۱۸، ۳۷۸
دو سیّد جلیل، ۳۸۴
سادات فارس، ۲۰۸
ساسانیّه (دولت کبیره)، ۲۷۱
ساعت (وقت ظهور)، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۸
زلزلة السّاعة، ۲۰۲
ساعت صغری یعنی قیام مهدی، ۱۵۸
سافور
صوت السّافور العظیم، ۲۱۰
سام (پسر نوح)، ۱۸۷، ۱۸۸
سامره (شومرون)، ۱۰۸، ۱۱۴، ۳۲۸
سامریّه (قوم)، ۱۱۴، ۳۲۸
سانسکریت (لغت)، ۲۷۱، ۲۷۳

ساهره، ۳۶۰
سبا (سوره) . نک .قرآن
سبت و طلاق،
آداب آنها، ۱۰۳
ستارهٔ، ۵۸، ۱۸۸، ۲۱۷
دوازده ستاره، ۲۱۷
ستارهٔ درخشندهٔ صبح روشن، ۲۱۷
ستارهٔ صبح، ۱۸۸
سجاح، ۷۱، ۱۵۰، ۱۸۵
سجده (سوره) . نک . قرآن
سجع، ۲۶۸، ۲۷۰
سجن اعظم، ۳۸۴
سحاب
یومُ ظلام وَ قتام یَومُ سَحَاب و ضَیاب، ۲۰۳
سراللهٔ الاکرم. نک . عبدالبهاء عبّاس (حضرت)
سرداب سامره، ۱۰۸
سردار اعظم، ۲۳۵
سردینا، ۱۳۴
سریان، ۱۰، ۱۲۴، ۲۸۸
سعد الدولهٔ یهودی، ۲۴۵
سعید بن یوسف معروف به سعدیای فیّومی، ۲۲۶
سفر مقدّس، ۱۸۸
سفسفة، ۲۶۱
سفیان،
سلسلهٔ سفیانیّه، ۲۴۱
سفینهٔ حمراء، ۲۱۴
سفّاح . نک . عبدالله سفّاح،
سلاح
حمل آن، ۴۲، ۳۳۸

حمل سلاح را بدون اذن دولت حرام فرمود، ۴۲، ۳۳۸
سلطان (لوح، کتاب)،۸۸
لوح حضرت شاهنشاه، ۴۸
سلطان حقیقی، ۸۰، ۳۴۳
سلطان محمود سبکتکین، ۱۳۸
سلطنت،۶۲، ۶۶، ۷۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۳۸، ۳۶۶
سلمان فارسی، ۱۵۸، ۱۸۲، ۲۵۳، ۲۸۵
سلیمان (حضرت)، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۸۳
سلیمان خان، ۱۱۱
سلیمان طرابلسی، ۱۴۱
سماء
هنک . آسمان
آیات سماویّه، ۴۸
آیت سماویّه، ۸۶
طلب آن، ۸۶
احکام سماوی قبل، ۳۴۶
اخبار سماویّه، ۳۰۷
اذا السماء انفطرت، ۲۰۲، ۲۳۸
اذا السّماء انشقّت، ۲۰۲
اطلاق لفظ سماء، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۴۷
امطار سماویّه، ۴۵
انعدام سماوات، ۲۰۲
انفطار سماء، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۳۸،
انفطار سماء دیانت اسلامیّه، ۲۱۱
تبدیل ارض به سماء، ۲۰۲
تظلم السموات من فوق، ۲۱۳
سحاب السماء، ۲۱۰، ۲۱۲-۲۱۳
صحف سماویّه، ۴۴، ۸۲، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۸، ۳۱۲، ۳۱۸

وعود و بشارات آن، ۲۲۸
طیّ سماء، ۲۰۲
قضاوت سماویّه، ۱۵۷، ۳۳۵
قوّت غالبه سماویّه، ۱۸۱، ۳۶۶
کتب سماویّه، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۴، ۱۸۳، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۸۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۸۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۸
کلمات اصلیّه سماویّه، ۳۸۰
الکواکُب تتساقطُ مِنَ السمّاء، ۲۱۰، ۲۲۲
لفظ سماء، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸
مائده سماویّه، ۴۲
سماء امر را بدون عمادی از علوم ظاهره و ... و امثالها مرفوع دارد، ۲۵۵
سمرقند (مدینه)، ۵۰، ۲۷۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
اهل سمرقند، ۳۲۵
سنة الستین، ۵۲
سنّت . نک . تسنّن ، سنّت ، سنیّ
سند، ۱۷۰، ۱۷۱
سنن۴۴، ۴۵، ۶۳، ۷۸، ۸۴، ۸۳، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۸۵
احیا، سنن مکذّبین، ۳۵۳، ۳۵۴
سنن اعتراضات ماضیّه، ۳۱۶
سنن مکذبیّین سلف، ۳۵۳، ۳۵۴
سنن هالکین پیش، ۳۵۴
سنّی . نک . تسنّن ، سنّت، سنّی
سوریّه، ۵۸، ۶۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۴۶، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۳۸
اهالی سوریّه، ۳۳۸
بلاد شام و سوریّه، ۲۴۶
سوسمار تکلّم کردن، ۴۵
سوسنهٔ سلیمان طرابلسی (کتاب)، ۱۴۱
سوفسطائیّه، ۳۶۷

سوق عکاظ، ۲۷۲
سیاست
به عدم دخول و مداخلهٔ در امور سیاسیّه امر نمود، ۴۲
سیبوی، ۲۶۳، ۲۶۷
سیّد ـ نک ـ سادات
سیّد الشهداء ـ نک ـ حسین (امام ، حضرت)
سیسیلیا، ۱۳۴
سیسیلییّن، ۱۱۷
سیف، ۵۶، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۵۷، ۳۲۳
مقصود سیف کلام الهی و حجة الهیّه و وحی سماوی است، ۱۷۱
سیف الله ـ نک ـ الله
سیّما و لا سیّما، ۲۸۸
سیناء
بریّهٔ سینا، ۷۸
طور سیناء..... سینین، ۲۶۸
سینه زنی، ۱۳۸

- ش -

شریعت نبویّه ـ نک ـ اسلام
شائول (طالوت)، ۱۱۳، ۳۰۵
شاخه، ۲۱۲، ۲۴۰
شاذلیّه (طریقه)، ۱۳۷
شارع، ۶۷، ۶۸، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۱۶، ۳۳۳، ۳۶۵، ۳۷۱
شارع صادق را از شارع کاذب چگونه شخص مجاهد تواند تمیز داد، ۷۱
شارعیّت، ۱۷، ۶۳، ۶۷، ۸۳، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۱۸، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۸۰
رتبه شارعیّت، ۱۷، ۱۶۴
مقام ربوبیّت و شارعیّت، ۳۵۷
مقام شارعیّت، ۶۳، ۸۳، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۸۸، ۳۵۰، ۳۸۰

شاعر، ۳۱۶
شافعی (مذهب)، ۱۳۷
شام (بلاد)، ۱۱۴، ۱۳۶، ۲۴۶، ۲۸۳
امرای شام، ۱۲۸
بلاد شام و سوریّه، ۲۴۶
مسلمین بلاد شام، ۲۸۳
ملوک شام، ۱۲۲
شاول . نک شائول (طالوت)
شاهد آن معنی، ۱۸۶، ۲۱۱
شاهرخ گورکان، ۱۳۵
شاهنشاه (حضرت)، ۴۸، ۸۸
شبهات،۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۸۵، ۳۸۸
دفع شبهات، ۱۸، ۲۵، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۰، ۲۱۸، ۳۰۴
ستائر کثیفه شبهات، ۲۷۷
شبهات سابقین، ۳۵۵
شبهات کفّار قبل، ۳۵۴
شبهات واهیه، ۱۴۱، ۲۳۸، ۲۸۰
شجره، ۱۸۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۱
شجرهٔ خبیثه، ۲۴۱
شجرهٔ طیّبه، ۱۸۴، ۲۴۰، ۱۴۱
شجرهٔ مبارکه ، ۲۴۰، ۲۴۱
اوراق آن، ۲۴۰
شجرهٔ ملعونه، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۸۱
شجرهٔ واحده، ۳۳۹
شدّاد، ۳۴۳، ۳۴۵
شرائع، شریعت،
احدی جز مظاهر امرالله قادر بر تشریع شرائع نه، ۳۵۰

تأسیس شریعت، ۲۱۵
تجدّد شرائع، ۲۱۰، ۳۰۰
تجدّد شرائع و احکام، ۲۱۰
تزلزل شریعت مقدّسهٔ، ۲۰۰
تشریع شرائع، ۶۴، ۶۶، ۱۰۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۵۵، ۳۴۴، ۳۵۰
تشریع شرائع را از نتائج عقول بشریّه می شمارند، ۱۵۰
تغییر شرائع نظر به تغییر مقتضیات بوده، ۳۳۳
شارع شرائع، ۲۲۱، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۱۶
شرائع سابقه، ۲۰۴
شرائع ماضیّه، ۴۳، ۱۴۶
شرائع و آداب بشریّه، ۳۳۳
شرائع و آداب طبیعیّه، ۳۳۳
شرائع و ادیان، ۳۲، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۰۸، ۳۴۰-
شریعت ابدیّه، ۱۸۰
شریعت باطلهٔ کاذبه، ۶۴
شریعت جدیده، ۱۷، ۲۴، ۶۷، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۰، ۲۵۵، ۳۴۴
شریعت حقّ را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت، ۷۱
شریعت مجعوله، ۶۴
شریعت ناقصه، ۳۳۳
لزوم تجدید شرائع، ۳۳۲
منکرین شرائع، ۳۴۲
میقات تجدید شرائع، ۳۳۲
شرح آیات مؤرّخه (رساله، کتاب)، ۲۱۷
شرح الزیارة (کتاب)، ۵۰، ۱۸۷
شرحبیل بن ذی الکلاع، ۱۲۸
شرع جدید، ۵۸، ۶۷، ۱۶۵، ۳۳۶
شرف الدّین بوصیری (شیخ)، ۲۳۲
شرق اقصی، ۶۸، ۲۵۷
شرک، ۵۴، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۴۱، ۲۵۷، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۸، ۳۵۸

شریعت . نک . شرائع
شعر، ۷۸، ۱۴۱، ۱۸۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۸۵
قواعد شعریّه، ۲۷۲
شعر طاووس و شغال، ۳۸۵
شعراء (سوره) . نک . قرآن
شعرانی (امام)، ۱۷۵
شفعاء، ۶۸، ۱۱۰، ۲۰۷
شمس،
هنک . آفتاب
الفاظ شمس و قمر، ۲۶، ۲۷، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱،
ایّام افول شمس هدی، ۲۸۵
اینَ الشُمُوسُ الطَالِعَة آینَ الأقمَارُ المُنیرَةُ، ۲۱۸، ۲۳۱
تشرقُ شَمسُ البّر وَ الشّفا، ۲۱۲
تظلِمُ الشَمسُ وَ القَمرُ، ۲۱۰، ۲۲۲
تغیبُ الشمسُ عَن الانبیاء، ۲۱۵
شمس تاریک گردد و قمر از اعطاء نور باز ماند و ستارهای سماء ساقط شود و ارکان ارض تزلزل یابد، ۱۸۶
شمس حقیقت، ۲۶، ۶۲، ۸۷، ۸۰، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۳۰۷، ۳۵۴
اشراق آن، ۳۵۴
اعراض از آن، ۲۱۰
طلوع آن، ۲۱۳، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۸
غیبت آن، ۶۲
مظاهر آن، ۲۱۰
شمس سعادت، ۲۱۶
شمس عزّت، ۲۱۳
شمس و قمر به ظاهر بی نور گردد، ۲۰۸
شمس و قمر تاریک گردد، ۱۸۸، ۲۰۳
شمس و قمر ظاهری، ۲۱۴، ۲۴۳
طلوع شمس از مغرب، ۲۰۸، ۲۱۸
ظلمت شمس، ۲۶، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰

ظلمت شمس و قمر، ۲۶، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۰
عبده شمس، ۳۴۸
غرُبّت شمسهُا اِذ بَعدُ نَهَارُ خَزَیت وَ خَجلت، ۲۱۳
مقصود حقّ جلّ جلاله از ذکر شمس و قمر، ۲۱۵
نمی تواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید، ۲۱۴
و یَکُونُ نُورُ القمَر کنُور الشَمس، ۲۱۳
یقولُ السّیدُ الرّبَ اِنّی أغیبُ الشَمسَ فِی الظّهر و أفتمُ الأَرضَ فی یَوم نُور، ۲۱۶
شمس الدّین محمّد قهستانی، ۳۲۲
شمس الشعرا سروش، ۲۴۳-۲۴۴
شمس بخاری (میرزا)، ۳۲۴
شمشیر، ۱۲۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۳، ۳۰۸
شمعون . نک . پطرس رسول
شوری (سوره). نک . قرآن
شوشتر، ۱۳۸
شومرون (سامره)، ۸۰، ۱۱۴
شهاب الّدین احمد بن عبد ربّه الاندلسی، ۲۴۵
شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی السبیل الرحمن مانند زرع بذر طیّب، ۱۴۸
شهادت برهان حقیّت و صدق است، ۱۴۷
شهادت شهدا، ۲۳، ۱۴۶، ۱۵۴
شهر بنی موسی . نک . موسی
شهرستان، ۳۲۳
شیث (پسر آدم)، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۸۸، ۲۸۸
صحف شیث، ۲۸۸
شیخ اشراق و سیّد فلاسفه . نک . الهیاکل (کتاب)
شیخ تفلیس . نک . شیخ، شیخ الاسلام
شیخ، شیخ الاسلام (جناب، حضرت)،۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۸، ۳۷۰؛ ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸

شبهات جناب شیخ، ۱۷، ۱۶۱، ۱۸۷، ۲۱۰، ۳۸۵
شیخ تفلیس، ۳۶۳
عبد السّلام (شیخ)، ۱، ۱۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۸۸
مبلغ علم ایشان،۲۸۸
مبلغ علم جناب شیخ به عربیّت، ۲۸۰
مبلغ علم و اطّلاع و ارتباط ایشان به قرآن شریف، ۲۶۵
شیخین (ابوبکر و عمر)، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵
محبیّن شیخین، ۱۳۲، ۱۳۳
شیر مانند گاو کاه خورد، ۶۳
شیراز (مدینه)، ۴۲
شیروان، ۳۲۲
شیعه. نک . تشیع
شیعی . نک . تشیع
شیلو (حضرت مسیح) . نک . مسیح (حضرت)

- ص -

صابئه (امّت، طایفه، ملّت)، ۲۸۸، ۳۷۰
مبدإ دیانت صابئین، ۳۷۰
صابئه (دین، شریعت)، ۳۷۰
صابی بن ادریس، ۲۸۸
صاحب امر . نک . الله: امرالله

صاحب حقیقی، ۳۰۸
صاخّه، ۳۶۰
صادق (امام ، حضرت) . نک . جعفر بن محمّد الصّادق
صادق و کاذب، ۲۵، ۲۵۰
صادوقیان، ۱۸۴
صالح (حضرت)، ۲۸۳، ۳۰۲
صبّاحیّه (مذهب)، ۱۳۵
صحابه، ۸۲، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۱، ۲۵۰، ۲۵۴، ۳۷۲
صحافت، ۱۰۶، ۳۰۱
آداب صحافت، ۱۰۶
صحف اولی، ۴۷، ۲۰۴، ۲۱۸
صحف سماویّه . نک . سماء
صحیح مسلم (کتاب)، ۱۸۲
صرفیّون، ۲۶۳
صعصعة بن صوحان (راوی)، ۶۰
صفنیا (نبیّ)، ۲۰۳
صفویّه، ۱۳۴، ۱۳۸، ۳۲۲
پادشاه صفوی، ۳۲۲
صفیّن، ۱۳۴، ۱۳۸، ۳۲۲
شهیدان صفیّن، ۳۴۱
غزوة صفین، ۱۱۱
صقلاب، ۲۰۸، ۳۴۳
صکصون، ۱۲۰
صلاح الدّین ایّوبی، ۱۲۲، ۱۳۵، ۲۰۶
صلوة، ۳۶، ۲۵۸، ۲۸۸، ۲۸۸
صلیب، ۱۱۶، ۱۲۱، ۳۷۱
صموئیل (نبیّ)، ۱۱۳، ۳۰۵
صواعق (کتاب)، ۱۷۴
صوفیّه . نک . تصوّف

صوم، ۴۲، ۵۶، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰
صهرین (عثمان و علی)، ۱۳۵
صهیون، ۲۰۳
صین
امّت صینیّه، ۳۷۱
صینیّه (دین ، شریعت)، ۶۷

- ض -

ضباب، ۱۸۸، ۲۰۳
یَوُم ظلاّم وَ قَنَام یَومُ سَحَاب وَ ضَبَاب، ۲۰۳
ضریع، ۲۰۸

- ط -

طالوت . نک. شائول
طبرانی (راوی)، ۱۷۴
طبرستان، ۱۳۳، ۱۳۴
طبریّه (دریاچه، بحیرة)، ۶۱، ۶۲، ۲۴۰
طبریّه (مدینه)، ۶۲
طبیعیین، ۲۰۸، ۳۴۰
طرفه (نجم)، ۳۰۳
طسم (قوم)، ۲۷۲
طلحه، ۱۲۸
طلقاء، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۲۷
طلیحهٔ اسدی، ۶۶، ۷۱، ۱۵۰
طوطی صفت، ۳۶۳
طه (سوره) . نک . قرآن
طهران، ۸، ۸، ۸۷، ۸۸، ۳۲۴

اهل طهران، ۸۷
علمای طهران، ۸۸
طیباریوس، ۶۲
طیطوس (قیصر رومانی)، ۶۸، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۶
طیور حدائق علم، ۳۱۷
طیور لیل، ۲۱۴

- ظ -

ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب، ۲۰۰
ظنّ و تقلید، ۸۴، ۳۱۸
ظهور
مقام ظهور ۱۵۰، ۲۶۶
ظهور اعظم، ۱۱، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۸، ۶۰، ۶۲، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۸۴، ۳۸۵
دلیل آن، ۲۳۷
ظهور اوّل، ۴۰، ۴۴، ۱۶۳، ۳۱۱
ظهور ثانی، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۱۶۳، ۳۱۱
ظهور حسینی . نک . حسین (امام، حضرت)
ظهورات آتیه، ۲۲۲
ظهورات بعد، ۱۸۸

- ع -

عاد (قوم)، ۳۶، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۱۶۸، ۲۷۲، ۳۴۵
عازار، ۳۰۵
عاشورا، ۱۱۱، ۱۴۳
عاضد لدین الله، ۱۳۵
عالم کون، ۲۰۸

عالم همجیّت و توحّش، ۲۲۷
عاموص (نبیّ)، ۲۱۶
عامی، ۱۵، ۴۳، ۷۰، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۲، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۵۷، ۳۸۵
عایشه امّ المؤمنین، ۱۲۸
عبّاس (عموی پیغمبر)، ۵۱
بنی العباس، ۱۳۱، ۱۳۲
خلفای عبّاسیّه، ۱۳۷
عبّاسیّه (خلافت)، ۱۳۳، ۱۳۵
قائم ولد عبّاس، ۵۱
عبدالبها، عبّاس (حضرت)،
سرّالله الاکرم، ۳۶
غصن الله الاعظم، ۳۶
غصن سدرهٔ مبارکه، ۶۲، ۲۴۰
فرع منشعب از اصل قدیم، ۲۷، ۲۱۳، ۲۴۱
مرکز عهد و میثاق، ۴۳
مرکز میثاق، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۶، ۲۱۴، ۲۴۱
مولی الوری (حضرت)، ۱۵، ۱۶، ۲۸۳
نیّر میثاق، ۹۸
عبدالحسین مجتهد طهرانی (شیخ)، ۸۵
عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک الملقّب بالداخل، ۱۳۲
عبدا السّلام (شیخ) . نک.شیخ
عبدالعزیز(پادشاه عربستان)، ۱۳۶
عبدالکریم طهرانی (حاجی)،۱۸، ۱۸
عبداللطیف شوشتری (مورّخ)، ۱۳۶
عبدالله بن القائد عمرو، ۳۴۰
عبدالله سفّاح (قائم آل عبّاس)، ۵۲
بر عرش خلافت هاشمیّه جالس شد، ۱۳۲
عبدالله الندیم الادریسی، ۳۴۰
عبدالله بن ابی قحافه . نک .ابوبکر (خلیفه)

عبدالله بن رواحه، ۱۲۵
عبدالله بن زبیر، ۱۳۰، ۱۳۱
عبدالله بن علی (عموی سفّاح)، ۱۳۲
عبدالملک بن مروان، ۱۳۰
عبدالوهاب شعرانی، ۵۲، ۵۸
عبری (لغت)، ۲۲۴
عبید، ۳۱۸
عبید الله اوزبک امیر بخارا، ۳۲۲
عبید الله بن عمر، ۱۲۸
عبیدالله بن محمّد بن عبدالله بن میمون بن محّمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق، ۱۳۴
عبیدالله خان، ۳۲۳
عثمان (خلیفه)، ۸۲، ۱۲۸
ذوالنورین، ۱۲۷
عثمانی (دولت)، ۴۲، ۲۷۱
عجل الذّهب، ۲۸۴
عجم، ۸، ۵۵، ۶۰، ۱۳۶، ۱۴۲، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۱
اکاسرهٔ عجم، ۱۴۲
عدل و احسان، ۳۳۸
عدنان، ۲۷۲
عذاب وثواب، ۲۰۸
عراق (بلاد)، ۸، ۵۵، ۸۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۲۰۸، ۳۲۲
رؤسا و اکابر عراق، ۸۵
نسّاک عراق، ۱۲۸
عرب،
اکابر نصارای عرب، ۲۵۲
امّت عربیّه، ۲۵۰، ۲۷۲، ۳۳۸
امرای عرب، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۵۰، ۲۵۷
جهّال عرب، ۸۵
خلفای عرب، ۲۷۱

رؤسای عرب، ۲۰۱
سیف امرای عرب، ۲۵۷
فصحای عرب، ۸، ۲۷-۲۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۳
قبائل عرب، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۶
کفّار عرب، ۱۲۵
کلام العرب، ۲۶۱
کلام فرس و عرب، ۲۴۸
عرب بائده، ۲۷۲
عرب عاریه، ۲۷۲
عرب مستعربه، ۲۷۲
عربستان، ۱۰۵
عربی (لغت)، ۸، ۵۸، ۶۰، ۱۳۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۳، ۳۴۰، ۳۶۳
تدوین لغت عربیّه، ۲۷۳
علم عربیّت، ۲۴۲
قانون لسان عربیّت، ۲۸، ۲۶۷
قواعد عربیّت، ۱۸۱، ۲۶۷، ۲۷۱
قوانین لغت عربیّت، ۱۷۵
لغت دارجه، ۱۸، ۲۷۳، ۲۷۴
لغت عربیّه قدیمهٔ، ۲۷۳
عرش، ۱۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۸۱، ۲۳۵، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۶۸، ۲۷۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۲، ۳۴۵
ابدان مقدّسهٔ مظاهر امرالله را عرش الهی دانسته، ۳۲۰-
در ترتیب افلاک سبعه و کرسی و عرش به خرافات سابقین متشبثّ، ۳۲۰
مقصود از عرش قلب مقدّس صاحب امر است، ۲۶۸
عروة الوثقی، ۳۷۸
عزرای کاهن عبری، ۶۸
عزیز
زنده شدن حمار عزیر، ۲۸۳
عشتاروت، ۱۱۴
عشق آباد، ۱۵، ۱۴۵، ۲۴۵، ۳۰۲، ۳۵۲

عطارد، ۲۸۸
عقائد
حریت عقائد، ۳۳۷
عقائد نسَفی، ۱۳۵
العقد الفرید (کتاب)، ۲۴۵
عکّا (مدینه)، ۱۱، ۴۲، ۵۸، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۱۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۶۵، ۳۸۴
قاضی عکّا، ۲۸۵
علاءالدّین خلجی، ۱۸۵
علامات،۶، ۲۵، ۴۱، ۴۴، ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۵۸،۱۶۰، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۵۴، ۳۵۷
عدم ظهور علامات، ۱۸۵، ۲۳۱
علامات و امارات، ۱۸۴، ۱۸۱، ۲۶۶، ۲۸۲، ۳۰۲، ۳۵۴
علآو (سیّد)، ۱۵۰
علم
مجادلات علمیّه، ۱۱۸، ۲۵۰
علم رسم الارض . نک . ارض
علما و اکابر نجف و کربلا و کاظمین، ۸۵
علمای اسلام . نک .اسلام،
علمای تفسیر . نک . تفسیر
علمای حدیث . نک .احادیث
علمای قوم، ۱۸۸
علمای وقت و فقهای عصر، ۸۵
علوم جدلیات و کلام و منطق، ۲۵۰
علوم طبیّعه، ۳۳۵
علویّه، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۶۸
خلفای علویّه، ۱۳۴
علویّه (خلافت)، ۱۳۳، ۱۳۵
علویّه (سادات، اشراف)، ۱۳۲، ۱۳۳
علی (حضرت، خلیفه)، ۱۳۱

امیرالمؤمنین، ۵۸، ۶۰، ۱۰۱
سبّ او بر منابر سنّت و دایر شد، ۱۳۰
خطب علویّه، ۱۶۸، ۱۶۸
علی افندی، ۲۸۵
علی القاری الهروی (مولانا)، ۱۷۵
علی اللّهی، ۱۳۸
علی بسطامی (ملّا)، ۱۷۲
علی بن الحسین (امام)، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴
علی بن عبدالعزیز، ۵۷
علی بن عبدالله ابن عبّاس، ۱۳۱
علی بن مهزیار (راوی)، ۶۱، ۱۵۲، ۲۴۰
علی محمّد شیرازی (جناب آمیرزا)، ۱۸
علی یوسف (شیخ)، ۳۴۰
عماد الدّین ابوالفداء الحموی، ۲۴۲، ۲۸۸
عمّار بن یاسر، ۱۲۸
عمر (خلیفه)، ۳۷۲
عمران (در قرآن پدر مریم)، ۲۸۴
عمران ابو موسی، ۲۸۴
عمرو عاص، ۱۱۱
عمید (حضرت)، ۲۴۶
عنکبوت (سوره) ـ نک ـ قرآن
عوائد،۳۹،، ۴۵، ۶۷، ۸۷، ۸۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۵۴، ۳۶۰
عهد (کتاب مستطاب)، ۴۳، ۲۳۴
عهد عتیق، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۶
عیاشی (راوی)، ۵۰، ۵۱
عیسی (حضرت)،۵۲، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰،

۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۳ هنک. مسیح
اصحاب ایشان، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۸
تلامیذ حضرت عیسی، ۳۲۷
جمال عیسوی، ۳۸، ۴۱، ۸۳، ۲۳۱
رجعت حضرت عیسی، ۲۱۸
زمان حضرت عیسی، ۲۲۴، ۳۰۵
شمس جمال عیسوی، ۴۱، ۸۳
ظهور حضرت عیسی، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۲۶، ۳۷۲
ظهور یشوع و محمّد، ۲۲۲
کلام شریف عیسی، ۱۸۶، ۲۳۰
مسیح عیسی، ۲۱۶
میلاد حضرت عیسی، ۳۰۱، ۳۰۷
نجم حضرت عیسی، ۳۰۷
نزول ثانی آن حضرت، ۱۵۱
نیّر جمال عیسوی، ۲۳۱
یسوع، ۱۸۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۰۲
یسوع المسیح، ۱۸۸
یوم ظهور حضرت عیسی، ۲۲۰
عیّاشی (علاّمه)، ۵۱

- غ -

غار حرّا، ۳۸۴
غاشیه، ۳۶۰
غبار
روز ابر و مه و غبار است، ۲۰۳
غُباراً وَ تُراباً، ۲۱۱
غراب، ۳۱۷
غرب اقصی، ۲۵۷

غزالی (امام)، ۷۳، ۳۰۶
غزوه .نک .صفیّن و نهروان
غصن، ۱۶، ۲۷، ۳۶، ۵۵، ۶۲، ۲۴۰، ۲۴۱
فِی ذلکَ الیَوم یَکُونُ غُصنُ الرّب بهَاءً وَ مَجداً، ۲۴۱
غصن الله الاعظم . نک . عبدالبهاء عبّاس (حضرت)
غلات (مذهب)، ۷۰
غلبهٔ باطنیّهٔ روحانیّه، ۳۷۱
غلبهٔ تام، ۲۱، ۸۱، ۸۴، ۱۰۵، ۱۷۲، ۳۶۸، ۳۷۱
غلبهٔ تامّهٔ ظاهریّه و باطنیّه، ۳۷۱
غلوّ، ۷۰، ۱۳۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
غمام، ۴۰، ۴۵، ۱۶۵، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۶۶
آفتاب را به غمام خواهم پوشانید، ۲۱۵
ظهور غمام، ۲۰۲
غمام این اوهام، ۲۴۸
غمام غلیظ غیبت، ۲۸۲
غمام کثیف جهل و غباوت، ۲۸۰
غنم
مصالحت ذئب و غنم، ۱۸۸
غیب
اخبار از غیب، ۲۴۸
ادّعای علم غیب و قدرت، ۷۴
اسرار غیبیه، ۳۱۱
قوّهٔ غیبیّه، ۲۵۵
واردات غیبیّه، ۳۶۷
غیبة البحار (کتاب)، ۳۴۸
غیبت،
ایام غیبت، ۵

- ف -

فئه مظلومه، ۸۶، ۸۷
فارس، ۵۲، ۵۴، ۱۲۶، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۷۱
فارسی (لغت)، ۱۱، ۱۸، ۳۳، ۸۸، ۲۰۸، ۲۴۳، ۲۷۱، ۲۷۵، ۳۶۲
فارقلیط، ۲۰۵، ۲۲۲
المطهر الاعظمی الانوری الاریح الفارقلیط کما انذر المسیح، ۲۰۵
ان الفارقِلیط الذِی یُرسلُهُ أبِی بِاسمی یُعلّمُکُم کُلّ شَیء ۲۰۵
فاطمه (حضرت)، ۸۶
لوح فاطمه،۸۶
فاطمیّه
خلفای فاطمیّه، ۱۳۴، ۱۳۷
فاطمیّه (خلافت)، ۱۳۴
فاندر نمساوی، ۶۸، ۲۸۳
فاندر برج (مسیو)، ۳۴۰
فتشیّه (دیانت)، ۶۸، ۷۰، ۱۴۲
فتوحات احمدیّه (شرح، کتاب)، ۲۴۶
فجّار، ۲۰۸
فجر، ۳۶، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۱
فجر هدایت، ۲۰۱
فخر الدّین رازی (امام)، ۸۲
فرائد (کتاب)، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۸۸، ۳۸۸
فرائض، ۱۸، ۴۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۱۲، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۴۱
الفَرائضَ و الاحَکام، ۲۱۲
فراعنه، ۱۱۳، ۲۱۵، ۲۵۲، ۳۴۳
غلبه کلدانیان بر فراعنه، ۲۱۵
فراعنه مصر، ۱۱۳
فرزدق . نک .همام بن الغالب
فرس (ملّت)، ۶۶، ۱۴۲، ۱۸۴، ۲۴۸، ۲۷۲، ۲۸۳
اکابر ماضیّهٔ فرس، ۱۸۴

جبابرهٔ فرس، ۶۶
کلام فرس و عرب، ۲۴۸
فرشته، ۲۱۷
فرع منشعب از اصل قدیم ـ نک ـ عبدالبهاء عبّاس (حضرت)
فرعون ، ۸۱، ۸۵، ۱۶۸، ۲۸۴، ۲۸۵
فرغانه، ۱۳۱
فرنساوی، ۶۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۵، ۳۴۰، ۳۶۱
فرومنتیوس، ۱۱۷
فریسیان، ۱۸۴
فصاحت، ۳۱۵، ۲۸، ۴۸، ۸۶، ۱۲۰، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۸، ۲۸۰، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۸۴
فصاحت و بلاغت، ۲۸، ۱۲۰، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۸، ۳۵۸، ۳۶۳
قواعد آن، ۲۴۲، ۲۴۸
گمان کردند که سبب حجیّت و دلیلیّت قرآن مجید فصاحت وبلاغت آیات او است، ۲۵۰
فصحاء ۴۷، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۷۷
فصل الخطاب (کتاب کبیر)، ۱۱، ۵۰
فضل الله الکاتب العراقی، ۲۴۵
فضیل بن یسار (راوی)، ۸۵، ۳۷۴، ۳۷۵
فطرت، ۳۷، ۳۵۳، ۳۸۵
فقاهت، ۸۸، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۷۰، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۸۸
فقه
علم فقه، ۲۵۷
فقها و علما، ۸۴، ۳۷۵
همواره اعداء علم فقهای جاهل بوده اند، ۲۰۶
فقهاء ذلک الزّمان، ۸۵، ۱۵۷، ۳۳۴
فقهاءُ ذلکَ الزّمان اشرّ الْفقهاء ۸۵، ۱۵۷، ۳۳۴
فقهای آن زمان شریر تر فقهائی هستند که در زیر آسمان نمودار گشته اند، ۸۵-۸۶
فلاسفه، ۳، ۸، ۶۴، ۷۴، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۵۵، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶
شبهات فلاسفه، ۲۰۸

عقائد فلاسفهٔ یونان و مصر، ۳۷۳
فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی علیه السّلام بودند، ۳۷۴
فلاسفهٔ ثَورت سنه ۱۷۹۳ در پاریس، ۱۸۵
فلاسفهٔ سلف، ۳۷۳
فلاسفه عظام، ۲۰۴، ۳۷۳
فلاسفه یونان و رومیّه و سوریّه، ۲۰۱
فلاسفهٔ یونان و رومان و مصر و کلدان، ۱۳۷
فلسطین، ۱۲۲
فلسفه، ۱۳۳، ۱۳۷، ۲۰۱، ۲۳۸، ۳۰۶
فلک، ۱۶۷، ۱۸۴، ۲۰۴، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۵
اطباق فلک، ۳۰۸
امارات فلکیّه، ۳۰۸
در ترتیب افلاک سبعه و کرسی و عرش به خرافات سابقین متشبّث، ۳۲۰
علم فلک، ۱۶۷
معارف فلکیّه، ۳۰۷، ۳۷۳
نجوم فلک، ۳۰۱
فلکیّات، ۱۳۷، ۲۱۶، ۳۲۰، ۳۳۵
فنّ، ۶۸، ۲۵۷
فوتیوس، ۱۲۲
فؤاد، ۱۰، ۴۴، ۵۴، ۸۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۵۰، ۲۴۳، ۳۷۲
اهل فؤاد، ۴۴، ۵۴، ۲۰۵
روح فؤاد، ۱۸۱، ۲۵۰، ۲۵۳
فیان، ۱۲۳
فیروز دیلمی، ۱۲۵
فیروز شاهنشاه ایران، ۱۱۸
فیض (علّامه)، ۵۰
فیلو (تاریخ)، ۱۱۵
فیلیبیکوس باردانس ملک یونانی، ۱۲۱
فینیقیّه، ۳۳۸

فینیقیین
ملوک فینیقیّین، ۱۱۴
فیّومی . نک . سعید بن یوسف

- ق -

ق (سوره) . نک . قرآن
قائم، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۳، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۰
احادیث کثیره به صراحت بر مظلومیّت قائم موعود و قتل اصحاب و سفک دماء طاهر و احراق اجساد طیّبه ایشان وارد شده، ۸۴
اخبار ظهور قائم موعود، ۳۵۱
اسم الدّ اعدای قائم آل محمّد، ۳۲۸
اصحاب قائم، ۸۸، ۱۰۰، ۱۵۱، ۱۷۲
امر او به سهولت و آسانی غالب نمی شود، ۹۷
امر قائم، ۸۷، ۸۸، ۲۶۷، ۳۷۷
امر قائم موعود، ۲۶۷، ۳۷۷
این اوهام که قائم با غلبهٔ ملکیّه و سلطنت ظاهره خروج خواهد فرمود از اوهام قدیمه است، ۱۷۲
به او وعدهٔ غلبهٔ تام و تسلّط عام داده شده، ۸۴
چون قائم ظاهر شود سنّ مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد، ۵۷
حوادث ایّام ظهور قائم، ۱۰۱
در اثبات قائمیّت حضرت باب اعظم عزّ اسمه، ۲۳۷
در سن جوانی خروج می فرماید، ۵۵
سبب اعراض اهل اسلام از قائم موعود، ۱۰۲
شهادت قائم آل محّمد، ۳۴۸
ظهور او بر وفق آمال کاذبه و عقائد باطلهٔ خلق نخواهد بود، ۹۸
ظهور قائم،۲۵، ۴۰، ۴۴، ۵۴، ۵۵، ۸۴، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱،، ۱۶۵، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۱، ۱۴۱، ۲۷۰، ۲۸۵، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۷

صیحهٔ ظهور قائم، ۴۲
ظهور قائم موعود ظهور کلّی شارعیّت است، ۳۳۱

قرب ظهور قائم موعود، ۲۸۵
کتاب خدا را در ردّ او تأویل می کنند، ۸۵
گاهی آیات قرآن را محرّفاً بر ضدً امرش تفسیر کنند، ۳۷۵
گویا آن وجود اقدس را قائم به امر ملاّها دانسته اند نه قائم به امرالله ، ۲۲۱
مانند حضرت رسول دعوتی تازه از سر گیرد و امر جدید ادّعا فرماید، ۱۰۲
مقام قائم موعود، ۱۷
قائم ولد عبّاتس . نک. عبّاس (عموی پیغمبر)
قائمیت
مقام قائمیّت و مهدویّت، ۸۳، ۳۵۷
قادریّه (طریقه)، ۱۳۷
قارعه، ۳۶۰
قاموس (کتاب)، ۲۶۴، ۳۱۷
صاحب القاموس، ۲۴۹، ۲۸۵، ۲۹۸
قاهره، ۱۲، ۱۵، ۱۳۴، ۲۵۸، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۸۸
مدینة قاهرة مصر، ۲۲۶
قاهریّت، ۶۴، ۲۵۵، ۳۸۳، ۳۸۱
قبائل، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۶۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۷۲، ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۷۳
اتّحاد ملل و قبائل، ۲۰۸
یَنُوحُ کُلّ قَبائِل الأرض، ۲۱۰
قبرس، ۳۳۸
قبور
قیام من فی القبور، ۲۱۸
قحطان (قبیله)، ۲۴۵، ۲۷۲
قدس شریف (مدینه)، ۶۸، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۲۱۳
اخبار از خرابی قدس شریف، ۲۱۳
قرآن، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۴،

۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۱

آل عمران (سوره)، ۱۰، ۲۵۸، ۲۶۸
آنرا حجّت بالغه و معجزه باقیّه خوانده اند، ۴۵
آیات قرآنیّه، ۴۰، (۴۵-۴۶)، ۴۶، ۵۰، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۲۳، ۲۸۰، ۳۸۸
تکذیب آنها، ۲۲۳
ظواهر آنها، ۳۷۷
ظهور بطون آیات قرآن، ۳۱۲
علّو مقام آنها، ۲۴۸
احکام قرآن، ۱۴۸
از آن نماند جز نوشته اش، ۸۵
استعارات قرآنیّه، ۲۴۲
اشتمال قرآن را بر حکم عالیه و خواصّ و فوائد نافعه، ۲۴۸
اعتراض بر قرآن، ۱۵۵، ۲۶۲
اعجاز قرآن، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶
هنک . معجزة القرآن
سبب اعجاز و حجیّت قرآن شریف، ۲۵۰
اعراف (سوره)، ۱۰۰، ۱۴۷، ۱۸۱، ۲۰۷، ۲۵۸، ۳۳۲
امّت عربیّه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند، ۲۵۰
انبیا (سوره)، ۲۶۰
انعام (سوره)،۷۴، ۷۷، ۳۳۲
انفطار (سوره)، ۲۰۲
براءة (سوره)، ۲۵۸

بشارات قرآن، ۳۱۳
بقره (سوره)، ۵۰، ۲۵۶، ۲۵۸
بلاغت قرآن، ۲۸، ۲۴۳
بنی اسرائیل (سوره)، ۴۷، ۷۶، ۸۲، ۲۴۱
بیان صحف اولی است، ۲۰۴
تأثیر قرآن، ۲۵۷
تأویل قرآن، ۲۰۷، ۳۲۱، ۳۲۷
تحدّی به قرآن مجید فرمود، ۲۵۰
تحریم (سوره)، ۲۵۸
تفسیر قرآن، ۲۴، ۲۴۲
تکذیب قرآن، ۲۰۶
جهّال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود، ۳۸۰
حاقّه (سوره)، ۴۷
حج (سوره)، ۵۴، ۱۴۲، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۷۰
حجر (سوره)، ۱۰۲
حجیّت قرآن، ۲۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۷
حدید (سوره)، ۲۶۱، ۳۷۶
حقائق قرآنیّه، ۱۸۱، ۲۶۸
خلاصهٔ استدلال قوم در اثبات حجیّت قرآن، ۲۵۰
دلائل قرآنیّه، ۸۶
ذکری در کتاب در خصوص فصاحت و بلاغت آن نیست، ۲۵۴
رعد (سوره)، ۸۲
زمر (سوره)، ۶۸
سبا (سوره)، ۵۴
سبک قرآن، ۲۵۱
سجده (سوره)، ۵۳
شعراء (سوره)، ۲۰۴
شوری (سوره)، ۶۴، ۳۴۴
طه (سوره)، ۴۶

عنکبوت (سوره)، ۴۶، ۲۵۶
فرقان عظیم، ۲۱۴
فصاحت قرآن، ۲۸، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
فواکه لطیفه حقائق قرآنیّه، ۲۷۰
ق (سوره)، ۶۲، ۱۶۵
قصص(سوره)، ۸۱، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۴
قیامه (سوره)، ۲۰۵، ۲۶۱
کاملیّت قران، ۳۳۲
کتب مقدسّه تورات و انجیل و قرآن۲۶، ۲۰۵، ۳۶۴
کلام القرآن، ۲۶۱
مائده (سوره)، ۶۸، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۸۸
مصحف، ۸۲، ۲۰۵، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۷۱، ۳۸۳
مصنّف القرآن، ۲۸۳
مطففین (سوره)، ۳۲۱
معانی قرآن، ۲۱۸
معجزات اقراحیهّ را ردّ فرموده، ۸۳
معجزة القرآن، ۲۶۰
به معجزه بودن آن اذعان ننمودند، ۲۵۱
فصحای عرب بر معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه متّفق نشدند، ۲۵۳
معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه، ۲۵۲، ۲۵۳
مفسّرین قرآن، ۱۶۷، ۳۷۸
مکذبّین قرآن، ۲۶۴، ۲۷۶
منافقون (سوره)، ۲۵۸، ۲۶۸
منکرین قرآن، ۲۴۸، ۲۶۱
مؤمن (سوره)،۱۸۱
نبأ (سوره)، ۱۶۵
نحل (سوره)، ۱۴۳
نساء (سوره)، ۲۵۸، ۲۶۷
یک ثلث قرآن لاقل در ذکر ورود این یوم عظیم است، ۱۶۵

یوسف (سوره)، ۲۶۱
یونس (سوره)، ۴۷، ۶۸، ۱۰۰، ۲۰۶، ۳۰۴
قرآن محمّد، ۲۵۱
قرائن
لزوم قرائن، ۲۱۷
قرانین (مذهب)، ۱۱۵
قرای
مقصود از قرای مبارکه، ۲۱۷
قربان (میرزا)، ۱۱۱
قرطاجنه (مدینه)، ۱۱۷
قرن دوازدهم، ۳۱۲، ۳۱۳
قرود، ۲۴۱
قرون کثیره، ۲۱۸
قرون وسطی، ۱۳۸، ۲۴۸
قری
نحنُ القُری الظاهِرة، ۲۱۷
قریش (قبیله)، ۴۸، ۵۲، ۷۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۰۴، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۷۲، ۳۴۳، ۳۴۸
روسای قریش، ۲۵۰
کفّار قریش، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۰۴، ۲۶۵
قرینهٔ مقالیّه و یا حالیّه، ۱۸۵-۱۸۶، ۲۱۱
قسس، ۸، ۱۱۸، ۱۱۸، ۲۲۰
قسطلانی (علاّمه)، ۲۸۷
قسطنطین فرزند لیون رابع، ۱۲۱
قسطنطین فوغوناطوس، ۱۲۰
قسطنطین کبیر، ۶۵، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
قسطنطنیه (مدینه)، ۳۴۰
اسقف آن، ۱۲۰
اسلامبول، ۱۱۷
بیزنطیوم (اسلامبول)، ۱۱۷

قسطنطنیّه فی الجزائر، ۳۴۰
قصر لاتیران، ۱۲۳
قصص (سوره) . نک .قرآن
قصیدهٔ بردهٔ مشهوره، ۲۴۶
قصیدهٔ همزیّه، ۲۴۶
قطیف، ۱۳۶
قفقاز (بلاد)، ۱۳، ۳۶، ۱۴۵، ۳۵۳
اعاجم قفقازیّه، ۲۳۲
فقهای قفقاز، ۲۸۸
قلائد العقبان (کتاب)، ۲۴۴
قلم ابهی . نک . بهاءالله (حضرت)
قلم اعلی . نک . بهاء الله (حضرت)
قلم قدم ویا قلم عزّ جمال قدم . نک . بهاء الله (حضرت)
قلوب،۲۳۵
قمر،۲۵، ۲۶، ۶۸، ۸۰، ۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۸، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۸۳، هنک . ماه
الفاظ شمس و قمر، ۲۶، ۲۷، ۱۸۱، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱
اینَ الشُمُوسُ الطَالِعَةُ أینَ الأَقمارٌ المُنیرةٌ، ۲۱۸، ۲۳۱
تظلِم الشمسُ وَ القَمَرُ، ۲۱۰، ۲۲۲
دور قمر، ۳۰۱
شمس و قمر به ظاهر بی نور گردد، ۲۰۸
شمس و قمر تاریک گردند، ۱۸۸، ۲۰۳
شمس و قمر ظاهری، ۲۱۴، ۲۴۳
شمس و قمر و نجوم در مقامی به امرالله و اولیای او در ظهور دیانت جدیده و در مقامی دیگر ارکان و احکام و علما و فقهای دیانت سابقه، ۲۱۰
ظلمت شمس و قمر، ۲۶، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۰
معجزه شق قمر، ۸۰
مقصود از قمرین، ۲۴۵

مقصود حقّ جلّ جلاله از ذکر شمس و قمر، ۲۱۵
نمی تواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید، ۲۱۴
وَ یَکُوُن نُورُ القمَر کنُور الشَمس، ۲۱۳، ۲۱۴
قمر ولایت، ۲۱۳، ۲۴۵، ۳۱۲
قنّادی (شغل)، ۳۷
قنستانس (مدینه)، ۱۲۳
قواعد علمیّه ، ۸۱، ۸۳، ۲۱۸، ۲۲۷
قواعد بیانیّه، ۲۷۲
قواعد خشنهٔ قدیمه، ۲۷۲
قواعد علوم ظاهریّه، ۲۱۱
قواعد قدیمه، ۲۷۴
قواعد لطیفه جدیده، ۲۷۲
قواعد مرعّیه، ۲۷، ۲۱۱، ۲۴۷
قواعد مرعیّه عند العلماء الاخیار، ۲۱۸
قواعد نحویّهٔ، ۲۶۷، ۲۶۸
قواعد مدنیّه، ۳۴۰
قوانین معیوبه، ۳۳۴
قوس، ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۱
قوس صعودی، ۳۱۱
قوقاس
جبال قوقاس، ۱۲۰
قوقاس (امم)، ۳۳۸
قهستان، ۱۳۵،
قیاس منطقی، ۲۵۰
قیامت، ۴۰، ۵۲، ۵۴، ۷۵، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۳۱، ۲۸۸، ۳۶۰
ورود قیامت، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۳۱
قیامت (سوره) . نک .قرآن
قیروان، ۱۳۰
قیصر

عقاب اعلام قیصریّه، ۳۲۵
قیّوم (حضرت)، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۸

- ک -
کابل (بلاد)، ۱۷۰، ۱۷۱، ۳۱۵
کاتولیک (مذهب)، ۷۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴
کاشان (مدینه)، ۸، ۱۸۸، ۱۸۸
اهالی کاشان، ۱۸۸
کاشفی (مولانا)، ۲۵۱
کاظم رشتی (سیّد)، ۳۱، ۱۸۲، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۸
بشارات حضرت شیخ اکبر و سیّد اجل، ۳۱۳
کاظمین (مدینه)، ۸۵، ۸۶
کافی (کتاب)، ۵۶، ۸۶، ۳۸۰
کامران میرزا (شاهزاده)، ۸، ۸۷
کامل ابن الاثیر، ۱۲۵، ۳۰۰
کاهن، کهنه، ۳۰، ۶۸، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
آنرا اولّا بر انبیاء و ثانیا، بر رؤسای روحانیّه اطلاق می کردند، ۳۰۶
اخبار کهنهٔ مصر، ۳۴۱
کهانت، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
کهونت، ۳۰۷
کهنوت منصب ریاست دینیّه است، ۳۰۵
لفظ کاهن که معرّب کوهن عبری است مساوق است با لفظ امام درعربی، ۳۰۵
لقب عمومی ائمّه و رؤسای روحانیّه آن زمان است، ۳۰۶
کبک، ۳۱۷
کتاب
آیات کتاب، ۲۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۷۲، ۷۷، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۴۸، ۳۸۰، ۳۸۱
آنرا اعظم حجج و براهین مقرّر داشته، ۴۷
آنرا حجّت بالغه مقرّر داشت، ۷۲
اجل کتاب، ۳۱۲

امّ الکتاب، ۲۲۸، ۲۸۳، ۲۸۶
اهل کتاب، ۷۶، ۲۲۷، ۲۶۸
شبهات آنها، ۲۶۸
تأویل کتاب، ۲۰۵، ۳۳۸
کتاب تدوینی، ۲۵۶
کتاب تکوینی، ۲۵۶
کتاب جدید، ۲۴، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۳۵، ۳۶۵
کتّاب دار الخلافه، ۲۵۰
کتاب رحمت و موعظه است، ۴۶
کتب خانه عامّهٔ خدیویّه، ۲۲۶
کتب سلف، ۲۰۴
کتب سماویّه . نک .سماء
کتب عهد عتیق و عهد جدید، ۱۸۱
کتب عهد قدیم، ۲۰۲، ۲۶۵، ۳۲۸
کتب مقدّسه، ۸، ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۶۲، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۸۰، ۳۸۱
آیات مختومهٔ کتب مقدّسه، ۲۳۰
کرامیّه (فرقه)، ۱۳۵
کربلا (مدینه)، ۸۵، ۱۳۶، ۱۵۴، ۳۴۱
شهیدان کربلا، ۳۴۱
کرمان، ۱۳۵
کرمة، ۲۴۰
کرمل
جبل مقدّس کرمل، ۲۰۳
کریکوریوس بن انکس، ۱۱۷
کریم خان، ۱۴، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۸۸
الکشف عن منابع الآدّله فی عقائد الملّة (کتاب)، ۷۴
کعبه، ۱۵۸، ۱۸۸
کفّار، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۷، ۲۰۴، ۲۵۶،، ۲۵۷، ۲۶۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۷۳
کلام

فصاحت کلام، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۶۱
فصاحت کلام فارسی و عربی، ۲۴۸
کتب کلامیّه، ۲۴۸
کلام فارغ، ۲۴۸، ۲۶۲، ۳۳۴، ۳۷۱
کلدان (بلاد)، ۱۱۸، ۱۳۷
غلبهٔ کلدانیان بر فراعنه، ۲۱۵
کلدانیّه (مذهب)، ۱۲۴
کلمات
تحریف کلمات، ۲۰۵، ۲۲۸
کلمهٔ خبیثه، ۲۴۱
کلمهٔ طیّبه، ۶۶، ۱۸۵، ۲۴۱
کلمهٔ علیا، ۲۳۴، ۲۳۵
کلیم (حضرت). نک . موسی (حضرت).
کلینی (شیخ)، ۵۶، ۸۶
کمال الدّین دمیری (شیخ)، ۲۴۱، ۳۸۱
کمیّت بن زید، ۲۴۴
کنانه (قبیله)، ۲۷۲
کنز التفسیر (کتاب)، ۲۲۵
کنز الجلیل (کتاب)، ۲۲۵
کنفوسیوس، ۶۸، ۱۴۵
کنیسهٔ ماری بطرس، ۱۲۱
کنیسهٔ ایا صوفیه، ۱۲۱
کنیسه شرقیّه، ۱۱۷
کنیسهٔ غربیّه، ۱۱۷
کواکب، کوکب، ۶۸، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۸۳
أنا الأصل وَ ذُریّةُ داودَ کوکَبُ الصُبِح المُنیرِ، ۲۱۷
سقوط کواکب، ۲۰۰، ۲۰۲
عَلی رَأسهَا اِکلیلُ مِن اِثنی عَشَر کَوکَباً، ۲۱۷
کواکب الخمسة، ۲۸۸

الکواکبُ تتسَاقَطُ مِنَ السّماء، ۲۱۰، ۲۲۲
کواکب سبعه، ۳۰۱
کواکب غیر متناهیّه العدد که کوچک تر آن از ارض به چندین مرتبه اکبر است بر روی ارض پراکنده و منتشر گردد، ۲۰۸
کوکب الصُبح، ۱۸۸، ۲۱۷
کودک با افعی بازی کند، ۶۳
کور، ۳۸۱
کور و مطموس، ۱۸۸
کورش (ملک عظیم ایران)، ۶۸
کوفه (مدینه)، ۶۰، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲، ۱۷۳
اهل کوفه، ۶۰
مسجد کوفه، ۱۷۲، ۱۷۳
کوک تپه، ۳۲۵
کوکب . نک . کواکب
کولسیان، ۳۷۴
کوه جزریم، ۱۱۴
کهانت . نک . کاهن
کهونت . نک . کاهن
کیخسرو، ۱۸۴
کیسانیّه (مذهب)، ۱۴۸، ۱۵۰، ۳۶۴
کیوان، ۳۰۳

- گ -

گرجستان، ۱۱۷
گرگ با بره سکونت ورزد، ۶۳
گلادستون رئیس وزارت انگستان، ۳۳۹
گوش شنوا، ۱۸۵، ۳۲۸

- ل -

لاون (حبر اعظم)،۱۲۰
لسان ـ نک ـ السنه
لغات،
هنک ـ السنه
تغییر لغات،
لغت
اختلال مبانی لغت، ۲۷۲- ۲۷۳
علم لغت، ۲۶۴، ۳۵۵
علمای لغت، ۸۲، ۲۷۱، ۳۱۷
فلسفه لغویّه، ۳۰۶
قواعد لغویّه، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۷۴
قوانین لغت، ۱۷۵، ۲۴۸
قیاس لغوی، ۳۶۱
کتب لغویّه، ۸۲
معرفت لغت، ۲۵۳، ۲۵۷، ۳۸۱
لغت ایرانیان، ۲۷۱
لغت دارجه، ۱۸، ۲۷۳، ۲۷۴
لغت سامیّه که لغات عبرانیّه و سریانیّه و عربیّه و کلدانیّه از آن اشتقاق یافته است، ۳۰۶
لغت قدیمه،۲۷۳
لندرا، ۲۷۱
لوازون یا سَنت (قسّ الفاضل)، ۳۴۰
لوتیروس مشهور سکسونی، ۱۲۳
لوح حضرت شاهنشاه ـ نک ـ سلطان (لوح، کتاب)
لوقا (نبیّ)، ۲۲۵، ۳۰۵
لیلة الهریر، ۱۲۸
لیون (مدینه)، ۱۲۳
لیون ایصوری، ۱۲۱

لیون رابع، ۱۲۱
لیونس (مدینه)، ۱۲۳

- م -
مائده (سوره) . نک . قرآن
مادّیین، ۲۰۸
مارسیانس، ۱۱۸
مارونی، ۱۲۴
مازندران، ۸۷، ۸۶، ۱۳۳، ۱۳۴
مالکی (مذهب)، ۱۳۷
مانکجی (جناب)، ۲۳۵
مانویّه (شریعت مجعوله)،۷۱
مانی نقّاش، ۳۸۴
ماه، . هنک . قمر
نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد، ۲۱۳
ماه نور خود را ساطع نخواهد ساخت، ۲۱۵
مبشّر، ۶۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۴۱، ۳۸۲
متأخرّین، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۶۴
اعتقاد متأخرّین، ۲۵۴
مترجمان، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۳
متقدمین، ۲۵۴، ۲۷۶، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۶۴
متّقی
دعای غیر متّقی، ۳۵۵
مثنوی (کتاب)، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۱، ۲۸۷، ۳۰۱
مجارات، ۲۵۰
مجاز و استعاره، ۲۱۱
مجازات و مکافات، ۳۳۸
مجالس عدلیّه (بیوت عدل)، ۴۳
مجالس مناظرت، ۸۵، ۸۷

مجاهدهٔ فی سبیل الله، ۱۸۲
مجلسی (علاّمه)، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۸، ۶۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۸، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۴۸، ۳۸۰، ۳۸۱
مجمع افسس، ۱۱۸
مجمع البحرین (کتاب)، ۲۵۲
مجمع تریدنتینی، ۱۲۳
مجمع خلکیدون، ۱۱۸
مجمع نیقاوی، ۱۱۸
مجنون، ۷۸، ۲۵۱، ۲۷۶، ۳۱۵
مجوس (امّت، طائفه، ملّت)، ۸۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۶۴، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۴۸، ۳۷۴
منجّمین مجوس، ۳۰۳. (عین کلام منجمین مجوس نیست)
مجوس منجّم، ۳۰۲
مجوسی چند، ۲۸۵
محسنات حسیّه، ۲۵۳
محمّد (حضرت) . نک . محمّد خاتم الانبیاء
محمّد (ملّا) قاضی سابق عشق آباد، ۳۵۲
محمّد ابراهیم بیک یوزباشی شاهی، ۱۷
محمّد ابوالحلق (الحاج)، ۲۸۳
محمّد احمد بن عبدالله سودانی، ۱۳۸- ۱۳۸
محمّد افندی مسعود، ۳۴۰
محمّد بدر الّدین الغزّی (شیخ فاضل)، ۲۶۸
محّمد بن احمد بن رشد الاندلسی (علاّمه)، ۷۴
محمّد بن اسمعیل، ۱۳۴
محمّد بن الحسن العسکری (امام، حضرت)، ۱۰۴، ۱۸۵
محمّد بن الحنفیّه، ۱۳۱، ۱۳۳
محمّد بن عبدالوهاب، ۱۳۶
محمّد بن عبدالباقر (امام)، ۵۷، ۱۳۴
محّمد بن محمّد رضای الجرفادقانی. نک. ابوالفضل،
محمّد بن یعقوب کلینی، ۵۶

محمّد تقی از تجّار اصفهان، ۳۸۴
محمّد پسر عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، ۱۳۲
محمّد خاتم الانبیاء، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷ هنک. رسول
آدم تا خاتم، ۲۱۸
اسم محمّد۳۱۰، ۳۱۱
اسمی در ارض و آن محمّد است، ۳۱۱
اسمی در سماء و آن احمد است، ۳۱۱
امر خاتم پیغمبران، ۳۷۴
در مدّت بیست و سه سال جزء قرآن متفرّقاً و نجوماً بر حضرتش نازل گشت، ۴۸
طلوع نجم خاتم پیغمبران، ۳۰۷- ۳۰۸
ظهور محمّد، ۳۷۴
ظهور یشوع و محّمد، ۱۸۸
مقصود آن حضرت از این کلمهٔ خاتم النبّیین، ۱۸۸
میلاد حضرت خاتم الانبیاء، ۳۰۱
محمّد خان شیبانی اوزبک، ۳۲۲
محمّد رضای محمّد آبادی یزدی (میرزا)، ۸۷
محمّد مشعشع (سیّد)، ۱۳۸
محمّد المصری (شیخ، قاضی)، ۱۶۸
محمّد مهدی کلباسی، ۸۱، ۸۳
محمود افندی اسعد، ۳۴۰
محیط المحیط (کتاب)، ۲۵۲، ۲۶۴، ۳۰۶
صاحب محیط المحیط . نک. بستانی (علّامه)،
مخابرات، ۱۲۸، ۳۳۶
مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی، ۱۳۰
مدارس متعدّده انجیلیّه امریکانیّه و انگلیزیّه و مدارس یسوعیّهٔ فرنساویّه و طلیانیّه، ۲۲۶
مدرسهٔ دلفت بهولنده، ۳۴۰

مدرسهٔ الغ بیک گورکان، ۲۷۶
مدرسهٔ انجیلیّه در بلاد سوریّه، ۲۸۱
مدّعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله، ادّعای مستقبل نماید و مدّعی نزول وحی سماوی گردد، ۱۵۰
مدنیّت . نک . تمدّن
مدینه، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۸۵، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۶، ۳۰۸
اهل مدینه، ۱۲۴
یثرب، ۴۱، ۱۸۲
یهود مدینه، ۳۲۸
مدینة المعاجز (کتاب)، ۶۱
مذهب
این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیّه است نه مذهبی از مذاهب اسلامیّه، ۳۶۵
دیانت نصرانیّه و تفرّق آن به مذاهب، ۲۲، ۱۱۶
ظهور اختلافات علمیّه به اسم شیع و مذاهب فرعیّه در اسلام، ۱۳۳
فرق فیما بین ادیان و مذاهب، ۳۶۵
کیفیّت حدوث مذاهب در دین اسلام، ۱۲۴
مذاهب اسلامیّه من حیث الاصول و الفروع و الطرق، ۱۴۰
مذاهب سیاسیّه، ۱۰۸
مذاهب عبارت است از طرق و شوارعی که به سبب اغراض سیاسیّه و یا اختلافات علمیّه از ادیان منشعب شود و ۱۱۳
معنی دین و مذهب و کیفیّت انتشار مذاهب، ۱۱۲
مرابحه، ۲۴
مرایا، ۱۷۸، ۲۱۵
مرتضی الانصاری (شیخ)، ۸۵
مردان خدا، ۴۱، ۱۸۸
مردخای، ۱۸۸
مرده زنده کردن، ۴۵
مرسلین،۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۷۲، ۸۷، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۲۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۷۲
مرسبییه (مسیو)، ۳۴۰
مرکز عهد و میثاق . نک .عبدالبهاء عبّاس (حضرت)

مرو (مدینه)، ۱۳۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۸۲
مروان ابن حکم، ۱۲۷
مروان بن محمّد الملقّب بالحمار آخرین خلفای امویّه، ۱۳۲
مروج الّذهب و معادن الجوهر (کتاب تاریخ)، ۲۴۴، ۲۴۵
مریخ، ۲۸۸
مریم (حضرت)، ۷۰، ۱۱۸، ۲۸۴
مزدکیّه (شریعت مجعوله)، ۷۱
مس، ۲۱۱
مستنصر بالله اسمعیلی، ۱۳۴
مسجد میر چغماق، ۱۴۳
مسعودی، ۲۴۴
کتاب مسعودی، ۱۴۱
مسکرات، ۱۶۰، ۲۷۴
مسلمین . نک . اسلام
مسّلی، ۲۲۲
مسیح (حضرت)، ۲۲، ۶۳، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۷، ۳۷۸ هنک . عیسی
امّ المسیح، ۱۱۸
رجعت حضرت مسیح، ۲۲۷
شیلو (حضرت مسیح)، ۱۰۴
ظهور مسیح، ۶۳، ۸۳، ۱۰۳، ۱۸۴، ۲۱۲، ۲۴۰، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۱
علامات ظهور او، ۶۳، ۳۲۷
قول مسیح، ۱۸۶، ۲۳۰
کلام المسیح، ۲۲۵
لفظ مسیح، ۸۳، ۱۰۳، ۲۳۱
المظهر الاعظمی الانوری الاریحی الفارقلیط کما انذر المسیح، ۲۰۵
مسیح را به عبرانی مشیح و به سریانی مشیحا و به یونانی کرستس گویند، ۳۰۵
مسیحی . هنک . نصرانی
مسیحی (دیانت)، ۶۵، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۲۸۸

نفس مسیحی، ۳۸
مسیلمهٔ کذّاب، ۶۶، ۷۱، ۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۵
مشائیین، ۳۰۷
مشارق، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴
ربّ المشارق و المغارب، ۲۷، ۲۳۸
مشارق الانوار (کتاب)، ۱۵۸، ۱۷۴-۱۷۵
مشاهد مشرّفه، ۸۵، ۲۰۸
مشتری، ۲۸۸
مشتهی کلّ الامم، ۲۰۳
مشرق و مغرب، ۶۶، ۸۸، ۱۳۸، ۱۴۳
مشهد مقدّس، ۳۵۲
مشیّت واحده (مذهب)، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲
مصالحه، ۲۷۴
مصباح، ۴۸، ۲۴۰، ۲۸۷، ۳۰۰
مصر، ۶، ۸، ۱۵، ۱۸، ۷۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۶۳، ۳۷۳
اهرام مصر،۲۸۸
رواقیین مصر، ۲۰۱
غلبه بابلیان بر مصر، ۲۱۵
فلاسفهٔ مصر، ۳۷۳
کهنهٔ مصر، ۲۸۵، ۳۴۱
مصریان، ۳۳۸
مصعب بن زبیر، ۱۳۰، ۱۳۱
مضر (قبیله)، ۲۷۲
مطبعهٔ امیری، ۲۴۵
مطر أرضکَ، ۲۱۱
مطففین (سوره) . نک . قرآن
مظهریّت
ادّعای مظهریّت، ۸۰، ۱۵۲، ۱۸۲، ۲۳۳، ۲۶۳

مظهریّت تامّه، ۲۳۶
مظهریّت کبری، ۲۳۳
معارضت، ۳۸، ۶۳، ۸۵، ۸۷، ۸۵، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۶۴
معاندت رؤسای دینیّه، ۸۸
معانی ظاهره، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۱۸
معاویه (پسر یزید)، ۱۳۰
معاویه (خلیفه)، ۱۳، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
معتزله (فرقه)، ۱۳۵
معتضد بالله العبّاسی، ۲۴۲
معتمد الدوله حکمران اصفهان، ۸۱
معجزات ـ نک ـ اعجاز، معجزات ، معجزه
معجزه ـ نک ـ اعجاز، معجزات، معجزه
معزّلدین الله الاسمعیلی، ۱۳۴
معزّی، ۲۲۲
مغارب، ۲۴۳
مغرب، ۵۳، ۶۶، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۸، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۵۸
ربّ المشارق و المغارب، ۲۷، ۲۳۸
مفسرّان، مفسرون، ۲۲۳
تأول المفسّرین، ۲۶۱
مفسّرین سلف، ۲۲۷
مفضّل بن عمر (راوی)، ۵۲، ۱۸۷
مقالة فی الاسلام (کتاب)، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۳
مقالة النملة (کتاب)، ۱۴۱
مقامات و رسائل (رساله، کتاب)، ۲۴۶
المقتطف (مجلّه علمیّه)، ۲۵۲
مقرّ اقدس اسمی، ۲۸۳
مکابرت، ۳۸، ۵۵، ۸۶، ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۶۴، ۳۱۸
مکذّب، ۴۴، ۲۲۳، ۲۷۶
مکه (مدینه)، ۵۸، ۶۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۸۲، ۲۵۶، ۲۶۵، ۳۵۳

اهل مکّه، ۱۲۴
بیت مکّه، ۲۸۸
شرفای مکّه، ۱۳۴
کفّار مکّه، ۲۵۶، ۲۶۵
ملائکه، ۷۷، ۸۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۸، ۲۶۸، ۲۸۱، ۳۸۱
ملائکه سموات، ۲۸۱
ملّاکی (نبیّ)، ۲۱۲
ملّت اسلام ـ نک ـ اسلام
ملّت بیضا ـ نک ـ اسلام
ملّت، ملل، ۲۲، ۵۴، ۶۸، ۷۰، ۸۵، ۸۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۸۵
اتحاد ملل و قبائل، ۲۰۸
انقراض ملل، ۲۰۴
اوهام ملل، ۳۷
رؤسای ملل، ۴۴، ۲۰۸، ۲۳۴
شبهات سائر ملل، ۱۸۳، ۲۳۳
علمای ملل، ۶۸، ۲۰۵
ملل عتیقه، ۱۵۶، ۱۷۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۲، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۴
شبهات ملل عتیقه، ۳۵۴
ملثّمین، ۱۳۸
ملطبرون فرنساوی، ۶۸
ملکانی، ۱۲۴
ملل ـ نک ـ ملّت
ملل و نحل (کتاب)، ۱۴۱
ملوک،۱۶، ۴۲، ۷۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۸۸، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸
احترام ملوک و امراء، ۴۲
اطاعت ملوک و امراء، ۳۳۹

ملوک الجبال، ۱۳۴-۱۳۵
ملوک عادل، ۳۳۷
مملکت
اتباع قوانین آن، ۴۲
من یظهره الله . نک . الله
منادی ندا، ۶۲
مناسک، ۱۴۳، ۲۰۴
مناظر (حضرت، جناب)، ۳۳، ۸۱، ۱۰۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۶۴، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲
آداب مناظرین، ۳۴۲
مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت متناظرین، ۳۴۷
مناظر بهائی، ۸۳، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۶۲، ۳۷۱
مناظر جناب شیخ، ۳۲، ۳۳، ۱۵۶، ۳۴۴، ۳۵۸
مناظر شیخ الاسلام، ۲۸۶، ۳۰۱
مناظر مغرور۲۸، ۲۶۳، ۲۷۰
مناظرت، ۱۷، ۳۸، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۱، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۸۸، ۱۸۸، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۶۴، ۲۷۷، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۸۸
مناظرت علمیّه، ۱۱۸، ۳۶۳
مناظرهٔ دینیّه، ۳۳۷
منافق، ۱۲، ۲۳، ۱۵۲، ۱۸۶، ۳۸۲، ۳۸۳
منافقون (سوره) . نک . قرآن
منبر
اهل منبر، ۱۷
منبر مبارک، ۲۴۱
منجّمان خبر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده اند، ۲۸۱
منجّمان، منّجم، منجّمین، ۳۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸
منجّمین از ظهور نجم در آسمان اخبار دادند، ۲۸۵
منجّمین زمان حضرت رسول، ۲۸۵
منسوریوس اسقف قرطاجنه، ۱۱۷
منصور بن حازم (راوی)، ۹۸

منصور عباسی، ۱۳۲، ۱۳۳
منفیس (جریده)، ۳۴۰
منکر، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۲، ۸۰، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۴۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۳۲، ۲۶۸، ۲۷۶، ۳۸۱، ۲۸۸، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۷۷
منوچهر خان، ۳۰۱
موآب، ۱۱۴
موازین ادراکات، ۳۶۸
موازین اربعه، ۳۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸
مواقف عضدی (کتاب)، ۱۴۱
موالید مشایخ، ۱۴۳
مواویل (از اقسام شعر)، ۲۷۳
المواهب اللدنیّه (کتاب)، ۲۸۷
مواهب علیّه (کتاب)، ۲۵۱
موته (واقعه)، ۱۲۵
موسی (حضرت)،۸، ۳۸، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۳، ۸۶، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۶
حقیّت رسالت حضرت موسی، ۲۲۷
زمان موسی، ۲۲۴
شریعت موسوی، ۱۰۴، ۲۱۶، ۳۲۸، ۳۳۲
احکام آن، ۲۱۶
شهر بنی موسی، ۱۰۴
ظهور حضرت موسی، ۱۱۳، ۱۵۵، ۳۴۱
عصای موسی، ۳۸
قصهٔ موسی و خضر، ۲۸۳
کلیم، ۴۱، ۸۴، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۸۲
لسان موسی و اشعیاء و سایر انبیاء ۲۳۱
معجزات موسی، ۸۱، ۸۲، ۲۶۵
میلاد حضرت موسی، ۲۸۵، ۳۰۱

موسی بن جعفر (امام)، ۱۳۴، ۱۷۴
موعود
بشارت ورود حضرت موعود، ۲۱
ظهور موعود، ۲۰، ۲۴، ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۵۵، ۸۸، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۲، ۳۲۷
میعاد آن، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۱۷۲، ۱۸۱، ۲۸۲، ۳۱۲
یوم آن، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴
مقام موعود، ۱۶۶، ۱۶۸
ورود موعود، ۲۰۴
ورود یوم موعود، ۲۰۸، ۳۲۸
موعود عظیم، ۲۸۲
مولک، ۱۱۴
مولوی (فاضل)، ۲۷۷، ۲۷۸
مولی الوری (حضرت) . نک . عبدالبهاء عبّاس (حضرت)
مؤلّفهٔ قلوبهم، ۱۲۵، ۱۲۷
مؤمن (سوره) . نک . قرآن
المؤیّد (جریده)، ۳۴۰
مه
روز ابر و مه و غبار است، ۲۰۳
مهاجرت الی الله، ۱۸۲
مهاجرین، ۱۲۵، ۳۲۳
مهدویّت، ۷۰، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۵۷
مهدویّت نوعیّه، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱
مهدی، ۴۰، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۲، ۲۷۷، ۳۵۷، ۳۸۰
ظهور مهدی، ۴۰، ۴۴، ۵۰، ۶۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۴، ۳۵۷
عدم موافقت احکام مهدی با احکام علمای اسلام، ۱۷۶
مهدی موعود، ۵۰، ۶۱، ۶۲، ۸۰، ۸۲، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵
اوصاف اصحاب او، ۱۰۰

وزرای مهدی، ۶۰
مهدی الازهری (شیخ)، ۲۷۷
میخای (نبیّ)، ۲۱۵
میزان
چهار میزان، ۳۶۷
میزان الحقّ (کتاب)، ۶۸، ۲۸۳
میزان تمیز صدق از کذب، ۲۴۸
میزان حسّ و عقل و نقل و الهام، ۳۶۸
میزان نقل، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۷
میسیا (ممالک)، ۱۱۷
میکائیل، ۱۷۰، ۲۸۰، ۳۸۱

- ن -

نابلوس، ۱۱۴
ناداب، ۳۰۵
ناصرالدّین شاه، ۲۸۷
ناصیف یازجی (شیخ)، ۲۵۲
ناقضین، ۲۶، ۲۱۴، ۲۱۵
ناقه، ۷۶
ناقهٔ صالح، ۲۸۳
ناموس، ۱۶۴، ۲۳۶، ۲۷۰
نبأ
النبأ الاعظم، ۲۳۵
نبأ (سوره) . نک . قرآن
نبوّات، ۲۰۵
نبویّه . نک .انبیاء
نبوّت . نک . انبیاء
نبیّ . نک . انبیاء

نبیل اکبر فاضل قائنی، ۳۵۲
نجد (بلاد)، ۱۳۶
نجف (مدینه)، ۸۶، ۱۳۶
نجم ، نجوم، ۳۰، ۴۱، ۵۸، ۶۲، ۱۳۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۳۲
هنک . ستاره
به طلوع نجم آن حضرت در آسمان بشارت دادند، ۲۸۵
سقوط نجوم، ۲۵، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۸
شمس و قمر و نجوم در مقامی قائم به امرالله و اولیای او در ظهور دیانت جدیده و در مقامی دیگ ارکان و احکام و علما و فقهای دیانت سابقه، ۲۱۰
طلوع نجم، ۳۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸
طلوع نجم در میلاد انبیاء، ۳۰، ۳۰۸
طلوع نجمی در آسمان، ۲۸۵
ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم، ۲۶، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۸
ظهور نجمی در سماء، ۲۸۱، ۲۸۶
لزومیّت ظهور نجمی در میلاد، ۲۸۷
نجم جدید، ۳۰۱
نجمی در آسمان، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۰
نجوم . نک . نجم
نحاس، ۲۱۱
نحل (سوره) . نک . قرآن
نحویّون، ۲۶۳
نخل بزرگ، ۱۴۳
نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن، ۴۵
نداء الباطل، ۳۴۱
ندبه
دعای ندبه، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۸
نزار بن المستعلی بالله، ۱۳۴- ۱۳۵
نزاریّه (قبیله اجداد حضرت رسول)، ۲۴۴
نساء (سوره) . نک .قرآن

نساطر، ۲۸۴
نسا (مدینه)، ۲۴۴، ۳۲۳، ۳۸۲
نسطوریوس اسقف سوری، ۱۱۸
نسطوریه (مذهب، فرقه)، ۱۱۸
نشر، ۱۳، ۴۲، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۸۸، ۳۸۰
نشوء و ارتقاء، ۳۴۰
نصاری (امّت ، طائفه، ملّت)،
افاضل نصاری، ۱۲۱، ۲۳۴، ۳۸۳
امّت نصاری و اسلام، ۲۴۸، ۲۸۰
تفاسیر نصاری، ۲۲۶، ۳۷۵
علمای نصاری، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۸۳، ۳۶۷
فصحای امّت نصاری، ۲۸۳
معتقدات آنها، ۳۵۸
مقدار بُعد تفاسیر یهود از نصاری، ۲۲۶
مناقشات و مناظرات طویله فیما بین امّت نصاری و اسلام، ۲۴۸
نصر بن سیّار والی خراسان، ۱۳۱
نصرآباد، ۳۰۱
نصرانی (دین، شریعت)، ۱۲۱، ۲۸۷، ۳۷۷
هنک ـ مسیحی
نصر بن سیّار، ۱۳۱
نضر بن الحارث که یکی از اکابر کفّار قریش بود، ۲۵۱
نعمة اللهیّه، ۱۳۷
نفاق، ۶۱، ۱۳۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۸۳
نفحات الازهار(کتاب)، ۳۰۰
نفخ صور، ۲۱۸
نفس
چهار نفس، ۲۸۵
نفی و سجن، ۴۸
النقش فی الحجر (کتاب)، ۷۲

نقشبندیّه (طریقه)، ۱۳۷
نقلیّات، ۳۳۶
نقولا غبرئیل رئیس مکتبهٔ انجیلیّه، ۲۲۴
نمرود، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۴۳
نمله و سلیمان، ۲۸۳
نواصب، ۱۳۳
نوبه (حضرت)، ۱۲۰
طوفان نوح، ۳۸، ۶۸
نورین نیّرین، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰
نورین نیّرین الحسن و الحسین، ۳۸۴
نومیدیّه (مدینه)، ۱۱۷
نهج البلاغة (کتاب)، ۳۰۰
نهر دانوب، ۱۲۰
نهروان (غزوه، واقعه)، ۱۱۱، ۱۲۸
نیابت، ۱۷، ۸۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۳۳۱، ۳۵۷
ظهور نیابت، ۱۶۵، ۱۷۱، ۳۳۱
مقام نیابت، ۱۵۶
نیّر اعظم
طلوع دو نیّر اعظم، ۴۰
نیّر میثاق . نک . عبدالبهاء عبّاس (حضرت)
نیرون قیصر ظالم، ۶۵، ۱۱۶
نیریز (مدینه)، ۸۶
واقعهٔ نیریز، ۸۶
نیقیّه (مدینه)، ۱۲۱
نیل، ۲۱۶
نقیض و تنضب کنیل مصر، ۲۱۶
- و -
وثن . نک . اوثان
وجود اقدس، ۴۲، ۴۸، ۸۷، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸

وحی، ۲۸، ۴۴، ۵۴، ۶۷، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۱۳، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۶۸، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱
دلالت وحی دلالت مستقله و مرتبطه است با ادّعای نبوّت، ۷۵
نزول وحی، ۱۱۳، ۱۵۰، ۲۰۵
وحی آسمانی، ۴۴، ۴۸، ۶۷، ۱۴۱
وصایت، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۰، ۳۰۵، ۳۳۱، ۳۵۷
مقام وصایت و تابعیّت، ۳۵۷
وعدهٔ غلبه و تسلط تام، ۸۱
وقت النهایهٔ، ۱۸۸، ۲۰۸
ولید بن یزید بن عبدالمک، ۱۳۱
وهابیّه (مذهب)، ۷۰، ۱۳۶، ۱۳۸
وید (کتاب)، ۶۸

- ه -

هابیل، ۷۸، ۳۲۸
حکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم، ۷۸، ۳۲۸
هادی، ۵۱، ۱۳۸، ۲۸۸، ۳۶۳
هارون (حضرت)، ۳۰۵
انت منّی بِمَنزلهِ هَارُونَ مِن مُوسی، ۳۰۵
دختران هارون، ۳۰۶
سلاله هارون، ۳۰۶
هاشم
بنی هاشم، ۵۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۳۸۳
هاشمیّه (خلافت)، ۵۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
هاشم البحرینی (السیّد)، ۶۱
هاشم بن مرحوم فاضل نراقی (حاجی ملاّ)، ۱۵۰
هاشم شامی، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۸
هامان، ۲۸۴

هبوط و نزول، ۳۲۸
هبه، ۲۷۴
هجرت، ۵۲، ۵۴، ۶۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۷۳، ۳۴۱
هجرت الی الله ، ۱۸۲، ۲۱۴
الهدایة (مجلّه)، ۲۷۷
هرات، ۸، ۳۲۲، ۳۲۳
هزار سال (یک روز خداوند)، ۵۳، ۵۴
الف سنة (یک روز خداوند)، ۵۳، ۲۸۴
هشت حرف . نک . حرف
هفت وادی (کتاب)، ۳۱۸
هلاکو خان، ۱۳۵
الهلال (مجلّه)، ۲۵۲
همام بن الغالب المعروف بالفرزدق، ۲۴۵
قصائد فرزدق، ۲۴۵
همجیّت، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۳، ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۳۸
هملایا
جبال هملایا، ۱۶۷
هند، هندوستان، ۶۸، ۶۸، ۱۳۵، ۱۸۵، ۲۰۱
اهل هند، ۱۴۴
دین اهالی اصلیّه هندوستان، ۶۸
علمای هند و فلاسفهٔ برهمیّه، ۲۰۱
مسلیمن هند، ۲۷۵
هنگاریا، ۱۲۲
هنود (امّت، طائفه ، ملّت)، ۷۰، ۸۰، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۰۲، ۳۱۸
اوتاران هنود، ۱۴۴
هنود (دین، شریعت)، ۷۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳
هوای مکدّر طراوت و صفا یافت، ۲۸۷
هوجاء
لیلة هبّت الهوجاء، ۲۰۶

هود (حضرت)، ۲۸۲، ۳۰۲
هیئت
علم هیئت، ۳۰۷
هیئت و فلکیّات، ۳۳۵
الهیاکل (کتاب)،
صاحب الهیاکل (شیخ الاشراقیین)، ۲۰۵
هیاکل قدسیّه، ۳۶۰، ۳۶۱
هیرودس (سلطان، ملک)، ۶۲، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶
هیرودوط، ۲۸۳، ۳۰۶
هیکل القدس، ۲۲۵
هیکل القدم، ۲۳۵

- ی -

یأجوج و مأجوج، ۵۲، ۵۳
فتح سدّ..... ۵۲، ۵۳
یائسه، ۳۰۶
یارُبعام بن نباط، ۱۱۴
یافا (مدینه)، ۲۰۳
یاقیم (در انجیل پدر مریم)، ۲۸۴
یثرب . نک . مدینه
یحیی (حضرت)، ۴۰، ۵۷، ۶۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۸۵، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۵۲
همان ایلیا است، ۳۲۸
یحیی بن سالم (راوی)، ۵۷
یحیی بیک (جناب)، ۳۵۲
ید بیضاء، ۳۸، ۸۱، ۲۵۶
یرمیا (نبیّ)، ۱۸۰، ۲۳۱
رؤیای یرمیا، ۱۸۰

کتاب اشعیاء و یرمیا، ۲۳۱
یزد (مدینه)، ۸۶، ۱۴۳
یزید (خلیفه)، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۶۰، ۳۱۴، ۳۴۱
یزید بن هبیره، ۱۳۲
یسای (پدر حضرت داود)، ۲۴۰
جزع یسئای، ۲۴۰
مقصود از لفظ جزع یسای در این مقام ارض داود است، ۲۴۰
یسوع . نک و عیسی (حضرت)
یشوع . نک . عیسی (حضرت)
یعرب بن قحطان، ۲۷۲
یعقوب، ۵۶، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۱۶، ۲۵۲، ۲۸۶
أُقسَمَ الرّب بفَخر یَعقُوبِ، ۲۱۶
یعقوب ابن زبدی، ۱۱۶
یعقوب افندی صروف، ۲۵۲
یعقوب بار، ۱۱۶
یعقوب بن بطرس اللبنانی من بنی غانم، ۲۸۶
یعقوب برادعی، ۱۲۰
یعقوب مردوک امیرکانی، ۱۱۸
یعقوبی، یعقوبیّه (مذهب)، ۱۲۰، ۱۲۴
یک واحد (نوزده سال)، ۴۲
یمانیّه، ۱۳۱
یمن، ۱۳۴، ۱۳۶
یوئیل (نبیّ)، ۲۰۳
الیواقیت و الجواهر (کتاب)، ۵۲، ۵۸، ۱۷۵
یوحنّا (نبیّ)، ۱۰، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۴۰
یوحنّا زیل (العلّامة الاسقف)، ۲۲۵
یوحنّا لورنَس مورّخ مشهور، ۱۲۰
یوسف (حضرت)، ۱۱۴
یوسف (سوره) . نک . قرآن

یوسیفوس، ۱۱۵، ۲۸۳
یوسیفوس عبری (تاریخ)، ۱۱۵
یوشع، ۱۸۷، ۱۸۸
یولیوس ثانی (حبر اعظم)، ۱۲۳
یوم
ورود یوم عظیم مهیب، ۲۱۲
یوم آخر، ۱۸۸، ۲۲۰
یوم التلاق، ۴۰، ۳۵۱
یوم الجزاء، ۴۰
یوم الحسرة، ۴۰، ۳۴۷
یوم ظهور، ۱۷، ۴۶، ۶۱، ۷۸، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۱، ۳۰۰، ۳۵۴، ۳۸۰
یوم الملکوت، ۴۰، ۴۲، ۱۴۶، ۳۵۱، ۳۶۰
یونان، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۷۱، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۸، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۳
فلاسفهٔ یونان، ۱۳۷، ۲۰۱، ۳۷۳
مشائیین یونان، ۳۰۷
یونان نبیّ . نک . یونس
یونانی (لغت)، ۲۷۱
یونس (سوره). نک . قرآن
یونس (نبیّ)، ۱۸۴
یهود، ۸، ۲۲، ۳۶، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۰، ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۸ هنک . بنی اسرائیل
اکابر مسلیمن و یهود، ۱۸۸
انقراض دولة الیهود، ۲۲۵
ایرادات آنها از انجیل، ۲۷۶
پادشاه یهود، ۱۰۳
تفاسیر یهود، ۲۲۰، ۲۲۶

تواریخ یهود، ۲۸۳
خبری در زبان یهود، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۳
دیانت یهود، ۶۸، ۷۰، ۱۱۳، ۲۳۲
کیفیّت تفرّق آن به مذاهب، ۱۱۳
مذاهب مختلفهٔ آن، ۱۴۰
سلطنت ارض به قوم یهود رسد، ۶۳
علمای یهود، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۶۷، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۸۰
کتب ردّیهٔ آنهاء، ۱۸۵
معتقدات آنها، ۳۵۸
مقدار بُعد تفاسیر یهود از نصاری، ۲۲۶
ملک الیهُود، ۳۰۲، ۳۰۵
یهودا (سبط)، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴
یهودای جلیلی، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴
یهودی ، ۸۳، ۱۸۵، ۲۴۵، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۰۸، ۳۵۸، ۳۷۷
یک نفر یهودی، ۳۰۸